

فتح العالی بکار کشف الدجی بجهاد  
عسنت جمیع ضلّ صلوا علیکم وآل

مکتب قرآن

# پیروی اسلام

حضرت محمد صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم

اولین برنده اولین جایزه سلطنتی

در مسابقه بهترین کتاب

تهران - خیابان ناصر خسرو

اقتباس و نگارش  
عمادالدین حسین صفهانی  
شیرہ عماد زاده

چاپ پنجم

با اضافات و احادیث و اخبار

و نظم و نثر بسیار

حقوق چاپ محفوظ

اسفند ماه ۲۵۳۵

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ  
اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ وَأَتَوَجَّهُ إِلَيْكَ بِنَبِيِّكَ نَبِيِّ  
الرَّحْمَةِ مُحَمَّدٍ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ  
يَا أَبَا الْقَاسِمِ يَا رَسُولَ اللَّهِ يَا إِمَامَ الرَّحْمَةِ  
يَا سَيِّدَنَا يَا مُؤَلَانَا إِنَّا تَوَجَّهْنَا وَاسْتَشْفَعْنَا  
وَ تَوَسَّلْنَا بِكَ إِلَى اللَّهِ وَقَدَّمْنَاكَ بَيْنَ يَدَيْ  
حَاجَاتِنَا يَا وَجِيهًا عِنْدَ اللَّهِ اشْفَعْ لَنَا عِنْدَ اللَّهِ

یا رسول الله این است سیره و روش زندگانی تو در این جهان که  
برای بالابردن سطح معرفت عمومی بسبب رضای پروردگارت و امید  
بعواطف و استرضای خاطر تو نکاشتم و چشم شفاعتم باستان تو میباید

مگر تو برانی کم شفیع نباشد  
ره بتو دانم دگر بیج و سائل

## بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ وَالصَّلَاةُ وَالسَّلَامُ عَلَى رَسُولِهِ الْمُبْعُوثِ  
بِالْهُدَى وَدِينِ الْحَقِّ

اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ كَمَا صَلَّيْتَ عَلَى إِبْرَاهِيمَ

وَآلِ إِبْرَاهِيمَ إِنَّكَ حَمِيدٌ مَجِيدٌ

اللَّهُمَّ بَارِكْ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ كَمَا بَارَكْتَ عَلَى إِبْرَاهِيمَ

وَآلِ إِبْرَاهِيمَ إِنَّكَ حَمِيدٌ مَجِيدٌ

سپاس بی‌قیاس پروردگاری را که براهنمائی برگزیده‌اش  
حضرت محمد بن عبدالله خاتم النبیین صلی الله علیه  
وآله وسلم بشر را هدایت و رهبری فرموده و با آموزش  
قرآن مجید و پرورش بفضیلت و کمال مسلمین را بر سایر ملل  
فضیلت و رجحان داد تا آنها در مکتب اسلام مشعل‌دار هدایت  
جامنه بشر گردند و راه مستقیم خیر و سعادت را بآدمیان بیاموزند  
درود و تحیت بی‌پایان بر روان پاک ائمه هدا و خاندان  
عصمت و طهارت باد که در رهبری و راهنمائی خود ذره‌ا از اصول  
و فروع فروگذار نکردند تا آنکه آنچه سبب سعادت یا موجب  
شقاوت میشد بر مسلمین آموختند .

## اظهار ادب نسبت بگاریات حیات آفاقی در او

هر کس که دل ز بغض و عداوت بکنند	دلها بدست آورد و دلبری کند
لطف خدا چو شامل حال کسی شود	اورا بکارهای نیکو همسری کند
فرزند پاک آدم و همچون آب گل	بایاری ملائکه کار پری کند
کلک عماد زاده ز بهر ضایق	همسچون عصا بدست کلمه آردی کند
از ذات پاک لم یلد خیل بسیار	تا او یار گرفته سخن آوری کند
و از سخن بکلیت سلام داده است	در نقل و انتقال خبر زگری کند
از هم جدا نموده صحیح و تقیم را	اثبات و نفی در خور همسری کند
گاهی سخن ز زندگی پیشوای دین	ختم رسل که بر همه همسری کند
گاه از علی سراید و گاه از فاطمه	با این دو نو پاک چنین آوری کند
بر علی نبود بحسنه فاطمه چو کوه	باید که فاطمه بعسلی همسری کند
گاهی زنده ز حسن خاندان قسم	صورت ز سوگواری او جری کند
گاهی بسید الشهدا کند نظر	سایه که بر شهادت جان سروری کند



هم کرده یاد ابرو الا مقام او	هم یاد صفندش که با منبری کند
هم از عقیده یاد کند هم ز شبت چاره	بر ماه هاشمی ز شفت نوکری کند
بعد از خدای عسند جل تکای او	دین نبی و باش خود جعفری کند
گوید سخن ز شاه سریر ارتضارضا	شمس شمس آنکه بخور خاوری کند
زیر لولای فقتسم واقعی بود	سه بازی در پیر عسکری کند
من عاجبم ز شرح همه جزئیات	تا بجز در آنچه ره بخشد یاد می کند
با بجه دست و اضا میزند بسر	هر کس برین کتب نظر سر سری کند
از بس روی چو خدمت شایسته	باید پیسیر و ان علی کتبری کند

تهران - سده هاشمیه اشعار ندرستی علی اکبر پیسیر

## بسم الله الرحمن الرحيم

الاتنصروه فقد نصره الله اذا خرج الذين كفروا اثنى اذ هما  
في الغار اذ يقول لصاحبه لا تحزن ان الله معنا فانزل الله سكينته عليه  
وايده بجنود لم تروها وجعل كلمة الذين كفروا السفلى وكلمة  
اللهى العليا والله عزيز حكيم آية ٣١ سورة توبه ص ١٥٨

ای گرویدگان بحق اگر شما یاری نکنید پیغمبر را خداوند او را یاری میکند و موارد نصرت  
حق یکی در موقع هجرت است که کفار او را از مکه بیرون کردند و او با ابوبکر بقاتور پناه برد  
و با سرعتی بیکساعت از ساعات زمانی زمین را زیر پای او پیچید و بغار رسانید شب پنجشنبه غره  
ربیع الاول سال ١٣ بعثت و اول هجرت .

علی(ع) را در بستر خود خوابانید و خود با ابوبکر بطرف غار رفت شب آنجا بیتوته کرد  
خداوند او را یاری کرد بروئیدن پته‌های خارمغیلان و کبوتران را فرمان داد همان شب آنجا خانه  
گرفته و بیضه گذاشتند - بازم او را یاری کرد که به عنکبوت الهام فرمود آنجا تار بستند و درغار  
را با تار خود ببندد تا کفار و مشرکین در تعقیب او را نبینند .

چون استقرار یافتند ابوبکر گفت یا رسول الله اگر کفار بزیر پای خود نگاه کنند ما را ببینند.  
پیغمبر(ص) فرمود این فکر خام بخود راه نده و اندوه مخور خدا با ماست و ما را نصرت  
و یاری میفرماید - خداوند رحمت خود را فرو فرستاد تا دل آنها آرامش بگیرد - و این نیز یاری  
و نصرت حق بود که پیغمبر خود را یاری کرد .

و باز نصرت فرمود پیغمبر خود را بفرشته گان و ملائکه تا دشمن او را درغار نبیند و سخنان  
آنها را پست شمرد و کلمه حق را برتر و بالاتر برد - خداوند است که غالب بر همه چیز است و  
داناست .

# آیات که درباره حضرت محمد بن عبدالله خاتم الانبیاء ﷺ

نازل شده

۴۱۴ آیه در قرآن درباره پیغمبر خاتم النبیین است بدین ترتیب

در بشت پیغمبر ۶۰ آیه

در محامات پیغمبر ۱۰۲ آیه

تذکرات پیغمبر ۲۲ آیه

در مخاطبات که دال بر حقیقت است ۱۲۷ آیه

در مختصات پیغمبر ۹۲

در خاتمیت پیغمبر ۱

در خاندان و فامیل پیغمبر ۴

در شرح هجرت او ۱

در باره مهاجرین پیغمبر ۳

شماره آیات	نام سوره	ترتیب سوره
۱۱۳-۱۱۴-۱۴۱-۲۵۳	سوره بقره	۲
۱۸۱-۱۷۹-۱۴۵-۱۳۸-۱۳۶-۹۲-۷۳-۵۶-۵۵-۵۴-۲۹	آل عمران	۳
۱۶۴-۱۶۱-۱۱۳-۱۰۶-۸۳-۸۲-۸۱-۸۰-۷۱-۶۷-۶۲-۴۸-۴۵	نساء	۴
۹۹-۷۱-۵۵-۵۴-۲۲-۱۴	مائده	۵
۹۰-۶۶-۵۰-۴۸-۳۵-۲۶-۲۵-۱۹-۱۴-۱۱-۱۰-۹-۸	انعام	۶
۱۸۸-۱۸۷-۱۸۶-۱۸۴-۱۸۳-۱۵۸-۱۵۷-۱۵۶-۱۵۵	اعراف	۷
۴۸-۲۰-۸-۵-۱	انفال	۸
۳۰-۱۲۹-۱۱۹-۱۱۸-۱۰۱-۶۴-۶۳-۶۲-۶۱-۵۹-۵۸-۴۰	توبه	۹
۱۰۴-۹۵-۹۴-۴۴-۴۳-۴۲-۱۷-۱۶-۲	یونس	۱۰
۳۸-۱۷-۱۶-۱۵-۲	هود	۱۱
۹۹ تا ۸۷-۴۳-۴۰-۳۶-۲۷-۱۹-۸	رعد	۱۳
۸۶-۸۵-۸-۷-۶	حجر	۱۵
۱۰۵-۹۸-۹۲-۹۱-۸۴-۶۶	نحل	۱۶
۷۹ تا ۵۷-۵۶-۵۱-۵۰-۴۹	بنی اسرائیل	۱۷
۱۱۰-۲۷-۵	کهف	۱۸
۱۱۱-۱۰۹-۱۰۸-۱۰۷-۴۷-۴۶-۴۴-۴۲-۳۷-۱۷-۱۶-۵-۴-۳	انبیاء	۲۱
۵۲-۵۱-۴۸-۴۳-۱۵	حج	۲۲
۷۴	مومنون	۲۳
۶۳-۵۵-۵۰	نور	۲۴
۷۷-۵۹-۵۸-۵۴-۴۶-۴۳-۱۱-۱۰-۹-۸	فرقان	۲۵
۲۱۶-۲۱۵	شعراء	۲۶

(یازده)

شماره آیات	نام سوره	شماره
۹۵-۹۳-۹۳-۸۳-۸۱	نمل	۲۷
۸۵	قصص	۲۸
۱۷	عنکبوت	۲۹
۲	سجده	۳۲
۶۰ تا ۵۱-۵۰-۴۷-۴۶-۴۵-۴۴-۴۰-۳۹-۳۸-۳۳ تا ۲۸-۶	احزاب	۳۳
۶۹-۶۳-۶۱		
۴۹ تا ۴۲-۲۷	سباء	۳۴
۲۴-۲۳-۲۲-۲۱	فاطر	۳۵
۱۰۹-۷۶-۷۰ تا ۶۵-۸-۷-۶	یس	۳۶
۳۸ تا ۳۵-۳۴	صافات	۳۷
۸۶	ص	۳۸
۷۸-۷۷		۴۰
۵	فصلت	۴۱
۵۳-۵۲-۴۷-۲۳-۱۴-۵-۴-۱	شوری	۴۲
۸۹-۸۸-۴۴-۴۲	زخرف	۴۳
۳۴-۸	احقاف	۴۶
۲۵-۱۴	محمد (ص)	۴۷
۱۷-۱۳-۱۰-۹-۸	فتح	۴۸
۵-۴-۳-۲-۱	حجرات	۴۹
۴۸-۳۱-۳۰-۲۹	طور	۵۲
۹ تا ۱	نجم	۵۳
۲۸-۹-۸	حدید	۵۷
۲۱-۱۴-۱۰-۹-۶	مجادله	۵۸
۷-۶	حشر	۵۹
۱۲	ممتحنه	۶۰
۶	صف	۶۱
۲	جمعه	۶۲
۱۲	تنباین	۶۴
۱۱	طلاق	۶۵
۵-۱	-	۶۶
۵۱-۵۰ تا ۴۶ تا ۱	قلم	۶۸
۲۵ تا ۱۸	جن	۷۱
۲۰-۹ تا ۱	مزل	۷۳
۲۲-۲۱	غاشیه	۸۸
۴-۱	قریش	۱۰۶
۵ تا ۱	ابولهب	۱۱۱

(دوازده)

## مقدمه مؤلف بر چاپ چهارم

### بسمه تعالی شانه

هر فردی دوشخصیت دارد یکی از جهت زندگی و ضروریات سته که بین همه مشترك است و دیگری آثار روحی و معنوی که معرف شخصیت حقیقی انسان است .

زندگانی پیغمبر اکرم نیز از این دو حال بیرون نیست که از تولد تارحلت آنحضرت را نوشته ایم و چیزی که اکنون مورد عنایت و توجه است شخصیت معنوی آن پیشوای بزرگ و منجی عالم انسانیت است و این آثار را باید در کلمات و گفتار آنحضرت یافت که شمه ای از آن در خلال زندگانی روزمره آنحضرت بنظر خوانندگان رسید .

در این مقدمه دو موضوع دیگر را میخواستم بسط دهم یکی موضوع معراج آنحضرت است که باجمال گفته شده بود و امروز با اکتشاف و اختراعات علمی راه آسمان که امکان عروج بان در قرآن بیان شده و عمل آن هم در عروج و صعود پیغمبر را به افلاک خبر داده و تعلیم گردیده قابل بسط کلام است و رساله ای از حضرت آیت الله استاد و معجز بزرگوارم آقای شیخ محمد صالح علامه حایری مازندرانی دامت برکاته در معراج پیرامون دعای ندبه «**وعرجت به الی سمائك**» مرقوم داشته بودند با مطالب و نکاتی از اکتشافات جدید علمی در مدار افلاک نوشته بودم که بسبب نقص فنی چاپخانه طبع آن موکول بآینده شد و موضوع دیگر قرآن بود که اثر باقی و خاند و ابدی پیغمبر است و مشعل فروزان هدایت میباشد و امروز در غیبت امام زمان باید همه از قرآن سرمشق و الهام بگیرند و عمل کنند تا سعادت مند گردند و چون درباره قرآن مجید و ترجمه و تفسیر آن مدت ۲۱ سال است رنج فراوان تحمل نموده ام تا قرآن را آنطور که يك عرب ساده می فهمد ترجمه نموده در دسترس فارسی زبانان قرار دهم و مقدمه در ۱۳۵ صفحه نوشته ام که دست چاپ است و انشاء الله تعالی بزودی قرآن و ترجمه و تفسیر و تعلیقات آن در ۲۲۵۰ صفحه بنظر خوانندگان میرسد پیرامون آن در این اوراق بحثی نمیکنم فقط توجه علاقمندان بعلم و فضیلت و دین و آئین انسانیت را بدان کتاب بزرگ جلب مینمائیم که بدستوز خود قرآن بگیرند و بخوانند و عمل کنند تا رستگار گردند و

(سیزده)

براستی و حقیقت هر کس از قرآن دور باشد مهجور از علم و فضیلت و دانش و بینش گردیده است .

اثر زندگانی پیغمبر خاتم النبیین يك سلسله تعلیمات عالیہ و يك چشمه جوشان علم و دانش است که با مکارم اخلاقی توأم میباشد و هر کس از مسلمان و غیر مسلمان این سطور را بنگردد و بدقت بخواند در پیشگاه آن سر تواضع و خضوع و خشیت فرود می آورد و با اقیانوس مواج علم و دانش مواجه میگردد و برابر کوه و قار علم و حلم و مکرمت قرار میگردد .

گفتار رسول اکرم ﷺ و کردار آن بزرگترین مرد آسمانی با معانی رقیقه لطیفه که در قالب الفاظ آموزش مخصوص خود ریخته همه با هم منطبق و حاکی يك لطافت و روحانیت و معنویت نوع دوستی است که نظیرش در بشر دیده نشده و خدایش بعظمت ستوده است که فرموده **انك لعلی خلق عظیم** الحق بشر برابر عظمت روحی و بزرگواری و مکرمت نفسانی او بسیار خورد و حقیر است .

نگارنده بسیار خوشوقت است که توفیق ربانی شامل حال او شده تا چاپ چهارم این کتاب را تقدیم خوانندگان عزیز نماید آن روزی که قلم دست گرفتم و این اوراق را مینوشتم هرگز چنین امیدي نداشتم که ۲۵ مجلد دوره زندگانی ۱۴ معصوم را ساخته و پرداخته تقدیم برادران دینی نمایم ولی امروز بفضل حق این کتب را برابر خود می بینم و جز از عنایت حق نمیدانم که برخی از آنها مکرر طبع و نشر یافته است .

**نیست از من جنبشی از ذات من اوست اندر ذات من جنبش فکن**

پروردگارا تو میدانی که با چه شرایط سخت زندگی در محیط بس نامساعدی تمام اوقات شب و روزم را صرف نوشتن آثار معارف اسلامی و کلام تو از زبان پیغمبر خاتم روحی له الفداء نمودم و تو میدانی بر این همه رنج و تعب جز رضای تو و خشنودی پیغمبر و عترت او قصدی نداشتم و طرفی از دنیا نه بستم .

بارها این اوراق را ذخیره آخرت ما قرار ده و شمع فروزان راه تار يك جهان دیگر

من بدار آمین یا رب العالمین - روز فرخنده ۲۷ ماه رجب مبعث خاتم النبیین ﷺ

تهران حسین عمادزاده

مبعث ۱۳۸۶

آبان ماه ۱۳۴۵

(چهارده)

# قرآن در چهارده قرن

بمناسبت آغاز پانزدهمین قرن نزول قرآن

۲۷ ماه رجب مبعث خاتم النبیین

نخستین کتابی که از حیث تعداد و شماره در میان بشر موجود است - تنها کتابی که خوانندگان آن به ۸۰۰ میلیون و نسخ آن بیش از یک میلیارد و ترجمه آن بصد زبان رسیده است .  
قدیمترین کتابی که نسخه موجود آن از سال ۱۱ هجری سه روز پس از رحلت پیغمبر خاتم ص جمع آوری و تجلید شده و چاپ آن از قرن ۱۵ میلادی است .

کتابی که نسخه اصل آن بخط امیر المؤمنین علی بن ابیطالب (ع) روی مرقد شریفش موجود است و اکثر ائمه هدی بخط خود نوشته اند ، نفیسترین کتابی که خطوط مختلف آن بهترین نمایشگاه علوم و فنون و هنر و صنایع مستظرفه را تشکیل داده است و از جهت خط تذهیب و هنر و نقاشی جلد سازی کاغذ پر ارزشترین گنجینه‌های خطی جهان و بزرگترین سرمایه مالی و هنری و فنی و علمی و تربیتی است .

عالیترین کتابی که از جهت تعداد و شرح و تفسیر و ترجمه و تأویل و علوم و فنون مختلف از ادب و منطق و حکمت و فلسفه و طبیعیات و ریاضیات الهیات مستدل و معجزه باقی و جامع افکار و اندیشه خردمندان علماء بشر است .

جامعترین کتابی که تا کنون بیش از بیست هزار شرح و صدها هزار نفر پیرامون آن درس داده و سخنرانی نموده و شرح و تفسیر و ترجمه و تأویل نوشته اند .

مشعشعترین سرگذشت تاریخی بشر و جذابترین اوراق دفتر روزگار و جالبترین سطور زندگی اقوام و ملل و نسل پیشین از نظر نتیجه نهائی زندگی که مورد اعتماد و وثوق و اعتبار و اخبار آن حقایق واقعه جهان آدمیت است .

این کتاب آسمانی درخشانترین مشعل هدایت است که هنوز چشمهای بشر قادر بدیدن نور حقیقی آن نشده است .

نگارنده با ۲۵ سال زحمت و دقت عینکی از حروف زبان فارسی معمول عصر برای چشم ۶۰ میلیون فارسی زبان تعبیه و تهیه نموده تا بتوانند با خواندن این ترجمه شمه از نور حقیقی قرآن را دریابند و مفاد مطلب را آنطور که يك عرب ساده میفهمد بدست آورند .

این کتاب آسمانی، عمیقترین مکتب تربیتی است که تمام مکتبهای تربیتی جهان از آن سرچشمه گرفته اند و تعلیمات اخلاقی آن سرچشمه مکارم اخلاق و فضیلت و مورد اتفاق همه خردمندان است .  
ما تشنه گان وادی علم و معرفت و مشتاقان دانش و هنر را بزیارت و تماشای این کتاب بدستور خود قرآن که میفرماید «این کتاب ماست بیائید و بگیرید و بخوانید و عمل کنید تا رستگار گردید» دعوت میکنیم .

این بزرگترین هدیه سال ۱۳۸۷ هجری قمری پایان چهاردهمین قرن نزول قرآن است که بیست نوع مزیت دارد با آنکه هزاران نفر روی قرآن در ۱۴ قرن کار کرده اند این کتاب شاهکار است بی سابقه که از هر جهت جالب و جذاب است ما عموم علاقمندان را بدیدن این کتاب دعوت مینمائیم **گل آنستکه خود ببوید - نه آنکه عطار بگوید .**

نشانی مترجم و مفسر - تهران خیابان علائی پلاک ۱۲ - تلفن ۳۰۳۵۴۷

(پانزده)

## مقدمه بر چاپ پنجم

کتاب زندگانه حضرت محمد بن عبدالله خاتم الانبیا بزرگترین منجی عالم انسانیت از کبریا شریفترین کتب دنیاد جهان شریعت است زیرا درین ۸۵۰ میلیون مسلمان جهان بزبانهای مختلف در کتب درسی میخوانند و دانش آموزان علم اسلام و همچنین بزبانها زندگی پر یکدستی تکلم ضرورت طبع و نشر یافته است و محققین عالیقدر به تنهایی و یا بصورت دسته جمعی در باره پیغمبر اسلام قرآن تحقیقات دلانگیز و ارزشمند شروع کرده و پایان برده اند و همین سبب کثیر روز افزون علم اسلام است. این کتاب برار اولین بار در ۲۸ سال پیش مستقلاً طبع و نشر یافته مورد استقبال شایان عقول گردیده است و چندین بار تجدید چاپ شده مدتی نایاب بود با تقدیر از خوانندگان از چندین بار در ناخیر چاپ آن تقاضا و تذکر میسر دادند اصحاب محبت قرآن استدام بجای آن نغمه اند. و مطالب گسترده آن در کتب دیگر که از این بنیاد میگذرد نوشته شده و نشر یافته اند از این چاپ چیزی افزوده نگردید و خوانندگان از چندین بار مطالعه دوره سرتیغوش شیعہ و تاریخ علوم و معارف اسلام توصیه مینماید. عمادزاده

## تاریخ جغرافیائی مکه و مدینه و مناسک حج

این کتاب جامع تمام آیات و اخبار و احادیث و اسرار و مناسک حج است مطالعه این کتاب مفیدترین راهنما برای کسانی است که برای بار اول مقرب میشوند و برای آنانکه قبلاً موفق شده اند تجدید عهدی است.

این کتاب در ۵۰۰ صفحه با بیشتر از ۶۰۰ عکس رنگین چاپ گردید در کاغذ جلد ممتاز



## مقدمه مؤلف

## بر چاپ سوم

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ وَ صَلَّى اللَّهُ عَلَيَّ  
سَيِّدِنَا وَ نَبِيِّنَا مُحَمَّدٍ وَ أَهْلِ بَيْتِهِ الطَّاهِرِينَ

شکر خدا که از مدد بخت کارساز  
کامی که خواستم ز خدا شد میسر  
آن دولتی که می طلبیدیم سالها  
این است از عنایت حق در برابرم

سالها آرزو داشتم در مقابل سمپاشی های مورخین خارجی و مغرضین داخلی اسلام  
فصولی در شرح زندگانی بزرگترین منجی عالم بشریت بنگارم و چون خود را در برابر  
اقیانوس متلاطم علم و حکمت و عظمت و شریعت او میدیدم سرافکنده و متعیر مانده بفکر  
خطور نمیکرد که از عهده این کار بزرگ برآیم ولی با تحمل سرما و گرما در گوشه کتابخانه  
و با رنج فراوان امروز بحمدالله تعالی در اثر توجهات عالیه و عنایات فاضله آن عقل کل و اشرف  
رسل می بینیم شرح حالی که بقلم این ناتوان نگارش یافته دوبار باختصار در چهارده معصوم  
و سه بار بتفصیل طبع و نشر یافته و بیش از ۵۹۸۰۰ جلد از آثار چاپ شده این بی مقدار در  
دنباله آن دست مردم است .

### چگونه شکر این نعمت گزارم      هذا من فضل ربی

بشکرانه این موهبت عظمی حقیقت تلخی را باید بسمع شنوندگان و نظر خوانندگان  
برسانم و آن این است که اختلاف عقیدتی ما با سایرین اصولی و اساسی است زیرا توحید  
و نبوت و عدل و امامت و معاد فرقه شیعه امامیه منزّه از هر شائبه است برخلاف سایر فرق  
خارجی و داخلی اسلام که خدای را بر خر سوار میکنند و پیغمبر را جن زده و مهجور میشناسند  
و عدل را شرط بقاء وجود موجود نمیدانند و امامت را با آراء سخیف خود انتخاب میکنند  
و معاد را بصورت خواب در می آورند و غیره و با این شرایط فرقه شیعه امامیه هرگز اوج  
روحانیت علم و دانش خود را که در مکتب ائمه دین بدست آورده حاضر نیست رها کرده  
بعضیض مادیت و تجویز و طبی غلام و شرب و خمر و قمار و جبر و تفویض و غلو و غیره تن در دهد.

تعلیمات عالییه مکتب ربوبی بوسیله افاضات حضرت خاتم النبیین و نمودن مصادیق حقیقی

آن که امیرالمؤمنین صاحب ولایت مطلقه کلیه الهیه و اولاد امجاد اومیباشد ما را از قبول سایر استنباط و اجتهاد انحرافی بی نیاز کرده است .

اما این حقیقت تلخ هم مانع از تقریب و اتفاق و اتحاد صوری در شتون سیاسی و اجتماعی نیست تا در برابر یگانه شخصیت حقوقی اسلامی خود را حفظ کنیم .

زیرا ما بهترین آثار علمی و دستور سعادت زندگی را در دین و دنیا داریم بشرط آنکه از دست اهل بیت بگیریم که متأسفانه آنچه خود داریم از یگانه تمنی میکنیم . باید ناگفته نگذشت که شرح حال هر کس را از آثار و مآثر خود او باید بدست آورد یا از نزدیکان و هواخواهان او دریافت .

**ما امر میخواستیم پیغمبر اسلام را بشناسیم باید اول بقرآن مراجعه کنیم**

و آیاتی را که از قرآن نمی فهمیم از کسانی که قرآن در خانه آنها نازل شده بپرسیم . چون شناختن تمام قرآن برای یک بشر عادی کار محال و ممنوع است مگر بقدر معرفت و استطاعت علم و ادراک چه قرآن محیط بعالم بشریت است و بشر محاط بآن است و هرگز محاط بمحیط دست نمی یابد. (۱)

آری امکان ندارد دریائی را در کوزه ای یا خرواری را در جفنه ای جا داد پس برای شناختن قرآن و آوردن آن باید بسیر نزولی و تاریخ ورود و ثبت و کتابت و احکام و قوانین و حکایات و قصص آن مراجعه کرد که در ظرف ۲۳ سال نازل شده . و تفسیر و تأویل و ترجمه و شرح هر آیه را از شاگردان مکتب ائمه دین بدست آورد .

قرآن بچندین قسمت منقسم شده که حضرت امیرالمؤمنین علی در خطبه خود از آن وصف و تعریف فرمود که در متن کتاب اشاره شده . و بقول سعدی :

**قرآن تمام وصف جمال محمد صلی الله علیه و آله وسلم است**

سازمان و تشکیلات مسلمین و قوانین و عقود و ایقاعات و احکام و حدود همه در متن کتب فقه شیعه امامیه ثبت و ضبط است که ما در کتاب مکتب اسلام مفصل از آن بحث کرده ایم دانشمندان خردمند میتوانند آنرا با قوانین موضوعه بشری مقایسه کنند و اثبات

نمایند که دین مقدس اسلام و فقه امامیه عمیقترین قوانین اداره اجتماع بشر است و سعادت و موفقیت آنها را تضمین کرده .

اما آنچه اکنون مورد بحث است این است که در قرآن يك سلسله آیاتی هست بشخصیت حضرت محمد بن عبدالله ﷺ اختصاص و ارتباط مستقیم دارد که در آن آیات نازل از خاندان قریش و بنی هاشم و دوران کودکی و فقر و تهی دستی - فضیلت و تقوی و پاکدامنی و نشو و نما و تربیت جسمی و روحی و رشد نفسانی و روحانیت عقلانی پیغمبر و خاندانش را توصیف و تعریف فرموده و در حقیقت این آیات و سوره میتواند بمنزله سجل احوال و شناسنامه پیغمبر خاتم النبیین و خاندان و اهل بیت طاهرین او باشد .

يك سلسله آیات در مناقب و محامد و فضایل و مکارم اخلاق و مأموریت بارشاد و هدایت مردم است که صداقت و امانت و زهد و عبادت و شرایط کمال احراز این مأموریت را در بردارد .

يك سلسله آیات در روش پرورش پیغمبر است که درباره نبوت و ارشاد و هدایت و تشویق و ترغیب بیافشاری و استقامت و تحمل و بردباری او نازل شده و برای تأیید و تحکیم مبانی کار نبوت از زندگانی پیغمبران سلف و امام سابقه پیشین و شرایط زمان و مکان آنها و دعوت انبیاء آنها را براه راست توحید و کمال و فضیلت و نتیجه نهائی کار آنها از نزول عذاب و کیفر و انتقام و سزا و جزا برای جلب توجه نظر خردمندان از علیت و اثر عمل متذکر فرموده است .

سپس با آیات متواتره متناوبه متوالیه پرداخته رسول خدا را بحقیقت مأموریت خود و وثوق اعتمادی که بر آن هست و تضمین بقاء و ابدیت دین متوجه ساخته و نصرت هائی که در موارد مختلف در معرکه های جنگی و عرصه های مبارزاتی پیغمبر و مسلمین را یاری و حمایت فرموده متذکر گردیده و منکوب ساختن دشمنان دین را پس از بیست سال مبارزه و شکست های پی در پی که با آنها وارد آورده مرهون معاضدت های غیبی دانسته و برای آنکه مبادا در خاطر مسلمانان شك و تردیدی رخ دهد پیغمبر ﷺ خود را مخاطب ساخته و باتذکر جریان اقوام و ملل گذشته و سیر تاریخی نبوت و حقیقت ارشاد و هدایت آسمانی - شك و تردید و شبهه را بکلی از دل آنها بیرون کرد و مختصات پیغمبر خود را که سیر بعوالم ملک و ملکوت بوده و تطهیر و طهارت و عصمت خاندان او را با سابقه قریش تذکر داد و یادآوری

فرمود که چگونه رسول گرامی را با گرویدگان باو در فرمان مهاجرت از جنگ دشمنان سرسخت نجات داد و پس از هجرت موجبات سلطه را برای آنها بفرمان جنگ فراهم کرده و مسلمین را تقویت نمود بنحوی که در ظرف ده سال ۸۴ جنگ کردند با دست تپی و فقدان اعتبار مالی و عدم تأمین اسلحه جنگی و غذا و مهمات نموده و همه جا فتح و فیروزی نصیب آنها شد تا سال ۱۱ هجرت قرآن زندگانی روزمره پیغمبر را در اواخر سور قرآن متذکر میگردد .

آنچه که از قرآن میتوان درباره پیغمبری اسلام ﷺ استفاده کرد

### درباره نبوت

در درجه اول موضوع پیغمبری و نبوت و بعثت و خاتمیت است تا او را

بمقام و منصب آسمانی بشناسند سپس بسخنان او بنظر آورنده دین و شریعت بنگرند و بدانند که گفتار او وحی الهی است و مفهوم وحی و الهام را در سیر تاریخی خلقت آدمیان دریابد و مقایسه با سایر انبیاء کند و بخاتمیت او اقرار و اعتراف نماید و سخن او را سخن حق بشناسد

**هر چه قرآن از لب پیغمبر است هر که گوید حق نگفت او کافر است**

و موضوعی که در این سیر تشریحی جالب توجه است این است که قرآن مجید از بدایت

امر در خلال تعلیم توحید و یگانگی حق جل و علا حکایات و قصص اقوام و ملل را پیش کشیده و راز موفقیت آنها را در عبادت خدا و اطاعت پیغمبر و احترام وحی و تبعیت از خلیفه رسول الله دانسته و در ضمن مراحل عبادات و قوانین و تشکیلات را تکمیل فرموده است و بنحوشگفت آمیزی نفوس را اول تربیت و بمظاهر مادی منظم سازمان داده سپس عقول را رو بسیر کمال برده و تا اواخر قرآن از عقلانیات و ماوراء ماده سخن بمیان آورده و معاد جسمانی را با منطق مستدل مبرهن و ثابت کرده است .

فرق نبی با جادو سحر

فرق نبوت و حقیقت رسالت این است که نبی پیغمبر خداست و طبق

نقشه لوح محفوظ و لوح محفوظ و لوح محفوظ و اثبات گذشته و آینده بر پیغمبر بوحی الهی الهام میگردد و او از گذشته و آینده خبر میدهد ولی کهنه - مرناضین - کسانی که مانتیسم و هیپنوتیسم میکنند و از رمل و جفر و طلسمات و سحر و یا مانند مرناضین هند از گذشته خبر میدهند پردهها از برابر چشم آنها در اثر ریاضت های شاقه برداشته شده یا کسانی که تسخیر اموات و ارواح و نفوس میکنند یا از روی آینه و میز و قوه هیپنوتیسم اخبار گذشته را می گویند از وقایع مسلم عالم نشسته طبع سخن میرانند ولی علم با آینده ندارند اما پیغمبر و رسول

از راه وحی والهام و علم حضوری و حصولی الهی که از لوح محفوظ و لوح محو و اثبات واقف میگردد خبر میدهند و این فرق نبوت با سحر و جادو و غیره است که در رساله «بدا» مفصل شرح داده ایم .

**محامات** در باره محامات و مناقب و خصال و فضایل و صورت و سیرت پیغمبر  
۱۰۲ آیه در این باره وارد شده و این مرد عرب را بصورت بزرگترین

**منجی عالم بشریت** و صادر اول معرفی کرده و عقل کل و اشرف رسل نامیده و در تمام شئون زندگی او را بالاتر و برتر از همه مخلوق شناخته و حتی باطرافیان او خطاب فرمود شما خاتم النبیین را مانند سایر مردم مانند خود گمان نکنید با او سخن مستهجن و مستهزأ خطاب نکنید بلند فریاد نکشید - بیش از احتیاج بگرفتن اصول و فروع دین وقت او را نگیرید - بزنان او خطاب شد شما مانند سایر زنان نیستید اظهار ادب کنید ب مردم مسلمان احترام او را واجب نمود و جزء عبادات و از اعضاء فریضه نماز قرار داد که :

**يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا صَلُّوا عَلَيْهِ وَسَلِّمُوا تَسْلِيمًا**

**در تذکرات قرآن** در این قسمت بیشتر خود پیغمبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ را مخاطب ساخته میفرماید بگو ب مردم آنچه میگویم زبان وحی است من در صورت مانند شما هستم مگر آنکه بمن وحی میرسد اما مأموریت دارم راه خوب و بد را بشما بنمایم آنهایی که حق را میشوند و نمی پذیرند مانند کوری هستند که از نور آفتاب بهره نمی برند .

سپس خطاب بمسلمین میفرماید سخنان پیغمبر را بشنوید و باو ایمان بیاورید و بارسا باشید و هر چه گفت عمل کنید و هر چه شمارا از آن منع کرد احتراز کنید تا رستگار گردید .

**وَمَا آتَيْكُمُ الرَّسُولُ فَخُذُوهُ وَمَا نَهَاكُمْ عَنْهُ فَانْتَهُوا وَاتَّقُوا اللَّهَ إِنَّ اللَّهَ شَدِيدُ الْعِقَابِ**  
(آیه ۷۷ سوره ممتحنه ۶۵)

بدون تردید آنچه پیغمبر آورده برنامه سعادت زندگانی مادی و معنوی دنیوی و اخروی بشری است و هر کس این برنامه را بعمل بگذارد از ملك هم پران شود و اگر از آن انحراف جوید و سرپیچی کند از حیوان هم بدتر و گمراه تر گردد و این برنامه سعادت مزد و اجرت و منفعتی برای پیغمبر نداشت جز سعادت و کامیابی و رستگاری بشر و صریحاً فرمود من از شما مزد رسالت و راهنمایی نمیخواهم بلکه اجر و تقدیر من پیروی از خاندان من است و بس .

**پیغمبر (ص)**  
**در مخاطبات دال**  
**بر حقیقت است**

در این قسمت ۱۲۷ آیه وارد است که همواره پیغمبر را تحریض و ترغیب بکار خود میفرماید و بکمکها و نصرت‌های آسمانی متذکر میشود تا تردید و دو دلی دراو رخ ندهد از کارهای پیغمبران سلف یادآوری میفرماید تحولات زندگی گذشتگان و ملل و اقوام پیشین را یاد میکنند و از نتیجه نهائی کار آنها را تذکر میدهد.

مفهوم حق و حقیقت را ب مردم نشان میدهد - و خطاب باو بمسلمانان میفرماید :

**فان كنت في شك مما انزلنا اليك فسل الذين يقرؤن الكتاب من قبلك لقد جاءك الحق من ربك فلا تكونن من الممترين .**  
 (۹۴-سوره یونس)

اگر در شك افتادید بر آنچه برای شما فرستادم از ملل پیشین و اهل کتاب بپرسید که چگونه حق و حقیقت از جانب پروردگار بر شما نازل شده و هیچ شك و تردیدی بخود راه ندهید که این برنامه سعادت جز حق و حقیقت نیست .

**بسم الله الرحمن الرحيم**

**در مختصات پیغمبر** **يسئلونك عن الانفال قل الانفال لله والرسول فاتقوا الله واصلحوا ذات بينكم واطيعوا الله ورسوله ان كنتم مؤمنين**

مردم مسلمان از انفال از تومی پرسند بگو مختص خدا و رسول است پرهیز کار باشید و در میان خود اصلاح ذات‌البین کنید اطاعت کنید خدا و رسول را اگر ایمان آوردید - وهم چنین سوره اسری و معراج یا مهاجرت و جنگ و بیان قصص سایر انبیاء و ملل و اتیان بامرحق همه از مختصات رسول خداست که در محل خود شرح داده شده پیغمبر مرد آسمانی بود و در زهد و تقوی نظیر نداشت با علف سبز بیابان و نان جوین خشک و احياناً نان و نمک می ساخت و شاکر بود با این روح بلند پرواز او جای توجه به مال و منال دنیا باقی نمی ماند ولی چون سازمان و تشکیلات هر حزب و جمعیت هر دین و آئین و روش و مذهبی نیازمند بیک امر مالی هست تا در دفاع از حق و حقیقت بتواند مدافعه نماید برای این منظور خدای عالم پیغمبر خود را پس از موفقیت‌های معنوی و مظفریت‌های مخفی و پنهانی برای سازمان جمعیت مسلمین دستور فرموده انفال مخصوص پیغمبر باشد و خمس را باو و ذوی القربای او بدهند رسول الله ﷺ هم تمام آنچه جمع میشد صرف پیشرفت اسلام میکرد .

در هجرت خاتمیت و کاین من قریه هی اشد قوه من قریتک التی احرجتک اهلکناهم  
 فلا ناصر لهم (آیه ۱۴ سوره محمد (س))

درباره مهاجرت و سخت گرفتن کفار قریش فرمان مهاجرت صادر شده تا قدرت و نیروی معنوی حق در نصرت پیغمبر اسلام ظاهر گردد و پس از ۲۱ سال جنگ و پیکار و تبعید و تهدید بقتل و شکنجه و عذاب بر موطن و مولد خود غالب و فاتح گردد و حقیقت و معنویت دین حنیف اسلام ظاهر شود که جز ارشاد و هدایت و رهبری بر راه راست هدفی نبوده و نیست - و هزاران نکات دیگری که در خلال مهاجرت از مکه بمدینه مکشوف و مشهود گردید و اسراری از آفرینش و رموزی از خلقت در سایه نبوت و ولایت ظاهر گردید و مسلمین بفوز و فلاح و رستگاری رسیدند که شمه از آن در متن شرح داده شده .

در باره قریش و خاندان او  
 لا یلا ف قریش ایلافهم رحله الشتاء وال صیف - فلی عبدوا رب  
 هذا البیت الذی اطعمهم من جوع و آمنهم من خوف  
 (سوره قریش ۱۰۶)

در این سوره شرح زندگانی پیغمبر را قبل از اسلام و آداب و رسوم شئون اجتماعی عرب را بیان فرموده و آنگاه مراحل کمال خدا پرستی و توحید و مقام ایمنی از خوف و تنگی همیشه و فوز و فلاح و رستگاری و کمال موفقیت را بیان فرموده و پس از آن سخن از تمامی مهلت و ابلاغ وصایت و خلافت و وزارت آمده و پیغمبر بحجة الوداع رفته - و صایانی مفصل دارد که از بسم الله تاء تمت و تمامیت دین را مکرر در مکرر با استشهاد بآیات قرآن متذکر شده و از این عالم بامسرت و شادمانی و موفقیت و کامیابی رخت بر بست .  
 و این اجمال بتفصیل در متن کتاب از نظر خوانندگان عزیز میگذرد و امید است شمع فروزان راه تاریک نویسنده و خواننده گردد و از برکات افاضات عالیة مقام رسالت رستگاری و کامیابی دین و دنیا دست دهد .

السلام علینا و علی عباد الله الصالحین  
 تهران ذی حجه سال ۱۳۷۶ - تیر ماه ۱۳۳۶

حسین عاژزاده

## ترجیع بند مرحوم آیت الله علامه شیخ محمد حسین

کمپانی اصفهانی غروی

این ترجیع بند شاهکار

ادبیات زبان فارسی است

### بند اول

پاکی ز تو دیده عالم خاک	ای خاک در تو خطه خاک
سرگشته کوی تست افلاک	آشفته موی تست انجم
وای زیب برت قبای لولاک	ای برسرت افسر لعمرک
وای هادی وادی خطرناک	ای رهبر ورهنمای کمراه
تو نغمه سرای ما عرفناک	عالم ز معارف تو واله
فیها الله ما ادق معناک	ما اعظم سورة تجلی
هرگز نفتد بدست ادراک	دامان جلالت ای شهنشاه
حاشاک از این مدیحه حاشاک	این بنده ومدح چون توشاهی

فرموده بشأنت ایزدپاک

لولاک لما خلقت الافلاک

### بند دوم

مجلای اتم و نور مطلق	ای مظهر اسم اعظم حق
وی مصدر هر چه هست مشتق	ای نور تو صادر نخستین
وای اصل اصول هر محقق	ای عقل عقول روح ارواح
ای اعظم نیرات اشراق	ای شمس شمس و نور الانوار
هستی ز تو یافته استرونق	ای فاتحه کتاب هستی
ذوالغایه بقایه گشت ملحق	در سیر تو ای نبی ختمی
قرآن مقدس مصدق	یک آیه ای از محامد تست



وصف تو بشعر در ننگنجد دریا نرود میان زورق

فرموده بشأنت ایزدپاك  
لولاك لما خلقت الافلاك

بند سوم

ای اصل قدیم و عقل اقدم	ای حادث با قدیم توأم
در رتبه توئی حجاب اقرب	بودی تو نبی و در کل آدم
طغرای صحیفه و جودی	هر چند توئی کتاب محکم
ملك و ملكوت در کف تست	چون خاتمی ای نبی خاتم
از لطف تو شمه ایست فردوس	وز قهر تو شعله ای جهنم
قد ملك است در برت راست	پشت فلك است بردرت خم
فهم خرد و زبان کویا	در وصف تو عاجزند و ابکم

فرموده بشأنت ایزدپاك  
لولاك لما خلقت الافلاك

بند چهارم

ای صاحب وحی و قلب آگاه	دارای مقام لی مع الله
ای معرم بارگاه لاهوت	وی در ملکوت حق شهنشاه
ای بر شده از حضیض ناسوت	بی رفرق عز و شوکت و جاه
وانگه ز سرادقات عزت	بنگذشتی و ماند امین در گاه
ای پایة قدر چاکرانت	بالا تر از این بلند خرگاه
از شرم تو زرد چهره مهر	وز بیم تو دل دونیم شد ماه
این بوی بهشت عنبرین است	یا ز کر جمیل تو در افواه
از نیل تو پای وهم لنگ است	وز ذیل تو دست و هم کوتاه

فرموده بشأنت ایزدپاك  
لولاك لما خلقت الافلاك

بند پنجم

ملك و ملكوت از تو بر نور ای در تو عیان تجلی طور

با روی تو چیست بدر آنور	باموی تو چیست لعل دیجور
روی تو ظهور غیب مکنون	موی تو حجاب سر مستور
در خطه ملک استقامت	قد تو ببااعتدال مشهور
ای از تو پیا نظام عالم	وی بی تو جهان هباء منشور
اول رقم تو لوح محفوظ	رشح قلمت کتاب مسطور
خرگاہ توفوق سقف مرفوع	در گاه تورشك بیت معمور
مداحی من تورا چنان است	کز چشمه خورثنا کند کور

فرموده بشأنت ایزدپاك

لولاك لما خلقت الافلاك

بند ششم

ای گوهر قدس و فیض اقدس	ای صبح ازل اذا تنفس
ذات تو زهر بدی منزله	ز الایش نیستی مقدس
خاك درتست عرصه خاك	فرمانبر تست چرخ اطلس
دست من و دامن تو هیسات	عنقا نشود شكار کر کس
طبع من و وصف صورت تو	معنای دقیق و طفل نورس
مدح تو چنانکه لایق تست	در عهده خالق نو و بس
در نعت تو هر بلیغ ابکم	دروصف توهر فصیح اخرس
نعت من و شأن تو تعالی	وصف من و قدر تو تقدس

فرموده بشأنت ایزدپاك

لولاك لما خلقت الافلاك

بند هفتم

ای نقطه التقاء قوسین	ای خارج از احاطه و این
ای واسطه وجوب و امکان	ای مبداء منتهای کونین
ای رابطه قدیم و حادث	ای ذات تو جامع الکمالین
ای واحد بی نظیر و مانند	کز بهر تو نیست ثانی اثنین
جز تو که نهاده پای رفعت	بر عرش فکان قاب قوسین

غیر از تو که فیض صحبت دوست  
دیدم و شنیدی آنچه را لا  
دریافت و لاحجاب فی البین  
اذن سمعت و لارأت عین  
باشان تو مدح من بود شین  
با قدر تو وصف من بود نقص

فرموده بشأنت ایزد پاک

لولاك لما خلقت الافلاك

بند هشتم

ای بدر تمام نیر تمام  
در جنب تو مبدعات لاشئی  
ای نقش نخست عقل اول  
ای مرکز جمله دوائر  
عالم همه يك تجلی تست  
ای محرم خاص و محفل قدس  
مدح تو چنانکه در خور تست  
با نور تو نیرات اجرام  
با بود تو کائنات اعدام  
وی ام کتاب ام اقسام  
آغاز ز اوست وز تو انجام  
از صبح ازل گرفته تا شام  
وی بر همه خلق رحمت عام  
از ما طمع می بود بسی خـام

فرموده بشأنت ایزد پاک

لولاك لما خلقت الافلاك

بند نهم

ای آینه تجلی ذات  
ای ماه جمال نمازینت  
چون شمس حقیقت تو سرزد  
ذات تو حقیقة الحقایق  
ای نسخه عالیات احرف  
ای پایه رتبه منیعت  
وی قامت معنی رفیعت  
در نعت تو ای عزیز کونین  
مصباح وجود را تو مشکات  
نور الارضین و السماوات  
اعیان همه شد عیان چه زرات  
نفس تو هویت الهویات  
وای دفتر محکمات آیات  
بر تر ز مدارج خیالات  
بیرون ز ملابس عبارات  
این جمله بضاعتی است مزجات

فرموده بشأنت ایزد پاک

لولاك لما خلقت الافلاك

## بند دهم

یا هادی کل راشد ناج	یا نیر کل مظلّم داج
آئین تو چون سراج وهاج	دین تو چه شمع عالم افروز
وی بدر منیر اوج معراج	ای صدر سریر قاب قوسین
در درج حقیقت تو ادراج	ای گشته جواهر حقایق
عقل است کمین غلام محتاج	در حلقه بندگان کویت
برجی است سماء ذات ابراج	در منطقه بروج قدرت
خاک در تست درة التاج	بر فرق سپهر فرقدانش
یک قطرة کم زبحر مواج	با قدر توجیست هر دو کیتی

فرموده بشأنت ایزد پاک

لولاک لما خلقت الافلاک

این کتاب را به پیشگاه قوس  
مقدسه شیعه امامیه اهدا مینمایم  
باشد که مورد قبول افتد

عمادزاده

## مقدمه مؤلف بر چاپ اول

- ۱- منظور آفرینش ۵- سیره پیشوای اسلام ۹- تقلید کورکورانه  
۲- احتیاج بشر بقدر جامع ۶- نظریات مستشرقین ۱۰- لغزش مورخین  
۳- طبقات ممتازة بشر ۷- اشتباه خاورشناسان ۱۱- قرآن و تحریف  
۴- جالبترین صفحات تاریخ ۸- علم و دین یکی است ۱۲- سبب نگارش کتاب

۱- منظور آفرینش دایره خلقت از يك سلسله موجوداتیکه از ذرات نامرئی تشکیل یافته در حرکت است و کاملترین افراد آن وجود انسان است . ساختمان کلیه موجودات عالم وجود از یکنوع مصالح ساخته شده و کلیه موجودات مرکبه از مبدأ ظهور بطرف کمال مطلوب در حرکت و گردش میباشند . در گردش این دایره جاذبه عشق سبب حرکت است .

بشر که یکفرد کامل خلقت و از موجودات عالم خلق و امر است بطرف کمال مطلوب سریعاً شتابان است از شکم خاک درشیره نباتات ، از آنجا در عروق و شرائین حیوانات سفر کرده تا ظلمات اصلاّب آباء و ارحام امهات را گذرانیده سپس بدنیا آمده از قوه بفعل شروع بحرکت می نماید تا از این منزلگاه هم گذشته عقبات مرگ را طی کند و بمعاد خود بازگشت نماید .

در تمام این «چهارده» مرحله بین مبدأ و معاد رو بکمال میرود .

مِنْهُ نُخْرِجُ وَإِلَيْهِ نُعِيدُ - اِنَّا لِلّٰهِ وَاِنَّا اِلَيْهِ رٰجِعُونَ

منظور اصلی از پوئیدن مراحل مرگ و زندگی ترقی از نقص بکمال است و چون بشر مظهر شمائل اسماء واجب الوجود و نماینده صفات جمال و جلال است باید تمام استعدادهای مکنونه خود را در حرکت کمالی بظهور برساند و لذا مقتخر بمنصب خلافت در زمین شده است انسان در راه و روش خود میان جنگ اعصاب و قوای درونی و بیرونی تحت فشار غرائز طبیعی واقع میشود . برای آنکه گاهی بخطا نهد انبیاء و رسل را بمنظور انداز و ارائه طریق و هدایت و ارشاد با کتب آسمانی که منطبق بر افاق نیاز و ساختمان فکر بشر در هر عصر بوده مبعوث

گردانیده و بسوی هر قومی پیشوائی فرستاد تا بشر در این غوغای زندگی دلیل و رهبری داشته باشد و بسوی کمال مطلوب برسد .

آخرین پیشوا و منجی عالم بشریت حضرت محمد بن عبدالله ﷺ است که او را با کاملترین کتاب قانون و شریعتی متین و استوار و طریقتی پاک و مهذب برگزیده مبعوث کرد تا بشر را برای همیشه بسوی احتیاج فطری که همان دین مبین است رهبری و هدایت فرماید و از زشتی بيمناك ساخته و به پاداش نیکوی خود امیدوار سازد .

شریعت خود یکنوع از مراحل آزمایش بسوی کمال است . همانطور که يك زرگر مشت خاکی را از معدن گرفته و در بوته ذوب میکند و هزاران چکش بر آن میکوبد تا زرناب بدست آورد بهمین طریق بشری که از مجردات و مادیات ترکیب یافته و از عناصر و موالید امتزاج و اختلاط گرفته باید در بوته تحولات حوادث مراحل زندگی را گذرانیده تا از نقص بکمال مطلوب برسد .

تجزیه و تحلیل آدمی در بوته زندگی برای تهذیب نفس و تزیین روح است که فقط از راه عبادت و بندگی صورت میگیرد از این جهت فرمود .

#### ما خلقت الجن والانس الا ليعبدون (ای ليعرفون)

شناسائی سبب دوستی است هر قدر بشر بیشتر بخالق خود معرفت پیدا کند شرط ادب و طریقه بندگی و خدمت بخلق را نیکوتر بجای خواهد آورد . و از این جهت گفته اند **علاقة هر کس بهر چیز بنسبت معرفت و شناسائی او بآن چیز است .**  
چون معرفت سبب اطاعت و تسلیم میگردد و اطاعت موجب تقرب میسود و تقرب خود نعمتی است و بر هر نعمتی شکری واجب است .

اداء شکر نعمت بی پایان پروردگار و بقاء و از دیاد نعمت مبتنی بسپاسگذاری از بندگان او میباشد . واحادیث بسیار شاهد این گفتار است که **من لم يشكر الخلق لم يشكر الخالق .**  
اداء شکر نعم بی پایان خداوند خدمت بخلق است و بهترین طریقه خدمت بخلق هدایت افکار و بالا بردن سطح معرفت عمومی جامعه میباشد . اکنون باید دید احتیاج جامعه بشر چگونه است و برای رفع آن باید چگونه اقدام کرد .

همه میدانند که امروز دنیا بمنزله يك خانه بزرگ است که ساکنین آن بهم نزدیک و مربوط گشته .

#### ۴- احتیاج بشر

دنیائی که بشر از وضع جغرافیائی و ساکنین و روحیه و افکار آن بکلی بی اطلاع بوده امروز مانند يك منزل چندین اطاقی بهم پیوسته و در نفع و ضرر - عیش و الم - جنگ و صلح آن باهم شریک میباشند . از آداب و رسوم و اخلاق و نیازهای اجتماعی یکدیگر مطلع و واقف هستند .

**خانه‌ای که ساکنین آن بحکم پیوستگی و قرابت دارای مابۀ الاشتراك اضطراری میباشند - نمیتوانند بامابۀ الافتراق اجتماعی «عقیده و ایمان مختلف» زیست کنند** همان نیاز که همه ملل زنده عالم بیرق - وسایل نقلیه - بهداشت - رادیو - تعدیل اقتصاد صادرات و واردات تجارتنی دارند عیناً همان احتیاج را بیک قدرت جامع معنوی دارند که تمام فرق مختلف و نژادهای گوناگون و عقاید متضاده را در تمام شئون زندگی اجتماعی بهم مربوط و پیوسته و مألوف و دوست و صمیمی سازد .

**آن قدر جامع و آن ما به الاشتراك** که میتواند میلیونها افراد مختلف النوع و نژاد را در وضع جغرافیائی امکانه مختلف جهان بهم نزدیک سازد و در غم و شادی و سود و زیان و صلح و جنگ شریک نماید فقط وحدت ایمان بتوحید است .

**این مایۀ یگانگی تنها مابۀ الاجتماع و مابۀ الاشتراك بشر است توحید یعنی عقیده و ایمان یگانگی پروردگار عالم که در تمام شئون زندگانی مادی و معنوی حکومت دارد .**

معنی کامل این حقیقت ممتاز جز در معارف دین مبین اسلام یافت نمیشود . واقفین بکتاب آسمانی ناگزیر باید اعتراف کنند که مفهوم حقیقی توحید بمرتبه اخص از قرآن بدست می آید و این گوهر ما به الاشتراك بشر است . این قدر جامع است که میتواند خط سیر بشر را از مبداء تا معاد و حرکت دائمی او را بطرف کمال مطلوب حفظ نماید و دین و دانش را بهم آمیخته و کلیه علوم و فنون دنیا را زیر سایه توحید و یگانگی برده در سایه وحدت عقیده و ایمان نشر داده حفظ بنماید .

اکنون باید باتوجه بملل مختلفه و عقاید پریشان آنها و حکومت جاریه و فتنه و فساد در اعماق قلوب بشر دید آیا چگونه باید مابۀ الافتراق را از میان برداشت و مابۀ الاشتراك نیرومندی که علاوه بر قدر جامع بودن ، مبانی دوستی بشر را هم تحکیم نماید در میان گذاشت و از خواص زندگی اجتماعی بشر حداکثر استفاده را بفتح ملك و ملت نمود :  
که كان الناس امة واحدة .



توجه کنید شاید این حقیقت در پایان این مقدمه روشن گردد :

**۳- طبقات ممتاز** در میان صفوف بشر دنیا دو طبقه را می بینیم که در جوامع اثر عمیقی بخشیده اند و خط سیر جامعه را عوض کرده و تابع اراده خود ساخته اند.

یکی طبقه انبیاء و رسل میباشند که علما و دانشمندان بیشتر در مکتب ایشان آموزش و پرورش یافته و مشعل فروزان آنها را بدست گرفته اند .

این طبقه ممتاز بشر از سرچشمه علوم غیبی سیراب گشته و بفرمان حق کتب آسمانی بوحی و الهام بر آنها نازل میشد جامعه بشر معاصر خود را تا قرنهای مطیع تعلیمات خویش ساخته و راه و روش زندگی و سعادت را بآنها می آموختند - نظامی گوید :

پیش و پستی بست صف کبریا پس شعرا آمد و پیش انبیاء  
طبقه دیگر سلاطین نامدار و قهرمانان زمامدار بوده اند که با زر و زور بر ملل و جوامع  
استیلا یافته و چون سطور زندگی آنها را میخوانیم بوی خون از آن استشمام میشود . این  
پیشوایان سیاسی و کشورگشایان دیپلماسی با همه قدرت و نفوذ در پیشگاه طبقه اول و حتی  
شاگردان مکتب انبیاء بخشوع و خشوع افتاده و در برابر آنها بزنانودر آمده مطیع و فرمانبردار  
احکام و فتاوی آن طبقه بوده اند .

نگاهی بتاریخ عمومی بشر را حقیقت را روشن نشان میدهد .  
هر گاه بشر بخواهد از سرگذشت پیشینیان سرمشق بگیرد بهترین رهبر جامعه او را  
زندگی انبیاء و اولیاء و سلاطین کشورگشا میباشد .

وقتی بنام آدمی از سیره گذشتگان برای زندگی آینده سرمشق فرا  
گیرد باید دید کدامیک بهتر و نیکوتر و بکمال مطلوب نزدیکتر  
است تاریخ نماینده مرور زمان و نتیجه زندگی گذشتگان است و  
آنچه بالحس دیده شده پیروی بسا عدول از رویه پیشوایان گذشته در سرنوشت آینده  
بشر بسیار مؤثر بوده و هیچ آموزش و پرورش در مکتب عالم وجود عمیقتر از روزگار  
گذشته نیست .

**۴- جالبترین صفحات تاریخ**  
هیچ عاملی برای رهبری سعادت و نیل بکمال مطلوب حساستر و روشن تر از مرور زمان  
نیست . این آئینه سرتا پا نما هر زشت و زیبا را از پیشینیان در نظر شما مجسم مینماید و قضاوت  
افکار عمومی بشر را در طول قرنهای بر آن میافزاید .

بدون تردید عین همان قضاوت درباره من و شما هم تکرار خواهد شد .

**این جهان کوه است و فعل ماصدا** بازگردد این صداها را ندا  
و یکی دیگر از شاگردان مکتب اسلام گوید :

**هر که ناموخت از گذشت روزگار** هیچ ناموزد ز هیچ آموزگار

پس جالبترین صفحات اوراق تاریخ بشری آنستکه افراد و جوامع را بسعادت خودشان  
نزدیکتر سازد و حق و تکلیف را بآنها بیاموزد .

چون باین نتیجه رسیدیم که جالبترین صفحات تاریخ شرح زندگانی

**۵ - سیره پیشوای  
اسلام (ص)**

طبقات ممتاز بشر است و از گذشت روزگار خواستیم سرمشق

بگیریم بحکم عقل لازم است که سرگذشت هر کس بیشتر جالب-

توجه و جامعتر از نظر آموزش و پرورش و هدایت افکار باشد آن را مشعل فروزان راه تاریخ خود  
قرار دهیم .

**باتفاق کلیه مورخین جهان و اعتراف مستشرقین دنیا سرگذشت و زندگی هیچ**

**کس از افراد بشر باندازه حاصل زندگی پیشوای اسلام از نظر هدایت بمصالح زندگی  
و بیم از مفاسد مؤثر تر و مفیدتر و نتیجه بخشتر نیست .**

زیرا بترجمه حال علمای بزرگ شرق و غرب که تعمق میکنند می بینیم با کثرت

قریب بانفاق مقام نبوت و مرتبه فضیلت نفسانی و ملکات انسانی حضرت **محمد بن عبد الله ﷺ**

را ستوده و همه خردمندان و فلاسفه عالیقدر در آستان علم و دانش و فضیلت و اخلاق عظیم این

مرد آسمانی کرنش و تواضع کرده و مفتخرند که از مکتب او آموزش و پرورش گرفته اند گمانیکه

سیره و زندگی آنحضرت را مورد بحث و تحریر قرار داده همه متفقاً عجز خود را از انجام این

وظیفه خطیر اعلام داشته و از عهده بیان تعلیمات او بر نیامده اند . تعلیم و تربیت پیشوای اسلام

چون با روح کلی جهان پیوستگی نام داشت بر اساس آهنینی استوار بود تا آنکه تمام ملل زنده

دنیا ریزه خوار خوان دانشگاه او گشتند . کلیه علوم و فنون ملل عالم در اسلام مستهلک شد

اسلام بکلی خط سیر جامعه بشر را عوض کرد و مفهوم دانش و بینش را روشن ساخت و مسلمین

را در هر لباس و نژاد و آداب و رسوم بودند با هم برادر و برابری گردانید و با یک تربیت مذهب

و پاکی آنها را مأمور کرد که معارف اسلام را بدینا منتشر نمایند و از این جهت دانشمندان

جهان و واقفین بتاریخ و کتاب اعتراف و تصدیق کرده اند که دنیا مدیون فرهنگ و معارف

دانشگاه محمدی (ص) و آموزش و پرورش اسلام است .  
 کسانی که سیره یا شرح زندگی پیشوای اسلام را نگاشته اند :  
 یکدسته علمای امامیه شیعه اثنی عشریه که مستقیماً منابع اخبار آنها از خاندان اهل بیت  
 عترت و طهارت بوده است .

دسته دوم - علمای عامه که مأخذ نگارش آنها مطلق اخبار و احادیث است و فقط امامت  
 را برمیل سیاسی که عقیده آنها را بوجود آورده شرح و معنی کرد و لذا بر آنچه متفرع بر  
 مسئله امامت بوده اختلاف کرده اند .

دسته سوم - مورخین و مستشرقین ملل دیگر هستند که آنها بر حسب کتبی که در دسترس  
 آنها واقع شده نگارش خود را با تمام رسانیده اند و چون خبر ویت نداشتند نمیتوانستند تحقیق  
 بیشتری در کشف حقایق تاریخی بنمایند .

از میان این سه گروه اثر مورخ و نویسنده بر طبق برهان حسی از کتب موجوده ای که  
 رشته اسناد آنها سال بسال تا زمان شخص حضرت رسول الله ﷺ پیشوای اسلام منتهی میشود  
 اقتباس نموده و معتبرترین منابع تاریخی همان کتبی است که از مسلمین صدر اسلام از طبقه  
 اول باقی مانده و مستقیماً از اهل بیت پیغمبر ﷺ شرح زندگی پیغمبر اکرم را گرفته اند زیرا  
 خاندانش بهتر از دیگران میدانسته اند و نیکوتر تعلیم داده اند و صحیح ترین اسناد و اخبار و  
 احادیث تاریخ اسلام آن رشته ایست که منتهی به تفسیر اهل بیت اظهار شده است .

در این کتب سیره و تواریخ کمتر خطا و لغزش رخ داده و چهره حقایق دین و قوانین  
 قرآن آشکارتر است این حقیقت غیر قابل انکار که همیشه ابتکار و تقدم و تفوق در تألیف  
 و تصنیف علوم و فنون اسلام دست شیعه بوده و اسناد آنها ؛ تحقیق تر و معتبر تر از  
 سایر فرق است با يك نظر اجمالی بكتب عبقات الانوار - الذریعه - اصل الشیعه - اعیان -  
 الشیعه - القدير این حقیقت روشن می شود .

با آنکه در قرون اخیره دانشمندان غرب در سبک تاریخ نویسی بیش  
 ۶- نظریه مستشرقین از گذشته رعایت عدل و انصاف را کرده و از بیان حقایق کتمان  
 نمیکردند و بیشتر مشاهیر جهان که از نظر خاورشناسی در پیرامون دین و کتب آسمانی سخن  
 گفته اند در پیشگاه پیشوای اسلام که مرور زمان حقیقت و راستی اندیشه و گفتار و کردار  
 او را تصدیق کرده بخشیت و تواضع افتاده و او را از زندگی این قائد عظیم الشان و منجی عالم

بشریت را بفضیلت ستوده و گفته و نوشته که پیغمبر اسلام حامل لوای توحید و آورنده قرآن مجید بوده و جامعترین و کاملترین سر مشق سعادت و نیکوترین راه مستقیم را او بجامعه بشر نموده است معذک وقتئذ یک مستشرق خارجی کنایی در پیرامون تحولات سیاسی دین اسلام و پیدایش فرق و مذاهب مختلفه وابسته باین دین نوشته در بدایت امر خواننده فریفتد تحقیقات و عبارات جذاب و شیرین او میشود ولی چون بنظر دقیق و از چشم یک مورخ مسلمان بنگرند می بینند منظور مستشرق بیگانه نوشتن حقایق یک مذهب و تاریخ ملتی نبوده بلکه هدف اصلی او سیاست تحریک کینه های مذهبی و بیدار ساختن حس انتقاد و نفرت بین مذاهب عمده اسلام بوده است .

آنها با مهارت و استیلائی تمامی در خلال بیان مطالب تاریخی و مسائل دینی گاهی از فرقه ای ستایش نموده و از دسته دیگر تنقید میکنند - زمانی با پیروان مذهبی هم آهنگ شده و بر پیروان فرقه ای دیگر می تازند و مکرر دیده شده در فروع مسائل تأیید نظر میکنند اما در اصل مسئله نبوت یا امامت یا نکات حساس زندگی پیشوای اسلام که از هر پیرایه منزه است سمپاشی کرده و از هان را مشوب مینمایند :

این تبلیغات مسموم بیشتر از در اراهای سیاسی و یا اداره تبلیغات کلیسای مسیحیان منتشر میشد و حتی این آثار غربی اثر عمیقی در احساسات تند جوان بی تجربه و بی اطلاع مینبخشید که کانون آتش اختلاف را برمی افروخت و منظور اصلی مستشرق و نویسنده کتاب تأمین میشد .

این سمپاشیها ایجاد اختلاف طبقاتی کرده و روی اختلاف نظر اسنادی برای حملات هر دسته بدسته دیگری میداد و چون دشمن بخواهد بتازد همان نقطه مورد اختلاف را گرفته و ریشه عقیده و مذهب حمله میکند و با مشوب ساختن از هان همان طبقه نسبت باین گفتارهای بی وورد بدینی در میان یک ملت اسلامی ایجاد میگردد .

گاهی یک کتاب که بمنظور غرض های آلوده و نیت های پست و روی پیروی جاهلانه یا مزدورانه نشر مییابد یک اختلاف کلمه بزرگی ایجاد میکند و یک شکاف حساس و دره عمیقی در فکر مسلمانان تولید میکند که کمترین نتیجه اش زد و خورد و لعن و دشنام است چنانکه مکرر اتفاق افتاده .

باید گفت مستشرقین که درباره ایران یا اسلام کتاب نوشته اند کمتر خلوص نیت داشته بلکه بیک منظور سیاسی یا تبلیغاتی بوده است. و متأسفانه علاوه بر اعمال اغراض فاسد خود مواردی مرتکب خبط

### ۷- خبط و خطاهای مستشرقین

و خطاهائی شده اند که شاید خود هم توجه نداشته اند و ضرر آن لغزشها برای مسلمانان کمتر از نقاط ضعف دیگر سیاسی آنها نبود.

#### تحقیقات درباره هر شخصیتی را باید یکی از دانشمندان قوم که آن شخصیت

در میان آن قوم بوجود آمده بعمل آورد نوشتن مثلاً زندگی يك دانشمند چینی را باید از کشور چین و قومی که در آن میان نشو و نما یافته اتخاذ نمود و آنهم مستلزم مسافرتهای طولانی و آشنائی کامل بر موز و اصطلاحات و قواعد زبان و امثال سائره و آداب و رسوم و شئون ملی و عقاید و عادات آنها میباشد که بافکار و عقاید آنها احاطه یافته آنگاه در اطراف يك شخصیت چینی تحقیق کرد.

تحقیق در زندگی يك شخصیت بزرگ آسمانی بروش علمی هر قدر هم مستشرقی مهارت و قدرت و احاطه داشته باشد چون از همه قوانین و احکام و نکات تاریخی اطلاع ندارد و استقصاء آن امکان پذیر نیست و نمیتواند با سرار و رموز و ادب اقوام و ملل دیگر از دور واقف گردد تا کزیر خبط و خطاهای بسیار در نگارشات او رخ میدهد.

بهترین شهادتین گفتار آثار خاورشناسان است که نماینده لغزشهای بسیار یا نظریه های سیاسی و تبلیغی است.

آنها با تمام مهارت و زحمات و رنجها که در راه تحصیل يك زبان برده اند باز هم بی اطلاع بوده و قضاوت آنها نظر قطعی و رأی صائب نیست.

آیا میتوان اسرار کشف میکروب را جز از شاگردان و آموختگان مکتب پاستور در آکادمی فرانسه بدست آورد؟ حاشا و کلا! معقول نیست: پس کجا مستشرق آلمانی و آمریکائی و انگلیسی و فرانسوی و غیره میتواند درباره قرآن و وحی و روش پیغمبر اسلام و آن قواعد و رموز و محکّمات و متشابّهات و اسرار و معانی متباینه و لغات مترادفه که در قرآن هست یا در امثال سائره که در زبان عرب وجود دارد حقایق مطلب را بدست آورد.

همین توهم باطل محل انحراف و لغزش است که حقایق دین و زندگی پیغمبر را با محاز مشتبّه میکند و چون نیکانگان بی اطلاع یا مغرض نمی فهمند روی مدارك خود نظریه

میدهند اینگونه عقاید و نظریه‌ها برای مسلمان خردمند پیشیزی ارزش ندارد و اگر هم برای آشنا ساختن ملت خودشان باشد آنهم حقیقتی را بصورت باطل و مجاز نشر دادن گناه غیر قابل عفو است .

برای نمونه کافی است يك اشتباه بزرگی را که خاور شناس آلمانی کرده برای خوانندگان نقل کنم :

در باره اصحاب فیل که قرآن بآن تصریح دارد .

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ - اَلَمْ تَرَ كَيْفَ فَعَلَ رَبُّكَ بِاَصْحَابِ الْفِیْلِ - اَلَمْ یَجْعَلْ كَبِدَهُمْ فِی تَضَلُّیْلِ - وَ ارْسَلَ عَلَیْهِمْ طَیْرًا اَبَابِیْلَ تَرْمِیْهِمْ بِحِجَارَةٍ مِّنْ سِجِّیْلِ - فَجَعَلَهُمْ كَعَصْفٍ مَّأْكُوْلِ

ای رسول ما آیا ندیدی که خدای تو با اصحاب فیل (سپاه فیلسوار ابرهه) چه کرده؟ آیا کید و تدبیری که برای خرابی کعبه اندیشیدند تباہ نکرد و برهلاک آنها مرغان پرندۀ هوائی را نفرستاد تا این سپاه را بسنگریزه‌های سجیل سنگباران کردند و تنشاز را چون علفی زیر دندان حیوانات خرد گردانید .

مستشرق آلمانی چون توانست این حقیقت را درک کند که آیا ممکن است پرندۀ ای با يك سنگریزه کمتر از ماش يك آدم دلاور جنگی فیلسوار را از پای در آورد : مراجعه بکتاب لغت کرده و ابابیل را از آبله گرفته آنگاه نوشته آبله فیلسواران ابرهه را ناپود کرد .

آقای تقی‌زاده که از بازیگران صحنه سیاست است این کتاب را بفارسی ترجمه کرده و عیناً همان لغزش و خطای او را در قالب الفاظ فارسی برای مسلمانان ریخته و چون باو اعتراض کردند گفته که میکروب آبله زیر میکروسکوپ مانند پرندۀ است - و حتی با اشتباه خود هم اعتراف نکرده زیرا مانند مؤلف توانسته این حقیقت را بفهمد .

از این اشتباه های جاهلانه یسا عمدی در آثار مستشرقین زیاد است که اکنون مورد بحث ما نیست .

**منظور از این مقدمه این است که آثار مستشرقین در باره قرآن و زندگی پیغمبر ص**

برای مسلمین سندیت ندارد زیرا غالب مشوب بر بی اطلاعی یا غرض رانی است و اگر دورا دور از منابع مسلمین اتخاذ شده از آثار کسانی است که گفتار آنها هم برای خردمندان دانشمند اسلام سندیت نداشته .

بیش از آنستکه يك كتاب در باره آنها تألیف شود ولی ما اکنون  
**اشتباه خاورشناسان** مواردی که از نظر دینی بمقدسات مذهبی ما خدشه وارد آورده بحث  
 میکنیم مستشرقین قرآن را بدیده تورا و انجیل تحریف شده کنونی که فاقد قانونگزاری  
 است می بینند و پیغمبر اسلام را که عقل کل و اشرف رسل و منجی حقیقی بشر بوده بنظر نابغه  
 تلقی میکنند .

آنها این توجه را نداشتند که محیط تاریک عربستان که علم و فلسفه و کتاب  
 نداشت نابغه بوجود نمیآورد نبوغ در میان ملل راقی پدید می آید - و پیشوای  
 اسلام برگزیده ای بوده که در پیچه ای از نور علم و دانش از عالم بالا بر قلب او باز شده و  
 هر چه باو تعلیم میشد به مردمی آموخت و گفته او حجت بر تمام بشر و رای قطعی  
 در تمام شئون زندگی بوده است .

برخی از مستشرقین یا دانشمندان باک غیر مسلمان نیز پیشوای اسلام را ستوده اند و بعد  
 کافی تقدیس و تمجید کرده ولی اگر بعظمت قرآن و خاتمیت مقام رسالت برستی اعتراف  
 داشته اند چرا خود مسلمان نشده اند ، همین نکات بمانشان میدهد که تعریف آنها نیز داعیه  
 سیاسی است و ملل غرب بمنظور نفوذ عقاید سیاسی مردانی را تربیت میکنند تا حقایق مسلم  
 دین را و تاریخ ملی و عقیده توحید و مراتب ایمان مسلمین را متزلزل سازند و بهترین شاهد  
 گفتارها صفحات تاریخ عمومی بشر است .

آنها نسبت بقرآن هم همان عقیده را دارند که نسبت بتورا و انجیل دارند گمان  
 کرده اند قرآن که پس از پیغمبر اکرم پیشوای اسلام جمع آوری شده تحریف شده است -  
 و حال آنکه این توهم باطل و بیمورد است . «در مقدمه قرآن نوشته ایم»

یکی دیگر از موارد لغزش و خطای مستشرقین و پیروان آنها این  
**۸ - علم و دین** است که تصور کرده اند علم از دین منفک است آنها تاریخ را علم  
 مستقلی شناخته بدون توجه باینکه امور را باید از نظر نتیجه نهائی قضاوت کرد . آنها میخواهند  
 این نقیصه را که خود بآن عقیده دارند بقصور علم در این مواقع برگذار نمایند و از تاریخ  
 استشهاد کرده و میگویند وحی و حالت روحی با اصول علمی جدید درست تطبیق نمیکند .  
 این نظریه بی اطلاعی و مادی گری را نشان میدهد که هنوز سطح فکر و اندیشه آنها از حدود  
 ماده تجاوز نکرده کسیکه در این مرحله وارد میشود باید اعتراف و یقین کند که غیر از امور

قابل اشاره حسی ظاهری حقیقتی دیگر در میان است و آن ارتباط روحی است که بنام وحی والهام در میان برگزیدگان بشر بوجود آمده است - و آنها بنام رسول و پیغام آوران بر جامعه مبعوث شده اند .

این کلمات نشان میدهد که علوم با همه پیشرفت و کمالی که نصیب آنها شده هنوز ناقص و عاجز از تفسیر بسیاری از حالات روحی و معنوی است - دانشمندان مسلمان علم را از دین جدا نمیدانند و دانش و بینش را ناتمام نمیدانند چنانکه دانشمندان گنونی غرب از بیراهه وارد شده اند و علوم متداوله امروز هم چون از سرچشمه اصلی صحیح اتخاذ سند نکرده از تفسیر بسیاری از حوادث و وصف موجودات جهان که آنقدرها هم از ما دور نیست عاجز است مانند مطالبی که علم راجع بطبیعت خورشید - ماه - افلاک - ستارگان - ذرات موالید - عناصر و غیره اثبات کرده هنوز نارسا و هرروز نظریه جدید ناسخ نظریه قدیم میشود کسانی که علم را از دین تفکیک میکنند نظرشان بتوراة و انجیل است که تحریف شده است .

یکی از مواردی که القای شبهه شده و از هان جوانان مسلمان را مشوب ساخته این است که برخی قائل بتحریف قرآن شده اند و گویند چون پس از زندگی پیشوای اسلام جمع آوری شده در آن

### ۹- قرآن و توهّم تحریف آن

تحریف رخ داده (۱)

نگارنده بر خود لازم دانست که برای رفع شبهه بطور اجمال عرض کند این ادعا افترا و تهمت صرف است و اهل فن این سخن را از فرط بی اطلاعی قائلین تلقی میکنند زیرا پیغمبر اکرم ﷺ شخصاً نویسندگانی را برای تحریر قرآن مأمور فرمود که بکتاب وحی معروف هستند و بعلاوه حافظه اعراب قرآن را حفظ کرد و بعد هم در جلسات متوالی با هم مقابله میکردند و از آن گذشته اختلافی در اسلام جز در مسئله امامت رخ نداد و سایر فروع مختلف فیه همه متفرع امامت است و حضرت علی علیه السلام خود با قدرت و نفوذ سیاسی و با آن علم و تحقیق خود همین قرآن را در میان جامعه تعلیم و اجرا کرده و معمول میداشت .

علاوه بر کتاب وحی قرآن را ابوبکر و عمر و عثمان و علی علیهم السلام همه جمع آوری کردند و این همان قرآن است که حضرت امام حسین علیه السلام بآن استناد فرمود و اگر تحریف شده بود

۱- در ترجمه و تفسیر قرآنی که این جانب باسی سال زحمت فراهم نموده تقدیم ببیشگاه مسلمانان نمودم تاریخ قرآن را در مقدمه آن نگاشته ام که قابل توجه است .



در ضمن همه جنایات اموی روز عاشورا از تحریف قرآن هم سخن میراند .  
در زمان خلفا و ائمه اطهار علیهم صلوات الله اجمعین همین قرآن قرائت میشده و هیچ تحریفی در آن رخ نداده و عموم مسلمین آن عصر و اعصار دیگر عین همین قرآن را در نماز و غیر نماز میخواندند و این خود بزرگترین اجماع است .  
ضمناً ناگفته نمیگذاریم که منشأ اشتباه معدودی که فائل بتحریف شده اند اینست که تفسیر وارده آیات قرآن را بامتن آن اشتباه کرده و تشخیص نداده اند - و در ضمن اخبار و احکام و احادیث را از آیات تفکیک نکرده اند .

قرآن باجماع مسلمین مدون و در دسترس بوده و بزرگترین نعمت الهی بر بشر است قرآن شامل تمام علوم اولین و آخرین است و کلید علم و دین را بدست فکر و اندیشه بشر سپرده تا بآن دست یافته و رشد عقلی پیدا کند و نیروی مغز و دماغ و فکر و اندیشه را بکار اندازد و در دنیا و آخرت سعادت مند و درستکار گردد چنانچه مللی که از قرآن استفاده کرده و میکنند دارای سلامتی و سیادت دنیا و سعادت و درستکاری آخرت گشته اند . و نکته لطیفتری بعرض میرسانم و آن نکته ایست که آنچه از اولین نقطه خط سیر بشر تا آخرین نقطه هدف او (مبدأ - معاد) مورد احتیاج است که از آن تعبیر بقوه و فعل نموده اند مانند بذر و میوه حاصل آن تمام این نیازهای فردی و اجتماعی بشر که در فطرت آنست در قرآن پیش بینی شده و برای آخرین رقاء و رشد عقلی بدست آدمی داده شده تا با کلید فکر بآن راه یابد .

مورد اتفاق مورخین است که بنی هاشم و بنی امیه بر حسب عادات جاهلیت خونهای از هم طلبکار بودند و چون آفتاب اسلام از میان بنی هاشم طلوع کرد و مناصب و افتخارات عرب را در خود تمرکز داد بنی امیه آرام ننشستند و ۲۱ سال با سایر مخالفین همدست شده با پیشوای اسلام بمخالفت برخاستند و بجنگ و بیکار پرداختند تا آخر الامر پس از فتح مکه تسلیم شدند - این تسلیم اجباری در ظاهر بوده ولی در باطن امر از پیروی دین عار داشتند و در پی فرصت بودند تا پس از رحلت پیغمبر اسلام ﷺ توانستند اختلاف کلمه ایجاد کرده و مسلمین را از خط مشی خود منحرف سازند و با فعالیت بسیار کوشیدند تا سومین خلیفه را از حزب خود انتخاب نمودند . در دوره عثمان تا حدی از مقام و روحانیت و سلطه اسلام سوءاستفاده کرده که منجر بکشته شدن عثمان شد چون باز ریاست بخاندان بنی هاشم یعنی بمرکز مورد استحقاق خود

۱۰- لغزش

مورخین اسلام

علی بن ابیطالب علیه السلام بر گشت سخت متأسف و در مقام محو او برآمدند تا بدست خوارج نهر روان باب مدینه علم را از پای درآوردند - و یکی از قوی ترین افراد حزب خود را که داعیه سلطنت هم داشت (معاویه) بمسند خلافت نشاندند و کام دلی از اسلام و اسلامیان و بنی هاشم گرفتند. بقدری افراط در بیداد گری و تضییع حقوق فردی و اجتماعی کردند که با کترین نفوس که از گوشت و پوست و استخوان پیمبر نشو و نما یافته بود مفهوم **انامن حسین را عملاتر جمه** **مگرد** و این ورق را بر گردانید - و برای بر گردانیدن خط سیر مسلمین فداکاری بی مانندی فرمود که ۱۳ قرن است اثر آن همه ساله تجدید میشود .

اگر چه متزلزل ساختن خاندان اموی خلافت را بمقام حقّه خود ( بنی هاشم ) بر نگردانید ولی استحقاق آنها را بیخانیان نشان داده ورشته بدست بنی عباس افتاد که آنها هم شاخه از بنی هاشم بودند .

این تحولات سیاسی مسلمین را منحرف کرد و بر حسب آموزش و پرورش قرون متمادی از خط سیر خود عدول کرده پیرو آراء و عقایدی شدند که سیاست بوجود آورده بود .  
ایجاد آراء فرق ائمه اربعه و متروک گذاشتن عقیده حقّه فرقّه امامیه اثنی عشریه مورخین را بلغزش انداخت که آیا راستی بیغمبر اسلام صلی الله علیه و آله بدون تعیین وصی و خلیفه در گذشت یا وصی و خلیفه و جانشین خود را معین کرد ؟

تنها اختلافی که منشأ همه اختلافات فروع دین گشته مسئله خلافت و امامت است .

برخی از مورخین گمان میکردند که لطایف معنوی و رموز اصطلاحات و بیان حقایق قصص و حکایات را مستقلاً میتوان از قرآن مجید استفاده کرد و همین جا سبب لغزش آنها گشته است که پیرو کسی شده اند که گفت ( کفانا کتاب الله ) .

**علت العلل خبط و اشتباه مورخین اسلام و نقل اخبار آنها بقلم خاورشناسان**

این است که خودشان مستقیماً نمی توانستند از قرآن استفاده کنند و نخواستند از مکتب مدینه علم و دانش اهل بیت هم پیروی کرده باشند .

این است که خود بخاطر رفته و لغزش آنها بسموم دیگر هم آلوده شده و مسلمین را باین

روز انداخته است .

لین انحراف که مولود جهالت و نادانی و زائیده مزدوری و غرض رانی است اخیراً متوجه

برادران ما در مصر شده که در کتب خود رعایت عدل و انصاف را نکرده و بسبک اروپائی از در

انتقاد وارد شده و در نوشتن سیره و زندگانی پیشوای اسلام مرتکب خطاهائی شده اند اگر مثلاً به کتاب نهضت شعوبی ایران - حیات محمد - ضحی الاسلام - فجر الاسلام مراجعه شود اعمال اغراض سیاسی یا تقلید کور کورانه از مال غربی این لغزشها را روش ممدار و معلوم میشود در خلال فرصتهائی که برای آن نویسندگان دست داده بود بطور غیر مستقیم احساسات مسلمانان ایرانی و عراقی علیه یکدیگر تحریک کرده و یا در عبارات زیبا و دلپذیر غرضهای پست را کنجانیده یا تقدیس ملکت پیشوای اسلام را از روی تعصب و علاقه اسلامی تلقی کرده و خود خرده گیریهای بی مورد و چون و چراهای فساد انگیز ایراد کرده اند .

فرق نمیکند که یک وزیر ایرانی یا وزیر مصری در نوشتن کتاب چون نظر سیاسی داشته باشد و بخواهد تمایلات بیگانگان را جلب کند خواه و ناخواه مرتکب جنایت تاریخی میشود و بکلی از منابع موثق کتب اسلام صرف نظر کرده بمأخذ اروپائی میپردازد و آنگاه مستشرقین را که در انحراف و لغزش و آلوده بسمپاشی میباشد نقل میکند و آنقدر یک نویسنده خارجی را بزرگ میکند تا آنکه ترجمه مطالب خودشان بیشتر جلوه کند در حالی که این افکار مسموم عقاید خواننده را متزلزل میسازد و حال آنکه هر کس در اضلال افکار و عقاید بشر عمداً یا سهواً بذل سعی کند گناه غیر قابل آمرزشی مرتکب شده که قرنهای درنسلها اثرشوم آن باقی خواهد ماند و همین انحراف خطر بزرگی است از عالم بی عمل با دانشمند بیدین برای جامعه بشر .

آنکاه که نویسنده مسلمان پیرو عقاید باطل شد و مستشرق از آن عیناً نقل کرده و نازم آن افکار را بنظر سیاسی یا تبلیغاتی آورده ساخت گروهی از سل آینده و از همه جا بیخبر برای خدمت بنوع آثار مستشرقین را بفارسی ترجمه میکنند و یک گوهر گرانبھائی که از آن مسلمین بوده و بدست دیگران آلوده گشته با کدورت مسمومی بهمان ملت برگشت میدهند .

### ۹۱- تقلید کور - کورانه

این مترجمین گرچه در مقایسه با مترجمینی که کتب عشق و شهوت و غنج و دلال ستاره های سینمای شهر فرنگ را ترجمه کرده در یک فصل بحساب نمیروند ولی ضرر آنها هم کمتر از دسته اول نیست .

مثلاً مترجم حیات محمد ﷺ که متهم بانحراف و مشهور بر هب راه کج است در مقدمه ترجمه خود میگوید « چون مسلمانان باقتضای معتقدات خویش اعتراض و خرده گیری را

بر مقام نبوت روا نمیدارند از تحقیق درسوانح زندگی رسول بازمانده‌اند و بمنقولات سست اتکا میکنند و یکدسته در دوستی افراط کرده رسالت را خارق عادت دانسته و مطالب آنها غیر قابل قبول است.»

آنگاه میگوید خاورشناسان از این عیب مبرا هستند ص ۲۱ (مقدمه زندگی محمدص)  
ملاحظه میفرمائید اطاعت کورکورانه این افراد بلاشرط و نداشتن برنامه و تعلیم و تربیت صحیح در کشور جوانان هوشمند را سالهای متمادی بترجمه عشقبازی های مردمان کثیف اروپائی مشغول ساخته و اکنون که نهضتی رخ داده میخواهند حقیقت اسلام و حتی فروع و اصول دین را از اروپائیان فراگیرند لذا کتب آنها را در این باره ترجمه میکنند . البته کسیکه خود حتی برای یکدفعه از روی اراده عاقلانه در صف اجتماع نماز جماعت حاضر نشده یا يك روز لذت روزه را نبرده - کسیکه همواره با ماده و مادیات و مشتهیات و غنچ و دلال بسر برده نمیتواند لذا بد مغنوی را درك کند او هنوز از قشر ماده خارج نشده و لذا هر اقدام بزرگی را عشقبازی تلقی میکند و با مقدسات آسمانی شوخی مینماید .  
يك عنصر کثیفی که عمری بفحشاء گذرانیده و عقاید سخیف و اعمال زشت او مانع درك حقایق روحانی شده يك سلسله وقایع بزرگ تاریخی را که هر يك آن سلسله جنبان امور اجتماع است بنام عشقبازی تلقی میکند و بیگمان باطل خود بنام صبا پایندگی خود را تحکیم کرده است سیاه باد سیاست استعماری که این افراد کثیف را برای تحریر عقاید پاك يك ملت تحریک و تشویق مینمایند .

اینها مانند حباب روی آب با کوچکترین موجی نابود می‌شوند آنکس پایدار و جاوید است که وجودش برای جامعه مفید باشد و برآستی مشعل دار هدایت افکار جامعه باشد .

أَمَّا الزُّبْدُ فَيَذْهَبُ جَفَاءً وَأَمَّا مَا يَنْفَعُ النَّاسَ فَيَمْكُثُ فِي الْأَرْضِ

مطالعه همین کتب مخدوش و استماع سخنرانی‌های ناروا و انحراف و عدول جوانان حساس این بنده را بر آن داشت که حقایق سیره حضرت محمد بن عبدالله خاتم النبیین (ص) را از مدارك معتبر

۱۲- سبب  
نگارش کتاب

و صحیح کتب مورخین استخراج و بنظر خوانندگان گرامی برسانم .

در این سیره و زندگی ناگزیر از بیان اجمالی بمعنی اسلام و قرآن و کسانی که اسباب و علل نزول آیات بوده و در بیان و اجراء آن ابراز علاقه و بذل مساعی کرده‌اند هستم - زیرا

شرح زندگانی پیشوای اسلام خواهی نخواهی با تعریف و توصیف قرآن و احکام و مبانی شریعت و طی طریقت صحابه و حکم تشریح و توضیح و تفسیر ائمه اطهار علیهم الصلوٰة و السلم و ارائه نمونه‌های بارز مسلمانان و فداکاری‌های مسلمین ملایم است و ما با کمال اختصار کتابی را که باید در چندین هزار صفحه نگاشت بطور فهرست در یک مجلد نگاشتیم تا حوصله خوانندگان از مطالعه و قرائت آن خستند و ملول نگردد و حقایق لازم از نظرها محو نشده و با تعلیقات سوء یا اعمال اغراض سیاسی اجانب و نظریه‌های مخالفین مشتهبه نگردد.

در این نگارش که بمنظور ترجمه و سیره پیشوای اسلام شروع کردیم ناگزیریم در ضمن ورق زدن صفحات زندگی روزانه آن قائده عظیم الشان اساس فرهنگ و معارف دین را نریبان کنیم زیرا حقیقت اسلام که قطعی‌ترین نسخه علاج ذردهای دنی و بیرونی فردی و اجتماعی مملو بشرو تنها قدر جامع تمامی ملل عالم است همین قرآن است «عمل و رویه جهال مسلمین را ملائک مسلمانان قرار ندهید» همین قرآن است که محکم و متشابه احکام و تعلیمات بیان قصص و حکایات گذشتگان و تماشای آن محتویات سرمایه سلامتی و توفیق و آسایش دنیا و سعادت و رستگاری آخرت می‌کردد.

غرض از نگارش این کتاب اولاً تهیه وسیله‌ای برای تقرب باستان ملک پاسبان حضرت خاتم النبیین است و ثانیاً نوشتن سیره و زندگی یکی از بزرگترین اولاد آدم که حوادث زندگی و آموزش و پرورش او برای جهانیان بهترین سرمشق و پیروی از آئین او تنها راه کامیابی و سعادت دنیا و آخرت است سوم آنکه بکلیه دانش‌آموزان و جوانان حساس مسلمان تذکره‌دهم و توصیه نمایم که فریب عبارات فریبنده بی‌روح منتقدین سیاسی را نخورند و درباره کسب اطلاعات دینی بکوشند حقایق را عبرت‌یاب و برهنه از شائبه و ریا از اهل فن بگیرند. و گمان نکنند چون از اروپا طیاره و اتومبیل گرفته‌ایم باید دین راهم از آن‌ها انتخاب کنیم. آنها اگر این گوهر گرانبها را داشتند این جنگها را بوجود نمی‌آوردند. دانشجویان درباره تاریخ و فقه اسلام و قرآن مجید بدانند که احکام دین و حکم تشریح و اسرار سلامت و سعادت اسلام را جز از خاندانی که قرآن در آن میان نازل شده نمیتوان گرفت تفسیر و تأویل و تنزیل قرآن را باید با توجه با سبب و علم نزول وحی از اصل قرآن فرا گرفت.

تحقیق درباره شخصیت پیشوای اسلام از کسانی که معتقد با اسلام و معتمدین مسلمین هستند

به یقین نزدیکتر است تا آن‌خان سند ارفول يك مستشرق یا يك سیاستمدار مزدور که خود پابست عقیده‌ای نیست .

مسلمانان حقیقی نه تنها حاضر نیستند عقاید خود را از بیگانگان بگیرند حتی حاضر نیستند قرآن و تفسیر و تأویل معنی آنرا که تحت کلیات آیات بیان شده از خاندان ابوسفیان و بنی امیه و حتی بنی عباس هم بگیرند - بلکه عقیده دارند بدستور صریح پیغمبر ﷺ باید شخصیت پیغمبر اسلام را از قرآن فهمید و تفسیر و تأویل قرآن و بیان حکم تشریح و فروع احکام را باید از خاندان اهل بیت عترت و طهارت که آموختگان باب مدینه علم و معرفت هستند گرفت زیرا تنها آنها واقف بر قرآن و علل نزول وحی و خصوصیات فروع و احکام قوانین اسلام هستند و بمنطوق اهل البیت ادری بمافی البیت، ناگزیر نکات حساس دین و فروع قوانین را باید از ائمه اطهار علیهم صلوات الله اجمعین که اعضاء خاندان مهبط نزول وحی بوده‌اند فرا گرفت .

بس آن مابه الاجتماعی که کلیه افراد بشر بآن احتیاج دارند همین قرآن است که مطالب آن را بحس و شهود عقل می توان درك کرد و راه و روش زندگی را از آن آموخت .

زیرا دنیا دارای صلاح و فساد است و صلاح منشأ سعادت است همانطور که فساد سرچشمه بدبختی است و با تربیت صحیح می توان بشر را زیر لواء صلح و صلاح آورد و تربیت جامع صحیح جز بر تو آموزش قرآن نیست و میلیونها بشر باین حقیقت اعتراف کرده و مرور ۱۴ قرن این راه را رفته‌اند .

اکنون هم باید زمامداران جهان برای صلاح و اصلاح بشر از این راه وارد شوند تا جهان گلستان گردد . امروز که مفاسد اجتماعی در اعماق قلوب مردم ریشه دو انیده و سبب انحطاط اخلاقی و اضمحلال ملی شده خردمندان جهان برای جلوگیری از این فساد بنیان کن تصمیم گرفته‌اند از نظر روان شناسی اصلاح مفاسد اخلاقی کنند .

این اصلاح نظر نگارنده جز از راه ایجاد عس درونی میسر نیست و بوجود آوردن يك بازرس داخلی فقط از راه دین میسر است و شناختن دین و سیره زندگی پیشوای اسلام مستلزم تحقیق و مطالعه عمیقی می باشد که حقایق چنانچه هست آشکار گردد . چون نگارنده خواست شرح حال بزرگترین فرزندان آدم را در نظر عقل و خرد برشته تحریر در آورد در مقابل عظمتی

پهناور قرار گرفت که نه تنها با کلیه سرگذشت روزگار برابر بلکه بالاتر و جالب‌تر بود در مقابل این دریای موج بی‌انتهای علم و دانش - در برابر این کوه وقار و عظمت اخلاقی - در پیشگاه این اراده آهنین و استقامت بی‌نظیر - در ساحت این فضایل و مناقب کتاب وجود در دیوان این مدینه علم و دانش - در کنار عظمت و ابهت این اخلاق عظیم که مظهر کاملترین درجات عقیده و ایمان بتوحید بود حیران ماند .

چون باور اوراق صفات و مناقب این پیشوای بزرگ برخوردار کرد و اندیشید که چگونه شروع کند مانند پرکاهی در برابر کوهی سربلک کشیده یا خسی در دریای محیط روئیده عاجز و ناتوان گشت زیرا موجودی با شخصیت جز او در نظر نمی‌دید و در عالم وجود جز آن مجسمه فضیلت و کمال کسی را نمی‌شناخت آنحضرت دارای دو جنبه بوده یکی جنبه یلی الی الی دیگر جنبه یلی الخلقی بعبارت ساده‌تر بایکدست دانش را از منطق وحی و الهام میگرفت و با دست دیگر که باس بشریت بود با آدمیان طرح مؤانست و مؤالفت انداخته با نهامی آموخت. از جنبه یلی الحقی میگرفت و از جنبه یلی الخلقی میداد . او منجی حقیقی عالم بشریت بود و بشر برای همیشه مرهون و مدیون تعلیمات او بوده و خواهند بود .

نتیجه مفاد مندرجات این مقدمه ما را باین نتیجه راهنمایی می‌کند که منظور آفرینش معرفت پروردگار است و بشر بیشتر از همه چیز بیک ما به الاشتراک اجتماعی محتاج است و آن را باید در سیره طبقات ممتاز یافت و جالبترین اوراق صفحات تاریخ بشریت که نماینده اندیشه و کردار گذشتگان است فقط شرح احوال کسانی است که بدر بار الهی بارعام داشتند و بیشتر در هدایت افکار آدمیان بذل سعی کرده‌اند و در میان این شخصیت‌های بارز بشری سراوحه فضیلت و کمال حضرت محمد بن عبدالله صلی الله علیه و آله و سلم پیشوای اسلام است که با فداکاری خستگی ناپذیری مفهوم حقیقی اسلام را برای میلیون‌ها بشر در اعصار مختلف تشریح فرموده و اهل بیت آنحضرت عملاً برخی از معانی دین را ترجمه کرده و حتی برنگ خون نگاشته‌اند تا از صحیفه روزگار محو نگردد و هر قدر سیاست اجانب یا فعالیت مزدوران جاهل مسلمان نمای بیشتر شود نمی‌تواند این حقایق را محو کند زیرا علم از دین منک نیست و قرآن مظهر سر تا پا نمای علم و دین است و لغزش مورخین یا تقلید کور کورانه نابخردان را مرور زمان از روی حقیقت قرآن روشن می‌سازد .

خوانندگان عزیز یقین داشته باشند که قرآن بزودی در تمام محافل بشری مورد استفاده واقع خواهد شد و زبان عرب که کلید فهم قرآن است جهانگیر خواهد گردید و قوانین و تعلیمات قرآن که تنها مابداالاشترک اجتماعی و مایه یگانگی بشری است مورد استقبال تمام ملل زنده واقع خواهد گردید .

وسیره پیشوای اسلام را از روی قرآن و تفسیر خاندانی که قرآن در آن میان نازل شده خواهند فرا گرفت .

نگارنده هر اندازه تفکر نمود برای هدایت بشر و تقدیم یاد کار مفیدی اثر بخش تر - از اوراق زندگی حضرت محمد ﷺ نیافت و راهی برای نیل بسعادت جز وقوف بر زندگی او نداشت لذا با استمداد و استعانت از پر توفاضات آن حضرت با قلت بضاعت بقدر استطاعت خویش بحکم **مالا یدرک کله لا یترک کله** .

**آب دریا را اگر نتوان کشید هم بقدر تشنگی باید چشید**

آنچه می توانست توصیف کند یا اردرک بوصف آورد یکی از هزارها و ممشتی از خروارها خوشه چینی کرده و این مجموعه را برسم یادگار ببیشگاه برادران مسلمانان و ارباب خرد تقدیم میدارد . و امیدوارم این سیره برای توسل بذیل آستان مبارکش نیکوترین وسیله باشد و شاید بدعاء ارباب اخلاص مورد قبول آستانش افتد .

آمین یا رب العالمین

تهران - محرم ۱۳۶۹ قمری



## قصیده ادیب الممالک فراهانی

متوفی ۱۳۳۶ ق. ه.

بسخیز شتربانا بر بند کجاوه  
در شاخ شجر برخاست آوای چکاوه  
بگذر بشتاب اندر از رود سماوه  
در دیده من بنگر (دریاچه ساوه)  
وز سینهام (آتشکده پارس) نمودار

از رود سماوه ز ره نجد و یمامه  
بردار پس آنکه گهر افشان سرخامه  
در ملک عجم بفرست با پر حمامه  
بشتاب و گذر کن بسوی ارض تهامه  
این واقعه را زود نما نقش بنامه  
تا جمله ز سرگیرند دستار و عمامه  
جوشند چو بلبل بچمن کبک بکپسار

بنویس یکی نامد بشاپور (ذوالاکتاف)  
هشدار که سلطان عرب داور انصاف  
بگرفته همه دهر ز قاف اندر تاقاف  
کز این عربان دست میرنایزده مشکاف  
گسترده بیپنای زمین دامن الطاف  
اینک بدرد خشمش پشت و جگروناف  
آن را که درد نامه اش از عجب وز پندار

با (ابرهمه) گوخیر بتعجیل نیاید  
رو تا بسرت جیش ابابیل نیاید  
تا دشمن تو مهبط جبریل نیاید  
کاری که میخواهی از فیل نیاید  
بر فرق تو و قوم تو سجیل نیاید  
تا کید تو در مورد تضلیل نیاید  
تا صاحب خانه نرساند بتو آزار

زنهار بترس از غضب صاحب خانه  
برگرد از این راه معجو عذرو بهانه  
آگاه کنش از بد اطوار زمانه  
بسیار بزودی شتر سبط (کنانه)  
بنویس به (نجاشی) اوضاع شبانه  
وز طیر (ابابیل) یکی بر بنشانه  
کأنجا شودش صدق کلام تو پندار

(بوقحف) چرا چوب زند بر سر اشتر  
افواج ملک را نگرای خواجه بهادر  
کاشتر بسجود آمده با ناز و تبختر  
کز بال همی لعل فشاند و زلب در

وز عدتشان سطح زمین یکسره شد پر چیزی که عیانست چه حاجت بتفکر  
آنرا که خیر نیست فکاراست زافکار

زی کشور (قسطنتین) یک راه بیوئید وز طاق (ایا صوفیه) آثار بجوئید  
با (بطرک) و (مطران) به قسبس بگوئید کز نامه (انگلیون) اوراق بشوئید  
مانند گیا بر سر هر خاک مروئید وز باغ نبوت گل توحید بیوئید  
چونان که بیوئید (مسیحا) به سردار

اینست که ساسان به (دساتیر) خیرداد (جاماسب) به روز سوم تیر خیرداد  
بر (بابک) برنا پدر پیر خبر داد (بودا) به صنم خانه (کشمیر) خیرداد  
مخدوم سرائیل به ساعیر خبر داد (وان کودک) ناشسته لب از شیر خیرداد  
ریون گفتند و نیوشیدند اخبار

از شق و سطح این سخنان پرس زمانی تا بر تو عیان سازند اسرار نهانی  
گر خواب انوشروان تعبیر نمائی از کنگره کاخش تفسیر نمائی  
بر عبد مسیح این سخنان گر برسانی آرد بمدائن درت از شام نشانی  
بر آیت میلاد نبی سید مختار

فخر دو جهان خواجه فرخ رخ اسعد مولای زمان مهتر صاحب دل امجد  
آن سید مسعود و خداوند مؤید پیغمبر محمود ابوالقاسم احمد علیه السلام  
وصفش نتوان گفت به هفتاد مجلد این بس که خدا گوید (ماکان محمد)  
بر منزله و قدرش یزدان کند اقرار

اندر کف او باشد از غیب مفاتیح و ندر رخ او تا بد از نور مصابیح  
خاک کف پایش به فلک دارد ترجیح نوش لب لعلش به روان سازد تفریح  
قدرش ملک العرش بما ساخته تصریح وین معجزه اش بس که همی خوانند تسبیح  
سنگی که بیوسد کف آن دست کهر بار

ای لعل لب کرده سبک سنگ کهر را وی ساخته شیرین کلمات نوشکر را  
(شیروی) باهر تو درد ناف پدر را انگشت تو فرسوده کند قرص قمر را  
تقدیر بمیدان تو افکنده سپر را و آهوی ختن نافه کند خون جگر را  
تا لایق بزم تو شود نغز و بهنجار

موسی ز ظهور تو خبر داده بیوشع  
شامول بسه یثرب شده از جانب تبع  
ای از رخ دادار برانداخته برقع

در دست تو بسپرده قضا صارم تبار

تاکاخ صمد ساختی ایوان صنم را  
برداشتی از روی زمین رسم ستم را  
کرده تپی از اهرمنان کشور جم را

بر تخت چو بر چرخ برین ماه ده و چار

ای پاکتر از دانش و پاکیزه تر از هوش  
دانش ز غلامیت کشد حلقه فراگوش  
از آن لب پر لعل و از آن باده پر نوش

خلقی شده ذیوانه و شهری شده هشیار

برخیز و صبحی زن بر زمره مستان  
بشتاب و تلافی کن تاراج زمستان  
داد دل بستان زدی و بهمن بستان

مادرش بیستر شده بیمار و نگون سار

ماهت بمحاق اندر و شامت به غری شد  
انده ز سفر آمد و شادی سفری شد  
و آن اهرمن شوم بخرگاه پری شد

آلوده بخون دل و چاک از ستم خار

مرغان بساتین را منقار بریدند  
گاوان شکم خواره بگلزار چریدند  
تا عاقبت او را سوی بازار کشیدند

آوخ ز فروشنده دریغا ز خریدار

مائیم که از پادشهان باج گرفتیم  
دیهم و سریر از کهر و عاج گرفتیم  
زان پس که از ایشان کهر و تاج گرفتیم  
اموال و ذخایرشان تاراج گرفتیم

وز پیکرشان دیبه و دیباج گرفتیم      مائیم که از دریا امواج گرفتیم  
واندیشه نکردیم ز طوفان تبار

در چین و ختن ولوله از هیبت ما بود      در مصر و عدن غلغله از شوکت ما بود  
در اندلس و روم عیان قدرت ما بود      غرناطه و اشبیلیه در طاعت ما بود  
صقلیه نهان در کنف رایت ما بود      فرمان همایون قضا آیت ما بود

جاری بزمین و فلک و ثابت و سیار

خاک عرب از مشرق اقصی گذراندیم      وز ناحیه غرب به افریقیه راندیم  
دریای شمالی را بر شرق نشانیدیم      وز بحر جنوبی بفلک کرد فشانیدیم  
هند از کف هند و ختن از ترکستاندیم      مائیم که از خاک بر افلاک رسانیدیم

نام هنر و رسم کرم را بسزاوار

امروز گرفتار غم و محنت ورنجیم      دردا و فره باخته اندر شن و پنجمیم  
با ناله و افسوس در این دیر سپنجیم      چون زلف عروسان همه در چین و شکنجیم  
هم سوخته کاشانه و هم باخته کنجیم      مائیم که در سوک و طرب قافیه سنجمیم

جغدیم به ویرانه هزاریم بگلزار

ای مقصد ایجاد سر از خاک بدرکن      وز مزرع دین این خس و خاشاک بدرکن  
زمین پاک زمین مردم ناپاک بدرکن      از کشور جم لشکر ضحاک بدرکن  
از مغز خرد نشاء تریاک بدرکن      این جوق شغالان را از تانک بدرکن

وز کله اغنام بران کرک بستمکار

افسوس که این مزرعه را آب گرفته      دهقان مصیبت زده را خواب گرفته  
خون دل ما رنگ می ناب گرفته      وز سوزش تب پیکرمان تاب گرفته  
رخسار هنرگونه مهتاب گرفته      چشمان خرد پرده ز خواب گرفته

ثروت شده بیمایه و صحت شده بیمار

ابری شده بالا و گرفته است فضا را      از دود و شرر تیره نموده اسب هوا را  
آتش زده سکان زمین را و سما را      سوزانده بچرخ اختر و در خاک گیا را  
ای واسطه رحمت حق بهر خدا را      زمین خاک بگردان ره طوفان بلا را

بشکاف ز هم سینه این ابر شرر بار

چون بره بیچاره بچوپانش نیبوست  
خرسی بشکار آمد و بازوش فرو بست  
شد بره ما طعمه آن خرس زبردست  
از بیم صحرا در نه خفت و نه بنشست  
بناخن و دندان ستخوانش همه بشکست  
افسوس از آن بره نوزاده سرمست

فریاد از آن خرس کهن سال شکم خوار

چون خانه خدا خفت و عس ماند ز رفتن  
جاسوس پس پرده پی راز نهفتن  
واعظ بفسون گفتن و افسانه شنفتن  
خادم پی خوردن شد و بانو پی خفتن  
قاضی همه جا در طلب رشوه گرفتن  
نه وقت شنفتن ماند نه موقع گفتن  
و آمد سر هم سایه برون از پس دیوار

ای قاضی مطلق کسه تو سالار قضائی  
تو حافظ ارضی و نگهدار سمائی  
در کشور تجرید مهین راهنمائی  
وی قائم برحق که در این خانه خدائی  
بر لوح مه و مهر فروغی و ضیائی  
بر لشکر توحید امیر الامرائی

حق را تو ظهیر استی و دین را تو نگهدار

در پرده نگویم سخن خویش علی الله  
برخیز که شد روز و شب و موقع بیگه  
آن پرده زرتار که بودی بدر شه  
تا چند در این کوه و در آن دشت و در آن چه  
بشتاب که دزدان بگرفتند سره  
تاراج حوادث شد با خیمه و خرکه

دردار مانده است ز یاران تو دیار

با فر خداوند تعالی و تقدس  
در دولت شاهی که در این کاخ مسدس  
پرداخت صف باغ زهر خار و زهر خس  
از لوٹ زلل پاک کن این خاک مقدس  
با تاج مرصع شد و با تخت مقرنس  
بر او دو جهان اندک و او برد و جهان بس  
سیار برش اندک و زو اندک بسیار

شاه ملکان حامی دین شاه مظفر  
از داد نگین دارد و از دانش افسر  
چون اونه یکی شاه درین توده اغبر  
کز او شده بر پا علم دین پیمبر  
ماهست بچرخ اندر و شاهست بکشور  
چون اونه یکی ماه براین طارم اخضر

وین هر دو پدید است ز گفتار و ز دیدار

با فر تو ای شاه رعیت نخورد غم  
از شرم کف راد تو گوهر ندهد یم  
با خوی خوشت ابر بهاری نزند دم  
جز بر در تو کردن گردون نشود خم

از مهر تو جسته است بشر جان و شجر نم  
 از بیم تو کرده است قدر خوف و قضا رم  
 وز هول تو گشته است تعب زار و ستم خوار  
 تو سایه آن ذات همایون قدیمی  
 پیروزگر از فره یزدان کریمی  
 بگزیده آن داور رحمن رحیمی  
 بر خلق جهان حاکم و درکار حکیمی  
 از بهر پناهنده به از کهف و رقیمی  
 دارای عصا و ید بیضای کلیمی  
 هم دشمن جادوئی وهم آفت سحار  
 این ملک خدا داده خداوند ترا داد  
 وین تاج رسول عربی بر تو فرستاد  
 تا شاخ ستم را بکنی ریشه ز بنیاد  
 زین ملک ز داد تو شود خرم و آباد  
 در دولت خود تازه کنی رسم و ره داد  
 با تیغ عدالت بزنی گردن بیداد  
 وز دست حوادث ببری خاتم زهار  
 ز بهار خورانرا فکنی ریشه بخون بر  
 بیداد گران را کنی از تخت نکون بر  
 ای بسته دل عشق بزنجیر جنون بر  
 دانش بر کلکت پی تعلیم فنون بر  
 آنرا که بکار تو بگوید چه و چون بر  
 ایزد شودش سوی فنا راهنمون بر  
 کاندردو جهان نیست ترا جز بخدا کار  
 دستور خردمند ترا بخت قرین است  
 زیرا که امین شه و فرزند امین است  
 بر ملک امین است و بر اسلام معین است  
 پرورده اخلاق ملک ناصردین است  
 میراث توزان پادشه عرش مکین است  
 او را بسرو جان توای شاه یمین است  
 کز مهر تو زار آید و از غیر تو بیزار  
 خویش برخ ما در فردوس گشوده است  
 عدلش همه کیتی را فردوس نموده است  
 کلکش همدجا غالیه و عنبر سوده است  
 دین در کنفش رخت کشیده است و غنودست  
 قهرش سر بیدینان با تیغ دروده است  
 تا تیرگی از آینه ملک ز دوده است  
 وز صارم دین شسته و پرداخته زنگار

## مقدمه مؤلف بر چاپ سوم

چنانچه جهان آفرینش را مدرسه‌ای تصور کنیم جامعه بشر دانش آموزان آن و پیغمبران و انبیاء معلمین و مربیان آن مدرسه میباشند - در این آموزشگاه دنیا معلم و مربی - دبیران و استاد - مهندس و دکتر - مکتشف و مخترع - شیمیست و فیزیسین - متخصص و کارشناس مدرس و فیلسوف بسیار آمده و رفته‌اند - اگر افراد هر نوع و طبقه‌ای را در يك سطح قرار دهیم بدون تردید میتوان مقیاس و میزانی برای اندازه گیری سطح دانش و بینش آنها در نظر گرفت و از میان همه این طبقات فقط چهارده شخصیت را میشناسیم که علم و دانش و سطح اندیشه و افق فکر آنها را نمیتوان با چیزی اندازه گیری نمود و مقیاس گرفت زیرا آنها از سرچشمه علم و قدرت آفرینش سیراب شده‌اند و در مکتب شدید القوای ربوبی تعلیم و تربیت گرفته‌اند - و لذا بشر نتوانسته بمقدار دانش و بینش آنها راه یابد. این طبقه از کلیه طبقات روشن فکر بشر و دانشمند آزموده از آدمی برتر و بالاتر هستند زیرا آنها از سرچشمه علم بدون وساطت عالم طبع دانش آموخته‌اند و در این دو قرن اخیر دوره «رنسانس» تجدید علمی بیش از پانصد نفر از بزرگترین علمای منصف ملل راقی دنیای بشریت در اطراف عظمت روح بلند و ارجمند حضرت محمد بن عبد الله صلی الله علیه و آله و سلم مطالعه و تحقیق و تتبع کرده و با اتفاق اعتراف کرده‌اند که مرغ روح بلند پرواز او با روح کلی عالم وجود ارتباط و پیوستگی کامل داشته و از زبان وحی و الهام آنچه لازمه ارشاد و هدایت و رقاء و ارتقاء بشر بوده از مکتب ربوبی فرا گرفته و بمردم آموخته است. یکی از همان دانشمندان ملل اروپا میگوید محمد ﷺ مانند کوهیست که از دور ظهور آنرا می بینیم ولی هر قدر باو نزدیکتر شویم و با آثار و کلمات و تعلیماتش بیشتر پی ببریم عظمت او آشکار تر میگردد همانطور که در کوه معادنی از طلا و نقره و آهن و جواهرات و عناصر دست قدرت بودیعت سپرده در کوه وجود محمد ﷺ معادنی از تعلیم و تربیت راقی هست که تا نزدیک نشویم آنها را نمی بینیم و درك نمی کنیم .

دیگری گفته است اگر صفوف بشری را بنکریم هر کس از میان آن صف خارج بشود مردی دیگر جای آنرا میگیرد ولی محمد ﷺ کسی نبوده که در صف کبریائی وجود جانشینی

داشته باشد. او بر گزیده و موهبت و رحمت خدا بوده که از باب افاضه فیض بر بشر ازانی شد. او بزرگی بود دارای مزایای جسمی و جانی و مراتب کمالی نفسانی و روحانی که کلیه اسباب بزرگی برای او فراهم شده بود و اختصاص باو داشت برای احدی از بشر این مناصب و مقامات حاصل نشده و نخواهد شد زیرا حضرت محمد ﷺ را برای منصب خاتمیت و ولایت مطلقه الهیه انتخاب و آفریده بودند بهمین نظر حافظ گوید :

**تکیه بر جای بزرگان نتوان زد بگزاف تا که اسباب بزرگی همه آماده شود**  
 مناصب و درجات دنیوی بر حسب لیاقت و استعداد های فطری ممکن الحصول است ولی عظمت و بزرگی باین مناصب و مقامات مادی نیست بلکه بسته بارتقاء و کیفیت روحانی است - علم و دانش زود دست می آید و باعمل بستن بنقوی و یا واجد شدن عظمت کمتر دست میدهد - ساده تر آنکه کلیه مناصب و مقامات عالی نشئه طبیعت دنیوی باجدیت و سعی بدست می آید ولی عظمت و بزرگواری موهبتی است که آفرینش بزرگ بهر که بخواهد عنایت میکند. حضرت محمد بن عبدالله ﷺ دارای عظمت و بزرگواری ذاتی بوده زیرا او اول ماخلق الله است و روحش با روح کلی عالم پیوستگی تام دارد .

دنیا هر قدر رشد مادی نماید - معارف جهان هر اندازه توسعه پیدا کند - تحولات زندگی هر قدر بر تکامل آن بیفزاید باز در مقابل کوه وقار وجود محمدی (ص) پست و حقیر است !! چرا ؟ برای آنکه کلیه وسایل تمدن برای رقاء عقلی است - این خرد و عقل ، این اندیشه و فکر که بشر را بر وسائل موتوری و برق بهم نزدیک ساخته و زندگی را آسان و سریع کرده باید بنیروی همین عقل و اندیشه از مرز مادی بماوراء عالم سفر کرده و حایل و مانع را بردارد همانطور که با اشعه مافوق بنفش احشاء و امعاء را از درون تن می بینند - باید بنیروی دیده عقل و ایمان موجودات ماوراء عالم طبیعت و پشت پرده و نشئه ماده را تماشا کند و تنها کسی که در میان این طبقه فاضله بشری آدمی را متوجه این حقیقت کرد شخصیت محمدی صلی الله علیه و آله بوده که بمسلمین آموخت تا بدانند ماوراء امور قابل اشاره حسیه حقیقتی است موجود و زنده و باقی و برقرار که تا انصراف از این عالم مادی حاصل نگردد و متوجه آن نشود بر شد عقلی و کمال معنوی آن نمی رسند . رسول خدا (ص) دست بشر را در میان همین ظلمات عالم طبع گرفت و بعالم ماوراء برد و گروهی را در مکتب دین تربیت کرد تا از همین نشئه بسعادت خود برساند و بآنها ماورای



این عالم ماده را نشان داد ولذا با کمال اتقان عقیده در راه نشر معارف دین و رشد عقلی بشری و سیر تکاملی مسلمین جانبازی و فداکاری کردند تا بآنجا که میخواستند رسیدند؟  
زندگی روزمره حضرت محمد ﷺ و خاندان گرامیش که مصون از هر لغزش و معصوم از هر خطا بودند شامل همین مواد و آئین است که در مکتب دین آموخته‌اند و عملاً بمردان منورالفکر لایق مراتب کمال و ارتقاء را نشان دادند .

**کلیه خوبی‌ها و ملکات - تمام سجایا و فضایل - جمله صفات مفیدی که سبب رقاء عقلی میشود - تمام تکالیف بشری از عبادات - ایقاعات - عقود - احکام در مدت سیر زندگی آن حضرت با کمال صراحت و با امثال و اشباح و نظایر آن آموخته شده** و بهمین جهت هر کس سیره زندگی پیغمبر خاتم النبیین ﷺ را بخواند سیر نمیشود - حسته و ملول و فرسوده نمیگردد - از هر کلمه اش درسی و از هر سطرش شطری ادراک میکند - هر کس زندگی روزمره حضرت خاتم الانبیاء را بخواند بر تمام مشکلات زندگی فائق میگردد . از همه عوامل مفید این دنیا استفاده میکند . از کلیه مخاطرات راه رهائی بدست می‌آورد - براه سعادت خود واقف میگردد - غیرت و حمیت - دیانت و شجاعت - صداقت و امانت - عدالت و انصاف در نفس او راسخ می‌گردد . تأثیر اطلاع و وقوف بر حال پیغمبر اسلام و محیط قبل از او و دوران زندگی آن حضرت علم و دانش و کمال و فضیلت می‌آموزد .

**شرح حال و سیره زندگانی حضرت رسول الله (ص) تاریخ و جغرافیا - احکام - عبادات - عقود - ایقاعات - حکایات - قصص - فنون رزم - آداب بزم - آداب و رسوم و شعون زندگی و اطلاع از عوالم پس از مرگ - سیاست جهاننداری - وظیفه و تکالیف فردی و اجتماعی - فضائل نفسانی - وقوف بر ذائل و احترام آن و کلیه عوامل رشد و ترقی را با دمی می‌آموزد .**

با این مآثری که در این سیره است بسیار شاگرد و خوشوقت که سیره بزرگترین منجی عالم بشریت بقلم عاجز این بنده بی بضاعت و شرمنده مورد قبول برادران مسلمان فارسی زبان واقع گردید و بزودی چاپ دومش کمیاب شد . مدیر محترم شرکت سهامی طبع کتاب هم که از متدینین و علاقمندان بنشر تاریخ اسلام و سیره پیغمبر اکرم ﷺ می‌باشد . سوجبات تجدید چاپ آن را فراهم نموده و با چاپ سوم با مشکلاتی که از نظر چاپ و کاغذ بود و با حروف نو و دقت بیشتر و اصلاحات و اضافات لازم حاضر و آن را تقدیم علاقمندان . نماید و توصیه میکند

بمردم مسلمان آزموده تا اولاد خود را موظف کنند شرح حال پیغمبر را بخوانند تا گذشته از وقوف بر تاریخ و جغرافیا - از اصول دین و فروع فقه اسلامی و تحولات تاریخی سطح فکر آنها بالا رفته و مهمتر از همه يك سلسله فضایل اخلاقی بخوانند گان میآموزد و در نتیجه بتوانند در این محیط تاریک و فاسد از برکت تعلیمات عالی پیغمبر اسلام خود و خاندان خود را از این مفاسد و انحطاط اخلاقی نجات بخشیده بسعادتی و کامیابی برسانند.

باشد که شمع راه تاریک نویسنده و ناشر و خواننده گردد . آمین یا رب العالمین  
والسلام علی من اتبع الهدی.

تهران جمادی الاولی - ۱۳۷۳

بهمن - ۱۳۳۲

حسین عمادزاده اصفهانی



بنام پروردگار عالمیان - قبل از شروع بطلب ترکیب  
 بند استاد جمال الدین عبدالرزاق اصفهان را که در فن ادبیات  
 شاهکار است بر نظیر که هیچ یک از اساتید حتی شیخ سعدی هم  
 مدیح را باین رشاقت و سلامت نیاورده از نظر خوانندگان  
 میگذرانیم :

هُوَ الَّذِي أَرْسَلَ رَسُولَهُ  
 بِالْهُدَىٰ وَدِينِ الْحَقِّ  
 « قرآن مجید »

ای از بر سدره شاهرهات	وی قبه عرش تکیه گاهت
ای طاق نهم رواق بالایا	بشکسته ز گوشه کلاهت
هم عقل دویده در رکابت	هم شرع خزیده در پناهت
ای چرخ کبود زنده دلقی	دز گردن پیر خانقاهت
مه طاسک کردن سمندت	شب طره پرچم سیاهت
جبریل مقیم آستانت	افلاک حریم بارگاهت
چرخ ارچه رفیع خاک پایت	عقل ارچه بزرگ طفل راهت
خوردماست خدازروی تعظیم	سوگند بروی همچو ماهت

**ایزد که رقیب جان خود کرد  
 نام تو ردیف نام خود کرد**

ای نام تو دستگیر آدم	وی خلق تو پایمرد عالم
فراش درت کلیم عمران	چشوش رعت مسیح مریم
از نام محمدیت <small>صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ</small> میمی	حلقه شده این بلند طارم
تو در عدم و گرفته قدرت	اقطاع وجود زیسر خاتم
در خدمت انبیاء مشرف	وز حرمت آدمی مکرم
از امر مبارک تو رفته	هم بر سر خدمت خود آدم
نا بوده بوقت خلوت تو	نه عرش و نه جبرئیل محرم

نا یافته عز التفاتی پیش تو زمین و آسمان هم  
کونین نواله ای ز جودت

### افلاك طفیلی وجودت

روح الله با تو خر سواری روح القدس رکاب داری  
از مطبخ تو سپهر دودی وز موکب تو زمین غباری  
در شرح رموز غیب گویت بر ساخته عقل کار و باری  
عفت زگناه عذر خواهی جودت ز سئوال شرمساری  
این کیسه هر نیازمندی وان عدت هر گناهکاری  
بر بوی شفاعت تو ماندست ابلیس چنان امیدواری  
آری چو شود اگر بشوید لطف تو کلیم خاکساری  
بی خرد کیست نا امیدی در عهد چو تو بزرگواری

### آنجا که ز تو نواله پیچند

### هفتوشش و پنج و چاره پیچند

ای مسند تو و رای افلاك صدر تو و خاک توده خاشاک  
هرج آن سمت حدوث دارد در دیده همت تو خاشاک  
طغرای جلال تو. لعمرک منشور ولایت تو لولاک  
نه حقه و هفت مهره پیشت دست تو بر دامن توزان پاک  
در راه تو زخم محض مرهم بر یاد تو زهر عین تریاک  
در عهد نبوت تو آدم پوشیده هنوز خرقه خاک  
تو کرده اشارت از سرانگشت مه فوطه پرنیانه زده چاک  
نقش صفحات رایت تو لولاک لما خلقت الافلاك

### خواب تو ولاینام قلبی

### خوان تو ابیت عند ربی

ای آرزوی قدر لقایت وی قبله آسمان سرایت  
در غم هیچ ناساطق ناکفته سزای تو ثنایت  
مرجای که خواجه‌ای غلامت هر جای که خسروی کدایت

هم جنبش آسمان برایت	هم تابش اختران ز رویت
قفل دل گم‌رهان دعایت	جاندار وی عاشقان حدیث
بر نامده ده يك عطایت	اندوخته سپهر و آنجم
تا لاف زند ز کبریایت	بر شهپر جبرئیل نه زین
تا سرمه کشد ز خاکپایت	بر دیده آسمان قدم نه

ای کرده بزیر پای کونین

بگنشته ز حد قاب قوسین

آهت در آسمان گشاده	ای از نفس تو صبح زاده
حلم تو غرور کفر داده	علم تو فضول جهل برده
بر ذروه لامکان نهاده	در حضرت قدس مسند تو
در حجر نبوت تو زاده	آدم ز مشیمه عدم نام
در گرد تو انبیا پیاده	تو کرده چو جان فلک‌سواری
در پیش تو بر سر ایستاده	خورشید فلک چو سایه در آب
اندر عرق و تب اوقتاده	از لطف و زعنفت آب و آتش
وین در دل فارس جان بداده	آن در بر ساوه غوطه خورده

خاک قدم تو اهل عالم

زیر علم تو نسل آدم

وی عالم جان ز تو معطر	ای حجره دل بتو منور
وی ذات تو رحمت مصور	ای شخص تو عصمت مجسم
بی نام تو وردها متبر	بی یاد تو ذکرها مزور
دست تو زهاب آب کوثر	خاک تو نهال شاخ طوی
نه گوی فلک چو کوی عنبر	ای از نفس نسیم خلقت
وز یغفرک الله آنت مغفر	از یصمک الله اینت جوشن
عالم همه خشک یا همه تر	تو ایمنی از حدوث گوباش
بطحا همه سنگ یا همه زر	تو فسارغی از وجود گوشو

طاووس ملائکه بریدت

سرخیل مقربان مریدت

وی دستخوش تو این مقوس	ای دستکش تو این مقرنس
وی شاد روانت چرخ اطلس	ای خاشکدانت سقف ازرق
چون عقل ز نقص‌ها مقدس	چون روح ز عیب‌ها منزّه
این چرخ معلق مسدس	از بنگه تو کمینه شش طاق
این فلس مکس مطلق	شد شهر روان بفر نامت
در وصف تو هر فصیح اخرس	در مدح تو هر جماد ناطق
در خیل تو هر چه زانبیا کس	از عهد تو تا بدور آدم
هم چتر رسالت تو از پس	هم کوس نبوت تو در پیش

### فلج ندب بقیت وحدی

### قفل در لانی بعدی

وی خیل تو بر ستاره پیروز	ای شرع تو چهره چون شب و روز
در حلقه درس تو نو آموز	ای عقل گره گشای معنی
نعلین تو عرش را کله دوز	ای تیغ تو کفر را کفن باف
چون مکتب‌ها بعید نوروز	ای مذهب ما ز بعثت تو
وز روی تو نور چهره روز	از موی تو زنگ کسوت شب
خشم تو عظیم آسمان سوز	حلم تو شگرف دوزخ آشام
در عالم علو مجلس افروز	ماه سر خیمه جلالت
آیینه معجز تو امروز	بنموده نشان روی فردا

### ای گفته صحیح و کرده تصریح

### در دست تو سنگ ریزه تسبیح

وز روی تو نور خور گرفته	ای سایه ز خاک بر گرفته
عالم همه زیر پر گرفته	ای بال گشاده باز چترت
جائها همه در شکر گرفته	طوطی شکر نثار نطقت
پس فقر فکنده بر گرفته	افکنده وجود را پس پشت
آدم سخن تو در گرفته	از بهر قبول توبه خویش
عیسی دم لاشه خر گرفته	آنجا که جنیبت تو رفر

آنجا که نشیمن تو طوبی  
موسی ره طور بر گرفته  
در مکتب جان زشوق نامت  
لوح ارنسی ز سر گرفته  
تا حصن تو نسج عنکبوتست

او هن نه که احسن البیوتست

هر آدمیتی که او ثنا گفت  
خود خاطر شاعری چه سنجد  
گرچه نه سزای حضرت تست  
هر چند فضول گوی مردیست  
در عمر هر آنچه گفت یا کرد  
زان گفته و کرده گر پرسند  
این خواهد بود عده او  
تو محو کن از جریده او  
هرج آن نه‌نای تو خطا گفت  
نعت تو سزای تو خدا گفت  
بپذیر هر آنچه این گدا گفت  
آخر نه‌نای مصطفی ﷺ گفت؟  
نادانی کرد و ناسزا گفت  
کز بهر چه کرد یا چرا گفت  
کفار هر چه کرد یا گفت  
هر هرزه که از سر هوا گفت

چون نیست بضاعتی زطاعت

از ما گنه و ز تو شفاعت

## سرزمین عربستان

شهر مکه - محیط حجاز - قبیله بنی هاشم و خانواده عبدالله

سرزمینی بشکل تقریباً مثلث میان بحرا حمر - رود فرات - و خلیج فارس - و دریای بزرگ هندوستان و عمان واقع می باشد که بعربستان معروف است . این سرزمین ریگستانی خشک از قدیم الایام که تاریخ آن تاریک است مورد بحث مورخین بوده و تا قریب هفتصد سال پس از میلاد مسیح با یک رشته آداب و رسوم ساکنین آنجا می زیستند . حوادث بزرگی در آنجا پدید آمده - پادشاهان بزرگ و سلاطین مقتدیری در این سرزمین حکومت یافتند اما هیچ کدام تأثیری را که حضرت محمد ﷺ در آن سرزمین بجا گذاشت بروز ندادند .

مورخین عربستان را از زمان آدم و نوح مسکن عرب میدانند و سکنه اش را از اولاد سام بن نوح می شناسند . اولاد سام بشعب و قبایلی تقسیم شده اند که معروف ترین آنها ملت عاد و ثمود بوده اند . بعرب بن قحطان که زبان عربی باومنتهی میگردد از پسران سام بن نوح است که یمن را آباد کرد و اراضی (عربه) موسوم بنام او شد . عرب وجه تسمیه خود و کشور خود و زبان خود را مشتق از یعرب میدانند .

جرهام پسر دیگر سام حجاز را آباد کرد و ذریه او در آن سرزمین حکومت داشته اند . اسماعیل فرزند ابراهیم با مادرش هاجر چون بسرزمین حجاز آمدند و در مکه اقامت گرفتند ، در جوانی دختر «مواد» را که از سلاطین سلسله جرهام بود بحباله نکاح خود در آورد و از این جا شاخه عبرانی با عربی که هر دو از اولاد نوح میباشند پیوند گردید و دو دهمان قریش از میوه این دو درخت می باشند .

زن اسماعیل ۱۲ پسر زائید که هر یک در سرزمین عربستان بساطه و اقتدار حکومت کردند و اولاد و احفاد آنها منشعب بدوازده قبیله شدند و اکثریت آنها آل قحطان را از بین بردند (۱) شکل شماره ۱

---

۱ - این حکایت در توراة و انجیل و قرآن و کتب عرب و تحقیقات مستشرقین نقل شده و پیدایش این سلاطین اثر دعای حضرت ابراهیم خلیل است که ۱۲ پادشاه از اسماعیل بوجود آمده - بکتاب تاریخ و دائرة المعارف یهود مراجعه شود .



**مکه**  
 شهری که از قدیم الایام قریب بچهار هزار سال مقدس و مورد احترام  
 تمام ملل عالم بشریت بوده بنام مکه شهرت داشته مکه - کعبه -  
 ام القری - بکه - بلد الامین اسامی این شهر است که ۳۳۵ متر از سطح دریا ارتفاع دارد .  
**وجه تسمیه مکه** - در قاموس مینویسد مکه را از آن جهت مکه گویند که گاهان  
 را کم کرده و از بین می برد یا برای آن گویند که هر کس در آن شهر ظلم کند از بین می رود. لغت  
 مکه بابلی است و بمعنی خانه است و بنقل امام فخر رازی از آن جهت مکه گویند که کم آب  
 است گویا زمین آبش را مکیده  
 صاحب کشف مکه و کعبه را مترادف میداند . کعبه را از آن جهت کعبه گویند که  
 دارای اضلاع مربع و مکعب است و یا برای آنکه بلندتر از همه از منه و برتر از امکنه است  
 کعبه گویند .

چهار نام برای مکه در قرآن آمده است :

۱- مکه - قال الله تعالی :

وَهُوَ الَّذِي كَفَّ أَيْدِيَهُمْ عَنْكُمْ وَاَيْدِيَكُمْ عَنْهُمْ بِبَطْنِ مَكَّةَ مِنْ بَعْدِ أَنْ أَظْفَرْتُمْ عَلَيْهِمْ  
 وَكَانَ اللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ بَصِيرًا

آیه ۲۵ - سوره فتح ۴۸

۲- ام القری - قال الله تعالی :

وَهَذَا كِتَابٌ أَنْزَلْنَاهُ مُبَارَكٌ مُصَدِّقٌ لِلَّذِي بَيْنَ يَدَيْهِ وَلِتُنذِرَ أُمَّ الْقُرَى وَمَنْ حَوْلَهَا  
 وَالَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَةِ يُؤْمِنُونَ بِهِ وَهُمْ عَلَى صَلَاتِهِمْ يُحَافِظُونَ

آیه ۹۳ - سوره انعام ۶

۳- بلد الامین - قال الله تعالی :

وَالَّتَيْنِ وَالزَّيْتُونَ وَطُورِ سِينِينَ وَهَذَا الْبَلَدِ الْأَمِينِ

آیه ۴ - سوره التین

۴- بکه - قال الله تعالی :

إِنَّ أَوَّلَ بَيْتٍ وُضِعَ لِلنَّاسِ لَلَّذِي بِبَكَّةَ مُبَارَكًا وَهُدًى لِلْعَالَمِينَ

آیه ۹ - سوره آل عمران ۳

**موقعیت جغرافیائی مکه** - برحسب نظریه بطلمیوس طول آن از مغرب ۷۸ درجه و عرض آنرا ۲۳ درجه معین کرده و ۲۱ درجه زیر نقطه سرطان گفته است .

برحسب نظریه جدید مکه واقع است در ۲۱°۵۲' عرض شمالی و ۵۴°۰۷' ق طول شرقی پاریس و از سطح دریای سرخ ۲۷۹ متر ارتفاع دارد .

مکه از بزرگترین شهرهای حجاز است که طول آن از شمال بجنوب دو میل و عرض آن شرقاً از کوه ابوقینس بیابان تا دامنه کوه قعیقمان یک میل است (۱)

مکه بین نیم دایره ۳ کوه واقع شده که از چهار طرف وارد شهر می‌توانند شد

بدین ترتیب :

از شمال شرق راه منی - از جنوب راه یمن - از شمال غربی وادی حاطمه - از شرق راه جدّه .

مکه در طرف غربی شبه جزیره ریگستانی عربستان واقع شده . از

طرف شمال بمدینه از طرف مشرق به نجد و ریاض که اکنون مرکز

### جهات مکه

و مقر ابن سعود است از جنوب بعشیره یمن از مغرب بجدّه و در حدود شرقی به بحر احمر واقع است .

طایف در شمال شرقی و یمن در جنوب شرقی مکه در سرزمین تهامه در دره ابطح بنا شده

که میان کوههای بزرگی محصور است - شکل شماره ۲

### محیط عربستان و ممالک اقیه قبل از بعثت

ظلمات جهل و ضلالت سرتاسر دنیای آن عصر را فراگرفته - فساد اخلاق - خیانت و

جنایت محیط را فرو برده . تزلزل و سرگردانی - تشویش و اضطراب - اختلاف فردی و طبقاتی

ناامنی - ناراحتی - قساوت و بی‌رحمی - ماده پرستی - جاه‌طلبی - غرور ملی و قبیله‌ای - خودسری

و خودمختاری پرده‌ای از بدبختی و نابودی روی سرملل و جوامع جهان کشیده و زندگانی را بر

بشر سخت زهرناک و خطرناک ساخته بود . امنیت مالی و جانی و قضائی از میان رفته . ذلت و

زبونی ، خفت و خواری با جان‌کندن تدریجی ادامه داشت .

هر بشر خردمندی در انتظار بارقد نوردانش و بینش بود که برهبری یک منجی بزرگ

۱- برای اطلاعات بیشتری بتاریخ جغرافیائی مکه که از طرف این نگارنده تألیف و نشر یافته

مراجعه نمایند .

پرده‌های تاریک نادانی و نا بخردی را ببرد و ملت را بسوی نیکیبختی و سعادت رهبری نماید .  
 در کشورهای عربستان - روم - ایران - سوریه - مصر - هند ، انحطاط اخلاقی ریشه  
 دو انیده و دور توحش و جهالت تجدید شده .  
 دزدی - دغل - حيله - مکر و کید - سحر و جادو - قمار - زنا - مسکرات - راهزنی  
 قتل و کشتار - زنده بگور کردن دختران - فحشاء و بدبینی و هرفساد اخلاقی شیوع یافته و  
 سطح فکر بشر بجائی رسیده بود که ۹ مذهب بتنهائی در عربستان رواج داشت : حنفیون -  
 صابئین - یهود - بت پرستی - نصاری - سامریون - زردشتی و شعب ادیان یهود و نصاری .  
 تحولات و سوانح و انقلابات مفسده انگیز یکی پس از دیگری روی هم متراکم میشد .  
 رشته امور و سازمان اجتماعی و حکومت ملی از هم گسیخته و پاشیده و نظام اجتماع بکی بهم  
 خورده بود - میزان عقل و درجه مشاعر آنها تعظیم و کرنش در مقابل بتهای چوبی و مجسمه‌های  
 کلی و سنگی و سحره و گاو و گوساله و آفتاب و آتش و ستاره و مظاهر اهریمن و یزدان بود .  
 در این محیط تاریک و مسموم یتیمی امی دور از محیط علم و دانش آن عصر از یک نقطه  
 تاریکی پر آشوب بوجود آمده و با آموزش و پرورش فکری خود ملت عرب و ملل راقیه مجاور  
 را از آن بدبختی نجات داد و منجی حقیقی عالم بشریت گردید .

## دوره جاهلیت

ایران - روم - هند - مصر - کشورهای عربی

« خاورمیانه »

میگویند وجود نوابغ و زعمای قوم یا بعثت و رسالت مرهون عوامل اجتماعی محیط  
 و زمان است .

در دوره جاهلیت باندازه‌ای فساد اخلاق و انحطاط اخلاقی شایع شده بود که عصر جهالت  
 جزو امثال سیره شد و حتی در حدیثی وارد شد که « من مات ولم یعرف امام زمانه مات میتة

جاهلیة »

کسی که بمیرد و پیشوای آسمانی زمان خود را که با امام تعبیر شده نشناسد مانند کسی  
 است که زمان جاهلیت مرده باشد و منظور از عصر جاهلیت دوره ایست که بوئی از فتنیلت و کمال  
 و نمونه‌ای از روحانیت و معنویت شنیده و دیده نمیشد .

### اوضاع واحوال ایران

تاریخ نشان میدهد که در سال ۶۱۰م آتش جنگ میان روم و ایران برافروخته و قریب ۵ قرن دشمنی و خصومت بین این دو ملت راقیه آن عصر در جریان بود و هر يك میخواستند «مانند روس-انگلیس- امریکاء کنونی» سیادت و فرمانروائی مطلقه از آن آنها باشد از ۶۱۰ تا ۶۲۲ جنگ سختی بین این دو کشور بوقوع پیوست و بفتح روم تمام شد و باز تا ۶۲۷ جنگ شروع شد و اوضاع ایران سخت آشفته گردید - شیرازه اجتماع کسبخت - مذاهب گوناگون پدید آمد . آئین مزدك قوت گرفت و همه چیز مشترك شد حتی زنان و اموال و ناموس از هر کس بر هر کس مباح بود- روشن است که مولود این عقاید فتنه و فساد است (۱).

### حال روم

رومیان زمام کشور و کار از دستشان رفته بیگانگان در امور آنها دخالت کرده مناصب لشکری و کشوری را بخود مخصوص داشتند . مرزهای کشوری روم مورد تاخت و تاز اجانب و همسایگان واقع شده بود . هیئت حاکمه آنروز جز پر کردن جیب خود و راضی ساختن بشتیبانان خویش منظوری نداشتند، و مالیات را از کارگران و رنجبران می گرفتند و يك دره عمیق و فاصله پهناوری بین ملت و دولت بوجود آمد و مردم سخت ناراضی و غضبناك گشتند و در مقام فرصت برای انتقام بودند (۲).

عادات زشت و رفتار شرم آور و آشفتهگی و غل و اسباب دیگر سبب انحطاط اخلاقی مردم گشت . تا بجائی رسید که زمام تاج بخشی بدست مردم بازاری افتاد یعنی مورد خرید و فروش شد هر کس بیشتر تروت و اندوخته داشت نفوز کلامش بیشتر بود .

اختلاف و نزاع و کشمکش میان پاپها و کشیشها در بین سرکردگان و سالاران و نفوذ و نزاع میان افراد و طبقات در گرفت بقدری که دیگر قدرت مقاومت در برابر ضعیف ترین متجاسرین خارجی نماند .

از همه بدتر میان یهودیان و کشیشان و پاپ و اسقف سخت بدبینی بوجود آمد تا بجائی رسید که یکدیگر را مثله و قطعه قطعه میکردند . اموال و ناموس یکدیگر را مباح و مورد یغما و غارت قرار میدادند . بین روم و ایران و یهود و نصاری مناقشه و بیکار رخ داد تا آنجا که هشتاد هزار رومی بدست ایرانیها اسیر شدند . مردم از فضایل اجتماعی دور شدند - بدکاران زمام

امور را بدست گرفتند اختیار تاج و تخت قیصره بدست تبه کاران افتاد و باین جا رسید که زنی بدنام بنام «ثیودوزه» شاهی رسید و قاضیان و کاهنان و پیشوایان در برابر این زن بد کار زشت کردار بکرش و تعظیم کم‌رخم می‌کردند. قلق و اضطراب بر مردم چیره شده - سرگشتگی و حیرت و خود مخاری حکم فرما بود مقدسات و اماکن متبرکه که مورد بی‌احترامی گردیدند این‌ها اثر وضعی فحشاء و منکرات است.

**حال هند**  
در قاره پهناور هند فحشاء رواج یافت. زنان همگانی شدند و دیگر زن اختصاص بکسی نداشت. کار فحشاء و زشت کاری بجائی رسید که هر زنی از چند روز آغاز عروسی خود مخصوص بکاهن بود و بایستی این چند روزه را با او برای میمنت، بغوشی بگذرانند تا خود و شوهرش برکت و نعمت یابند برای ترویج از زشت کاری سرودهایی ساخته میشد که در انجمنهای بزرگ و مجالس عمومی خوانده می‌شد هر کس می‌مرد اگر مرد بود باید زن زنده‌اش را بسوزانند و اگر زن بود شوهرش را با او می‌سوزانیدند.

این عوامل که منشاء همه بدبختی‌ها در امور روحی و اقتصادی و مالی و حیاتی بود بسرعت پیش میرفت.

**حال مصر**  
در میان فراغته مصر همین عوامل و رذایل باشدت و ضعف جریان داشت و امور اقتصادی و مالی حکومت می‌کرد: دیگر حقوق فردی و شخصی وجود نداشت فرعون و فرعونیان و فرعون صفقان با مال و جان و ناموس و سر نوشت مردم بازی می‌کردند.

**وضع عربستان**  
ملل عربی در نفاق و شقاق میزیستند با هم دشمن و بدبین و سیه روز و بدبخت بودند. افرادی خانه بدوش و چادر نشین در رنج و سختی و سرگردانی بسر می‌بردند، نادانی همه را گرفته - تبه کاری حکم فرما بود تأمین جانی نداشتند اگر دو نفر در دو مزرعه بدهقانی می‌پرداختند مسلح و مجهز بودند و مراقب که مبادا دیگری بر او سبقت گیرد او را بقتل برسانند و بازار او را بیغما ببرد و مال و ناموس او را تصرف کند. آنها دختر بیگناه را به اندیشه سختی معیشت زنده بگور می‌کردند - بت پرستی - قطع رحم - چپاول - بیغماگری - تاخت و تاز - راهزنی - قمار و زنا - مسکرات در آنها رواج کامل داشت. در آن ملل مبادی فضیلت و سیاست و دیانت وجود نداشت. روابط و علاقه‌ای بین دولت و ملت یا رئیس و قبیله و قوم نبود. قبایل همسایه از بیم همسایه دیگر تأمین جانی و مالی نداشتند - خوبیهای

زشت و عادات ناپسند رسوخ داشت گاهی يك اشاره و کنایه و یا يك کلمه و حماسه غرور قبیله‌ای سبب بروز جنگ و قتل و غارت میشد. روح کینه توزی و انتقام و خونخواری سخت قوی بود یحیی که بکشتن تنها قناعت نمیکردند و مقتول را قطعه قطعه کرده و حتی جگر و گوشت او را بدنشان میگزیدند. با این قساوت جانوران وحشی را حرام کرده خدای خود میخواندند و پرستش میکردند، سنگدلی -- نادانی -- بی قانونی -- پست طبیعی -- تبه کاری -- خونخواری در اعراب حکمفرما بود (۱).

**مکه قبل از اسلام** شهر مکه که مرکز تقاطع و بارانداز و محل تجارت کاروانهای جنوب جزیره العرب بود میدان افتخار اعراب گشت. کالای هند - سوریه فلسطین - مصر از این سرزمین عبور داده میشد و بازار خرید و فروش در عربستان معمول گردید. مکه بزرگترین شهر تجارتي کشورهای عربی شد. و ملل و اقوام و عشایر و قبایل برای زیارت کعبه و مبادله مال التجاره و کالاهای خود بمکه جمع و حاضر میشدند. بقدری بازار مکه (سوق عکاظ) رونق داشت که تا پس از ظهور اسلام هم تجارت و مبادله مال و کالا را بر کارهای دینی مقدم میداشت و قرآن در این باره میفرماید :

**وَإِذَا رَأَوْا تِجَارَةً أَوْ لَهْوًا انفَضُّوا إِلَيْهَا وَتَرَكُوكَ قَائِمًا**

هر گاه دادوستد یا بازی را بنگرند تو را تنها گذاشته و بدان رومیآورند . شهر مکه در اثر موقعیت جغرافیائی خود که در میان کوهستان واقع بوده کارزراعت و کشت و زرع نداشت بنا بر این درباره تجارت خاصه در موقع حج اهمیتی بسزا پیدا میکرد بازرگانان یهود هم چنانچه امروز رسته تجارت را در دست دارند از سوریه و عراق و مصر و هند کالاهای مناسب برای بازار عکاظ مکه تهیه و موسم حج در آن شهر می آوردند دارائی و ثروت در مکه و طائف فراوان و شماره توانگران بسیار بوده و بیش از هر چیز سرمایه داران بر با اشتغال داشتند و ربا در میان آنها شیوع داشت بطوری که تا صدی چهل و صدی صدم میرسید. روی این اصل چندین صد نفر دارای همه چیز و چندین صد هزار نفر فاقد همه چیز بودند و اختلاف و بدبینی میان فقرا و ثروتمندان شهرت یافت و با سایر رذایل بهم آمیخت. تا اسلام ربا را حرام کرد و فرمود:

**وَقَالُوا إِنَّمَا الْبَيْعُ مِثْلَ الرِّبَا وَأَحَلَّ اللَّهُ الْبَيْعَ وَحَرَّمَ الرِّبَا**

اوضاع اقتصادی بقدری ناروا و بد رویه بود که بکلی با مصالح اجتماع مخالف و موجب اختلال و اضمحلال ملل و اقوام شده و شرح آن در کتب تاریخ مضبوط است .

این عوامل و سیره افراد و ملل و اقوام سبب نیاز بیک منجی بزرگ گردید که این بشر خودسر را از این تیره روزی و بدبختی نجات دهد و براه راست و خیر و سعادت خود راهنمایی فرماید . حضرت محمد ﷺ ناموس الهی آمد تا مردم را بخدا و سعادت خود نزدیک کند . او آمد تا بمردم بفهماند دین دین خدا میباشد و همه ادیان آسمانی از یک منبع سرچشمه گرفته است . و اگر اختلاف صوری داشته باشند در حقیقت و روح متفق و متحد هستند . او گفت دین عبارت است از ایمان بخدای یگانه و امر بمعروف و نهی از منکر .

حضرت محمد ﷺ بود که عقل بشر را از بند و زنجیر اسارت خلاص ساخت و آزادی را بوجود آورد . حضرت محمد ﷺ در لباس بشریت آمد تا با دلیل عقلی و منطقی و حسی مردم را بحقیقت برساند . او ملت اسلام را با سحر مدهوش نساخت و بکار مشکل و ادا نکرد و از ترس و بیم از کار نیفکند بلکه دینی سهل و آسان آورد که اگر او دشواری نداشته باشد . این پیشوا و منجی بزرگ با یک برنامه روشن و عملی و با تعلیمات حسی کدورات طبیعت را زدود و کفر ، بت پرستی و شرک و نفاق را از بین برد - توحید و یگانگی در میان مردم بوجود آمد - ایمان و استقامت - محبت و دوستی را موجب نظم جامعه و حفظ اجتماع قرارداد . ذلت نادانی و تبه کاری را بعزت و افتخار علم و دانش مبدل ساخت . تشمت و بدبینی را بنظام و انتظام دین و ایمان تبدیل کرد . همه خدایان و مذاهب را از بین برد و یکتا پرستی و توحید را در سر تا سر دنیا رواج داد . آن نابغه تاریخ - آن حامی اسرار وجود - آن پیشوای با حقیقت - آن شارح حکیم و عامل - آن سیاستمدار ماهر - آن طبیب حاذق و پیامبر راستگو - آن مخبر صادق و آموزگار ماهر - با آموزش و پرورش خود تمام این مفاسد را از بین برد و بجای رذائل اخلاقی ملکات و فضایل بوجود آورد و با ایجاد یک عسر درونی که با ایمان تعبیر میشود بشر را از منجلاب ماده پرستی بسطح معارف قرآن و تقرب بارگاه الهی سوق داد و در طول ۲۳ سال کلیه اموری را که سبب سلامت و سعادت بود بمردم آموخت و آنچه موجد شقاوت و بدبختی و تیره روزی میشد از آنها دور داشت .

محیط فاسد دنیا نیازمند این رسول گرامی بود تا بوسیله قرآن که مشهور قانون نظام زندگی است بشر را از تیره روزی نجات دهد و از نابودی که بدان تهدید میشد برهاند . او آمد تا اندیشه و خرد را آزاد کند و از پابست مادیات نجات دهد و در موجودات عالم بکار و ادا دارد .

حضرت محمد ﷺ آمد تا مردم را بسنت الهی رهنمائی کند و آثار گذشته کان دوران و احوال حاضرین را برای عبرت در آئینه فکر آنها مجسم سازد .

**قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلِكُمْ سُنَنٌ فَسِيرُوا فِي الْأَرْضِ فَانظُرُوا كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الْمُكْذِبِينَ**

حضرت محمد ﷺ آمد تا تسلط پیشوایان ستمپیشه را از سر مردم کوتاه کند و آزادی فکر و اندیشه را بدست مردم بسپارد. اساس تسلط و حکومت زور و زر را از میان بردارد . او بشر را از زیر بار بندگی جز بندگی خدا یکتای بی همتا رها ساخت و برای هیچ يك از مسلمانان در هر مرتبه و مقام باشند حقی جز حق رهنمائی و همسایگی و برادری و بند و اندرز قرار نداد **وَلْتَكُنْ مِنْكُمْ أُمَّةٌ يَدْعُونَ إِلَى الْخَيْرِ يَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَيَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ** و در آخرین گفتار خود فرموده : **تَوَاصَوْا بِالْحَقِّ وَتَوَاصَوْا بِالصَّبْرِ**

حضرت محمد ﷺ يك سلطنت معنوی بمسلمانان بخشود و آن تسلط دینی در بند نیک و خواندن بخیر و راندن از شر است . هر مسلمانی از این سلطنت بهره مند است میتواند از آن استفاده کند .

حضرت محمد ﷺ برتری و فضیلت افراد را بر یکدیگر بپاکی اندیشه و خرد و درستی استنباط و پرهیزکاری و پیروی از کتاب و سنت قرار داد. او میگفت **«لَا طَاعَةَ لِمَخْلُوقٍ فِي مَعْصِيَةِ الْخَالِقِ»** این ناموس الهی چیزهایی را که عقل و شهوت در آن مخالفت داشتند و مصلحت مردم بالذات آنها مناقشه داشت بیان کرد و راز محبت را آشکار ساخت. او فرمود نظام اجتماع باین نیست که قوی ضعیف را محو کند راز آفرینش در این است که هر قوی ضعیف را یاری و کمک نماید - توانگر درویش را مدد کند و رهبر گمراه را رهنما گردد و دانا بنادان دانش آموزد و توانا دست ناتوان را بگیرد .

آئین حضرت محمد ﷺ دلها را آرام و مطمئن ساخت مشکلات را تحلیل کرد و بشر را امر بصبر و شکیبائی داده این حکیم آسمانی مشکلات و سدهائی که پیشوایان پیشین در جلو مردم کشیده بودند و از بکار انداختن استعداد های خداداد جلو گیری کرده بودند از میان برداشت غرایز طبیعی و استعداد های فطری را در راه حصول دانش و بینش و کشف حقایق اسرار ممکنات بکار انداخت و بشر را بطلب علم و دانش و احترام دلیل و برهان و توجه بعالم وجود و کتاب طبیعت تحریر و تشویق کرد . و دستور داد تا میتواند در راه بندست آوردن اسرار



جهان ویی بردن بر موز حقایق کائنات گوشش و اهتمام کنند .  
حضرت محمد ﷺ راه داد و ستد نیکو را ب مردم نشان داد و مظلومان را ب چکارهای  
بودمند و تجارت پر منفعت متوجه ساخت . او ب تکلیفهای تجارت را که سبب اهرامین جاسه بود  
مانند کم فروشی ، ربا خواری ، ستمکاری از هر چه دور ساخت و نتیجه عمل صحیح را ب مسلمین نشان داد .  
بدون شک و تردید عوامل فقرت و انحطاط اخلاقی هم اکنون در دنیا پدید آمده و جز نور  
تعلیمات دیانت اسلام تیرگی و سیروز کاری جهان را محو نتواند کرد .  
دیانت حضرت محمد ﷺ و دستورات قرآن است که میتواند تمام این عوامل بیچارگی  
را از میان بردارد و سلامت و سعادت را جانشین آن سازد و این وظیفه مسلمانان است .

## حکایت ابرهه

سیف بن ذی یزن - یمن جزو ایران بود - بحرانی کعبه و بناء ابرهه در صنعاء  
قوم عاد قرنهای بعد از هبوط آدم تشکیل حکومتی در میان یمن و بحر عمان دادند  
و مدت فرمانفرمائی آنها تقریباً ۵۵۰ سال امتداد داشت . معزوفترین پادشاه آنها شداد است  
که در حوالی عدن جائی نظیر بهشت ، موسوم ب ارم ذات العماد ساخت و برخی این بناء مهم را  
در بعلبک میدانند - این قوم ماه پرست و بت پرست بودند و برینوا و بابل استیلا یافتند  
حضرت هود پیغمبر بر ایشان مبعوث گردیده بود چون آن قوم او را تکذیب کردند منقرض  
و نابود شدند .  
قوم ثمود میان حجاز و شام بودند و آثارشان مشهور است . حضرت صالح پیغمبر ﷺ  
بر ایشان مبعوث و در عکا ساکن شد ناچه او را پی کرده و او را کشتند و ب قهر و غضب خدا  
گرفتار شدند .  
اقوامی که در مدین بودند حضرت شعیب پیغمبر بر ایشان مبعوث شد چون او را تکذیب  
کردند خداوند تبارک و تعالی دمار از روزگار ایشان بر آورد .  
قبیله جرهم در حوالی مکه و قبیله حضرموت در یمن سکونت داشتند . رفته رفته اعراب  
یا این که بتعاقب ادوار منقرض گشتند بقیه اتاج ایشان با سلاله قحطلان بن عاد بن صالح اختلاط  
کرده مستحل ب عرب عاریه شدند . عرب عاریه در یمن حکومت داشتند و دولت حمیر ب آنها  
که پایتخت آنها شهر سبا یعنی مارب بود تشکیل دادند .

قحطان اولاد بسیار داشت که یعرب و جرهم از آن جمله بودند و گویند یعرب اول کسی است که بعریبی سخن گفت و پسری موسوم به یثعرب داشت که بسیار فصیح بود و او را پسری بود بنام عبدالشمس که آفتاب پرست بود و او را سبا لقب دادند. سبا ۱۷ سال حکومت کرد و سه پسر بنام مره - کهلان - جمیر داشت که ملوک بنی لحم و غسائیان از آن خاندان هستند.

ابرهه از دودمان حمیر است که ۱۷۳ سال کامرانی کرد و خاندان آنها که حکمرانی داشتند همه را ابرهه میگفتند.

نجاشی پادشاه حبشه (لقب پادشاهان حبشه هم همه نجاشی بوده) بامرقیصر روم بر دونواس ابرهه غالب شد و او را خلع کرد و حکومت نجاشی در ۹۳ سال قبل از تولد حضرت محمد ﷺ بر یمن استیلا یافته و ارناط نامی از خویشان نجاشی در صنعا آمد و آنجا راکز خود قرار داد اما ابرهه آخرین پادشاهان یمن که از دودمان ابرهه بود بر ارناط حمله برد و او را کشت و خود ۲۳ سال سلطنت کرد این ابرهه در مقام آبادی صنعا و یمن برآمد و از رفتن مردم بمکه جلوگیری کرد. برای آنکه بتواند از سرمایه داران و توانگران یمن جلوگیری کند که اموال خود را بمکه نبرند خرج کنند، مسجدی بزرگ در صنعا ساخت بسیار با عظمت و مجلل این معبد را زینت داد و امر کرد مردم دیگر طواف کعبه نکنند و گرد این معبد بگردند. فرمان داد تا عشایر و قبایل عرب آنجا را زیارت گاه خود قرار دهند ولی اعراب ابتدا دست از مکه و بنهای شکسته خود برنداشته و حتی چند نفری بصنعا رفته دیوار معبد جسیم و مجلل ابرهه را بیلیدی آلودند.

ابرهه از این عمل سخت بر آشفت و با خود اندیشید که باید کعبه را خراب کند تا عرب از طواف در مکه و اهمیت آنجا منصرف شوند و صنعا مرکز تجارت و بازار گانی و معبد بزرگ عرب گردد. لذا با لشکری جرار و فیلهای جنگی موسوم بمحمودی برای هدم خانه کعبه بمکه حرکت کرد. پیل مزبور در هر حادثه موجب پیروزی ابرهه میشد ولی در این سفر قدرت رفتن نداشت بزمین خورد و از پای در افتاد و این سال را اعراب عام الفیل نامیدند و تولد پیغمبر اسلام در این سال بود و سوره اصحاب فیل در این باره است.

پس از ابرهه مکسوم پسرش و پس از او بزادش مسروق سلطنت میکردند تا آنکه در جنگ با سیف بن ذی یزن بدست دهرز سردار ایرانی کشته شد و پس از ۷۲ سال سلطنت منقرض گشتند و سیف که از قبیله حمیر بود بحکومت رسید.

سیف بن ذی یزن از نعمان بن منذر والی عراق استمداد کرد و نعمان بانوشیروان نوشت کسری لشکر برای یاری سیف یمن فرستاد و دهرز را رئیس و فرمانده آن لشکر گردانید ۶۰۰۰ نفر لشکر او بود مسروق با صد هزار نفر بمقاتله آمد و در حمله نخستین بتیر دلدوز دهرز از پای درآمد و نیروی او منهدم شد و سیف مالک ملک موروث خود گشت و قصر غمدان که بهترین عمارت حضرموت بود محل جلوس او قرار گرفت .

کسری که فتح و فیروزی را نصیب دهرز دید فرمان حکومت یمن را بدرخواست سیف باو داده دهرز چهار سال حکومت یمن میکرد و پس از او مرزبان پسرش والی یمن شد و بدین ترتیب تا ده سال قطعه یمن از همه سمت در دست ایرانیان بود و در زمان خلفا ضمیمه ممالک اسلامی گردید .

در زمان بعثت باذان بن ساسان در یمن حکومت داشت که باسلام گروید و دارویه خواهرزاده او اسودعنسی را که دعوی نبوت میکرد بقتل رسانید(۱).

باین ترتیب یمن و حجاز در قلمرو ایرانیان بود و سیف بن ذی یزن دست نشانده کسری و مطیع او گردید .

روزی که سیف بن ذی یزن بیشتیبانی پادشاه ایران بر دودمان ابرهه غالب آمد و تاج و تخت یمن را تصاحب کرد از اطراف جهان بزرگان اقوام و عشایر و ملل و نمایندگان دولت های مجاور بتبریک

سیف بن ذی یزن  
حاکم یمن

او می رفتند .

از جمله کسانی که برای عرض شادباش بیمن رفت حضرت عبدالمطلب پرده دار خانه کعبه با ۱۲ نفر بزرگان قریش و رؤسای قبایل حجاز بودند . محل بارعام واردین قصر غمدان بود که از کاخ های مجلل سلطنتی و ابنیه تاریخی یمن بشمار میرود . عبدالمطلب برسیف وارد شد و عرض تبریک گفت پادشاه یمن دستور داد مهمان داری (رئیس تشریفات) معین کردند که با کمال احترام برای یکماه از پرده دار کعبه پذیرائی شایان نمایند در این مدت عبدالمطلب همه روز با همراهان بدربار شرفیاب و ملاقات و مذاکره و تهنیت میگفت یکروز شاه بعبدالمطلب گفت من باتو سری دارم که باید در خفاء و پنهانی در میان نهم . همراهان او را مرخص کرد و عبدالمطلب را بدرون کاخ برده و گفت این سخن که اکنون باتو در میان میگذارم بکسی

۱- عقداقرید - اسدالفابه - تاریخ طبری - کامل ابن اثیر - تاریخ ابن عساکر دمشق

ابراز بکریمام و تو نیز باید در کتمان بذل سعی کنی عبدالمطلب گفت **مثلک ایها الملک سر و بر و بشر و ماهو فداک اهل الوبر زمرأ بعد زمر . .** آنگاه گفت من در کتب آسمانی دیده‌ام که از دودمان تو کودکی بجهان آید که آئینش شرق و غرب عالم را بگیرد .

قال سیفت بن ذی یزن

اذا ولد مولود بترهامه بین کتفیه شامه کانت له الامامه **الی یوم القیامه** علامات آن کودک را بیان کرد. گفت ابر بالای سرش سایه می‌اندازد - پدرش قبل از میلادش از جهان میگذرد - مادرش در کودکی او خواهد مرد - جد و عمش کفالت زندگانی او میکنند ، خط سبزی از گلو تا نافش را پیوسته ساخته . مهری بر بازوی او خواهد بود و ناهش محمد و احمد است .

اکنون مرا مطلع کن که این کودک بدنیا آمده یا نه؟ سید کعبه گفت این صفات در مولودی است که بدنیا آمده و آن نبیره من می‌باشد . سیف گفت او را از دشمنان حفظ کن و یهود را که دشمن و بدخواه او هستند از خالشن آگاه مساز و راز مرا با آنها مگو و در حفاظت او کوشش کن و سلام مرا با ویرسان و بگو اگر میدانستم که مرگ مرا مهلت میدهد تا اعلان نبوت او خودم و تمام نیرو و ارتمم را در اختیار او می‌گذاشتم و من در کتب آسمانی دیده‌ام که او به شرب مهاجرت میکند و آنجا کارش بالا میگیرد و چندسالی نمیگذرد که تمام عرب با او می‌گروند پس از آن امر کرد برای هر يك از همراهان پرده دار کعبه ده کنیز و ده غلام و پنج رطل طلا و نقره و دو دست لباس یمنی و چند ظرف عنبر و عطر با آنها انعام و هدیه داد و آنچه بهمه داده بود امر کرد ده برابر بعدالمطلب تقدیم کنند سپس دستور داد که اسب و چند دست لباس و مقداری عطریات برای محمد ﷺ بجوش بدهند و سلام رسانید و ایمان آورد . در اسدالغابه مینویسد این ملاقات در حدود ۵۷۹ - ۵۷۵ م بود که آمنه فوت کرد . با آنکه کتب معتبر تاریخ عرب این واقعه را نوشته‌اند مستشرقین کنونی برای کوچک شمردن قضیه انکار این ملاقات را کرده و تکذیب نموده‌اند .

از میان تحفی که سیف برای محمد ﷺ فرستاده بود سه اسب عربی اصیل باقباله بود بنام جناح - عقاب - دلدل که اینها اسب‌های سواری پیغمبر شدند . چون سید کعبه بمکه باز گشت فرمود اعراب قافله بزرگی تشکیل داده با استقبال پرده دار رفتند چون نزدیک شدند

قبل از هر چیز عبدالمطلب از محمد ﷺ سراغ گرفت گفتند خسته شده در عقب قافله می آید رئیس قریش با استقبال محمد ﷺ رفت او را در آغوش گرفت بوسید و براسب تقدیمی شاه یمن سوار کرد عبدالمطلب محمد ﷺ را که نورزیده فرزند دلپندش عبدالله بود و یتیم پدر نا دیده بود بسیار گرامی داشت و در عواطف و علاقه بی حساب خویش مراقبت کامل میکرد خاصه پس از اسراری که از پادشاه یمن شنید بمواظبت او کوشید .

### نسب پیغمبر خدا ﷺ

آدم و حوا = بناء کعبه - انساب رسول الله - انتقال نور نبوت از آدم بخاتم (ص)  
مورخین اتفاق دارند که آدم ابوالبشر پس از هبوط از بهشت بسرزمین هند بکوه «نور» یا سراندیب و حواء بجده آمدند چون مدتی فراق آنها طولانی شد خدای خالسمیان بوسيله جبرئیل فرشته مقرب خود آنها را در بهترین بقاع که امروز مکه نامیده میشود جمع کرد و در روز عرفة آنها را بافتخار مواصالت مفتخر فرمود :

انَّ اَوَّلَ بَيْتٍ وَّضَعَ لِلنَّاسِ لِنُنِي بِبَيْتِكَ مَبَارَكًا وَهَدَى لِلْعَالَمِينَ (۲۹۶ آل عمران)  
نخستین خانه ای که روی کره خاک بنا شده تا راهنمای پر برکت برای مردم باشد خانه کعبه است .

در این ایام آدم مأمور ببناء کعبه شد و خانه خدا را شینه بیت المعمور  
بنای کعبه ساخت و ملائکه آسمان او را در ساختمان آن کمک میکردند جبرئیل

پس از بناء کعبه طواف را با و آموخت و جمیع مناسک حج را تعلیم آدم کرد .

آدم پدر بزرگ همه بشر « هزار سال و ۴ روز » عمر کرد و حوا ۹۳۰ سال عمر کرد و قریب ۵۰۵ شکم زائید هر دفعه يك پسر و يك دختر حوا وزن شیت از بقیه گل آدم خلق شدند . انتقال نور نبوت که در صلب آدم بوده در صلب شیت بن آدم انتقال یافت . از او بصلب

انوش از او بصلب قینان . و بدین ترتیب بصلب مهلائیل - ادد - اخنوخ « ادریس » - متوشلخ - ملك - نوح - سام - ارفحشد - غابر - قانع - ارغوه - شارع - تاخور - تارخ - ابراهیم - خلیل - اسمعیل - قیدار - الهمیسع - نبت - یسعب - ادد - عدنان - معد - نزار - مضر - الیاس - مدرکه - خزیمه - کنانه - قصی - لوی - غالب - فهر - عبد مناف - هاشم - عبدالمطلب - عبدالله - محمد ﷺ بدین ترتیب مان آدم ابوالبشر تا حضرت محمد بن عبدالله علی نبینا و آله و علیهم السلام ۴۰ پشت بوده که همه از انبیاء و اولیاء خدا و پیغامبران

و رسولان پاک‌نهاد بوده‌اند. در این سلسله نسب آثار و علائم سیادت باقی بود و همه به پیغمبر اسلام رسید مانند کلیدهای خانه خدا در ادوار مختلفه - لواء تزار - نعل شیت - خاتم نوح - پیراهن ابراهیم - قوس اسماعیل که علامت ریاست و عظمت بوده نزد پیغمبر جمع شد - و این افتخارات نزد هر کسی بوده در ایام خج و طواف یادرسوق عکاظ با آن مباحات استخار می‌کردند ولی پیشوای اسلام افتخار و عزت را برای مؤمنین و تقرب را بر پایه تقوی و پرهیزکاری قرارداد .

**قبیله بنی هاشم**  
 هاشم و امیه فرزندان عبدمناف بودند و بنقل علامه مجلسی در بحار - الانوار در شکم مادر پشت یا پیشانی یا انگشتان آنها بهم متصل بود که بدنیآ آمدند ناچار با شمشیر آنها را از هم جدا کردند این شمشیر میان این دو نفر و خاندان و دودمان آنها باقی ماند و کمال شدتش در ظهور اسلام و تادو قرن ادامه داشت . (۱)  
 در کتب معتبر تاریخ است که امیه غلام زرخیز عبدمناف و اهل روم بود و از عرب نبود (۲)  
 پیکار خونین و خصومت جاهلانه بنی‌امیه با بنی‌هاشم پس از دو قرن بنا بودی و محو آثار بنی‌امیه خاتمه یافت .

بنی‌هاشم در جاهلیت دارای مناصبی بودند و بنی‌امیه نیز مقاماتی داشتند ولی چون اسلام پدیدار شد همه مقام و منصب در اسلام برای بنی‌هاشم که پیغمبر اسلام از آن خاندان بود تمرکز و اختصاص یافت .

حضرت عبدالمطلب جد رسول خدا که مقام محترمی داشت برای آن که پیکار و مناقشات بین هاشمیین و امویین را کوتاه کند مناصب عالی عربی را از میان آنها تقسیم کرد . پانزده منصب بزرگ را میان ده قبیله عرب تقسیم کرد و برای خاموش کردن آتش فتنه تدبیری عاقلانه بود . برده‌داری و حفاظت خانه خدا و سقایت آن که جنبه ریاست و سیادت داشت نصیب بنی هاشم گردید و ریاست کاروان تجارت با بنی‌امیه بر ریاست ابوسفیان بود. ریاست جنگ و قشون با بنی مخزوم بر ریاست ابوجهل بود .

عبدالله بن عبدالمطلب از زیباترین فرزندان پرده دار خانه کعبه بود و باین جهت زنان عرب فریفته جمال او بودند . اما دست تقدیر عبدالله را برای پدری یکی از بزرگترین مردان تاریخ دنیا مهیا ساخت .

عبدالله : متولد

م ۵۴۵

۱- سیره الحلبیه علامه علی بن ابراهیم ملقب بنورالدین شافعی متوفی ۱۰۴۴

۲- شرح مفصل شجره مملونه را در جلد اول ۱۴ معصوم و کتاب سیدالشهداء ع نگاشته‌ام

عبدالله در سن ۲۴ سالگی آمنه دختر وهب را که از پاکترین زنان قبیله بود بهم سری انتخاب کرد و بنا بر مراسم عربیت زفاف در خانه عروس واقع شد .

عبدالله پس از عروسی بسفر تجارت شام رفت و در مراجعت مریض شد چون بمدینه رسید وفات کرد (در سن ۲۵ سالگی) در گذشت عبدالله دوماه قبل از تولد فرزندش محمد ﷺ در گذشت. آمنه دختر وهب که سعادت خود را در ازدواج این جوان خوش سیمامیدانست از خبر فوت عبدالله مانند گل پژمرده و نا امید گشت .

خیر قریش ابا و امجدها - اکثرها نائلا و اجودها - شمس ضحیها هلال لیلتها در تفاسیرها زبر جدها - فاحمد المصطفی من رتبة شرقا - الیه قد انزل الایات والسور

### اجداد پیغمبر اسلام ﷺ

محمد بن عبدالله بن عبدالمطلب بن هاشم بن عبد مناف بن قصی بن كلاب بن مره بن كعب بن لوی بن غالب بن فهر بن مالك بن نضر بن کنانة خزیمه بن مدرکه بن الیاس بن مضر بن نزار بن معد بن عدنان سلام الله علیهم اجمعین

رسول امی افتخارات ملی و غرور فامیلی را متروک ساخته شرافت و عزت را بحسب و نسب نشناخت بلکه عزت را برای مسلمین و ارتقاء و عظمت را برای مؤمنین و ملاک تقرب بخدا را فقط و فقط بتقوی قرار داد .

در تعلیمات او از آیات قرآن است :

وَلَا تَهِنُوا وَلَا تَحْزَنُوا وَأَنْتُمُ الْأَعْلَوْنَ إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ - إِنْ أَنْزَلْنَاهُ أَنْزَلْنَاكُمْ -

الْعِزَّةُ لِلَّهِ وَرَسُولِهِ وَلِلْمُؤْمِنِينَ

با این جهات رسول اکرم از خاندان نبوت و رسالت است. اجداد پیغمبر ﷺ همه از سادات اقوام و ملل و از علماء و دانشمندان بوده تا برسد به حضرت اسماعیل و حضرت ابراهیم و آدم ابوالیشر که همه پیغمبر گرامی بوده اند . اجداد آن حضرت یکی پس از دیگری دارای ریاست روحانی بوده و در قلوب مردم عصر خود جا داشتند و همواره پیشوای روحانی و راهنمای قوم خود بسوی حق و حقیقت بوده اند. شیخ صدوق در اعتقادات خود مینویسد بعقیده ما اجداد پیغمبر تا حضرت آدم همه موحد و مسلم بوده اند .

مواجهه میکنند با آنکه اسلام شخصیت فردی را روی پایه فضیلت فردی استوار کرد و حسب و نسب یا زمان و مکان را از نظر شرافت و همی از بین برد معذک شناختن يك شخصیت متمایزی از لحاظ وضع زندگی و رویه و سیر و سلوک در محیط و تأثیر آب و هوا و عوامل مؤثر اجتماع ناگزیر بمطالعه در زمان و مکان و عوامل آن میباشیم تا سطح فکر و افق اندیشه و تأثیر عوامل خارجی را بتوان در آن شناخت .

گرچه رسول خدا ﷺ از آب و خاک دیگری عجبین و خمیر شده و باروح کلی پیوسته و در مکتب وحی شت زول و انوار الوهیت رشد و نمو کرده و تابع اجتماع و تأثیر محیط نبوه معذک از سیره روان شناسی و معرفی شخصیت باز ناگزیر میباشیم نظری پشت سر کرده و بدایتاً آن منجی بزرگ عالم بشریت را از عوامل بشریت بشناسیم .

درباره صورت و سیرت و میلاد و عوامل رشد و نمو صحبت کردیم برخی از مورخین میگویند جد حضرت محمد بن عبدالله ﷺ ایرانی بوده و باین دلایل متکی شده اند :

۱- نسب حضرت رسول ﷺ مستقیماً بحضرت ابراهیم خلیل میرسد و او از جهت موطن و نام ایرانی بوده . زیرا سوریه و فلسطین قرنهای دست ایرانیان برده است و امام حضرت ابراهیم کلمه ایست عجمه و بدون تنوین و حتی در قرآن هم بحال عجمه بیان شده و عمویش هم بنا بر تصریح قرآن آزر نام داشته و ابرم و ازر و تارخ (پدرش) کلمات فارسی و ایرانی میباشد . چنانچه در یکی از سخنرانیهای خود در رادیو تهران مفصل بسمع شنوندگان رسانیدم که پیشوای اسلام شخصیت جهانی دارد و اختصاص بملت و قومی نخواهد داشت !

۲- مولد حضرت ابراهیم از مفهوم کلماتیکه بدست آمده در تواریخ مصرح است در نزدیکی کربلای امروز که آنجا را کور بابل می گفتند و در یکی از شهرهای کلد و آشور (عراق امروز) ، بوده است .

۳- حجاز که مکه و مدینه از شهرهای بزرگ آن سرزمین است قبل از هولد حضرت محمد ﷺ دست ایرانیان بوده و بدین ترتیب که سیف بن ذی یزن بحمايت انوشیروان بز پادشاه یمن که از خاندان ابراهیم بوده غالب آمد و جزء تعهدات او از استمداد کسری انوشیروان این اگر باو راق و صفحات تاریخ دقت کنیم استنباط میشود که حضرت ابراهیم خلیل آریائی بوده .

اجداد پیغمبر اسلام  
موحد بوده اند

برای شناسائی هر فردی از افراد بشر بموطن و مولد و عشیره و نسبش



بود که حجاز را زیر نفوذ پادشاه ایران بگذارد و عمال سلاطین ساسانی در حجاز حکومت میکردند و این سرزمین در آن عصر زیر نفوذ ایرانیان بوده .

۴- سنن دیانت اسلام همانا سنت سنیه حضرت ابراهیم خلیل است که پیغمبر بردین حنیف اوفخریه و مباحات میکند و بسیاری از آداب و سنن او را در آئین نامه خود گذاشته و بدان عمل میکرد - مانند ناخن گرفتن - ختنه کردن - خضاب کردن . و دستکاری را در عمل بآداب جدش حضرت ابراهیم قرارداد .

پیغمبر ﷺ هم بایرانیان بیشتر از همه ملل احترام فرمود و دست بشانه سلمان فارسی زد فرمود قوم این مرد علم را اگر در ثریا باشد بدست میآورند . و آنها را در کمک بدین و حمایت از خانه اش خبر داد و احادیث بسیار در این موارد در دست است .

ایرانیان هم نسبت باین مرد آسمانی و بزرگترین منجی عالم بشریت حداکمل خدمت را انجام دادند . اولین ایرانی که مامی شناسیم قبل از هجرت پیغمبر که عدد مسلمانان انگشت شمار بودند در نجات رسول خدا (ص) کمک و شرط ادب بجای آورد و آن عبدالله بن اربط دیلمی است که شتری برای آنحضرت بغار ثور برد و آن حضرت را سوار کرد تا بمدینه رسانید و این اول ایرانی است که در مکه بود و ایمان آورد و بپیغمبر مهاجرت کرد و پس از او سلمان فارسی اولین ایرانی است که در مدینه بشرف اسلام نائل و خدماتی شایان در پیشرفت دین کرد .

بر حسب مدار کی که در طول سی سال مطالعه و تحقیق بدست آمده ایرانیان شرط ادب را بجا آوردند و خود را بخاندان پیغمبر نزدیک کردند و مقدرات هم بآنها کمک کرده و مواصلت دختر شاهنشاه ساسانی با حضرت امام حسین علیه السلام بیش از پیش در نشر اسلام و حمایت از پیشوایان دین مؤثر واقع شد . اولین ملتی که حقیقت را از مجاز تشخیص دادند و علناً مخالفت خود را با جاه طلبان ابراز داشتند ایرانیان شیعه بودند که گوهر وجود و شخصیت علی علیه السلام را شناختند و از باب مدینه علم حداکثر استفاده را کردند و ابتکار علوم و فنون اسلام در تمام شئون بایرانیان بوده است (۱) .

از موالی و عمال رسول اکرم اشخاص زیر ایرانی بودند :

۱- صالح بن عدی که اصلاً از شهرری بوده .

۱- شرح مفصل این حقیقت را که در کتاب (سرتفوق شیعه) که تجلیات روح ایرانی است نگاشته ام

برای بسط اطلاعات بدان مراجعه شود .

۲- دیندویه که نام عربی او ابورافع اسلم است و قبلاً خدمت عباس بن عبدالمطلب عمومی پیغمبر بود و او این غلام ایرانی را بمحمد ﷺ بخشید و آنحضرت او را آزاد کرد و یکزنی بنام سلمی برای او عقد کردند و از آن زن عبدالله متولد شد که کاتب امیرالمؤمنین علی بن ابیطالب علیه السلام گردید .

۳- ابو سرح اهنیه ابن کردی که پیغمبر او را آزاد فرمود و این غلام ایرانی در جنگ بشهادت رسید .

۴- شیرزاد معروف بروح بن سندر از مرو فارس بوده .

۵ - هرمز معروف بابو کیان .

۶ - ابوفیروز .

۷ - باذان بن سامان از جانب دولت ایران بریمن حاکم بود و حکومت او مولود حمایت کسری بسیف بن ذی یزن است . این مرد خدمتگذار اسلام آورد و از طرف پیغمبر صلی الله علیه و آله باز بحکومت یمن برقرار گردید .

۸- مهران مولی النبی که بنام های تهمان - کیسان - ذکوان برده شده که ایرانی بوده .

۹- ابو ایوب سیستانی از اصحاب پیغمبر بود .

۱۰- سلمان روزبه فرخ پور مهیار معروف سلمان فارسی که در طلب راه حق رفت تا بمدینه رسید و اول کسی است که در مدینه باسلام مشرف شد .

۱۱- مسعود بن ربیع فارسی از اهل صفه و از اصحاب پیغمبر صلی الله علیه و آله بوده است .

۱۲ - سالم بن معقل فارسی مولی ابی حذیفه اهل استخر فارس بوده و آزاد شده زن ابو حذیفه که از مکه با عمر بمدینه مهاجرت کرد - سالم از چهار نفر قراء پیغمبر بود «سالم بن معقل - ابی بن کعب - معاذ بن جبل - ابن مسعود» و در جنگ بدر کشته شد .

۱۳ - فیروز دیلمی معروف بحمیری که ایرانی و در یمن میگذرانید و او کشته اسود عنسی است .

با همه این استدلال رسول اکرم علت خلقت و سر وجود و برگزیده و حبیب خدا بوده و بهیچ قوم و ملتی بستگی نداشت و همه اجداد او تا بآدم موحد بودند (۱)

**حضرت ابراهیم خلیل** پدربزرگ حضرت محمد صلی الله علیه و آله بر حسب انساب عربیت بانفاق

همه مورخین جهان و ملل عالم بحضرت ابراهیم میرسند و در قرآن رسول اکرم افتخار با بساء خود و آئین آنها میفرماید .

انتساب رسول اکرم با ابراهیم خلیل موجب افتخار ایرانیان است که انتساب و خویشاوندی با خاندان نبوت و اهل بیت عترت را بوسیله حضرت امام حسین علیه السلام با شهربانو شاهزاده ایرانی بآن افزوده میگردد .

مورخین اروپا می نویسند : ۲۵۰۰ سال قبل از میلاد مسیح تاریخ بن ماحورا ۳ پسر آورد که بنام ابرم . ناحورا و هاوان موسوم گشتند . محل تولد ابراهیم از پدر ۲۷ ساله در بابل یا شوش بود .

ابرم یا ابرهام که در عرب ابراهیم گویند اولین فرزند تاریخ بود و در قریه . او . یا گونه که در کلدان واقع بود متولد گشت . «این محل نزدیکی کربلای کهنونی میباشد» . و اینکه برخی پدرش را آزر نوشته اند اشتباه است ، آزر عموی او بوده .

تاریخ تولد ابراهیم را دائرة المعارف یهود ۱۵۰۰ تا ۲۰۰۰ سال و تاریخ اسلام ۲۹۰۰ سال قبل از میلاد مسیح نوشته اند (۱)

رشد ابراهیم مصادف با همان اوقاتی بود که اقوام آریائی بطرف هند و فلات ایران مهاجرت میکردند و آن زمان بعصر هجرت و جهانگردی اقوام آریائی و سامی معروف است .

ابراهیم بگفته یهود و عرب سامی نژاد و پدر بزرگ بنی اسرائیل و بنی عدنان یا بنی - اسماعیل «جدرسول الله» میباشد که با عشیره اش از کلدان هجرت کردند و از مغرب کنعان گذشته بمصر رفت . و از آنجا بمکه متوطن گردید و بین صفا و مروه مقام گرفت و آب زمزم را ظاهر ساخت .

**حضرت ابراهیم** از پیغمبران اولوالعزم است که در راه رهبری و اعلائی کلمه توحید مبارزه بسیاری کرد و عمر طولانی داشت از ۱۷۵ تا ۱۹۵ سال نوشته اند .

ابراهیم در شام بازن خود ساره در مقابل نمرود بمبارزه پرداخت و با آنکه نمرود او را در آتش افکند :

**قَالُوا حَرِّقُوهُ وَانصُرُوا آلِهَتَكُمْ اِنْ كُنْتُمْ فاعِلِينَ**

۱- ارقام تاریخی تا قبل از اسلام همه بر اساس حدس و تخمین است رقم صحیح آن در تاریخ تاریخ است .

و آتش بامر الهی بر او سرد و سالم گردید و خطاب شد :

قُلْنَا يَا نَارُ كُونِي بَرْدًا وَسَلَامًا عَلَيَّ اِبْرَاهِيمَ

آیه ۶۸ - ۶۹ - سوره ۲۱

باز نمود اصرار بتبعید حضرت ابراهیم کرد و آن حضرت را باساره زوجه اش از سوریه بیرون کرد . حضرت ابراهیم بازوجه اش بمصر رفتند . پادشاه مصر هاجر را بساره بخشید و ساره او را بحضرت ابراهیم بخشید، آن دختری جوان و شیرین بود . ابراهیم از هاجر پسری آورد بنام اسماعیل - تولد اسماعیل برای ساره که قریب نود سال داشت و اولاد نیاورده بود سبب نارضایتی گردید و بشوهر خود گفت هاجر و طفل نوزادش را از خانه او بیرون ببرد . حضرت ابراهیم زن جوان و کودک خورد سال خود را برداشت بطرف مکه رفت و در زیر درختی که در کوهستان روئیده بود گذاشت و با حال بسیار اسفناک و تأثر بر گشت بطرف فلسطین رفت . ابراهیم با زن و فرزندش سه شبانه روز در مکه ماند چون عزم بازگشت بفلسطین کرد هاجر گفت چگونه من ضعیفه و کودک خوردم سال را در بیابانی بی آب و علف و بی آبدی میگذاری و میروی ما را بکه میسپاری - ابراهیم گفت شما را بخدا میسپارم هاجر گفت رضیت بالله و یا حسبی الله و علیه توکلی ابراهیم بر گشت و از بالای کوه نیز نگاه تأثر آوری بزین و فرزندش کرد و رفت و باخدای خود مناجات میکرد و عرض کرد :

رَبَّنَا إِنِّي أَسْكَنْتُ مِنْ ذُرِّيَّتِي بِوَادٍ غَيْرِ ذِي زَرْعٍ عِنْدَ بَيْتِكَ الْمُحَرَّمِ رَبَّنَا لِيُقِيمُوا الصَّلَاةَ

فَأَجْعَلْ افْتِدَاءَ النَّاسِ تَهْوِي إِلَيْهِمْ وَأَرْزُقْهُمْ مِنَ الثَّمَرَاتِ لَعَلَّهُمْ يَشْكُرُونَ .

سوره ۱۴ آیه ۳۷

پروردگارا من فرزندان خود را بامر تو در یک بیابانی خشک و خالی نزدیک خاتمه تو مسکن دادم تا تورا عبادت کنند پس دلپائی را برانگیز که بسوی آنها بشتابند و با آنها مهربانی کنند و از خزانه خود روزی آنها را بده که شکر نعمت گویند خدا یا تو بر آنچه که ما پنهان و آشکار داریم بر هر دو آگاهی چیزی نیست که در آسمان و زمین بر تو پنهان باشد . هاجر و اسماعیل آب و طعامشان کم شد تشنگی بر اسماعیل و مادرش غالب گشت هاجر از مشاهده حال فرزند بی طاقت شد بکوه صفا بالا رفت شاید آبدی یا آبی پیدا کند بطرف مروه سرابی دید و گمان کرد آب است آنجا رفت سراب را بالای صفا دید هفت مرتبه این راه را رفت و بتعجیل تمام بر گشت نگران حال کودک خود بود و هیچ فریادی نبود - چون بالای

سرفرزندش آمد آنجا از فشار تشنگی پای بر خاک مالیده و جبرئیل فرشته مقرب خدا شهپر خود بر آن زده که جان این کودک و مادرش محفوظ بماند .

چشمه آبی جاری شده خود و فرزندش از آن آب خوردند و خواستند ذخیره کنند که نشه نمازند جبرئیل آنها را خبر داد که این آب همیشگی است و بنام زمزم معروف گردید برخی نوشته اند چون آب جوشیدن گرفت و هاجر آن منظره را دید اولاً بفکر بود که مبادا آب خشک گردد خواست تا از آن آب ذخیره نماید و ثانیاً فرزند دلبنده را حفظ کند که در آن آب غرق نشود جبرئیل باو گفت اگر آب را رها کنی همیشگی است و با اسماعیل گفت امر کن آب بایستد و کرنه زمین را میگیرد . اسماعیل گفت زمزم از این جهت بچاه و آب زمزم معروف شد . این چاه اکنون در جنوب مقام ابراهیم واقع است و برای شفاء از آن آب میآشامند . این چاه فعلاً ۳۵ متر عمق دارد .

در صحیح بخاری از ابن عباس روایت می کند که پیغمبر ﷺ فرمود : **خیر ماء وجه الارض ماء زمزم** و نیز روایت میکنند که رسول خدا بسینه دردی مبتلا شد و فوری از آن آب استعمال فرمود و شفایافت و فرمود : **در آب زمزم املاح و مواد مفید است**

**« ماء زمزم سیدالماء و اشرفها و اجلها الی النفوس و اعلا ثمناً »**

در مناسک حج مورد اتفاق همه فرق اسلام است که از آب زمزم بیاشامند که شفاء در آنست .

**حضرت اسماعیل**  
و پس از آنکه پدرش قواعد کعبه را بالا برد اسماعیل که فطرت نیکوئی داشت تأسیس خانه‌انی بزرگ داد .

این پیغمبر باریک و لاغر اندام بود اما بزرگ و پر عصب و چست و چالاک و تاب و توان زحمتها و مشقتها گران داشت . تأسیس یک خاندان و تربیت و آموزش و پرورش بی سابقه کار آسان نیست مستلزم رنج و مشقت است اسماعیل در خوراک بسیار خود دار و با امساک بوده در آتش چون اندامش جلد و سبک و مرغ روحش بلند پرواز و با صفات ملکوتی جامع مناقب سلسله بنی سام بوده و از عقل و ادراک بسرحد کمال رسیده . او دارای فراستی نافذ و خردی کنجکاو و اندیشه روشن و ظرافتی بی تکلف بوده که ناملازم زود او را متأثر می کرد . این تغییر که مولود تأثر بود دوامی نداشت اما هنگام بر آشتگی نقش جلال و جلالت از رخسار گندم گونش چون سکه بر زر خالص عیان می نمود . و چشمان سیاه بر افروخته اش شعله‌ای

بیرون می داد .

زبان اسماعیل عربی و بس وسیع و فصیح بود که الفاظ آن را بدر و گوهر تشبیه کرده اند این پیغمبر بالفطره خطیب و بلیغ و طلیق اللسان و سخن سنج بود . کلام اسمعیل بیشتر در اطراف امثال سایره و نوادر کلام و واردات قلبی او بود که احساسات خود را در قالب الفاظ می ریخت و مانند حکایات و امثال با آداب سخنوران آن عصر منویات خود را بیان می کرد . او بغایت بزرگ منش و سخنی طبع و مهمان دوست بود . از بخشش زیاد خورسند و محفوظ میگشت . او مانند درش بر سر سفره ای که مهمان نبود غذا نمی خورد و سماطش برای مسافرین همیشه گسترده و منزل و مأمن و پناهگاه اعراب بود .

آئین اسماعیل همان آئین پدرش ابراهیم بود که «یهود و نصرانی» نبوده بلکه مسلمان است .

مَا كَانَ اِبْرَاهِيمَ يَهُودِيًّا وَلَا نَصْرَانِيًّا وَلَكِنْ كَانَ حَنِيفًا مُسْلِمًا وَمَا كَانَ مِنَ الْمُشْرِكِينَ  
(سوره ۳ آیه ۶۱)

اسمعیل دختر (مواد) که از پادشاهان جرهم بود گرفت و ۱۲ پسر آورد که ۱۲ قبیله از آنها بوجود آمد و هر یک پادشاهی گشتند .

چاه زمزم را بر حسب تواریخ عربی خداوند عالم بدست آدم ابو-  
البشر نمودار کرد موقعی که با حوا در مکه پس از مهاجوریت  
ملاقات کردند و این چاه در حوادثی که جریان آن تاریک است  
پنهان گردید پس از آن بیای اسمعیل ظاهر و مورد استفاده دودمان حضرت خلیل واقع شد .  
سپس بدست حضرت عبدالمطلب پدیدار گردید و همچنان مورد استفاده جهانیان که در مکه  
می آیند میباشد .

**حفر چاه زمزم  
بدست عبدالمطلب**

این چاه در جنوب مقام ابراهیم در زاویه شمالی محاذی حجر الاسود در طول ۱۸ متر  
واقعست . آب آن کمی گیرنده و ساختمان آن مربع و در داخل طول ضلع آن ۲۶ متر و بسنگ  
مفروش است . این ساختمان در سال ۲۲۳ هجری خرابی پیدا کرد و در سنوات بعد بدست  
محمد بن بشیر از اهل طایف عمل و آباد شد و آب آن چند برابر گردید - عمق این چاه ۶۹ متر  
است که تقریباً ۳۵ متر میشود و اکنون ۹ حوض در اطراف آن ساخته شده که هر یک شیر آبی  
دارد و محل وضو و غسل و سقایت حاجیانست .

تحولات جهان چاه زمزم را مخفی کرد و با خزائنی روی تخته سنگی که بر آن گذاشته اند دفن کردند تا بدست حضرت محمد ﷺ در پیشرفت دین حنیف ابراهیم مورد استفاده قرار گیرد. هوای مکه بسیار گرم شده شهر مکه و خانه کعبه در فراخنای دامن کوههای بلندی در کودی افتاده - روز طاقت کار کردن نبود شبها تا پاس که آفتاب بالا میآید هر کس بدنبال کله چرانی و کار خود میرفت و پس از آن بجای خنکی پناه میبردند.

**حضرت عبدالمطلب** که برده دار و ساقی و رفاده (جمع آوری پول از مردم و تقسیم بین فقرا) با او بود بر سختی مردم از بی آبی متأثر گشت. سه شب خواب دید نزدیک حجر الاسود گنجی بدست او کشف شده و باو میگویند خزائنی در مجاور کعبه بدست تو ظاهر میگردد. **عبدالمطلب** نزدیک طلوع فجر دید کلاخی بسوراخ مورچگان چنگک میزند. او بجای چنگک کلاغ نزدیک شد چون آن پرنده بلند شد و تاسه بار باز بجای اولی نشست و چنگک زد و منقار گویند **عبدالمطلب** کلنگ آورد و همانجا بر زمین زد یگانه پسرش حارث شنها را با دست خود بیرون می ریخت. شن وریک بر طرف گردید زمین سخت پیدا شد و رفته رفته زمین سخت عرصه کلنگ **عبدالمطلب** گردید هوا روشن شد مردم با برهنه در آمد و رقت تماشاچی **عبدالمطلب** شدند. او همواره کلنگ بر زمین سخت میزد و عرق از پیشانی جاری میشد. تا سه روز **عبدالمطلب** بکندن چاه مشغول بود.

همهمی رسیدند **عبدالمطلب** رئیس قریش بچه منظور کودالی می کند. او دختری ندارد که برای رهائی از تنگ زندگی بخواهد زنده بگور کند. هبل (بت بزرگ) فقط یک پسر بیشتر باو نداده است.

برخی گفتند شاید گنجی از پدران خود سراغ کرده. هر کس چیزی میگفت او همچنان مشغول کار بود تا چاه رفته رفته عمیق گردید. در خانه مردم شبها صحبت از حفر کودال رئیس قریش بود و روزها بتماشای آن میآمدند. آخرین روزی که **عبدالمطلب** در کودال مشغول کندن بود و پسرش حارث خاکها را در زنبیلهای «خوص» بافته از برگ خرما بالا میکشید مردم بیش از روزهای قبل اجتماع کرده بودند.

یکی از حاضرین گفت ای **عبدالمطلب** تو اگر چند پسر داشتی خوشبخت و سعادتمند بودی اقلا در این کار با تو یاری میکردند و خزانه گمشده ات زودتر بدست میافتاد.

**عبدالمطلب** جواب نداد اما با خدای خود عهد کردا کرده پسر باو عطا کند بهترین آنها

را برآه اوقربانی نماید . حضار بالبخندی مسخره آمیز باونگریستند کسی که يك پسر بیشتر ندارد ده پسر می خواهد .

استهزاء حاضرین سبب شد که رئیس قریش کلنگ خود را محکم تر بزمین فرود آورد ناگهان صدای فلزی بلند شد و قطعات ریزسنگ از نوک کلنگ او پرید . نگاه کرد گفت پدر طلا . طلا . چون حارث سر را در کودال خم کرد دید يك مجسمه آهو از طلای زرد که شاخش بدست عبدالمطلب است از میان خاکها بیرون کشید . و نگاه می بدان کرد میان زنبیل انداخت دیدن مجسمه آهو از طلا ایجاد همبمه در تماشاچیان کرد و آنها را بکمک طفل در بالا کشیدن زنبیل شریک ساخت مردم سرگرم دیدن آهو بودند که برای دومین بار صدای اصطکاک کلنگ با فلز دیگر شنیده شد دوازده شمشیر و پنج زره بیرون آوردند که مردم بر سر چاه ازدحام کردند و هر کسی برای تقسیم خزائن نظریه خود را اظهار میداشت اما عبدالمطلب کم کرده دیگری داشت که همچنان متوجه پیدا کردن او بود و کلنگ خود را محکم تر بزمین مینواخت تا این دفعه تخته سنگی قوی پیدا شد که زیرش صدای ریزش شن در آب بگوش رسید. عبدالمطلب خوشحال گردید و با صدای بلند گفت اینها همانست که ۳ شب متوالی در خواب بمن گفتند .

آب چاه زهم پدیدار شد مردم از فرط خوشحالی از رئیس قریش تشکر و تقدیر کردند یکی از شخصیتهای بزرگ قبیله قریش عبدالمطلب است که در **حضرت عبدالمطلب** پیشگاه قریش و اهل مکه و حجاز ارج و مقامی بلند داشت و او از بس دارای فضیلت اخلاقی بود شیبه الحمد میگفتند زیرا مردم عربستان بیاس خدماتی که بآنها میکرد او را سپاس و شکر گذاری می کردند . عبدالمطلب همواره مردم را عموماً و پسران خود را خصوصاً بترك ظلم و ستم و بیدادگری توصیه و سفارش می نمود و آنها را بفضیلت و مکارم اخلاق پرورش میداد و درس توحید می آموخت .

۱ عبدالمطلب در سال ۵۷۸ م درگذشت در حالی که ۹۵ سال از عمرش گذشته بود . ابن جوزی سن او را ۸۲ می نویسد و دمیاطی بیش از این گفته . چون از پیغمبر سؤال می کنند می - فرماید بیش از هشتاد سال داشت که درگذشت و در قبرستان حجون در جنه المعلی مکه مدفون شد . حضرت عبدالمطلب سید قوم و بزرگ قریش و پرده دار خانه کعبه بود و سقایت حاج را نیز خود عهده دار شده و ده پسر و چند دختر بجا گذاشت . در میان این گروه فرزندان خود عبدالله که بحسب سن از همه کوچکتر و صبیح تر بود محبوب تر می دانست و جن عبدالله



با آن نحولاتی که درزندگانی پیش آمد ناکام از جهان گذشت ، یادگار وی را که آفتاب درخشان قبیله بود بسیار ارجمند و گرامی میدانست و لذا وقتی که محمد ﷺ سراغ پدر را از جدش میگرفت اشک از دیدگان او جاری میشد و پدرش را در شکم خاکی نشان میداد۔ محمد ﷺ که حس کرد پدر ندارد خود را بجوش نزدیک تر میساخت و از او جدا نمیشد عبدالمطلب هم از او دور و مخفی نمیکشت زیرا عشق و علاقه خود را به عبدالله در وجود محمد ﷺ یافته و این کودک یادگار جوان ناکامش بود . معصومیت طفلانند و یتیمی اورنگ عشق و علاقه اش را شدید ساخت .

عبدالمطلب که هشتاد ساله شد ضعف خود را روز افزون دید در خلوتی ابوطالب را که از دیگر فرزندانش بفضیلت و شهامت و سیادت آراسته بود خواست و گفت ای فرزند مرگ مرا بنیستی و محمد را بهیستی میکشاند بدن من در چنگال مرگ افتاده ولی قلب من دست محمد ﷺ است اگر بدانم و مطمئن شوم که تو محمد ﷺ را نیکو نگهداری میکنی این آخرین ساعت زندگی بر من سخت و ناگوار نخواهد گذشت سپس دختران خود را خواست و باز سفارش محمد ﷺ را با آنها کرد و از جهان درگذشت .

وفات عبدالمطلب با شیون بنی هاشم اعلان شد اما ابوطالب محمد را که کودک ده ساله است از محیط طوفان گریه و اشک بیرون کشید و او را بخارج برد که فراق جدش مانند فقدان پدر بر او جریحه ای باقی نگذارد و محمد از این تاریخ در زیر عواطف پدرانه عمویش واقع شد و ابوطالب بیش از یک پدر مهربان در حق او ابراز علاقه نشان داد .

### انا بن الذبیحین

اسماعیل - عبدالله - مقدرات غیر قابل تغییر است

حکمت حق در قضا و در قدر کرده ما را عاشقان یکتا یگر  
جمله اجزای جهان زان حکم پیش جفت جفت عاشقان جفت خویش

مولوی

رَبِّ هَبْ لِي مِنَ الصَّالِحِينَ - قَبْرُنَاهُ بِقَلَامِ حَلِيمٍ - فَلَمَّا بَلَغَ مَعَهُ السَّعْيَ قَالَ يَا بَنِيَّ إِنِّي  
أَرَى فِي الْمَنَامِ أَنِّي أَذْبَحُكَ فَانظُرْ مَاذَا تَرَى قَالَ يَا بَنِيَّ أَفْعَلْ مَا تُؤْمَرُ سَتَجِدُنِي إِن شَاءَ اللَّهُ

مِنَ الصَّابِرِينَ - فَلَمَّا أَسْلَمَا وَتَلَّهُ لِلْجَبِينِ - وَنَادَيْنَاهُ أَنْ يَا إِبْرَاهِيمُ - قَدْ صَدَّقْتَ الرُّؤْيَا  
 إِنَّا كَذَبُكَ نَجْزِي الْمُحْسِنِينَ - إِنَّ هَذَا لَهُوَ الْبَلَاءُ الْمُبِينُ (سوره صافات آیه ۹۸ تا ۱۰۶)

پروردگارا مرا يك فرزند نيكو كار عطا فرما . آنگاه بشارت يكپسر بردباری باوداده شد چون بالغ گشت در كار دنیا پدر را یاری کرد . ابراهیم گفت ای فرزند در خواب دیدم که ترا برای خدا قربان کنم . نگاه کن چه نظرداری؟ اسماعیل گفت ای پدر بفرمان خدا عمل کن . انشاء الله مرا بردبار و صابر خواهی دید . پدر و پسر هر دو تسلیم فرمان خدا شدند . ابراهیم پیشانی پسر را در خاک گذاشت که قربان کند . خطاب کردیم ای خلیل الله اجرای فرمان ما را نمودی ما نیکو کاران را جز امیدهیم این خواب واثیان با آن از طرف پدر و پسر آزمایش بزرگی بود . حضرت ابراهیم خلیل مأمور بقربان کردن فرزندش با آنکه ۱۲۰ سال از عمرش گذشته بود و فرزندى دلبنده مانند اسماعیل خدا باوعطا کرده اسماعیل را از هاجر برای مهمانی خواست تا همراه ببرد و برسم آنروز باید سراورا شانه بزند و سرمه در چشمانش بکشند و لباس فاخر بپوشانند هاجر چنان کرد اما موقع رفتن پدر كرد و طنابی هم خواست زن گفت برای چه منظور است جواب داد اگر خواستم قربانی کنم لازم است . اسماعیل را در منی برد و دست و پای او را با رضایت فرزند بست بعد گفت پدرم پارچه روی صورت من بینداز که مبادا بر من نگاه کنی و محبت پدری ترا از اجرای فرمان حق باز دارد چنین کرد و هر چند كارد خود را بگلولی از گل ناز كتر فرزند نا بالغ خود كشید كارد نبرید تا بخشم آمد كارد را بر سنگ زد سنگ را شكافت و این واقعه سطری برجسته از زندگی خلیل الرحمن است که فدائی برای ذبیح اسماعیل نازل شد **وَقَدَيْنَاهُ بِذَبْحٍ عَنظِيمٍ** آیه ۱۰۲ تا ۱۰۷ سوره صافات این بیان را تشریح میکنند و مورخین هم اتفاق دارند که ذبیح اسماعیل است نه اسحق (۱)

آنروز که عبدالمطلب چاه زمزم را حفر کرد ذخائری بدست آورد  
 آهوی طلا و اسلحه و آب زمزم را در کنار هبل بت بزرگ برد و  
 شش تیر کوتاه بی رنگ که دو تای آن برنگ زرد و دو تای آن برنگ

**عبدالله ذبیح  
 دوم است**

سیاه و دو عدد برنگ سفید بود از مأمور قرعه که پهلوی هبل ایستاده بود و باو (صاحب الازام) میگفتند گرفت و آنها را در کیسه ریخت و گفت زرد برای کعبه - سیاه برای من - سفید برای قریش .

مأمور ازلام با احترام جلوی هبل ایستاد و گفت - عبدالمطلب از اراضی تو خزائن بدست آورد و برای تقسیم بنزد تو آورده هر چه اراده کنی در این ازلام بنما .

سپس دست در کیسه کرد و ازلام را بیرون کشید - بهترین آنها یعنی آهوی طلا را خود هبل برداشت - اسلحه بنام عبدالمطلب افتاد - چاه زهزم بنام قریش ماند - عبدالمطلب گفت - من سهم خود را نیز بکعبه و امیگذارم و چاه هم مال خانه خدا که طواف کنندگان از آن سیراب کردند . عبدالمطلب با این عمل و گذشت ثابت کرد که منصب سقایت و رفاده و سیادت از آن اوست و همه گفتند عبدالمطلب کریم است و فیاض است . و غذا دهنده پرندگان آسمانی است پس از مدتی عبدالمطلب ده پسر پیدا کرد که آخرین آنها عبدالله است .

باز عبدالمطلب برای وفای بعهده خود بصاحب ازلام مراجعه کرد - او گفت ای هبل در میان پسران عبدالمطلب هر کدام را میل داری انتخاب کن تیرها را در کیسه ریختند تا ۲ مرتبه بنام عبدالله قرعه اصابت کرد .

عبدالمطلب که آخرین اولاد خود را بیشتر دوست میداشت بقربانگاه برد و خواست در میان دو بت اساف و نائله (قربانگاه) او را قربان کند - عبدالمطلب و عبدالله هر دو دز اراده خود ثابت و پا برجا بودند عبدالله چون خیلی زیبا و خوشگل بود زبان عرب در همراه او غوغا کردند مردم بر پدر میگریستند که چگونه فرزند خود را قربان میکند . عبدالمطلب خنجر خود را بیرون آورد و با ناخن تیزی آن را امتحان کرد صدای فولاد شامی از آن بلند شد . عبدالله سر خود را برهنه کرد در اختیار پدر گذاشت کیسوان مشکلی او با طرف کردن بلورین و صورت خورشیدش او میربخت و زنان مکه همچنان غرق حزن و الم بودند - غریبوضحه زنها بلند بود بعضی هم آهسته میگریستند - عبدالمطلب خنجر را بگلوی عبدالله گذاشت که برقی با پرتو تبسم عاطفه آمیز عبدالله بدیدگان پدر و همه تماشاچیان تجلی کرد .

پیرمردی فریاد زد صبر کن - سرمشق فرزند پسر کشتن بمردم مده مادخران را برای دفع ننگ زنده بگور میکنیم پسر ثروت ما میباشد عبدالمطلب گفت ای مردم چگونه مال خدا را رد نکنم و زنجیر تعهدات خود را پاره کنم .

گفتند از غیب گویان و کهنه پیرسیم و در نتیجه قرار شد میان شتر و عبدالله قرعه بکشند تا ده بار شاید عبدالله کشته نشود قرعه کشیدند و عبدالمطلب با دادن صد شتر زندگی عبدالله را خرید صد شتر ثروت هنگفتی برای عربستان بود و همان روز عبدالله را سالم بخانه وهب

برد و آمنه دختر وهب را برای عبدالله خواستگاری کرد این بود معنی انا بن الذبیحین .

### ازدواج عبدالله با آمنه

آمنه دختر وهب بن عبد مناف بن زهره بن کلاب از زیباترین و غنیترین و محبوبترین و باعاطفه ترین زنان خاندان قریش بوده که بعبدالله مانند هزاران بانوی دیگر عرب دلباخته گشته .

آمنه چون کبک میخرامید و چون غراب دریا دارای ساعد سیمین و سینه و شکم سفید بوده که زنان عرب او را غراب می نامیدند .

آمنه شمع فروزان خاندان وهب و یگانه دختری بود که در خاندان شرف و عزت و افتخار و کرم بزرگ شده و خواستگار بسیار داشت ولی چون **عبدالمطلب** پس از فدائی صد شتر برای عبدالله از قربانگاه برگشت یکسر بخانه وهب رفت و آمنه را برای فرزند دلبنش که تازه از قربانگاه نجات یافته خواستگاری کرد . وهب که خود از اشراف و اعیان محترمین مکه بوده مقدم پرده دار کعبه را مبارک داشت و خاصه میزان علاقه مردم و زنان عرب را بعبدالله میدانست او را احترام می گذاشت و آمنه هم که بعبدالله ابراز علاقه کرده بود و یک دختر در این خاندان بیشتر نبود تسلیم **عبدالمطلب** گشته و عقد ازدواج آنها بسته شد و آمنه نسبت بعبدالله زن وفادار و شوهر دوست و مطیع بود و برسم عربیت زفاف در خانه وهب صورت گرفت و عبدالله زمان کوتاهی بانو عروس خود بود و چون قافله بزرگ تجارتي شام در حال حرکت بود خود را برای سفر تجارت آماده کرده و با قافله شام رخت سفر بر بست . عبدالله از زیباترین جوانان بنی هاشم بود که در صباحت منظر نظیر نداشت .

آمنه نیز در لطافت و ملاحظت و عفت و فضیلت ممتاز بود . اقتران و ازدواج این دو ستاره رخشنده حسن و فضیلت که دست قدرت آنها را از قربانگاه بهم نزدیک ساخت در تمام عربستان مورد توجه و صحبت آن نقل محافل و مفروض غبطه رخی واقع شده اما این عشرت دوام نداشت و بسنگ فراق شیشه وصال آنها شکست و حسرت و آرزوهای خود را بخاک بردند .

دست قدرت نور نبوت را از صلب اسماعیل ذبیح اول تا عبدالله ذبیح دوم همچنان انتقال داد تا برحم آمنه منتقل گردید . **عبدالله** بسفر شام رفت و آمنه با آرزوهای خود میگذرانید که آبتن شد در حمل آمنه مبحثی بین مورخین و فقها هست که آمنه بعد از زنا نه معتاد نشد و در مدت حمل که از شش ماه تا ۹ ماه نوشته اند پاک و پاکیزه و در خواب و بیداری می شنید که باو بشارت می دهند پسری که سید الانام خیر خلق الله - رسول الله - احمد -

محمد ﷺ نام دارد و خود حکایاتی در این مدت کوتاه حمل و رضاع و صباوت نقل کرده است. (۱)

از جمله اخباری که آمنه نقل کرده است این است که گوید چون وضع حمل کردم بخدا سوگند دیدم آن کودک دودست بر زمین گذاشت و سر بسجده فرو برد و سپس بلند شد دستها بطرف آسمان بلند کرد و دعائی خواند.

**وفات عبدالله** در مراجعت قافله بزرگ بازرگانی در مدینه مریض شد و از دنیا رفت و يك بار سنگینی از غم و اندوه بردوش خاندان عبدالمطلب عموماً و آمنه خصوصاً گذاشت - در مرگ عبدالله زنان عرب سخت متأثر بودند . فوت عبدالله در چهار ماهگی مولودی بود که در شکم آمنه با مادر ندیم و مونس وهم صحبت میشد .

آمنه پس از وقوف بر مرگ شوهر سخت در آغوش غم و اندوه فرو رفت. مدت حملش تمام شد و مولودش بدنیا آمده بر حسب آداب عربیت او را بمرضه سپردند. آمنه در خانه پدر با روح خسته و فرسوده چراغ امیدش خاموش شده محزون و نومید می گذرانید - پس از آنکه محمد را حلیمه مرضه بمادر برگردانید سبب تسکین دل مادر شد و او راز درونی خود را بمیان میکذاشت . گاهی محمد ﷺ سراغ پدر میگرفت آمنه درحالی که چشمهایش پر از اشک میشد جواب میداد پدر تو در سفر شام زیر خاک پنهان شده در عین حال شگفتیهای این کودک آسمانی آمنه را همچنان مشغول می ساخت و تسلی میداد .

**وفات آمنه** آمنه برای تسکین خاطر محزون خویش از پدر اجازه گرفت که سفری بمدینه کند تا اقوام او را که از طایفه بنی نجار بودند و همچنين خالوی جدش عبدالمطلب را دیدن کند و شاید در کنار قبر شوهر باریزش اشک و بیان آرزوهای خود تشفی دل دهد در بین سالهای ۵۷۵ و ۵۷۶ میلادی آمنه از مکه بمدینه سفر کرد و خود فرزند دلبندهش را در آغوش داشت و ام ایمن کنیز خود را همراه برد. اما مادر داغ دیده در مدینه مریض شد و در حین مراجعت در محلی که با بواء معروف است از جهان گذشت و برای اولین دفعه بار سنگینی از حزن و الم بردل محمد ﷺ گذاشت - آمنه سی ساله بود که وفات کرد و محمد شش سال داشت که کاملاً فراق مادر او را متأثر ساخت - و از این ساعت ام ایمن عهده دار خدمت

۱- کتاب محمد رسول الله ص ۲۴- سیره حلیمه ص ۳۲- تاریخ النبی ص ۱۴۷

و مراقب حال او گردید تا محمد ﷺ را بجوش عبدالطلب رسانید و خود تا آخر عمر بخدمت آن حضرت کمر بسته بود .

در حدیث است که رسول خدا قبر مادرش آمنه را در ابوا زیارت کرد و گریست و دیگران را از گریه و اندوه خود متأثر ساخت .

در سیره ابن هشام است که پیغمبر ﷺ فرموده ام ایمن پس از مادرم آمنه مادر وفا داری برای من بود .

## میلاد حضرت محمد بن عبدالله رسول خدا ﷺ

آمد اندر جهان جان هر کس

جان جانها محمد آمد و بس

آفتاب وجود حضرت محمد ﷺ فرزند عبدالله بن عبدالطلب پیغمبر مسلمین از مشرق دامان آمنه بنت وهب در اردیبهشت سال ۴۱۳۹ سلطنت انوشیروان مطابق با سال ۵۷۱ میلادی که از تاریخ اسکندری ۱۰۲۱ سال میگذشت در طلعه روز جمعه ۱۷ ربیع الاول طالع گردید . مطابق ۸ دیماه ۱۳۱۷ تاریخ بخت النصر و پس از ۶۵ روز از ورود اصحاب فیل بمکه - در کتب سنت دوشنبه ۱۲ ربیع الاول نوشته اند و محمود پاشا فکی که از دانشمندان اخیر است تحقیقاتی کرده و روز ۹ ربیع الاول سال عام الفیل را سال میلاد آن حضرت شناخته (۱).

تولد این منجی بزرگ عالم بشریت بر حسب قرآن و تاریخ و کتب تورا و انجیل و زبور و اخبار کهنه و رهبانان و احادیث خود آنحضرت اثری عمیق در جهان بخشید .

احمد هر سل که خرد خاک اوست هر دو جهان بسته فترک اوست

اخبار تولد و اعلان نبوت آنحضرت در میان دانشمندان شهرت داشت و گروهی در انتظار بودند و حوادثی در عالم رخ داد که جهانیان را بوحشت انداخت از آن جمله : سقوط بتها - خاموش شدن آتشکده فارس - خشک شدن دریاچه ساوه - شکاف ایوان مداین است و در شهر مکه همان سال عام الفیل و پس از میلاد آنحضرت امور شگفت انگیزی رخ داد و شهر مکه شهر برکت و

۱- اورنیک امریکائی مستشرق معروف تحقیق کرده مطابق آخر فروردین یا اول اردیبهشت سال

۶۶۹ میلادی بوده .

نعمت و سلامت و عاقبت گشت. (۱)

محمد ﷺ را بر حسب آئین عربیت بیا کترین شیردهندگان قبیله بنی سعد سپردند حلیمه بنت ابی ذویب مرضعه آنحضرت در صحرائی عربستان زیر کنبد کبودمینائی و آسمان شفاف وافق باز تا چهارسال بتربیت این کودک یتیم مشغول بود .

مورخین مینویسند: در این مدت قبیله بنی سعد واجد نعم بی پایان و برکت محصول وحشم و اغنام گشتند و همه را از برکت وجود مبارک این یتیم امی و این سیدابطحی دانستند - پس از چهارسال محمد ﷺ را بمادرش برگردانیدند از سن پنجسالگی این کودک در غم و اندوه مادر از فقدان پدر شریک گشت مدتی موجب تسلی مادر بود اما مقدرات برای اولین دفعه بارسنگینی از حزن و الم بردوش او گذاشت و مادرش را بیدر ملحق ساخت و یگانه پسر عساله این خاندان عبدالله یتیم شهرت گرفت و زیر نظر جدش میزیست .

آنچه از پدرش عبدالله و مادرش آمنه برای یگانه فرزند پسر خود باقی ماند عبارت بود از پنج شتر و یک عدد کمی گوسفند و یک کنیزه که نامش ام ایمن بود و پرستار او گشت .

ترکه و میراث  
عبدالله

حضرت محمد ﷺ روزها شخصاً بگوسفند چرانی اشتغال داشت و مطالعه در کتاب وجود و خلقت آسمانها و زمین و حیوانات و نباتات میکرد .

امور معیشت این کودک یتیم بعهده حضرت عبدالمطلب جدش بود و سرگرمی او فقط گوسفند چرانی در هوای آزاد سرزمین ریکستانی عربستان بود. شبها بسترگان درخشان زمین افکار خود را مستحکم میساخت و گاهی روح بلند پروازش از این کیتی بالاتر رفته از مرزوات عالم دیگر بهره مند میشد. در سخنان خود میگفت : همه پیغمبران گوسفند چران بودند در خلال گوسفند چرانی مردم را از شراب خوردن و از ربا در تجارت و از ستیزه گوئی و بیکار بیجا و غرور جاهلانه و قتل و غارت و زنده بگور کردن دختران منع میفرمود .

بدون هیچ شك و تردید محمد ﷺ میدانست که او يك مقام روحانی بالاتر و برتر از همه مردم دارد و در انتظار بود که او را برسالت برگزینند خاصه آن عوالم روحی که از عبادات برای او رخ میداد و بهترین شاهد این گفتار بیان خود آنحضرت است که فرمود :

«كنت نبياً و آدم بين الماء والطين»

۱- میزان السماء فی تعیین مولد خاتم الانبیاء حاجی نوری .

من پیغمبر و نبی بودم که آدم هنوز در گل و آب بود .

**اسامی و نامهای پیشوای اسلام**  
 نام و نشانی بمنظور رهبری بوجود و حقیقت است هر اندازه وجود و شخصیت بزرگتر باشد نامها بیشتر صفات و جلوه گوناگون خود را نشان میدهد و هر اندازه فضایل و ملکات و شخصیت وجودی از نظر اثر و مآثر توسعه بیشتری داشته باشد اسامی و نامها که نشان و دلیل و رهبر بوجود و شخصیت است بیشتر خواهد بود .

کلیه اسامی پیغمبر اسلام کلماتی است که از صفات او انتخاب شده و مشتق از فضایل و کمالات او میباشد که مدح و تعظیم او در پیشگاه عقل و خرد واجب است .  
 برای هر وصفی اسمی است چنانچه برای خداوند متعال هزار اسم است. و هر نامی نماینده یکی از صفات وجودی اوست برای رسول خدا نیز هزار اسم است که هر يك نماینده یکی از ملکات او میباشد .

حضرت ابی جعفر محمد بن علی بن الحسین علیه السلام باقر علوم میفرماید: آمنه را بدین جهت آمنه گفتند که در خواب دید حامله است بر رسول خدا که نامش احمد است. ابن اسحق روایت کرده که نام او را قبل از میلادش محمد صلی الله علیه و آله گذاشته اند و چون از عبدالمطلب وجه تسمیه آنرا پرسیدند گفت بدین جهت محمد صلی الله علیه و آله گذاشتم که تحمید و تنزیه و تقدیس خدا را بنماید در آسمانها او تحمید خالق کند و در زمین مردم تحمید و حمد و ثنای او گویند و حسان ثابت شاعر مخصوص رسول الله صلی الله علیه و آله گوید :

**فشق له من اسمه لیجعله فذوالعرش محمود و هذا محمد ص**

چون از نام خود آنحضرت سؤال کردند فرمود : ان لی اسماء انا محمد ص و انا احمد و انا الماحی یحو الله بی الکفر و انا العاشر الذی یحشر الناس علی قدمی . و انا العاقب و العاقب الذی لیس بعده نبی .

در حدیث دیگر میفرماید : انا محمد ص و انا احمد . انا نبی الرحمة ، و نبی التوبه المقفی و انا العاشر و انا نبی الملاحم .

در کتاب تهذیب میفرماید خداوند اسما پیغمبر را در قرآن بنام رسولا نبیاً امیاً - شاهدأ - مبشراً - و نذیراً - داعیاً الی الله باذنه - سراجاً منیراً رؤفاً رحیماً - وجعله



رحمة للعالمین و نعمة وهادياً خوانده است .

از اسماء دیگر رسول الله فاتح - طه - یس - عبد الله - خاتم الانبیاء - نبی مختار ابو القاسم اشاره شده و اسامی دیگر هم بوجود آن حضرت اطلاق میشود که فیلسوف شرق خواجه نصیر الدین طوسی در درود و تحیت خود گنجانیده است بدین شرح : اللهم صل وسلم وزد وبارک علی النبی الامی العربی الهاشمی القرشی المکی المدنی الابطحی التهامی السید البهی - السراج المضىء - الکوکب الدری - صاحب الوقار و السکینه - المدفون بارض المدینه - الذی فی السماء اسمه احمد و فی الارض ابو القاسم محمد صلی الله علیه و آله وسلم خاتون آبادی در کتاب خود مینویسد اسامی پیغمبر مشهور ۱۰۱ نام است اما محقق ۲۶۸ نام بر پنج نوع ذکر کرده و ۵۳ نام که در قرآن بعد از احمد مصرح است و اسامی غیر مصرح در قرآن ۶۶ نام بعد از لفظ جلاله و در صریح احادیث ۳۰ نام و ۹۲ نام بعد از لفظ محمد ﷺ در کتب مقدسه آسمانی عربی ۱۵ نام و در غیر عربی ۱۲ نام ذکر شده است و تمامی این اسامی نشانی بر عظمت وجود و توسعه روح و ارتفاع درجه و مقام و بیوستگی کامل با روح کلی را نشان میدهد .

چند نفر محمد ﷺ را شیر دادند اول مادرش آمنه بود پس از آن لوبیه زوجه ابی لهب و بقولی زوجه حارث بن عبد العزا و دیگری حلیمه سعیدیه بنت ابوزویب که حمزه سیدالشهدا را او نیز شیر

### مادرهای رضاعی پیغمبر (ص)

داده بود .

در میان اعراب دایه گرفتن معمول بود و برای اشراف نمونه یاک شخصیت تعینی بشمار میرفت و برای اینکار گوشه‌ای از (سوق عکاظ)

### حلیمه مرضعه

بازار عمومی مکه محل زنان شیردهنده «مرضعه» بود که در آنجا تجمع میکردند و خانواده‌ها میآمدند از هویت و قبیله هر یک سؤال میکردند و کودک خود را برای پرستاری باو میسپردند . چون محمد ﷺ از خاندان عبدالمطلب و از شخصیت های برجسته مکه و پرده دار خانه کعبه بود برای مرضعه گرفتن بسوق عکاظ آوردند .

قبل از آنکه مرضعه استخدام کنند بنقل تاریخ عرب محمد ﷺ از پستان هشت زن شیر خورده اول مادرش آمنه دوم لوبیه الاسلامیه کنیز ابی لهب که او را در بشارت تولد پیغمبر آزاد کرد . سوم خوله بنت منذر چهارم ام ایمن پنجم یک زن سعیدیه غیر از حلیمه و سد زن

دیگر از بانوان معروف قریش و طبق اخبار مورخین ۴۶۰ زن رضیعه آوردند و محمد ﷺ پستان هیچیک را قبول نکرد.

برای گرفتن مرضعه رسم بود از یک قبیله معروف بجوانمردی و شجاعت و پاک‌کی خون شیر دهنده‌ای استخدام کنند تا اولاد نجیب و فصیح‌تر گردد. وقتی بسوق عکاظ آمدند بهر کس مراجعه و مذاکره کردند چون محمد (ص) طفلی یتیم بود و مرضعه نمیتوانست از عواطف پدری اونست بفرزندش برخوردار گردد شانه خالی میگرد، این کودک پدر مرده را قبول نکردند. از طرف دیگر همه مرضعه‌ها تا پایان وقت طفلی قبول کرده و رفتند فقط حلیمه سعیدیه که از پاکترین و نجیب‌ترین زنان قبیله بنی‌سعد بود و از فقر و بی بضاعتی متمایل بود یک کودک کی که پدر ثروتمندی داشته باشد بپذیرد تا از پرتو جود و بخشش او بهره مند گردد. و چون هنوز بنظر نرسید بدون قبول طفل در حال نومیدی بود که برگردد دو مرتبه هم که با او مذاکره کردند از قبول محمد ﷺ خودداری کرد اما نمیدانست دست قدرت مولود عجیبی را در آغوش سعادت او جای داده و چه ستاره درخشانی از بخت و اقبال برای او طلوع کرده که از آن بیخبر است.

حلیمه با کراهِت محمد ﷺ یتیم را قبول کرد و برداشت بطرف قبیله بنی‌سعد رفت شوهرش حارث بن عبدالعزی بود. یک کودک کی هم داشت که زنی دیگر در همان قبیله شیر میداد. اراضی مسکونی آنها در اثر قحط و غلا خشک و بی محصول مانده، گرسنگی اهالی آن قبیله را بمشقت و گاهی بگریه انداخته و بسیاری از زنان در اثر خشکی هوا شیر پستانشان «مانند حیوانات دیگر شیر دهنده» کم و بسا خشکیده بود.

حلیمه چون این طفل یتیم را برداشت بطرف قبیله رفت از اثر قدوم پربرکت آن کودک آسمانی باران زیاد بیاید، زمین سرسبز و خرم شد، شیر پستان حلیمه که یکی از آنها خشکیده بود شیر آورد و برکت و رحمت و نعمت و بهره کافی از حشم و اغنام و اراضی نصیب آن قبیله گردید.

حلیمه میگوید پستان راست من خشک شده بود و شیر نداشت و از پستان چپ ۱۱ کودک را شیر داده بودم، در دامان گذاشتم که از پستان چپ شیر بخورد میل بنوشیدن شیر از پستان راست کرد هر چند من او را بطرف پستان چپ می‌بردم او میل بیستان راست میکرد پستان راست من سوراخ نداشت آخر الامر گفتم در دهانش میگذارم که بداند شیر در آن نیست

همینکه پستان راست را دردهان محمد ﷺ گذاشتم شیردهان او را پر کرد و از برکت وجود او هر دو پستان همواره پر شیر گشت. بقدری حلیمه سعدیه شیر آورد که کودک خود را از همسایه‌ها گرفت و از پستان خود شیر داد. این کودک بنام عبدالله بن حارث و برادر رضاعی حضرت رسول الله ﷺ بود.

مدتی کوتاه گذشت این خانواده دارای همه چیز شدند و حلیمه بشوهرش گفت هر چه هست از برکت وجود این مولود است.

در این چند سال که وجود مبارک محمدی ﷺ در میان آن قبیله بود با تفاق تمام مورخین زمینی حاصلخیز تر و کوفندگان و شترانی پر برکت تر از آن در میان تمام قبایل بوجود نمی‌آمد. محمد ﷺ در طول دو سال چاق و فربه و شیرین و جالب توجه گشت و آثار بزرگواری روز بروز روشن تر و نبوغ او را ظاهر می‌ساخت.

حلیمه میگوید موقعی که از سوق عکاظ (بین طائف و نخله محل معروف است) داشتم بیرون میرفتم شنیدم کاهنی که مردم را صدا میزد میگفت این کودک را که در آغوش این زن است بکشید که منشاء تحولاتی عجیب خواهد شد. میگفت این کودک را بکشید قبل از آنکه بتهای شما را بشکنند و پیروان بتها را بکشد.

حلیمه میگوید در راه که بطرف قبیله میرفتم دسته‌ای از یهود بنزدیک من آمدند گفتند آیا می‌توانی از وضع حمل مادر او چگونگی خانواده و پدر و مادرش برای ما بگوئی. آنچه را اطلاع گرفته بودم برای آنها گفتم. یکی بدیگری گفت این طفل را بکشید. یکی از آنها نزدیک آمد پرسید این کودک یتیم است. از بیم آنکه مبادا او را بکشند، گفتم او (یعنی شوهرم) پدرش و من مادر او هستم. آنکاه گفت اگر یتیم بود علامات نبوت و رسالت در او میدیدم.

شاعر معروف صاحب قصیده همزیه در باب رضاع پیغمبر ﷺ گفته است:

و بدت فی رضاعه معجزات	لیس فیها عن العیون خفاء
اذ ایته لیتمه مرضعات	قلن ما فی الیتیم عنا غناء
فساته من آل سعد فتاه	قد ایتها لفقرها الرضعاء
ارضعته لبانها فسقتها	و بینها البانین الشاء
اصحت شولا عجافا و امست	ما بها سائل ولا عجفاء
أخصب العیش عندها بعد محل	اذ غدا للنبی منها غداء

يَا لَهَا مِنْهُ لَقَدْ ضَوْعَفَ الْأَجْرُ عَلَيْهَا مِنْ جَنْسِهَا وَالْجِزَاءُ  
وَإِذَا سَخَّرَ إِلَّا لَهُ إِذَا نَسَاءُ  
لَسَعِيدٍ فَمَا نِهِمْ سَعْدَاءُ (۱)

### صورت و جمال

اگر بگوئیم حضرت محمد ﷺ دارای بشاش ترین صورت و بازترین  
جبهه و مناسبترین اندام بشری بود بهتر است تا نسبت با اندام آن شرح  
بدهیم زیرا اگر وصف اعضای بدن آنطور که مورد وصف و تشریح شعرا میباشداگرتر کیب  
یابد هیچ ملاحظه و لطفی ندارد بلکه باید هیئت ترکیبیه جمال جالب توجه باشد .  
بنابر تصریح آنحضرت زیباترین صورت را پس از یوسف حضرت محمد ﷺ داشت  
وقتی وصف یوسف را میکند از او می پرسند شما خوشگلتر هستید یا یوسف می فرماید من  
از او ملیح تر هستم .

حضرت محمد ﷺ از لحاظ جسم با سایر مردم فرقی نداشت جز اعتدال اعضاء و ملاحظه  
منظور ولی از نظر روح و عقل در مقام و درجه ای بود که دست هیچیک از افراد بشر و حتی فرشتگان  
مقرب بآن درجه نرسید .

دلیل بر این بیان قرآن است که میفرماید :

اقْرَأْ وَرَبُّكَ الْأَكْرَمُ - الَّذِي عَلَّمَ بِالْقَلَمِ - عَلَّمَ الْإِنْسَانَ مَا لَمْ يَعْلَمْ .

از امام حسن مجتبیٰ علیه السلام روایت میکنند که چون از یوسف جدش از هند بن ابی هاله که  
مردی و صاف بود سؤال کرد گفت : کان رسول الله صلعم فخمأ فخمأ يتلاء ثؤ وجهه  
تلاؤ القمر ليلة البدر . اطول من المربوع واقصر من المشذب - عظیم الهامه - رجل  
الشعر - ان انفرقت عقیقته فرق - والا فلا یجاوز شعره شحمه اذنیه اذا هو وفره -  
ازهر اللون - واسع الجبین - ازج الحواجب سواغ من غیر قرن بینهما عرق یدره  
الغضب - اقنی العرنین - له نور یعلوه - و یحسبه من لم یتامله اشم - کث اللحیه - ادعج -  
سهل الحذین - ضلیع النم - اشنب - مفلج الاسنان - دقیق المسریة - کان عنقه جیدد میه  
فی صفاء الفضة - معتدل الخلق بادنا - متماسکا - سواء البطن والصدر - بعیده ما بین  
المنکبین - ضخم الکرا دیس - انور المتجرد موصول ما بین اللبۃ والسرہ بشعر یجری

كالخط عاری الثدیین - اشعر الذراعین والمنکبیین واعالی الصدر - طویل الزندین  
رحب الراحه شثن الکفین والقدمین - سائل الاطراف عبل الذراعین - خمصان  
الاخصمین - مسیح القدمین ینبوعنها الماء - اذا زال زال تقلعا ویخطو تکفو ویمشی هونا  
ذریع المشیه اذا مشی کانما ینحط من صیب ارتقاه واذا التفت جمیعاً خافض الطرف  
نظره الی الارض اطول من نظره الی السماء جل نظره الملاحظه یسوق اصحابه و  
یبدأ من لقیه بالسلام .

پیغمبر ﷺ دارای فنخامت بود. رویش مانند ماه شب چهارده میدرخشید - قامتش رسا -  
سرش بزرگ - مویش نه پیچیده و نه افتاده . هر گاه موی سرش را رها میکرد فرو میریخت  
و هنگامی که آنرا جمع میکرد از لاله گوشش نمیکذاشت .

رنگش روشن سفید - پیشانی گشاده. ابرو کمان و پر مو و از هم گشاده و میان آنها رگ  
خشم نمایان . در وسط بینی برآمدگی داشت و تابنده و درخشان - ریشش انبوه - سیاهی  
چشمش شدید - گونه هایش نرم و کم گوشت - دهان بزرگ - دندانهای باریک و خوشاب -  
ثنا یا از هم گشاده - موهای میان سینه و نافش ریزه و باریک کردن مانند سیم سپید - خلقش  
معتدل - فربه - اعضا بهم گرفته - سینه و شکم برابر - دوشهایش از هم دور - سرهای استخوان  
ستبر - از سر سینه تا ناف موئی مانند خط کشیده شده - پستانها بسی مو - شانه ها و  
قسمتهای بالای سینه دارای مو - بند دست دراز - کف دست وسیع - پنجه ها و پاها درشت -  
انگشتان کشیده و دراز - آرنجها درشت و ستبر - باریکی کف پا خالی و کم گوشت - هنگامی  
که راه میرفت باوقار حرکت میکرد و گامها را گشاده میگذاشت و مانند اینکه از بلندی  
بیائین حرکت کند راه میرفت . وقتی چیزی توجه میکرد سر تا پا متوجه میشد - چشمها را  
فرو میداشت و بر زمین بیشتر نگاه میکرد تا با آسمان - یاران خود را هدایت مینمود و بهر کس  
بر میخورد ابتداء سلام میکرد (۱)

سید جعفر برزنجی در رساله مولودیه مینویسد : پیغمبر اسلام ﷺ کاملترین مردم از  
حیث خلقت و خلق و دارای صفات سنیه - قامت موزون - رنگ مبارکش سفید آمیخته سرخی  
(کلگون) و چشمهای نازنینش فراخ و سیاه . مژگانها آراسته و تیز و ابروان پیوسته. دندانهای  
گشاده - دهان متناسب پیشانی وسیع که دارای جبهه هلالی مانند بود - دو گونه هموار - در بینی

مبارکش برجستگی بود که بزبانی وی می افزود- مابین دو منکب مبارکش فاصله داشت- کف دستهایش پهن و پشت پاشنه او کم گوشت - ریش مبارکش انبوه - سرش بزرگ و موهای او بنرمه گوشش میرسید - مابین دو کنفش مهر نبوت بود - که نور تمام آنرا فرا گرفته و بالا میرفت - عرقش مانند مروارید و بوی آن از تمام عطریات خوشبوتر بود - در راه رفتن قدری رو بجلوی بود که گوئی از بالائی سرازیر می آید و هر کس که مضافه می کرد مستقیماً با دست خود مضافه مینمود و پس از آن چند روزی بوی خوش این مضافه هنوز باقی می ماند و بدست هر کودک کی دست خود را میگذاشت اثر دست شریفش در آن طفل بواسطه بوی خوش آن از سایر اطفال شناخته میشد - روی شریفش همیشه نورانی بود مانند تلاؤ ماه در شب چهارده - ستایشگر و مداح او میگفت هیچکس را پیش از او و بعد از او مانند او ندیدم (۱) .

## زندگی پیشوای اسلام

### از میلاد تا مبعث - از رسالت تا رحلت

الم یجدك یتیمًا فاوی - ووجدك ضالًا فهدی  
و وجدك عاثرًا فاغنی - فاما الیتیم فلا تقهر  
واما السائل فلا تنهر - واما بنعمة ربك فحدث  
(سوره ضحی)

#### دوره کودکی ودوره های جوانی

برای آنکه بتوانیم شرح زندگانی پیشوای اسلام را درک کنیم بهترین مدرک ما قرآن است. چون بقرآن مراجعه کنیم حقیقت سرگذشت حضرت محمد ﷺ را که مقرون بتاریخ عصر و اوضاع و احوال مردم آن زمان و سطح فکر و اندیشه و میزان عقل خود و احساسات ملت عربستان و کشورهای آنروز است برای ما تشریح و توصیف مینماید .  
قرآن در عین حال که آغاز عمر و افکار آورنده دین را بیان میکند در ضمن پندهای بزرگ و نکات حساس سعادت و سرمایه حکمت و معرفت را بما تعلیم میکند .

درد یتیمی و فقدان پدر و مادر - فقر و تهی دستی - سختی و عدم سنخیت با معاصرین نداشتن دلیل و رهبری در روش و عقیده همه این ها مصائبی است که در ضمن بیان دوره کودکی محمد ﷺ همه در قرآن تشریح شده - آنجا که میفرماید «مگر ترا یتیم نیافتیم و جادادیم وجد و عمویت را برانگیختیم تا چون فرزندان خود تورا پرورش دهند - مگر ترا بریشان و متحیر نیافتیم که چگونه مردم را بسوی خدا راهنمایی کنی پس راه را بتو نشان دادیم - مگر ترا مفلس و بی چیز نیافتیم و ترا دولتمند کردیم یعنی خدیجه را با حسن و جمال و شخصیت و ثروت در اختیار تو گذاشتیم - پس یتیم را مران و سائل را با آنچه محتاج است برسان و او را از جرمکن و از بخشایش پروردگارت بگو و آشکار شکر نعمت او اظهار کن .

محمد ﷺ در چهار ماهگی حمل، پدرش از جهان رفت در سن شش سالگی مادرش پیدر ملحق شد - چهار سال یا پنج سال در پرورش حلیمه سعدیه بود که گاهگاهی او را بمادر یا جدش برای دیدن بر میگردانیدند و باز بصحرا میرفتند - دو سال تمام در زیر حمایت مستقیم جدش عبدالمطلب بود از هشت سالگی تا ۲۴ سالگی در کفالت عمویش ابوطالب میزیست -

در سن ۲۴ سالگی با خدیجه ازدواج کرد و مستقلاً برای خدیجه تجارت مینمود از زمان ازدواج تا اعلان نبوت بزندگان بازرگانی اشتغال داشت - در تمام این مدت تراوش افکارش و اندیشه او يك نوع تعلیم و تربیت روحانی بود که نشان میداد با عالم دیگری ارتباط مستقیم دارد و او برای آن آمده که خط سیر جامعه را تحت اراده و آموزش خود آورد نه آنکه تحت تأثیر عوامل محیط واقع گردد .

محمد ﷺ در شکم مادر پس از میلاد - در دوره رضاع - دوره صباوت - دوره کودکی دوره شباب و جوانی همه اوقات برخلاف آداب و رسوم و آموزش و پرورش و تأثیر محیط و عوامل عصر میرفت و در تمام شئون زندگی مردم را بحق و حقیقت بتوحید و ایمان بخدا وحشر و نشر و قیامت و سزا و جزا و نیکوکاری توصیه میداد - روزهای جوانی را با کمال عفت و پاکدامنی بستر چرانی و کوسفند چرانی گذرانید و در کتاب وجود تفکر و تعقل می کرد - در شباب و جوانی با عمویش ابوطالب بسوداگری و بازرگانی پرداخت درستی و راستی و امانت و صدق و توکل و کار و فعالیت را در امر معیشت نشان داد .

أَلَمْ نَشْرَحْ لَكَ صَدْرَكَ وَ وَضَعْنَا عَنكَ

وَزْرَكَ الَّذِي أَنقَضَ ظَهْرَكَ (سوره انشراح)

آیا سینه ترا نکشادیم و بارگرانی که پشت

ترا خم کرده بود نگرقتیم .

### شق صدر

محمد رضا در کتاب خود (محمد رسول الله ﷺ) و علامه لواسانی در تاریخ الشریف - النبی و سایرین از نویسندگان سیره مانند حلبی و ابن هشام و ماوردی در اعلام النبوة و مقریزی در امتاع الاسماء در تحت عنوان شق صدر و اخبار حلیمه مینویسند - حلیمه گفت قبل از آنکه محمد ﷺ بسه سالگی برسد با برادر رضاعی خود که هم سن او بود در پشت خیمه بودند که ناگهان برادرش دوید و با پریشانی خاطر گفت پدر و مادر دو مرد سفید پوش آمدند برادرم محمد ﷺ را گرفتند بزمین خوابانیدند و شکمش را پاره کردند و زیر و رو نمودند. حلیمه میگویی من و شوهرم شتابان بیالین اورقتیم دیدیم ایستاده سالم ولی رنگش پریده است او را چون جان شیرین در آغوش گرفتیم ترا چه شد گفت دو مرد سفید پوش آمدند مرا بزمین خوابانیدند و شکم مرا پاره کردند و نمیدانم در آن چه می جستند . حلیمه با شوهر، محمد ﷺ را برداشته بخیمه برگشتند ولی بیم آن داشتند که مبادا جن در او تأثیر کرده باشد، باین



جهت اورا درمکه نزد مادرش آمنه بردند و واقعه را گفتند آمنه با کمال آرامش قلب گفت نه در فرزند من شیطان و جن راه نخواهد یافت و من در موقع حمل خود دیدم که نوری از من خارج شد و قصوری که چشم من میدید تا بصری (شهریست در شام) روشن کرد. و هیچگاه از حمل او سنگینی و زحمت برای خود ندیدم تا وقتی که متولد شد بسجده افتاد و سر بآسمان بلند کرد دعا خواند. طبری داستان شق صدر را در سال سوم و سال ۴۰ عمر محمد ﷺ نوشته اینها اخبار مورخین سنی است. امامیه این خبر را صحیح نمیدانند و معتقدند شق صدریست که خداوند بحیبش داد.

مستشرقین که لطایف وحی را درك نکرده اند این داستان را بنام نوبه صرعی و مرض عصبی ذکر کرده اند. و آنها از مرز ماده تجاوز نیکرده و ادراك لطایف معنوی را ننموده اند فرقه شیعه امامیه معتقد است اولین شق صدر و نخستین دفعه قلب محمد ﷺ از کدورات طبیعت بشری پاك گردید و محل تابش نور علم و دانش و محل اشراق افاضات توجهات باری شد. در سه سالگی بود که قلب او را از هر کدورتی پاك کردند. و مخزن اسرار و دایع الهی گردید. دیگر دست شیطان با نجا نمیرسد و بال و پر مرغ خیال و هم هوی و هوس در آنمیدان قدرت پرواز نداشت در این سالها (۴۳) لوح خاطر مبارک رسول اکرم از هر گونه غل و غش طبیعی بشری پاك گردید و بتابش نور آسمانی صیقلی شد و همچنان مانند آینه شفاف در مقابل انوار الهی قرار گرفته و هر چه منعکس میشد میپذیرفت و بر مردم عرصه میکرد تا در سال چهارم زندگی که بر این لوح خاطر نورانی او مستقیماً وحی نازل شد و با الهام و وحی اسرار آسمانی بر صندوقچه دل پاك آنحضرت بودیعت گذاشته میشد و رسماً روز ۲۷ ماه رجب سال چهارم تولد او را بار دیگر سخت فشرده و شق صدر کردند و قرآن را با او آموختند. که از آنجا بر سطح افکار عمومی بشر تابش داد. این شق صدر در باطن قلب محمد ﷺ بوده نه در دل و قلب و گوشت صنوبری بین پهلوی چپ.

یکی دیگر از مواقعی که (شق صدر) شد و سینه او را از نور الهی روشن ساختند و اسرار وجود را با او آموختند شب اسرا بود که بنقل بخاری و سایر مورخین و باتفاق همه مسلمین و بنص صریح قرآن او را از مسجد الحرام بمسجد اقصی و از آنجا بقاب قوسین او ادنی سیر دادند و کلیه فیلم زندگی عالم وجود و همه موجودات علوی فلکی را بنظر او رسانیدند تا بقرب جوار حق موفق گردید که از مبداء ازلی ابدی تعلیمات مستقیم را گرفته و آنرا برای هدایت و رهبری

همیشگی بشر مورد استفاده قرار دهد .

ابی هریره از پیشوای اسلام روایت میکند که فرموده **قال رسول الله (ص) ما بعث الله نبياً الا رعى الغنم** هیچ پیغمبری نیامد مگر آنکه گله بانی کرد . یکی از اصحاب عرض میکند یا رسول الله شما

چوپانی  
پیشوای اسلام

هم چوپانی کردید **وقال وانارعتهم لاهل مکه بالقراریط** در این حدیث و معنی راعی (چوپانی) و معنی (قراریط) تأویل و تفسیر کرده اند برخی نوشتند محمد ﷺ مانند غالب اهل عربستان کوسفند های خود را بچرا میبرد - بعضی نوشتند در پنج سالی که در قبیله حلیمه سعدیه بوده برای او کوسفند چرانی میکرد و گروهی نوشتند در اراضی قراریط که يك مرتعی نزدیک مکه است چوپانی میکرد و درهم و دیناری برای معیشت میگرفت .

برخی از علمای سیره و حدیث مینویسند منظور از راعی بودن چوپانی و گله بانی اهل مکه است که آنحضرت به پیشوائی و راهبری آنها برگزیده و مبعوث شده چنانچه موسی برای بنی اسرائیل برگزیده و راهنما گردید . ابن حجر عسقلانی جمع بین این دو عقیده کرده و گوید: محمد ﷺ برای خویشان و اقوام و عشیره خود بدون اجرت چوپانی میکرد و چوپانی او در محل قراریط یعنی میدان فاصله بین قبایل بنی هاشم و قریش بوده است .

ابن جوزی مینویسد موسی علیهما السلام و محمد ﷺ هر دو چوپانی کرده اند . ابن اسحق تأیید گفته ابن جوزی را میکند باینکه چوپانی محمد ﷺ برای قبیله سعد در پشت خیمه های خودشان بود . و رسول اکرم روزگار چوپانی را بامسرت یاد میکرد . نه آنکه چوپانی برای مزدوری و معیشت زندگی کرده باشد .

سبب اینکه پیغمبران چوپانی کرده اند اگر بمعنی راهبری و راهنمایی ملت خودشان نگیریم بعلمت آنستکه نفس نبی در چوپانی کوسفند که خرف و کم هوشترین حیوانات است تذکیه یا بدو بتواند نادانترین و هوشیاریترین افراد بشر را هدایت کند - چوپانی کوسفند کمترین اثرش رأفت قلب و تلافی و عاطفه میباشد . چنانچه حضرت ابراهیم و موسی همراه کوسفند میدویدند تا او را در آغوش گرفته بگله خود که در خط سیر حقیقی بودند بر می گردانیدند حلم و صبر و شکیبائی و تعادل اخلاق مولود چوپانی و راعی گری است چوپان هوشیار هنگام روز در فضای وسیع و آزاد و هنگام شب در زیر ستارگان درخشان زمینه ای برای فکر و اندیشه بدست می آورد . در روایت دیگری دارد که پیغمبر ﷺ فرمود موسی مبعوث شد در حالی که

چوپانی کرده بود و داود نیز چوپانی میکرد و من چوپان و راعی و رهبر کوسفندان اهل و قبیله خود بودم .

کوسفند چرانی حضرت شعیب و موسی و سایر پیغمبران هم بقصد مزدوری نبود بلکه برای تهذیب نفس و تعلیم کسب و کار است. گله داری در همه ادوار از نظر تولید بهترین و بزرگترین شغل سرمایه داران بوده است و اساس زندگی اجتماعی بشر میباشد .

در حدیث دیگر دارد که میفرماید خداوند عالم پیغمبران خود را بچوپانی تأدیب و

تربیت میفرماید . آنکه میفرماید **ما من نبی الا وقد رعاها** (۱)

مورخین و نویسندگان اخبار عرب اتفاق دارند که اخبار و علمای یهود

**اخبار علمای یهود**

و رهبانان نصاری و کهنه عرب در باب رسالت قبل از بعثت محمد ﷺ

**ورهبانان نصاری**

اطلاع از چنین واقعه آسمانی دادند .

**و کهنه بر امر رسالت**

علمای یهود و نصاری از کتب آسمانی این حقیقت را دریافته بودند

و چنانچه دیدیم هر یک از دانشمندان اعلان نبوت تازه‌ای را خبر دادند بنام پیغمبری که احمد و محمد ﷺ است .

کهنه عرب در اثر ریاضات شاقه بر اسرار واقف میشدند و میگفتند چون شیطان استراق سمع از دربار الهی میکند ما از او اخبار خود را دریافت می کنیم و قاطبه عرب و مصرین بگفتار کهنه عقیده داشته و قول آنها را حجت می دانستند مانند **اخبار شمعون راهب** -

**قس بن ساعدة - تبع الحمیری - کعب بن لوی** (۲) از جمله اخباری که یهود بر امر رسالت

محمد ﷺ دادند خبری است که **سلمه بن سلامه** که از اصحاب بدر است میگوید من

همسایه‌ای داشتم از یهود بنی عبدالاسهل، او میگفت **قیامت و بعثت و حساب و میزان و بهشت**

**و دوزخ** برای رسیدگی **بحساب زشت و زیبای مردم مقرر گشته** است آنگاه سوگند یاد

کرد که بزودی در شهر مکه و یمن پیغمبری مبعوث میشود که میتواند شفاعت مردم را از

خطاها و لغزش خود بنماید - سلمه میگوید قسم بخدا شب و روز در انتظار بودم تا اعلان نبوت

حضرت محمد ﷺ آشکارا شنیدم و آن یهودی گفت دیدی آنچه را که گفتم

بزودی ظاهر گشت !

**عمرو بن عنیسه سلمی** روایت میکند که بین مدینه و شام قریه‌ای بنام نیحاء بود و در

آنجا مردی بود اهل کهانت. گفت بزودی مردی از مکه خارج میشود که مردم را از بت پرستی منع میکند و دعوت بسوی خدای یگانه مینماید، هر گاه او را دیدید پیروی او کنید که دین او افضل دین های آسمانی است. من برای وقوف باین امر بزرگ بطرف مکه حرکت کردم و بهر کس میرسیدم از چنین امری سؤال میکردم تا بقریش رسیدم - گفتم آیا پیغمبری در میان شما ظاهر شده؟ گفتند: از کجایم گوئی؟ گفتم از کاهنی شنیدم. آن گاه مرا بمحمد ﷺ رهبری کردند دیدم آنچه او گفته منطبق است و اسلام آوردم و تصدیق دعوی او کردم.

عاصم بن عمرو بن قتاده از اخبار یهود نیز روایت میکند که گفت نزدیک زمان ما پیغمبری مبعوث میشود که مردم را از شرك و بت پرستی دور میسازد و نظیر آن را یکی از مشایخ بنی قریظه دو سال قبل از بعثت نقل کرده (۱)

عباس بن عبدالمطلب در سفر تجارت یمن که با ابوسفیان همسفر بود یکی از دانشمندان یهود برخورد گفت در مکه بزودی کودکی یتیم رشد مینماید و مبعوث به رسالت میشود و کتابی آسمانی دارد که یهود دشمن او هستند. ابوسفیان قبول نکرد تا وقتی که مسلمین مکه را فتح کردند یقین کرد رسالت محمد ﷺ امر آسمانی است.

در سیره حلبیه و ابن هشام صدها روایت نظیر اینها در باب رسالت و حوادث مقارن نبوت آورده اند (۲).

همینکه اخبار علمای یهود و نصاری بر رسالت تازه ای منتشر شد و سینه بسینه در اطراف عربستان و کشورهای مجاور پراکنده گشت کهنه باضطراب افتادند. در سرزمین یمامه دو کاهن بزرگ بودند که تمام سکنه آن نواحی برای کسب اطلاع نزد آنها میرفتند و اخباری میگرفتند یکی از آنها ربیعہ بن مازن بن غسان بود که دانشمندترین کهنه و معروف بسطیح بود.

سطیح در خلقت موجودی عجیب بود و در عصر ربیعہ حاکم یمن میزیست. این موجود جز در سردست استخوان دیگری نداشت و رویش در سینه اش بود و در فن کهانت مشهور بود سطیح قادر بر حرکت نبود او را در جامه پیچیده بمجالس میبردند و چون میخواستند کهانت کند و از امور خفیه خبر دهد مانند مشک دوغ میزدند و می جنبانیدند تا بسخن در آید. سطیح میگفت یکی از جنیان هنگام تکلم موسی با خدا استراق سمع نموده و مرا بر مفیبات مطلع

میگرداند . او اخباری داده ومدتی دراز زیسته وباشق کاهن معروف دیگر پسر خاله بود - سطیح با او دریکروز تولد یافته وبصورت نصف آدمی بودند در کهسنت مهارتی داشته - او گفت قریباً از مکه مرد هاشمی ابطحی تهامی ظهور میکند که دارای کتاب است وشکی نیست که بزمان ما نزدیک است . آنگاه گفت نامه ای بنویسید بزرقاء که کاهن معاصر او بود از او کسب اطلاع کنید اونیز تأیید کرد که نور نبوت آشکارا پدید آید و خدا یان باطل را از میان بر میدارد جواب نوشت «نزول کواکب نمونه بروز آیات هاشمی است ومن برای جلو گیری از آن عازم مکه هستم تا اندیشه ای در این باب بنمایم» سطیح گفت مرا بمکه ببرد چون بمکه وارد شدند دید قریش او را استقبال کردند ابو جهل و ابوالبختری وشیبید و عتبۀ بن ابی معیط وعاص بن وایل اطراف او را گرفتند و پرسیدند چه امر عظیمی رخ داده؟ گفت عبدالمطلب کجاست من آمده ام او را بشارت دهم بیک مولودی که آفتاب وجودش بر همه عالم پرتوافکن میشود . ابو جهل از این سخن مکدر شد و از اطراف سطیح پراکنده شدند اما چون خیر بخاندان مناف رسید ابوطالب تمام برادران را اطراف سطیح جمع کرد . ابولهب گفت این کاهن بزرگ یمن است . وخبر میدهد از مولودی که از نسل عبدالمطلب پدید می آید و تسلط بر اقطار عالم پیدا میکند . سطیح را در سایه مسجد الحرام گذاشته و اخبار او را شنیدند .

پس از سطیح زرقا وارد شد و او هم نیز بشارت خود را در میان جماعت مردم داد و این اشعار خواند .

انی لا علم ما یاتی من العجب	بارضکم هذہ یا مشعر العرب
لقد دنا وقت مبعوث لامته	محمد المصطفی المنعوت فی الکتب
فمن قلیل سیاتی وقت بعثته	یرمی معانده بالذل والحرب
یدعوالی دین غیر اللات مجتهداً	ولا یقول باصنام و لا نصب
وقد اتیت لاخبرکم ببینة	ما رأیت من الانوار والشهب
عما قلیل تری النیران مصرفه	بیطن مکة ترمی الجمع باللهب
فان اذنتم والارحت راجعة	وتندمون اذا ما جاء بالعطب
واخر بذباب السیف یعضده	قرن یدانیه فی الاحساب والنسب

(تاریخ النبی احمد ص ۱۵۲)

حکایت اخبار سطیح وزرقاء نقل محافل اعراب مکه شد شاید تمام زن ومرد مکه از

این اخبار واقف شدند و سومی این کهنه **ثکنا** نام دارد که او نیز این اخبار را تأیید کرد و واقعه کهنه در همان سالی بود که آمنه از جهان برفت .

آثار مرگ بر سید قریش ظاهر شد و بیشتر از هر چیز نگران محمد (ص) بود چون یقین کرد که مرگش نزدیک است پسران و دختران خود را خواست ده پسر و ۶ دختر داشت (۱)

**وفات عبدالمطلب****پرده دار کعبه**

در اینکه محمد صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ را بکدامیک از پسر ها سپارد تردید داشت و بنقل ابن هشام در سیره خود قرعه زد میان زبیر و ابوطالب که هر دو از یک مادر بودند قرعه بنام ابوطالب اصابت کرد برخی هم نوشته اند پس از جدش عبدالمطلب زبیر متعهد و متکفل زندگی محمد صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ شد و چون زبیر هم از جهان برفت ابوطالب کفیل محمد صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ گردید . در سیره ابن هشام ملاقات عبدالمطلب را با سیف بن ذی یزن در سن دوسالگی محمد صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ مینویسد و در گذشت عبدالمطلب را در سن ۸ سالگی محمد صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ مینویسد یعنی سید قریش در ۵۷۸ م که هشت سال از عام الفیل گذشته بود از جهان در گذشت .

محمد رضا صاحب کتاب محمد رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ مینویسد در همان سال که عبدالمطلب وفات کرد حاتم طائی و کسری انوشیروان وفات کردند .

ام ایمن روایت میکند که در مدت طفولیت محمد صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ که زیر نظر مستقیم مهر و محبت جدش بود ندیدم او را که اظهار گرسنگی یا تشنگی کند و حتی در بزرگی او هم این خصیصه را داشت و هر دفعه می گفتم غذامیل داری با آنکه مدتی گذشته بود و چیزی نخورده بود میگفت «انا شعبان» (۲) .

عبدالمطلب قلباً محمد صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ را دوست میداشت و این محبت بیشتر از علاقه خوبی او بود چون هفت روز از تولد او گذشت پرده دار کعبه عقیقه مفصلی تهیه کرد و تمام قریش و عشیره و اقوام خود را میزبانی نمود و در سفره گفت ای خویشان و قبیله من بدانید که این عقیقه احمد است و من اسم او را محمد (ص) گذاشتم که اهل آسمانها و زمین او را تحمید نمایند (۳) .

۱- الف - دختران : ۱- صفیه ۲- ام الزبیر ۳- ام العوام ۴- بره ۵- عاتکه ۶- ام حکیم البیضاء

ب - پسران : ۱- عبدالله ۲- ابوطالب ۳- زبیر ۴- عباس ۵- ضرار ۶- حمزه ۷- ابولهب ۸- حارث ۹- غیداق ۱۰- المقرم

۲- سیره الحلیه ص ۱۱۱ ۳- تاریخ النبی احمد ص ۱۴۶

تحقیق درباره روشن ساختن زندگانی حضرت محمد ﷺ موجب  
**دوره شباب و بازرگانی**  
**تادعوت اسلام**  
 دست یافتن بفضیلت و تقوی و علم و اخلاق میباشد. هر اندازه در  
 روشن کردن تاریکیهای زندگي روزمره پیشوای اسلام تحقیق و تتبع  
 شود علم و فضیلت بیشتر تجلی می کند. زیرا ساعات و دقایق عمر رسول اکرم ﷺ هر آنش مظهر  
 بکنوع آموزش و پرورش اخلاقی و علمی است و لذا مورخین جهان از این نظر در مقام دقت و  
 تحقیق برآمده اند.

دیدیم که قبل از میلاد چه اخبار و اطلاعات و چه حوادث و انقلاباتی مانند شکستن ایوان  
 کسری - خشک شدن دریاچه ساوه - فروریختن بتهای کعبه - تساقط نجوم (برخور دستار کان  
 بهم) خاموش شدن آتشفشان فارس و غیره رخ داد که همه را مقدمه يك تحولات بزرگی  
 می دانستند.

پس از میلاد و در گذشت پدر و مادر و جدش و اوضاع و احوال مدت رضاع و اخبار یهود و  
 نصاری و کهنه دیگران بر امر رسالت خردمندان عرب را بیدار و متذکر بيك امر مهمی کرد  
 و منتظر يك پیغمبر عظیم الشانی بودند.

مدت چوپانی و مطالعه در کتاب وجود و شرکت، امور اجتماعی و حواریت و اقعده سرزمین  
 تاریخی مکه یکی پس از دیگری دامنه اندیشه و افکار محمد ﷺ را توسعه میداد برای انجام  
 مأموریت آینده از ۱۲ سالگی که تقریباً دوره شباب شروع میشود تا ۴ سالگی درست بمعاشرت  
 و معاشرت امور بازرگانی و سوداگری پرداخت و همه جا زمینه افکار خود را بدست معاشرین  
 میداد، عفت و پا کد امنی را پیشه ساخت. بیشتر اوقات خاموش بود - چون سخن میگفت عاقلانه  
 و جسورانه و منصفانه بود و در هر امر دقت نظر داشت و با حسن نیت تلقی می کرد - هر کس با  
 او کاری داشت یا بر او وارد میشد چنان با او ماماشات میکرد که گویا سالها رفاقت و دوستی  
 داشته - هیچگاه ربا و تصنع در کردار و گفتار نداشت - خنده اش خنده حقیقی و گریه اش از  
 سوز دل بود - در میان يك ملت نادوست ربا خوار و خیانت پیشه او بسبب درستی بامین ملقب شد -  
 هر گاه انجمنی در امور خیریه یا صلح و وفا بر پامیشد محمد ﷺ در آن شرکت میکرد چنانچه  
 در پیمان فضول شرکت کرد و تعهد فرمود همیشه یار مظلوم و دشمن ظالم باشد.

پنجسال در صحرای مکه در زمان جدش و ۱۲ سال در پیروی عمویش ابوطالب در فضای  
 آزاد فرصت فکر و اندیشه داشت که در نکات دقیق زندگي اجتماعی و راه اصلاح آن تفکر و تدبیر

نماید. در همه اجتماعات بزرگ که خواه و ناخواه بزرگان قریش شرکت داشتند و ابوطالب وارد میشد محمد صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ پیروی عمویش داخل میشد و بیش از هر چیز بمفاسد اخلاقی آنها و راه اصلاح آن توجه داشت و با کمال شهامت و کستاخی معایب را گوشزد میکرد و راه اصلاح را بیان میفرمود و سعادت را در پیروی صلاح و سداد میدانست بیشتر کسانی که از خبث طینت دور بودند پیشنهاد او را در انجام و انجام امور با حسن نظر تلقی و قبول می کردند - چنانچه در موضوع نصب حجر الاسود و تعمیر کعبه اطاعت و پیروی نظریه او را نمودند و اختلافات قبایل عرب از میان برداشته شد در این موقع ۳۵ سال بیشتر نداشت که برای نظریه او اعراب خواهش و تمنا داشتند؟

در مواقعی که از کنار جمعیتها میگذشت در اطراف مسائل مرگ و حیات و شادی و غم و کردار زشت و زیبا - ترقی و تنزل و اقوام - ارتقاء و انحطاط قبایل - استقلال و اضمحلال ملل فکر و اندیشه میکرد و در تمهید موجبات آسایش و سلامت و سعادت آنها مطالعه و دقت نظر داشت - چون مطالعات او در کتاب وجود بود تحولات اوراق عالم مانند ستارگان - نور ماه - تابش آفتاب - ابر - برق - رعد - باران - تاریکی شب - روشنی روز - مناظر زیبای نخلستانها و کوهها قوافل شتران و انسان و مشقت زندگی و اینکه از کجا آمد بکجا میرود و برای چه در حرکت هستند و خط سیر آنها چگونه و هدف آنها کجاست و کمال مطلوب را چگونه بدست میتوانند آورد اینها مطالب حساسی بود که مانند فیلم از پیش نظر دقیق آن حضرت میگذشت.

و در پایان این افکار با حلق خود را زون نیاز میکرد و از حدای عالمیان توفیق انجام مقصود خود را میخواست.

**محمد ص و ابوطالب** محمد ص برای ابوطالب خیلی ارجمند گشت زیرا پسری بود بزرگ و مورد توجه - یادگار برادر بود که عواطف یتیمی الزام میکرد از او نوازش کنند - کتاب عواطف و احساسات و سفارشات پدرش عبدالمطلب بود و لذا محمد صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ راهی چو وقت از خود دور ساخت و همه جا از او دفاع می کرد.

**ابوطالب** که خود از شخصیتهای بارز قریش بود **محمد (ص)** را در اجتماعات همراه خود میبرد تا آموزش و پرورش یابد و هم تنهائی و فقدان پدر و مادر و جدش او را در فشار احساسات نگذارد او را همیشه بیازارهای عمومی عرب مانند عکاظ و مجنه و نزی المجاز میبرد در ماههای



حرام که اعراب بزیارت کعبه می آمدند در سیل ازدحام میرفت و با مردم و طبقات مختلف تماس میگرفت و هر چه را نمیدانست از اشعار سبعة معلقه و سایر نکات اجتماعی عرب می پرسید . و طرز معاشرت و معاملات و زندگی آنها را میدید و قصاید و غزلیات را میشنید .

**ابوطالب** مهیا شد با کاروان قریش که در سال یکدفعه انجام می گرفت و بسیار قافله بزرگی بوده بتجارت برود. محمد ص نگران شد مبادا تنها بماند - ابوطالب تأثر او را حس کرده گفت بخدا ترا همراه خواهم برد .  
وقتی کاروان حرکت کرد محمد ص را سوار شتری کرد که پیشرو قافله بوده و در حمایت ابوطالب حرکت میکرد .

کاروان سنگین بوده ۳ هزار شتر با بارهای پوست و پشم - سکه ساسانی و رومی - سیصد سوار مسلح از شجاعترین افراد عرب نکهبان آن بودند . قافله تمام روز راه میرفت و غروبگاه هر جا میرسید مسکن می گرفت شترها را میخواست و بانیانند خیمهها را سرپا می کردند و با آنزوقه ای که همراه داشتند شب را میگذرانیدند و بیش از هر چیز مراقب آنزوقه شتران بودند .  
قافله، کوهها - دره ها - جلگه ها و صحرا را گذرانیدند تا بشهر «بصری» رسید. این شهر یادگار عظمت دوره روم بود و از همه مهمتر مهمترین نقاط تجارتنی آن عصر بشمار میرفت .  
در هر جا که شب قافله خیمه میکشید پیر مردها - شعرا - سالخورده ها گرد هم جمع شده از داستانهای تاریخی و حوادث جغرافیائی صحبت می کردند. محمد ص خوب بسخنان آنها گوش میداد .

در یک فرسخی شهر بصری دهکده کوچکی جنب يك کلیسا واقع و ترسائی گوشه گیر در زاویه آنجا مسکن گرفته و آسایشگاه او اهمیتی بآن دهکده داده بود .

مردم از راههای دور می آمدند تا او صلیب طلائی خود را بصورتشان بماند . غابریل قافله از او پرسشهایی می کردند . این راهب ترسائی معروف بدانش و کهنات و واقف با سرار و رموز بود . چون از اسرار عوالم غیب خبر میداد میگفتند او با عالم بالا و ارواح آسمانی مربوط است . پیر مردی هشتاد ساله بود که موهای سفید سرو صورت او را پوشانیده لباس سیاه کشیشی و چشم لاجوردی آسمانی او را مظهر نور علم و دانش ساخته . میگفتند آئینه ای دارد که اسرار جهان را در آن می بیند و از حرکت ستارگان و طالع اشخاص و سرنوشت آنها آگهی مییابد .  
برخی هم گفتند کتابی در خانواده آنها از پدرشان باقی مانده و او از آن کتاب هر چه

باید بگیرد گرفته است .

این راهب نصرانی بنام سرجوس بحیرا در تمام کشور پهناور سوریه شهرت داشت و هر وقت قافله مکه از آنجا میگذشت بدیدن او التزام داشتند .

چون قافله بدانجا رسید بحیرا مقابل پنجره خانه خود ایستاده بکاروان که دارای ابهت و عظمتی بود مینگریست و این دفعه بخصوص بتکه های ابری که بسان شیر بریده بالای سر قافله در حرکت بودند بدقت نگریست .

راهب پس از سکوت و نظر بهت آوری بسوی تخت خواب خود برگشت و کتابی را که در کنار او بود باز کرد و بعجله ورق زد و بیک صفحه چشم دوخت و برگشت بطرف قافله نگاه میکرد .. بنوکر خود گفت برو برای رؤسای قافله غذایی حاضر کن . و خود از بالای عمارت بزیر آمد باستقبال رؤسای قبایل مکه شتافت و گفت امروز همه مهمان من هستید رفقای دیگر را هم بخوانید .

ابوطالب گفت همگی اینجا هستند فقط جوانی نیامده که از حیث سن کوچکتر از همه افراد قافله است . بحیرا گفت او را هم صدا کنید .

محمد ﷺ در زیر درخت زیتون تنها ایستاده بود . ابوطالب او را صدا کرد همینطور که محمد ﷺ می آمد بحیرا تندتند باو نگاه میکرد و اولین گفتارش این بود :

زردیک بیا با تو سخن دارم . محمد ﷺ را از میان جمعیت کنار کشیده ابوطالب که حافظ و نگهبان محمد ﷺ بود سوم آنها شد - بزرگان قافله از این مذاکره شکفتی کردند .

مصاحبه بحیراء راهب بحیرا گفت از تو سوالانی دارم و ترا به (لات) و (عزی) قسم میدهم که با محمد ص جواب بدهی .

محمد ﷺ گفت: مبعوضترین چیزها در نظر من این دو است .

بحیرا گفت ترا به الله قسم که راست بگوئی

محمد (ص): من همیشه راست میگویم سؤال کن.

بحیرا: چه چیز را بیشتر دوست داری؟

محمد (ص): تنهایی.

بحیرا: در میان چشم اندازها کدام را بیشتر دوست داری؟

محمد ﷺ: آسمان - ستاره ها .

بحیرا: چه فکر میکنی؟

محمد ﷺ سکوت کرد. بحیرا به پیشانی او نگاه تندی میکند مثل آنکه کتابی را می خواند .

بحیرا: چه وقت و با چه فکری میخوابی؟

محمد ﷺ: هنگامی که بانگاممتد بستارگان مینگرم آنها را در دامان خود و خودم را نزد آنها می بینم .

بحیرا: آیا خواب هم می بینی؟

محمد ﷺ: آری و هرچه را در خواب می بینم بعد در بیداری می بینم .

بحیرا: مثلاً چه خوابی؟

محمد ﷺ: سکوت کرد.

بحیرا هم ساکت شد.

بحیرا: ممکن است پشت خود را بمن بنمائی تا شانه هایم را ببینم؟

محمد ﷺ بدون اینکه تکانی بخورد گفت خود بیا و ببین .

بحیرا برخاست بعلامتی که مانند سیب در گرده محمد ﷺ بود نگاه کرد وزیر لب گفت همانست .

ابوطالب: چیست؟

بحیرا: علامتی است که در کتابهای ما نشانی آنرا داده اند .

ابوطالب: چه علامتی؟

بحیرا: گفت تو بگو این جوان کیست؟

ابوطالب: فرزند من است

بحیرا: نه پدر این جوان نباید زنده باشد.

ابوطالب: تو از کجا دانستی؟ آری برادرزاده من است.

بحیرا: آتیۀ این جوان بسیار مهم است . اگر آنچه را من در او دیدم دیگران ببینند

و بفهمند او را نابود خواهند ساخت او را از دست قوم یهود حفظ کن.

ابوطالب: او مگر چه خواهد کرد؟ - یهود چه کاری با او خواهند داشت؟

بحیرا: در چشمهای او نفوذ يك پیامبر و در پشت او نشانه و علامتش روشن است .

ابوطالب: از کجا چنین پیش بینی را میکنی؟

بحیرا: از آبروی که بر سرش سایه افکنده بود - از کتبی که خوانده ام ، از جرقه های

روحی او که از کلماتش بیرون جهید و از همه چیز او را شناختم .

آنروز محمد ﷺ هم از بحیرا سئوالاتی کرد و جوابها شنید . و این مصاحبه در میان

اهل قبیلہ طنین انداز گشت و دیگر همه جا صحبت از محمد(ص) یتیم بود. (۱)

محمد(ص) برای اولین دفعه درختهای زیتون و جوئیهای پر آب شام را دید و شهری که از

لحاظ جمعیت و آب و هوا و تربیت غیر از حجاز است صفحه پاك و ذهن و قلب او از جهان

پر نعمت خدا و از تنوع حیات نقوش ثابت در خود گرفت .

محمد(ص) در مطالعه دقیق کتاب طبیعت توجه کامل بیگانگی پروردگار پیدا کرد و

روزها بالای کوه های شام میرفت و متوجه سرگذشت پیغمبران سلف میشد .

محمد(ص) راه میرفت و بر مرتفعترین قسمت های کوه می نشست . دوست میداشت هر چه

ممکن است از زمین جدا شده و با آسمان نزدیک شود . او فکر می کرد نظام کائنات و این وجود

بادام سبید و سیاهش که بر همه گسترده اساسش بر راستی است - ستاره ها همیشه هستند -

نباتات بایک نشو و نمای ثابتی رشد میکنند - درختها بصدقت آبها را بر ریشه و شاخه های خود

میرسانند . خورشید بر راستی نور و حرارت را بکائنات میرساند . حرکتها و نشو و نماها همه

بر اساس راستی است . حضرت محمد(ص) فکر میکرد يك لحظه دروغ و تخلف در نظام وجود

همه این تشکیلات را برهم میزند . يك انحراف و لغزش کافی است درختها خشک شوند -

ستارگان سقوط کنند . همه چیز درهم ریزد - می اندیشید يك چشم بینائی از کبکشان و فلک

بر تمام موجودات افتاده و همه را نگاه می کند . نگران است تا ببیند چه اشخاصی و چه چیزها

از این قانون عمومی صداقت و حقیقت و دوستی و خیر دور می شوند .

او در شام بیکی از کلیساهای بزرگ رفت و مجسمه مردی بدار آویخته دید . سخت بر آن

وضع بر آشفت و درزندگی او نگران گشت و بحال نادانی مردم تأسف میخورد .

باری تجار قریش با سود هنگفت و جیبهای سنگین از شام برگشتند اما محمد ﷺ

بایک مشت افکار و اندیشه های عمیق که پایه های زندگی سعادت مندانه برای دنیای جدید

بود ذخیره کرد- او بنای دنیا را بر خیر و برکت گذاشت - بقای دنیا را برستی و درستی و اداء و طیفه شناخت .

حضور محمد (ص)  
 در جنگهای فجار  
 گفتیم فجار طبقه‌ای از ماجراجویان ریاست طلب عرب بوده‌اند که در دوره خورد سالی محمد ﷺ چندین پیکار و جدال کردند که معروف‌ترین آنها چهار جنگ است مشهور به (حرب فجار) در جنگ اول محمد ﷺ ده ساله بود که در سوق عکاظ مردی بنام بدر بن معشر گفت من محترم‌ترین مردان مکه هستم اگر کسی از من عزیزتر است این شمشیر را از من بگیرد در این گیر و دار جنگی در گرفت و گروهی مجروح شدند .

در جنگ دوم و سوم و چهارم نیز بهمین مفاخره های موهوم جدال و قتال برپا میشدو هر يك از مفاخره کنندگان طرفدارانی از قبایل خود داشتند که بحمايت آنها قیام میکردند (در وضع بازارهای عرب نگاشتیم) حضرت محمد (ص) در یکی از این جنگها حضور داشت و میفرماید من با عمویم در این پیکار بوده‌ام و چون نمی‌توانستم بیدادگری و خودخواهی را بینم و آرام باشم تیری گرفتم بردشمنان انداختم در این سال حضرت محمد (ص) ۱۴ ساله بود (۱) که شاهد این وضع رقت بار گردید .

از پیکارهای دیگری که پیشوای اسلام شاهد و ناظر آن بود مناقشاتی است که میان امیه پسر خوانده شمس و ابوسفیان بن حرب رخ داده و بجنگ کشید و خونهای ریخته شد و چنانچه گفتیم این خونها مطالباتی است که از جاهلیت باهم داشتند و هر دم بهانه میکردند بسوی هم شمشیر میکشیدند - اصلاح آنها باصنادید و بزرگان قریش بود که در خانه حکیم بن حزام پسر برادر خدیجه زوجه پیغمبر با حضور محمد (ص) اصلاح دادند و مصافحه کردند .

پیمان حمایت مظلوم  
 در حضور محمد (ص)  
 پس از جنگهای متکبران جوانان جاهل عرب که به حرب فجار و پیکارهای ماههای حرام یا تصفیه حسابهای اشخاص و عشایر و قبایل عرب که بشمشیر مفاصا میدادند بنا بر آداب عربی باید سادات قوم و رؤسای قبایل آنها را اصلاح بدهند و صلح و صفا کنند - جلساتی که برای صلح و دوستی تشکیل میشد حلف میگفتند یعنی جلسه سوگند که طرفین تعهد کنند و سوگند یاد نمایند و دیگر روی غرور قبيله و خودخواهی بسوی یکدیگر شمشیر نکشند و حساب شخصی را به حساب قبيله

وعشیره نگذارند و همیشه پشتیبان مظلوم باشند. بزرگترین جلسه پیمان دوستی (حلف الفضول) بود که در این جلسه بزرگان و سادات قریش پس از جنگ‌های فجار و جدال‌های دیگر که در ماه‌های حرام و شوال و شعبان رخ داده بود جمع شدند. زبیر بن عبدالمطلب که از خیر خواهان و مصلحین خیر اندیش بود بنی‌هاشم را با بنی‌اسد بن عبدالعزی و زهره در خانه عبدالله بن صدعان نیمی که از قبیلہ بنو تمیم بود دعوت و جمع‌آوری کرد و شیرینی و شربت آنها عبارت از خرما و فالوده و قاووت و شیر و شکر بود آنجا پیمان دوستی را بست خصوصت آنها را بدوستی و برادری تبدیل داده يك يك روی هم را میبوسیدند و جلسه با مسرت و گرمی پایان یافت. حضرت محمد ﷺ در این جلسه حاضر بود و سخن رانی مفصلی کرد که من عهد کرده‌ام چیزی نخورم که عظم را بر باید و از غذاهای ظلم و ستم تغذیه نکنم و بر کسی دشنام و ستم رواندارم بی‌جهت شمشیر بسوی برادران خود نکشم و بر کاری که عقل اجازه ندهد قیام نکنم و در پایان مجلس دعا کرد خداوند ما را مصلح و اهل سلم و صفا قرار دهد.

در جلسه حلف‌المطیین بنقل بی‌هقی حاضر بود و عهد نامه آنها را امضا کرد - حافظ دمیاطی مینویسد: بین حسین بن علی بن ابیطالب علیه السلام و ولید بن عتبۀ بن ابی سفیان منازعه رخ داد در حقی که از مال حسین غصب کرده بود آن‌گاه حسین بن علی ولید را بحلف الفضول و حلف‌المطیین یادآوری فرمود که مگر نه پدران وجد شما سوگند یاد کردند و تعهد بیکدیگر سپردند که همیشه یاور مظلوم باشند نه معاون ظالم و بر این عهد نامه عبدالله بن زبیر معمر بن قریش را شاهد گرفت و آنها تصدیق کردند و برخی حلف‌المطیین را قبل از تولد محمد ﷺ میدانند (۱)

شافعی حضور او را در حلف فضول بالغ بر سن بیست سالگی و در اسد القابه تأیید میکند و در کتب دیگر حضور او را در فجار در ۱۴ سالگی مینویسد. معلوم میشود بیکارهای عربی شش سال طول کشید تا عقد پیمان و سوگند حمایت مظلوم بسته شد.

## بازرگانی رسول اکرم ﷺ

هَلْ أَدُلُّكُمْ عَلَىٰ تِجَارَةٍ تُنْجِيكُمْ مِنْ عَذَابِ  
الْأَلِيمِ تُوْمِنُونَ بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ وَتُجَاهِدُونَ  
فِي سَبِيلِ اللَّهِ بِأَمْوَالِكُمْ وَأَنْفُسِكُمْ ذَلِكُمْ خَيْرٌ  
لَّكُمْ إِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ . (آیه ۱۰ سوره صف)

یکی از مشاغلی که حضرت محمد ﷺ قبل از رسالت بدان اشتغال داشت گذشته از چوپانی، بازرگانی بود و برای چگونگی آن باید بوضع بازار و بازرگانی اعراب در دوره جاهلیت و اهمیت بازارهای حجاز بنگریم تا بهتر نتیجه برسیم .  
کار تجارت عرب قبل از اسلام با اندازه‌ای بالا گرفته بود که میتوان گفت جزیره العرب یکی از بزرگترین بازارهای مهم تجارت جهان بشمار میرفت . بطوریکه اسکندر بزرگ در نظر گرفت مرکز کشور پهناور خود را عربستان قرار دهد. اعراب کاروانهای بزرگی از راه حجاز بسوی هندوچین و فنیقین بسیج میدادند و مواد خوراکی را از هند، یونان و مصر میبردند و در برابر، جواهرات قیمتی و گوهرهای نفیس میگرفتند - يك کاروان بزرگی هم از حجاز بسوریه می‌رفت که قریب سه چهار هزار نفر با چندین هزار شتر و چندین صد قهرمان سلحشور و مرد جنگجو و چندین صد سکه پاسبان قلاده طلا این قافله را تشکیل میداد .

علت اهمیت بازرگانی عربستان این بود که زراعت و صناعت نداشتند و موقعیت سوق - الجیشی آنجا نیز مورد توجه بود. کار بازرگانی رونق تجارت اعراب را بالا برد و ادامه داد تا زمانی که راه میان هند و عرب پدیدار شد (۸۹۶ هجری - ۱۴۸۶ میلادی). کالای تجارت اعراب عبارتست از عطریات - سنگهای قیمتی - جواهرات - لؤلؤ خلیج عمان - عقیق - طلا - نقره انواع منسوجات ابریشمی و پشم و کتان و نظایر آنها بود (۱).

مردم حجاز که بمناسبت خانه کعبه احترامی داشتند و اشراف و بزرگانشان که مناصب اعراب بین آنها تقسیم شده بود و مخصوصاً پرده داران کعبه همه محترم و مکرم بودند و در عین حال با مناصبی که داشتند تجارت می‌کردند و هیچوقت در مقام تشکیل نیرو و قشونی

---

۱- تاریخ تمدن جرجی زیدان - گوستا لوبون - بازرگانی محمد - تاریخ حجاز - مصر - سوریه - هند.

برای مکه نبودند زیرا خانه کعبه را مال خدا دانسته و صاحب خانه را بهترین حافظ خانه میشناختند. در نتیجه اطراف و نواحی مکه از دستبرد دشمنان نیز مصون بود. این رویه که قرن‌ها ادامه داشت استقلال حجاز را در امنیت مالی طولانی نمود و کمک بتوجه بازرگانی آن عصر بمکه میکرد.

چنانچه در صفحات همین کتاب گفتیم ابرهه نیز معبد صنعا را بمنظور تمرکز بازار تجارتي در کشور خود بنا کرده و برای رشک بردن بیازار مکه باقشون جرارش برای خرابی کعبه وارد مکه شد. با آنکه اشراف و توانگران عرب در مکه بودند و باید گفت اطاق بازرگانی عرب مکه بود معذک بمحض ورود ابرهه همه از شهر بیرون رفتند خانه را بصاحب خانه وا گذاشتند. چون ابرهه حناط نامی را نزدیک عبدالمطلب که پرده دار کعبه بود فرستاد تا وی را بحضور طلبد پس از ملاقات پرده دار خانه گفت ۲۵۰ شتر از من برده‌اند بگو مسترد دارند ابرهه در شکفتی شد گفت تو در نظر من بزرگتر و محترم تر بودی ولی این درخواست تو را بیمقدار نشان داده زیرا من برای معبدی که زیارت گاه تو و پدران تو بود آمده‌ام تواز ۲۵۰ شتر سخن میرانی. عبدالمطلب فرمود من صاحب شترانم و خانه را نیز خدائی است که از او حمایت میکند «انا رب الابل وللبیت ربه» این عقیده و ایمان این، اعتماد و پشت گرمی اعراب حجاز و اشراف مکه را از آموختن فنون جنگی بی‌نیاز کرده و بازار سوداگری قدم گذاشتند تا ثروت و ثمول بی‌پایانی یافتند.

حضرت محمد ﷺ در میان این آداب و رسوم بدنیا آمد و خود با تجارت بمنظور آبادانی جهان معتقد بود جز آنکه مفاسد امور بازرگانی و ربح و نزول و را کد گذاشتن سرمایه‌ها و تورم پول، بیکار و عاطل بودن سرمایه‌داران، برنج و زحمت بودن کارگران و عدم تعادل امور اقتصادی را بزرگترین نقص اجتماع می‌دانست و سبب اضمحلال قوم و ملت میشناخت. حضرت محمد ﷺ در جریان تجارت مطالعاتی داشت و خود را مجهز ساخت که باید شجاع و سلحشور بوده تا توانست از خود دفاع کرد و از یک طرف قانون تعادل امور اقتصادی را باید بمردم تعلیم کرد تا با کتاب تجارت طریقه و روش سوداگری را دریابند و داد و ستد را بمردم بیاموزند.

کار توانگران حجاز هر اندازه بالا میگرفت خود تنبل و بیکار و وجود عاطل و باطلی میشدند و ثروت برای آنها ربح صددرصد می‌آورد. از طرف دیگر اقویا بصورت‌های مختلف



دارائی ضعفا را متصرف میشدند و جور و فریب در بازار جاهلیت يك نوع شاهکار و حرفه مؤثر بود .

همین که چندین صد نفر توانگر قوی اموال افراد رنجبر ضعیف را بعناوین مختلفه مانند زالو بنام ربح میمکیدند - و چندین هزار نفر ضعفا و پبله و ران نیز بستوه آمده بر اهزنی و خیانت شروع کردند و زندگانی اقتصادی عرب با عدم امنیت و وخامت هولناکی آمیخته شد و اعراب را تهدید بمرگ و اضمحلال میگرد. در این محیط تنها يك شخصیت بزرگی قیام کرد و شروع بتجارت و بازرگانی نمود و عملاً بمردم طریق دادوستد و سوداگری را آموخت . حضرت محمد ﷺ درس اقتصادی داد که بهتر و جامعتر از آن متصور نیست .

مردم جاهلیت دارای بازارهایی بودند که در هر سال چند بار در آنجا  
**بازارهای معروف**  
 گردآمده بکار خرید و فروش و انشاد شعر و افتخار شخصی بر حسب و  
**و بازرگانی عرب**  
 نسب و دیگر کارها میپرداختند .

این بازار هولناک يك شخص تازه وارد را سخت بحیرت می انداخت . در حقیقت بازار سوداگری عرب - نمایشگاه کالای بازرگانی جهان بود و گاهی حسب و نسب و شعر و ادب هم جزو امتعه مورد خودستائی و بالیدن و تفاخر میگشت و هر گاه قوم یا ملتی، عشیره یا قبیله ای موقعیت دیگری را قبول می کرد بر سر آن، چه خونها که ریخته میشد - و چه بیداد گریها اجرا میگشت - برای اعراب متعصب دوره جاهلیت بازار عمومی قتلگاهی بود که کودکان خور در سال هم در یافته بودند که از بازار جاهلیت جز کشته و مقتول بیرون نمی آوردند - در اطراف مکه سه بازار تجارتی مهم بود که همه ساله عربها در چهار ماهی که جنگ و خونریزی را حرام میدانستند و بشمیرهای خود مجال استراحت میدادند در این بازارها جمع میشدند .

در ماه شوال به عکاظ که سا بیان آن از درخت خرما بود و جائیکه (ائیداً) نامیده میشد میرفتند.

برای اول ذیقعدہ بیازار دوم خود که مجنه نامیده میشد و نزدیک  
**بازار مجنه**  
 بود میرفتند و بیست روز ذیقعدہ را آنجا بودند .

پس از آن بیازار (ذوالمجاز) که پشت (عرفه) بود رهسپار میشدند تا  
**بازار ذوالمجاز**  
 روزهای حج در آنجا می ماندند پس از آن بمکه سر از یرمبگشتند .

از جمله بازارهای پر شور عرب سوق دومة الجندل بود که اعراب  
**بازار دومة الجندل**  
 جاهلیت برای روز اول ماه ربیع الاول در آن بازار جمع میشدند و

بسوداگری شروع میکردند - در این بازار بخشندگان بزرگی می آمدند که بصله يك شعر  
 وقطعه ای مدح و ثنائی صدها شتر با مال التجاره می بخشیدند . گروهی هم برای اخاذی می آمدند  
 که تأمین زندگی سال خود را ببینند - معاملات آنجا بروش بیع حصاة صورت میگرفت  
 برای مثال چند معامله راز کر میکنیم : يك مشت سنگریزه بر میداشتند و برای خرید لباس می-  
 افکندند بر لباس میخورد آن لباس را میگرفتند و بعد سنگریزه سکه میدادند . اگر زمین  
 میخواستند خریداری کنند میگفتند با این مبلغ حاضر ناشرده چه مقدار زمین میدهی طرف  
 معامله میگفت سنگریزه بردار بینداز هر اندازه برد سنگریزه بود بطول آن زمین تحویل  
 بگیر مسافت سنگریزه که بسته بقوت دست اندازنده بود بیع مشتری واقع میگشت .

یا بعکس مسافتی را در نظر میگرفتند آنگاه یکمشت سنگریزه در دست میگرفتند و روی  
 آن معامله میشد آنگاه بتعداد هر سنگریزه درمی ریافت میکردند .

خریدار گوسفند نزدیک رمه می آمد و قبلا وجهی را برای دریافت گوسفند در میان  
 می گذاشت آنگاه سنک ریزه می افکند تعیین گوسفند بعهده سنک ریزه بود که بکدام يك  
 اصابت کند .

اینگونه دادوستد که برخلاف منظور و مقصود و رفع حاجت و مصالح اقتصادی است  
 معمول بود و حضرت محمد ﷺ با وضع قانون تجارت بیروان خود را از این گونه سوداگری  
 باز داشت .

بازار دومة الجندل سالی یکماه در جریان سوداگری بود .

بین نجران و بحرین تشکیل میشد و معاملات آن بیع ملامسه بود  
**بازار مشقر**  
 یعنی بجای نگاه کردن بسله و کار مشتری آنرا لمس می کردند .  
 مثلا اگر کسی میخواست پارچه و قماش بفروشد آنهم بهم پیچیده یا در جای تاریکی بود  
 بمشتری میگفتند این پارچه را بتو فروختم بجای آنکه دست و لمس تو قائم مقام چشم و  
 دیدنت باشد و پس از لمس اختیار فسخ نداری و گاهی خود لمس را بیع می پنداشتند که اگر  
 لمس می کرد بیع قطعی او بود یا آنکه لمس را شرط خیار مجلس قرار می دادند - حضرت محمد ﷺ  
 اینگونه دادوستد را نیز غدغن فرمود .

عکاظ از همه مهمتر و تا طایف یکشب و تا مکه دوشب راه داشت .  
 معروفترین بازارهای جاهلیت سوق عکاظ بود که در ایام هفته روز

**بازار عکاظ**

یکشنبه و در هر سال اول ماه ذیقعده رونق می گرفت و مردم در آنجا گرد آمده تا بیست روز یا یکماه درنگ می کردند .

بازار عکاظ بارزترین مظهر جهالت و عصبیت اعراب بود که از خورد سالان شیر خوار که برای گرفتن مرضه بدانجا می آوردند تا سالخوردگان کاهن و رهبانان منزوی همه در آن شرکت می کردند و یک نمایشگاه بزرگی بود برای عرب از حیث تجارت و ادب و تمام مظاهر حیاتی و اخلاقی آنها بر ملامت می شد که سبب خونریزیهای فجیع میگشت. از جمله چند جلوه خونین در بازار عکاظ پدیدار شد که آنها را بنام فجار اول و فجار ثانی و ثالث و رابع نامیدند. برای نشان دادن وضع آنجا بهمین فجارها اکتفا می کنیم .

### فجار اول

عبارت بود از بریدن پائی که سبب بریدن سرهائی شد - مردی که او را بدرین معشر الغفاری میگفتند جائی را در بازار عکاظ برای خود انتخاب کرده بود و در آنجا نشسته بر مردم افتخار می کرد می گفت من ارجمندترین عرب هستم اگر کسی گمان میبرد از من ارجمندتر است بیایه و پای مرا ببرد . در این اثنا مردی از اشراف عرب بر او بگذشت پای او را از زانو قطع کرد و بزبان عمل شرافت خود را بر وی ثابت نمود . طرفداران قاطع و مقطوع هجوم آوردند جنگ خونینی آغاز شد که بفجار اول نامیدند .

### فجار دوم

زنی از بنی عامر در بازار عکاظ نشسته بود جوانی از قریش بر او بگذشت و از زن خواهش کرد صورت خود را بدو بنماید زن امتناع کرد . جوان از پیش روی زن گذشت و پشت سر او آهسته بنشست و دامان چادر زن را بر چیزی بیست. زن از کار جوان بیخبر بود از جای برخاست برود دامن چادرش عقب زده شد پشت سرش پیدا گردید مردم بر او بخندیدند گفتند از این که روی خود را باز کند مضایقه کرد جای دیگرش آشکار شد - زن خشمناک گردید فریاد زد ای خانواده بنی عامر - قبیله بنی عامر با اسلحه بسوی او شتافتند . جوان نیز فریاد زد ای بنی کنانه آنان نیز باشمشیر و نیزه پیش دویدند و جنگ آغاز شد .

در این موقع حضرت محمد ﷺ ۱۲ ساله بود که شاهد این موضوع فجیع رقت بار گردید و همان سال هم بسفر شام رفت تا سوداگری را بمردم نشان دهد .

## حادثه سوم

این بود که یکی از بنی کنانه و امدار مردی از بنی عامر بود و از اداء قرض خویش کوتاهی میورزید. از این راه گفتگوئی بین ایشان برخاست و در نتیجه جنگ شدیدی برپا شد سرانجام ع. الله جذعان آن وام را عهده دار شد و پرداخت آنگاه جنگ پایان یافت .

## واقعه چهارم

نیز جنگی بود که بر اصل توهمی بناطل رخ داد و شخص حضرت محمد ﷺ نیز شاهد و ناظر آن بود. میفرماید «من خود در روزهای فجار اعمام را در تیراندازی کمک می کردم».

وجه تسمیه فجار این بود که برخلاف رسم جاهلیت نزاع و جنگ در ماه حرام واقع شده بود و خود اعراب اعتراف داشتند که فجوری کرده اند. این های یکی از هزار نمونه سوق عکاظ بود حضرت محمد (ص) برای اصلاح جهان اقتصاد بلباس بازرگانی بیرون آمد و به نیروی آسمانی سود و زیان حقیقی توده را در نظر گرفته بهنگام خویش پیش بینی های مصلحانه را بکار می اندازد .

شخص محمد (ص) با اندازه ای در موضوع سوداگری و بحکم مبانی قانون و اجراء آن فداکاری کرد که دنیای اقتصاد زیبایی نوینی بخود گرفت و سرمایه تجارت را امانت و درستکاری معرفی کرد نه مال و ثروت .

## تجارت و قریش

ابن خلدون در وجه تسمیه قریش مینویسد : **القریش فی اللغة الكسب والجمع وبه سمیت قراریش ایضاً لانها كانت تعانی**

**التجارة** . قریش را بدین سبب قریش گفتند که در کار کسب و تجارت کوشا بودند و تحمل رنج و زحمت فراوان میبردند و حضرت محمد (ص) از قریش است یعنی چکیده کار و بازرگانی .  
بمطالعات و وضع قانون اقتصاد اسلامی عظمت او را نشان میدهد .

## کاروان بازرگانی

قریش سالی دو بار کاروان تجارت را حرکت میدادند یکی در فصل تابستان بسوی شام و یکی در فصل زمستان بسوی یمن و اختیار فصل

بمناسبت اقتضای هوا و در عین حال قشلاق و بیلاق بود. قرآن مجید این بسیج را که از شعار قریش است یاد آور شده میفرماید :

لَا يَلْفُ قَرِيْشٍ - اِيْلَافِهِمْ رِحْلَةَ الشِّتَاءِ وَ الصَّيْفِ فَلْيَعْبُدُوْا رَبَّ هٰذَا الْبَيْتِ الَّذِي

## أَظْعَمَهُمْ مِنْ جُوعٍ وَأَمْنَهُمْ مِنْ خَوْفٍ

این مسافرت هزارها نتیجه برای اعراب درس داشت و در تمام شئون زندگی آنها مؤثر بود. حضرت محمد (ص) در ده سالگی بتجارت پرداخت که در حمایت عمویش بود تا سن ۲۴ دوسفر با قافله بزرگ بشام رفت - ملاقات بحیرا و بر خوردهائی که در این مسافرت شد همه شکفت آمیز است که برخی را شرح دادیم .

از روزهای تاریخی عربستان روز هائی بود که کاروان بازرگانی  
**روز حرکت ویا**  
 حرکت می کرد یا وارد میشد در مکه از صبح صدای طبل بلند  
**ورود کاروان**  
 میشد دکانها بسته شده کوجهها و خانهها خالی و سواد جمعیت بیرون  
 آمده بود - مردم بالباسهای نوین سرخ و زرد خود روی تپهها دسته دسته گرد هم جمع شده  
 زنها با چشمهای سرمه کشیده و خلخالهای نقره ای چرننگ چرننگ کنان دست بچههای خود را در  
 دست و از فروشندهگان نان خرمائی میخریدند .

جای دیگر شعرا قاید خود را در میان حلقه ای از مردم وزن میخواندند - دورتر از آنها  
 عده ای گردا گرد دسته خنیاگران ایستاده بکنفر با آهنگ نی میخواند و دختری دوشیزه بهوای  
 دف میرقصید - دورتر از آنها گروهی پیرامون نی زنی جمع شده بودند گاه بگاه مردم بافق  
 خالی شام نگاه می کردند از صبح دهل زنها مژده ورود کاروان را داده و تمام اهالی شهر  
 را بیرون کشیده بودند. با گهان در خط راه میان کوهها غباری پدید میآمد سپس نقطه های مبهمی  
 پس از آن چین و شکنی متحرک بتدریج تمام کاروان پیدامی شد - شترهای سنگین بار بدنبال شتر  
 پیشوائی می آمدند که غرق منگوله های رنگا رنگ و زینتهای خود بود - سر درشت و پر مو  
 و گندم گون خود را با هستگی میجنبانید و چشمهای سیاهش با تکبر باطراف مینگریست.  
 مردم بجنبش آمده و برای استقبال کاروان حرکت می کردند - در پیشاپیش آن پسران  
 عبدالمطلب سوار اسبهای طلائی رنگ بتاخت میرفتند .

کاروان مکه مانند امواج دریا بحرکت آمد شترها با قدمهای آهسته و سرهای کشیده  
 براه افتادند. بدرقه کنندگان کاروان - تجار - مادرها - بچهها - و سگها تا مقصداری عقب  
 کاروان میدویدند صدای گریه - خنده - فریاد اسم مسافرین - خدا حافظی یا مبارکباد -  
 سفر بخیر - رسیدن بخیر و امثال این عبارات بهم آمیخته فضا را پر کرده بود - سواران بعضی

بعقب نگاه کرده ، چپه و عباى خود را باهتزاز مى آوردند و برخی خورجینهای ترك اسب و شتر خود را درست میگردند نان ساج و خرما یکنوع شیرینی که با آرد و خرما ساخته بودند در آن جابجا مینمودند . وقتی عبدالله در قافله مکه میرفت روی اسب سفیدی نشسته بعقب نگاه میکرد تازه عروس خود را ببیند وقتی محمد (ص) در این قافله بود سوار اسب شهبائی میشد و زیبایی رخسارش همه را فریفته میساخت و همه کس بزبان حال میگفت :

آن پریچهره که صد قافله دل هم ره اوست هر کجا هست خدا یا سلامت دارش  
چون محمد (ص) از قافله بر میگشت. قربانی ها بود که نثار قدمش میکردند مخصوصاً سفری که خدیجه او را برای بازرگانی خود فرستاده بود در حین مراجعت همه اهل شهر - باستقبال رفتند. غلامان و کنیزان خدیجه مأمور و آماده پذیرائی محمد شدند - قربانی های فراوان در راه او آوردند تا آنحضرت وارد خانه خدیجه شد .

داستان ازدواج حضرت محمد ﷺ با خدیجه يك فصلی از تاریخ  
حیات محمد ﷺ را تشکیل میدهد که کمتر نویسندگان در آن  
بحث کرده اند . ما هم اکنون بکوتاهی پرداخته و از نظر اهمیت  
موضوع و نکات دقیقی که در بردارد بشرح آن میپردازیم. همانطور  
که در ابتدای کتاب گفتیم برای بیان ترجمه و زندگی محمد ﷺ نیازمند بوقوف بر مطالب  
دیگرمانند فهم قرآن و شناختن محیط وجد و پدر و خاندان آنحضرت میباشیم اکنون برای بیان  
موضوع باید اول خدیجه را بشناسیم تا بشرح ازدواج پردازیم .

### بازرگانی برای خدیجه و ایجاد علاقه ازدواج

خدیجه ملکه عرب بود در ثروت و تمول بی نظیر. این بانوی بزرگ  
را زیبایی بحدی بود که بزرگان عرب همه دلباخته او شده و با آرزوی  
همسری با او ترانه های شورانگیزی میسراییدند .  
هر بزرگ مردی، هر شخصیت ممتازی، هر پادشاهی که بخواستگاری او میفرستاد نمی-  
پذیرفت گویا کمشده ای داشت که در انتظار او بود .

### خدیجه کیست؟

خدیجه قبل از طالع شدن سعادتش هم خوابه عتیق بن عاید مخزومی و پس از او ابو هاله بن  
منذر اسدی گشت و این هر دو شخصیت های بزرگ حجاز بودند و از هر دو دارای فرزند شد  
ولی دست قدرت که او را برای همسری بزرگترین شخصیت های بشری آماده میساخت بین  
آن دورا فاصله انداخت و خدیجه را با ثروتی عظیم بحال خود باقی گذاشت . خدیجه بانوی

مغرب و خردمند و مال اندیش شده ثروت های تازه رسیده را غنیمت شمرده برای افزایش آن بکاربازرگانی پرداخت .

خدیجه مدتها با ثروت خود بیازرگانی مشغول بود و از سرآمد سوداگران کاروان تجارت بشمار میرفت و در نتیجه توانگری بی نظیر گردید. شترها بدست کارمندانش باسر بازرگانی در حرکت بودند روز بروز نامش بلندتر و ثروتش افزون تر می گردید . بر بام خانه خدیجه قبه ای از حریر سبز نصب کرده بودند که طناب های ابریشمی بزینائی آن میافزود و پیکره هایی چند در برابرش آویخته بودند که نشانه جلال و بزرگواری بود .

هر اندازه بر ثروت و نبالت شان خدیجه میافزود صنادید عرب و بزرگان قریش بیشتر آرزومند همسری او میشدند. عقبه ابن ابی معیط - صلت بن ابی شهاب که هر يك دارای چهارصد غلام و کنیز بودند بخواستگاری خدیجه آمدند - ابوجهل - ابوسفیان که از بزرگان قریش بشمار بودند خواستار همسری او شدند هیچ يك را نپذیرفت . (۱)

خدیجه شهرت امانت و درستی محمد صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ را شنیده بود و وصف جمال و فضیلت نفسانی این جوان هاشمی او را فریفته ساخته و شایق دیدار صورت زیبای او بود. خدیجه روزی بادسته ای از زنان و دوشیزگان عرب در یکی از بالاخانه های منزل خود نشست و یکی از بزرگان یهود حاضر بود . در این حال حضرت صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ از مقابل عمارت عبور کرد چشم زنان عرب بر جمال زیبای او افتاد بی اختیار گفتند این صورت سفید دلپذیر با آن موهای مشکین که در پیرامون آن فرو ریخته گوئی شب و روزی است بهم آمیخته .

**آنموی تابدار بر آن روی چون بهار**      **گر کوته است کوتاهی ازوی عجب مدار**  
**فصل بهار روی نهد شب بکوتاهی**      **موی تو چون شب آمد روی تو چون بهار**

۱- خدیجه ارث کلانی از دو شوهرش باو رسید بطوریکه دارای هشتاد هزار شتر شد و گله های گوسفند و شتر او را بیش از پانصد ساربان و چوپان اداره میکردند که قریب پنجهزار نان خورد داشت و از توالد و تناسل و شیر و پشم و گوشت و رو ده گوسفندان و کرایه مال التجاره شتران سرمایه و آفری داشت که اشخاص امین را بکار میگماشت و بمردم نان میرسانید. سفره او گسترده و دستش باز و انعام و اکرامش زیاد بود لذا مردم عربستان بسیاری جیره دار و ریزه خوار خوان او بودند و مردم شامات و فلسطین هم او را بنام يك شخصیت بازرگان سرمایه دار معتبر میشناختند زیرا اعمال او همه جا بنام او و بوکالت از او خرید و فروش مینمودند و او را بعظمت و بزرگواری یاد میکردند .

یکی گفت مظهر جمال و زیبایی است . دیگری - خداوند حسن و نیکوئی است . بانوی دیگر - چشم به پیش‌بای افکنده میرود . آن دیگر - صورتی نمکین و دلربا دارد . ولی از اثر تابش آفتاب گونه‌هایش برافروخته شده و عرق بر گونه‌اش چون ورق گل می‌درخشد .

عرق که بر رخ آن ماه پاره میریزد بر آفتاب تو کوئی ستاره میریزد

یکی دیگر گفت: ابروانش باریک و هلال چشمان فراخ و مژگان بلند مشکین دارد. آن يك گفت: کیسوان مشکینش در اطراف سر و صورتش ریخته . يك زن بزرگ گفت گویا از همه دلپذیرتر و جان بدام افکن تر آن نقطه سیاهی است که در زیر لب بروی آن صورت سیمین جلوه میکند و آن را خال هاشمی گویند . دیگری - گویا این خال سیاه را از پدرش بارث برده و اینك بر سر آن است که جهانی را از این دانه بدام افکنند. در گوشه‌ای صدا بلند شد بار پروردگارا ما را دلدادۀ چنین دانه‌ای کن .

يك بانوی دیگر گفت: این پسر آن پدریست که شب دامادیش چهارصد دوشیزه پرده نشین از عشق و رشک باو جان سپردند، اینك از دور می‌آید . ( منظور عبدالله بن عبد - المطلب بود ) .

زنان و دوشیزگان عرب بسوی او نگرانند . اینجا دیگر خدیجه دختر خویلد کم شده خود را پیدا میکند . آن را که دوست میدارد و برای سعادت دیدار او خوابها دیده، دعوت میکند که حضوراً از خرمن جمالش خوشه چیند .

عشق محمد ﷺ خدیجه را نیرو بخشید - یه-ودی از خدیجه سؤال میکند آیا برایت ممکن است این جوان را بنزد خویش دعوت فرمائی؟

**روابط بازرگانی**

**بعلاقة ازدواج کشید**

خدیجه کنیز کی را دستورداد بطرف محمد ﷺ بشتابد و درخواست کند قدم رنجه فرما که بانوان عرب و خاتون ما خدیجه را شاد و سرافراز فرمائی .

حضرت محمد (ص) درخواست آن کنیز را پذیرفته و هم چون آفتاب از مشرق خانه خدیجه طالع گردید .

کس در نبامده است بدین خوبی از دری هزار گرامی نیارود چون تو فرزند مادری

خوش آمدیکه خوش آمد مرا ز آمدنت هزار جان گرامی فدای يك قدمت



بانوان مبهوت جمال محمدی (ص) شدند. مرد یهودی از موقع استفاده کرده از جوان هاشمی درخواست کرد کتف خود را بکشای تا بنگرم. حضرت محمد (ص) پارچه از شانه نازنین بالا گرفت یهودی نشانه نبوت را بر کتف آنحضرت دریافت بی اختیار گفت بخدا سو کند این علامت نبوت است.

خدیجه را آتش غیرت افروخته شد گفت اگر عموی این جوان حاضر بود نمیگذاشت تو بر بدن او نظر افکنی. یهودی گفت بکلم خدا سو کند این پیغمبر آخر زمان است و هیچکس را یارای اذیت او نیست.

محمد ﷺ برخاست و از عمارت بزریر آمده از نظر خدیجه غایب شد و آتش اشتیاق وی در کانون دل ملکه عرب خانه کرد. از یهودی پرسید از کجا دانستی گفت در کتب تورا خوانده‌ام که او خاتم انبیا است و کودک است که پدر و مادرش از دنیا میروند وجد و عمش او را کفالت میکنند.

یهودی بخدیجه بایک نظر غیر عادی نگریست و گفت اوزنی از قریش که بزرگ قبیله است بهمسری اختیار میکند - این سخن را از من نگاهدار - این بگفت و از جای برخاسته رفت - در هنگام بیرون شدن باز روی بخدیجه کرد و گفت متوجه باش محمد ﷺ را از دست ندهی که همسری با او رستگاری دوجهان است این گفتار باسوابق روحی که برای خدیجه پیدا شده بود در او اثری عمیق بخشید که از اندیشه محمد ﷺ بیرون نمیرفت.

چند روزی گذشت خدیجه با زنان قریش در مسجد الحرام گرد آمده بودند مرد یهودی ناشناس برایشان گذشت گفت زود باشد که در بین قریش پیغمبری برانگیخته شود شما ای بانوان هر یک بتوانید او را بشوهری در آورید سعادت مند خواهید بود. زنان قریش جواب او را با سنگریزه‌های مسجد که باو پرتاب کردند دادند ولی خدیجه روز بروز علاقه اش بمحمد ﷺ بیشتر میشد اما امید است این راز را چگونه آشکار کند و باچه کسی در میان گذارد که آبی بر آنش بریزد و با امید و آرزویش کمک کند.

خدیجه خوابی دید که برای ورقة بن نوفل اسدی که پسر عموی او  
**خواب خدیجه**  
 و از بزرگان علمای علوم بود گفت تا تعبیر کند. (۱)

۱- ورقة بن نوفل پسر عموی خدیجه مردی دانشمند نویسنده و خواننده و در عرب ممتاز و

بقیه در صفحه بعد

گفت خواب دیدم جوانی زیبا باقامتی نه کوتاه نه بلند که چشمانش سیاه و گشاده - ابروان باریک هلالی - لبهای سرخ - گونه‌های گلرنگ در میان دوشانه‌اش نشانه‌ای داشت و از خانه ابوطالب بیرون آمد چون مرا دید آغوش گشاد و در دامان نشاند .

ورقه گفت ای خدیجه اگر این راست باشد رستگار خواهی بود آنکس که در خواب دیدی محمد بن عبدالله بن عبدالمطلب صلی الله علیه و آله است او سید و بزرگ جهانیان و شفیع روز رستاخیز است آتش مهر محمد صلی الله علیه و آله در کانون سینه خدیجه شعله ور گردید و دائماً صورت زیبای محمد صلی الله علیه و آله جلوی چشمش بود و از عشق و محبت باو آرام نداشت ولی نمی توانست این امر را بکسی اظهار کند زیرا علاقه بانوئی چون خدیجه اسبب بتازه جوانی چون محمد صلی الله علیه و آله با آن غرور ملی و عصیبت عربی کار آسانی بنظر نمی رسید .

لذا خدیجه تنها درددل را بخدای توانا میگفت و همواره منتظر رحمت های او بود . در این روزها که نفاقت فرسودگی بر ابوطالب عارض میشود . روزی محمد صلی الله علیه و آله را گفت جان عمو من پیر شده ام و دستم از مال دنیا تهی است از طرفی آرزو دارم که زنی برای تو بسرایم آرم اکنون چنین فکر کردم از خدیجه دختر خوبلد که با ما قرابت دارد و هر سال کارگران خود را بیازرگانی میفرستد برای تو سرمایه ای بگیرم تا بدان تجارت کنی باشد خدای تعالی ترا سودی دهد . حضرت محمد (ص) رأی عمو را پسندید و بدین امر راضی شد پس ابوطالب و عباس و دیگر برادران بسوی خانه خدیجه روان شدند . کنیز خدیجه خبر برد که فرزندان عبدالمطلب بدیدار

#### بقیه از صفحه قبل

مشهور بفضل و علم بود . او پیرمردی ضعیف الجثه و نابینا شده بود که خدیجه خبر تجارت خود را با او گفت و نام جبرئیل را نزد او برد و ورقه تاشنید گفت به به قدوس قدوس این همان ناموس اکبر الهی است که بوسیله او وحی بر موسی و عیسی رسیده ، ورقه کتب پیشینیان را در منزل داشت و چون سخن از آل عمران و ابوطالب میرفت خود را جمع میکرد و با ادب و تواضع سخن میگفت - کتابی از زمان حواریون نزد او بود که از حوادث آینده سخن میگفت و بخدیجه بشارت داد که تو زن پیغمبر آخر الزمان خواهی شد .

روزی که خدیجه تمایل خود را بمحمد برای پسر عموش اظهار کرد گفت سعادت بی ثوروی آورده و چون جبرئیل آمد تو سر خود را برهنه کن اگر رفت فرشته است و اگر ماند شیطان است این آزمایش برای حقیقت امر وحی و نزول جبرئیل است . (بحار ج ۵ ، ۱۰۲ ص ۳۴۵)

شما آمده‌اند. خدیجه مسرور گشت فرمان داد که غلامش میسره فرشهای نیکو بگسترده و بساط عالی برای مهمانان فراهم سازد مهمانان وارد و هر یک بجای خود نشستند - خدیجه سبب آمدن بخانه او را پرسید ابوطالب فرمود از بهر آن آمدیم که درباره محمد (ص) پسر برادرم قدری باشما سخن گوئیم - خدیجه که با زوی خود نزدیک میشود پرسید خود محمد (ص) کجاست تا سخن از لبهای او بشنوم پس از مذاکراتی بی‌درنگ عباس عموش برخاست از بی محمد (ص) شتافت تا او را در کوه حرا یافت گفت بنزد خدیجه بیا که میخواهد کاروان تجارتی خود را بتو بسپارد محمد (ص) باعمویش بخانه خدیجه وارد شدند بلکه عرب بی اختیار از پس پرده پای بیرون گذاشت و برابر آن جوان هاشمی ایستاده گفت: ای آقای من کلبه تاریک مرا روشن و منور ساختی دل بی قرار مرا آرامش دادی آیا میداری که منت بر من گذاری امین باشی و بهر سوی خواهی بکار بازرگانی پردازی.

محمد ﷺ از این امر اظهار رضایت و خوشنودی کرد گفت ما یلم بسوی شام مسافرت کنیم. خدیجه گفت رأی رأی تست و از بهر تو در این سفر چند اوقیه طلا و صد اوقیه نقره و دو شتر با بار آن مقرر گردانیدم آیا راضی هستی - ابوطالب گفت محمد ﷺ راضی است ما نیز راضی شدیم آنگاه گفت ای خدیجه تو بیک چنین امینی نیازمندی که تمام عرب بپا کد امنی و امانت او متفقند.

پس خدیجه گفت ای محمد ﷺ میتوانی بار روی شتر ببندی محمد ﷺ گفت آری خدیجه میسره غلام خود را گفت اشتری بیاور تا بنکریم چگونه بار بر شتر می بندد میسره شتر مستی بیاورد که کف از دهانش می ریخت و فراوان درشت اندام بود مشکل بود رام کردن چنین شتری. عباس گفت ای میسره شتری آرام تر از این پیدا نکردی که برادر زاده مرا بدان آزمایش کنی.

محمد ﷺ فرمود او را بگذار چون شتر را نزدیک آورد با آرامی تمام جلو جوان هاشمی زانو زده بخشید محمد ﷺ دست بر پشت او بمالید و با او مهربانی کرد و بار بر او نهاد. محمد ﷺ آماده مسافرت شد. خدیجه ناقه صهبای خود را نزد وی **تجارت برای خدیجه** فرستاد و میسره و ناصح را که دو غلام او بودند ملازم مرکب آن جناب ساخت و بدیشان فهمانید که محمد ﷺ را دوست میدارد و او سید اهل حرم است هر تصرفی در اموال او بکند مختار است و هیچکس حق ندارد در کار او چون و چرا کند. با پدرشما پاس

عظمت او را بدارید و آنی از فرمائش غفلت نکنید .

میسره گفت سالهاست من محمد ﷺ را دوست دارم و اینک که دانستم تو نیز او را دوست داری محبتش در دلم بیشتر شد . محمد (ص) بر نفاقه صهبا نشست و جوانان در رکابش میدویدند .

گروهی از رجال و مردم بزرگ حجاز جمع شده منتظرند با محمد ﷺ خدا حافظی و تودیع کنند - ناگهان دیدند محمد (ص) لباس بازرگانی پوشیده و صورتش چون خورشید تابان میدرخشید - محمد (ص) رسید بمیدانی که شتران را خوا بانیده بودند و بارها بر زمین بود و هنوز بر شتران حمل نشده بود - حضرت محمد (ص) فرمود چرا این بارها هنوز بر زمین است غلامان عرض کردند که عده ما کم است و بار زیاد - فرمود راست میگوئید از نفاقه بزیر آمد دامان بر کمر زده شتران را یک یک بار بست .

بستن بار بر پشت شتر ناظر طول کشید حرارت آفتاب شدت کرد عرق از پیشانی او میریخت عباس خواست سایبانی برای پسر برادر فراهم آورد ولی پیش از تهیه سایبان دید ابری بالای سر او سایه افکنده است .

#### کاروان حرکت کرد

گفتمش سیر ببینم مگر از دل برود  
دلی از سنگ بیاید بسر راه وداع  
اشک حسرت بسر انگشت فرو میگیرم  
ساربان تند مران ورنه چنان میگیرم  
کس ندانم که در این شهر گرفتار تو نیست  
مگر آنکس که بشهر آید و غافل برود

قافله حرکت کرد - صدای هلهله و هیاهوی عجیبی در پس قافله است و همه متوجه جوان هاشمی هستند همانطور که توجه پیدرش عبدالله داشتند . کاروان سعادت براه افتاد و با جهانی جلال و سطوت بمکانی رسید که آنجا را جحفة الوداع میگفتند . در این جا مطعم بن عدی که مردی سالخورده و مجرب بود کاروانیان را گفت - سفری طولانی در پیش دارید از بیغولهای وحشتناک و زاغه های دهشت انگیز باید گذر کنید من بر آن عقیده ام که یکنفر را بر خود رئیس کنید تا امیر کاروان باشد و همه بصلاحدید او باشید - حضار پیش بینی او را پسندیده و در مقام انتخاب رئیس شدند . بنی مغزوم و بنی النضر ، بنصر بن حارث تمایل داشتند بنی زهره اجنحة بن

جلاح را پسندیدند بنی لسوی ابوسفیان را خواستند - میسره گفت ما غیر از محمد (ص) کسی را انتخاب نخواهیم کرد و بجز حضرت اود دیگری را با میری نخواهیم گرفت .  
ابوجهل که این سخن بشنید تیغ بر کشید گفت اگر شما محمد (ص) را رئیس قرار دهید من تیغ بر شکم خود میکشم و چنان فشار دهم که از بستم سر بدر کند .

حمزه عموی محمد (ص) شمشیر بر آورد و گفت ای زشت کردارنا کس تو ما را از کشتن خود میترسانی بخدا قسم میخواهم خدا دستهای ترا قطع کند و دید گانت را کور گرداند .  
حضرت محمد (ص) بعمویش حمزه فرمود شمشیر در غلاف کن و آغاز سفر را بشرو نزع نکشید آنها اول روز کوچ کنند و ما پایان روز بسیج میکنیم ابوجهل با پیروانش بیکسور رفتند حرکت کردند و چند منزل رفتند تا بجائی رسیدند که وادی سخت مخوف و بنام وادی الامواه معروف بود . این جا سیل های آب جمع میشد حضرت محمد (ص) با قافله بدینجا رسید - ابرهای مخوفی دید فرمود جریان سیل خطرناک است بهتر اینکه کاروان را بدامان کوه انتقال دهیم عباس گفت برادرزاده هر چه بگوئی بدان رفتار خواهیم کرد در میان قافله ندا کردند اموال و شتران را بزودی در دامان کوه جا دهند همه قبول کرده و خود را بدامنه رسانیدند .

مردیکه او را مصعب میگفتند از طایفه بنی جمع بود و مال التجاره بسیار داشت بر این نظریه و اقدام لبخند زد گفت ای قوم شما چه قدر ترسو و بزدل هستید از چیزیکه آثاری ندارد بیمناک شدید هنوز این گفتار در لب او بود که ابرها شروع بیاریدن کرد و مصعب تما آمد بجنبد سیلها سر بهم داده اثری از او و اموالش باقی نگذاشت و آنها که بدامان کوه رفته بودند مصون ماندند .

کاروان چهار روز آنجا ماند. میسر غلام خدیجه گفت این سیل تا یکماه ادامه دارد خوب است بمکه باز گردیم محمد ﷺ جوابی نداد شب را خفتند صبحگاه فرمود بارها را ببندید و خود پیشقدم شده از جریان آب رودخانه گذشتند و همه به پیروی او سلامت از آن ورطه خطرناک رستند در همین سفر بود که بدیر راهب گذرافتاد و او از پیشوای قافله پذیرائی کرد و مرده داد که تو بزرگ جهانیان خواهی شد دین تو اسلام است بتها را خواهی شکست دینهای باطل را نابود میسازی و سفارش محمد ﷺ را بمیسر فراوان کرد گفت در شام مراقب باش یهود با و صدمه ای نزنند. از آنجا بشام وارد شدند. مردم شام جمع شدند کالاهای قریش را ببهای فراوان خریدند و رفتند اما محمد ﷺ آنروز چیزی نفروخت ابوجهل خوشحال شد گفت

هرگز خدیجه از این شوم‌تر تاجر بجائی نفرستاد همه کاروانیان متاع خود را فروختند ولی متاع محمد ﷺ هنوز باقی است .

روز دیگر شد دسته‌ای از اعراب که اطراف شام منزل داشتند خبردار شدند که کاروان حجاز وارد شد . بشهر آمدند و چون جز مال التجاره خدیجه چیزی باقی نبود هم‌را بدو برابر قیمت خریدند برابو جهل سخت گران آمد و عقده‌ای از حسد بردل گرفت .

اموال خدیجه حزیکبار پوست همه فروش رفت یکی از یهود برای خرید پوست آمد .

یهودی شامی برای  
کشتن محمد (ص) آمد  
سعد بن قمطور که از بزرگان علمای یهود بود بقافله آمد چون نظرش بر محمد (ص) افتاد نگاهی دقیق کرد و نشانه هائی که در کتب خود مطالعه کرده بود شناخت با خود گفت این همان است که دین ما را از

بین میبرد و زنهای ما را بیوه خواهد ساخت باید قبل از آن او را بقتل رسانید پیش آمد گفت ای سید این بار پوست را خریدارم بچند میفروشی - حضرت محمد ﷺ فرمود بیانصد درهم نقره گفت بدین بهاء خریدم مشروط بر آنکه بخانه من در آئی و از غذای من میل کنی باشد که خدا بیمن قدم تو بر کتی بمن ارزانی دارد .

حضرت محمد ﷺ مهمانی آن یهودی را پذیرفت یهودی بار پوست بر گرفت و باتفاق مهمان تازه اش رفتند چون نزدیک منزل رسید زودتر بخانه رفت و بزنش گفت این جوان هاشمی را که اینک بخانه می‌آورم بناهست آئین ما را باطل کند باید در کشتن او مرا کمک کنی - باو دستور داد که سنگ آسیای دستی را بالای بام بیادار هنگامی که جوان هاشمی بهای پوست را گرفت و خواست از خانه بیرون رود بر سرش بکوب تا جان بسپارد و ما از او محفوظ بمانیم . زن یهودی سنگ بر گرفت و بالای بام رفت چون حضرت محمد (ص) خواست از خانه بیرون رود زن نظر بصورت و جمال او افکند لرزه بر اندامش افتاد دستش لرزید نتوانست بموقع سنگ را بگرداند - حضرت محمد (ص) بخواست خدا سالم از خانه بیرون رفت و به قافله پیوست چون دوپسر از یهودی دنبال حضرت می‌آمدند سنگ را رها کرد بر سر آندو خورد و همانجا از جهان رفتند ، یهودی که نقشه او بعکس اجرا شد در کوچه و بازار داد و فریاد کرد ای مردم این جوان هاشمی همان کسی است که دین ما را باطل میکند و بخانه من آمد طعام مرا خورد و پسران مرا کشت یهود شمشیرها بر گرفتند و جمع شدند ولی حضرت محمد (ص) از شام بیرون رفته بود .

## بیان تجارت

حضرت محمد (ص) بایک طنطنه و جبروتی در میان هزاران نفر مستقبلین و قربانی‌های فراوان وارد مکه شد بخانه خدیجه رفت بانوی عرب پس‌برده نشسته محمد (ص) امین داخل اطاق شد و سود و منفعت سوداگری خود را نشان داد خدیجه از این سود سخت بشگفتی فرورفت و پدر خود خویلد را مژده فرستاد .

آن‌گاه که محمد (ص) بیرون رفت از میسره غلامش پرسید از محمد (ص) چه دیدی میسره گفت کرامت‌های محمد (ص) بیش از این است که مرا توانائی بازگفتنش باشد و برخی از مشاهدات خود را برای خواتون خود نقل کرد .

خدیجه گفت خاموش شو که عشق مرا بمحمد (ص) افزودی آن‌گاه پیاس شنیدن این مژده میسره وزن و فرزندش را آزاد ساخت و او را خلعت فراوان داد . شتران و دراهم زیادی بوی عطا کرد سپس دستور داد از عاج و آبنوس کرسی نهادند محمد ص را که بازگشت بر آن جای داد و باز از سفر بازرگانی توضیح خواست از حلاوت گفتار محمد ص قند در دل او آب میشد و پس از شنیدن پاسخها گفت دیدار تو بر من چقدر مبارک و فیروز است و این شعر بخواند :

فلو اننی امسیت فی کل نعمه      و دامت لی الدنیا و ملک الاکسره  
فما سویت عندی جناح بعوضه      اذا لم تکن عینی لعینک ناظره

سپس گفت ای آقای من شمارا نزد من حقی است که اگر رخصت دهی حاضر سازم . حضرت محمد (ص) فرمود میل دارم عمویم ابوطالب را دیدار کنم . آن‌گاه باز آیم - محمد ص بخانه ابوطالب آمد - داستان مسافرت خود را یکسره شرح داد و بایک جهان حیا گفت ای عم یزر گوارم من دوست دارم که آنچه در این سفر بدست آوردم از آن شما باشد ابوطالب پسر برادر را در آغوش کشید و جبین مبارکش را بوسید و فرمود مرا آرزوی آن است که درخور شرف تو زنی برای همسری تو اختیار کنم تا تو با همسر عزیز و ارجمند زندگی کنی آنچه را که خدیجه بتو مزد دهد برای تو شتر خریده و سیم و زر و نقدینهات را برای همسر عزیزت کابین نمایم حضرت محمد (ص) فرمود هر چه که شما صلاح دانی پسندیده است .

محمد (ص) از منزل ابوطالب بیرون رفت و استحمامی کرد موی سر را شانه زد و عطر استعمال کرد جامه‌های نیکو پوشید بایک جهان وقار بخانه خدیجه بازگشت .

خدیجه از دیدار محمد (ص) شادگشت - بی اختیار از او پرسید آیا از من خواهشی نداری؟

اگر هر چه بخواهی بر آورده است . بشنیدن این سخن عرق چون شبنم غلطان برخ و پیشانی چون گل محمد ﷺ پدیدار شد .

عرق که بر رخ آن ماه پاره میریزد بر آفتاب تو گوئی ستاره میریزد  
جوان هاشمی در آتش حیا و شرم فرو رفت خدیجه متوجه شد رشته سخن را گردانید  
گفت این مالی را که نزد من داری چون بگیری بچه مصرف خواهی رسانید .

صحبت زناشوئی  
محمد ﷺ فرمود عموم ابوطالب بر سر آنست که از خویشاوندان من همسری برایم خواستگاری نماید و برای این کار شتری خریداری کند .

خدیجه گفت ای سید من آیا میل نداری من برای تو زنی خطبه کنم محمد ﷺ فرمود راضی هستم خدیجه گفت زنی را برای تو سراغ دارم از خویشاوندان تو که در زیبائی و عفت و پاکیزگی از همه زنان مکه بالاتر است و در نسب تو نزدیک است در کارها ترا کمک میکند و باند کی از تو راضی است ولی عزیز من این زن را دو عیب باشد یکی آنکه پیش از تو دوشوهر دیده و دیگر آنکه سالت از تو بیشتر است .

محمد ﷺ دریافت از خجالت در عرق فرو رفت هیچ سخن نگفت . خدیجه تکرار کرد و التماس کرد که ای سید من چرا پاسخ مرا نمیدهی . بخدای سوگند که من ترا دوست دارم و در هیچ کاری تو مخالفت تو نمیکنم .

حضرت محمد ﷺ در پاسخ خدیجه گفت ای دختر عم ثروت شما فراوان است و من مرد تهیدستم و خانه بدوشم البته مرا زنی باید باشد که در خور بضاعت من باشد . امروز تو ملکه عرب هستی و باید بهم سری ملوک و پادشاهان بیرون آئی . خدیجه گفت ای محمد ﷺ اگر ترا مال اندک است مرا ثروت فراوان و چون از جان خود در باره تو دریغ ندارم چگونه از مال خود دریغ کنم اینک من و آنچه مرا است از آن تست .

خدیجه خواستگار  
محمد (ص) است  
ای عزیز من بخدای کعبه ات قسم میدهم خواهش مرا بپذیری این بگفت  
واشک خدیجه جاری شد آنکاه تجدید مطلع کرد گفت عزیز من بر  
خیز نزد اقوام خود برو بگو نزد پدرم بروند مرا از بهر تو خواستگاری  
نمایند اگر صدق زیاد خواستند غم مخور که من از مال خویشتن برداخت میکنم- حضرت محمد ﷺ  
برخواست بنزد ابوطالب رفت در حالی که عموها همه آنجا جمع بودند .

محمد ﷺ خطاب بعموها کرده گفت بخانه خویند بروید و دخترش خدیجه را برای



من خواستگاری کنید - این سخن شکفتی در فرزندان عبدالمطلب بوجود آورده همه سر بزیر افکنده جواب ندادند .

ابوطالب گفت ای پسر برادر پادشاهان خدیجه را خواستگاری کرده اند و اوسر بدیشان فرود نیاورد عزیز من تو خود میدانی که بضاعتی نداری و اگر از او سخنی شنیده باشی ممکن است با تو مزاح کرده باشد . ابولهب گفت ای برادرزاده خود را در دهان عرب میفکن و این آرزوی خام را بگذار آخر تو کجا در خور خدیجه باشی .

عباس برخاست و با حالت خشم گفت ای ابولهب جمال و جلالت محمد ﷺ از همه کس افزون است و اگر خدیجه از او مال فراوان خواهد من خود سوار میشوم و بر ملوک جهان در آمده و هر آنچه را که نیازمند باشد فراهم میسازم .

سعدی از زبان خدیجه گفته است :

من از آن روز که در بند توام آزادم	پادشاهم که بدست تو اسیر افتادم
همه غمهای جهان هیچ اثر می نکند	در من از بسکه بدیدار عزیزت شادم
من که در هیچ مقامی نردم خیمه اوس	پیش تو رخت بیفکندم و دل بنهادم
دانی از دولت و صلت چه طمع دارم؟ هیچ	یاد تو مصلحت خویش ببرد از یادم
بوفای تو کز آن روز که دل بند منی	دل نبستم بوفای کس و در نگشادم
تا خیال قد و بالای تو در فکر من است	گر خلائق همه سروند چو سرو آزادم
خرم آن روز که جان می رود اندر طلبت	تا بیایند عزیزان بمبار کبادم
بسخن راست نیاید که چه شیرین سخنی	وین عجب تر که توشیرینی و من فرهادم
دستگاهی نه که در پای تو ریزم چون خاک	حاصل آنست که چون طبل نهی بر بادم
می نماید که جفای فلک از دامن من	دست کسوته نکند تا نکند بنیادم
ظاهر آنست که با سابقه حکم ازل	جهد سودی نکند تن بقضا در دادم
ور تحمل نکنم جور زمان را چکنم	داوری نیست که از وی بستانم دادم

سعدیا حب وطن گرچه حدیثی است صحیح

توان مرد بسختی که من آنجا زادم

مذاکره بسیار شد تصمیم گرفتند صفیه دختر عبدالمطلب را بخانه خدیجه بفرستند تا حقیقت امر روشن شود صفیه بخانه خدیجه رفت خدیجه از آمدن او بسیار مسرور شد و او را

احترامی بسیار کرد و فرمان داد غذائی درخور دختر عبدالطلب حاضر کنند .

صفیه گفت ای خدیجه من برای طعام خوردن نیامده‌ام بلکه برای آن

است که بدانم آنچه شنیده‌ام از محمد صلی الله علیه و آله در باره تمایل شما

بازدواج با او حقیقت دارد یا نه ؟

خدیجه گفت آنچه شنیده‌ای همه درست است . من بزرگواری محمدر را

میدانم و از این راه حاضر شده‌ام کابین خود را از مال خود بدهم .

صفیه از این مژده بزرگ خوشوقت شد و گفت ای خدیجه در دوستی محمد صلی الله علیه و آله معذوری

زیرا چشم‌روز کارمانند محمد صلی الله علیه و آله ندیده و گوش کسی شیرین تر از گفتار او نشنیده آنگاه این

شعر را بخواند :

الله اكبر كل الحسن في العرب	کم تحت غرة هذا البدر من عجب
قوامه ثم ان مالت ذوائبه	من خلفه فهی تعنيه عن الادب
تبت بدلائمی فيه و حاسده	ولیس لی فی سواه قط من ادب

خدیجه خلعتی شایسته صفیه حاضر و تقدیم وی کرد و با خاطر شاد او را فرستاد صفیه نزد

برادران آمد گفت خدیجه محمد (ص) را خوب شناخته و بر خیزند و برای خواستگاری او

بخانه خویند رویدا عمام محمد صلی الله علیه و آله همه شادان جزا بولهب بنزد خویند رفتند .

ابوطالب پسر برادر را بالباس فاخرو شمشیر هندی که بر کمر حمایل داشت بر اسب

تازی بنشانند اعمامش دور او حلقه زدند تا بخانه خویند وارد شدند . چون خویند مژده ورود

بنی هاشم را شنید استقبال شایانی کرد و ترحیب گفت و اکرام و احترام نمود .

ابوطالب پس از آداب عربی آغاز سخن کرده گفت ما هم از يك نژاد و اصلیم پدر ما

یکی است و اینک ؛ حاجتی بمنزل تو آمده‌ایم می‌خواهیم بین مردوزنی علاقه زناشوئی ایجاد کنیم

خویند گفت آن زن و مرد کیستند ؟ ابوطالب گفت آن مرد محمد صلی الله علیه و آله و آن زن دختر تو خدیجه

است . خویند از شنیدن این سخن رنگش بر افروخت گفت بخدا قسم شما از بزرگان قریش

هستید اما خدیجه در کار خویش مختار است و کسانی از مملوک بخواستگاری او آمده‌اند نپذیرفت

اما در باره محمد صلی الله علیه و آله چه خواهد کرد ؟ میدانم !

گفت محمد صلی الله علیه و آله مردی نهی دست و خانه بدوش است . حمزه چون این بشنید از جای

برخواست گفت ایخویلد آیا نمیدانی اگر محمد (ص) قصد مال کند ما را هر چه دارائی است از آن اوست .

این بگفت و برخاست و فرزندانش عبدالمطلب همه بخانههای خود باز گشتند .

اینخبر بخدیجه رسید سخت اندوهناک شد دستور داد پسر عمش  
 ورقه بن نوفل را حاضر کنند چون ورقه آمد خدیجه را محزون  
 دید علت حزن او را پرسید گفت چون همسر و پرستار و مونس ندارم  
 ورقه گفت اینهمه صنا دید عرب بخواستکاری آمدند خوب بود با  
 آنها ازدواج میکردی - گفت میل ندارم از مکه بیرون روم - ورقه گفت از مکه هم مانند  
 شیبه بن ربیع - عتبه ابن ابی معیط - ابن هشام ترا خواستگار بودند و قبول نکردی -  
 خدیجه گفت چون آنها نادان و کمراه بودند آنها را دوست نداشتم اگر کسی دیگر سراغ  
 داری بگو ؟

**خدیجه ورقه را  
 باستمداد دعوت  
 کرد**

ورقه گفت شنیده‌ام محمد بن عبدالله صلی الله علیه و آله نیز خواستگار تست خدیجه گفت ای پسر عم  
 اگر در او عیبی است بگو - ورقه سر بریز و بگو - ورقه سر برداشت و گفت :

**اصله اصیل و فرعه طویل و طرفه کجیل و خلمقه جمیل و فضله عمیم و جوده عظیم  
 خدیجه گفت من از عیش پرسیدم تو از فضلش گفتی ورقه اضافه کرد:  
 وجهه اقمر و جیهه ازهر - و طرفه اهوز و لفظه احلی من السكر و اذا مشی کانه  
 البدر اذا بدر - والوبل اذا مطر .**

خدیجه گفت ای پسر عم عیب او را بگو - ورقه باز بد کرفضایل محمد صلی الله علیه و آله پرداخت  
 گفت این خدیجه مرا چه قابل که مناقب محمد (ص) را بگویم و از مکارم او سخن برانم .

خدیجه گفت من خود او را دیده‌ام و بزرگواریش را میدانم و جز او کسی را بهمسری  
 نپذیرم ورقه گفت این خدیجه مرا چه میدهی اگر امشب ترا بنکاح محمد صلی الله علیه و آله در آورم ؟

خدیجه در حال تبسم گفت این من و دارائی من هر چه میخواهی بردار؛ ورقه گفت از مال  
 جهان هیچ چیز نمیخواهم بلکه آرزوی من آنست که محمد (ص) در روز پاداش مرا شفاعت  
 کند : زیرا میدانم رستگاری آنجهان فقط بدست اوست - خدیجه گفت من ضامن شدم که  
 فردای قیامت محمد ترا شفاعت کند. ورقه بیرون رفت و بخانه خویلد آمد گفت . ایخویلد  
 چه اندیشیدی که خود را بدست خود بکشتن دادی خویلد گفت مگر چه کرده‌ام ؟ ورقه گفت

قریش را از خود رنجاندی و آنان را چون دیگ جوشان ساختی پسر برادر ایشان را بیمقدار شمرده‌ای و درخواست آنها را رد کرده‌ای. خویلد گفت ای ورقه بزرگوار ای محمد (ص) بر همه کس روشن است اما تو بگو تا بسرزنش عرب چکنم. و اگر کسانی که بخواستگاری او آمدند و خدیجه حاضر نشد همدست شوند و بکینه توزی قیام کنند با آنها چه باید کرد! ورقه گفت مردم بزرگوار ای محمد (ص) را میدانند و ترا در این کار نکوهش نخواهند کرد. و خدیجه نیز فضائل او را شناخته و دل‌باخته همسری اوست. برخیز هر چه زودتر خاطر بنی‌هاشم را از خود شاد کن و رنجش دل آنها را برطرف کن.

خویلد مضطرب شد بورقه گفت اکنون چکنم. گفت لازم است  
**پدر عروس بخانه**  
**خویشان داماد**  
**میرود**  
 بخانه بنی‌هاشم رفت و پوزش طلبید خویلد گفت میترسم چون  
 مرا ببینند ناگهان بمن آویزند و خون مرا بریزند. ورقه گفت  
 اینها فرزندان عبدالمطلب و کریم هستند و من عهده دار میشوم که  
 بتو آسیبی نرسد. ورقه با خویلد بخانه عبدالمطلب آمدند گوش فرادادند فهمیدند همه فرزندان  
 عبدالمطلب حاضر و حمزه حضرت محمد ﷺ را می‌گوید ای پسر برادر بخدا سو کند که اگر  
 دستور فرمائی میروم و سر خویلد را می‌آورم.

خویلد شنید بر خود لرزید گفت ورقه آیا میشنوی؟ بگذار تا بر گردم و بدست خود  
 خویشتن را بکشتن ندهم. ورقه گفت غم بخود راه‌مد، این مردم کسانی نیستند که چون بر آنها  
 وارد شدی صدمه بتو بزنند با من بیا و تماشا کن چه میکنم این بگفت و حلقه بر در کوید  
 محمد (ص) آمد پشت در بر کشت گفت عموهای من خویلد با برادر زاده‌اش ورقه بنزد شما  
 آمده‌اند حمزه برخاست در بکشود وارد شدند.

خویلد با ورقه بنی‌هاشم را بنام پسران زمزم و صفاستایش کردند. ابوطالب ایشان را بخیر  
 پاسخ داد. حمزه گفت آنکس که از قرابت ما دوری جوید ما او را بخیر جواب نمی‌دهیم  
 خویلد گفت شما خود آگاهید که خدیجه در کار خود مختار و در خرد و دانش ممتاز است  
 من از ضمیر او آگاه نبودم و با آن سابقه که داشت گمان نداشتم بپذیرد اینک که فهمیدم  
 خدیجه مایل باین وصلت است نزد شما آمدم که عذر خواهی کنم امید است دیگر از  
 گذشته سخن نگوئید.

ورقه گفت ما محمد (ص) را دوست داریم و با شما هم آهنگ هستیم اما بهتر این است که فردا

نزد بزرگان عرب این امر اظهار شده و در جامعه عموم این خواستگاری بعمل آید تا حاضر و غائب همه بدانند اعمام پیغمبر قبول کردند. ورقه گفت خویلد زبانی را که عرب بپسندد خوب نمیداند من از طرف خدیجه و کالت میکنم خویلد گفت و کیل باش ورقه گفت باید این سخن را نزدیک کعبه بگوئی تا صدایید عرب هم بشنوند برخاستند نزدیک کعبه آمدند. و صدایید عرب مانند لثیمه بن حجاج و هشام بن مغیره و ابوجهل بن هشام و ابوسفیان بن حرب همه حاضر بودند. ورقه صدا زد نعمتم صباحایا ساکن حرم الله ایشان گفتند اهلا وسهلا یا ابالبیان آنکاه گفت ای بزرگان قریش آیا خدیجه را چگونه میشناسید گفتند در عرب و عجم مانند ای او نیست. گفت یک چنین بانوئی آیا شایسته است تنها زندگی کند. گفتند پادشاهان جهان بخواستگاری او آمدند نپذیرفت - ورقه گفت اینک او بیکی از جوانان قریش رغبت زناشوئی پیدا کرده اکنون اقرار خویلد را گوش کنید. و فردا در خانه خدیجه حضور یابید مردم گفتند کار نیک و پسندیده است.

خویلد گفت شما گواه باشید که من امر دخترم خدیجه را از خود برداشته و بر ورقه گذاشتم: پس بر کشتند ورقه بخانه خدیجه آمد گفت خانه خود را مرتب ساز که فردا بزرگان قریش در این جا مجتمع خواهند شد و من ترا بمحمد صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ عقد خواهم بست. خدیجه بسیار خرسند گشت و جامه‌ای که پانصد دینار قیمت آن برد بدو بخشید. ورقه گفت برای این اقدام جز شفاعت محمد صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ چیزی نمیخواهم: خدیجه گفت آن نیز بهر تو باشد.

### جشن ازدواج

خدیجه فرمان داد کنیزکان خانه را آراسته و غذاهای رنگارنگ تهیه ساختند از هر نوع خورش که ممکن بود در سماط ملکه عرب حاضر کردند هشتاد غلام و کنیز مخصوص خدمتگزار بزم عروسی و جشن ازدواج بودند. ورقه بن نوفل که واسطه ازدواج و کیل خدیجه بود بخانه ابوطالب آمد گزارش داد که برای فردا حاضر شوند. حضرت محمد (ص) ورقه را دعای خیر کرد. ابوطالب گفت اکنون دانستم که امر جشن بسر برادرم بنیکوئی انجام خواهد گرفت و با برادران خود و سایر بنی هاشم بکار ولیمه زفاف مشغول شدند

صبح روز جشن فرارسید بزرگان قریش و صدایید عرب بخانه خدیجه آمدند. ابوجهل چون بمجلس در آمد خواست روی آن کرسی بنشیند که برای داماد تهیه شده و از همه

بالا تر و ممتاز تر بود . میسره پیش آمده گفت این کرسی صاحب دارد برجای خود بنشین . ابوجهل خجل شده بگوشه‌ای نشست .

بنی‌هاشم رسیدند کنیزان و غلامان برای پذیرائی دامن همت بالا زده آماده شدند پیرامون حضرت محمد ﷺ قدم میزدند حمزه شمشیرش را کشیده از پیش روی محمد ﷺ می‌آید و راه باز میکند میگوید ای مردم مکه مراعات ادب کنید . گفتارها کوتاه نمائید - برای بایستید و کبر و خود خواهی را دور اندازید که صاحب هیبت و وقار می‌آید- در میان انبوه جمعیت جمال محمد ﷺ مانند خورشید درخشنده پدیدار شد دستاری سیاه بسر داشت و پیراهنی از عبدالمطلب در بر و زرهی از الیاس بدوش و نعلین جدش در پای و عصای ابراهیم خلیل بر کف و انگشتری از عقیق سرخ در انگشت داشت.

فرزندان عبدالمطلب همه بدور او جمع بودند مردم از هر سو بتماشایش میشتافتند چون محمد ﷺ وارد مجلس شد اکابر و اشراف همه بی‌اختیار برای تعظیمش از جای برخاستند مگر ابوجهل که همچنان برجای خود نشسته بود. حمزه که مظهر غیرت و شجاعت و رشادت بود چون نخوت و تکبر او را دید چون شیر آشفته پیش دوید و کمر ابوجهل را بگرفت فرمود برخیز که هرگز از بلا مصون نباشی ابوجهل در خشم شد شمشیر از کمر بکشید حمزه او را مجال نداده دستش بگرفت، وطوری فشار داد که خون از انگشتان او بیرون زد بزرگان قریش پیش دویدند و از حمزه خواهش کردند که نگذارد آتش فتنه زبانه کشد.

مجلس جشن آراسته شد و همه حضار منتظرند چه کسی شروع  
**آغاز خطبه**  
 بخطبه میکند. ابوطالب برخاست برپا ایستاد در حالی که محمد (ص)

باسطوت و جلال تمام روی کرسی مخصوص خود نشسته و اطرافیان متوجه زیبایی جمال او هستند. ابوطالب آغاز سخن کرد و گفت:

خدای راستایش که پروردگار کعبه است و ما را بفرزندی خلیلش ابراهیم مفتخر ساخته و در حرم امن و امان خودش ما را جاداده و بر دیگر بندگانش ما را سلطه و تفوق اعطا فرموده و بر ما این شهر با عظمتش را که در آن هستیم مبارک کرده است .

آنگاه روی سخن بحضار کرده فرمود:

ای حاضرین بدانید که پسر برادرم محمد بن عبدالله (ص) با هیچیک از مردم جهان قابل سنجش نیست و بر همه خلایق فزونی دارد. هیچکس از رتبه و فضیلت نظیر و مانند او نیست و

هرچند ثروتش کم است ولی مال عطائی است که زود زائل میگردد و سایه ایست که زود محومی شود .

بدانید که او خدیجه را میخواهد و خدیجه بدو مایل است: آنگاه متوجه بورقه شد و گفت ما آمدیم خدیجه را از تو خواستگاری کنیم برضا و خوشنودی او صدق را هم هر چه بخواهید من از مال خود پرداخته و عهده دار میشوم (۱)

ابوطالب این سخنان بگفت و نشست . ورقه رشته سخن بدست گرفت درحالی که اضطراب و تشویش از نطقش پدیدار بود. آنگاه خدیجه چون لکننت در زبان ورقه مشاهده کرد از پشت پرده گفت ای پسر عم هر چند در این مقام بهتر است که تو سخن گوئی ولی من در کار خویش اولی هستم سپس بصدای بلند که همه حضار شنیدند گفت :

ای محمد صلی الله علیه و آله من خود را بتو تزویج میکنم و مهر من نیز از مال خودم است دستور ده تا عمویت از برای ولیمه زفاف ناقه نحر کند و هر زمان که خواهی نزد زن خود در آی (سال ۵۹۵ میلادی که از عمر خدیجه ۴۰ سال و از عمر محمد صلی الله علیه و آله ۲۵ سال گذشته بود).

#### سعدی از زبان خدیجه میگوید

روز گاریست که سودازده روی توام	خوابگه نیست مگر خاک سر کوی توام
بدو چشم تو که شوریده ترا ز بخت من است	که بروی تو من آشفته تر از موی توام
نقد هر عقل که در کیسه بندارم بود	کمتر از هیچ برآمد بتر ازوی توام
همدمی نیست که گوید سخنی پیش منت	محرمی نیست که آرد خبری سوی توام
چشم بر هم نزنم گر تو بتیرم بزنی	لیک ترسم که بدوزد نظر از روی توام
زین سبب خلق جهانند مرید سخنم	که ریاضت کش محراب دو ابروی توام
دست هوشم نکند مسح سرا پرده عمر	گر سعادت بزند خیمه ببهلوی توام
تو میندار گزین در بملامت بروم	که گرم تیغ زنی بنده بازوی توام

سعدی از پرده عشاق چه خوش میگوید

ترك من پرده برانداز که هندوی توام

۱- صدق خدیجه ۱۲/۵ اوقیه بود که مساوی با ۴۰ درهم شرعی میشد و قیمت ۲۰ شتر جوان بود که پینمبر از مال خود پرداخت - محمد رسول الله ص ۴۱

ابوطالب فرمود ای مردم شاهد باشید که خدیجه خود را بمحمد ﷺ تزویج کرده مهر خود را از مال خویش ضامن شد تنی چند از قریش از این امر تعجب کردند که بانوان برای مردان عهده دار مهر خویشتن بشوند - ابوطالب در غضب شد و از جای برخاست و او چنین بود که اگر خشم میکرد تمام قریش چون بید بر خود میلرزیدند و در ترس و بیم میشدند باری ابوطالب فرمود - اگر شوهران چون پسر برادر من باشند زنان با بزرگترین صداقها بطلبکار ایشان بر خیزند و اگر مانند شما باشند کابین گران از ایشان مطالبه کنند .

باری خطبه تمام شد جشن ازدواج با شربت و شیرینی که از نوع آرد و روغن و خرما بود پایان یافت پس از صرف ناهار مردم از خانه خدیجه بیرون رفتند .

خدیجه شش ماه بکار مجلس زفاف پرداخت و دستور داد تا کنیزکان و غلامان وسائل انجمن جشن فراهم آورند - گوسفندان زیاد نزد ابوطالب فرستاد تا ذبح کنند و همه مردم مکه را ولیمه داد .

انجمن آراسته شد اعمام حضرت محمد ﷺ حضور یافتند و افتخار

### ایام زفاف

میکردند که دامن ها را بالا زده بخدمت عروسی پسر برادر بکار

پردازند - خدیجه کسانی را از اهل صنعت از طایفه خواسته بود که شمعهها و مشعلها بمانند درختان ساخته و تمثالها از مشک و عنبر تعبیه کرد کنیزکان لباسها از حریر پوشیده و گردن بندهای زرین بگردن آویخته بودند رشته های مروارید و مرجان بزلفها زده بودند تمام این کنیزکان را حضرت خدیجه بشوهر عزیزش محمد ﷺ بخشید. ایشان طبقها از انواع بوی خوش و عطریات برداشتند و هم گروهی از کنیزان مشغول دف زدن بودند : زنان و مردان کعبه هم بسوی این مجلس دعوت شدند و در این جشن شرکت جستند ولی بنی هاشم را بزمی جدا بود حضرت محمد ﷺ دستاری سرخ بر سر بست و جامه مصری در بر کرد. غلامان بنی هاشمی هم شمعی در دست داشتند و مردم در شعاب مکه (شعب ابوطالب) انبوه شدند و همی بدان جانب نگاه میکردند که اکنون محمد ﷺ داماد شده برای خدیجه میرود با يك تجلیل بی نظیر داماد را بخانه عروس بردند .

چون حضرت محمد ﷺ بخانه خدیجه در آمد باطاق مخصوص خود در فته روی کرسی

مخصوصی که از عاج و عود ساخته شده بود نشست .

ملکه عرب و عروس هاشمی باطاق تازه داماد وارد شد خدیجه خویشتن را پیاراست



و جامه‌های نیکو دربر کرد و تاجی از زر سرخ که مرصع بجواهرات بود بر سر بست و خلیخالیهای نفیسی که از طلای خالص ساخته بودند و فیروزه‌نشان بود در ساق پا داشت و کردن بندها از زمرد و یاقوت به گردن کرده با این جلال خود را جلوی حضرت محمد ﷺ آشکار ساخت زنان بنی‌هاشم و بانوان بزرگ عرب کف زنان و دف زنان پا میکوبیدند و سرود میخواندند و با هلهله و شادی مبارک‌باد میگفتند - خدیجه از نزد محمد ﷺ گذشت و برای نوبت دیگر تغییر لباس و زینت داد باز خود را بنظر محمد ﷺ جلوه گر ساخت در این نوبت صفیه دختر عبدالمطلب در پیش روی داماد و عروس همی رفت و میخواند :

جاء السرور مع الفرح	محي النحوس مع الترح
انوارنا قد اقبلت	والحال فينا قد نجح
بمحمد المذكور في	كل المفاوز والبطح
لوان يوازن احمد	بالخلق كلهم رجح
بخديجة نسبت الكمال	و بحر نائلها طمح
هذا النبي محمد	ما في مدائحه كلح
صلوا عليه تسعدوا	
والله عنكم قد صفح	

سرود و اشعار فراوان خواندند. پس خدیجه نزد حضرت محمد ﷺ بنشست. زنان تاج سر او را برداشتند و بر سر محمد ﷺ گذاشتند باز دفاها بناوختند و بخدیجه گفتند ای بانوی عرب وای ملکه حجاز رسیدی بمقامی که هیچک از زنان عرب بدان پایه نرسید . نوبت جلوه سوم شد - عروس برای بار دیگر لباسها را تغییر داد و تاجی از یاقوت بر سر نهاده جلوی تازه داماد خویش آمد و صفیه همی شعر میخواند و شادی میکرد. در این نوبت خدیجه خدمت حضرت محمد (ص) بماند و زنهای عرب بسوی خاندهای خود برگشتند.<sup>۲</sup>

- ۱- سیره ابن هشام ص ۲۵۲ ج ۱- مروج الذهب ص ۱۷۴ ج ۲
- ۲- حکایت جشن ازدواج حضرت محمد (ص) را قدمای نویسندگان مفصل نگاشته‌اند و از میان خطبا و وعاظ نامی مرحوم آخوند ملامحمد حسین عماد الواعظین جد نگارنده رضوان الله علیه <sup>رحمته</sup> شیرین در ظرف ده شب در منبر بیان میکرد و در پایان شربت و شیرینی بافتنخار آنحضرت صرف میشد. ما از بازرگانی محمد ص نقل کردیم و کتبی که در این باره نقل شده عبارتست از: ابن اثیر - سیره دمیاطی - سیره حلبیه - سیره ابن هشام - بحار الانوار - ناسخ التواریخ و کتب خطی مرحوم عماد و غیره.

اسلام و بازرگانی یکی از مباحثی که کاملاً مورد توجه حضرت محمد ﷺ بود کار و بازرگانی است. اساس زندگی بشر و آبادی جهان و اشتغال افراد آدمی بر اساس امور اقتصادی است که دوستی آنرا در دل آدمی قرارداد و قرآن شاهد این امر طبیعی است که دست قدرت بودیعت در ارتباط انسان با محیط جهان قرارداد - واسطه این دو حقیقت دوستی و محبت است چنانچه میفرماید:

زَيْنَ النَّاسِ حُبُّ الشَّهَوَاتِ مِنَ النِّسَاءِ وَالْبَنِينَ وَالْقَنَاطِيرِ الْمُقَنْطَرَةِ مِنَ الذَّهَبِ  
وَ الْفِضَّةِ وَ الْخَيْلِ الْمُسَوَّمَةِ وَ الْأَنْعَامِ وَ الْحَرثِ ذَلِكَ مَتَاعُ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَ اللَّهُ  
عِنْدَهُ حُسْنُ الْمَبَاقِ

• آیه ۱۲ سوره آل عمران ،

پروردگار عالم برای اینکه بشر را از متاع این جهان بهتر بهره‌مند سازد و در دایره کمال از افراط و تفریط مصون بدارد، آئین مقدس اسلام را با وضع شگفت‌آوری مقرر و آدمی را بکار و کوشش مشغول ساخت و با بیان معجزه‌آمیزی بکار و کسب و سعی و عمل و آداب و رسوم ملی و شئون اجتماعی علاقه‌مند گردانید. پیشوای اسلام سرچشمه فساد و شرارت را بطالت و بیکاری میدانست و مولود بیکاری را قساوت قلب میشناخت و لذا برای آنکه دل آدمی از قساوت و درون او سیاه و تاریک نگردد و در نتیجه دنیا و بران و آخرت معطل و خسران‌آور نباشد تجارت و بازرگانی و کسب و پیشه را در شریعت اسلام تأکید و از ارکان دین قرارداد و حتی آخرت را مدیون و مرهون دنیا شناخته فرمود **من لامعاش له لامعادته** هر کس دنیا ندارد و معیشت او منظم نیست آخرتش نیز دگرگون خواهد بود و در حدیث دیگر فرموده:

**اعمل للدنيا كما تعيش ابدا و اعمل للآخرة كما تموت غدا**

برای دنیا چنان سعی و کوشش کنید که گوئی همیشه زنده هستید و زندگی نیازمند اسباب و عمل است و برای آخرت چنان مهیا باشید که گوئی فردا خواهید مرد، بحساب نفسانی خود با خلق و خدا رسیدگی کنید.

کتاب تجارت از فصول مشبع فقه است و قانون بازرگانی ازارکان قدیم اجتماع است

احادیث مربوط به تجارت بسیار است و از آن جمله میفرماید: **البرسمة في التجارة و صاحبها لا يفقر الا تاجر حلاف مهين** برکت در تجارت و سوداگری است و بازرگان هیچگاه

تهی دست نمیشود مگر آنکه در کارش سوگند خورد یا برخلاف انصاف قدم بردارد و نیز میفرماید **تسعة أعشار الرزق في التجارة**: اگر روزی را ده قسمت کنیم نه بخش آن در تجارت و بازرگانی است. باز فرموده **الخیر عشرة اجزاء أفضلها التجارة اذا أخذ الحق وأعطاه خیر** و خوبی ده جزء است که بهترین اجزاء آن بازرگانی است اگر بازرگان بحق داد و ستد نماید و هم در ستایش بازرگان فرموده: **التاجر الصدوق الأمين مع النبيين و الصديقين والشهداء**: بازرگان راستگو و امین فردای قیامت دوشا دوش پیغامبران راستگو و شهدای راه خدا قرار خواهد گرفت. و باز فرموده است **الكاسب حبيب الله**: سوداگر، بازرگان، کاسب و پیشه‌ور حبيب و دوست خداست اگر شرائط و قوانین تجارت عمل کند.

آنگاه اقسام و انواع سوداگری را شرح میدهد و بواجب - مستحب - مباح - مکروه حرام تقسیم میکند و تشریح آن چنین است:

تجارت واجب آنستکه هر فردی از افراد آدمی برای کسب قوت و روزی خود و خانواده اش باید سعی و کوشش بپردازد و کسب رزق حلال بنماید و پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود **مأعون** است کسی که بار خود را بدوش دیگران گذارد و کلاً بر مردم شود. تجارت مستحب آنستکه بکسب و سوداگری خود توسعه دهد تا بتواند کمکی بنیازمندان تهی دست بنماید و از ضعف و زبردستان دستگیری کند.

تجارت مستحب برای کسب مال حلال بمنظور رفع نیاز خود و خاندان و خویشان و برادران مسلمان هم چون جهاد در راه خدا میباشد و لذا پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود هر کس طلب روزی حلال کند برای وسعت رزق خودش و خانواده اش و همسایگانش مثل آنست که در راه خدا جهاد کرده باشد و خدا را ملاقات میکنند در حالی که صورتش مانند ماه نور می بخشد. و در يك حدیث دیگر فرموده است « من کاد لعیاله کمن جاهد فی سبیل الله »

تجارت مباح آن است که فقط بمنظور زیادتی ثروت باشد. و اگر حقوق الهیه آن داده شود و مظلومه عهده جمع کنند نه باشد امر مباحی است و سعدی گوید: مال بهر صرف کردن عمر است نه عمر بهر گرد کردن مال.

تجارت مکروه کسب‌های پستی است که دل آدمی را راضی نمیشود از آن راه معیشت

معاش خود را اداره کند مانند صرافی - کفن فروشی - غلهفروشی - و کشتن و ذبح کردن حیوانات - یا اجرت گرفتن برای حجامی یا قابلگی و جهانیدن نر بر ماده و غیره .

پیغمبر ﷺ دوست نمیداشت برای آموختن قرآن - زرگری - قصابی - غواصی اجرت بگیرد و بیشتر چیزی که در نظر پیشوای اسلام مکروه بوده تجارتی است که سبب شود سرمایه داران بیکار و تنبل و تن پرور شده سرمایه خود را بکار ریح و مراهجه اندازند و خود از انجام وظایف اجتماعی شانه خالی نمایند .

احتکار بدترین صفت بازرگانی است خاصه در قوت غالب مردم که گناهی عظیم است و نگاهداشتن بیش از ۲۴ ساعت آن عذاب الیم دارد و این نکات لطیف هر يك متضمن حکمت و صلاحتی است که خردمندان متوجه آن میشوند و ما در کتاب اقتصاد در اسلام مفصل شرح داده ایم .

**تجارت حرام**  
سودا و معامله کلیه اتمعه نجس که قابل پاک کردن نباشد حرام است خواه آلود کیش ذاتی باشد چون خمر و مدفوع حیوانات حرام گوشت مانند سگ و خوک خواه عرضی مانند مایعات نجس و غیر قابل تطهیر . در هر حال اکتساب باعیان نجسه حرام است .

خرید و فروش اسباب لهو و لعب مانند آلات قمار، مجسمه که تجدید بت پرستی میکند و فروش اسلحه بدشمن دین و اجاره دادن کشتی و منزل برای فعل حرام ممنوع است . فروش انگور بمنظور شراب و چوب بمنظور بت ساختن در دیانت اسلام حرام شده است .

**شرایط بازرگانی**  
فقها و علمای بزرگ اسلام دستور داده اند برای خرید اتمعه بازرگانان را استقبال نکنید تا با آزادی جنس وارد کنند در دسترس مصرف کنندگان بگذارند . (حد استقبال در شرع چهار فرسخ است) . .

تأکید کرده اند قوت غالب مردم را حبس و احتکار نکنند و در روز کارگرانی تا سدروز و ایام ارزانی تا چهل روز نگاهداشتن قوت غالب احتکار است .

اسلام دستور داده محتکر را در فروش مجبور کنید ولی در قیمت آزاد بگذارید - کسی حق ندارد متاع دیگری را قیمت کند و الزام نماید - علما اتفاق دارند که هر کاسب و پیشه ور و بازرگان واجب است اول قانون تجارت بیاموزد سپس بکار شروع کند .

در آداب تجارت نوشته اند باید در فتح بیع رایج معامله شد - کالا را هنگام فروش افزودن داده و بامنفعت اندکی قناعت کرد - انصاف و عدل را از دست نداد - در ورود بی بازار

خدای را یاد کرد و از او برکت خواست - تکبیر و توجه بخدا سبب برکت کسب است .  
زودبازار نروند و نکوهش و مذمت جنسی نکنند در فروش و ستایش ننمایند . سوگند  
و قسم یاد نکنند . در هنگام بین الطلوعین و غروب آفتاب خرید و فروش نکنند . پس از عقد معامله  
تقاضای تخفیف نکنند - خرید و فروش بعنوان حراج و شانس و بخت آزمائی زیان آور است -  
این تعلیمات صلاح و سبب رستگاری بازرگان است .

غزالی در کیمیای سعادت خود که خلاصه‌ای از کتاب نفیس احیاء العلوم است مینویسد:  
پیغمبر اکرم ﷺ فرمود کسیکه چهل روز طعام نگاه دارد تا گران شود آنگاه اگر همه  
را بصدقه دهد کفایت آن نمیشود باز روایت میکند اگر کسی طعام نگاهدارد خدای  
از او بیزار است و او از خدا بیزار و نیز آورده که هر که طعامی خورد و بشهری برد  
و بنرخ روز بفروشد مثل این است که همه را بصدقه داده است و از علی علیه السلام آورده  
که فرمود هر کس چهل روز طعامی را نگاهدارد دل او سیاه میشود .

### حکایت

تنی از پیشینیان بوسیله وکیل خویش طعامی بصره فرستاد . تا بفروشد  
وکیل چون بصره رسید آن کالا ارزان بود او بکفته صبر کرد تا کالا  
را گران بفروشد چنین کرد و برای صاحب آن نوشت که چنین فروختم مسالک مال التجاره  
پاسخ داد که من بسود قناعت کرده بودم تا دینم سالم بماند سزاوار بود که جمله آن مسال  
بصدقه دهی باشد که کفاره این کار بشود .

این حقایق مسلمه باوضع فعلی بازرگانی ما باین نتیجه رسیده که در هر شهر چندین  
صد نفر توانگر و مالک الرقاب باشند و چندین صد هزار نفر بیچاره و مضطر و مسلول این عمل  
اختلاف طبقات و بدینی افراد بیکدیگر است تا زمانی که تجارت روی اصول تعادل اقتصادی  
منطبق بر قانون بازرگانی اسلام نباشد - این فساد و اختلاف، این بدبختی و آواره گی در میان  
ملت ادامه خواهد داشت .

### نبوت

نبوت در کمال خویش صافی است - ولایت اندر او پیدانه مخفی است  
ولایت در ولی پوشیده باشد - ولی اندر نبی پیدا نماید

بشر در دایره وجود برای کمال نفس در حرکت است تا قوای محضه و استعداد های قابله  
را بفعلیات خود برساند طی دایره وجود فقط برای کمال مطلوب است تا نفوس قابله با طی  
مراحل حیات و ادوار وجودی بمبدأ خود بازگشت کند .

یکی از مراحل وجود زندگانی بدن عنصری است که آمیخته از معجزات «روح» و عناصر است و هزارها تحول از ضروریات سته حیات و اعمال غرائز طبیعی و قوای درونی و بیرونی در این آدمی حکومت می کند. مدتی آنچنان ضعیف است که تحت تأثیر کوچکترین حوادث خارجی واقع میگردد و زمانی آنقدر نیرومند و قوی میشود که با کلیه عوامل محیط و زمان و عناصر و موالید مبارزه میکند و بر همه فائق می آید و همه را تحت تأثیر اراده خویش می آورد و بر همه موالید و موجودات حکومت میکند.

این بشر چون قابلیت صرفه است باید با نور علم و دانش بکمال مطلوب واصل شود. در بدایت امر مصالح و مضار خود را نمیشناسد. مشاعرش قادر بفهم عواقب امور نیست - اختلاف غرایز و سرکشی هر يك از آنها او را سرگردو راهی متزلزل و مرددمیدارد. او نه از گذشته خود و نه بر آینده و قوفی ندارد.

إِنَّ اللَّهَ عِنْدَهُ عِلْمُ السَّاعَةِ وَيُنزِلُ الْغَيْثَ وَيَعْلَمُ مَا فِي الْأَرْحَامِ وَمَا تَدْرِي نَفْسٌ مَاذَا تَكْسَبُ  
غَدًا وَمَا تَدْرِي نَفْسٌ بِأَيِّ أَرْضٍ تَمُوتُ إِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ خَبِيرٌ (آیه ۳۴ - سوره لقمان ۳۱)

با آداب و عادات در حرکت است. چنانچه علم و دین باو مصالح و منافع شخصی و نوعی را نشان ندهد و بشر حدود تبعیت خود را از عوامل نفسانی و شهوات و هواهای خارجی محدود نسازد و بوعده و وعید، بیم و امید متوجه نکند تأثیر يك عامل درونی و یا محیط خارجی کافی است که او را به نیستی و نابودی سوق دهد.

علم و دین از هم جدا نیست در کتاب جدا گانه نگاشته ایم، و تنها آن برنامه ایست که میتواند از قصص گذشته گان و اخبار عجیب پیشینیان او را در اندیشه و تفکر اندازد و عقل او را تقویت کند و فهم و درک او را نیرومند سازد تا خود بمصالح و مضار خویش آگاه گردد. تنها کسی که میتواند این حقایق را منطبق بر حقیقت راستی و درستی بر بشر بفهماند انبیاء و رسل می باشند که به کوتاهترین راه مستقیم بکمال مطلوب راهنمایی و رهبری کرده اند.

با يك نظری دقیق بسطور زندگانی علماء و فلاسفه و دانشمندان که در مکتب غیر نبوت آموزش یافته اند این حقیقت روشن است که همه در مراحل طی درجه کمال بيك سدی از عوامل اندیشه و افکار برخوردار کرده و از سر بر زمین سقوط نموده با محرومیت کامل روبرو شده اند.

اما پیروان انبیاء و رسل باسلامت و سعادت و عافیت این مراحل را گذرانیده و خود راضی و خلاق هم از آنها راضی، خداهم بهشت موعود را بپاس رضایت بآنها ارزانی داشته‌است. دعوت بشریگانگی و توحید از پیدایش آدم ابوالبشر که پیغمبر خدا بود شروع گردید و همه جای تردید و شك نیست که خلقت این عالم باین عظمت و گردش این ستارگان ثوابت و بسیار بیپوده و عبث نبوده و بشر را بحال خود نگذاشته‌اند و چون دلیلی باهرتر و روشن‌تر از قرآن نداریم از قرآن شاهد می‌آوریم. آنجا که میفرماید ما منت بر مردم گذاشتیم که آنها را برهبری پیغمبران بکمال مطلوب رسانیدیم بشر بحکم ضرورت بتنهائی نمیتواند زیست کند و ناگزیر بزندگی اجتماعی است درزندگی جمعی خواه و ناخواه تصادم و اصطکاک منافع و غرایز طبیعی بوجود می‌آید که برای حل آن ناگزیر از قانون و حکومت است بدون هیچ شك و ریبی قانون باید از سرچشمه علوم غیبی انخان گردد تا بتواند بر تمام بشر در همه اعصار خلقت حکومت کند و سبب ارسال رسل و انزال کتب همین است که بشر در جلب منافع و دفع مضار خویش و حفظ حقوق فردی و اجتماعی بمناقشه و پیکار نکشاند.

آن قدر جامعه‌ای که میتواند تمام بشر را زیر یک لوا تمر کرده و قانون را در زیر سایه آن بر مردم عرضه دارد توحید است و اگر توحید و یگانگی نباشد آن قانون گذاری‌ها در اعصار مختلف متضاد و متباین خواهد شد و بشر نه تنها به اتحاد و اتفاق نمیگردد بلکه بنفاق و تشمت آراء و افکار برمیخورد و از این جهات گذشته اگر راهبری و راهنمایی بشر را در خلقت خود بصواب و صلاح خود یا مضار خویش آگاه نسازد عقاب و سزا و جزا مفهومی ندارد. و اگر ایمان بسزا و جزا نباشد و عس درونی حکومت نکند هیچ نیروئی قادر بر جلوگیری از نفس خود سرخود خواه بشر نخواهد بود. برای این حقیقت قرآن میفرماید عذاب و کیفر بدون ارائه طریق ظلم است و از رویه عدالت و الوهیت خارج است و از همین لحاظ عدل و معاد از اصول عقاید مسلمانان است.

شیوه و سنت سنیه الهی است که راه را از چاه بنمایاند و منکرین آیات  
**وَمَا كُنَّا مَعْدِيْنَ حَتَّىٰ**  
 خود را عقوبت کند و عقوبت هم همان انحراف و محرومیت از سعادت  
**تَبَعَتْ رَسُوْلًا**  
 و رستگاری است. در آیه میفرماید سنت ما این نیست که بندگان  
 خود را در دنیا و آخرت عذاب کنیم مگر پس از اتمام حجت بوسیله راهنمایان و پیغمبران  
 آسمانی که خوب را از بد و سعادت را از شقاوت و خیر را از شر و خوشبختی و عافیت را از

سختی و دشواری تشخیص دهند .

در آیه دیگر میفرماید: **وَلَقَدْ بَعَثْنَا فِي كُلِّ أُمَّةٍ رَسُولًا** و این رسالت و نبوت نمونه بارزی از مرحمت و لطف الهی است که در میان هرامتی رسول و پیغامبری میفرستد و از میان خود آنها برمیگزیند و مبعوث می کند تا مردم را براه راست ارشاد و هدایت کنند و فضیلت را بیاموزند و بتکمیل اخلاق حسنه آن جامعه همت بگمارند . در هرملت بیعت و انتخاب رسول مناسب با سطح فکرو افق ساختمان دماغ آن ملت است و لذا در آیه دیگر میفرماید :  
**تلك الرسل فضلنا**  
**بعضهم على بعض**  
 فضیلت و برتری برخی از انبیاء بر بعضی دیگر بمناسبت سطح اندیشه و عقل آن ملت است این تفاوت درجات بلباس بشری برای تکمیل قوای روحانی بشر است که از مبدأ فیاض کسب فیض میکردند و بر مردم جهان افاضه و تعلیم می نمودند .

قرآن قریب ۳۵ نفر از اسامی انبیاء نام برده شده که پنج نفر آنها اولوالعزم و صاحب کتاب میباشند  
 ۱- ابراهیم ۲- نوح ۳- موسی ۴- عیسی ۵- محمد ﷺ  
 از غفاری روایت میکند که پیغمبر فرمود : عدد انبیاء به ۱۲۴۰۰۰ نفر میرسد که اول آنها آید ، آخر آنها محمد خاتم النبیین ﷺ است <sup>(۱)</sup> . و در روایتی ۳۲۴۰۰۰  
 کتب نازل آسمانی ۱۱۴ کتاب است که بتنهائی روح همه آنها را قرآن در ۱۱۴ سوره آورده است ۲ کتاب بحضرت آدم ۴ کتاب بحضرت شیث ۳۰ کتاب بحضرت ادریس ۱۰ کتاب بحضرت ابراهیم و کتب دیگری نیز نازل شده که توراة حضرت موسی و زبور حضرت داود و انجیل حضرت عیسی از آن جمله است و قرآن جامع تمام قوانین محکمه آسمانی است که با توحید و یگانگی کامل آمیخته است . <sup>(۲)</sup>

از ۱۲۴۰۰۰ نفر پیغمبر ۳۱۳ نفر مرسل و پنج نفر اولوالعزم و صاحب شریعت بوده اند این سلسله جلیله که در صورت بشری همیشه در صف اول مقام پیشوائی را داشته اند ، بالفاظ و عبارات مختلف حقیقت معنی توحید و یگانگی را بملت خود تعلیم کرده اند و در این قدر جامع هیچ اختلافی در میان آنها نبوده و نیست **أَمِنَ الرَّسُولُ بِمَا أُنزِلَ إِلَيْهِ مِنْ رَبِّهِ وَالْمُؤْمِنُونَ**

۱- مدت نبوت پیغمبر اسلام ۲۲ سال و ۷ ماه و یکروز یا سه روز بود که ۱۲ سال و ۱۱ روز در مکه و ۹ سال و ۱۱ ماه و ۱۶ روز در مدینه بوده .  
 ۲- مقدمه قرآن ترجمه و تفسیر و نقل بمعنی از نگارنده .



كُلَّ امْنٍ بِاللّٰهِ وَمَلَائِكَتِهِ وَكُتُبِهِ وَرُسُلِهِ لَانْفِرُقُ بَيْنَ اَحَدٍ مِنْ رُسُلِهِ وَقَالُوا سَمِعْنَا وَاَطَعْنَا  
 غُفْرَانَكَ رَبَّنَا وَاِلَيْكَ الْمَصِيْرُ (۲/۲۸۵) نمونه بارز شناختن پیامبران تصرف آنها در  
 امور طبیعت و عادت است که آنها باذن خدا خرق عادت و طبیعت می‌کردند و این کار از عهده بشر  
 ساخته نبوده و نیست و لذا بنام معجزه هزاران تصرف باذن الله در طبیعت و عادات جاریه می‌کردند  
 تا مردم اعتراف و یقین کنند آنها برگزیده و مبعوث شده از طرف پروردگار عالمیان هستند .  
 حضرت محمد ﷺ بنا بر تصریح قرآن بشریعت حضرت ابراهیم قانون‌گذاری خود  
 را تکمیل کرد و آداب و سنن او را از توحید و شتون زندگي گرفته و بمردم آموخت و مبانی  
 قوانین اجتماعی را تحکیم کرده تا همه بشر در هر عصری از اعصار خلقت بتوانند از آن  
 بهره‌مند گردند .

رسول الله ﷺ بدین و آداب جدش ابراهیم مفاخره می‌کند و لذا تاریخ اسلام با تاریخ  
 حضرت ابراهیم بهم آمیخته و آمیخته است و بسیاری از اصول و فروع دین و شریعت اسلام  
 آداب و سننی است که حضرت ابراهیم عمل کرده یا بدست او ایجاد شده .

ما در این اوراق بهمین منظور ناگزیر هستیم که برای تشحیذ افکار  
 سیره ابراهیم خلیل خوانندگان شرح زندگانی ابراهیم خلیل الله و اسماعیل را مقدمه  
 منظور خود قرار دهیم .

عقیده توحید در دوره طفولیت حضرت ابراهیم رشد کرد و چون نمرود از اخبار کهنه  
 بر تزلزل اساس سلطنت خود بیمناک شد هر زن آ بستنی را بشکم دریدن حکم کرد چنانچه در  
 عصر فرعون و حضرت موسی همین جریان بوقوع پیوست .

مادر حضرت ابراهیم از بیم جان خود و فرزندش در بیابان رفت و بالای کوهی در غاری  
 نوزاد خود را پنهان کرد و گاهگاهی بالین سراومی آمد از قدرت خدا این پیغمبر از سرانگشتان  
 خود تغذیه میکرد پس از آنکه ۱۳ سال پیدا کرد بمادر گفت عالمی غیر از این غار تاریک  
 باید باشد مادر علت منزل گرفتن در غار را برای او گفت و چون بیرون رفت ابراهیم نیز از  
 غار خارج شد و نظرش بر ستارگان آسمان شفاف افتاد . و ستاره زهره که شفاف بود بنظرش  
 جلوه کرد بر سبیل استفهام گفت آیا این پروردگار من است چون زهره افول کرد گفت :  
 اِنِّیْ لَا اُحِبُّ الْاَفْلَیْنَ : من خدائی را که غروب کند و ناپدید گردد دوست ندارم .

چون صبح شد چهره تابناك آفتاب را دید گفت : هذا ربي = هذا اكبر اما همینکه آفتاب غروب کرد گفت :

أَتَى وَجْهَتُ وَجْهِي لِلَّذِي فَطَرَ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضَ حَنِيفًا مُسْلِمًا وَمَا أَنَا مِنَ الْمُشْرِكِينَ  
عقیده بتوحید از پیدایش بشر و سابقه اسلام از زمان حضرت ابراهیم آغاز می گردد و ابراهیم بنمرود و بت پرستان گفت :

أَتَعْبُدُونَ مَنْ دُونِ اللَّهِ مَا لَا يَنْفَعُكُمْ وَلَا يَضُرُّكُمْ شَيْئًا أَفِ لَكُمْ وَلِمَا تَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ أَفَلَا تَعْقِلُونَ .

دین حنیف اسلام همان شریعت ابراهیم خلیل است که ۱۸۷ آیه در قرآن بیان و وصف شریعت و زندگی او را می کند .

نمرود ابراهیم را در آتش بزرگی انداخت و چون خطاب شد یا نار سگونی بردا و سلاما علی ابراهیم آتش بر این پیغمبر اولوالعزم گلستان شد<sup>۱</sup> .

این معراج ابراهیم خلیل بود و او جز بخدا توجهی نداشت جبرئیل که برای نجات او آمد باو گفت خدای من بهتر مرا می بیند و حال مرا می داند و مرا نجات میدهد و این همان سخنی بود که حسین بن علی علیه السلام ظهر عاشورا بجبرئیل گفت .

و ما ارسلنا من قبلك من رسول ولا نبی  
الا اذا تمنى القى الشیطان فی امنیته فینسخ  
الله ما یلقى الشیطان ثم یحکم الله آیاته  
قرآن

## فرق انبیاء و رسل

رسول کسی است که حامل رسالت باشد . نبی شخصیتی است که از منبع غیبی اخبار آسمانی را گرفته . هر نبی رسول است ولی هر رسول نبی نمی تواند باشد . ملائکه همه رسولان خدا هستند و آورندگان اخبار می باشند اما نبی گاهی بوسیله فرشته گان و زمانی بلا واسطه بر او وحی نازل می گردد . رسول برای يك اامت مبعوث می شود و نبی برای همه ملل در يك عصر ، رسول يك شریعت می آورد نبی حافظ شرایع آسمانی است .

۱- شرح حال حضرت ابراهیم در تاریخ طبری و تاریخ حافظ ابرو و روضة الصفا و حبیب السیر و تاریخ گزیده و غیره مفصلاً مندرج است . و ما در کتاب «تاریخ انبیاء» نوشته ایم .

برخی از افراد بشر بریاضات شاقه شرعیه و غیر شرعیه واجد مقام مکاشفه شده‌اند یا بر آنها مرتبه نازل الهام و وحی رسیده است اما آنها در تعداد انبیاء و رسل نمیباشند. برگزیدگان پروردگار علائم و خواصی دارند که با آن می‌توان آنها را شناخت و سه شرط برای شناختن پیغمبران شمرده‌اند:

**امتیاز پیغمبر از سایر افراد**

۱- مدعیان نبوت باید در اندیشه و گفتار و کردار برآستی نشو و نما یافته و اهمیت خود را در بیان نبوت در معرض تصدیق و اعتراف معاصرین گذاشته باشند.

وقتی رسول خدا خالد بن ولید را در میان اعراب فرستاد که آنها را باسلام دعوت کند از خالد پرسیدند **صف لنا محمداً** محمد را معرفی کن گفت بایجاز یا اطناب گفتند باختصار. خالد گفت **هو رسول الله والرسول بقدر المرسل**.

چون محمد برآستی و امانت و صدق گفتار شهرت داشت ادعای او را برآستی قبول کردند.

۲- انبیاء باید بتوانند کاری کنند که دیگران از عمل نظیر آن عاجز باشند و آنرا معجزه گویند و آن تصرف در عادات و امور طبیعی و موجودات عالم وجود است. اگر کاری از پیغمبر خواستند و توانست انجام دهد دلیل صدق گفتار او بوده و صدق بیان دلیل صحت مدعی نبوت می‌باشد.

۳- انبیاء باید اعجاز آنها با دعوتشان مقارن یکدیگر باشد یعنی هر گاه از او معجزه یا خرق عادت می‌خواستند بدون تأمل و مهلت اعجاز نمایند همان معجزه دلیل باهری از قدرت پروردگار است که در اختیار او گذاشته شده.

میزان این قدرت در پیغمبران مختلف و متناسب با زمان و مکان و محیط و سطح عقول و افکار امم و ملل آنها بوده است.

و در این آیه میفرماید: خداوند تصرف نابجای شیاطین و القاء اضافات را از احکام نازل آسمانی خود خارج مینماید، تا گفته او با گفته دیگران امتیازی داشته باشد و این خود دلیل نبوت است.

رسالت حضرت محمد ﷺ و ما ارسلناك الاكافة للناس بشيرا  
ونذيرا ولكن اكثر الناس لا يعلمون

حضرت محمد ﷺ رسول ونبی مصطفی و برگزیده و خاتم الانبیاء بود که بعثت او بر کافه خلق است رسالت نبی مختار قبلا در کتب آسمانی بوسیله انبیاء سلف خبر داده شده و آثار و اخبار و معجزات و خوارق عادات وجود مبارک او بهترین شاهد اثبات نبوت و خاتمیت او میباشد. او رسول امی بود که قبل از وحی و اعلام نبوت درس نخوانده و در مدرسه آموزشی زانو بزمین نزده مگر از اوراق صفات وجود و کتاب طبیعت بهره کافی گرفته است.

نگار من که بمکتب نرفت و خط ننوشت بغمزه مسئله آموزش صد مدرس شد

با آنکه هیچ کتاب و معلم و فیلسوفی را ندیده شریعت و آموزش او برستی و درستی قوانین کشورهای راقیه روم و ایران را در آنروز و سایر قوانین بشری را در سایر اعصار درهم شکسته و پرتو افکار قانونگذاری او بقدری محکم و استوار است که اندیشه بشری قادر با آوردن نظیر یا مرتبه نازله آن هم نبوده و نیست.

رسالت محمد ﷺ در کتب تورا و انجیل و زبور قبلا خبر داده شده و بشارت ظهور این رسول گرامی بر خردمندان جهان اعلام شده بود چنانچه یوحنا از مسیح ﷺ نقل کرده است و قرآن هم اخبار گذشته را تأیید فرمود. **وَمُبَشِّرًا بِرَسُولٍ يَأْتِيهِ مِنَ بَعْدِ اسْمِهِ اَحْمَدَ** (سوره صاف) - حضرت عیسی بشارت دهنده است بر سولی که نامش احمد است.

حضرت موسی نیز در وصایای خود این بشارت را ابلاغ کرده است که پس از او عیسی و بعد از او محمد ﷺ خواهند آمد و پیشوای اسلام نیز آنها را بعلم خود امر رسالت شاهد میگردد یا **اهل الكتاب ثم تكفرون بايات الله وانتم تشهدون** ای اهل کتاب چرا آیات خدا را که شما در کتب خوانده اید تکذیب میکنید در حالی که شما همه شاهد آن آیات بوده اید<sup>(۱)</sup> در تفسیر قرآن آیات بسیاری در همکاری موحدین هست<sup>(۲)</sup>.

۱- انیس الاعلام - محمد رسول الله ص ۲۵۳ - سوره ۲۳ آیه ۲۴ - سوره بقره آیه ۱۷۵.

۲- ترجمه و تفسیر قرآن نگارش این بنده را حتماً ملاحظه فرمائید.

## ختم نبوت

قُلْ يَا أَيُّهَا النَّاسُ إِنِّي رَسُولُ اللَّهِ إِلَيْكُمْ جَمِيعاً (۱) وَمَا  
أَرْسَلْنَاكَ إِلَّا كَافَّةً لِّلنَّاسِ بَشِيراً وَنَذِيراً وَلَكِن آكْثَرَ  
النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ (۲)

نقطه اول که الف نقش بست	بر در محجوبه احمد نشست
حلقه حا را کالف اقلیم داد	طوق ز دال و کمر از میم داد
لاجرم او یافت از آن میم ودال	دایره دولت و خط کمال
گنت نبیاً که علم پیش برد	ختم نبوت بمحمد (ص) سپرد
مه که نکین دان زیر جده شده است	خاتم او مهر محمد ﷺ شده است
گوش جهان حلقه کش میم اوست	خود دو جهان حلقه تسلیم اوست
خواجه مساح و مسیحش غلام	اینت بشیر آنت مبشر بنام
امی گویا بزبان فصیح	از الف آدم و میم مسیح
همچو و الف راست بعهد و وفا	اول و آخر شده بر انبیاء
چشمه خورشید که محتاج اوست	نیم هلال از شب معراج اوست

### حکیم نظامی

از مطالب گذشته این استفاده حاصل شد که مقتضای لطف و مرحمت خالق متعال این بود که در هر ملتی رسولی از میان خودشان برگزیند تا آنها را بمصالح و مفاسد خود راهنمایی کنند و برگزیدگان خود را بسبب اختلاف عقول و مراتب رشد اجتماعی متفاوت گردانید و چون مراحل ارتقاء بکمال خود رسید برگزیده خود را برای همه بشرو دنیا و آینده جهان فرستاد و تا پایان خلقت نبوت و رسالت خاتمه داد و بصراحت گفت :

قُلْ يَا أَيُّهَا النَّاسُ إِنِّي رَسُولُ اللَّهِ إِلَيْكُمْ جَمِيعاً (۱) وَمَا أَرْسَلْنَاكَ إِلَّا كَافَّةً لِّلنَّاسِ بَشِيراً  
وَ نَذِيراً وَلَكِن آكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ (۲)

بگو من رسول و فرستاده خدای بسوی جمیع شما میباشم - و خود خطاب به پیغمبرش فرمود ما نفرستادیم ترا مگر برای کافه بشر که آنها را بشارت دهی (بتوحید) و بیمناک سازی (از شرک) ولی اکثر مردم نمیدانند . در حدیث دارد که فرمود **فضلت علی الانبیاء بعشر خصال منها ختمت بی النبوة .**

مرا برتری داده بر انبیاء گذشته به ده خصلت یکی از آنها خاتمیت نبوت است و در

خطاب بعلی فرمود: **یا علی انت منی بمنزلة هرون من موسى الا انه لانیبی بعدی (۱)**  
 تو برای من بمنزله هارون برای موسی هستی مگر آنکه پیغمبری بعد از من نیست  
 و پس از اثبات و تأکید دین اسلام فرمود: **اِنَّ الدِّينَ عِنْدَ اللّٰهِ الْاِسْلَامُ فَمَنْ يَتَّبِعْ غَيْرَ الْاِسْلَامِ**  
**دِيْنَا فَلَنْ يُقْبَلَ مِنْهُ وَهُوَ فِي الْاٰخِرَةِ مِنَ الْخٰسِرِيْنَ** - پس از این نزد خدا دین فقط اسلام  
 است و کسانی که غیر از اسلام آئین برگزینند از آنها قبول نمیشود و برای آنها خسران آوراست  
 بنابراین تاجهان پایدار است پیغمبری نخواهد آمد و کتاب آسمانی فقط قرآنست که برای  
 نیاز بشر کافی است و هر قدر بشر در علم و تمدن ترقی کند باز محتاج قرآن است.

## اعلان نبوت

ماکان محمد ابا احد من رجالکم ولكن  
 رسول الله و خاتم النبیین (سورة احزاب)

نبی منتظر - کوه نور - خوابهای راست - مزده نبوت - الهام و وحی - جبرئیل  
 و امراندار - دعوت آشکارا - قانونگذاری - اصول و فروع

مورخین عرب اتفاق دارند بر اینکه اهل کتاب قبل از طلوع اسلام در  
 انتظار ظهور پیغمبری بودند و اوصاف و احوال او را که در کتب آسمانی  
 دیده بودند کم و بیش برای خواص خود اظهار داشته اند .  
 چنانچه در اخبار یهود و نصاری و کهنه دیدیم - و برجسته ترین اخبار انتظار پیغمبر خاتم  
 را بدین ترتیب نوشته اند :

- ۱- اخبار حلیمه سعدیه و کسانی که از یهود میخواستند محمد ﷺ را بکشند یا از  
 مقام و شأن آن کودک خبر دادند .
- ۲- حکایت بحیراء راهب که علامات نبوت محمد (ص) را در جلسه عمومی بیان کرد.
- ۳- بیم یهود از رسالت محمد (ص) و اتفاق بر قتل او .
- ۴- قصه سلمان فارسی که از راهب وصف و ظهور پیغمبر خاتم را شنیده و برای درک  
 محضرش از ایران بمکه رفت و در مدینه خدمت پیغمبر رسید و اسلام آورد و این داستان را

۱ غایة المرام حدیث منزلت ص ۱۵۵ المراجعات مرحوم سید شرف الدین عاملی

اکثر مورخین معتبر از ابن عباس و خود سلمان روایت میکنند .

۵- اسلام عبدالله بن سلام که از علمای بزرگ یهود بود و این سر را مکتوم نگاهداشت چون در مدینه پیغمبر را دید رسول خدا از ضمیر او خبر داد اسلام آورد و ابن هشام حکایت او را نقل کرد .

۶- اخبار کهنه عرب و مصر و شام بود که اتفاق داشتند که شخصی بنام محمد ص در میان عرب مبعوث میشود و ابن سعد و واقدی اسامی برخی از آنها را نقل کرده است .

۷- تصدیق و رقیه بن نوفل در آغاز وحی که او از علمای بزرگ نصاری بود و کتب انجیل را به عربی ترجمه کرده و بخاری در صحیح خود نقل کرده است که چون خدیجه بورقه واقعه وحی را گفت جواب داد (هذا الناموس الذی نزل علی موسی) الخ

۸- موقعیکه پیغمبر ص قبیله بنی قنیقاع را جمع آوری کرد با آنها مذاکره فرماید آنها که از طایفه دانشمندی یهود و واقف بر کتب خود بوده اند اعتراف کرده اند که در توراة بشارت ظهور پیغمبر خاتم را دیده ایم و مستمر مورخ منصف غربی در سیره خود تمام مدارک توراة و انجیل را در لغت خودشان تتبع و جمع آوری کرده است (۱) .

بنابراین حقایق غیر قابل تردید و اخبار متواتر از ملل متنوع و طبقات مختلف بشری مردم آن عصر خاصه اهل کتاب در انتظار ظهور پیغمبر خاتم النبیین (ص) از میان عرب در مکه بودند .

برای حصول درجه نبوت و مقام پیغمبری مراحل طی است که باید طی شود تا لیاقت و قابلیت او بالفعل تجلی کند .

### کوه نور

یکی از آن مراحل که در سنت الهی مقرر گشته بود آیات مندره و پیش آمدهای غریب و عجیب عالم طبع بود چنانچه در دوره شباب گفتیم .

دیگر اعمال غرائز طبیعی که بالقوه در نهاد پیغمبر پاک و پاکیزه بودیعت گذاشته اند باید در مرور ایام تبدیل بفعالیت شود و بر مردم حسن صورت و سیرت او جلوه کند تا بدانند نور نبوت در زمین پاک و بی آرایش از هر گونه کدورات طبیعت تابش مینماید و خود نبی و رسول هم مهبای قبول نور و انعکاس آن گردد . از اینجهت هر اندازه سنین عمر حضرت محمد ص هم

بیشتر میشد به انزوا و کمال فعلی تجلی روشن تری میکرد و از خلق خدا انصراف پیدا کرد بانزوا و انس با محبوب خود تمایل داشت تا کار بجائی رسیده بود که شبها همیشه در کوه نور میرفت و ماه رمضان را در غار حرا میزیست و با معبود خود برآز و نیاز میپرداخت . برخی انزوای او را از ۱۵ سال قبل از بعثت و بعضی تا سه سال قبل از اعلان نبوت نوشته‌اند (۱) حضرت محمد (ص) حسن سابقه خود را در افکار عمومی عربستان و خلوت گزینی او در کوه نور آنار پیغمبری او را هویدا ساخت - در کوه نور بود که برای اولین دفعه در سال چهارم عمرش آغاز وحی شد . با اتفاق مورخین روز ۲۷ ماه رجب سال ۴۱ سلطنت انوشیروان که چهل سال تمام از عمر او گذشته بود مژده نبوت گرفت - یکی از شرایط نبوت تکمیل سن است که آن را عدد چهل شناخته‌اند و گویند عدد چهل مکمل مراتب استعداد است . و هر بشری تا چهل سالگی تشنت عقیده خواهد داشت اما از چهل بیعد قوای جسمانی و رشد عقلی او بمرتبۀ کمال میرسد و تا آخر عمر بر همان سیر و بسوی کمال مطلوب خواهد رفت در مراتب کمال حصولی عرفان و سایر عناصر و موالید و ادویه و جواهر این عقیده باقی است که محل بحث ما نمیباشد .

که ای صوفی شراب آنکه شود صاف که در شیشه بماند اربعینی  
در میان پیغمبران قبل از چهل سالگی کسی برسالت نرسیده است و لذا محمد ﷺ در  
سالیکه قوای او کامل و غرائز طبیعی او آماده و مهیای انجام وظیفه شد مبعوث برسالت گردید (۲)  
« ص ۸ تاریخ مکه »

در طرف شرق مکه غار حرا واقع شده و در آن غاری است که قبل از  
بعثت جای پرستش خدای عالمیان برای پیغمبر اکرم بود .

### غار حرا

غار حرا نخستین جا برای مهبط وحی و نزول قرآن است که در آن مکان مقدس سوره  
اِقْرَأْ بِاسْمِ رَبِّكَ الَّذِي خَلَقَ نازل این غار در کوه نور واقع شده و ضمیمه کوههای عرفات  
و منی در قسمت شمال شرقی قرار گرفته است .

ابن جبیر اندلسی متوفی ۶۱۴ در رحله خود چاپ مصر مینویسد : حرا ( بکسرحاء و تخفیف را ) کوهی است بین شمال و مشرق مکه و تا شهر یک فرسخ است و مشرف بمنی می باشد نکارنده این غار را از نزدیک زیارت نموده است .

۱- بحار- باب نزول وحی ج ششم ۲- کشف زمخشری - سیره حلبیه ص ۲۱۵



ابن بطوطه متوفی ۷۷۹ در رحله خود مینویسد :

حرا کوه مرتفعی است درست شمال مکه و يك فرسخی آن که بمنی مشرف است ولی نظر ما این است که در شمال شرقی مکه نسبت به خانه کعبه واقع شده .

حاجی فرهاد میرزا که از دانشمندان دوره ناصری و متوفی سال ۱۳۰۵ است در سفرنامه مکه معظمه خود مینویسد (۱):

کوه حرا ( بکسرحاء و تخفیف راء ) ما بین شمال و مشرق مکه است و در هر حال این کوه اخیراً بکوه (جبل النور) معروف است . و وجه تسمیه آنهم برای آن است که نور آفتاب اسلام برای اولین دفعه تابش بدین کوه نموده است .

رفتن بالای کوه با آنکه راه ساخته و خوبی دارد قریب دو ساعت طول میکشد و بالای آن کوه قبه ساخته شده که چندین پله از کوه برای رفتن در آن قبه غار حرا واقع است و نزدیک غار دو سنگ بسیار بزرگی بهم اتصال یافته که باید از بین دو سنگ عظیم گذشت و داخل غار شد .

غار حرا غار کوچکی است و دهند گشادی دارد که پیغمبر ﷺ در آن مکان شریف معبد گرفته سالها در آنجا میرفت و عبادت میپرداخت تا جبرئیل فرشته مقرب خدا بر او نازل شد و رسالت او را اعلام داشت .

کوه حرا و کوه ابوقبیس و سایر کوههای اطراف مکه بسیار معظم و با ابهت است و چون سرزمین عبادت پیغمبر آن بود و محل خضوع و خشیت و گاهی مدفن و مقبره رسولان پاک خدا میباشد يك روحانیت و نورانیت و صفای خاصی دارد که جز با دیدن وصف نتوان کرد .

نبوت یعنی اتصال کامل قلب پیغمبر بکانون نور علم و دانش پروردگار  
**خوابهای راست**  
 عالمیان خواب يك درجه از نود و بعضی يك از ۴۶ درجه نبوت دانستند  
 و رؤیای صادقانه منطبق با وقوع حوادث حتمی است (۲) ولذا رسول اکرم ﷺ در بدایت امر

۱- سفرنامه حاجی فرهاد میرزا ص ۱۹۵-۱۹۴-۱۳۹۴

۲- درباره ماهیت خواب و موجبات خواب دیدن و ارتباط عالم وجود یا ماده با عالم مثالی و برزخی و عالم مجرد و عقل و عنایت انسا و فلاسفه در باب خواب و چگونگی رؤیای صادق در کتاب آثار ادبیات نگارنده که در ۱۴۰۰ صفحه و در سال ۱۳۰۵ شمسی تألیف نگارنده مفصل بحث شد است.

خوابهای نیکوئی می‌دید و مدت خواب راست و درست او طولانی بوده و از رؤیای صادقه بر بیش آمدکار خود آگاه شده و برای دعوت آماده و مهیا گردید - زهری از عروۃ روایت کرده که او از عایشه از خود رسول اکرم فرمود نخستین چیزی که برای پیغامبری پیش آمد دیدن خوابهای راست و صحیح بود .

علقمة بن قیس روایت میکند که پیغمبر فرمود رؤیای صادقه مقدمه آمادگی وحی است بی‌هقی در تفسیر خود مینویسد که مدت رؤیای صادقه شش ماه بیش نبود آغاز رؤیا در شهر ربیع المولود که همان ماه تولد پیغمبر است شروع شد و تا ماه رمضان ادامه داشت و در ماه رمضان آغاز وحی شروع گردید .

مجلسی در بحار مینویسد: خواب های صادق برای پیغمبر از سن ۳۷ سالگی شروع شد و از همان اوقات پیغمبر در کوههای عرفات شنید با او میگویند یا رسول الله او کسی را نمیدید و صدارا میشنید و گاهی میگفت صدای کیست - جواب شنید من جبرئیل هستم که بر تو فرود آمدم مرده دهم تو رسول خدا میباشی و این کیفیت ادامه داشت تا باتفاق علمای امامیه در ۲۷ ماه رجب رسماً آغاز وحی شروع گردید (۱)

**الهام و وحی**  
وحی و الهام عبارت از ارتباط درونی بشر با مبدأ فیاض و خالق حکیم بدون واسطه اتصال کانون قلب بشر با دیوان مجردات سماوی مستقیم و مانند بی سیم بریک درجه از تقوی قرار دارد بقدری این حقیقت روشن است که گفته اند :

« لا مؤثر فی القلوب الا الله »

در موقعی که قلب آدم ابوالبشر را ساختند و خطاب شد اکنون از روح خود در آن خواهم دمید باید همه ملائکه سجده کنید شیطان در بالین جسد آرم آمد و در درون دل اورفت که از ساختمان این اعجوبه خاکی مطلع گردد چون خواست وارد قلب او بشود - او را منع کردند و خطاب شد اینجا محل تابش نور الهی است .

مدعی خواست که آید بتماشا که راز دست غیب آمد و بر سینه نامحرم زد  
قلب که در کتب فلسفه و منطق از آن بدماغ و دل و نفس و مغز تعبیر شده کانون تابش نور الهی و مخزن اسرار نامتناهی پروردگار و فرمانده باعضاء و جوارح است .

برای افاضه اشراقی علمی گفته‌اند **العلم نور یقذفه الله فی قلب من یشاء** دانش و بینش نوری است که خداوند عالم بقلب هر که طالب آن باشد تابش می‌دهد.

قلب پیغمبر برای پذیرفتن نور عالم و دانش همیشه حاضر و بیدار است ولذا فرمود:

**«نحن معاشر الانبیاء تنام اعیننا ولا تنام قلوبنا»**

**الهام - الهام** واردات قلبی است با مقدمات تخیلات صحیح و هر کس می‌تواند با اندیشه

و فکر صحیح ملهم شود و پیش بینی‌هایی بنماید در قرآن هم همین معنی هست در سوره شمس می‌فرماید:

**وَنَفْسٍ وَمَا سَوَّيْنَاهَا فَأَلْهَمْنَاهَا فُجُورَهَا وَتَقْوَاهَا قَدْ أَفْلَحَ مَنْ زَكَّيْنَاهَا**

که الهام برای توجه تأثیر جور و تعدی می‌باشد.

**وحی -** عبارت از اتصال دو کانون حساس غیر مرئی است که یکطرف در یکقطعه گوشت

صنوبری واقع و مانند گیرنده بی سیم که دستگاه فرستنده آن در ماورای طبیعت است و مبداء

افاضات نورانی پروردگار است اتصال و ارتباط دارد - سعادت و شقاوت بشر در پاکی و ناپاکی

قلب است آمدن بدنیا و مبارزه در دریاى تحولات برای پاک کردن قلب از کدورات طبیعت است.

هر کس قلبش از زنگ کدورات عالم ماده تصفیه شد و بنور الهام و وحی صیقلی گردید قابل

تابش نور الهی خواهد شد.

**وَالَّذِينَ آمَنُوا بِمَا نُزِّلَ عَلَيَّ مُحَمَّدٍ وَهُوَ الْحَقُّ مِنْ رَبِّهِمْ كَفَّرَ عَنْهُمْ سَيِّئَاتِهِمْ وَأَصْلَحَ بَالَهُمْ**

این الهام و وحی برای ارتباط قلوب افراد بشر هم مورد استفاده قرار می‌گیرد چنانچه گفته‌اند

**القلب یهدی الی القلب** دل بدل راه دارد این ارتباط نسبت مستقیم سطح قلوب افراد است.

وحی و الهام در میان حیوانات هم مانند برق جاری است چنانچه در قرآن می‌فرماید

بزنبور عسل وحی فرستادیم که خانه در کوهها بگیرند یا در شکم درختها.

**وَ أَوْحَىٰ رَبُّكَ إِلَى النَّحْلِ أَنِ اتَّخِذِي مِنَ الْجِبَالِ بُيُوتًا وَمِنَ الشَّجَرِ وَمِمَّا يَعْرِشُونَ**

گاهی ارتباط مستقیم کانون درونی دستگاه رابطه بی سیم مورد استفاده شیاطین هم قرار

می‌گیرد چنانکه بیسکدیگر وحی و الهام میکنند چنانچه قرآن می‌فرماید:

**وَإِنَّ الشَّيَاطِينَ لَيُوحُونَ إِلَىٰ أَوْلِيَائِهِمْ لِيُجَادِلُوكُمْ وَإِنْ أَطَعْتُمُوهُمْ إِنَّكُمْ لَمُشْرِكُونَ**

آیه ۱۲۲ سوره بقره

از این قبیل دلایل از قرآن بر جریان وحی و الهام بین حیوانات و شیاطین واجنه و انسان زیاد است مانند **قل اوحی الی انه استمع نقر من الجن** که وحی پیغمبر است بر استراق سمع اجنه

در قرآن قریب سی آیه در باب وحی و الهام آمده و شصت آیه در باب وحی نبوت و اعلان رسالت آمده .

**مَا كَانَ نَبِيًّا أَنْ يَكَلِّمَهُ اللَّهُ وَحْيًا أَوْ مِنْ وَرَاءَ حِجَابٍ أَوْ يُرْسِلَ رَسُولًا فَيُوحِيَ بآذُنِهِ مَا يَشَاءُ**

دستگاه بی سیم درونی قلب آدمی ارتباط و مخابراتش مربوط بسنخیت و هم آهنگی و هم سطحی است، یعنی قلبی که باهم ارتباط پیدا میکند باید در کمال قابلیت در یک سطح از صفا و روشنائی باشند. مانند امواج رادیو از فرستنده بگیرنده

اما کانون آن قلبی که محل تابش نور مستقیم الهی میگردد باید از کلیه کدورات و زنگ علایق مادی صیقلی و تابناک گردد تا نور خدا در آن بتابد و وحی الهی اثر عمیق خود را بیخشد. از این رو گفته اند رؤیای صادقه یکی از اجزاء نبوت است و هر اندازه قالب مصفی و پاک باشد رؤیای صادقه بیشتر و مؤثرتر است.

حضرت سلیمان و لقمان بیکی از نزدیکان امر کردند بهترین عضو بدن گوسفند را بیاور اورفت قلب او را آورد گفتند بدترین عضو آنرا بیاور باز قلب او را آوردند گفتند اگر از علایق مادی و کدورات طبیعت پاک شود و مورد تابش نور الهی گردد بهترین عضو او اگر کدورات ماده روی آن زنگ بینند از همه سعادات دنیا و آخرت محروم خواهد ماند. قلب عضو است که کانون رابطه مستقیم پروردگار با بنده خود میباشد و هر افاضه بخواند بر بنده بفرماید بقلبش تابش میکنند و لذا پیغمبران و مر بیان عالم بشری اقطاب و مرشدین بزرگ برای نیل بکمال مطلوب قلب را بهترین وسیله دانسته و در تهذیب آن بوسیله ریاضات دستوراتی اکید صادر کرده اند تا ارتباط انسان با خالق متعال قطع نشود.

ابلاغ نبوت و مقام رسالت از ارتباط این کانون مستقیم گیرنده درونی و فرستنده بیرونی شروع میشود مدتی ارتباط مستقیم بدون دیدن جبرئیل بود یعنی در ظرف سه سال صدای فرشته

را میشنید لیکن خود او را نمیدید و از او مطالب را میآموخت در این مدت که هنوز قرآن نازل نشده بود و پیغمبر با نذار مبعوث نشده بود خداوند او را بدین وسیله آماده وحی و سرورش میکرد و پیغمبری مژده اش میداد باید گفت این سه سال الهام میشد (۱) چون این مراحل را طی کرد جبرئیل بر او نازل شد که دیگر آشنائی کامل صورت گرفته بود .

پیشوای اسلام ﷺ مراتب کمال را احراز کرد و مراحل حصول وحی بوسیله جبرئیل نبوت و استقرار آن برای دریافت قوانین مسلم شد . عقلش کامل و بیدار گردید - مقدمات امر که قابلیت محل و تحکیم مبانی ارتباط بود حاصل شد . خاوت خاص و انصراف از عالم طبیعت بدست آمد - علائم و آثار پیام آوری آماده و مهیا گردید - خوابهای صحیح و راست یکی پس از دیگری پیش آمد - صدا های آسمانی و الحان غیبی را میشنید و با ماورای طبیعت آشنائی حاصل کرده که آغاز وحی شروع گردید .

نزول وحی برای حضرت محمد ﷺ گاهی بصورت ملائکه بود که در قرآن تعبیر بروح الامین شده نزل به الروح الامین علی قلبك لتكون من المنذرین . جبرئیل فرشته مقرب خدا مأمور نزول وحی بر کلیه پیغمبران بود و کتب آسمانی شاهد این گفتار است . در ۲۷ ماه رجب که با صفای تمام منصرف از عالم طبع شده و در غار حرا مشغول عبادت بود جبرئیل نازل شد و بصورت مردی آمد گفت « اقرأ » محمد ﷺ جواب داد: « ما انا بقاری » : خواندن نمیدانم . جبرئیل او را فشرده چنان این فشار سخت بود که کمان مرگ برد . باز گفت اقرأ همان جواب شنید - تا سه نوبت جبرئیل بر کزیده خدا او را فشرده و گفت:

اقْرَأْ بِاسْمِ رَبِّكَ الَّذِي خَلَقَ خَلَقَ الْإِنْسَانَ مِنْ عَلَقٍ اقْرَأْ وَ رَبُّكَ الْأَكْرَمُ - الَّذِي عَلَّمَ بِالْقَلَمِ عَلَّمَ الْإِنْسَانَ مَا لَمْ يَعْلَمْ

در فشردن اول صفات نفس اماره از ذات همایون حضرت محمد ﷺ محو گشت . در فشردن دوم صفات لواحه از جسدش بیرون رفت . در فشردن سوم چنان آینه قلبش صیقل گرفت که دیگر هیچ صفت مکر و هوی در آن جلوه نکرد .

این شرح صدر قلب پاك مصطفی را از کلیه مکروهات پاك کرد چون قلبش بمنطوقه **انا بشر مثلكم** کانون جلوه و مظاهر صفات و ملکات متضاد و متباین غرائز طبیعی میباشد از این تاریخ آینه قلب محمد ﷺ از کلیه علایق پاك و منزّه گردید و محل تابش انوار افاضات الهی گردید .

عروس حضرت قرآن نقاب آنکه بر اندازد که دارالملک معنی را مجرد بینداز غوغا این حقیقت جز در سایه تجرد حصول نخواهد یافت که گفته اند : رو مجرد شو مجرد را بین- حضرت محمد ﷺ از غار بیرون آمد در کمال ضعف و نقاهت خستگی که صدائی بگوشش رسید یا محمد یا محمد یا محمد **انت رسول الله انا جبرئیل** رسول خدا بخانه آمد خدیجه گفت یا محمد کجا بودی که هر کرا بدنبال تو فرستادم ترا نیاقتند شوهر جریان واقعه را با او بمیان گذاشت .

خدیجه اعتراف به نبوت او کرد و همانجا بمنزل پسر عمش ورقه بن نوفل رفت ورقه از بزرگان علمای نصاری بود واقعه را با او گفت. او گفت: اگر راست بگوئی محمد ﷺ پیغمبر این امت خواهد بود زیرا جبرئیل ناموس اکبر است که بر موسی و عیسی نازل میشد و از آمدن محمد ﷺ خبر داده اند و چنین گفت :

فان يك حقاً يا خديجة فاعلمي	حدیثك ایانا فاحمد مرسل
و جبریل یأتیه و میكال معهما	من الله وحی یشرح الصدر منزل
یفوز به من فزاز غرا لدینه	ویشقی به الغاوی الشقی المضلل
فریقان منهم فرقة فی جنانه	و اخری باغلال الجحیم تغلل

ورقه با خدیجه آمدند نزد محمد ﷺ و از او سؤالاتی گرد و سوگند یاد کرد که تو رسول خدا هستی و کاش من تا هنگامیکه قومت ترا از شهر بیرون میکنند زنده میبومد پیغمبر فرمود مگر مرا بیرون خواهند کرد ورقه گفت آری هیچ پیغمبری نیامده مگر آنکه جهال قوم باوی بدشمنی برخاسته اند و من اگر تا آنروز بمانم ترا یاری خواهم کرد این بگفت و بر کشت و گروهی از مردم را با مر نبوت واقف ساخت .

روز بعد باز جبرئیل در حرا بصورت پیر مردی نازل شد و در زمین پاشنه پسا بسائید

چشمه آبی جاری شد وضو گرفت و نماز خواند و محمد ﷺ وضو و نماز را بدین ترتیب از فرشته مقرب خدا تعلیم گرفت (۱) .

گاهی نزول وحی شبیه با آواز جرس بود و این سخت ترین اقسام وحی بود که رسول خدا ﷺ از غایت فشار و صعوبت سخت عرق میگرد و در غل و اسباب نزول وحی مکرر میشد که جبرئیل بر رسول خدا نازل میشد و وحی میرسید که اصحاب و ملازمین کاملاً بجزریان آن واقف میگشتند و سبب نزول وحی را در کتب اسباب و علل نزول وحی نگاشته اند که معروفترین آنها کتاب اسباب نزول وحی و اقدی است. (۲)

در اینکه وحی در چه روز و چه تاریخ نازل شد اختلافی بین مورخین وحی در چه موقعی نازل شد؟  
است برخی اولین دفعه وحی را ۲۷ رجب و بعضی ۱۷ رمضان و گروهی ربیع المولود میدانند چیزی که مورد اتفاق است در سال چهارم عمر

محمد ﷺ بود . و چون وحی منقطع شد و باز شروع گردید و مدتی پیغمبر صدای تعلیم قرآن را میشنید و جبرئیل را نمیدید - و زمانی بین مژده نبوت و امرسالت و اعلان نبوت فاصله داشت و مدتی بین بعثت و انذار و دعوت رسمی طول کشید این اختلافات از اینجا ناشی شده و گرنه اتفاقی است که آفتاب اسلام از مشرق کوه حرا اشعه تابناک خود را بر قلب پاک محمد ﷺ مصطفی تابش داد و آن روز ۲۷ ماه رجب سال چهارم سلطنت کسری و مصادف با روز اول فروردین نوروز باستانی بود (۳) و قرآن در ماه رمضان بر قلب پیغمبر نازل شد و در ماه ربیع المولود بود که مژده نبوت گرفت - علامه لواسانی مینویسد : محمد (ص) قبل از بعثت خود بیست مرتبه حج خانه خدا کرد بر طریق شریعتی که در نفس او الهام و وارد شده بود و ابلاغ رسالت او برای مردم روز ۲۷ ماه رجب گردید .

محمد احمد جاد المولی صاحب کتاب الم محمد مثل الکامل مینویسد: نخستین سوره که نازل شد فاتحه بود پس از آن مدثر و بعد سوره اقرأ - از بعضی اخبار هم چنین معلوم میشود . صاحب سیره حلبیه مینویسد : بنا بر اصح اخبار اعلان نبوت و آغاز وحی در ربیع الاول بود . حافظ دمیاطی در سیره خود بنقل ابو هریره حدیثی روایت میکند که گفت هر کس روز ۲۷ ماه رجب را روزه بگیرد خداوند ثواب روزه ۶۰ ماهه باو عطا میکند و آن روز

۱- روضة الصفا خواند میر ص ۳۰۲      ۲- سیره دمیاطی و حلبی ص ۳۵۲

۳- تاریخ النبی احمد ص ۲۵۷

روزی است که جبرئیل بر پیغمبر بر سالت فرود آمد و قبل از او جبرئیل با وحی بر پیغمبر هبوط نکرده بود .

اغلب مورخین در اینکه آنروز روز دوشنبه بود اتفاق دارند . اعم از اینکه دو شنبه ۱۷ رمضان یا ۲۷ رجب یا دوشنبه ۱۲ ربیع المولود بود .

در حدیثی وارد است که پیغمبر ﷺ ببلال مؤذن خود فرمود روز ۲ شنبه را فراموش مکن که در آنروز متولد شدم و در آن روز پیغمبری مبعوث گشتم .  
در سیره حلبیه از بعضی نقل میکند که گفته اند جبرئیل شب شنبه ۱۳ یا شب یکشنبه ۱۴ ماه رمضان در غار حرا بر پیغمبر نازل شد و وحی اعلان نبوت آورد و امام صرصری بر این عقیده است که گفته :

وانت علیه واربعون فاشرقت شمس النبوة منه فی رمضان

بخاری در صحیح خود از جابر بن عبدالله انصاری و ابن اسحاق روایت میکند که نزول قرآن در شهر رمضان بود چنانچه در قرآن تصریح دارد .

شَهْرُ رَمَضَانَ الَّذِي أُنزِلَ فِيهِ الْقُرْآنُ هُدًى لِّلنَّاسِ وَ بَيِّنَاتٍ مِّنَ الْهُدَىٰ وَالْفُرْقَانِ

« إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ فِي لَيْلَةِ الْقَدْرِ - الخ ، « إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ فِي لَيْلَةِ مَبْرُورَةٍ ،

در اینکه از آغاز اولین مرتبه وحی مدتی فترت حاصل شد مورد

اتفاق مورخین است اما در کدام يك از مراتب حصول نبوت واستقرار

### فترت وحی

رسالت بود اختلاف است .

برخی آغاز وحی را روز ۱۲ ربیع الاول دانسته که روز تولد آنحضرت بود و این مدت را

تاماه رجب فترت وحی میدانند .

گروهی از ۲۷ ماه رجب که اعلان نبوت داده شد تا ۱۷ ماه رمضان قریب چهل روز انقطاع

وحی قائل شده اند یکدسته انقطاع وحی را ۳ سال دانسته و پس از آن بنقل ابن اسحق سوره

الضحی نازل شد .

در صحیح بخاری از جابر بن عبدالله روایت میکند که در فترت وحی از پیغمبر روایت

کرده فرموده مدتی وحی منقطع شد و من در اشتیاق شنیدن الحان آسمانی و رؤیت فرشته مقرب

بودم تا روزی که روی پاره سنگی در غار حرا نشسته بودم که صدائی ملایم طبع شنیدم چون



سر بلند کردم جبرئیل را دیدم در میان آسمان و زمین روی کرسی نشسته رعب مرا گرفت بخانه  
بر گشتم و گفتم (زملونی زملونی) جبرئیل بالای سرم نازل شد و گفت :

يَا أَيُّهَا الْمُدَّثِّرُ قُمْ فَأَنْذِرْ وَ رَبُّكَ فَكَبِيرٌ وَثِيَابُكَ فَطَهِّرْ وَ الرَّجْزَ فَاهْجُرْ

و از این بعد مرتب وحی نازل میشد. از این آیه معلوم میشود انذار پس از فترت دستور  
داده شده است .

ابن اسحق مینویسد: در فاصله بین وحی و انذار مشرکین در بدر جمع شدند و بحالت  
سخریه و استهزاء بر محمد ﷺ می نگر بستند . روزهای فترت و انقطاع وحی ایام وحشت و  
اضطراب بود که مورد ملامت ملامتگران واقع میشد . ما برخلاف نویسنده حیات محمد (ص)  
که میگوید محمد ﷺ در زمان فترت از خدا مرگ میخواست - معتقدیم بکلی این حرف  
بی اساس است و او عقیده کامل بنبوت خود داشت و در انتظار وحی بود و همین فترت آرامش و سکون  
قلب محمد ﷺ را نشان میدهد و اگر محمد ﷺ این تحمل را نداشت شایسته نبود - این  
گفته که میخواست خود را از بالای کوه ابوقبیس پائین بیندازد بکلی از خردمندی دور است.  
اینها تصورات باطل و احساسات مادی مردم دوران حقیقت است .

آری حقایق رقیقه وحی را مردمی که در دایره ماده زیسته اند درک نمیکنند محمد (ص)  
در کمال ایمان و عقیده بنبوت خود که میگفت « من پیغمبر بودم و آدم در حاک و گل بود »  
با آنهمه مقدمات که نقل کردیم بسنگینی وظیفه خود و قدرت بر اجراء آن اطمینان داشت و  
انقطاع وحی را علت آزمایش خود و ملت میدانست و گرنه در اصل موضوع هیچگونه تردید و  
شکی نداشت .

ابن اسحق مینویسد: ۳ سال وحی منقطع بود آنگاه جبرئیل نازل شد و این سوره را آورد  
وَ الضُّحَىٰ وَ اللَّيْلِ إِذَا سَجَىٰ مَا وَدَّعَكَ رَبُّكَ وَ مَا قَلَىٰ وَ لِلْآخِرَةِ خَيْرٌ لَّكَ مِنَ الْأُولَىٰ  
وَ لَسَوْفَ يَعْطِيكَ رَبُّكَ فَتَرْضَىٰ أَلَمْ يَجِدْكَ يَتِيمًا فَآوَىٰ وَ وَجَدَكَ ضَالًّا فَهَدَىٰ  
وَ وَجَدَكَ عَائِلًا فَأَغْنَىٰ فَأَمَّا الْيَتِيمَ فَلَاتَتَّهْرُ وَأَمَّا السَّائِلَ فَلَاتَنْهَرُ وَأَنَا بِنِعْمَةِ رَبِّكَ فَحَدِّثْ

از مجموع کتب سیره و حدیث استفاده میشود که روز دوشنبه ۲۷

طریقه نزول وحی

رجب آغاز وحی شد و جبرئیل بصوت زیبایی معطر و خوش بو فرود

آمده و می گفت :

يا محمد ان الله تعالى يقربك السلام ويقول انت رسول الله الى الجن والانس فادعهم  
الى قول لا اله الا الله

ای برگزیده خدا پروردگار سلامت میرساند و میفرماید تو پیغامبری بر جن و انس و دعوت کن آنها را بکلمه توحید . آنگاه وضو را با نماز به پیشوای اسلام آموخت

رسول اکرم بمنطوقه کلام خود که فرمود « كنت نبياً و آدم بين الماء و الطين » اعتماد بنفس و یقین به نبوت و رسالت و پیشوائی خود داشت و کسانی که نوشته اند در آغاز وحی به تب و لرز و نوبه صرعی یا حالت جن زدگی و کفایت یا تردید در نبوت مبتلا شد بکلی از حقیقت عاری است و این بیان نا بخردانی است که از حقیقت امر نبوت و معنی و مفهوم ارتباط بین خالق و مخلوق و مأموریت امر هدایت و رهبری بی خبر هستند و اینها سم پاشیهای دشمنان یا دوستان بدتر از دشمن است . و گرنه شخص محمد ﷺ پس از چهل سال تحول در زندگی و آن همه علائم و آثار یقین داشت که نبی مرسل و خاتم النبیین است .

غالب مورخین مینویسند در همان روز ها که در کوه های عرفات مشغول عبادت بود میشنید میگویند (یا محمد انت رسول الله ص) ولی کسی را نمیشناخت و نمیدید و مدتها در این آهنگ آسمانی تعمق و تفکر میکرد تا یکروز از اثر شنیدن همین بیان بيمناك بغار حرا که نزدیک بود رفت آنجا از همه اوقات شدیدتر این سخن را شنید . او از حال خشیت بحال غشوه یا یقظه فرو رفت که جبرئیل بانگ زد « اقرأ » روز چهارم نیز بهمان وضع آهنگ مهیب و عظیمی شنید که با کمال دهشت در حالیکه عرق از جبین نازینش جاری بود بخانه خدیجه سریعاً شافت و گفت مرا ببوشان زملونی زملونی فوالله لقد خشيت علي عقلي

همه روزه این آهنگ جان افزا در گوش محمد ﷺ طنین انداز میگشت و او در حال یقظه بود که گوینده را نمیدید و موقعیکه این ندای آسمانی بر جانش مؤثر می افتاد او را از این عالم منصرف و بعالم دیگری متوجه می ساخت و این سیره تا ۲۷ ماه رجب جاری بود . از آن روزی که اعلان نبوت ابلاغ شد و رسول اکرم با جبرئیل آشنائی یافت همه روز در انتظار او بود و با او مأنوس شده هر گاه فرشته مقرب دیرتر نازل میشد پیغمبر ﷺ از فراق و مهجوری او سخت غمناک میکردید . یکروز جبرئیل با میکائیل فرود آمدند در حالیکه پیغمبر خدا میان علی ﷺ و

جعفر خواجیده بود جبرئیل بالای سر رسول خدا نشست و میکائیل در پائین پا سؤال کرد بکدام وحی آوردی که مبعوث شده اند گفت با آنکه در وسط خواجیده آنگاه پیغمبر بیدار شد و جبرئیل گفت **اقرا . مینویسند چون پیغمبر از کوههای عرفات سرازیر میشد شنید باو میگویند السلام عليك يا محمد السلام عليك يا ولي الله السلام عليك يا رسول الله** با این سلام همه موجودات عالم تبریکات صادقانه خود را پیشگاهش عرض میکردند .

وحی با آنکه **يك لطيفه آسمانی و يك آهنك مطبوع غیبی و يك** سنگینی وحی . سنگین بود . سنگینی وحی از نظر نقل ماده و سنگینی بار نیست بلکه از نظر سنگینی وظیفه است. وحی از آغاز امر تا پایان عمر بر رسول خدا بتواتر و توالی میرسید گاهی بی واسطه و گاهی بوسیله جبرئیل حامل اوای وحی که ترجمان آن بود فرود میآمد .

اهل حدیث و صحابه و کسانی که ملازمت حضور پیغمبر را دز ۲۳ سال آخر عمر داشتند اتفاق دارند که چون وحی میرسید رسول امی بکلی از عالم طبیعت و جسم منصرف میشد و همین انصراف سبب پریده کی رنگ و عرق و تب و حالت یقظه از فشار خستگی بود که عارض میشد و در همین حال بود که: «کلمینی یا حمیرا میسرود» مینویسد حتی در روزهای سرد زمستان بقدری وحی براو مؤثر و سنگین میشد که عرق بر جبینش مینشست و بکلی او را از این دنیا منصرف میداشت و مکرر میشد با آب سرد خود رامی شست - گاهی خود را چنان از بار وحی سنگین میدید که اگر بر شتر سوار بود دیگر ناقه قدرت رفتن نداشت و در قرآن هم این معنی تصریح شده «انا سنلقى عليك قولاً ثقیلاً» سنگینی و توجه غرایز درونی دماغ او را از حرکت و کار باز میداشت .

زید بن ثابت روایت میکند که چون وحی نازل میشد رسول خدا سنگین میگردد چنانچه یکدفعه پای مبارکش را روی پای من گذاشت بخدا سوگند که سنگین تر از آن چیزی ندیده بودم<sup>(۱)</sup> .

گاهی جبرئیل بصورت مردی که بنام دحیة الکلبی معروف بود بر رسول ﷺ نازل میشد. در روایت است در مدت زندگی پیغمبر ۵۰۰۰ بار وحی بر قلب او وارد شد و در اخبار است که نزول وحی مانند صدای آهن بر فلز صیقلی بود که گاهی تشویش و اضطراب دست

میداد و بجزع و فزع میافتاد .

حَتَّىٰ إِذَا فَرَّعَ عَنْ قُلُوبِهِمْ قَالُوا مَاذَا قَالَ رَبُّكُمْ قَالُوا الْحَقَّ وَهُوَ الْعَلِيُّ الْكَبِيرُ

مفهوم خطاب یا ایها المزمّل ، یا ایها المدثر همین حال رسول اکرم است که خود را از سنکینی و عظمت باروحی بکلیم و پارچه‌های پشمینه خشن می‌پوشانید و هنوز از فزع و وحشت و دهشت وحی آرام ننشسته بود که باز جبرئیل فرود می‌آمد و میگفت برخیز ای کلیم بخود بیچیده‌ای بدستار و شال پوشیده برخیز بترسان اقوام و عشیره خود را و خدای بزرگ را بر آنها بخوان . در ناسخ التواریخ جلد حضرت رسول مینویسد پس از بازگشت از کوه حرا انوار جلال چنانش فرو گرفته بود که هیچکس را امکان نظر براو نبود و چون بخانه خدیجه آمد خدیجه در او نگریدست عرض کرد این چه نور است که از دیدار تو مشاهده میشود فرمود این نور پیغمبر است . پس فرمود زملونی زملونی و بروایتی دثرونی دثرونی .

آنکاه بآن پارچه خشن وزبری که در موقع عبادت بر خود می‌بیچید او را پوشانیدند و مولوی این حقیقت را خوب تشریح کرده است :

خواند زممل نبی را زان سبب	که برون آی از کلیم ای بوالهرب
سر مکش اندر کلیم و رو می‌پوش	که جهان جسمیست سرگردان تو هوش
هین مشو پنهان ز ننگ مدعی	که تو داری نور وحی شععی
هین قم اللیل که شععی ای همام	شمع دایم شب بود اندر قیام
بی فروغت روز روشن هم شب است	بی پناهت شیر اسیر ارنب است
باش کشتیان در این بحر صفا	که تو نوح ثانی ای مصطفی
خضر وقتی غوث هر کشتی توئی	هم چو روح الله مکن تنها روی
وقت خلوت نیست اندر جمع آی	ای هدی چون کوه قاف و تو همای
طاغانان هم چون سگان بر بدر تو	بانگ میدارند سوی صدر تو
این سگان کردند ز امر انصوا	از سفه و عوع کنان بر بدر تو

چون تو اسرافیل وقتی راست خیز

رستخیزی ساز پیش از رستخیز

کفتم حضرت محمد ﷺ با ایمان و یقین کامل به نبوت و رسالت خود که مقارن یکدیگر بود شروع بدعوت کرد و اول از خاندان خود شروع کرده آنها را بیگانگی و خداپرستی خواند . و چند نفری با او گرویدند که وحی منقطع شد و همین عده کم بمراتب توحید و یگانگی خدای عالمیان و نماز صبح و عصر که دو رکعت بود عقیده و عملی داشتند ... و گروهی دیگر هم خود را مهبیای گرویدن باسلام کرده بودند اما منتظر بودند که باز وحی شروع شود و اسلام آورند . تا سه سال دعوت بطور خفیه و پنهانی بود پس از آن وحی شروع شد و این آیه آمد

**طریقه دعوت  
پیشوای اسلام**

(سوره حجر آیه ۹۴)

**فَاَصْدَعْ بِمَا تُؤْمَرُ وَاَعْرِضْ عَنِ الْمُشْرِكِينَ**

دعوت خود را آشکار کن و از بت پرستان دوری گزین .

درست سه سال بین آیات «یا ایها المدثر» که مرحله ششم از حصول رسالت بود با امر بدعوت آشکار و اعلام نبوت و دعوت عامه فاصله شد در این سه سال پیغمبر مأمور نبود که دین خود را آشکار سازد و یا همه را دعوت کند . اما چون سلسله وحی مرتب نازل میشد دعوت خود را آشکارا ساخت و در بدایت امر خویشان نزدیک خود را دعوت کرد .

**وَأَنْذِرْ عَشِيرَتَكَ الْأَقْرَبِينَ وَاخْفِضْ جَنَاحَكَ لِمَنِ اتَّبَعَكَ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ**

سوره شعرا آیه ۲۱۴

بترسان و بخوان خویشان نزدیک خود را و فروتنی کن برای گروندگان

سایبانی بود در بالای کوه صفا معروف بدارالارقم که در صدر اسلام بدار الخیزران شهرت گرفت و منصور خلیفه عباسی آنجا را خرید و بپسرش مهدی بخشید . پیغمبر ﷺ در مواقع نماز بدارالارقم میرفت چون امر انداز و دعوت عشیره و اقوام رسید رسول گرامی اقوام و عشیره خود را بالای کوه صفا دعوت کرد - همه اجابت کردند و در آنجا حاضر شدند . بر حسب آداب عربی بترتیب بنی عبدالمطلب پس از آن بنی عبدمناف و بهمین ترتیب قبایل و فامیل های قریش ایستادند ببینند محمد ﷺ چه میگوید پیشوای اسلام در بالای تخته سنگی از کوه صفا ایستاد و فرمود ای قبیله من اگر بگویم در عقب کوه لشکری حاضر و میخوانند بشما بی خبر بتازند ، شما چه خواهید گفت؟ باتفاق گفتند ما از تو دروغی نشنیده ایم .

**دار ارقم**

آنکاه فرمود یا ایها الناس انی رسول الله رب العالمین من پیغمبر خدا هستم و مأمورم بشما بگویم بدانید شمارا عذابی سخت در پیش است و من شمارا از آن آگاه میکنم و بیمناک میسازم. ای قبیله من بترسید از عقوبت سخت الهی بر شرک و بت پرستی در این گفتار ابولهب بصدای آمد که وای بر تو ما را برای این کار دعوت کردی سپس گفت از اطراف او جدا شوید که این آیه آمد :

تبت یدای ابی لهب جدا شود دستهای ابولهب پیغمبر فرمود ای قبیله قریش .

بخدا قسم هیچکس از عرب برای شما چیزی از آنچه من آورده‌ام بهتر نیاورده است من خیر دنیا و آخرت را برای شما آورده‌ام من از جانب خدای خود مأمورم که شما را بسوی او بخوانم بنابراین کیست که حامی و پشتیبان من بوده تا برادر و وصی و خلیفه و جانشین من گردد .

هیچکس سخن او را پاسخ نداد بلکه او را باز یچه تلقی کردند - در این سکوت علی بن ابیطالب که جوانی تازه باع بود برخاست و گفت : ای پیغمبر اسلام من یار و یاور تو هستم با دوستانت دوست و با دشمنانت دشمن خواهم بود . محمد (ص) با او گفت تو برادر و وصی و وزیر و جانشین من هستی .

حضار باین گفت و شنود خندیدند و روی ابوطالب کرده با تمسخر گفتند : « ترا امر میکنند که پیرو پسر ت باش » این جمعیت بهم خورد ولی در عزم و اراده محمد ﷺ خللی وارد نیامد و علی همچنان بر عقیده خود ثابت قدم بود .

رسول اکرم ابوطالب و حمزه و عباس و ابولهب و سایر نمونه‌های خود را دعوت کرد بمنزل خویش و در موقع تناول غذا گفت (بسم الله) و آنها را بنام خدای یگانه بغذا دعوت کرد همه غذا خوردند و سیر شدند و چیزی از آن غذا کم نشد . ابولهب گفت محمد ﷺ سحر کرده ابوطالب گفت :

انت الامین امین الله لا کذب  
والصادق القول لالهو ولا لعب  
انت الرسول رسول الله نعلمه  
علیک تنزیل من ذی العزة الکتب (۱)

پیغمبر بر قریش از نظر بت پرستی و فساد اخلاق خورده گرفت و سرزنش کرد آنها را در

بدایت امر بر رسول گرامی رد نمیگردند و دشمنی شدید نداشتند چون سرعت انتشار دین اسلام را دیدند چند بار پیش ابوطالب آمدند و از او خواستند پسر برادر خود را از تعرض بخدایان و پدرانشان بازدارد و حاضر شدند آنچه را بخواهد باو بدهند ولی نمیدانستند که هدف او و مأموریتش برای امور مادی نیست و لذا پیغمبر ﷺ فرمود **اگر خورشید را در کف دست راست و ماه را در کف دست چپ من بگذارند از دعوت خود دست برنمیدارم** هر اندازه دشمنان و بدخواهان محمد ﷺ بیشتر میشدند حلم و صبر و برد باری او بیشتر و در امر دعوت خویش پایدارتر و ملایمتر ادامه میداد. تا بزودی توانست هر چه از او خوارق عادت خواستند و ایرادات گرفتند همه را جواب داد و آنچه می خواستند آورد بدان ها نمود که در اوراق بعد خواهیم دید.

## دعوت بیگانگی

ان هذِهِ اُمَّتُكُمْ اُمَّةً وَّاحِدَةً وَاَنَا رَبُّكُمْ فَاعْبُدُونِ

بشر در صورت وسیرت و سلیقه و فکر و تعقل و رفتار و حرکات و سکانات خرد متنوع و مختلف و دارای شعب و قبایل و نژادهای گوناگون و آداب و عادات و رسوم و شئون متضاد و تحت تأثیر آب و هوا و محیط و زمان و مکان واقع است - کلیه این بشر منتشر عالم از يك مبدء پدید آمده و از يك پدر و مادر میباشند.

يَا أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّا خَلَقْنَاكُمْ مِنْ ذَكَرٍ وَأُنْثَىٰ وَجَعَلْنَاكُمْ شُعُوبًا وَقَبَائِلَ لِتَعَارَفُوا إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ أَتْقَىٰكُمْ

برای احراز معرفت باید کلیه اختلاف طبقاتی - مادی و معنوی - که از لحاظ نژاد و رنگ و عادات و مراتب اندیشه و خرد صرف نظر کرده و يك مابه الاشتراکی در میان باشد که تمام بشر در آن شرکت داشته باشند و هیچکس از آن بی نیاز نگردد آن قدر جامعی که گذشته از تمام این مراحل بتواند تمام بشر را کننده عالم خاک را زیر پرچم خود جمع کند آن مابه - الاجتماع کلی جز توحید و عقیده بیگانگی نیست !! این لطیفه آسمانی مبنای اساس اسلام است که پایه دین خود را بر دعوت بیگانگی قرارداد تا بتواند تمام ملل مختلفه و نژادهای متنوعه را که در مناطق متضاد کره زمین با آداب و رسوم متباینه تحت تأثیر محیط های گوناگون

زندگی وزیست می کنند همه را دريك ما به الاشتراك که منتهمای نیاز بشر است جمع آوری کرده تا مصالح آنها را بنمایاند .

رسول گرامی دریکی از خطب خود فرمود : **ایها الناس ان ربکم واحد و اباکم واحد و کلکم لادم و آدم من تراب لافضل لعربی علی العجمی الا بالتقوی الاهل بلغت؟ اللهم اشهد .**

اصل و اساس اجتماع الفت و راستی و درستی است و این خصال جز از آموزش دین حاصل نمیشود . چنانچه بتاریخ احزاب سیاسی و اجتماعات غیر توحیدی نگاه کنیم ثابت است که جمع شدن بشر کردهم باید بنیروی غیر مرئی دوستی و محبت باشد و از این جهت گفته اند «هل الدین الا الحب» آیا دین غیر از دوستی است و ثبات و دوام این اجتماع بر پایه راستی و درستی افراد است که هر گاه بشری از نوع خود خلاف واقع دید از او دوری میگیرد و این راستی و درستی مولود ایمان است و آنچه که ایمان بوجود میآورد فقط دین است که بر اساس توحید گذاشته شده ایمان کامل میآورد و ایمان فضیلت و کمال ایجاد میکند و بشر قهراً و طبعاً در پیشگاه خوبی و زیبایی و فضیلت خاشع و خاضع است . بنابراین دعوت بیکانگی یعنی ایجاد وحدت نوع بشر بهر رنگ و نژاد و خوب باشند و چون وحدت فکرو اندیشه و عقیده پیدا شد عمل نیکوئی و فضیلت حاصل میگردد و این اجتماع باقی خواهد ماند و دنیا و آخرت در سایه وحدت نوعی بشر در زیر پرچم توحید آباد و معمور میگردد و بر این حقیقت حدیث جعفری تصریح دارد که میفرماید **لیس منامن ترک الدنیا الاخرة و لیس منامن ترک الاخرة لدنیا .** از ما نیست یعنی زیر سایبان سادتمندان و خوشبختان نیست کسی که دنیا را برای آخرت و یا آخرت را برای دنیا ترک کند و این بهترین درس اجتماعی توحیدی اسلام است (۱)

### اول کسی که ایمان آورد کیست ؟

همین که نور نبوت بر قلب پغمبر تابش کرد و خود را ممهّد بر دعوت نمود برای اولین دفعه آثار این رسالت در حبه او ظاهر شد و خدیجه سبب اختلاف احوال او را پرسید مأموریت خود را برای او بیان کرد اما بعثت و رسالت او يك امر سری بود و لذا فرمود

۱- برای اطلاع بیشتر بجهار مقاله آیت الله حایری صاحب فصولی مراجعه شود .



« ان هذا الدين بدأ غريباً وسيعود كما بدأ فطوبى للغربا » در این بیان خدیجه بدون تأمل باسوابقی که در طول ۱۵ سال دیده و شنیده بود ایمان آورد و تمام مورخین و اهل سیر نوشته‌اند خدیجه اول کسی است که نبوت شوهرش محمد (ص) گروید .

ابن اسحاق مینویسد : ان خدیجة كانت اول من آمن بالله ورسوله وصدقته ما جاء به عن الله تعالى . ایمان خدیجه بخدای یگانه و اعتراف او بر سالت شوهرش و تسلیم شدن با آنچه که محمد (ص) میگفت بدون کراهت و بدون شك و تردید مورد اتفاق همه علمای اسلام است .

اول مردی که در عقیده توحیدش رکت کرد و تسلیم امر نبوت شد علی بن ابیطالب علیه السلام بود همانطور که در کودکی محمد صلی الله علیه و آله در سایه حمایت ابوطالب زیست و نمو کرد علی علیه السلام نیز در خورد سالی زیر سایه الطاف و مراحم محمد صلی الله علیه و آله رشد و نمو کرد و چون رسول گرامی از کوه نور بر گشت پس از خدیجه علی علیه السلام از حال او سؤال کرد فرمود من مأمور بدعوت مردم بسوی توحید هستم علی علیه السلام که ایمان بصداقت و راستی بسرعم خود داشت بعقیده توحید گروید و تسلیم مقام نبوت شد و هر چه را محمد صلی الله علیه و آله فرمود بمنزله امر آسمانی و وحی الهی تلقی و اطاعت کرد . سلمان فارسی روایت میکند که پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود :

#### اول هذه الامة وردوا على الحوض اولها اسلاماً علي بن ابیطالب

اول کسی که از امت اسلام بر حوض کوثر بخدمت رسول اکرم وارد میشود آن کسی است که قبل از همه اسلام آورد و او علی بن ابیطالب است . و باز سلمان روایت کرده که در وقتیکه میخواست عقد ازدواج فاطمه را با علی علیه السلام ببندد بفاطمه فرمود :

#### زوجتك سيداً في الدنيا والاخرة وانه اول اصحابي اسلاماً

علی علیه السلام وارد خانه محمد (ص) شد دید پیغمبر در حال نماز است و خدیجه با او اقتدا کرده چون نماز تمام شد پرسید این عمل چیست رسول الله (ص) گفت این رویه دین خدا میباشد که مرا برای خود برگزید و مبعوث گردانید که دعوت کنم مردم را بسوی خدای واحد بعقیده توحید و نبوت و از بت پرستی منع کنم .

علی علیه السلام پرسید تا دیروز این سخن را نشنیده بودم پیغمبر فرمود این وحی آسمانی است که امروز بر قلب من وارد شد . علی علیه السلام اسلام آورد و با پیغمبر (ص) نماز خواند .

در سیره ابن هشام و حلبی این مذاکره را در روز دوم بعثت نوشته‌اند و دمیاطی در سیره خود روز سوم دانسته و میگوید نبوت در روز ۲۷ رجب بود و رسالت در روز ۲۸ ابلاغ شد و بین نبوت و رسالت فاصله کوتاهی بود.

اما آنچه که خود رسول الله میفرماید: این است که من نبی بودم در حالی که آدم میان آب و گل بود اما اعلان رسالت روز ۲۷ ماه رجب سنه ۴۰ عمر من آشکار گردید. پس از علی جعفر اسلام آورد و علی طرف راست و جعفر طرف چپ پیغمبر بنماز گذازدن مشغول شدند و خدیجه پشت سر آنها نماز میگذاردند.<sup>۱</sup>

در سیره حلبیه مینویسد: پس از علی زید بن حارثه اسلام آورد و پس از او جعفر سپس ابوبکر است این کثیر و ابن عساکر مینویسند بدون تردید اول کسیکه اسلام آورد خدیجه و پس از آن علی علیه السلام بود و بعد ورقه بن نوفل است که شهادت بر رسالت داد سپس زید بن حارثه و جعفر عموی پیغمبر و ابوبکر باسلام گرویدند.

و اول کسیکه از زنان باسلام گروید خدیجه، پس از آن ام الفضل زن عباس عموی پیغمبر و اسماء دختر ابوبکر و ام جمیل فاطمه دختر خطاب خواهر عمر بود - سراج بلقینی وزین عراقی عقیده دارند پس از خدیجه و علی ام ایمن بر سایر زنان سبقت داشت زیرا خادمه او بود و ورقه بن نوفل از سایر مردان - و این رأی مورد نظر اکثریت قریب با اتفاق است.

ابن اسحاق مینویسد ابوطالب هم از کسانی است که اسلام آورد و نماز هم خواند اما تظاهر نداشت تا بتواند از محمد صلی الله علیه و آله حمایت کند و با آنکه ابوطالب بیشتر از همه کس اخبار رسالت او را شنیده بود چگونه ممکن است اسلام نیاورد و در این باب سخن بسیار است که در جای خود ایراد میشود.<sup>۲</sup>

۱- اسدالغابه - سیره دمیاطی و حلبی ص ۲۶۶

۲- بکتاب ایمان ابوطالب مراجعه شود

قَدْ جَاءَكُمْ مِنَ اللَّهِ نُورٌ وَكِتَابٌ مُبِينٌ يَهْدِي  
 بِهِ اللَّهُ مَنِ اتَّبَعَ رِضْوَانَهُ سُبُلَ السَّلَامِ وَ  
 يُخْرِجُهُم مِنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ بِإِذْنِهِ وَ  
 يَهْدِيهِمْ إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ  
 (سوره مائده آیه ۱۴)

## حضرت محمد ﷺ وقرآن

آنگاه که مورخ حال يك شخصیتی را مورد مطالعه و نكارش قرار میدهد بمنظور نشان دادن آثار وجودی او میباشد . زیرا صرف تولد و مرور زمان و تحولات زندگی برای همه بشر هست و ارزش وجودی هر موجودی روی آثار باقیه و خدمات اجتماعی او میباشد . هدف اصلی و منظور غائی يك نویسنده آن است که شمع فروزان علم و دانش اشخاصی را از زیر ابرهای تحولات جهانی بیرون آورده و شمع راه تاریک آیندگان قرار دهد تا راه را از چاه بشناسند .

ما چون بنوشتن سیره حضرت محمد ﷺ اقدام کردیم خود را در برابر يك عظمت پهناوری دیدیم که مرغ فکرو طایر بلند پرواز روح قادر برش در آن فضا نبود چون این وظیفه را برعهده گرفته بودیم ناگزیر بودیم شخصیت محمد ﷺ را از قالب الفاظ رسا و معانی رشیکه قرآن بدست آوریم زیرا او آمده بوده که قرآن را همچون آفتاب درخشان بالای سر جامعه بشر گرفته تا پرتو اشعه تابناک آموزش و پرورش قرآن شررا برای همیشه بتفکر و تعقل اندازد و در نتیجه راه سلامت و سعادت را جویند و بکمال مطلوب که علت غائی خلقت است نائل گردند .

با اعتراف بقلت بضاعت و ناتوانی خویش استعانت از روح کلی او کرده و هر قدر وظیفه سنگین و غیر قابل تحمل و تحلیل بود بر آن قیام و اقدام کردیم تا قرآن را که اثر بارز شخصیت حضرت محمد ﷺ میباشد مورد سخن قرار دهیم .

سنت الهی برای این جاری شده که دنیای ماده را پرتو آفتاب که با حساب منظم و دقیقی در مدار منظومه شمسی میگرداند زنده دارد . همین سنت برای زنده نگاه داشتن روان انسان بوجود پیغمبران جاریست که اگر آفتاب درخشان وجود انبیاء و رسل نبود روحانیت بشر خمود و خاموش میشد .

همانطور که امواج نور آفتاب سبب زنده ماندن مواد و عناصر و موالید عالم وجود است همچنین اشعه نوروحی موجب حیات و روان بخش جامعه بشر است که اگر پرده های جهالت و نادانی هایل گردد زیستن آدمی جانکنند تدریجی است و زندگانی معنائی ندارد دنیا در تیره گی فرو خواهد رفت و بشر بتباهی و خودسری متزلزل و سرگردان خواهد ماند - قرآن پیام روحانی است که از ملکوت اعلا بوسیله پیغمبر بر قلب بشر ابلاغ میشود و اگر گوش فرا دهند همای سعادت و خوشبختی بالای سر جامعه بال و پر کشاید .

باری میوه درخت وجود نبوت قرآن است که اگر از دست باغبان مهبط وحی گرفته شود کام جان را برای همیشه معطر و روح روان را بشاش و شادمان نگاه میدارد .

بحث و تحقیق درباره پیدایش خط و طریقه نوشتن و خواندن در حجاز  
**پیدایش خط در حجاز**  
 محتاج بیک کتاب مفصل است که اکنون مورد حاجت نیست جز آنچه بمانشان دهد مردم سرزمین مکه و مدینه چگونه می نوشتند و میخواندند و قرآن را چگونه فرا گرفتند .

در میان اعراب سه رشته خط وجود داشت - خط عربی - خط فنیقی - خط آرامی - از خط فنیقی چهار خط پیدا شده که عبری از آن جمله است و عربی از خط سریانی گرفته شده و اهل حجاز از اهل حیره و یا از مردم انبار خط آموخته اند (۱)

مورخین عرب اتفاق دارند که خط بواسطه حرب بن امیه بن (۲) عبدالشمس بمکه داخل شد و او درسفرهائی که میکرد از چندین نفر خط فرا گرفت .  
 ابن عباس روایت میکند که اهل انبار خط را از مردم حیره گرفته اند .

و در سرزمین مکه نویسندگانی بودند که در هنگام نزول وحی بامر  
**خط درمکه**  
 پیغمبر ﷺ بکتابت قرآن میپرداختند و عده آنرا تا ۴۳ نفر نوشته اند که مشهورتر از همه :

خلفای اربعه - ابوسفیان و پسرش معاویه - یزید و سعد بن عاص و دو پسرش ابان و خالد - زید بن ثابت - زبیر بن عوام - طلحة بن عبدالله - سعد بن ابی وقاص - عامر بن

۱- تاریخ قرآن ص ۲۱ - پیدایش خط و خطاطان - مقدمه تفسیر و ترجمه قرآن نویسنده

۲- امیه پسر خوانده عبدشمس بود نه پسر خودش و تمام جنایات تاریخ اسلام از او سرچشمه گرفته

فهریره - عبدالله بن ارقم - عبدالله بن رواحه - عبدالله بن ابی سراج - ابی بن کعب - ثابت بن قیس - حنظله بن ربیع - شرحبیل بن حسنہ - علاء بن حضرمی - خالد بن عاص - معیقب بن ابی حاطمة الدوسی - حذیفه بن الیمان - خویطب بن عبدالعزی عامری بوده اند.

**خط در مدینه** در شرب (مدینه) خط وجود داشت و یهود نوشتن و خواندن میدانستند و باولاد خود میآموختند و عده معروف منشیان و نویسندگان مدینه

۲۳ نفر بوده اند که مشهورترین آنها سعید بن زراره - منذر بن عمر - ابی بن وهب - زید بن ثابت - رافع بن مالک - اوس بن خولی بوده و آنها خط حجازی را از خط حبری گرفته بودند.

اول کسی که کتابت را در اسلام بطریق خاصی نشر داد شخص رسول الله ﷺ می باشد که از سال پنجم بعثت شروع بمکاتبه و دعوت کتبی فرمود و مردم را بخواندن و نوشتن تشویق میکرد و در مدینه مخصوصاً گروهی از پرورش یافتگان محمدی تهر کز داشتند که در جنگ بدر قریب ۷۰ نفر آنها کشته شدند و پیشوای اسلام از این پیش آمد سخت نگران شد و بیشتر مسلمین را بخواندن و نوشتن مخصوصاً در حفظ و تنظیم قرآن تشویق میفرمود و حتی دستور داد هر يك از شاگردان مکتب دین ده نفر از کودکان مدینه را خواندن و نوشتن بیاموزند.

خط حجازی که در دو نوع نسخ و کوفی رواج و معمول یافت مکاتب و قوانین و صحف مقدس قرآن بیشتر بآن نوشته میشد چنانچه در گنجینه قرآن در موزه ایران باستان تهران و کتابخانه آستانه قدس رضوی - مشهد نمونه های آن موجود است .

**روش آموزش قرآن** رسول گرامی امی بود امی را بمعنی شخص بیسواد که نوشتن و خواندن نمیداند گفته اند و بمعنی ساکنین شهر مکه نوشته اند که از ام القری می باشد - در هر حال قرآن هم تصریح دارد که پیشوای اسلام از کتب آسمانی سابق و اخبار و علوم آنصر هیچ فرا نکرده بود و بهر چیز واقف میشد از تابش نور الهی بود .

الذین يتبعون الرسول النبى الامى الذى يجدونه مكتوباً عندهم فى التوراة والانجيل - وما كنت تتلون من قبله من كتاب ولا تخطه بيمينك اذا لارتاب المبتطلون

نبی امی هر آیه نازل میشد با کمال فصاحت و بلاغت شمرده و صحیح تلاوت و تعلیم میفرمود کسانی که بشرف آموزش و پرورش او نائل بودند و شایسته این کار بودند آنها را بخواندن و نوشتن قرآن تشویق میفرمود .

استقراء واحادیث وارده بطریق ثقات و معتمدین از رجال حدیث که کتب آنها مورد توجه و اعتماد مسلمین است باین حقیقت تصریح دارد . پیغمبر ﷺ امر میفرمود هر کس بر حسب مراتب هوش و ادراک خود آنچه را که برای او میسر باشد از قرآن بخواند و تلاوت کند و حفظ نماید و بدیگران بیاموزد . **انزل القرآن علی سبعة احرف فاقروا ماتیسر منه** . طبری در مقدمه تفسیر خود روایت می کند که پیغمبر ﷺ فرمود: جبرئیل بمن گفت قرآن را بريك حرف بخوان تا بشش و هفت حرف رسید پس از آن گفت همه این حروف شافی و کافی است. (۱)

مراتب حروف هفتگانه برای معانی متفقه بالفاظ مختلفه است مانند اقبل - هلم - تعال - عجل - اسرع - اخسر - امهل - امض و اسر که از همه این کلمات معانی واحده فهمیده میشود و برخی سبعة احرف را بامور قراء سبعة تعبیر کرده اند .

وَ عِنْدَهُ مَفَاتِحُ الْغَيْبِ لَا يَعْلَمُهَا إِلَّا هُوَ وَ  
يَعْلَمُ مَا فِي الْبُرِّ وَ الْبَحْرِ وَ مَا تَسْقُطُ مِنْ وَرَقَةٍ  
إِلَّا يَعْلَمُهَا وَ لَا حِجَّةَ فِي ظُلُمَاتِ الْأَرْضِ وَ لَا  
رَطْبٍ وَ لَا يَابِسٍ إِلَّا فِي كِتَابٍ مُبِينٍ

## نزول قرآن

آیه ۶۰ - سوره ششم

علامه مجلسی در جلد ششم بحار در باره وحی و نزول قرآن میفرماید: عقیده ما بر این است که قرآن در ماه رمضان در شب قدر یکجا در بیت المعمور فرود آمد و از آنجا در مدت بیست و سه سال بمرور برسول اکرم نازل گردید .

پروردگار دانا و حکیم، انوار علم خود را از مشرق قاب قوسین اوادنی یکجا برد ریخته قلب حبیب بر کزیده خود تابید، آنکاه فرمود **و لا تعجل بالقرآن من قبل أن یقضی الیک وحیه** . شیخ مفید میفرماید: نزول قرآن بر حسب علل و اسباب حوادث روز نازل میشد .

ماه رمضان ایامی بود که رسول اکرم در غار حرا اعتکاف مینمود و برای عبادت پروردگار از مردم کناره جوئی میکرد. در سال سوم بعثت یعنی پس از فترت وحی قرآن در شب قدر نازل

۱- تفسیر طبری - تاریخ قرآن - المدحش ابن الجوزی فی علوم القرآن - مقدمه تفسیر نگارنده

شد چنانچه درخود آن تصریح شده انا انزلناه فی لیلة القدر (۱) انا انزلناه فی لیلة مبارکة انا کننا منزلین فیها یفرق کل امر حکیم امر امن عندنا انا کننا مرسلین (۲) شهر رمضان الذی انزل فیہ القرآن هدی للناس و بینات من الهدی والفرقان (۳) و نسبت بشبی که در آن قرآن فرود آمده چنین گوید :

ان کنتم امنتم بالله وما انزلنا علی عبدنا یوم الفرقان یوم التقی الجمعان (۴)  
طبری در تفسیر خود مینویسد که حضرت علی بن ابیطالب علیه السلام فرمود مراد از لیلة الفرقان یوم التقی الجمعان ۱۷ ماه رمضان بود .

اولین آیه که نازل شد باتفاق همه اقرء باسم ربك الذی خلق (۵) بود .  
و پس از فترت مرتب فرود میآمد و نزول قرآن بدو مدت متمایز تقسیم شده یکی قبل از هجرت در مکه و دیگری پس از مهاجرت بمدینه - در مکه دوازده سال و ۵ ماه و ۱۳ روز از ۱۷ رمضان سال ۴۱ که یوم الفرقان نامیده شده تا اول ربیع الاول سال ۵۴ ولادت رسول اکرم و در مدینه ۱۱ سال و ۳۵ روز مرور نزول قرآن بود . (۶)

### نویسندگان وحی

با عتراف همه مورخین و محققین حضرت محمد صلی الله علیه و آله امی و درس نخوانده بود . یعنی در مکتب آموزش و پرورش آموزش کار ننشست و در مقابل معلمی زانو بزمین نکذاشت .  
ستاره ای بدرخشید و ماه مجلس شد      دل رمیده ما را انیس و مونس شد  
نگار من که بمکتب نرفت و خط ننوشت      بغمزه مسئله آموز صد مدرس شد  
آموختن محمد صلی الله علیه و آله در مکتب آفاق و انفس از کتاب بزرگ وجود از آموزگار ازلی  
و ابندی بود او در دبستان شدید القوی تعلیم گرفت و از سرچشمه وحی و نور دانش سیراب گشت.  
او با امر «اقرأ» ابواب علوم و معارف دنیا و آخرت و مفاتیح کتابخانه و خزائن علم و دانش  
بر قلب صافش باز گردید و با فرا گرفتن قرآن کتب خانه هفت اقلیم بشست و در کنار گذاشت  
و نور علم و دانش اسلام را در تمام دنیا بر توافکن ساخت و بزودی روی کره زمین انوار افاضات

۱- سوره قدر ۲- سوره دخان ۳- سوره بقره ۴- سوره انفال ۵- سوره علق ۶- تاریخ قرآن ص ۳۳

اشراقیه معارف و علوم اسلامی اشعه تابناک خود را پراکنده کرد . و هم اکنون گفته اند که دنیامدیون علوم اسلام است .

یتیمی که آورده قرآن درست کتب خانه هفت اقلیم شست

تمدن اسلام که در کمتر از یک قرن و نیم بر تمام ملل راقیه آن عصر پرتوافکن و سلطه یافت بسرعت عجیبی فرهنگ و معارف جدید بوجود آورد. همینکه وحی آغاز شد و محمد ﷺ مأمور ابلاغ و اعلان نبوت گردید چند نفر را برای نوشتن و ضبط کردن آیات منزله آسمانی که مجموع آنرا تشکیل میدهد برگزید و اینها گاهی نامه هائیکه بسلاطین جهان بنویسند و دعوت کتبی فرماید مینگاشتند و بمهر خویش که محمد رسول الله ﷺ بود مسجل و ممضی میفرمود .

حضرت علی بن ابیطالب - عثمان بن عفان - ابی بن کعب - زید بن ثابت از کتاب و منشیان بودند که همواره یکی از آنها شرف حضور داشت تا هر گاه وحی نازل میشد بفرماید ثبت و ضبط کنند.

مقرر فرمود که علی بن ابیطالب رضی الله عنه و عثمان بن عفان بکتابت وحی قیام کنند و اگر آن دو نفر حاضر نباشند دو نفر دیگر بجای عضو علی البدل آیات وحی را بنویسند. و هر گاه هیچ یک از آن چهار نفر حضور نداشتند هر یک از صحابه که حاضر بودند بنویسند.

۱- زبیر بن عوام، جهیم ابی الصلت کاتب اموال و صدقات بودند .

۲- مغیره بن شعبه - حنین بن نمیر - بنوشتن معاملات موظف بودند .

۳- عبدالله بن ارقم کاتب نامه ها بود .

۴- علی بن ابیطالب رضی الله عنه متصدی نوشتن صلحنامه ها و تعهدات و بیمانها بود .

### صحایف قرآن

کتاب وحی قرآن را روی کف ( استخوان شانه گوسفند ) بخط قریش مینوشتند و پس از آنکه از مدینه بکوفه مرکز خلافت انتقال یافت بخط کوفی نگاشتند و بهترین نویسندگان خط کوفی حضرت علی بن ابیطالب رضی الله عنه و خاندان اهل بیت بودند .

در باب اسلام آوردن عمر دیدیم که چون بخانه خواهرش رفت دید صحیفه در گوشه خانه اوست که در آن نگاشته شده .

بسم الله الرحمن الرحيم سبح لله ما فی السموات والارض و هو العزيز الحكيم



تا آیه ان کنتم مؤمنین سوره حدید و بر صحیفه دیگری نوشته

بسم الله الرحمن الرحيم طه ما انزلنا عليك القرآن لتشقى تا آیه له الاسماء الحسنی  
(سوره طه)

عمر با قرائت این آیات اسلام آورد - معلوم میشود که آیات قرآن را مینوشتند و در خانه‌های همه مسلمانان وجود داشت .

محمد بن اسحق در فهرست خود گوید: قرآن در حضور پیغمبر در چوبه‌های نخل و تخته سنگهای سفید و شانه‌های شتر نوشته میشد و بخاری مینویسد من خودم روی همین چوبه‌های نخل و تخته سنگهای سفید دیدم . علی بن ابراهیم که از ثقات مفسرین و مورد اتفاق فریقین است روایت میکند که حضرت رسول اکرم صلی الله علیه و آله بعلی بن ابیطالب رضی الله عنه فرمود با علی قرآن را در پشت سر خوابگاه من (پس از مرگ من) در صحیفه‌ها و حریر و قرطاس (کاغذ) خواهند نوشت آن را جمع کنید و نگذارید ضایع شود چنانکه یهود تورات را ضایع کردند، تورا و انجیل پس از نزول اختصاص بکلیساها و کنیسه‌ها پیدا کرد و فقط اصحاب کلیسا از آن استفاده میکردند و لذا در تحریف آسان شد و کسی متوجه نبود و پیغمبر صلی الله علیه و آله توجه دادند که قرآن را نگذارید همانند آن کتب روی کاغذهای اعلا و جلد‌های اعلا و جلد طلا کوب اختصاص بدسته‌ای پیدا کند بلکه مورد استفاده تمام مسلمین قرار گیرد لذا با امر پیغمبر صلی الله علیه و آله امیر المؤمنین علی رضی الله عنه خود در مدت چند سال قرآن را جمع آوری کرد و روی پارچه زردی نوشت و سر آنرا مهر فرمود (۱).

این ندیم در فهرست خود گوید: جمع کنندگان قرآن در زمان پیغمبر صلی الله علیه و آله عبارت از امیر المؤمنین علی بن ابیطالب رضی الله عنه - سعد بن عبید بن نعمان بن عمر بن زید - ابوالدرداء عویمر بن زید - معاذ بن جبل بن اوس - ابوزید ثابت بن زید بن نعمان - ابی بن کعب بن قیس - عبید بن معاویه و زید بن ثابت بودند .

شهرستانی در مقدمه تفسیر خود میگوید: صحابه متفق بودند که علم قرآن مخصوص اهلیت پیغمبر صلی الله علیه و آله بود زیرا ایشان از حضرت علی بن ابیطالب رضی الله عنه میپرسیدند آیا شما خانواده رسالت پس از قرآن بچیزی اختصاص یافته‌اید یا نه؟ آنگاه میگوید استناد قرآن و تخصیص آن با اهلیت دلیل بر اجماع است که قرآن و علم و تنزیل و تأویل آن مختص بخانواده رسالت

۱- شرح کافی ملا صالح قزوینی بنقل کتاب سلیم بن قیس هلالی - ارشاد شیخ مفید (ره)

بوده است (۱).

**قرآن در زمان ابوبکر** پس از رحلت رسول اکرم ﷺ ابوبکر با مسیلمه که مدعی نبوت بود جنگ کرد و او را کشت اما در این پیکار گروهی از قراء و حافظین قرآن کشته شدند ابوبکر در اندیشه جمع آوری قرآن افتاد و فرستاد نزد زید بن ثابت که بیم آن دارم در جنگهای اسلام قراء کشته شوند و قرآن از بین برود تو که نویسنده وحی بودی قرآن را جمع آوری کن و زید بن ثابت قرآن را بر روی قطعات پوست نوشت و جمع کرد و با ابوبکر داد و پس از او نزد حفصه دختر عمر بود.

**قرآن در زمان عمر** عمر نیز در جمع آوری قرآن سعی کرد و گفت در مصاحف ما جز جوانان قریش و ثقیف املا نکنند عثمان گفت املا کننده را از هذیل و کاتب را از ثقیف قرار دهید (۲).

عمر نیز دستور داد قرآنی روی پوست دباغی شده نوشتند.

قرآن جمع آوری شده زمان عمر با املاء ابی بن کعب و کتابت سعید بن عاص است (۳).

**قرآن در زمان عثمان** تا زمان عثمان سه جلد قرآن جمع آوری شد اول قرآن بخط علی بن ابیطالب رضی الله عنه دوم قرآن بخط زید بن ثابت سوم قرآن با املاء جوانان قریش و انشاء ثقیف در عصر عثمان اختلاف قرائت و حروف بیشتر جلوه داشت بطوریکه در خواندن قرآن با هم مبارزه و پیکار میکردند عثمان برای آنکه باین جدال خاتمه دهد دستور داد قراء شام - عراق - یمن - حجاز را دعوت کنند و قرآن ابوبکر را هم نزد حفصه بود گرفت وزیر نظر ۱۲ نفر از قریش و انصار قرآنی نوشت و آن همین قرآن است که هم اکنون دست مسلمین است.

در زمان عثمان چهار جلد قرآن نوشته شد که یکی را در مدینه نگاهداشت و سه جلد دیگر را بصره و کوفه و شام فرستاد (۴).

۱- تاریخ قرآن ص ۵۲

۲- المزهر ابن جوزی ج ۱ ص ۱۳۷

۳- تفسیر بلاغی ص ۱۹- تهذیب التهذیب ابن حجر عسقلانی ج ۵ ص ۱۸۰

۴- تاریخ قرآن ص ۷۶ تفسیر بلاغی ص ۱۹

### قرآن بخط علی بن ابیطالب (ع)

سلیم بن قیس هلالی در کتاب نفیس خود که پس از ۱۳ قرن چاپ شده نقل میکند که علی علیه السلام پس از رحلت رسول خدا صلی الله علیه و آله ملازم خانه شده اقبال بجمع آوری و تألیف قرآن فرمود و از منزل بیرون نیامد تا تمام قرآن را جمع آوری کرده بترتیب نزول ناسخ و منسوخ و محکم و متشابه قرآن را مرقوم فرمود .

شیخ مفید در کتاب ارشاد و رساله السرویه مینویسد: علی علیه السلام در مصحف خود منسوخ را بر ناسخ مقدم فرمود و در آن تأویل بعضی آیات و تفسیر آنرا بتفصیل نوشته سیوطی نیز همین عقیده را در کتاب الاتقان خود تأیید کرده است.

### عقیده ما

چون مجرای حکومت اسلام پس از رحلت پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله از خط مشی خود منحرف شد و علی علیه السلام هم نظری جز اعلائی کلمه توحید و معارف اسلام نداشت حق شخصی خود را فدای مصالح اجتماعی اسلام کرد و سکوت نمود و همان قرآن که زمان عثمان تألیف و تنظیم گردید و دست مسلمانان آمد همان را تأیید فرمود و اگر اختلافی هم برآستی داشته نخواست اختلاف در میان افتد .

برای وقوف بطبقات مفسرین و تاریخ قرآن و جمع و تدوین آن - و چگونگی وحی و گرد آوردن قرآن و اختلافات قرائات قرآن - دقت اصحاب در جمع قرآن - و قراء معروف مفسرین شیعه که بیش از ۱۰۰۰ نفر مفسر در فرهنگ رجال جمع آوری کرده ام و مصنفین شیعه در آیات احکام قرآن و مؤلفین شیعه در متشابه قرآن - در غریب القرآن - در اسباب النزول - در ناسخ و منسوخ قرآن - در اجزاء قرآن - در وقف و ابتداء قرآن - در اعراب قرآن - در نقطه و شکل قرآن - در لغات قرآن - در معانی مختلف قرآن - در فضایل قرآن - در علم قرآن - در تجوید قرآن و غیره بکتاب مربوطه مراجعه شود .

### معجزه !

معجزه ابراز آن نیروئی است که در وجود مدعیان نبوت دست قدرت بودیعت سپرده و آنها را مظهر ملکات ربوبی خود قرار داده است . معجزه یعنی عملی که در خور نیروی غرائز بشری نباشد و قوانین علم و دانش هم آنرا تصدیق کند و هر کاری که از حدود قدرت بشر خارج باشد و از عادات و سنن جاریه زندگانی و محیط خلقت برتر بنظر آید آن معجزه است .

و هر گاه شخص مدعی نبوت و پیغام آوری باشد باید بتواند در عادات و سنن جاریه بشری تصرف نماید و خرق عادت کند بطوریکه دانشمندان جامعه اعتراف کنند که از آوردن مثل و نظیر آن عجز دارند .

آورنده معجزه باید در زندگانی اجتماعی خویش دارای حسن سابقه راستی و درستی و موصوف بفضیلت و کمال و امانت باشد تا دعوی او را روی حسن سابق او بپذیرند و بهمین جهت پیغمبران آسمانی و برگزیدگان پروردگار همه صالح و بافضیلت ، درست کردار و راست گفتار و امین بوده اند و مدت چهل سال که یکدوره کامل کمال غرائز و شهرت اجتماعی خود را بمعاصرین خود معرفی کرده آنگاه مأمور با بلاغ رسالت و نبوت گشته اند و دانشمندان عصر بر حقیقت دعوت آنها از نظر راستی و درستی و خرق عادات و آوردن معجزات اذعان و اعتراف کرده اند .

پروردگار عالمیان برای آنکه حقیقت نبوت را بر جامعه روشن سازد باید اجازه تصرف در سنن جاریه طبیعت بر رسول خود بدهد تا بر حسب عقول مردم که دارای مراتب و درجات مختلف میباشد انواع تصرف در امور جاریه کرده و معجزات متنوعی بر حسب درخواست مردم عصر در خور خرد و دانش آنها بنماید .

غالب مردم جهان گم شده ای دارند که همواره در تفحص و جستجوی آن هستند و چون در این راه مدعی و راهبر بکمال مطلوب زیاد است گمراهان و گم شدگان پس از مصاحبه با مدعیان بطرق حق و حقیقت دلیل و برهانی بر حسب مشاعر و مدارک خود میخواستند چنانکه این عمل که در سیره بشری فوق العاده بنظر میآید صورت تحقق گیرد ایمان میآوردند و تسلیم میگرددند.

گمراهان عربستان که در محیط عقاید سخیفه و اوهام و خرافات بت پرستی در تاریکی جهالت و نادانی بسر میبردند باسانی برهان راهنمایی را نمی پذیرفتند بلکه باتردید و شك بحث و فحوص میکردند و حجت و دلیلی میخواستند که با سطح عقول و اندیشه آنها متناسب باشد. کلیه معجزات یا براهین و دلایلی که مردم سرزمین عربستان از حضرت محمد بن عبدالله صلی الله علیه و آله میخواستند بر دو قسم بود و همین دو نوع برای سایر بشرچه در آن عصر و چه در اعصار گذشته نیز کافی و نمونه بارزی از حقیقت بود.

## ۱- معجزات معنوی و روحانی ۲- معجزات مادی و طبیعی

## انواع معجزه

بعبارت دیگر براهین و دلایل عقلی وحسی .

برهان عقل و منطق در پیشگاه خردمندان دلپذیر و مورد اطمینان و یقین است. برهان حسی برای افراد فرومایه و معاند و لجوج و در عین حال زودباور است که عقلشان در چشمشان واقع و غیر از او قابل اشاره حسیه چیزی نمی بینند و درک لطایف معنوی را نمیکنند ولی برای آرامش خاطر خویش چیزی میخواهند که با سطح فکر وافق اندیشه آنها تناسب داشته باشد .

معجزه انبیاء سلف بر حسب علل و اسباب موجوده محیط همان عصر بود و در عین حال علاوه بر آنکه بشر از آوردن آن عاجز بود يك امر مستقل و معقولی قابل قبول بوده است که دودلی و شك و تردید را بر طرف گرداند و یقین و آرامش و آسایش فکر بوجود آورد و باضافه که حجتی از خدا بر بندگان تمام شود تا بر خالق خویش در راه کمال مطلوب ایرادی نباشد. معجزات معنوی که قرآن از جمله و نماینده همه آن قدرت و نیروی آسمانی است برای کسانی که در فصاحت و بلاغت دست داشتند یا لطائف نکات طبیعت را درمی یافتند بود ولی گروهی که مشاعر آنها درک فضائل و سجایای اخلاقی قرآن و تعلیمات علمی آن را نمیکرد از پیغمبر خدا ﷺ مطالبه تصرف در سنن طبیعت و خرق در عادت میکردند زیرا آنها با عام طبیعت انس داشتند و بر سنت و سیر آن عادت کرده بودند نوامیس و سنن عالم طبیعت محسوس آنها بود و معتقد بودند بشر دست تصرف و نیروی دخالت در تغییر آنها ندارد.

از این جهت از پیغمبر ﷺ پس از منازعه و مخاصمه تقاضا و اصرار بتصرف در نوامیس طبیعی میکردند تا اگر راست میگوید در حوادث عالم برخلاف عادت و سنن جاریه کاری کند که دیگران قادر بر انجام آن نباشند - آنها اینطور فهمیده بودند که اگر خرق عادت کند پیغمبری راستگو و صادق است و گرنه سحار و جادو گراست. و این بهترین ممیز بین حقیقت و مجاز است .

حضرت محمد ﷺ پس از اصرار مردم معجزاتی فراوان بروز داد در نتیجه گروهی بسیار از این طریق باسلام گرویدند. در قرآن در باره خوارق عاداتی که در مواقع جنگ و بیکار ظاهر میشد ۱۱ آیه وارد شده است که در سوره های انفال و توبه ذکر شده .

معجزات آنحضرت مانند زندگی و کردار و گفتارش همه حیرت آور و از حصر بیرون

است و اگر ساده تر بگویم زندگانی روزانه رسول اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ همه اعجاز و خرق عادت و طبیعت بود اما آنچه از معجزات آنحضرت ضبط شده ۳۱۳ معجزه است که به هشت قسم کرده اند: معجزات در اجرام سماوی مانند شق القمر (۱) و رد الشمس ۹ نوع - معجزات در کفایت دشمن ۳۹ نوع - در غالب شدن بر شیاطین و جن و تسخیر آنها ۱۴ نوع - معجزات در استجاب دعا و زنده کردن مردگان و تکلم ایشان و شفای بیماران و کرامات اعضای آنحضرت ۸۶ نوع - معجزه درباره حیوانات ۳۱ نوع - معجزه در جماد و نبات ۷۹ نوع - معجزه در اخبار و مغیبات ۵۵ معجزه .

برای تشریح معجزه باید قبلاً گفت که عالم وجود از ماده و مدت ترکیب

### معجزات حسی

یافته و ماده غیر قابل زوال است اما صور و زمان آن تحویل پذیر میباشند.

این عالم از ماده و مدت صورت گرفته افلاك و عناصر تا موجودات ذره بینی همه از اصل يك نوع مصالح ساخته شده اند و بطور کلی باید آنها را ۳ طبقه کرد عالم ماده - عالم نفوس - عالم عقول - ماده از مصالح این عالم است و عقول از مجردات و مصالح عالم دیگر و نفوس بین مادیات و مجردات است نبی و پیغمبر چون با عالم عقول پیوستگی تام دارد و خود کامل و مکمل است تمام موجودات گذشته و آینده را که نیاز بزمان و مکان ندارد میداند زیرا عقل او با عقل فعال متصل است اما همین پیغمبر در معجزه نمیتواند کاری کند که خلاف عقل و خرق عقل باشد زیرا عقل باید به عجز آنچه او آورده اعتراف کند و لذا تصرف او در اصل ماده از نظر وجود و عدم نیست بلکه تصرف او در صورت و خرق طبیعت و عادت و مدت و خلع و لبس است.

طبیعت نظام خود را از مبدء فیاض بدون فتره و طفره میگیرد و حرکت کمالی خود را که ابتداء و انتهای آن فقط در علم باری تعالی نهفته است طی میکند - و برای آنکه برگزیدگان خود را بجهانیان معرفی کند اذن میدهد که آنها در عادت و طبیعت در زمان و مکان که از سنن جاریه خلقت است تصرف نمایند تا تأیید نیروی الهی در آنها بر مردم دنیا مسلم گردد - این حقیقت را معجزه گویند .

فرق معجزه با سحر این است که نیروی عالم طبیعی میتواند خلع و لبس کند چنانچه در شیمی و داروسازی تجزیه و تحلیل و ترکیب مینماید و رنگ و خواص و آثار يك جوهر و محلولی را که در شخصیت فردی رنگ و اثر دیگری داشته رنگ و خاصیت و اثر دیگری نشان میدهند .

۱- درباره شق القمر کتابی بنام دانشق القمر معجزه السید البشره تألیف محمد احمد جاد المولی

ابن خلع و لبس مرهون بزمان و علل و اسباب است که صورت اولیه يك ماده را بگیرند و صورت دیگری باو بدهند و لباس ثانوی ببدن اولی بیوشانند یا روی خرابه‌های اولی بنای دیگری بگذارند - در این اعمال شیمیائی وجود و ماده نابود نمیگردد فقط صورت رنگ برنگ جلوه میکند . چنانچه سحره زمان حضرت موسی در این عمل نهایت مهارت را داشتند اما عصای موسی که چوبی بیش نبود باذن خدا وجود مادی همه آن اسباب و علل سحره را بلعید و باز بحالت چوب دستی برگشت که دیگر از علل و اسباب سحره اثری باقی نماند و چون خرق طبیعت و عادت شد سحره ایمان آوردند و اعتراف کردند کار حضرت موسی سحر نیست بلکه معجزه است و این عمل از قبیل تداخل اجسام یا اجتماع ضدین و نقیضین هم نیست که عقلاً محال است بلکه تصرف در طبیعت و خرق عادت بود .

سحر با معجزه پهلو نزنند دل خوش دار      سامری کیست که دست از ید بیضا ببرد  
برخی هم فکر کرده اند که این نقل صورت عصارها ، صورت برزخی است آنهم خلاف  
حقیقت است زیرا معجزه باید مرهون با مور این عالم و قابل درک درخواست کنندگان باشد  
تا مردم عجز به آوردن نظیر آنرا اعتراف کنند .

آوردن تخت بلقیس از شهر سبا در یمین به بیت المقدس که حضرت سلیمان گفت کیست این  
تخت را برای من بیاورد آصف برخیا جواب داد تا چشم را برنگردانیدی حاضر میکنم این خرق  
طبیعت در زمان بود که فوری لباس وجود تخت بلقیس را از شهر سبا خلع کرد و در حضور سلیمان  
باذن خدا لباس وجود پوشانید و همچنین زنده کردن اموات در عصر حضرت عیسی خرق طبیعت بود  
که مواد موجوده عالم وجود را باذن خدا زنده کرد و همچنین شق القمر پیشوای اسلام خرق  
طبیعت بود که اراده پیغمبر، خود از اسباب و علل خلع و لبس است اما هیچ يك از پیغمبران مدعی  
نبوده اند که موجود یا معدوم بتوانند کرد .

مراتب امکان ذاتی و استعدادی و وقوعی معجزه که در پیشگاه عقل نقض نگردد شرط  
اعجاز است و لذا پیغمبر صلی الله علیه و آله در تکوینیات باذن خدا تصرف میکند و خلع و لبس مینماید این  
تصرف در افلاک و عناصر و مواد و موالید، زمان و مکان و موجودات فرق نمیکند آنچه که از عالم  
ماده و حس باشد مورد تصرف وزیر فرما پیغمبر باذن خدا واقع می گردد .

معجزات عقلی      گفتیم عالم نفوس ذاتاً مجرد ولی اضافه بماده است اما عالم مجردات و  
عقول نه در خارج و نه در خود احتیاج بماده ندارد مانند علم باری تعالی

که منزله از زمان و مکان است گذشته و آینده ابتداء و انتها در پیشگاه دانش او مساوی است و لذا پیغمبر ﷺ و ولی خدا همان تصرف را در عالم عقول و مجردات میتواند باذن خدا بنماید و از گذشته و آینده بدون علم بگذشته و وقوف بآینده از نظر علل و اسباب اطلاع دهد و پیشوای اسلام بر حسب تقاضای مردم اعجاز حسی و عقلی داشت که قرآن بارزترین معجزه حسی و عقلی آنحضرت است که تمام افراد فصیح و بلیغ عرب از آوردن الفاظ آن عاجز شدند چه جای بیان معانی قرآن و این خود بزرگترین معجزه عقلی است .

## اعجاز قرآن مجید

کلام الله مجید دارای انواع اعجاز است که هر رشته آن محتاج بتألیف کتابی است و برخی مستقل و بعضی در ضمن کتب دیگر بحث شده است (۱).

اعجاز قرآن از نظر طب - اعجاز قرآن از نظر حیوان شناسی - اعجاز قرآن از نظر گیاه شناسی - اعجاز قرآن از نظر معادن - اعجاز قرآن از نظر الفاظ - اعجاز قرآن از نظر معانی - اعجاز قرآن از نظر تفکر و تعقل - اعجاز قرآن از نظر ماکول و مشروب - اعجاز قرآن از نظر سلامت و سعادت - اعجاز قرآن از نظر قانونگذاری - اعجاز قرآن از نظر هیئت و نجوم - اعجاز قرآن از نظر مصالح اجتماع و صدها اعجاز دیگر در قرآن هست که مرور زمان و پیشرفت علم بشری آنرا روشن میکند و برده از روی چهره ثابناک آن بر میدارد تا همه جهانیان بر حسب مراتب استعداد فکری و رشد عقلی خود بتوانند از قرآن بهره مند شوند . مشهورترین معجزات قرآن از نظر تاریخ - اجتماع و ارشاد بحقایق معارف الهیه - استقامت و سلامت از اختلاف و تناقض - تشریح معتدل برای نظام اجتماع - اخلاق و فضیلت - علم غیب از گذشته و آینده است . آنچه که مفسرین نگاشته اند قرآن از بیست جنبه دارای اعجاز است که هر یک آن برای

صدق گفتار و اثبات نبوت و کلام الله بودن آن، کافی است و اینک از نظر خوانندگان می گذرانیم :

### ۱- اعجاز از نظر بلاغت الفاظ و استیفاء معانی و حسن عبارت که مجموعاً

**بفصاحت بیان تعبیر شده** - قرآن در بلاغت الفاظ از نظر جزالت و رسائی و تمامی معانی بی نظیر است . و از جنبه معانی چنان معانی رقیقه را در قالب الفاظ رسا ریخته که هر خواننده بدرک معانی و منظور اصلی میرسد ، حسن نظم و انسجام عبارات قرآن بقدری محکم و استوار است که شیرینی و تناسب خود را از دست نداده و در کلام بشر تا این پایه رسائی الفاظ و تمام

۱- بجواهر الکلام طنطاوی و تفسیر بلاغی مراجعه شود .



معانی و تناسب بین آنها وجود ندارد .

۲- اعجاز از نظر معانی - قرآن معانی بلند و مطالب غامضی را در يك عبارات کوتاهی

بیان فرموده مانند :

وقیل یا ارض ابلعی ماءك و یا سماء اقلعی و غیض الماء و قضی الامر و استوت

علی الجودی و قیل بعداً للقوم الظالمین .

تاریخ مفصلی از گذشته در این بیان کوتاه شیرین نقل شده است و تکرار حکایت و قصص و وعده و وعیدها و مبالغه در تجدید مطالب بتغییر الفاظ برای قبول وزود باوری و بزرگ بودن امر است .

۳- نظم اسلوب و حفظ اعتدال است - که در عین حالی که از نظم بنثر برداشته و در شعر و رجز و حماسه و خطبه وارد نشده سجع و قوافی و تنظیم عبارات و اسلوب شیرین بی نظیری را پیش گرفته که در فن خود بی سابقه رمورد تقدیر و تعظیم است .

۴- اعجاز قرآن از نظر کثرت معانی است که بشر قادر بایراد آن نیست - قرآن دارای محکم و متشابه است که با عبارات کوتاه معانی بلندی بمنظور بیان حکایت مختلف نازل فرموده مانند :

و اوحینا الی ام موسی ان ارضیه فاذا خفت علیه فالتقیه فی الیم

ولا تخافی و لاتحزنی انا رادوه الیک و جاعلوه من المرسلین

در این آیه دو حکایت و دو بشارت ، دو امر و دو نهی دارد و هر يك از الفاظ و کلمات نیز

در خور سایر معانی عمومی و خصوصی نیز میباشد .

۵- اعجاز قرآن از نظر جمع علوم است که بشر آن احاطه ندارد و جز از سر چشمه نور دانش الهی بر توافکن نگردد زیرا خدا عالم ودانا بجمع علوم و اسرار غیب عالم وجود است . و با آنکه قرآن برای درس علم و فنی نازل نشده مشحون کلیه علوم طبیعی - اخلاقی - الهی - فلکی و طبی و غیره است که بدست يك یتیم درس نخوانده اسرار و غوامض علوم اولین و آخرین را تحلیل فرموده .

۶- اعجاز قرآن از نظر برهان و دلیل بر توحید است - یکی از شاهکارهای قرآن

این است که تمام مبادی شؤون اجتماعی بشر را از علم و دانش و علل و اسباب زندگی مادی و معنوی مقرون بتوحید و خدا پرستی و اتحاد و تنزیه و تقدیس حضرت پروردگار کرده است و با این حجت و دلیل روشن - ثنویه و دهریه و طبیعیه و هر مشرک و بت پرست را با برهان و حجت قاطع جواب داد .

۷- اعجاز قرآن از نظر اخبار قرون خالیه و قصص امم سالفه است که پیغمبران سلف هم بآن اعتراف کرده بودند و هر یک از آن برای زندگی بشر از نظر راه و هدف و سعادت بهترین سرمشق است مانند قصه اصحاب کهف و مصاحبه موسی و خضر و اخبار ذوالقرنین و داستان ابراهیم خلیل و قصه حضرت یوسف و سایر انبیاء و رسل که هر سطر از آن بهترین مری و آموزنده است .

۸- اعجاز قرآن از نظر علم غیب و وقوف باخبار و منویات و اندیشه و افکار

افراد ملل است چنانچه در حق یهود فرمود :

قل ان كانت لكم الدار الاخرة عند الله خالصة من دون الناس فتمنوا الموت ان كنتم صادقين ولن يتمنوه ابدأ بما قدمت ايديهم . والله اعلم بالظالمين (آیه ۸۸ سوره بقره)

و مانند فان لم تفعلوا ولن تفعلوا که قطع داشت هرگز نمیتواند و مانند خبر منهنزم شدن قشون دشمن در جنگ بدر فرمود سیهزم الجمع و یولون الدبر و مانند بیاناتی که در موقع مهاجرت از مکه فرمود : ان الذی فرض عليك القرآن لرادك الى معاد که با چه ابهت و عظمت بفتح و فیروزی بمکه پس از هشت سال بازگشت کردند .

۹- اعجاز قرآن از نظر خبر دادن از ضمائر قلوب مردم که جز خدا کسی را بر آن

وقوف نیست که در آخر سوره لقمان پنج علم را بخود اختصاص داده و فرموده :

ان الله عنده علم الساعة وينزل الغيث . ويعلم ما فى الارحام - و ما تدرى نفس ما ذاتكسب غداً و ما تدرى نفس باى ارض تموت - ان الله اعلم خبير .

(آیه ۳۴ سوره لقمان)

و آیه - لا يعلم الغيب الا هو - قل لا اقول لكم عندى خزائن الله ولا اعلم الغيب

ولا اقول لكم انى ملك ان اتبع الا ما يوحى الى - قل هل يستوى الاعمى والبصير

(سوره انعام آیه ۵۱)

افلا يتفكرون .

که داند بجز ذات پروردگار که فردا چه بازی کند روزگار

اما قرآن از ضمایراشخاص آگهی میداد و از غیب خبر می‌کرد . در آنجا که میفرماید:

اذهمت طائفتان منکم ان تقشلا - الخ . (آل عمران ۱۱۸)

واذ یعدکم الله احدی الطائفتین انہالکم - الخ . (انفال آیه ۷)

و نظایر این آیات که از مغیبات خبر داده و بزودی بوقوع پیوسته بسیار است .

در همه این آیات از ضمایر دشمن یا افراد یا گروه و طوایف گذشته گان و معاصرین

اطلاع داده است و مرور زمان حقیقت آنرا ثابت کرده است .

۱۰- اعجاز قرآن از نظر متانت الفاظ که جمع بین جزل و سهل کرده و دو موضوع

متنافر را در یک فراز کوچکی بیان فرموده مانند کلمه ضیزی .

۱۱- اعجاز قرآن از نظر تلاوت که پنج خصلت در آن است . اول هشاشت مخرج

دوم بهجت و رونق - سوم سلاست و نظم چهارم حسن قبول پنجم آنکه خواننده خسته نمی‌شود و

شنونده ملول نمی‌گردد . این مزایا حتی برای تورات و انجیل و سایر کتب آسمانی هم نبود چه

جای سایر کلام بشر قرآن برای همیشه دنیا و همه اعصار بشری آمده لذا عبارت آن کوتاه‌تر

و پر معناتر و روان‌تر و سهل و ممتنع‌تر و بیشتر مورد قبول هر شنونده است .

۱۲- اعجاز قرآن از نقل الفاظ منزله و معانی مستوده که فرشته خدا گرفته و

رسول خدا تلفظ کرده و بامت ابلاغ فرمود . در این گرفتن ورد کردن هیچ کلمه و لفظی نبوده

و نیست که باو خللی رسیده باشد و یا نقل بمعنی و یا در قالب الفاظ مشابه ریخته شده باشد

بلکه قرآن بتمامه عیناً از نظر لفظ و معنی همان است که در سقم خالق متعال صادر و بوسیله

جبرئیل بر قلب شفاف پیغمبر ﷺ منعکس و از زبان گهربار پیغمبر ﷺ عین آن بدون هیچ

تحریف یا تغییری بر مسلمانان وارد شده

قرآن با همان الفاظ و ترکیبات و لغات و معانی که در عالم بالانتظیم و تنسیق یافته عیناً

نازل و ابلاغ شده<sup>(۱)</sup> و بقدری محکم و متین و در زیر نظر ضامن اجراء پایدار است که تا بشر

هست مرور زمان و عواقب دهور و اعصار هم قادر بتحول و اختلال در آن نیست زمان و مکان -

حوادث و سوانح عالم در آن تأثیری نخواهد کرد . اختلاف السنه و نژاد پهنای بشر در

۱- کتاب الاعتقاد شیخ مفید - مقدمه بیان شیخ طوسی - فصل الخطاب شیخ مفید - تفسیر

کره زمین مانع از نشر آن نیست و برخلاف کتب گذشته قرآن ضامن اجرا دارد که هیچ گاه در آن خللی راه نیابد قرآن جامع الفاظ و معانی و نظم و ترتیب صحیح است ، که دست بشر قادر به تحریف آن نیست و در قرآن تصریح شده است که در حفظ و ضبط آن هیچ تحولی روی نخواهد داد .

### انانحن نزلنا الذکر واناله لحافظون - مولوی چنین ترجمه کرده :

مصطفی را وعده داد الطاف حق	که بمیری تو نمرد این سبق
من کتاب و معجزت را حافظم	بیش و کم کن راز قرآن رافضم
من سرا اندر دو عالم رافتم	طاغیان را از حدیثت دافتم
کس نتاند بیش و کم کردن در او	تو به از من حافظی دیگر محو
رونقت را روز روز افزون کنم	نام تو بر زر و بر نقره زنم
منبر و محراب سازم بهر تو	در محبت قهر من شد قهر تو
نام تو از ترس پنهان میکنند	چون نماز آرند پنهان میشوند
خفیه میگویند نامت را کنون	خفیه هم بانگ نماز ای ذوفنون
از هراس و ترس کفار لعین	دینت پنهان می شود زیر زمین
من مناره پر کنم آفاق را	کور گردانم دو چشم عاق را
چاکرانت شهرها گیرند و جاه	دین تو گیرد ز ماهی تا بماه
تا قیامت باقیش داریم ما	تو مترس از ترس دین ای مصطفی
ای رسول ما تو جادو نیستی	صادقسی همخرقه موسیستی
هست قرآن مر ترا هم چون عصا	کفرها را در کشد چون ازدها
تو اگر در زیر خاکی خفته	چون عصایش دان تو آنچه گفته
گرچه باشی خفته تو در زیر خاک	چون عصا آگه بود آنکفت پاک
قاصدان را بر عصایت دست نی	تو بخشب ایشه مبارک خفتنی
تن نخفته نور جان در آسمان	بهر پیکار تو زه کرده کمان
فلسفی و آنچه پوشش میکند	قوس نورت تیردوش میکند (۱)

۱۳- اعجاز قرآن از معانی مختلف و نزدیکی معانی بمنظور واقتران نظایر آن در سور

مختلف مانند وعد و وعید - ترغیب و ترهیب - ماضی و مستقبل - قصص و مثل - حکم و جدل مطلوب و غیر متناظر هم مباحث و مطالب هر سوره در عین حال که اختصاص بیک مطلب خاصی ندارد از آن موضوع هم خارج نمیشود و آن مقصود اصلی را در لباس حکایت و قصص گذشته نقل میکند و در عین حال که شأن نزول در موضوع خاصی است از نظر حکم و حکمت آن عمومیت دارد .

**۱۴- اعجاز قرآن در اختلاف آیات کوتاه و بلند** که در عین بلندی یا کوتاهی از اسلوب و اعتدال خارج نشده و در وزن کلام منظوم و عبارات منثور اعتدال لفظ و معنی و کلمات و آیات از دست داده نشده و همان لطف و شیرینی که در سوره قدر یافتح یا کوثر باقی است همان جلالت و عذوبت در سوره بقره و آل عمران موجود است .

مثلا در سوره کوثر در سه آیه چهار موضوع مهم : اخبار بنعمت - امر بعبادت - بشارت و مسرت و اسلوب تقسیم شده

**۱۵- اعجاز قرآن از نظر کثرت تلاوت** است که هر اندازه قرآن بیشتر تلاوت گردد نه از فصاحت آن در ذوق سلیم کسر میشود و نه ملالت می آورد و هر چند بیشتر قرائت گردد طبع بشر ما یلتر بتلاوت و فهم آن است. گویا هر دفعه که یک آیه تلاوت شود بارقه ای از نور علم و دانش بر قلب قاری تابش میکند که در سابق نظیر نداشته است .

**۱۶- اعجاز قرآن از نظر تسهیل قرائت در همه السنه مختلفه و لمجه های متنوعه است**

چنانچه قرآن را یک فارسی زبان ابکم یا یک قبطنی الکن و یا یک سیاه حبشی و عامی چینی و یا ژاپونی و اروپائی همه بسهولت میتوانند فراگیرند و حفظ کنند و این اعجاز از خصایص قرآن است که در غیر این کتاب خواندن و قرائت و حفظ آن بآسانی میسر نیست و اهمیت زبان عربی بر سایر السنه عالم از قرآن نمودار است و  $\frac{1}{14}$  السنه عالم عربی است که بیش از ۶۰ میلیون بشر باین زبان قرآن میخوانند و ۸۰ میلیون سخن میگویند (۱).

**۱۷- اعجاز قرآن از نظر ترکیب کلام است** - در سخن گفتن نثر در قدرت هر ناطق هست و مرتبه شعر بالاتر است کمتر کسی میتواند سخن منظوم گوید. قرآن در حال نثر و بیان

۱- خصوصیات و آمار صحیح مسلمین جهان را در این عصر در کتاب «جهان اسلام و اسلام در جهان» نگاشته ام .

مطالب ساده بقدری دارای انسجام و استحکام الفاظ و معانی و جملات و حفظ ارتباط و اعتدال است که نظیری برای آن متصور نیست .

۱۸- اعجاز قرآن از نظر زیادتی الفاظ و تغییر کلمات و همونامون آوردن الفاظ از همه مشتقات ادبی است که هر جایی الفاظ را با يك حال و صفتی یا فعلی آورده که بر لطف و شیرینی عبارت افزوده است . مانند آیه و غیض الماء وقضى الامر .

۱۹- اعجاز قرآن از عجز معارضه ملل متنوعه بشری است که هر چند کوشش و پشتیبانی از یکدیگر کردند نتوانستند حتی يك آیه نظیر آن بیاورند .

اعراب اشد نفاقاً بوده و دارای يك حمیت غلط فامیلی و غرور فردی و خانوادگی بودند که با قدرت شخصی و حمیت جاهلانه حاضر نبودند زیر بار دیگری بروند و از این جهت جنگهای داخلی در همه قبایل و عشایر در جریان بود. اما چون قرآن آمد و از آوردن نظیر آن عاجز ماندند تسلیم گشتند .

. این قتیبه مینویسد: مسیلمه خواست با قرآن معارضه کند نوشت :

ياضدع كم شفقتين لالماء تكدرين ولا الشرب تمنعين

عنی در معارضه با قرآن گفت:

الم تر كيف فعل ربك بالجبل - اخرج من بطنها نسمة تسعی - من شر اسيف وحشی  
دیگری گفت: الفیل وما الفیل - له ذنب وثیل و مشفر طویل فان ذلك جن خلق ربنا لقلیل  
مینویسند نصر بن حرث از فصحاء قریش بر معارضه قرآن برخاست و گفت :

والزراعات زرعاً والحاصدات حصداً فالطاحنات طحنا والعاجنات عجنا و

الخابزات خبزاً فاللاقمات لقمماً

دیگری در باب معارضه با سوره نجم گفت :

والنجم اذا سما والبحر اذا طما . ما زاغ منذر کم وما طفی . وما كذب بها وغوی فیما  
نطق به وروی . همه این عبارات از نظر لفظ و معنی در پیشگاه کلمات قرآن کود کانه است .

۲۰ - اعجاز قرآن از انصراف معارضه بشری - همینکه فصحاء خود را قادر بمعارضه

ندانستند تسلیم شدند و چون نطق و بیان و فصاحت و بلاغت موهبت الهی است آن نمونه که از قدرت خود را منتسب بخود گردانید و مستقیماً بکلام خود خواند آن اندازه را بیش نداد تا فرقی باشد بین کلام خالق و کلام مخلوق - از این جهت آنها که قدرت معارضه داشتند و

بمعارضه متفق شدند و آنها که قدرت نداشتند و معارضه میکردند هر دو گرویدند و این اعجاز قرآن کریم است .

در هر حال اعجاز قرآن اعم از آنکه مانند جسم مخترع یا جرم مبتدع یا عرض و وجود عاریتی باشد در همه حال خرق عادت است و مانند خشک کردن دریا یا زنده کردن اموات در استطاعت و قدرت بشر نبوده و نیست .

اعجاز قرآن برای کسانی که دارای رأی و فکر و استدلال هستند، برای کسانی که فقط بحواس ظاهر درک معانی میکنند، یا کسانی که بحواس باطنه بدقایق آن میرسند، کسانی که پلید و کند ذهن هستند یا سریع الانتقال و با ذکاوت باشند، برای خردمندان لیب و متکلم یا برای نابخردان همج الراعا برای تمام فرق مردم اعجاز است که هر طبقه بر حسب میزان مشاعر و مدارک خود از الفاظ و معانی آن بهره مند میگرددند.

#### شبستری گوید:

صدف حرف و جواهر دانش دل	یکی دریاست هستی نطق ساحل
برون ریزد ز نقل و نص اخبار	بهر موجی هزاران در شهوار
نگردد قطرمای هرگز کم از وی	هزاران موج خیزد هر دم از وی
غلاف در او از صوت و حرف است	وجود علم از آن دریای ژرف است
ضرورت باشد او را از تمثل	معانی چون کنند این جا تنزل
صدف بالا رود از قعر عمان	شنیدم من که اندر ماه نیشان
بروی بحر بنشیند دهن باز	ز شیب بحر قعر آمد بر افراز
فرو بارد بامر حق تعالی	بخاری مرتفع گردد ز دریا
شود بسته دهانش او بصد بند	چکد اندر دهانش قطره چند
شود آن قطره باران یکی در	رود در قعر دریا بسا دلی پر
از آن آرد برون لولوی لالا	بقعر اندر رود غواص دریا
بخارش فیض و باران علم اسماست	تن تو ساحل و هستی چو دریاست
که او صید جواهر در کلیم است	خرد غواص این بحر عظیم است
صدف بر علم دل صوتست با حرف	دل آمد علم را مانند یکظرف

رسد زو حرفها در گوش سامع  
بیفکن پوست مغز نغز بردار

نفس گردد روان چون برق لامع  
صدف بشکن بروف کن در شهوار

الْم - ذَلِكَ الْكِتَابُ لَارَبِّ فِيهِ هُدًى  
لِّلْمُتَّقِينَ - آیه اول سوره بقره

## حجیت قرآن و وجوب عمل به آن

بدون شك هر کتابی که خداوند تبارك و تعالی بر پیغمبر خود نازل میفرماید آن کتاب برای تأمین سعادت جامعه میباشد و باید جامعه آنرا بخواند و بفهمد و از آن سرمشق گیرد بنا بر این مجالست کتابی نازل شود که غیر مفهوم باشد یا مطالب آن بر مردم مخفی و رموز باشد... این خود نقض غرض است که برای ارشاد و هدایت جامعه بشر کتابی فرستاده شود و آن معنا را نشان ندهد - زیرا اگر قرآن فهمیده نشود ارسال پیغمبران بیهوده و کتاب او معما و لغز میگردد و در حالیکه باید بزرگترین حجت و معجزه پیغمبر را جامعه خوب بفهمند و در مشکلات زندگی از آن استمداد و راهنمایی بخواهند .

مسلمین نیز از صدر اسلام بقرآن عمل میکردند و بدون هیچ معارضی در موقع نزاع خصوصیات و استدلال بر مدعا بقرآن رجوع میکردند و هیچ کس انکار نمیتواند کرد که این سیره قطعیه جاری بود و آن از اجماع بالاتر و کسانیکه بحجت اجماع قائل نیستند این نوع سیره را حجت قاطع میدانند .

گذشته از مطالب فوق دو است آیه از قرآن امر بعمل بقرآن میکند و ترك عمل بقرآن را ضلالت و گمراهی بلکه ارتداد و کفر می شمارد . مانند

ان الذین كفروا بايات الله لهم عذاب شديد والله عزيز ذو انتقام

آیه ۴ سوره آل عمران

و اگر چیزی مفهوم نشود چگونه حق و باطل آن تمیز داده میشود و چطور هدایت میکند البته درك حق از باطل و یاداش نيك و بد پس از درك مفهوم حقیقت آن است و قرآن این حقایق را روشن بر بشر عرضه داشته است نهایت آنکه باید برای وقوف بقرآن بتفسیر و تأویل کسانیکه قرآن در خانه آنها نازل شده مراجعه کرده و اسرار معارف و علوم را از مکتب آنها فرا گرفت (۱).

۱- تفسیر بلاغی ص ۱۵ - طبقات ابن سعد و ابن عساکر - کنز العمال - صحیح بخاری



### سوره‌هایی که درمکه نازل شده

هشتادودو سوره از قرآن درمکه نازل شد و سوره اول با اتفاق همه مورخین : اقرأ باسم ربك الذی خلق - پس از آن نون والقلم وما یسطرون - بعد از آن والضحی - بعد یا ایها المزمحل ویا ایها المدثر - پس از آنها فاتحه‌الکتاب - و بقیه بدین ترتیب : تبت یدا - اذا الشمس کورت - سبح اسم ربك الاعلی - واللیل اذا یغشی - والفجر - الم نشرح لك صدرك - الرحمن - والمصر - کوثر - تکوثر - ارأیت الذی یکذب بالذین - الفیل - النجم - عبس وتولی - قدر - الضحی - البروج - والتین - قریش - الفارعه - القیمه - الهمزم - المرسلات عرفاً - ق والقرآن المجید - البلد - الطارق - اقتربت الساعه - ص والقرآن ذی الذکر - اعراف - جن - یس - تبارک - حم - مریم - طه - طسم - الشعراء - طس - النمل - قصص - بنی اسرائیل - یونس - هود - یوسف - الحجر - الانعام - الصافات - لقمان - حم - المؤمن - حم السجده - حم عسق - الزخرف - سباء - الزمر - حم الشریعه - الاحقاف - والذاریات - هل اناک حدیث الغاشیه - الکهف - النحل - انا ارسلنا نوحاً - ابرهیم - اقترب للناس حسابهم - قد افلح المؤمنون - الرعد - والطور - الملك - العاقه - سئل سائل - عم یتسائلون - والنازعات - اذا السماء انفطرت - الروم - العنکبوت (۱)

۳۲ سوره از ۱۱۴ سوره در مدینه نازل شد . برخی از سوره‌های قرآن اول آن درمکه نازل شده و در مدینه تمام گشته و هر گاه بسم‌الله الرحمن الرحیم نازل میشد پیغمبر ﷺ میدانست که سوره اولی تمام و سوره دیگری شروع میشود - ابن عباس میگوید قرآن یکدفعه بر پیغمبر ﷺ نازل شد و در امور خاصی جبرئیل آیات و سوره‌هایی که لازم میبود نازل میکرد و تذکر میداد .

نگارنده بتوفیق ربانی در تفسیری که بر قرآن نوشته و همین سال دست چاپ است بسیاری از نکات حساس بی سابقه را یادآوری نموده‌ام امید است مقبول افتد .

## قرآن مجید بترتیب سورہ

۷۷ المرسلات	۳۹ الزمر	۱ فاتحة الكتاب
۷۸ النبأ	۴۰ المؤمن	۲ البقرہ
۷۹ النازعات	۴۱ فصلت (حم)	۳ آل عمران
۸۰ عبس	۴۲ الشوری	۴ النساء
۸۱ التکویر	۴۳ الزخرف	۵ المائدہ
۸۲ الانفطار	۴۴ الدخان	۶ الانعام
۸۳ المطففين	۴۵ الجاثیہ	۷ الاعراف
۸۴ الانشقاق	۴۶ الاحقاف	۸ الانفال
۸۵ البروج	۴۷ محمد (ص)	۹ التوبہ
۸۶ الطارق	۴۸ الفتح	۱۰ یونس
۸۷ الاعلیٰ	۴۹ الحجرات	۱۱ ہود
۸۸ الفاشیہ	۵۰ ق	۱۲ یوسف
۷۹ الفجر	۵۱ والذاریات	۱۳ الرعد
۹۰ البلد	۵۲ والطور	۱۴ ابراهیم
۹۱ الشمس	۵۳ والنجم	۱۵ الحجر
۹۲ اللیل	۵۴ القمر	۱۶ النحل
۹۳ والضحیٰ	۵۵ الرحمن	۱۷ بنی اسرائیل (الاسری)
۹۴ الانشراح	۵۶ الواقعہ	۱۸ الکہف
۹۵ والتین	۵۷ الحدید	۱۹ مریم
۹۶ العلق	۵۸ المجادلہ	۲۰ طہ
۹۷ القدر	۵۹ الحشر	۲۱ الانبیاء
۹۸ البینۃ	۶۰ الممتحنہ	۲۲ الحج
۹۹ الزلزله	۶۱ الصف	۲۳ المؤمنون
۱۰۰ والمادیات	۶۲ الجمعہ	۲۴ النور
۱۰۱ القارعة	۶۳ المنافقون	۲۵ الفرقان
۱۰۲ التکاثر	۶۴ التناہن	۲۶ الشعراء
۱۰۳ والعصر	۶۵ الطلاق	۲۷ النمل
۱۰۴ الہمزہ	۶۶ التحریم	۲۸ القصص
۱۰۵ الفیل	۶۷ الملك	۲۹ المنکبوت
۱۰۶ قریش	۶۸ القلم	۳۰ الروم
۱۰۷ الماعون	۶۹ الحاقہ	۳۱ لقمان
۱۰۸ الکوثر	۷۰ الممارج	۳۲ السجدہ (الم)
۱۰۹ الکافرون	۷۱ نوح	۳۳ الاحزاب
۱۱۰ النصر	۷۲ الجن	۳۴ سباء
۱۱۱ تبت	۷۳ المزمّل	۳۵ الفاطر
۱۱۲ التوحید (الاخلاص)	۷۴ المدثر	۳۶ یس
۱۱۳ الفلق	۷۵ التیمہ	۳۷ صافات
۱۱۴ الناس	۷۶ الدھر	۳۸ ص

## خطابه علی (ع) درباره قرآن

... بجهان آمدید و در این تالار مجلل که از گنبد فیروزه : آسمان سقف بسته و با پرئیان سبز چمن فرش شده است منزل گرفتید. شمعیهای دل افروز اختران برطاق خانه شما میدرخشد و از پرتو خورشید و ماه کانون حیات شما گرم و روشن است .  
از روشندان سپهر گرفته تا کرمهای مستمند و عاجزی که در دل تیره خاک جای دارند یعنی: کلیه عوامل طبیعت، همه فرمانبردار شما شده اند و این طبایع تندخو و سرکش در مقابل بنی آدم سر تسلیم پیش آورده و بزانو در افتادند آیا هیچ در این فکر افتاده اید که بآدمیزاده این همه اقتدار و تسلط بر روی چه اصل اعطا شده است ؟  
آیا میدانید که بشر در مقابل این همه لطف و موهبت بچه چیز وامدار است ؟  
آری ، وظیفه .

در راه وظیفه شناسی نخستین قدم خود شناسی است .  
هر کس بارزش خود پی برد حتماً نمیتواند وظایف خود را در زندگی ایفا نماید و آنهایی که بتکلیف خود آشنا بوده و در انجام اندک مسامحه و مستی روا نمیدارند میتوان گفت که شخصیت خود را شناخته و از اسرار آفرینش سری در آورده اند .

در میان موجودات فقط انسان بین زمین و آسمان معلق مانده گاهی بنیروی شاهباز روح بعالم بالا بال میکشاید و زمانی مجذوب آغوش زمین میگردد که کهواره پرورش اوست و همین طبیعت آشفته که از غرائز متضاد تشکیل شده است او را موجودی خارق العاده و مرموز جلوه داده بر تمام کائنات سروری و ریاست بخشیده است .

مرام پیغمبران و نوامیس آسمانی اصولاً بر آشنا ساختن توده بوظایف فردی و اجتماعی قرار دارد و قرآن مجید بر این مطلب شاهد صادقی است. آنجا که خدا میفرماید :  
**«هدف ما از آفرینش جن و انس جز عبادت آنها چیز دیگر نیست» یعنی انجام وظیفه و در نتیجه طی تکامل .**

برنامه کاملی که توده را درست و حسابی بتکالیفش راهنمایی میکند قرآن است. قرآن داری دردهای بیدرمان و پناه آوارگانست .

قرآن رشته محکم و متینی است که اجتماعات پریشان فکر را یکجا گرد آورده و در میان آنها روح صمیمیت و علاقه ملیت ایجاد میکند .

قرآن کتابی راستگو و راهنمائی آگاه و با احتیاط است آنکس که این مشعل آسمانی را درزندگی پیش راه خود قرار دهد هرگز بلغزش و سقوط دچار نخواهد شد .  
این پیشوای عزیز و مهربان در روز قیامت از پیروان خود شفاعت خواهد کرد .  
ولی باید دانست قرآن منحصر باوراقی نیست که در میان جلدی گرد آمده و هر کس آنرا برگردن خویش آویزان میکند یا در خانه خود نگاه میدارد .  
بلکه منظور من از قرآن عمل کامل بمعنی آن و همت بر انجام وظایفی است که در آن مطابق وحی آسمانی درج شده است .

**آری قرآن در مفهوم حقیقی خود پندار و کردار يك مسلمان صمیمی و با ایمانرا تشکیل می دهد .**

بنابراین مسلمانان وظیفه شناس و فعال قرآنی متحرك و سخن گو هستند که درست معنی این کتاب مجید از اندیشه پاک و عملیات ستوده آنها هویدا و آشکار است .  
قرآن بیش از همه از ستمکاران و مردم ظالم رنجیده خاطر و ملول است و بهمین جهت شرك و کفر را نوعی از ظلم تعریف کرده است .  
آنجا که میگوید «شرك بخداوند ظلمی بزرگ است» .

ممکن است که مردم زشتکار و هرزه راهم ظالم شمرد زیرا آنها بر نفس خود ستم میکنند اما هیچ ظلم در نظر قرآن از تعدی و تجاوز بحقوق دیگران بزرگتر نیست .  
قرآن ثبات قدم و پایداری ، بسیار علاقمند است و همیشه مردم فعال و جدی را دوست میدارد و مسلم است که این جدیت و ثبات باید در افکار و عملیات نیکو و پسندیده باشد .  
قرآن از قول خداوند چنین میگوید :

**فرشتگان رحمت ما کسانی را در آغوش میگیرند که بوحدانیت آفریده گار معترف و بر عقیده خود مانند کوه ثابت قدم و پایدار باشند .**

قرآن بشما سفارش میکند که از تلون بپرهیزید و همیشه یکدل و یکزبان باشید زیرا نفاق و دو روئی جوی آبی است که در پایه توده نمک نفوذ کند چه زود که آن بنای کوه آسا را و از کون ساخته و نابود مینماید

اجتماع را همیشه باید محترم شمرد و از مقررات آن شانه تپه نکرد تا حدودی که اگر بعضی از آداب هیئت مجتمع هم بذوق شما ناگوار آید باز بحرمت قوم آن را آسان

بگیرید زیرا مخالفت با توده و ایجاد تشتت و اختلاف میان جماعت در نظر خداوند ناپسند است .

قرآن برای شما از امتهای پیشین داستاها میگوید و این قصهها را افسانه فرض نکنید زیرا سراسر از حکمت و اندرز گرانبار است .

قرآن میگوید که زبان خود را پیوسته پاک و راستگونگه دارید زیرا نمونه اندیشه و روحیه شخص زبان اوست .

راستی زبان بلاى عجیبی است !

این يك پاره گوشت سرخ که ماهی مانند آتش از کانون دهان زبانه میزند ممکن است بیکدم عالمی را خاکستر کند .

انسان وقتی بر شد فکر و بلوغ عقل میرسد که زبانش کاملاً مقهور اراده و اندیشه روشن او باشد .

مؤمن کسی است که زبانش در پشت قلب اوجا داشته باشد ولی مردم منافق از آنجائیکه زبانی بی پروا و باوه گو دارند گفتارشان هرگز با پندار آنها تطبیق نمیکند .

پیغمبر فرمود رستگار کسی است که در روز رستاخیز چنگالش بخون مظلوم و زبانش بمال و آبروی مردم آلوده نباشد .

قرآن از مردم ناپاکی که پشت سردیگران بغیبت زبان دراز میکنند بسیار خشمناک ورنجیده است و آنها را سفلیگانی میداند که گوشت برادر مرده را میخورند .

بنابراین از عیوب مردم چشم بپوشید و در عوض دیده بعیبهای خود باز کنید .

فرستی را که در راه عیب اشخاص دیگر صرف مینمائید کافیست که در آن فرصت نقائص خود را رفع کنید .

خوشا بحال آنکس که بر گناهان خود گریسته و از رفتار خویش بیش از دیگران نگران باشد .

پس ای بندگان خدای از قرآن استفاده کنید و اندرز مرا بکار بندید تا در دو جهان رستگار باشید من شما را بخداوند مهربان میسپارم (۱):

۱- نهج البلاغه (سخنان علی) - تعریف قرآن را از قرآن و پیغمبر و علی باید شنید ؟ بشرحی که در مقدمه تفسیر قرآن نگاشته ام .

## اساس تشکيلات اسلام

حضرت محمد ﷺ برای تحکیم مبانی اجتماعی مسلمین اساس تشکيلات کامل اجتماعی را که طبیعت و فطرت بشر نیازمند بآن است و هیچ جامعه و ملتی جمعیت آنها ایجاد و ابقاء نمیشود مگر بر اساس آن مواد که توحید پایه آن و اتحاد و فضیلت میوه آن است استوار فرمود .

بعقیده مورخین و فلاسفه جهان این سازمان و تشکيلات نماینده عالیترین فرم و روش زندگی است. آزادی فردی بدون هرج و مرج و برادری حقیقی بدون فشار و بدبینی تقدس و تقوی بدون ریا و نظر شخصی در این سازمان است .

در قرآن سازمان اجتماعی مسلمین این طور بیان و تشریح و تعلیم شده است :

يا ايها الذين امنوا اتقوا الله حق تقاته ولا تموتن الا وانتم مسلمون واعتصموا بحبل الله جميعاً ولا تفرقوا واذكروا نعمة الله عليكم اذ كنتم اعداء فالف بين قلوبكم فاصبحتم بنعمته اخوانا وكنتم على شفا حفرة من النار فانقذكم منها كذلك يبين الله لكم آياته لعلكم تهتدون ولتكن منكم امة يدعون الى الخير يأمرون بالمعروف وينهون عن المنكر واولئك هم المفلحون . (آیه ۹۸ سوره ۳)

بیمبر ﷺ فرمود: «ای پیروان اسلام و ای گروهی که بندگان بدین مبین پرهیزکار باشید و از خدا بترسید حق بیم و پرهیز - ای گروهی که بندگان نمیرید مگر تسلیم خدا گردید و اسلام آورید . آنگاه بریسمان پروردگار چنگ زنید و از آن دور نگردید و پراکنده نشوید - در میان خرد خدا را فراموش نکنید زیرا شما دشمن و بدخواه یکدیگر بودید و خدا میان شما دوستی ایجاد فرمود و قلوب شما را بهم نزدیک ساخت و در نتیجه ایجاد این دوستی و محبت و این نعمت خداداد برادر گشتید - شما ای مردم در پرتگاه سوزان بودید که اسلام شما را نجات بخشود .

پروردگار آیات و قدرت خود را اینطور بر مردم روشن و آشکار میسازد تا شاید برخی هدایت گردند و درستکار شوند . ای مردم از شما گروهی هستند که بسوی خیرات میشتابند و

دیگران را نیکوئی امر میکنند و از بدی و لغزش باز میدارند این مردم رستگار میباشند .  
**فاتقوا الله ما استطعتم و اسمعوا و اطيعوا و اتقوا خيراً لانفسكم و من يوق شح نفسه فاولئك هم المفلحون .**

ای کروید کان پرهیزکار باشید و وظیفه خود را نسبت بپروردگار بدرستی و راستی بجای آورید و گوش دهید و اطاعت کنید از مال خود ببخشید هر آنکس که از بخل و خودخواهی بکاهد رستگار خواهد گشت (۱)

**انما المؤمنون اخوة فاصحابو ايمن اخويكم و اتقوا الله لعلكم ترحمون** آیه ۱۰ سوره حجر

## برادری در اسلام

یکی از ارکان تشکیلات اسلام برادری است.

برادری و برابری اساس تمدن دینی است . این مواخاة و مواساة از مزایای اسلام است که در سایر ملل و ادیان سابقه نداشته - سازمان دینی اسلام بر اساس برابری و برادری است . پیغمبر ﷺ فرمود هر چه را بر خود نمی پسندید بر برادران خود روا مدارید و همان که برای خود میخواهید برای برادران خود بخواهید . در يك حدیث فرمود **من اصبح ولم يهتم بامور المسلمين فليس بمسلم** هر کس صبح سر از خواب بر دارد و در اندیشه گره کشائی برادران مسلمان خود نباشد مسلمان نیست .

مردی از پیغمبر ﷺ پرسید از تعلیمات اسلام کدام بهتر است - جواب فرمود اینکه بشناس و ناشناس غذادهی در آغاز خطبه ای که در مدینه ایراد کرد چنین فرمود :

هر کس بتواند يك نصفه خرما ببخشد خود را از آتش دوزخ محفوظ داشته و اگر بتواند بگفتار نيك برادران خود را راضی نگاهدارد بآن نیکوئی ده برابر پاداش داده شود در خطبه دیگر فرمود خدا را بپرستید و شريك برای او قرار ندهید و در رضای او دوستی پیشه کنید و یکدیگر را دوست بدارید خدا از کسانی که پیمان او را بشکنند خشمگین میشود .

۱- راجع باساس و تمدن اسلام مخصوصاً در این ۲۰ سال اخیر کتابها نوشته اند و با اینجانبش از این نمیتوانیم سخن بگوئیم، بکتاب اسلام مراجعه شود

بیشتر اوقات در خطابه‌ها و مواعظ خود برادری و نیکی و مهربانی و خوش بینی در حق یکدیگر را تعلیم میداد او بین اصحابش عقد اخوت و برادری بست و صحابه را بنسبت ایمان و عقیده و اخلاق و سابقه دین و فداکاری در راه توحید با یکدیگر برادر گردانید و علی بن ابیطالب علیه السلام را برادر خود خواند و برای برادران ایمانی حقوقی تعیین فرمود و آنها را بوحث و یگانگی آموزش و تربیت کرد. در جامع الاخبار حضرت علی علیه السلام از پیغمبر اکرم (ص) روایت می‌فرماید که درباره حقوق مؤمنین بر یکدیگر فرمود قال رسول الله (ص) للمؤمن علی المؤمن سبعة حقوق واجبة من الله تعالی . اجلاله فی عینه والمواساة له فی ماله وان یحرم له فی غیبه وان یعوده فی مرضه وان یشیع جنازته وان لا یقول بعد الموت الا خیراً (۱)

۱- هر مسلمان با ایمان باید برادر خود را بزرگ شمارد و بنظر احترام باو بنگردد  
 ۲- دوستی او را درسینه خود بیورود چنانچه اولاد خود را دوست میدارد ۳- برادران خود را در مال خود شرکت دهد ۴- بر خود حرام کند غیبت و بدبینی و بد گوئی برادر خود را ۵- در حال مرض او را عیادت کند ۶- جنازه برادر مسلمان را تشییع کند ۷- و پس از مرگ جز از نیکوئی او یاد ننماید .

حضرت امام سجاد علی بن الحسین علیه السلام می‌فرماید: برادری و برابری یعنی اگر هر مسلمان احتیاج پیدا کرد آنقدر برادران مورد اطمینان باشد که بتواند دست در جیب او کند بمقدار احتیاج خود از آن بردارد و در موقع تمکن بجای خود بگذارد و آن برادر آن اندازه برادر خود اطمینان داشته باشد که نگوید چرا وجه مقدار و بچه حساب برداشتی، اگر این فضیلت و این خصات بوجود آید برادری مسلم است . یکی دیگر از ائمه اطهار علیهم السلام می‌فرماید : دوست برادری مسلمان باید مانند دوستی اولاد برای پدر باشد که هر اندازه از روی کودکی و نابخردی نسبت بوالدین جسارت و گستاخی کند محبت آنها در حق اولاد بیشتر می‌گردد .

غیر از این حقوق واجب تا کنون بیش از ۱۱۴ حق دیگر از اخبار در حق برادری و برابری مسلمان استخراج شده که در اینجا اطالته بیان سزاوار نیست . (۲)

پیشوای اسلام تشکیلات خود را روی برنامه برادری و برابری (عقد اخوت) تنظیم

۱- جامع الاخبار شیخ سعیدالدین حمصی تألیف ۵۵۵ ص ۹۷ ۲- بمکتب اسلام و مکتب قرآن مراجعه شود



و همان عده محدود که باین آموزش و پرورش و باین برنامه میزیستند پس از ده سال شروع بجهاد کردند و پس از ۲۳ سال تمام عربستان را زیر فرمان آوردند و یک قرن و نیم بیشتر نگذشت که بر دنیای آن روز چیره شدند. هارون الرشید خلیفه عباسی به ابوطالب کرد: بیار که هر کجا بیاری بکشور اسلام باریده ای- این است معنی تربیت و اثر برادری و برابری- وقتی در جنگهای اسلام نگاه می کنیم این حقیقت حد کمال خود را طی کرده که هر انسان خردمندی انگشت عبرت بدنندان می گیرد که تا چه حد آموزش اسلام اثر بخشید.

### قریش و ابوطالب درباره محمد ﷺ

هر اندازه کار محمد ﷺ روز افزون بالا گرفت قریش بیشتر در مقام دفع او بودند فقط چیزی که مانع حملات مستقیم قریش بود شخصیت ابوطالب است و لذا قریش ۳ مرتبه با ابوطالب در امر نبوت محمد ﷺ مناقشه داشتند و با تفویض امر با او از اجرای مقاصد شوم خودداری میکردند .

**مفاوضه اول** چون محمد ﷺ بهیچوجه تن در نداد و نسبت بپتهای آنها بدین بود رجال قریش و اشراف بت پرستان مانند عتبه و شیبه و ابوالبختری واسود و ولید بن مغیره و ابوجهل جمع شدند گفتند ای ابوطالب پسر برادر تو خدایان ما را سب میکند و دین پدران ما را تحقیر مینماید اگر تو او را از این کار بازنداری میان ما و او شمشیر است ابوطالب قول داد وارد مذاکره شود . اما مذاکره باقرار توحید و نبوت محمد ﷺ منتهی میشد .

**مفاوضه دوم** بار دیگر که محمد ﷺ نسبت بپتهای قریش سرزنش کرد و آنها را با آیات قرآن بلرزه انداخت باز نزد ابوطالب آمدند گفتند تو بزرگ قبیله از لحاظ سن و شرافت و سیادت هستی بهتر است پسر برادر خود را در این دعوت قانع کنی که بیشتر از این نسبت بپتهای ما و مذهب پدر و مادری ما دشنام ندهد و اگر تو در میان نبودی ما با شمشیر کار را یکسره میکردیم تا یکطرف نابود شود. ابوطالب ماجرا را برای برادرزاده خود گفت رسول گرامی فرمود باینها بگوئید اگر آفتاب را دست راست و ماه را دست چپ من بگذارید از دعوت خود دست برنمیدارم تا مأموریت خود را انجام دهم. ابوطالب جواب پیغمبر ﷺ را بکفار قریش رسانید - سخت در بیم بودند و من فکر قتل و نایب بودی او برآمدند.

## مفاوضه سوم

ابوطالب در دفاع از محمد ﷺ کوتاهی نداشت و قریش هم از او سخت بیمناک بود که بدون مراجعه با او اقدامی ننمایند در دفعه سوم که ابوطالب را در خانه ولید دعوت کردند و گفتند ما حاضریم این عمارت را با تمام اثاثیه بمحمد بدهیم و هر منصبی میخواهد با او تفویض کنیم بشرط آنکه محمد ﷺ از دعوت خود و طرفیت خود با قریش صرف نظر کند - بت پرستان دین و بتهای خود را دوست دارند و حاضر نیستند از آنها صرف نظر کنند .

در خبر دیگر است که ابوطالب گفتند این عمارت را با همه اثاثیه بتو میدهیم که پسر برادرت را بما تسلیم کنی ابوطالب گفت ممکن نیست اگر شما اولاد مرا بخواهید بقتل برسانید برای من آسان تر است که محمد (ص) را بشما تسلیم کنم - در اینجا باز تیر قریش بسنگ آمد و با وعده و وعید ابوطالب و محمد ﷺ نتوانستند در اراده آهنین آنها تزلزلی ایجاد کنند . (۱)

تبعید بنی هاشم  
بشعب ابوطالب

بت پرستان قریش هنوز از حیث نفوذ و جمعیت بر مسلمین اکثریت و برتری داشتند اعتراف کردند که اگر محمد ﷺ باین ترتیب پیش رود استیلای او و پیروانش بر آنها مسلم می گردد : جلساتی تشکیل دادند و گفتند باید بوسیله اقدام مجدانه بنهضتی که هر روز در نتیجه آن گروه گروه مسلمان می شوند خاتمه داده پس از مشاوره تعهد کردند که ارتباط خود را با بنی هاشم و بنی مطلب قطع کرده و آسان را از مکه تبعید کنند تا اینکه شاید محمد ﷺ بتسلیم تن در دهد .

برای اجرای این قرارداد و اینکه مبدا متعهدین از آن عدول نمایند و تزلزل در عقیده خودشان پدیدار گردد یا اینکه انکار نمایند قرارداد عهد نامه را روی پوستی نگاشته و در میان کعبه بیاویزند .

البته این نقشه در نظرشان ماهرانه بود . زیرا از بنی هاشم و بنی مطلب هنوز جمعی بت پرست بودند و فکرمی کردند آنها با محمد ﷺ همکاری نخواهند کرد و این خود تخم نفاق است در میان فامیل محمد (ص) .

برخلاف اندیشه کفار قریش ابوطالب در مقابل این تعهد همه اعضای خانواده را ( بجز

ابولهب) باتحاد و یگانگی تشویق و دعوت کرد . با این دعوت کمک بسیار مؤثری پیشرفت اسلام نموده و شاید تظاهر نکردن ابوطالب باسلام برای همین بود که بتواند از محمد (ص) با همکاری فامیل قریش حمایتی بنماید . زیرا ابوطالب خودش اظهار کرده بود « من اگر از نگاههای مستخرم آمیز اهالی مکه در موقع عبادت هراس نمی‌داشتم با کمال میل اسلام را قبول می‌کردم » تکبر ذاتی او ممکن است موجب بیم او از طعن و استهزاء دشمنان شده باشد .

شاید ابوطالب فکر می‌کرد اگر دین اجدادی را انکار کند حمایت او نسبت بمحمد (ص) فرزند برادرش تأثیر نداشته باشد .

باری بمحض اینکه فرمان تبعید اعلام شد اعضای خانواده پیغمبر (ص) چه مسلمان چه بت‌پرست منازل خود را که در مکه پراکنده بود ترك گفتند و در میان دره‌ای که در آن ابوطالب قلعه محکمی از خود داشت جمع شدند ( شب اول محرم سال ۷ بعثت ) . بیش از دو سال تبعید مسلمین که چهل نفر بودند و دخول آنها بشعب ابوطالب طول کشید و محرومیت‌های سختی متحمل شدند زیرا آنزوقه آنها سریعاً تمام شد و قادر بتهیه خوراک نبودند زیرا خرید و معامله بر آنها ممنوع شده بود . اگر چنانچه یکی از میان آنها موفق میشد که خود را بدنبال کاروان داخل کرده و آنزوقه‌ای بدست بیاورد فروشندگان که تحت مراقبت ابو جهل قرار گرفته بودند از بیم افشاء نرخ اجناس را بحدی بالا می بردند که آن بیچاره ناگزیر صرف نظر نموده با دست خالی و گرسنه نزد خانواده خود مراجعت می کرد اما مردم - انی با شفقت بودند که غذای تبعید شدگان را می‌رسانیدند و کسی ملتفت نمی‌شد یکی از آن اشخاص که هاشم بن عامر بود بحیلۀ ذیل متوسل شد .

شبانۀ شتری را که آنزوقه بار کرده بودند تا دم دره آورده و شلاقی باو میزدند تا بمحل فرار تبعید شدگان ناچار پیش می‌رفت . او را می‌گرفتند و از آن آنزوقه تغذیه می‌کردند این هدایا نادر بود و گاهی محمد ﷺ و پیروانش مانند حضرت عیسی از برگ درختان تغذیه می‌نمودند .

مجلسی مینویسد که قریش پیمان بستند نخورند و نیاشامند و ازدواج نکنند و خرید و فروش ننمایند تا محمد (ص) تسلیم یا کشته شود . (۱)

پس از دو سال تبعید در شعب ابوطالب به پیغمبر وحی شد که فرمان تبعید مشرکین را کرم خورده است و فقط نام الله در آن چرم باقیمانده ابوطالب برای بازدید بکعبه رفته دیدند که همچنین است با اطمینان کامل از صحت آن با برادران خود جانب کفار قریش رفتند. چون ابوطالب را باحالت ضعف و لاغری دیدند خوشحال شدند که بتنگ آمده و شاید حاضر شده برادرزاده خود را تسلیم کند. ابوطالب پس از مذاکره بسیار گفت برویم فرمان تبعید را ببینیم. اگر محمد (ص) راست گفته حکم منسوخ می شود شما تعهد کنید فرمان تبعید را ملغی کنید. من هم تعهد می کنم اگر محمد دروغ گفته باشد او را بشماها تسلیم کنم چون ابوطالب با کفار قریش رفتند بکعبه دیدند پوست پیمان را کرم خورده فقط نام الله بر آن باقی است چون تعهد کرده بودند پیمان را ملغی کرده حضرت محمد و پیروانش بمکه بازگشتند و در کنار دیوار کعبه نشستند اطراف آن حضرت کفار و یهود و رؤسای قبایل جمع شدند گفتند حالا چه میگوئی فرمود ای مردم، خداوند برای ما ندائی فرستاد که از شعب بیرون شدیم و جز این نمیگویم که شهادت بکلمه لا اله الا الله بدهید و اعتراف برسالت من که محمد و بنده او هستم بنمائید. من شمارا دعوت می کنم که شریک برای خداوند قرار ندهید و بیدرومادر احسان کنید و اولاد خود را از بیم رزق نکشید و با فواحش نزدیک نشوید.

ولا تقتلوا النفس التي حرم الله الا بالحق ذلكم وصيكم به لعلكم تعقلون -  
ولا تقربوا مال اليتيم الا بالتي هي احسن حتى يبلغ اشداه و اوفوا الكيل والميزان  
بالقسط لا تكلف نفسا الا وسعها فاذا قلتم فاعدلوا و لو كان ذاقربي و بعهد الله  
اوفوا ذلكم وصيكم به لعلكم تذكرون

خون بناحق نریزید - اموال یتام را نخورید - در کیل و وزن حق یکدیگر را بدهید  
و فای بعهد کنید که از هیچکس بیش از مقدار ظرفیتش تکلیفی نخواسته اند این است وصیت من  
برای خردمندان که متذکر باشند. اسعد که رئیس یهود خزرج مدینه و حاضر بود گفت

اشهد ان لا اله الا الله و اسلام آورد از طایفه اوس هم چندین نفر بودند که با قریش اسلام آوردند و دعوت اسلام روز افزون بالا گرفت. (۱)

### مهاجرت مسلمین به حبشه

چون دعوت پیغمبر ﷺ آشکارا شروع شد و بر بالای کوه صفا عشیره و اقربای خود و همه اهل مکه را دعوت بخدا پرستی کرد و از آنها حمایت خواست تا با او در این عقیده تشریک مساعی کنند در آن میان فقط جوانی نابالغ که نامش علی بن ابیطالب بود با شهامت تمام گفت من ترا کمک و تا آخرین قطره خون خود را در راه منظور مقدس تو دریغ نخواهم داشت . و آنچنان هم که پیمان بست وفا کرد .

بزرگان قریش مانند عتبه بن ربیع و شیبه و ابوسفیان و ابوالبختری و اسود بن مطلب و ولید بن مغیره و ابوجهل و عاص بن وایل و مانند آنها محمد ﷺ را دعوت کردند و گفتند تو پدران ما را کافر می خوانی و خدایان ما را دشنام می دهی ما بتو ایمان نخواهیم آورد تا اینکه

#### حتى تفجر لنا من الارض ينبوعاً - الخ

تا اینکه روانسازى برای ما از زمین چشمه‌ای را یا باغی از خرما و انگور بما بنمائی که نهرها در میان آن جاری باشد یا آبی از آسمان فرود آری یا فرشته‌گان خدا را دسته‌دسته بما بنمائی یا خانه طلای خود را نشان دهی یا بر آسمان روی و بر ما کتابی فرود آری .  
(سوره بنی اسرائیل تا آیه ۹۵)

پیغمبر جواب داد ای بزرگان قریش نزد من کنجینه‌های خدا نیست و علم غیب نمیدانم و من فرشته نیستم بلکه من بشری هستم که بمن وحی شده که گمراهان را هدایت کنم و این است فرق من و شما مانند فرق بینا و کور .  
(سوره انعام آیه ۵)  
از اینگونه پرسشها زیاد داشتند و جوابها شنیدند که در قرآن نقل شده و در کتب علل و اسباب نزول وحی و آیات جمع آوری شده است. (۲)

بزرگان قریش مطالب و پیش گوئیهای کهنه و علمای یهود و نصاری را در نظر داشتند

۱- بحار ص ۵۲۵ ج ۶ - ۲- اسباب النزول واقدی و سدها کتاب دیگر، در علوم قرآن

و بیشتر حجت و دلیل می خواستند و برخی لجاج و عناد میورزیدند و بعضی پیغمبر ﷺ را اذیت می کردند خاصه پس از آمدن آیه **وانذر عشیرتک الاقرین** بیشتر بر او و پیروانش سخت می گرفتند. پیغمبر ﷺ از فشار مشرکین در شعب ابوطالب محصور گردید در آنجا یا پس از آنجا مسلمانان عرض کردند ما را تاب مقاومت و تحمل آزار و اذیت مشرکین نیست دستوری ده که دفاع کنیم و شرآنرا را از خود باز داریم پیغمبر اکرم ﷺ مسلمین را تسلی داد در ضمن این آیه نازل شد :

**فاصبر كما صبر اولوالعزم من الرسل ولا تستعجل لهم کانهم یوم یرون ما یوعدون**

**لم یلبثوا الا ساعة من نهار بلاغ فهل یرهلك الا القوم الفاسقون**

(احقاف آیه ۳۶)

صبر کن که پیغمبران اولوالعزم شتاب نمیکنند بزودی آنها می بینند آنچه وعده داده شده.

چنان می نماید که درنگ نکردند مگر ساعتی آیا غیر از فاسقین هلاک می شوند ؟

در این موقع پیغمبر ﷺ فرمود مسلمین از مکه هجرت کنند ۱۱ نفر مرد و ۴ نفر زن که عثمان ورقیه دختر رسول الله در آن جمع بودند زبیر و عبدالله بن مسعود و عبدالرحمن بن عوف و ابوحذیفه و مصعب بن عمر و ابوسلمه و عثمان مظعون و عامر بن ربیع و خاطب بن عمر و سهیل بن بیضاء برخی با زنان خود از مکه بحبشه هجرت کردند و سیله مسافرت آنها کشتی بود که بنصف دینار اجاره کردند و در شهر رجب سال پنجم مبعث برای اولین بار بحبشه رسیدند .

چون اجازه مهاجرت گرفتند یکی از مسلمین پرسید بکجا هجرت کنیم پیشوای اسلام

اشاره بحبشه فرمود و گفت :

**فان بها ملکا لا یظلم عنده احدای وهی ارض صدق حتی یجعل الله لکم فرجاً**

بروید بحبشه که سرزمینی است دارای پادشاه عادل و زمین راستی و درستی است تا

خداوند برای شما فرجی برساند .

این مهاجرت اول مسلمین بحبشه بود و پس از آنها جعفر بن ابی طالب حرکت کرد و

گروهی دیگر از مسلمین با او بودند تا عدد آن ها به ۸۳ نفر مرد رسید غیر از زنان و کودکان (۱).

کفار قریش در تعاقب مسلمین عبدالله بن ابی ربیعہ و عمرو بن عاص را با هدایای فراوان نزد پادشاه حبشه فرستادند . این دو نفر چون وارد حبشه شدند وزراء و اعیان کشور را ملاقات کرده بهر يك فراخور حال ورتبه اوهدیه و تحفه را تقدیم کردند و مقصود خود را گفتند و چون آنها را با منظور خود شرکت دادند روز دیگر بدربار نجاشی باریافتند و هدایائی بحضور تقدیم کردند - نجاشی سبب مسافرت آنها را پرسید - گفتند گروهی از جوانان قوم ما از کیش نیاکان برگشته گمراه شده اند و بخاک شما آمده اند . بزرگان قریش ما را بحضور شما فرستاده اند که عرض کنیم این جوانان را از کشور خود بیرون کنید .

نجاشی مسلمین را حواست . آنها بریاست جعفر بن ابیطالب بدربار پادشاه رفتند ولی برسم آنجا پادشاه را سجده نکردند یکی از درباریان پرسید چرا شرط ادب را بجا نیاوردید گفتند ما جز برای خدای یگانه سجده و تعظیم نمی کنیم .

نجاشی رو بجعفر کرد گفت قبیلہ شما نزد من دو نفر فرستاده از شما شکایت کرده اند که مذهب و کیش نیاکان آنها را گذاشته و دین تازه ای اختیار کرده اید و از یهود و نصاری بیزاری میجوئید . آن چه دین است که شما بآن گرویده اید .

جعفر پاسخ داد: ما قومی بودیم بت پرست که گوشت مردار میخوردیم و قطع رحم میکردیم و از بدکاری و ربا گرفتن پرهیز نداشتیم - دختران بی گناه را زنده در گور می کردیم . خداوند در میان ما یکنفر را برانگیخت که ما را براه راست هدایت کرد و بسوی آفریننده یگانه بی شریک که سزاوار ستایش و پرستش و تعظیم است دعوت کرد و فرمان داد - ما را آموخت که امانت را حفظ کنیم و رحم راصله نمائیم و راستگوئی و عدالت و مساوات و انس و برادری و رحم برضعفا و زبردستان و پرورش یتیم و اعانت بکسانیکه مستحق اعانت می باشند بنمائیم - بما آموخت نماز بخوانیم و روزه بگیریم و زکوة مال بدهیم . ما چون او را راستگو و درست کردار میدانستیم پذیرفتیم و اطاعت کردیم و بخدای یگانه ایمان آوردیم و پیغمبری او را تصدیق کردیم . قوم ما که هنوز در جهالت و ضلالت باقی هستند با ما خصومت ورزیده و هر چند توانستند بما اذیت کردند ما از فشار صدمات آنها بیچاره و عاجز گشته برای حفظ جان و آبرو از پیشوای خود اجازه گرفتیم بکشور شما پناهنده شدیم .

نجاشی گفت از آن کتابی که پیغمبر شما از جانب خدا آورده اند کمی برای من بخوانید

جعفر این آیه را تلاوت کرد :

كهيص ذكر رحمة ربك عبده زكريا اذ نادى ربه نداء خفيا قال رب  
انى وهن العظم منى واشتعل الراس شيبا ولم اكن بدعائك رب شقيا

(سوره مريم تا آیه ۴)

تمام این سوره را که حکایت حضرت عیسی و مریم در آن است خواند . نجاشی شادمان گشت گفت اگر باز چیزی در نظرداری بخوان جعفر سوره عنکبوت و روم را تلاوت کرد باز بخواهش پادشاه حبشه سوره کهف را خواند نجاشی از شنیدن آیات چون غنچه شگفت و بسندید و گفت این آیات مانند آیات تورا و انجیل است آنگاه بعمر و عاص رو کرد گفت قوم شما را بر این گروه حقی نیست این ها بمن پناهنده شده اند و در پناه من خواهند بود سپس مسلمین را دلجوئی و نوازش کرد و مرخص نمود و سفارش احترام آنها را کرد پس این آیه درباره نجاشی نازل شد .

ولتجدن اقربهم مودة للذين امنوا الذين قالوا انا نصارى ذلك

بان منهم قسيسين ورهبانا وانهم لا يستكبرون

(سوره مائده آیه ۸۸)

علامه علی بن ابراهیم قاهری ملقب بپورالدین حلبی شافعی متوفی ۱۰۴۴ هجری قمری :  
چون امر دعوت بالا گرفت کفار قریش جمع شدند که پیغمبر ﷺ را بقتل رسانند و با او اعتراضات بسیار کردند که تو ما را فاسد شناختی و بخدایان ما اهانت میکنی بر آنحضرت سخت گرفتند پیغمبر ﷺ بشعب ابی طالب که خارج از مکه است پناه برد اول ماه محرم سال هفتم بعثت بود .

و چون مسلمانان از فشار کفار شکایت کردند امر کرد بحبشه مهاجرت نمایند . مسلمین بحبشه رفتند و ابوطالب در حفاظت برادر زاده خود دلیرانه ایستادگی کرد و قریش جرئت داخل شدن بشعب ابوطالب را نداشتند .



چون جعفر بن ابی طالب با گروهی دیگر از مسلمین که جمعاً مردان آنها ۸۳ نفر و زنان آنها ۱۸ نفر بودند بحیثه مهاجرت کردند - کفار قریش آن دو نفر را فرستادند و نجاشی جواب منفی داد و خبر مناظرات آنها در حبشه و تفصیل ملاقات آنها با نجاشی بنصر انبیهای مقیم نجران رسید بیست نفر آنها در مکه خدمت پیغمبر ﷺ رسیدند و قرآن را شنیدند اسلام آوردند و اصول دین اسلام را فرا گرفتند و بنجران برگشتند (۱). مدت تبعید دو سال و ۱۱ ماه بود .

### مهاجرت دوم مسلمین بحیثه

## دعوت کتبی

مهر نبوت - نامه‌ها بسلاطین و امپراطورها و حکام و امراء کشورهای مجاور از سال پنجم بعثت که رسول گرامی پیروانی فداکار پیدا کرد مراحل ناگوار تبعید و توقیف و محرومیت‌های اجتماعی را کشیده بودند و در این مراحل مراتب یقین آنها قوت گرفته در دعوت بسوی توحید با پیشوای اسلام تشریک مساعی میکردند . پیغمبر اکرم ﷺ رشته دعوت را از نزدیکان و خویشان و اقوام و عشیره و قبایل عرب و حجاز توسعه داده شروع بدعوت کتبی فرمود تا پیشوایان و سلاطین و قاندين ممالک مجاور را باسلام بخواند و این راه راست و آئین پاک را بر همه بشر منتشر تعلیم و تعمیم دهد .

در بدو امر سلاطین مقتدر آن عصر گمان کرده بودند اسلام يك امر سیاسی است که برای تصرف ممالک و تسلط بر اموال و کشور گشائی و سلطه بوجود آمده آنرا خیلی کوچک می‌شمردند و حتی حاضر نشدند نامه‌های دعوت رسول خدا را بخوانند ولی چون بر عظمت دین پاک اسلام واقف شدند و پیشوای آن را مصلح بزرگ بشر شناختند با آغوش باز استقبال کردند . و افکار عمومی دانشمندان جهان او را بزرگترین منجی عالم بشریت شناخت .

در این سال رسول خدا ﷺ تصمیم گرفت پادشاهان بزرگ جهان را دعوت فرماید امر کرد مهری بشکل انگشتر از نقره ساختند و بر آن نقش کردند «محمد رسول الله» این مهر بر ذیل نامه‌ها زده میشد و مسجل میگرددید - این مهر از نقره در سه سطر نقش شده بود بدین ترتیب:

(رسول الله محمد) صاحب سیره حلبیه مینویسد: مهر در سه سطر از بالا بنام « بسم الله - رسول الله محمد ﷺ » بود .

این مهر بدست کتاب وحی و پس از آن دست ابوبکر و عثمان بود اما چون عثمان بالای سرچاه اریس رفت از دستش افتاده و مفقود شد و آنچه بیشتر جستند کمتر یافتند و این واقعه در همان سالی بود که عثمان را کشتند .

۱- نامه به هرقل هرقل امپراطور روم بود و حامل نامه رسول خدا شخصی از کبار صحابه (هراکلیوس) بنام دحیه بن خلیفه کلبی بود تاریخ آن در سنه ۶ بعثت و در محرم سال ۷ امپراطور روم بهرقل رسیده و متن نامه چنین است :

بسم الله الرحمن الرحيم من محمد بن عبد الله الي هرقل عظيم الروم سلام علي من اتبع الهدى. اما بعد فاني ادعوك بدعاية الاسلام. اسلم تسلم. يؤتك الله اجرک مرتين فان توليت فانما عليك اثم الاريسين. يا اهل الكتاب تعالوا الي كلمة سواء بيننا وبينكم الا نعبد الا الله ولا نشرك به شيئاً ولا نتخذ بعضنا ارباباً من دون الله فان تولوا فقولوا اشهدوا بانا مسلمون .

نامه ایست از محمد بن عبدالله ﷺ به هرقل پادشاه روم سلام و سلامتی بر کسانی باد که پیرو هدایت می باشند. اما بعد من اکنون ترا باسلام دعوت میکنم . اسلام بیاور تا سالم و در امان بمانی خداوند ترا دوبار پادشاه میدهد « یکی برای پیروی دین عیسی و دیگر برای پیروی پیغمبر اسلام » اگر اسلام را نپذیری گناه اریسین (۱) برای تو خواهد بود. ای اهل کتاب بیائید يك سخن و يك قول باشیم که جز حدای واحد را نپرستیم و برای او شريك نگیریم و کسی را جز پروردگار معبود خود نسازیم . اگر پشت کردند و نپذیرفتند بدیشان بگوئید گواه ما باشید که ما مسلمانیم (۲).

در این نامه که بطور بخشنامه از ناحیه مقدس مقام نبوت صادر شد کنایات اشاره شده است که پادشاه روم بداند دیگر دوره خود سری و خود مختاری سپری شده و عهد فرخنده آزادی و آزادی فرا رسیده اگر در برابر ندای پروردگار سر تسلیم فرود آوری و پیشانی یکتاپرستی

۱- اریسین یا اریسین منظوردهان یا غلامان و خادمان و رعایا میباشد که مراد ملت مسیح است .  
دائرة المعارف ۲- سوره آل عمران آیه ۵۷

بر زمین بگذاری شرف خویش و شرافت ملت روم را از خطر حوادث تاریخ برکنار داشتی و گرنه بارگرانی بردوش خواهی گرفت و کمرقومی را در زیر آن بارخواهی شکست ! ای امپراطور روم سر از فرمان خدای برمتاب و جهانی را بخاطر دلخواه خویش میاشوب .

این نامه با اندک اختلاف لفظی مورد اتفاق همه مورخین است . و چون بامپراطور رسید دحیه کلبی را احترام کرد و هدایائی برای پیغمبر فرستاد و او را مرخص نمود اما اسلام نیاورد تا کشور پهناور روم بدست مسلمین فتح گردید (۱) و اسرار الم غلبت الروم فی ادنی الارض روشن شد .

دومین نامه ای که از طرف رسول الله ﷺ صادر شد بنام حارث بن ابی شمر القسانی امیر دمشق که نماینده قیصر روم بوده است میباشد. این نامه بواسطه شجاع بن وهب الاسدی بامیر دمشق تسلیم شد . و متن آن چنین است :

بسم الله الرحمن الرحيم - من محمد رسول الله الى الحارث بن ابی شمر . سلام علی من اتبع الهدی و آمن بالله فانی ادعوك الى ان تؤمن بالله و حده لا شریک له یبق ملکک .

حارث تهیه پذیرائی قیصر را دیده بود و در انتظار قیصر بود که قاصد نامه پیغمبر ﷺ را باو داد - حارث تاجی بر سر گذاشت و این را در حضور همه مردم خواند و برای قیصر بروم فرستاد - قیصر نامه را خواند و بنماینده خود حارث نوشت این خبر و حشمت انگیز است آنها را و اگذار تا من پاسخ دهم . ولی خواهیم دید که پاسخ او را نیز آیه الم غلبت الروم فی ادنی الارض داده است (۲) . و کشور پهناور روم با تمام شهرهای مستعمره و ممالک تابعه بتصرف مسلمین درآمد .

از دفتر دیوان رسالت نامه دیگر از مرز گذشت و پادشاه ایران رسید  
۳- نامه بخسرو پرویز  
پادشاه ساسانی ایران این نامه را بوسیله عبدالله بن حذاقه بدربار خسرو پرویز فرستادند.  
متن نامه چنین است :

۱- سیره حلبیه ص ۳۶۷ - مرآت الحرمین ص ۱۵۸  
۲- سیره حلبیه ص ۲۷۲ - محمد رسول الله ص ۳۶۵

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ - من محمد رسول الله الی کسری عظیم فارس. سلام  
علی من اتبع الهدی وآمن بالله ورسوله واشهد ان لا اله الا الله الی الناس كافة لینذر  
من کان حیا . اسلم تسلّم فان ابیت فعلیک اثم المجرس .

بنام پروردگار توانا از طرف محمد بر کزیده و فرستاده خدای جهان بسوی بزرگ  
فارسیان .

ای شاهنشاه ایران من اکنون ترا بسوی آزادی و علم و اخلاق همی خوانم و سعادت  
دولت و ملت ایران را از فروغ آن می بینم . مرا از آسمان فرمان رسید که در زمین پرچم  
فضیلت و مساوات برافرازم و سعادت دنیا را در سایه آن تأمین کنم - بنا بر این اختلاف نژاد و  
خون و رنگ در کتابی که بادت من از ملکوت اعلا فرود آمده عنوانی نخواهد داشت و قانونی  
که بر پیروان حکومت میکند همه را یکسان و یک رنگ خواهد نگر بست مرا فرستاده اند که  
بازندگان از راه و رسم زندگی سخن گویم، ای شاهنشاه ایران، آن تاج گوهر آگین را که از  
دانه های اشک و باره های جگر آویزه دارد از سر بردار و تخت نخوت و ناز و غرور را ترک  
و باسلام و قرآن یعنی آئین مساوات و آزادی تسلیم شو - اگر تسلیم نشوی مسئولیت شکست  
کشور ایران و گناه تباهی ملت ایران برای همیشه روی ترا در صفحه تاریخ سیاه خواهد ساخت  
و ترا در قضاوت نسل آینده بخیانت و خودخواهی محکوم خواهد کرد .

نامه رسول خدا بخسرو پرویز رسید بگمان آنکه داعیه سلطه بر سر محمد ﷺ است.  
آن نامه را پاره کرد چون خبر بر رسول خدا رسید پیغمبر ﷺ فرمود خدا شکم او را پاره  
میکند، بزودی دعای رسول خدا ﷺ مستجاب شد .

خسرو پس از پاره کردن نامه پیغمبر ﷺ به (بازان) امیر یمن نوشت دو نفر قهرمان را  
بفرست که محمد ﷺ را از این خیال منصرف کند بازان با بویه و خرخره را که منشی و  
قهرمان بودند فرستاد که رسول خدا ﷺ را از دعوت کسری منصرف نمایند آنها بمدینه  
آمدند و باسلام گرویدند . بنقل واقدی شیرویه خسرو پرویز را در شب ۱۷ جمادی الاول سال  
۷ هجری کشت (۱) .

بازان باسلام کمک کرد و خبر قتل کسری را بی پیغمبر ﷺ ابلاغ نمود و در نشر دین  
تشریک مساعی داشت (۲) تا ایران در سنه ۱۱ در خلافت عمر فتح گردید .

۴- نامه بمقوقس  
پیشوای قبطیان

یکی از بخشنامه‌های دیوان رسالت بنام مقوقس پیشوای قبطیان صادر شد نام او جریح بن مینا و لقب او مقوقس بود این لقب مانند ساسانی و سامانی و دیالمه و پهلوی مخصوص سلاطین روم است این نامه را حاطب بن ابی بلتعہ برد و تاریخ آن پس از صلح حدیبیه بود که پیغمبر ﷺ فرمود کیست نامه را بنزدیک قبطیان برساند حاطب داوطلب شد و رسول خدا او را تحسین فرمود متن نامه عین عبارت نامه هر قل است فقط تفاوت در نام «الی المقوقس عظیم القبط وعلیک اثم القبط است» عکس این نامه موجود و یکی از دانشمندان فرانسه در یکی از دیرهای مصر پیدا کرده و سلطان عبدالحمید خلیفه عثمانی این خبر را شنید و دانشمندان را دعوت کرد و نامه را بکار شناسان نشان داد معلوم شد همان نامه است که رسول اکرم بمقوقس نوشته خلیفه عثمانی آنرا بیهائی زیاد خریده و هم اکنون در موزه آستانه موجود است و سعید پاشا عکس گرفته که در این کتاب ملاحظه میفرمائید صاحب کتاب محمد رسول الله ﷺ مینویسد چون حاطب بمصرفت و مقوقس نبود باسکندریه آمد و نامه را باو تسلیم کرد - برخی از مورخین این نامه را غیر از نامه خدیو مصر یا فرماندار اسکندریه میدانند و عبارت او هم با این نامه فرق میکند . چنین ضبط کرده اند :

بسم الله الرحمن الرحيم - من محمد عبدالله ورسوله الی عظیم القبط - یا اهل الكتاب سیروا الی کلمة سواء بیننا و بینکم لایتخذ بعضنا بعضاً ارباباً من دون الله فان تولوا فقولوا اشهدوا بانا مسلمون .

این محمد ﷺ بنده و بر گزیده خداوند آسمانهاست که به پیشوای مصر نامه مینگارد و او را بسوی حق و حقیقت میخواند فرمانروای دنیای فراغنه باید بداند که شاهد سعادت و سلامت با مردم پاک نهاد و پاک آئین هم آغوش خواهد بود آنکس که پشتیبان وی قدرت آسمانی است بر حوادث پیروز است .

بسوی خدا باز گردید و از پیشگاه وی یاری جوئید و در گاه ملکوتی او را پناه خویشتن قرار دهید . فرماندار مصر اگر داد گر و داد گستر باشد فرمان الهی بپذیرد و بکتاب آسمانی بگردد . پروردگار ما هدف ما یکی است ما اهل جهان را بتوحید دعوت میکنیم و آنها را بجانب معارف و فضیلت سوق میدهیم ما میکوئیم خدای آسمان و زمین را بیکانگی پیرستید

و اختلاف نژاد و خون و رنگ را در برابر ناموس توحید کنار بگذارید و انسانیت را از آرایش این رنگها و نیرنگها بدور دارید .

ای پیشوای مصر اندکی بیاسای و بسیاری بیندیش تا نیکو بنگری که نهضت عظیم دینی و اجتماعی اسلام جز برای خاطر نجات بشر وجود نیامده و جز اعتلای جامعه بشریت هدفی ندارد . من مردم دنیا را بگوامی هم میخوام که جز بسود و صلاح دنیا هرگز نیندیشم و جز رضای پروردگار نجویم .

برخی عبارت نامه خدیو مصر را چنین ضبط کرده اند :

بسم الله الرحمن الرحيم : من محمد عبدالله ورسوله الى عظيم القبط والسلام  
 على من اتبع الهدى توكل بالله العظيم في كل الاحوال فان توليت فعليك اثم القبط  
 يا اهل الكتاب تعالوا الى كلمة سواء بيننا وبينكم ان لاتعبدوا الا الله ولا تشرك به شيئاً  
 در هر حال چون نامه بخدیو مصر یا فرماندار اسکندریه یا پیشوای قبطیان رسید قرائت  
 کرد و بسینه چسباند و منشی خواست و جوابی عبری بدین مضمون نوشت :

الى النبي (ص) بسم الله الرحمن الرحيم لمحمد بن عبدالله من المقوقس عظيم  
 القبط . سلام عليك اما بعد فقد قرأت كتابك و فهمت ما ذكرت فيه وما تدعوا  
 اليه وقد علمت ان نبياً قد بقى وقد كنت اظن انه يخرج بالشام .

با رعایت آداب عربی و قبطی نام محمد ﷺ را قبل از اسم خود گذاشت و بنام خدا  
 نامه خود را بسوی پیغمبر خدا ﷺ فرستاد و دعوت او را اجابت کرد و مخاطب نامه رسان را  
 انعام و اکرام نمود صد دینار و پنج دست لباس و کنیزی سیاه بنام «ماریه قبطیه» که نظیر نداشت  
 با کنیز دیگری بنام «شیرین» و یکی بنام «قیسر» و کنیز سیاهی بنام «بریره» و غلام سیاهی  
 بنام «هابو» و دلدل شهبای و اسبی بنام میمون و الاغی بنام یغفور با سرمه دانی و دستمالی و  
 مسواکی و ظرف عسلی و هزار مثقال طلا و بیست جامه قبطی و یک ظرف از عود و مشک و مقداری  
 دیگر تحف و هدایا برای رسول الله هدیه فرستاد (۱) پیغمبر ﷺ از این هدایا ماریه قبطیه  
 را برگزید و ابراهیم از او متولد شد و خود ماریه در سال ۱۶ هجرت از جهان برفت.

۱- مجله الهلال سال ۴۱ ج ۱ ص ۷۸- محمد رسول الله ص ۳۷۰- سیره حلبیه ص ۳۷۱

در سال پنجم بعثت که مسلمین در فشار زجر و اذیت مشرکین واقع شدند پیغمبر خدا ﷺ امر فرمود پیروان خود بحبشه مهاجرت کنند تا از آزار مشرکین محفوظ مانند .

۵- نامه بنجاشی  
پادشاه حبشه

این اولین مهاجرت مسلمانان بحساب می‌رود که از مکه هجرت کردند شماره مهاجرین ۱۵۱ نفر بیشتر نبود که پنج نفر آنها زن بودند و مجموع مسلمانان و پیروان رسول خدا ﷺ از پنجاه نفر بیشتر نبودند رسول اکرم عثمان بن عفان را بریاست آنها انتخاب و دستورات لازم بآنها داد و چون پادشاه حبشه نسطوری « شعبه‌ای از عیسوی » بود و با عدالت رفتار می‌کرد و سلامت نفس و پاکی طینت درین پادشاهان آن‌عصر ممتاز بود مهاجرت بحبشه مقدم برجای دیگر گردید .

حامل این نامه عمرو بن امیه الضمری بنجاشی که نامش اصحمة بن نجر پادشاه حبشه بود می‌باشد .

بسم الله الرحمن الرحيم : من محمد رسول الله الى النجاشی

متن نامه

الاصحم ملك الحبشه . اما بعد سلام عليك انى اهدى اليك

سلام الله الملك القدوس المؤمن المهيمن واشهد ان عيسى بن مريم روح الله و كلمة القاها الى مريم البتول الطيبة الحصينه . فحملت بعيسى فخلقته من روحه و نفخه كما خلق آدم بيده و نفخه فيه و اذا ادعوك الى الله وحده لا شريك له و الموالاة على طاعته وان تبعتنى و تؤمن بى و بالذى جائنى و انا رسول الله و قد بعثت اليكم ابن عمى جعفر بن ابيطالب معه نفر من المسلمين فاذا جاؤك فاقروهم و دع التجبر فانى ادعوك و جنودك الى الله تعالى و قد بلغت و نصحت فاقبلوا نصيحتى و السلام على من اتبع الهدى .

از محمد ﷺ فرستاده خدا بنجاشی پادشاه حبشه . سلام و ستایش پروردگاری را که منزله و مقدس از او هام است ، سزاوار و پسندیده است . بر عظمت و شرافت و راستی و درستی عیسی مسیح گواهی میدهد . پیشوای عالیمقام و پاکدامن شما جان و روح آسمانی بود که بلطافت و صفای نسیم بهشتی در گریبان مقدس مريم بتول فرورفت و بصورت بدیع عیسی برداشتنش افتاد آنچنانکه آفریدگار عزیز عنصر « آدم » را بامشتی آب و کفی خاک بسرشت و در دهان وی روح بهشتی بدمید مسیح را نیز بدین قدرت بی‌مانند بیافرید و در دهان نازنینش

کلمه خویش بگذاشت تا روزگاری این دهان مقدس ودیعه گرانبهای آسمانها را بدلها و جانهای مردم بسپارد و تکلیف پیامبری خویش را ایفا نماید .  
من بدین نامه ترا بنام خدای دانای توانا فرا خوانم و با تو از کتاب عشق و فضیلت سخن گویم .

ترا بسوی آنکس دعوت کنم که مریمی آن چنان پرورده و پسری این چنین بار آورده است ترا همی فرمان خدای بپذیری و بیگانگی وی ایمان آوری و او را در پیدا و پنهان ستایش کنی - چنان امیدوارم که از راه راست سر باز زنی و جز راستی و دزستی نجوئی ترا بگواهی خویش همی خوانم و همی خواهم در پیشگاه خدا گواهی دهی که من وظیفه پیامبری ایفا کرده‌ام و وام رسالت ادا نمودم « این کس که نامه ما را بحبشه آورد پسرعموی ما باشد و با وی جمعی از پیروان پا کدل و پاکیزه نهاد من همراه باشند» .

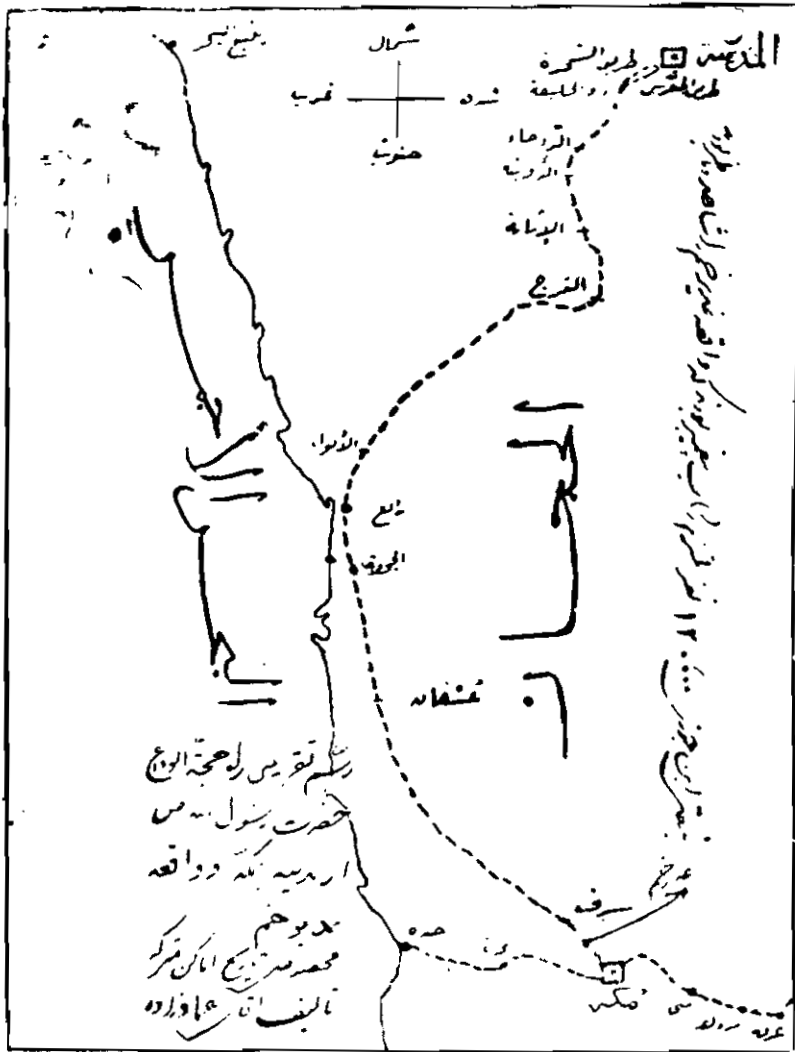
از برخی اخبار مستفاد میشود که دو نامه بحبشه فرستاد یکی بوسیله حضرت جعفر بن ابیطالب و دیگری عمرو بن امیه ضمری برد .

مسلمین دومرتبه بحبشه مهاجرت کردند دفعه اول ۱۵ نفر که باشصت نفر برگشتند و دفعه دوم موقعی بود که رسول خدا ﷺ از فشار کفار و مشرکین قریش بیکی از دره‌های مکه رفتند از آنجا پیغمبر ﷺ فرمان داد ۸۳ نفر که ۱۸ نفر زن در میانشان بود بحبشه مهاجرت کنند .

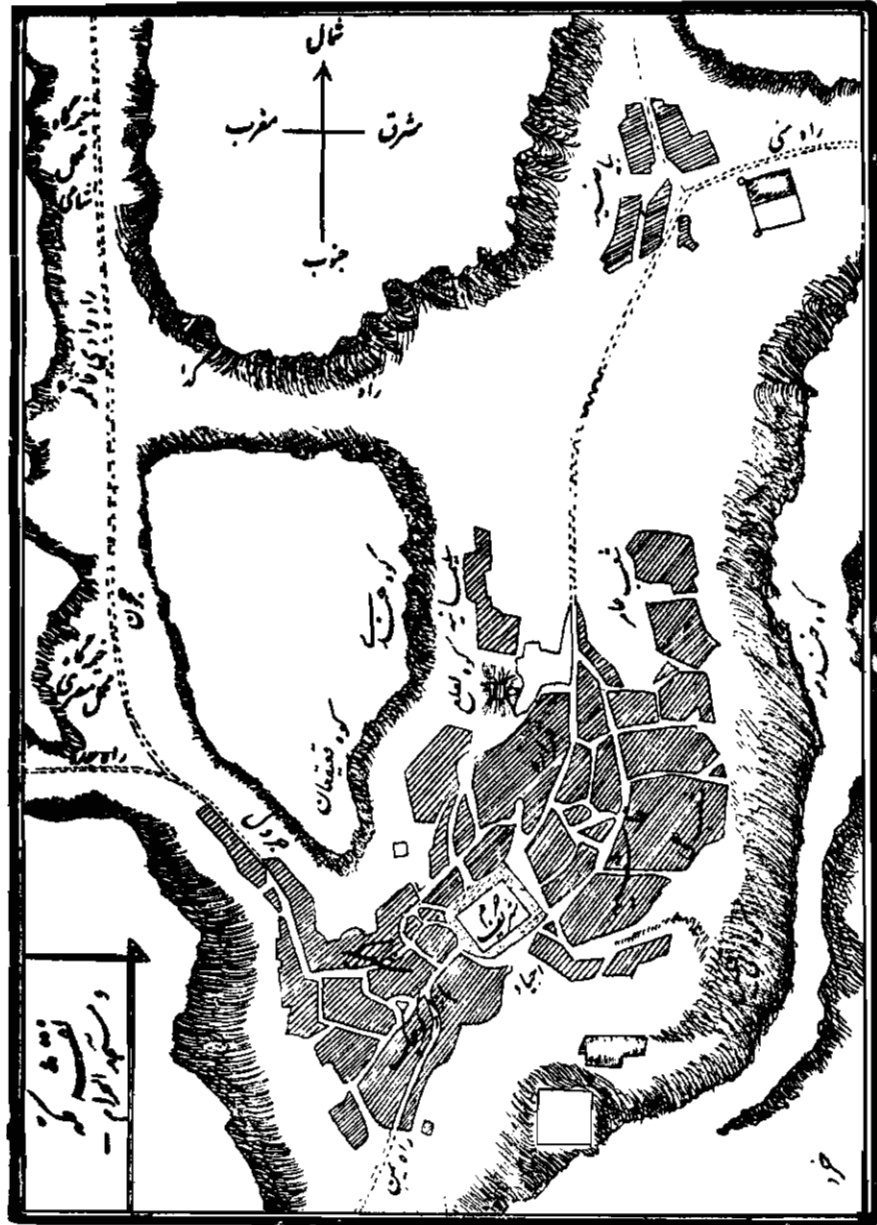
نجاشی مسلمین را در پناه حمایت خود گرفت و چون قریش واقف شدند که مسلمین در حبشه موفقیتی حاصل کرده و مورد حمایت پادشاه حبشه شدند دو نفر را که بنام عمرو عاص و عماره بن وید بودند بنزد نجاشی فرستاد تا مسلمانان را بر گردانند و آن پادشاه عدالت گستر جواب داد هرگز چنین نکنم و با جعفر بن ابیطالب و سایر مسلمین مصاحبه کرد و از دین اسلام سئوال نمود جعفر بن ابیطالب چنین گفت :

شهریارا ما ملتی جاهل نادان و بت پرست بودیم که مردار میخوردیم و مرتکب اعمال ناشایست میشدیم - قطع رحم مینمودیم و نسبت بکنیزگان بد رفتاری میکردیم و با پشاهان گن خود خوشرفتار نبودیم و قوی صعیف را نابود میکرد . در این هنگام خداوند در میان ما نیز فائده سایر ملل پیغمبری فرستاد و آن پیغمبر کسی بود که ما جراتی گفتار و نسب و درستی و پاکدامنی او معتقدیم .





(ش ۳۸- خط سیر پیشوای اسلام و مس' از مکه بمدینه وغدير خم)



(ش ۲- نقشه شهر مکه و مسجد الحرام)

مسجد الحرام - نقشه

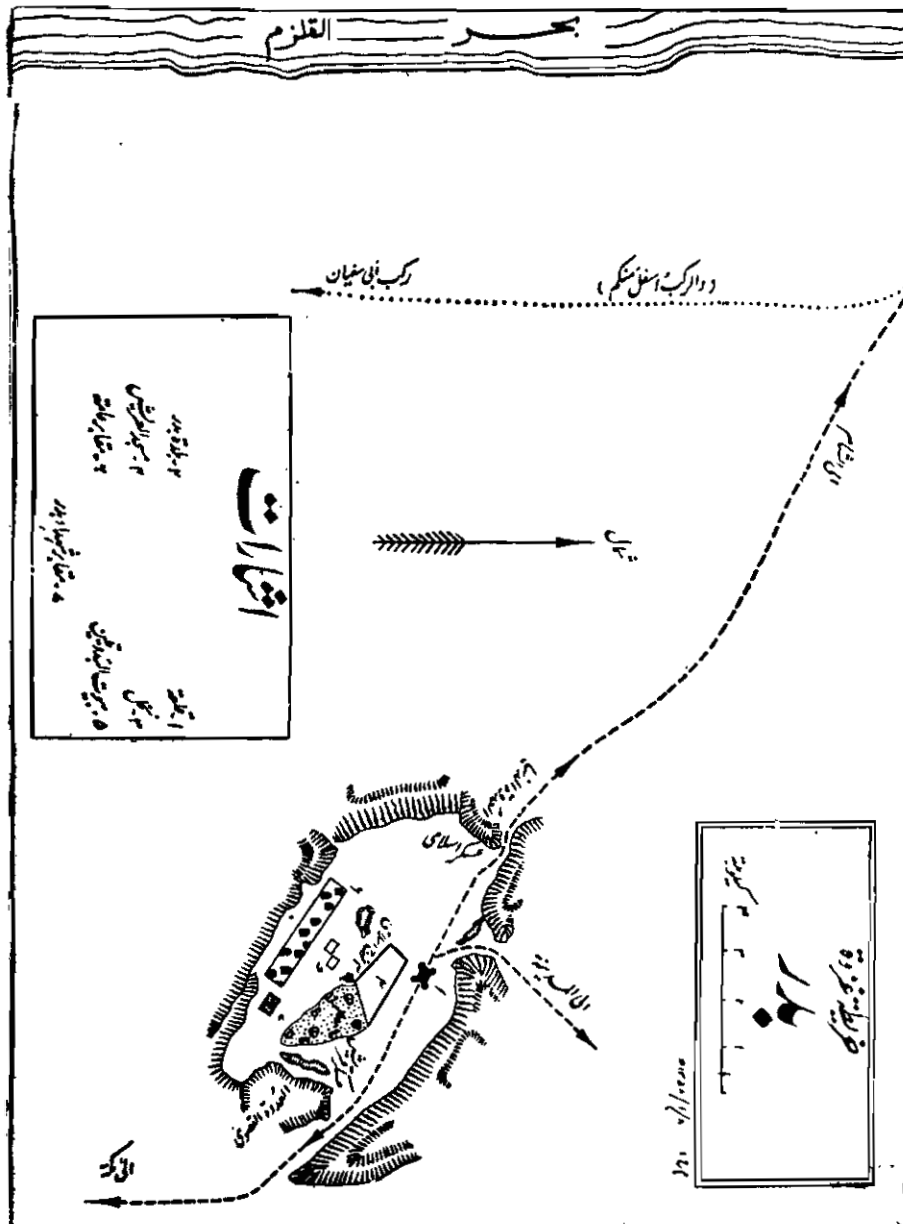




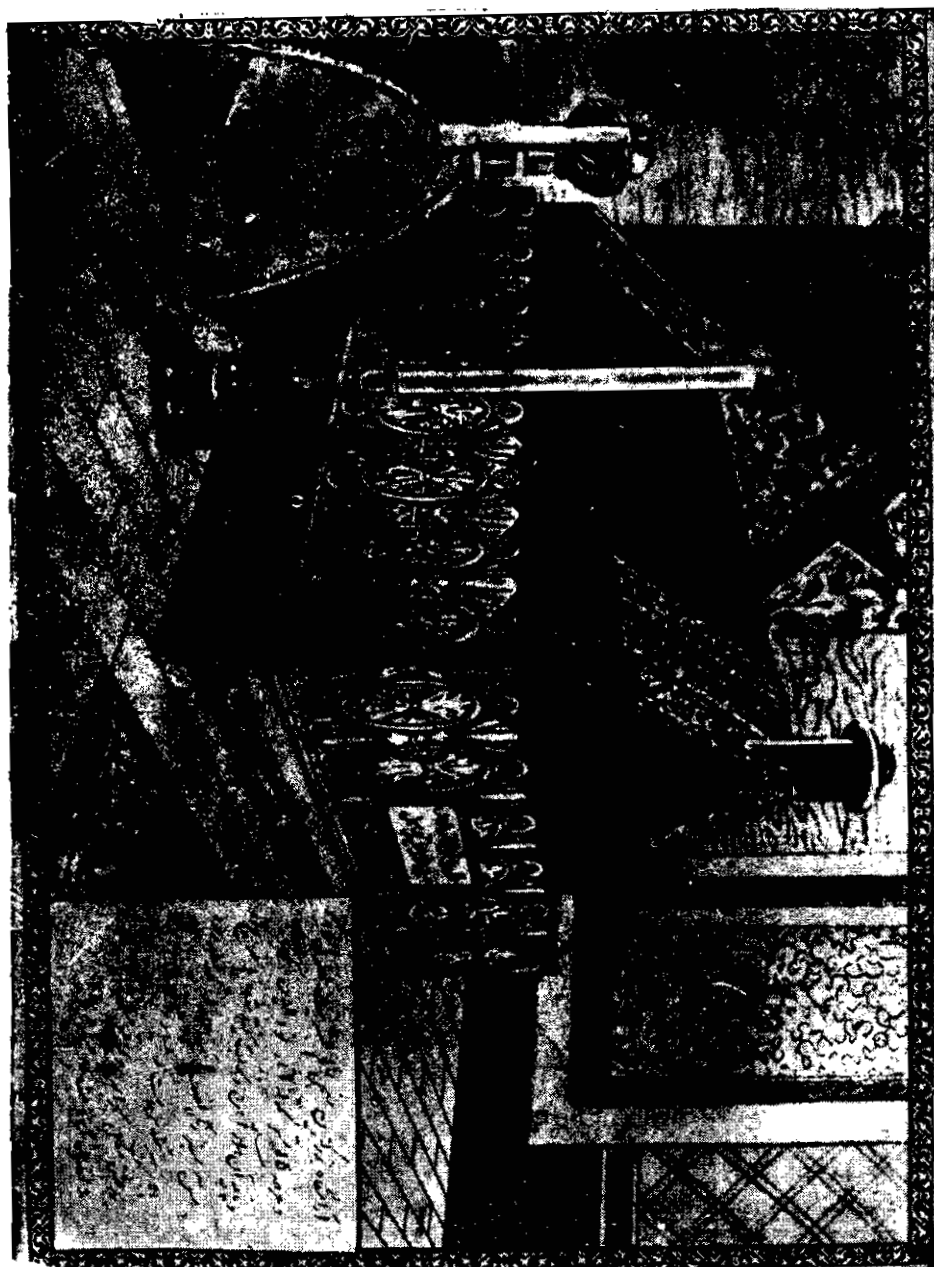
(ش ۶۰ - ضریح بطرف روضه مابین قبر و منبر پیشوای اسلام ص)



(ش ۶۱ - منظره ستونهای مسجد نبوی ص در مدینه طیبه)

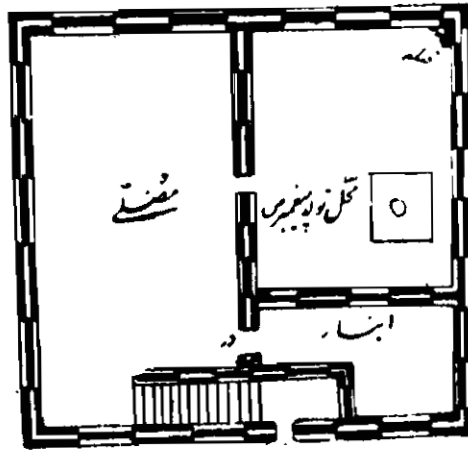


(ش ۲۹ - نقشه جنگ بدر که از وقایع مهم است)

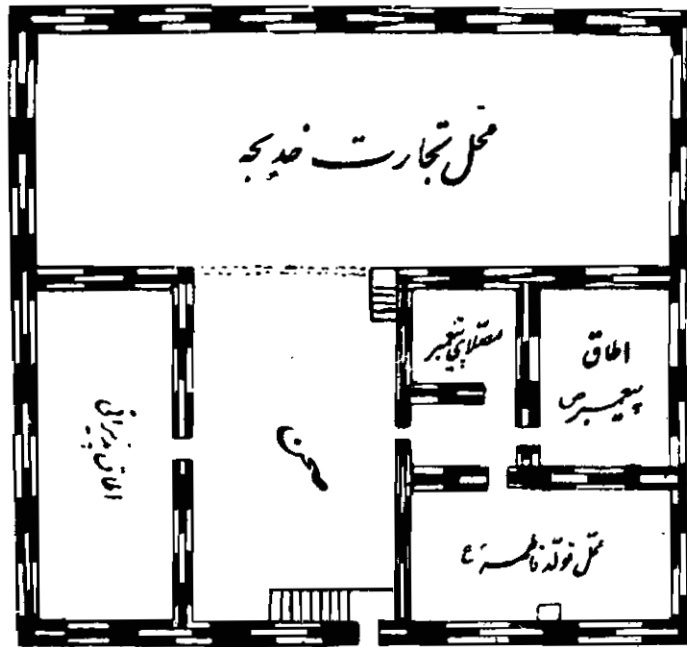


(ش ۶۶- آرامگاه شخصیتی که امروزه چهارصد میلیون بشر بنام او صبحگاهان  
و شامگاهان درود و تحیت میفرستند)

نقشه تقریبی محفل نوآدم پیرس، خازنه سید بن عبدالمطلب در مکّه



(ش ۱۲)

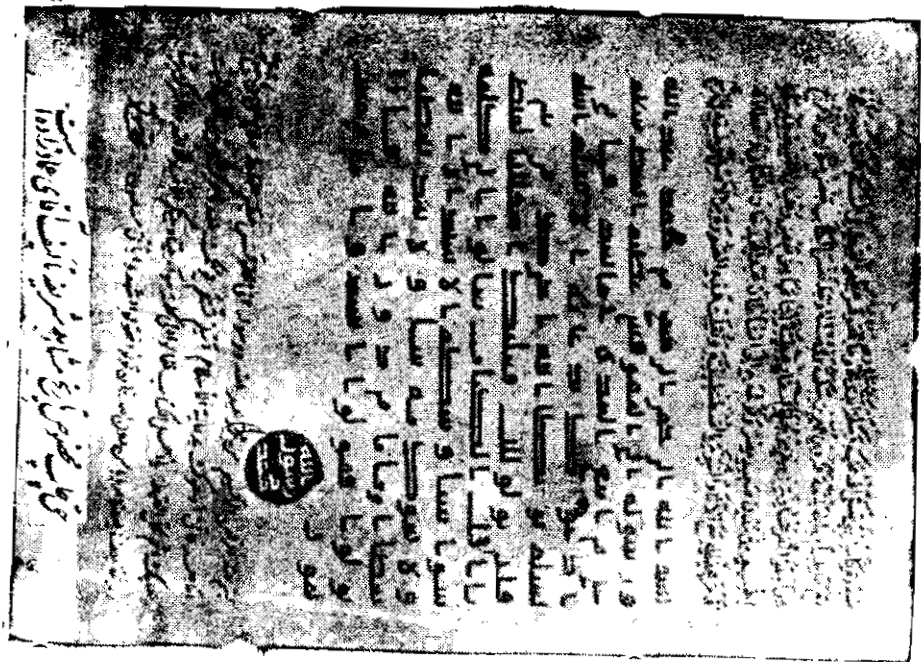


نقشه تقریبی خانه خدیجه در مکّه

(ش ۱۳)



(ش ۱۶ - غاری که عبادتگاه پیشوای اسلام بود)





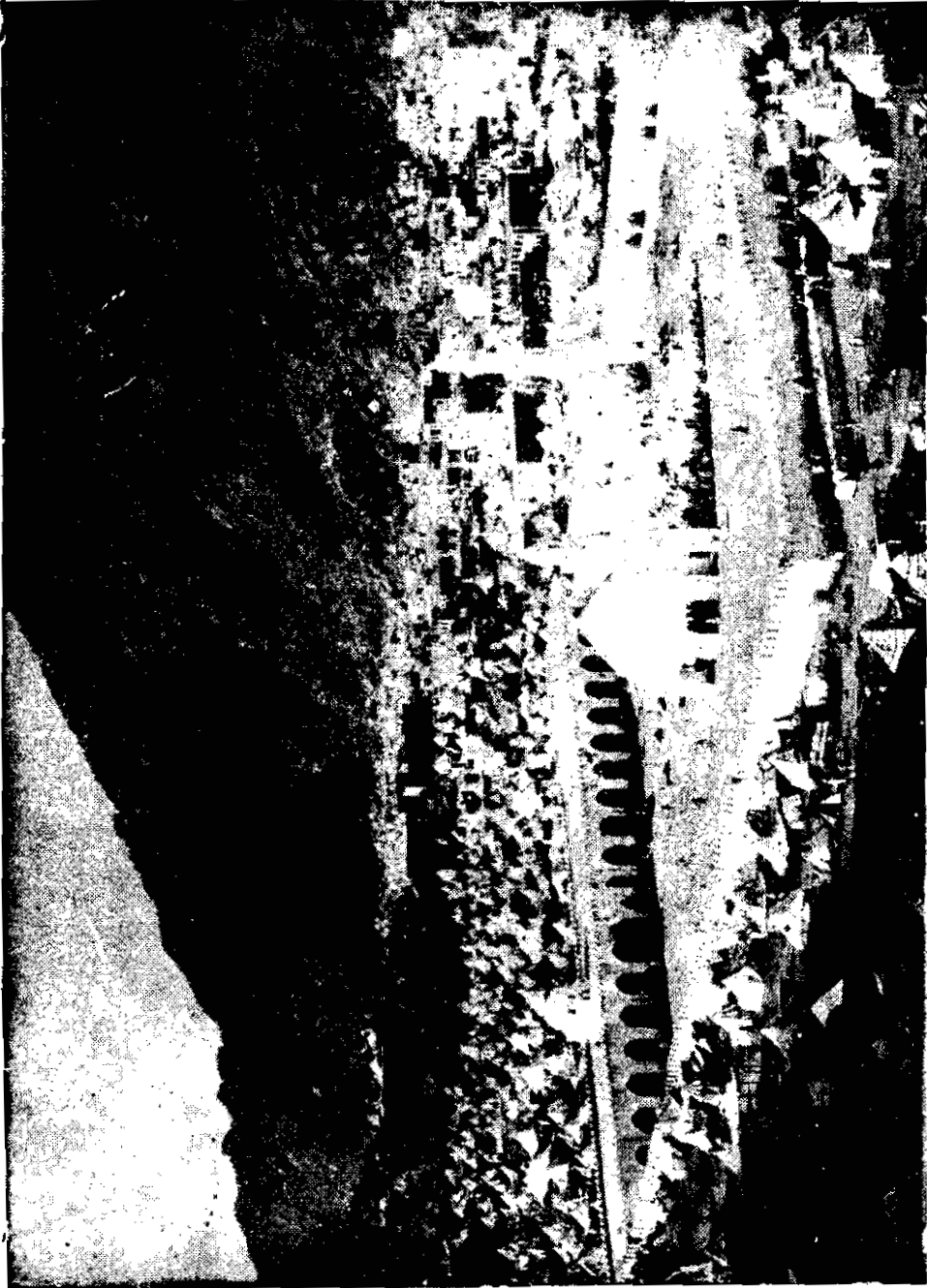


(ش ۴۶- قبة الثنا یا جائی است که دندانهای پیغمبر را در جنک شکستند)

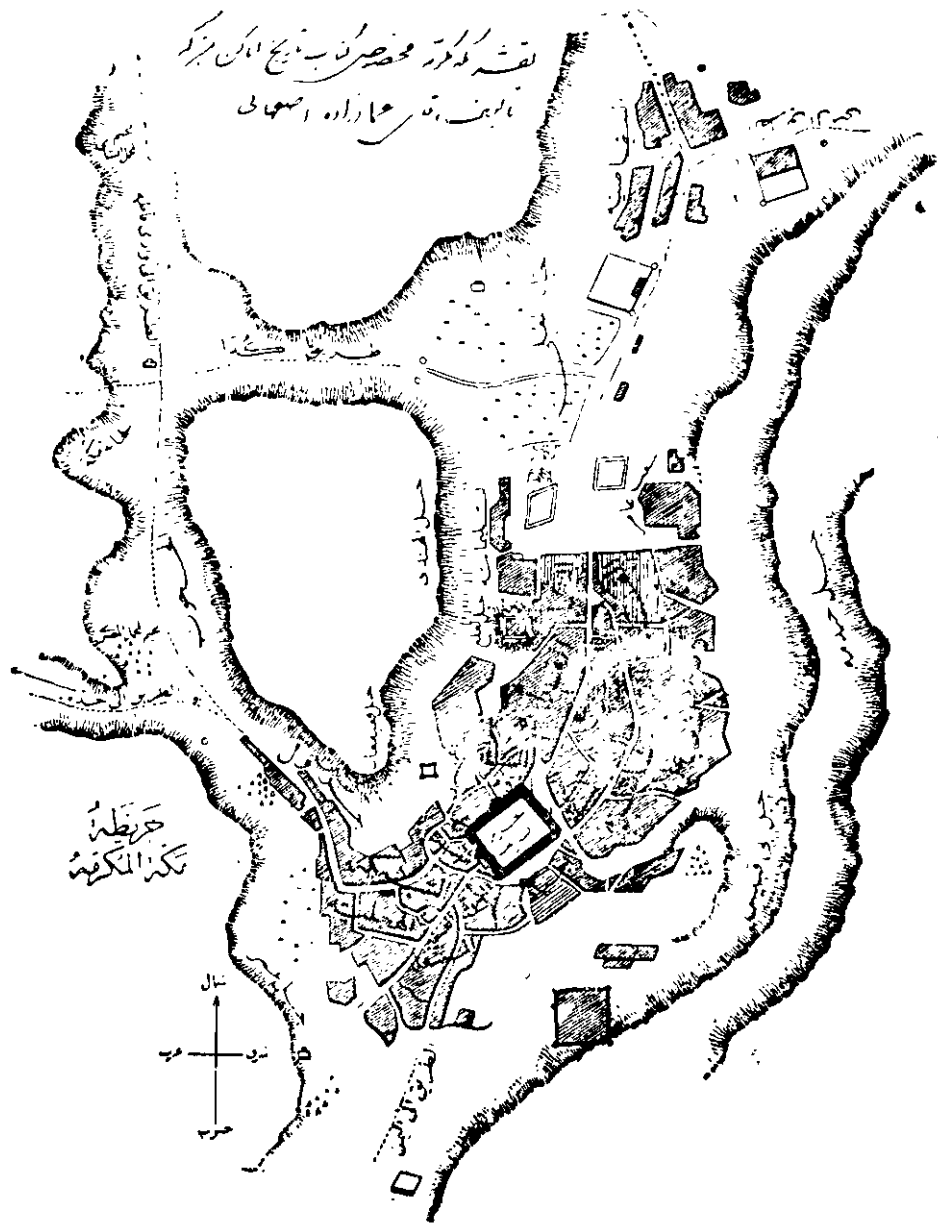


(ش ۴۷- قبة الثنا یاد رکوه احد در مدینه منوره)



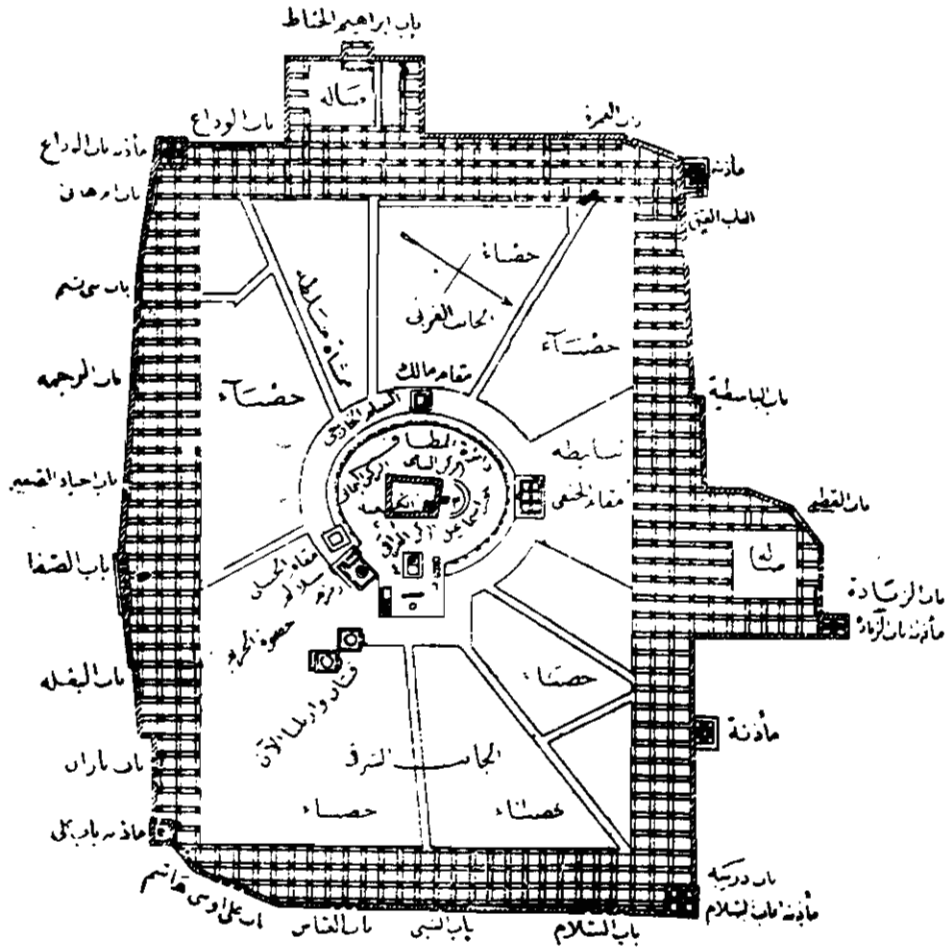


(ش ۳۶-مسجد بزرگ خیف درمنی)



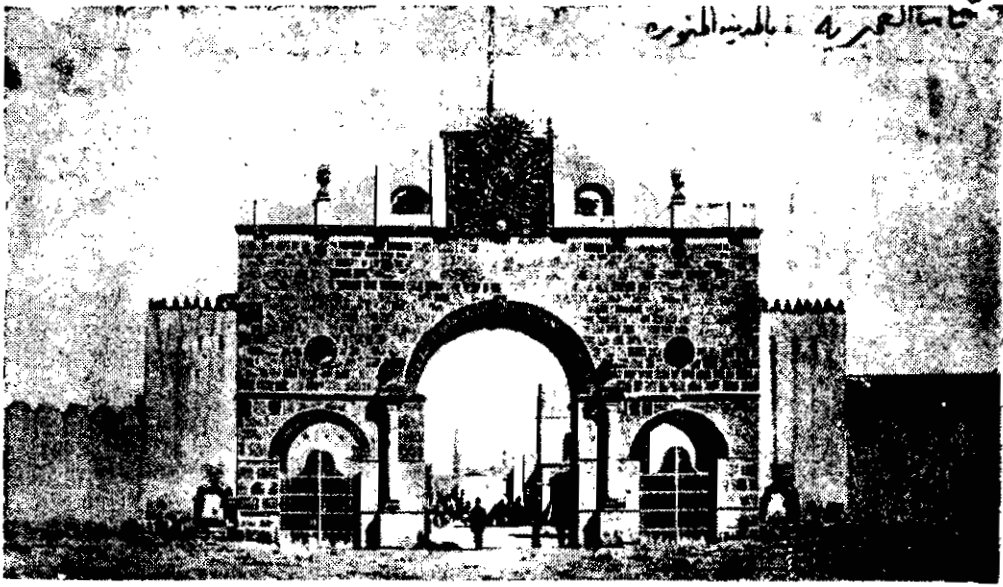
(ش ۴۴- نقشه شهر مکه و مسجد الحرام)

# المنشور الجليل من مسجد الكوفة

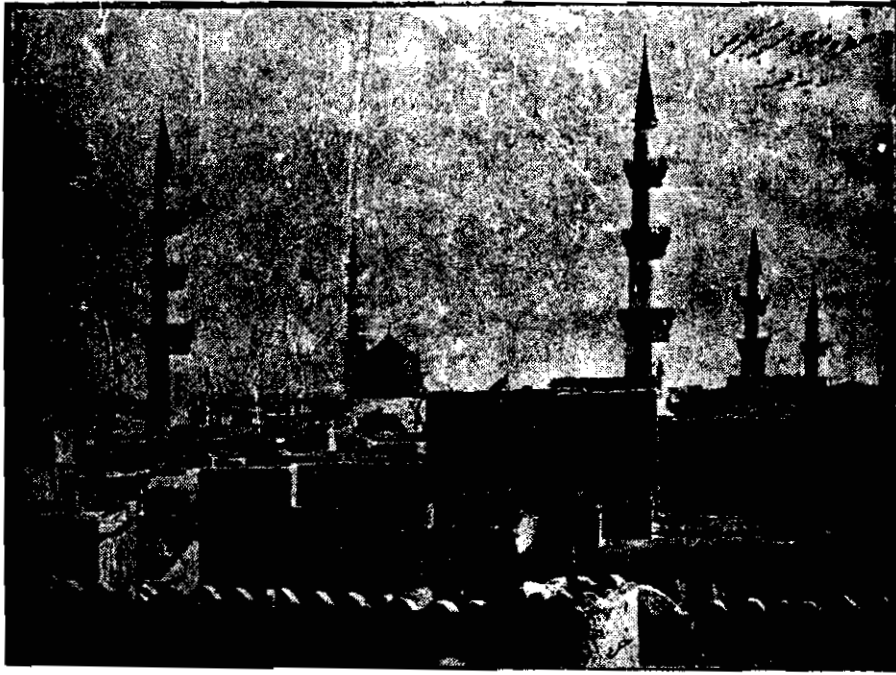


باب المنين ٣ قبر اسماعيل ووالدته  
 باب السلام ٤ مقام ابراهيم عليه السلام  
 باب السلام ٣ قبر اسماعيل ووالدته  
 باب السلام ٤ مقام ابراهيم عليه السلام

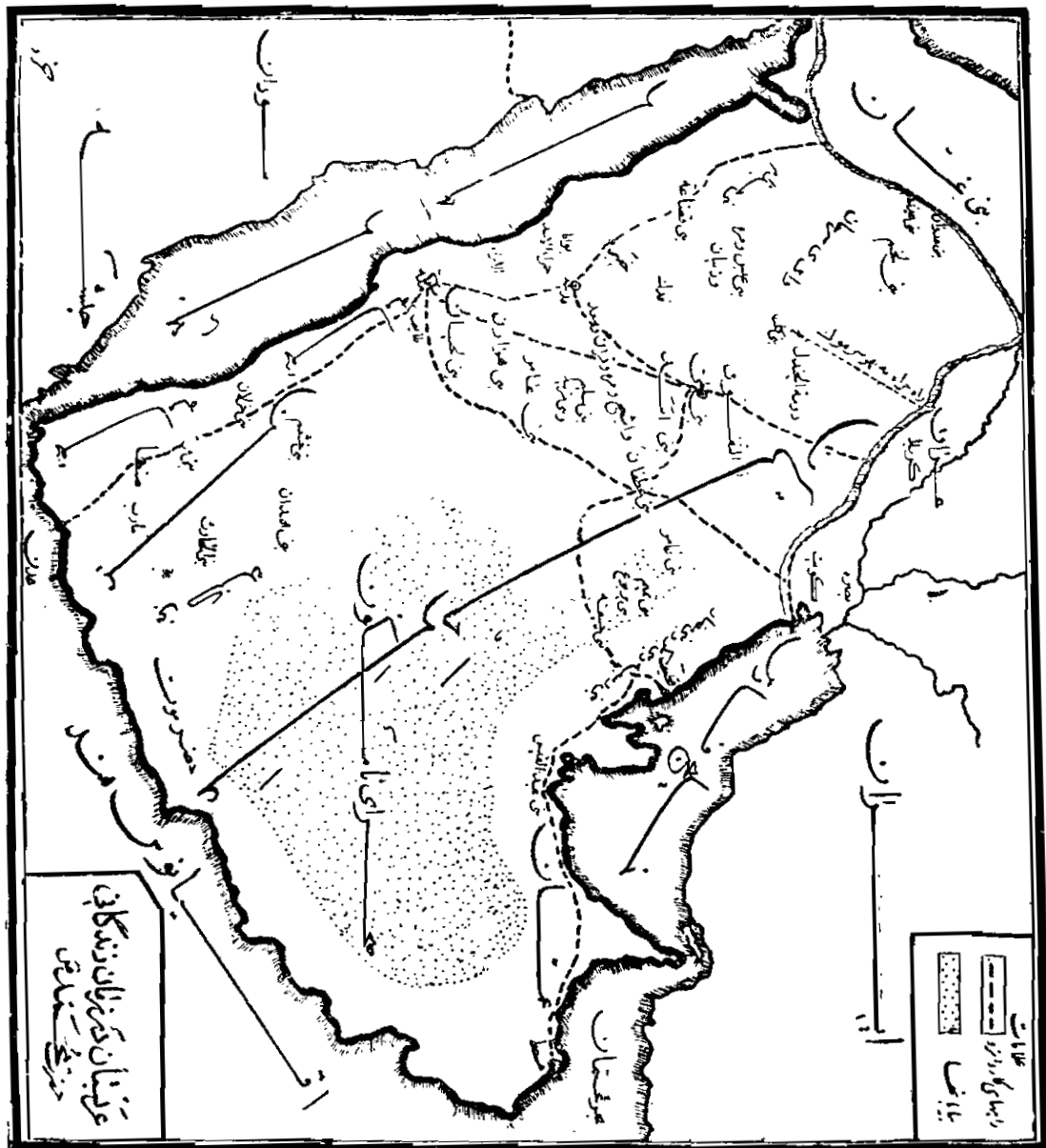
(ش ٣٢ - نقشه‌ای از مسجد الحرام و درهای آن)



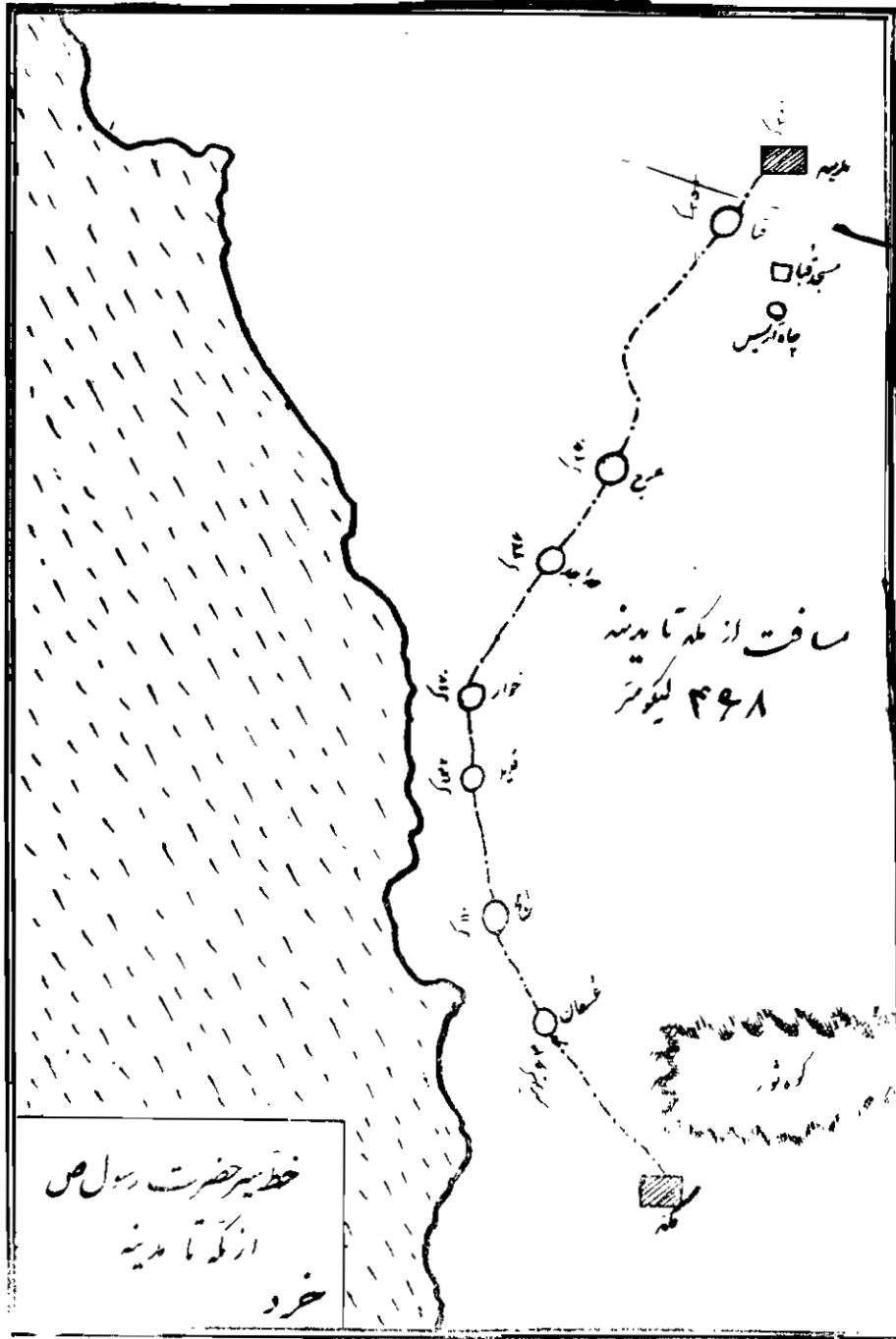
(ش ٥٣- دروازه مدينة معروف بباب المنبرية)



(ش ٦٥- منظره خارجي شهر تاريخي مدينة)



(ش ۳- عربستان)





این پیغمبر ما را بعبادت خدای یگانه و ترک دین پدران که بت پرستی و اعتقاد بسنگ و چوب بود دعوت کرد و ما را بنماز و زکوة و روزه و ادا ساز ساخت و دستور داد که راستگو و درستکار باشیم و صلہ رحم کنیم و با همسایه و پناهنده خود خوشرفتار باشیم و از محرّمات و خونریزی خودداری کنیم و ما را از اعمال زشت و زور گوئی و خوردن مال یتیم و متهم نمودن زنان شوهردار بازداشت . بنابراین باو ایمان آوردیم، گفته اش را تصدیق نمودیم و آنچه آورده بود گرویدیم ولی قوم و قبیلۀ ما دست تعدی بر ما گشودند تا ما را ناچار کنند بیت پرستی باز کردیم و چیزهای پلید را حلال بدانیم و چون بما زور گفتند و ستم کردند و بر ما سخت گرفتند و خواستند میان ما و دین جدید جدائی اندازند ناچار شدیم باین کشور هجرت کنیم و جوار ترا بردیگران ترجیح دهیم و امیدواریم تا در جوار تو هستیم بما سخنی نرسد .

نجاشی از فرستادگان قریش سئوالاتی کرد و پس از تحقیقات آنها را مأمون گردانید ، و نامه ای در پاسخ حضرت رسول الله ﷺ نگاشت بدین ترتیب :

بسم الله الرحمن الرحيم : الي محمد رسول الله من النجاشي الاصم بن ابهر  
سلام عليك يا نبي الله من الله ورحمة الله وبركاته لاله الا هو الذي هداني الى الاسلام  
وقد بلغني كتابك يا رسول الله فيما ذكرت من امر عيسى فوروب السماء والارض ان  
عيسى ما يزيد على ما ذكرت وقد عرفنا ما بعثت به الينا وقد قرئنا ابن عمك واصحابه  
واشهد انك رسول الله صادقاً مصداقاً وقد بايعتك وبايعت ابن عمك واسلمت على  
يديه الله رب العالمين وقد بعثت اليك يا رسول الله اريحا بن الاصم بن ابي  
بحرفاني لا املك الانفسى ان شئت ان آتيك فعلت يا رسول الله اني اشهد ان ما تقول  
حق (این نامه باختلاف کمی مورد اتفاق است ) .

نجاشی این نامه را که مشحون بر ادب و عرض تسلیم و اسلام بود با تحفی و هدایای  
از لباس و اسب و عطریات و کنیز کانی تقدیم محضر رسول الله ﷺ کرد . ضمناً سی نفر از علمای  
نصاری را فرستاد تا بدعوت آنحضرت گوش فرا دهند و اسلام اختیار کنند . چون این سی نفر  
مسلمان شدند و بر گشتند و در حبشه صفات پیغمبر ﷺ را بر مردم گفتند جملگی اسلام آوردند  
و کلیه قسیسین و رهبانان با اسلام گرویدند (۱) .

علمای نصاری نسطوری بودند و بحیراهم که در راه شام با پیغمبر ﷺ مصاحبه کرد

همین مذهب را داشت و اسلام آورد (۱).

در صحیح بخاری از جابر روایت میکند که چون نجاشی بمرد پیغمبر ﷺ فرمود امروز مردی صالح در گذشت برخیزید براو نماز بگذارید که اصحمه برادر شما بود (۲).  
 ۶- نامه رسول الله  
 بهوذة بن علی الحنفی  
 والی یمامه  
 یمامه شهری است در شرق عربستان که ۱۶ شبانه روز تا مکه فاصله داشت. اهالی آنجا مسیحی بودند و هوذة رئیس قبیله بود قاصد و نامه بر سلیط بن عمرو العاصری میباشد. متن نامه چنین است :

بسم الله الرحمن الرحيم - من محمد رسول الله الى هوذة بن علی سلام علی من اتبع الهدی واعلم ان دینی سیظهر الی منتهی الخف والحافر فاسلم تسلم واجعل لك ماتحت یدیک هوده نامه را خواند و پیروی خود را در مشاوره کهنه و پیر مردان گذاشت . بنقل واقدی یکی از علمای بزرگ نصاری گفت این محمد ﷺ همان کسی است که عیسی بن مریم علیه السلام در انجیل بعثت او را خبر داده و هم اکنون مکتوب عیسی نزد من حاضراست .

هوذة جواب نامه رسول الله ﷺ را چنین نوشت - که من شاعر و خطیب قوم هستم تو آثار خود را برای من بفرست تا در صورت قبول پیروی کنیم .  
 هوذة بنا بنقل سیره حلبیه ۱۵۰ سال داشت و مقام او در نظر علمای یهود و نصاری بلند و ارجمند بود و او قبل از فتح یمامه از جهان در گذشت .

۷- نامه برفاعه بن زید خزاعی رئیس  
 مدینه شرفیاب شد و اسلام آورد چون خواست بطرف قبیله خود برود  
 قبیله بنی خزاع حضرت محمد ﷺ این نامه را نوشت باو داد :

بسم الله الرحمن الرحيم . من محمد رسول الله لرفاعة بن زید - انی بعثته الی قومه عامة ومن دخل فیهم یدعوهم الی الله والی رسوله فن اقبل منهم ففی حزب الله ومن ادبر فله امان شهرین .

محمد ﷺ بر کزیده خدا این نامه را نوشت و رفاعه بن زید را مأمور ابلاغ گردانید تا برای قومش بخواند و آنها را دعوت بسوی خدا و رسولش نماید. هر کس دین اسلام را پذیرفت

از حزب خداست و هر کس نپذیرفت دوماه مهلت دارد .

منظور از این مهلت آن بود که فکر کنند تا صلاح خود را در پذیرفتن اسلام دریابند.  
رفاعة این نامه را برای قبیله خود خواند همه باسلام گرویدند (۱) .

یکی از اقوام عرب که دین مخصوصی داشتند بنی حنیفه بودند و این قوم پس از نبردین در زمهره وفود بمدینه شرفیاب شدند و اسلام آوردند  
۸- جواب نامه مسیلمه کذاب  
رئیس آنها مسیلمه کذاب بود . گفت اگر محمد (ص) مرا جاننشین خود میکند اسلام قبول میکنم . حضرت محمد (ص) شخصاً بمکان او رفت و شاخ خرما که در دست داشت بلند کرد و فرمود اگر بطمع این شاخ خرما اسلام اختیار کنی شاخ خرما را بتو نخواهم داد .

مسیلمه پس از چند روز توقف در مدینه بقبیله خود برگشت و نامه بحضرت نوشت  
باین عبارت :

من مسیلمه رسول الله الی محمد رسول الله اما بعد فانی قد اشترکت فی الامر معک وان لنا نصف الارض و تقریش نصفها ولی المدروک الوبر و لیس قریش قوماً يعدلون .

از مسیلمه رسول خدا بمحمد رسول خدا اما بعد من با تو در کار نبوت شریک هستم نیم زمین از من و نیمه دیگر از قریش صحرا مال من شهر مال تو قریش مردم نامنصفی نیستند .  
حضرت رسول (ص) با جوابی مرقوم فرمود بدین شرح :

من محمد رسول الله الی مسیلمة الکذاب - السلام علی من اتبع الهدی قد بلغنی کتابک کتاب الکذب ذالافک و الافتراء علی الله فان الله یورثها من یشاء من عباده والعاقبة للمتقین (۲) .

از محمد (ص) فرستاده خدا بمسیلمه کذاب - سلام بر کسی که پیرو هدایت و رهبری است - نامه تو که دروغ و بهتان و افتراء بر خدا بود رسید بدان زمین از خداست و بهر کس از بندگان خود خواست می بخشد و نعمت و عاقبت برای بندگان پرهیزکار است .  
مسیلمه همچنان بر عقیده خود بود تا در جنگ با ابوبکر کشته شد .

یکی از منشآت دیوان نبوت نامه ایست که رسول گرامی برای  
منذر بن ساوی عبدی امیر بحرین فرستاد. این نامه را علاء بن حضرمی  
عبدی امیر بحرین  
برد و متن آن چنین است :

بسم الله الرحمن الرحيم - من محمد رسول الله الي منذر بن ساوی سلام عليك  
فاني احمد الله اليك الذي لا اله الا هو - واشهد ان لا اله الا الله وان محمداً عبده  
ورسوله اما بعد فاني اذكرك الله عز وجل فانه من ينصح لنفسه وانه من يطع رسلي  
ويتبع امرهم فقد اطاعتني ومن نصح لهم فقد نصح لي وان رسلي قد اتوا عليك  
خيراً واني قد شفعتك في قومك فاترك للمسلمين ما اسلموا عليه وعفوت عن اهل -  
الذنوب فاقبل منهم وانك مهما تصلح فلن نعزلك عن عمك ومن اقام على يهوديته  
او مجوسيته فعليه الجزية .

بنام خداوند رحمن و رحیم از طرف محمد ﷺ برگزیده و فرستاده خدا بسوی  
منذر بن ساوی سلام بر تو باد من ستایش میکنم خدائی را که شریک ندارد و شهادت بر یگانگی  
او میدهم و اینکه من بنده و رسول او هستم اما بعد ترا متذکر میسازم که خدای عزوجل بهترین  
ناصح است و نفس هر کس را ناصح او قرارداد تا عبادت او را با پیروی پیغمبرانش بنماید. تو اکنون  
اطاعت کن امر نبوت را من ترا نصیحت میکنم برسالت خود و برای دعا گوئی از دربار  
پروردگار مستثمنم و سلوک گذشته تو و ملت بحرین را سرزنش مینمایم ترک کنید عادات  
زشت گذشته را اسلام آورید تا از گناهان شما درگذرند و گرنه از کردار زشت و گفتار  
ناجای شما نخواهند گذشت و بدان کسانی که بر ملت یهود یا نصاری باقی بمانند باید جزیه بدهند.  
علاء حضرمی بر او وارد شد و گفت تو بعقل و کفایت و فراست مشهوری مراقب باش که  
آخرت خود را بدنیای یهود و نصاری نفروشی - امیر بحرین جواب نامه را با احترام تمام و  
عرض قبول باسلام نگاشت و خدمت رسول اکرم ﷺ فرستاد متن جواب امیر بحرین چنین است:  
اما بعد یا رسول الله فانی قرأت کتابک علی اهل البحرین فمنهم من احب الاسلام واعجبه  
ودخل فيه ومنهم من کرهه وبارضی مجوس ویهود وحدث لی فی ذلک امرک  
برخی هم نوشته اند منذر خود با بزرگان بحرین در سلك و فود خدمت پیغمبر رسیده اند<sup>(۱)</sup>.

۹۰- نامه بجیفر و  
عبد ابنی جلندی  
والی عمان

یکی دیگر از طلیعه‌های سعادت که از دفتر دانشگاه محمدی علیه السلام صادر گردید نامه‌ایست که برای جیفر فرماندار عمان ارسال شد عمان را از شهرهای یمن شمرده‌اند و شاید هم عمان خلیج فارس باشد و شاید عمان پایتخت کشور اردن است .

پیغمبر صلی الله علیه و آله عمرو بن عاص را با این نامه بطرف جیفر و عبد ابنی جلندی فرستاد متن چنین است :

بسم الله الرحمن الرحيم - من محمد بن عبد الله الی جیفر و عبد ابنی الجلندی سلام  
علی من اتبع الهدی اما بعد فانی ادعوکما بدعاية الاسلام اسلما تسلما - فانی رسول الله  
الی الناس كافة لانذر من کان حیاً و یحق القول علی الکافرین و انکما ان اقرتما بالاسلام  
ولیتکما وان ایتما ان تقر ابالاسلام فان ملککما زائل عنکما و خلی تحل ای تنزل  
بساحتکما و تظهر نبوتی علی ملککما .

این نامه قریب بدین مضمون است: بنام خداوند انا و توانا از طرف محمد بن عبد الله صلی الله علیه و آله بطرف جیفر و عبد پسران جلندی سلامتی نصیب کسانی است که پیروی از هدایت پیغمبران کرده‌اند من شماها را دعوت میکنم بآئین اسلام اسلام آورید تا در سلامت بمانید - بدانید که من برگزیده و فرستاده بسوی تمام مردم دنیا هستم تا بیمناک کنم کسانی که طالبزندگی جاویدان میباشند من آمده‌ام که حقیقت را بر کفار بگویم شماها بدانید اگر اقرار باسلام کردید در امان دین هستید و اگر منحرف شدید کشور شما شکست خواهد خورد و ملت شما مضمحل خواهد شد و بزور نیروی مسلمین در خاک شما مسلط و حکومت خواهند کرد . این نامه بخاتم نبوت مهر شد و عمرو بن عاص نزد امیر عمان برد پس از قرائت گفت اکنون چه باید کرد عمرو گفت اسلام آوری تا در امان باشی و رستگار گردی گفت حاضرم مهلتی ده - آنگاه از نجاشی استعلام کرد شنید او اسلام آورده خود و اهل عمان بدین اسلام گرویدند برخی اسلام او را پس از بیکار سختی نوشته‌اند (۱).

پیغمبر اسلام صلی الله علیه و آله بعد از صلح حدیبیه و قبل از فتح مکه چندین  
نتیجه مکاتبات  
نامه بسلاطین مقتدر و فرمانفرمایان سلحشور کشورهای آن عصر

۱- سیره حلبیه ص ۳۷۵- در کتاب وثائق السیاسیه قریب دوست نامه از پیغمبر (ص) باشخاص نامی جهان ضبط نموده است .

نگاشت همه آنها را بدین حقیقی اسلام که اعتقاد بتوحید و اقرار به نبوت و اجراء نیکوکاری بود دعوت فرمود .

این نامه نگاری در بدایت امر موضوع خیلی سهل و آسانی بنظر می آید ولی برای کسی که داعیه ای داشته باشد عواقب این دعوت بسیار تحول آمیز و حادثه انگیز خواهد بود . نیروی عظیم ایمان و قوت قلب پیغمبر اسلام ﷺ نشان میدهد که تا چه اندازه نظر دور بین و بحقیقت آمیخته و برای رضای خدا بود که خراجگیران راقیه ملل نیرومند جهان را بدین و آئین خود دعوت کند و جز صلح و صلاح حقیقی منظوری نداشته باشد کسری انوشیروان - مقوقس - هراکلیوس - ۳ جبهه بسیار نیرومند ( مانند امریکه و انگلیس و روسیه کنونی ) در دنیا تشکیل داده بودند که فرمان هر یک آنها پشت ملتی را بلرزه می انداخت .

کسری بقدری بزرگ و نیرومند بود که پادشاه یمن از او استمداد کرد و حجاز را در قلمرو او گذاشت . اما چون حضرت محمد ﷺ و ثوق کامل بدعوت خود بسوی خدا داشت و فتح و فیروزی را از خدا میدانست با کمال سادگی نامه های دعوت باین سلاطین عظیم الشان نگاشت و همه آنها را بیگانگی و توحید و آئین دین اسلام دعوت کرد و خودداری آنها را موجب اضمحلال و نابودی دانست و این بیان آنها را تهدید کرد و یک تکان قوی بر روحیه آنها داد و از خواب خرگوشی بیدار کرد .

نتایج این مراسلات این شد که این ملوک و سلاطین آگاه شدند و یا گرویدند یا تحف و هدایای فرمان که برای پیغمبر ﷺ فرستادند پیمان عدم تعرض خود را امضاء کردند ولی پاسی نگذشت که کشورهای پهناور روم و ایران و سرزمین فراعنه و حبشه تسلیم شده و ساکنین آن ایمان بتوحید و اقرار و اعتراف بفضیلت و برتری آئین اسلام کردند .

همین دعوت های کتبی بود که انقلابی عظیم در روحیه ملل متنوعه عالم ایجاد کرد و خط سیر آنها را بکلی عوض کرد و یک تمدن اسلامی که آموزش و پرورش آن هم اکنون باقی است بوجود آورد و کتب مستشرقین بهترین شاهد است که فرهنگ آن ملل میراث اسلام است (۱)

۱- تاریخ تمدن جرجی زیدان - تاریخ تمدن گوستا لوبون - کتاب میراث اسلام - امروز مسلمین و ثایق السیاسیه .

غرنوق بروزن زنبور مرغابی دریائی را گویند که سینه سفیدوزیائی  
 غرائق چیست؟ دارد و یکنوع آنرا بط گویند که اعراب از نظر زیبایی بتهای خود  
 را بغرائق تشبیه کرده اند و در فارسی لکلک نامیده اند .

این داستان که مورد گفتگو میباشد دست مستشرقین افتاده و آنها هزار نوع پیرایه بر آن  
 بسته اند و در نظر مخالفین قدما از جهاتی بحث و نقد و تحلیل شده است . مجلسی علیه الرحمه  
 در جلد ششم بحار در باب عصمت پیغمبر صلی الله علیه و آله بیست ورق در باب غرائق و عقاید مختلفه  
 نگاشته - و دکتر هیکل که بیشتر منابع کتابش را از غربیها اتخاذ کرده و توانسته این حقیقت  
 را تحلیل کند از نظر عقیده براستگویی محمد صلی الله علیه و آله لغو دانسته و شیخ محمد عبده از نظر لغت  
 داستان را تکذیب کرده - در حالی که لغت غرنوق و غرنیق بمعنی بط و بت هر دو آمده و خلاصه  
 تحقیقات و تتبعاتی که بدست ما آمده از روی بیش از صد جلد کتاب این است :

اعراب بدوی محروم از خواندن و نوشتن بهوچیگری عادت داشتند و نمیخواستند از  
 بت های خود دست بردارند. چون دعوت محمد (ص) روز افزون و علنی گشت قریش و مشرکین  
 بر مسلمین سخت گرفتند چنانچه برخی را بزیر آفتاب سوزان در فشار تخت سنگهای بزرگ  
 می گذاشتند یا شلاق میزدند و اذیت و آزار بی حد می کردند - تا مسلمین که بحبشه مهاجرت  
 کردند در طول دو سال و ده ماه توقف در آن سرزمین باز هم محمد (ص) بدعوت خود اصرار  
 و پافشاری می کرد. گروهی از بت پرستان آمدند گفتند یا محمد (ص) ما حاضریم برای خدایان  
 خود تنزل مقام قائل شویم یعنی آنها را بجای خدا شفیع خدا بخوانیم بشرطی که تو مزاحم  
 آنها نباشی و ما هم با تو در عقیده همکاری میکنیم یا ما جدا و تو جدا مزاحمت یکدیگر را  
 نداشته باشیم (بنا بر اختلاف اخبار) رسول اکرم (ص) در حالی که در سایه دیوار کعبه بود و این  
 سخنان پیشنهاد میشد فرمود من منتظر وحی هستم تا جواب شما را بدهم - پاسی گذشت این

آیات نازل شد که **والنجم اذا هوی ماضل صاحبکم وماغوی وما ینطق عن الهوی**  
**ان هو الا وحی یوحی** تا باین آیه رسید **افرأیتم اللات والعزی ومنوۃ الثالثة الاخری**  
 مشرکین عرب که اطراف محمد (ص) ایستاده بودند بینند آیا وحی در باره تنزل

مقام خدایان آنها چه گفته تا باین جا رسید بت پرستان گفتند **تلك الغرائق العلی ان شفاعتھن**  
**لترتجی یا لترتضی** این جمله در بین قرائت آیات قرآن بر گوش سایر مستمعین رسید آنگاه  
 کسانی که در مسجد الحرام بودند چون قرائت سوره تمام شد بسجده افتادند . مسلمین از نظر

تذریه خدای رب العالمین و مشرکین از جهت تنزل مقام شفاعت بتها بخضوع و خشیت افتادند آیات سوره والنجم با این اضافه الحاقیه شیطانی شایع شد چون رسول اکرم ﷺ بر این قضیه واقف گشت بسیار محزون شد که این آیه نازل گردید .

وما ارسلنا من قبلك من رسول ولا نبی الا اذا تمنى القی الشیطان فی امنیته  
فینسخ الله ما یلقى الشیطان ثم یحکم الله اياته والله علیم حکیم - لیجعل ما یلقى  
الشیطان فتنة للذین فی قلوبهم مرض والقاسية قلوبهم وان الظالمین لفی شقاق بعید .

سوره حج آیه ۵۲

یعنی نفرستادیم پیش از تو رسولی و پیغمبری مگر آنکه وقتی آیات ما را بر قوم خود میخواند شیطان در ضمن خواندن او چیزی بر آن افزود و القاء میکرد ولی خدا دانا و حکیم است و آنچه را شیطان القا کرده بر آنهایی که روحشان مریض و دلشان سیاه و سخت است آزمایش و امتحان قرار داده و ستم پیشه گان در بدبختی طولانی میباشند .

پس از توجه پیشوای اسلام و نزول این آیه آن القآت شیطانی<sup>(۱)</sup> یعنی اضافات نابخردان کمراه مشرک عرب از متن آیات که هیچ تناسبی هم لفظاً و معنأ نداشت زایل گردید و حقیقت مصون و محفوظ بماند<sup>(۲)</sup> .

صاحب کتاب محمد رسول الله ﷺ و بسیاری دیگر از علمای دانشمند اسلام اعتراف میکنند که شفاعت غرائق افتراقی است که زنادقه بر پیغمبر اسلام ﷺ نسبت میدهند و هرگز در زبان محمد ﷺ این عبارت ونه در قلب او چنین نیتی نبوده است و بهفت دلیل این نسبت و افتراء را باطل دانسته اند - امام فخر رازی و طبری و زمخشری و بیهقی بیش از همه در این موضوع تحقیق کرده اند.<sup>(۳)</sup>

- ۱- راجع بمفهوم حقیقی شیطان و اینکه با هر بشری دو شیطان هست و القآت شیطانی با آثار دیگر نویسنده مراجعه شود ۲- جلد ششم بهارص ۲۷۴- سیره حلبیه ص ۳۰۵ - تفسیر بیهقی و شیخ طوسی ص ۳۰۸ ۳- محمد رسول الله ص ۱۲۷
- این حکایت را اکثر مفسرین و مورخین معتبر نقل کرده اند مانند امام فخر رازی در ص ۶۳۴ ج ۵- تفسیر تبیان ص ۲۱۴ ج - در المنثور ص ۱۹۴ ج ۴ مجمع البیان ص ۶۵ ج ۲- اسباب النزول ص ۱۱۹ تفسیر طبری ص ۱۲۰- جزو ۱۷ طبقات ابن سعد ص ۱۳۸ ج ۱ شرح صحیح بخاری ص ۳۴۲ ج ۱
- اخیر آقای سید جعفر شهیدی نویسنده کتاب جنایات تاریخ راجع بافسانه غرائق ۲۸ صفحه \*



## مسافرت بطایف

شهر طایف در جنوب شرقی مکه واقع است که دوراه دارد یکی ۳۶ فرسخ و دیگر راه کوهستانی ۱۸ فرسخ است که از کوه نور و کنار غار حرا بطرف طایف می‌رود. طایف در میان کوهستانی واقع شده که غیر منظم و زمین آن حاصلخیز است و بیشتر میوه های مکه از طایف است و آنجا بیلاق مکه میباشد - طایف را وادی عباس هم میگویند اطراف این شهر از خشت خام دیواری کشیده شده که آثار شریف در سال ۱۲۱۴ هـ میباشد. داخل این شهر ۴۰۰ خانواده و ۳۰۰ آسیای آب و شش مسجد جامع میباشد. مشهورترین آنها جامع عباسی است که ابن عم رسول خدا و مفسر و مترجم قرآن است که در سال ۶۸ هـ از جهان در سال ۷۱ سالگی در گذشت و در جوار او طیب و طاهر پسران پیغمبر مدفون هستند. در طایف شش مسجد هست و ساکنین شهر ۲۰۰۰ نفر میباشد. طایف بسیار خوش آب و هوا و دارای درخت بسیار از مرکبات و بساتین و میوه های گوناگون فراوان میباشد<sup>(۱)</sup>.

رسول اکرم ﷺ پس از اعلان نبوت خود و دعوت علنی مورد حملات اقوام نادان بیشتر واقع بود تا مردم بیگانه و بیش از همه کس ابوجهل - ابولهب و زوجه اش ام جمیل که در قرآن بحمالة الحطب نامیده شده پیشوای اسلام را هجو و سب و تکذیب میکردند.

تا ابوطالب زنده بود کمتر قریش و عموهای او جرئت جسارت داشتند زیرا ابوطالب

\* نقل برخی اقوال را رد کرده و خواسته این استفاده را بنماید که این افسانه از ساخته های پس از رحلت پیغمبر اسلام (ص) است و ضمناً از کتاب ما انتقاد کرده که ما آنرا جزء وقایع مسلم الوقوع دانسته ایم در حالی که خودشان هم شواهدی بر ساخته گی آن پس از پیغمبر (ص) در دست ندارند چیزی که باید بدان اعتراف کنیم این است که زنادقه و مشرکین و دشمنان اسلام خرافاتی را باسلام و مسلمین نسبت داده اند که روح مقدس دین از آن بیزار است اما باید دانست که وقوع واقعه غرانیق غیر از چگونگی تهمت و افترا و نسبت دشمنان دین است که چه در زمان پیغمبر (ص) و چه پس از آن حضرت پیرایه ها بدین بستند اگر ما انکار این واقعه را نکنیم اقرار بان افسانه های ساختگی و نسبت های بی دوا هم نخواهیم کرد.

مردی شجاع و غیور و تعهد کرده بود هر کس نسبت بمحمد ﷺ جسارت کند او را باشمشیر جواب گوید. از این رو بملاحظه ابوطالب نسبت به پیشوای اسلام سب و دشنامی نداشتند. اما چون ابوطالب از جهان برفت برگستاخی آنها افزوده و یکروز در میان کوچه محمد ﷺ را گرفتند و گفتند توئی که ما را بخدای یگانه دعوت میکنی و خدایان ما را سب مینمائی ابوبکر رسید و محمد (ص) را از چنگال دشمنان بدخواه نجات داد. در این موقع پیغمبر برای طایف حرکت کرد که ماه شوال سال ۱۵ نبوت سه سال قبل از هجرت بود. از ملازمین آنحضرت زید بن حارثه و علی بن ابیطالب ﷺ بوده اند<sup>(۱)</sup>.

پیغمبر ﷺ وارد طایف شد و از او پذیرائی کردند فرزندان ربیعہ  
**عداس مسیحی**  
 غلامی داشتند مسیحی بود بنام عداس. او چون با طرف انکور نزد محمد (ص) آمد آنحضرت بسم الله گفت او تعجب کرد.<sup>(۲)</sup> و چون سرسفره نشست گفت بسم الله گفتند این چه نامی است گفت نام خالق عالمیان و برخی باسلام گرویدند. پیغمبر ﷺ در مدت یکماه و ده روز که در طایف ماند با بزرگان نصاری که اهل نینوای عراق بوده ملاقات کرد و با آنها مذاکراتی نمود و آنها باسلام گرویدند و چون پیغمبر (ص) مراجعت کرد بنخيله رسید اهل نصیبین با او ملاقات کردند و سوره جن نازل شد خواست بمکه وارد شود زید بن حارثه گفت چگونه بر قریش وارد میشوی فرمود خداوند فرجی فرستاده و چون عمر بن خطاب آلت دست قریش برای قتل پیغمبر (ص) شده و باشمشیر برهنه آمد آنحضرت را بقتل برساند بین راه بخانه خواهرش رفت و از او قرآن را شنید و اسلام آورد و از او حمایت کرد.

۱- سیره الحلبیه ص ۳۳۶ ۲- محمد از وطن و دین وی پرسید گفت من مسیحی و از مردم

نینوا هستم فرمود آیا از مردم دهکده پارسا یونس بن متی نیشنی عداس پرسید چه میدانی که یونس

کیست ؟ فرمود او برادر من و پیغمبر بود من نیز پیغمبر هستم .

## اسلام عمر بن خطاب

يُرِيدُونَ لِيُطْفَؤُا نُورَ اللَّهِ بِأَفْوَاهِهِمْ وَاللَّهُ مُتِمُّ  
نُورِهِ وَتُوكَّرَهُ الْكَافِرُونَ - هُوَ الَّذِي أَرْسَلَ  
رَسُولَهُ بِالْهُدَىٰ وَدِينِ الْحَقِّ لِيُظَاهِرَهُ عَلِيٌّ -  
الَّذِينَ كَلَّمَهُ وَتُوكَّرَهُ الْمُشْرِكُونَ

آیه ۱۵ سوره صف

کفار قریش از روی جهالت و نادانی به هر وسیله‌ای متشبث میشدند که شاید محمد (ص) را از دعوت خود منصرف کنند یا بقتل برسانند موفق نمیشدند و خداوند اراده کرد دین اسلام جهانگیر شود - عمر که مردی جسور و متهور بود آلت دست کفار قریش شد و اتفاقاً قتل محمد (ص) را بدست عمر تصویب کردند .

کفار عمر را متقاعد کرده بودند که اگر حضرت محمد (ص) را ازین ببرد سبب نجات میهن و حفظ بت‌های خود خواهد شد .

عمر خنجر خود را بسته و با چشمان غضب ناک جانب محله صفا که امید داشت محمد را در آنجا پیدا کند عازم گردید - در راه به نعیم که به ندانستگی قوم خود مسلمان شده بود برخورد کرد .

اواز عمر پرسید کجا میروی ؟

عمر جواب داد :

بسراغ این محمد (ص) که نفاق و شورش در میان قریش برانگیخته . بخدایان ما قسم

باید من او را بکشم !

نعیم گفت :

ای عمر تو میخواهی بیک امر سفیهانه دست بزنی. آیا خیال میکنی که اگر محمد (ص)

را بقتل برسانی قبیله عبدالمناف تو را روی زمین آسوده خواهند گذارد . سپس برای اینکه او

را از قصد شومش منحرف نماید چنین گفت :

چرا نمیروی توضیحاتی از بعضی کسان خانواده خودت بخواهی ! چه کسانی ؟ از

خواهرت فاطمه و شوهرش سعید بن زید . آنها هم مسلمان شده اند ؟  
عمر بشنیدن این کلمات هدف غضبش تغییر کرده و بسوی منزل خواهرش فاطمه شتافت  
در لحظه ورود او یکی از پیروان با حرارت بنام زباب سوره طه را که روی پوست نوشته شده بود  
قرائت میکرد - زباب صدای دق الباب شدید عمر خود را در یکی از اطاقها مخفی کرده و فاطمه  
آن نوشته را زیر تشک پنهان کرد .

ولی عمر صدای زباب را شنیده و بالحنی آمرانه پرسید :

چه بود این چیزی را که صدای آهسته میخواندید و در موقع ورود من قطع نمودید ؟  
خواهر او و شوهرش گفتند : ما چیزی نمیخواندیم .

ولی عمر گفت خیر اینطور نیست و بعلاوه شنیده ام که شما دین محمد ﷺ را  
پیروی می کنید .

بعد بدون اینکه منتظر جواب بشود خود را روی شوهر خواهر خود انداخته او را بزمین  
زد روی سینه اش نشست و ریشش را گرفت .

فاطمه خود را جلو عمر انداخته و کوشش میکرد شوهرش را از چنگ او خلاص نماید  
و فریاد زد : تو راست میگوئی ما مسلمان هستیم .

عمر در مقابل این اعتراف دیوانه شده و بوسیله يك ضربت بصورت فاطمه او را بزمین  
انداخت و در حالی که صورتش خون آلود بود بروی خود نگر بسته و تکرار میکرد :

« بلی ما مسلمانیم ای دشمن خدا - بلی ما بخدای یگانه و رسولش ایمان داریم . حالا  
هر چه دلت میخواهد بکن ! »

وقتی عمر دید خون صورت خواهرش جاری شد شهادت این زن ضعیف در او تأثیر نموده  
از کرده خود شرمسار و به لحن ملایمی این تقاضا را کرد :

« آ نورقه را که میخواندید بمن بده . میل دارم از چیزی که بمحمد (ص) وحی شده  
استحضار حاصل کنم » .

- میترسم آن را ازین ببری ؟

- مترس ، بخدا قسم . پس از خواندن او را به تو رد میکنم .

فاطمه با نهایت اشتیاق که بمسلمان کردن برادرش داشت این اعتراض را نمود :

برادر، من نمیتوانم او را بدست تو بدهم زیرا تو پاک نیستی و تنها دست پاک حق دارد

ورقه‌ای که کلام خدا در آن نگاشته شده لمس کند . (لایمسه الا المظهرون).

عمر برخاست بتعلیم خواهر وضو گرفت و فاطمه برگ مزبور را باو تسلیم نمود . روی آنورقه سوره طه که بدین کلمات آغاز می‌شود نگاشته شده بود :

طه ما انزلنا عليك القرآن لتشقى الا تذكرة لمن يخشى (کلام الله سوره ۲۰- آیه‌های ۱ و ۳) . یعنی فرو فرستادیم ما بر تو قرآن را که در تعب افتی مگر آنکه پندیست مرآن را که بترسد .

بلافاصله پس از خواندن آیه‌های اول عمر که مردی با فضل بود فریاد تحسینی برآورده گفت :

چقدر این کلام زیبا و عالی است . زباب از محلی که در آن مخفی شده بود خارج شده فریاد زد :

من امید کامل داشتم که خدای قادر بوسیله تو آرزوئی را که روز گذشته از دهان پیغمبر (ص) شنیدم و فرمود خدا یا اسلام را بوسیله مسلمان شدن یکی از این دو نفر- عمر یا ابوجهل - تقویت کن اجابت خواهد نمود .

اسلام آوردن عمر و خالد بن ولید و عمر و عاص و طلحه در قریش اثر عمیقی بخشید .

**وفات ابوطالب** گفتیم عبدالمطلب هنگام رحلت دست محمد را بدست ابوطالب گذاشت

و سفارش او را کرد - ابوطالب از سایر برادران کوچکتر بود ولی

دارای فضیلت و مکارم اخلاقی بود که در دیگران کمتر یافت میشد که بعلاوه مردی شجاع و وفادار بود با اینکه عباس از همه ثروتمندتر بود و ابوطالب از همه معیل تر حق این بود کفالت زندگی محمد (ص) را بعباس دهند اما چون ابوطالب نسبت بعبدالله برادرش علاقه داشت برادر زاده را که یادگار او بود و بعلاوه پدرش آنهمه سفارش در حق او کرده و خود او در اخبار یهود و نصاری و کهنه از مقام محمد (ص) مطالبی بدست آورده نسبت بمحمد (ص) نهایت صمیمیت و محبت را مبذول داشت و او را بر فرزندان خود مقدم میداشت و از اوجدا همیشه هر چیز نیکوئی بود برای محمد (ص) میخواست و از او حمایت می‌کرد و شمشیر می‌کشید و چون شخصیت باشهامت و محترمی داشت هم قریش و اعراب از او احترام میکردند و حتی در حین مرض نزد او آمدند و گفتند ما برای تو برادر زاده‌ات متعرض نشدیم بگو دست از سر ما بردارد و ما را بدین خود واگذارد - محمد (ص) همانجا گفت بگوئید

لااله الاالله در امان هستید گر چه محمد (ص) تمام عواطف و عنایتی که عمویش در حق او داشت رد کرد و در حق علی بجا گذاشت و عیناً سایه صفت علی را زیرمراحم و الطاف خویش گرفت ، باید انصاف داد که ابوطالب حق بزرگی بگردن محمد (ص) دارد . او باسلام و نبوت محمد (ص) ایمان آورد ولی برای حفظ او تظاهر نمیکرد<sup>(۱)</sup>

ابوطالب گذشته از علاقه رحمی و نسبی از نظر نجابت و هوشیاری و پاک طینتی و بلند همتی و روح بزرگ محمد (ص) علاقه روزافزونی با او پیدا کرد - از سن ۸ سالگی که عبدالمطلب وفات کرد تا ۱۲ سالگی که ابوطالب عازم سفر شام شد از محمد (ص) جدا نمی شد حتی در رختخواب او می خوابید .

صاحب امتاع الاسماء و محب طبری تأیید کرده اند که ابوطالب هم چون پدر مهربان فرزند دلبنده برادر را در آغوش مهر و محبت خود جای میداد و در سفر شام هم در صورت عدم تمایل محمد (ص) - تردید داشت ولی چون محمد (ص) حاضر شد که همراه عمویش در قافله باشد ابوطالب خود را مجهز سفر دید و بشام رفت و برگشت که داستان وقایع بین راه را جداگانه در همین کتاب نگاشتیم .

سه سال قبل از هجرت یعنی در سال دهم بعثت ماه رمضان بود که ابوطالب مریض شد و از جهان در سن ۸۵ سالگی بر حمت ایزدی پیوست و بفاصله ۲۳ روز در همان سال خدیجه زوجه پیغمبر از دنیا در گذشت و آن سال را بعام الحزن نامیدند زیرا فداکاریهای ابوطالب و علاقه و گذشت خدیجه در راه پیشرفت مقاصد او خاطر هائی بجا گذاشت که چون پیغمبر (ص) از آن یاد میکرد از فقدان عمو و بانوی خود سخت متأثر و متالم و محزون میگشت مدتی که در زیر کفالت عمویش میزیست ۴۲ سال بود و درست ۲۵ سال هم با خدیجه همسر و فادار و علاقمند خود زندگی کرد - مجلسی وفات ابوطالب را ۲۶ رجب سال دهم نوشته .

**وفات خدیجه** خدیجه کبری از نوابغ بانوان عرب بود در مهاجرت و کدبانوئی و شهادت و فضیلت و ثروت و وجود و سخاوت نظیر نداشت ثروت هنگفت خدیجه سبب پیشرفت دین اسلام شد و هیچگاه در مصرف مال او بشوهر روترش نکرد و کمال علاقه و وفاداری را نسبت بشوهر ابراز داشت<sup>(۲)</sup> .

در سال دهم بعثت یعنی سه سال قبل از هجرت خدیجه مریض شد . پیغمبر (ص) بیادیت

۱- کتاب زندگانی ابوطالب و دیوان اشعار او حاکی ایمان قوی او میباشد . ۲- زندگانی خدیجه

او رفت فرمود ای خدیجه «اما علمت ان الله قد زوجني معك في الجنة» آیا میدانی که خداوند ترا در بهشت هم برای من تزویج فرمود آنگاه از خدیجه دلجوئی فرمود و او را وعده بهشت و درجات عالیّه در زیر سایه خود داد .

پیشوای اسلام تا خدیجه زنده بود زن دیگری نکرده و پس از او فاصله ۱۳ سال بحکم مقتضیات امر ۹ زن دیگر گرفت ولی هیچیک نتوانستند مقام خدیجه را در قلب محمد (ص) اشغال کنند . خدیجه تمام قلب پیغمبر را بسبب ایمان و فداکاری و مبارزه با دین اشغال کرده بود که هیچ کس نمیتوانست جانشین او شود .

خدیجه در ماه رمضان سال دهم بعثت در سن ۶۵ سالگی از جهان برفت و پیغمبر خدا (ص) او را غسل داده حنوط و کفن کرد و خود در قبر او رفت و سپس خدیجه را در قبر گذاشت و سنگ لحد را نهاد و بر او اشک میریخت و دعا در حق او میکرد .

اولادهای خدیجه کبری شش اولاد از پیغمبر پیدا کرد که فقط فاطمه زهرا (س) باقی ماند و در فصل فرزندان پیغمبر (ص) شرح آنرا نگاشته ایم .

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ - سُبْحَانَ الَّذِي  
 أَسْرَى بِعَبْدِهِ لَيْلًا مِنَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ إِلَى  
 الْمَسْجِدِ الْأَقْصَى الَّذِي بَارَكْنَا حَوْلَهُ لِنُرِيَهُ  
 مِنْ آيَاتِنَا إِنَّهُوَ السَّمِيعُ الْبَصِيرُ

سوره بنی اسرائیل

معراج پیغمبر ﷺ

در ماه رمضان یا ربیع الاول سال سوم بعثت رسول اکرم (ص) در شعب ابوطالب در خانه امهانی دختر ابیطالب خواهر علی (ع) زوجه خود بود. در حالی که تاریکی تیره و هولناکی فضای عالم را فرا گرفته چنانچه شبستری گفته است :

برو اندر پی خواجه با سری	تفرج کن همه آیات کبری
برون آی از سرای امهانی	بگو مطلق حدیث من رأی
گذاری کن ز کاف گنج کونین	نشین در قاف قرب قاب قوسین
دهد حق مر تو را هر چه که خواهی	نمایندت همه اشیا کماهی

بنزد آنکه جانش در تجلی است	همه عالم کتاب حق تعالی است
عرض اعراب و جوهر چون نحر و فست	مراتب هم چو آیات و قوف است
از او هر عالمی چون سوره خاص	یکی زان فاتحه و اندیگر اخلاص

اخبار در معراج مختلف است. برخی نوشته‌اند در شب شنبه ۱۷ یا ۲۱ ماه رمضان بوده ۵ ماه و ۱۳ روز یا ۵ ماه و ۹ روز قبل از هجرت و بقول ۲۷ ماه رجب یا ربیع الاول بعد از هجرت بدو سال بود. عروج از خانه ام‌هانی از مسجد الحرام تا مسجد اقصی سوار بر براق و از آنجا بر نردبان نور بالا رفت تا چندین هزار ساله راه سموات و حجب و سرادقات را طی کرد چون برگشت چفت در که خود بجهت رفتن کشوده بود هنوز در حرکت بود. این معراج در بیداری با جسم بشری رخ داد و چندین دفعه دیگر که بر طبق احادیث وارد بر تعدد معراج دارد این راه نورانی و روحانی را طی کرد و از علوم اولین و آخرین و مخلوقین عالم سماوی از نزدیک رؤیت و مشاهده و استفاده فرمود. مجلسی معراج را در سال ۱۲ نوشته است<sup>(۱)</sup>.

سبحان من خص بالاسزاء رتبه	بقره حیث لا کیف و تمثیل
بالجسم اسری وان الروح خادمه	له من الله تعظیم و تبجیل
له الجواد براق و السماء طرق	مسلوکه و دلیل السیر جبریل

زهی جسمیکه ارواحش خدم بودند در اسراء	بدان جبریل در آنشب دو اسبه چاکر راهش
تنش و حدت لباسش کثرت از این عقل را حیرت	که در بزم احد کثرت چسان میبود همراهش
کجا حیرت که چون معشوق را افتد قرین عاشق	همان کثرت شود وحدت که معشوقست دلخواهش

حاجی میرزا بهاء شاعر اصفهانی

#### بنقل اصول کافی :

از حضرت صادق علیه السلام سؤال کردند که چند مرتبه پیغمبر (ص) بمعراج رفت فرمود دو مرتبه و صدوق در خصال از امام صادق علیه السلام روایت کرده که فرمود پیغمبر (ص) ۱۲۰ مرتبه بمعراج مشرف گردید - بنا بر این معلوم میشود که دو مرتبه معراج جسمانی داشته‌اند و بقیه معراج روحانی بوده است و ممکن است گفت دو مرتبه در مکه بقیه در مدینه یا دو مرتبه تا عرش و بقیه تا آسمان و عبارت دعاء ندبه « و عرجت بروحه الی سماءک » نمونه از عروج با آسمان بوده است.



برق رخسار بر براق نشست  
هرچه او دید زیر گام کشید

تازیش زیسر و تازیانه بدست  
شب لگد خورد و مه لگام کشید

## جامی گفته :

کلی بردند زان دهلیزه پست  
قدم رنگ حدوث از جان او شست

بآن درگاه والا دست بر دست  
و جوب آرایش امکان او شست

اکثر اصحاب بر آن هستند که اسری با جسد رسول الله (ص) بود<sup>(۱)</sup>. و عده‌ای از صحابه گفته‌اند: اسری بروح آنحضرت بوده برخی این واقعه را در سال ۶۲۱ میلادی نوشته‌اند که در ۲۷ رجب پس از مسافرت بطائف بوده است و اسراء را تا بیت المقدس و معراج را تا آسمان می‌دانند .

در وقوع معراج هیچ اختلافی نیست که صریح قرآن حاکی این حقیقت است و مورد اتفاق است که نماز پنجگانه هم در معراج واجب شد<sup>(۲)</sup>. امام فخر رازی مینویسد: اسراء با همین بدن عنصری بوده که از مکه تا مسجد اقصی طی کرده و قرآن هم بعبارت عبد آورده که مراد جسد عنصری است .

در حدیث هم تصریح دارد که اسراء از مکه تا بیت المقدس و از آنجا معراج با آسمان بوده تا بر عجایب ملکوت از نزدیک شاهد و ناظر باشد حرکت از مکه تا بیت المقدس را اسراء و عروج از آنجا با آسمان را معراج گویند - و اختلاف اخبار بر حسب تعدد مراتب اسراء و معراج است<sup>(۳)</sup>.

مجلسی در بحار قریب ۴۵ ورق در باب معراج و عقاید علمای اسلام و اخبار و احادیث فریقین را جمع آوری کرده است و آنچه که مورد اتفاق است واقعه معراج است که از خانه امهانی بوده و از مکه بمسجد اقصی و از آنجا با آسمان رفته و بجامعه انبیاء ملحق گشته و از آنجا گذشته عرش و سدره المنتهی را دیده بهشت و دوزخ را ملاحظه کرده از آنجا باز عروج فرموده و قاب قوسین او ادنی را دیده تا بقرب جوار نورانیت خالق باری تعالی جل جلاله اتصال یافته است و چون بنای ما بر اختصار است بکتاب مربوطه مراجعه نمایند<sup>(۴)</sup>.

۱- الشفا قاضی عیاض - محمد رسول الله ص ۱۴۵      ۲- سیره حلبیه ص ۲۴۸

۳- تاریخ النبوی ص ۲۸۸      ۴- بحار ص ۴۷۶ ج ۲- تفسیر مجمع البیان - سورة اسری

عقیده ما در باب  
معراج

درسیره دمیاطی و سیره ابن هشام و سیره حلبیه و امتاع الاسماع مقریزی و بحار مجلسی و کتب سایر مورخین صدر اسلام و مفسرین قرآن همین بحث و اختلاف عقاید ذکر شده و هر یک از معتقدین معراج جسمانی و روحانی ادله خود را ذکر کرده اند که نقل آنها محتاج بکتاب مستغلی است اما آنچه که ما از این کتب استنباط میکنیم این است که بطور تحقیق رسول اکرم (ص) با همین بدن عنصری سیر مکتب وجود کرده و تمام عالم وجود را از مرز خارجی تا مرکز داخلی از نزدیک مشاهده فرموده - و سیر کمالی موجودات را از ذره تا دره و علت العلل حرکت آنها را دریافته .

اثبات این عقیده آسان است قدری توجه و تفکر میخواید که در باب معجزه باختصار بیان شد عالم نفوس که برخ بین ماده و مجردات است با تناسب عناصر ترکیب شده و ممکن نیست بی حساب و بی تناسب با عدم سنخیت ترکیب شود - روح بزرگ پیغمبر خاتم (ص) با جسد عنصری اش متناسب بود .

با چنین حسن و ملاحظت اگر اینان بشرند ز آب و خاک دگرو شهر و دیار دیگرند

این روح نیرومند و این شخصیت بزرگ جهانی که بتربیت جهانیان فرمان داشت لازم بود که تمام کتاب وجود را از ابتداء و انتها ببیند و سیر و عروج او برای مشاهده ممکنات مستلزم خرق طبیعت و زمان بوده لذا او از قید مدت آزاد شد و با همین ماده عروج کرد و سراسر کیتی را زیر گام آورده - زمان و مکان برای او مفهومی نداشت پرده هائی که از علل و اسباب طبیعی زمان و مکان ما را از موجودات زمین و آسمان و افلاک و عناصر قرب و بعد داده و دور و نزدیک میسازد برای برگزیده خدا از میان برداشته شد و لذا او از قید زمان و مکان آزاد گردید و هر چه در کتاب وجود بود مطالعه کرد و آنچه از بدایت خلقت تا نهایت آفرینش در علم باری نهفته بود مانند فیلم سینمای وجود حقیقت آن از نظر مبارک محمد مصطفی (ص) گذشت و آن حدیث مفصل شب معراج و شرح مشاهدات رسول گرامی (ص) مشحون همین حقیقت است<sup>(۲)</sup>.

۱- برای اطلاعات بیشتر بجلد ششم بحار الانوار مجلسی یا حیوة القلوب فارسی مراجعه شود .

آنحضرت سیردائمی موجودات جهان را بطرف کمال دید و آن شاهراه حقیقت را که راه نیکوئی و فضیلت و زیبایی و یگانگی عالم وجود بود برای پیروانش شرح داد و چون محمد ﷺ امین و راستگو بود و از روی هوی و هوس سخن نمی گفت مگر آنچه باو نشان میدادند و باو وحی می کردند آنچه گفته وحی منزل و غیر قابل انکار است فقط اختلاف در تفسیر و تأویل و شرح کلمات و الفاظ و معانی رشیقه اومیباشد که هر کس درخور رشد عقلی خود تفسیر کرده است .

چون صبح شد و رسول اکرم ﷺ مشاهدات خود را برای قریش بیان فرمود و آیات قرآن را تلاوت کرد در میان قریش اثری عمیق بخشید و انکشتان بدنندان حیرت گزیدن می گرفتند و دسته دسته

تأثیر معراج  
در قریش

برای شنیدن آن اخبار عجیب در محضر پیغمبر میشتافتند و سر تا پا گوش و هوش می شدند تا این واقعه را دریابند -- رسول گرامی ﷺ مشاهدات بیابانهای میدان عبور را برای کسانی که رفته بودند شرح داد -- غالب عرب اعتراف کردند و شهادت دادند بر نبوت و رسالت آنحضرت<sup>(۱)</sup>.

## دعوت قبایل عرب

رسالت در بدایت امر در خفا بود و سال چهارم آشکارا دعوت شد چون سال دهم بعثت رسید پیشوای اسلام شخصاً در اجتماعات بزرگ عرب شرکت میکرد و رسماً قبایل و عشایر عرب را دعوت بیگانگی و توحید میفرمود .

در موسم حج که ساکنین عربستان در مکه جمع می شدند رسول گرامی ﷺ در منازل هر قبیله میرفت و با کمال رأفت و دلجوئی تفقد و محبت میفرمود و آنها را بدین اسلام و خدا پرستی دعوت میکرد و بیشتر اعراب که از وقایع تبعید و مهاجرت و معجزات و سیرت و صورت پیغمبر ﷺ اطلاع یافته بودند باسلام گرویدند .

باین اکتفا نفرمود در بازارهای عمومی عرب مانند سوق عکاظ و منجه و ذوالمجاز که در ماهها و فصول مختلف تشکیل میشد و بازار بین المللی آن عصر بود رفته و رسماً دعوت میکرد

۱- محمد رسول الله ص ۱۴۹ - تاریخ النبی ص - صحیح بخاری و سایر کتب حدیث

و آشکارا مردم را با اسلام میخواند و در اطراف منازل بازرگانان خارجی میرفت و قبایل و عشایر و سایر ملل را دعوت میفرمود و این آیه را میخواند .

**یا ایها الناس ان الله یامرکم ان تعبدوه ولا تشرکوا به شیئا**

ابولهب پشت سر پیغمبر ﷺ میرفت و میگفت محمد ﷺ مسکوبد شما دین پدران خود را ترک گوئید .

ابن ندیم مینویسد: پیغمبر (ص) خود در قبیله بزرگ کنده و کلب و بنی حنفیه و بنی عامر رفت و آنها را دعوت بخدا پرستی فرمود .

واقدی مینویسد: قبیله بنی عنس و بنی سلیم و بنی محارب و فزاره و تومره و بنی النضر و عذره و حضارمه از قبایلی بودند که جواب رد به پیغمبر (ص) دادند و تقبیح کردند تا اسلام بشیروی شمشیر منطق صواب خود را بر آنها فهمانید .

### مقدمه هجرت

رسول اکرم (ص) در پایان ده سال دعوت باسلام پیروانی خردمند پیدا کرد که در مقابل دشمنانی نابخرد قیام کردند صنایع عربستان و مکه بت پرست و مشرک بودند همینکه یقین کردند ارکان زندگی اشرف منشی آنها متزلزل گشته و عقیده توحید و ایمان به افکار پوسیده و خرافی آنها به پیشیزی ارزش نمیگذارد ، کاخ آمال و آرزوی آنها که تسلط بر جان و مال و ناموس قبایل و عشایر است واژگون میگردد- از طرفی در مقابل منطق صحیح و قانون آسمانی آیات قرآن تاب مقاومت نیاوردند- ناگزیر متحد شدند که پیغمبر (ص) را در مضیقه گذارند، شاید دست از دعوتش بکشد .

برای ایجاد این اتحاد جلساتی متوالی تشکیل دادند و عقد و بیمان بستند و از اطراف رؤسای قبایل و عشایر را بهمکاری دعوت کردند و در راه اندیشه فاسد خویش چون توانگر بودند بذل مال فراوان کردند تا برای بت پرستی و شرکت خود معارضی نداشته باشند .

این تشکیلات در طول ده سال ادامه داشت و حزب منافقین و مشرکین قریش و بت پرستان که بزیاست ابو جهل (ابوالحکم) و ابولهب و رؤسای مشرکین مستقلا و گاهی مؤتلفاً جلسات سری خود را بر علیه پیشوای اسلام تشکیل میدادند به نتیجه قطعی نرسیدند و هر کس از

آنها بنام قاصد و پیغام بر از طرف مشرکین برای مذاکره خدمت رسول خدا (ص) می‌رفت منطق آسمانی آنحضرت او را باسلام مجبور می‌کرد و از حزب منافقین جدا میساخت از طرف دیگر چون برخی قبایل که باسلام گرویده بودند قوی و نیرومند بودند ناگزیر باید منافقین حزب خود را طوری نیرومند سازند که مقابله و مقاومت بامسلمین داشته باشند .

حزب پیغمبر (ص) که بنام حزب الله رونق گرفت و افراد و پیروانش روز افزون بودند سرآ و خفأ و جهراً و علناً بدعوت و تبلیغات خویش با کمال ایمان و عقیده فعالیت میکردند و چون قافله‌ای از بلاد و شهرهای عربستان بمکه می‌آمدند مسلمانان باستقبال آنها میرفتند و دعوت باسلام میکردند .

در کتاب دلایل النبوه از زهری نقل میکنند که در سال ۱۱ بعثت گروهی از اهل یثرب «مدینه» برای زیارت خانه خدا و تجارت بمکه آمدند رسول خدا (ص) دعوت خود را بر آنها عرضه داشت و با رؤسای قوم مذاکره فرمود که از او حمایت کنند و او را در پناه خود جای دهند تا راه رستگاری را بآنها تعلیم فرماید در آن میان شش نفر از قبیله خزرج بودند که گوش فرا دادند و چون آیات قرآن را شنیدند گفتند والله این همان پیغمبر است که ما را از بعثت او خبر میدادند . آنها ایمان آوردند و افتخار داشتند که بر سایر مسلمانان مدینه سبقت گرفته‌اند . این شش نفر ۱- اسعد بن زراره ۲- عوف بن غفران ۳- رافع بن مالک بن عجلان ۴- قطیبه بن عامر بن جدید ۵- عقبه بن عامر بن مالی ۶- جابر بن عبدالله بن زباب . چون ایمان آوردند با پیغمبر قرار گذاشتند چون از مکه مراجعت میکنند با اقوام و عشایر خود عهد ببندند و در سال بعد در عقبه اولی با آن حضرت بیعت کنند .

برخی از مورخین نوشته‌اند که قبیله اوس که از بزرگترین و قویترین قبایل یثرب بودند بر قبیله خزرج سبقت داشتند و رؤسای آنها در ماه رجب بمکه رفته و با رسول خدا ﷺ بیعت کردند و باین ترتیب پایه اسلام در میان انصار در مدینه تحکیم یافت .

سال ۱۲ بعثت دوازده نفر از مدینه بمکه بعزم طواف آمدند و در عقبه **بیعت در عقبه اولی** با حضرت محمد (ص) ملاقات کرده و بیعت کردند که شرك نیاورند -

دروغ نگویند و بر حیل به کشتن اولاد مبادرت ننمایند و از فرمان رسول بیرون نروند .

پیغمبر خدا (ص) فرمود اگر این عهد را پایان رسانیدید بهشت مال شما میباشد و اگر بجزی از اینها جز شرك و کفر اشتغال نمائید کار شما حواله بخدای تعالی باشد .

این ۱۲ نفر عبارت بودند از: ۱- سعد بن عباد ۲- اسعد بن زراره ۳- عوف و معاذ

پسران غفران ۴- رفع بن مالک ۵- منذر بن صامت ۶- یزید بن ثعلبه ۷- عتبه بن عامر  
۸- قطیبه بن عامر ۹- جدید ۱۰- ابوالهاشم بن التیهان ۱۱- عویم بن ساجده ۱۲- عباده  
ابن صامت . بیعت آنها چنین بود که میگفتند **بايعنا رسول الله على السمع والطاعة  
والعسر واليسر والبسط والكرم .**

پس از مراجعت آنها رسول خدا (ص) مصعب بن عمیره را همراه آنها بیثرب فرستاد تا  
قرآن را تعلیم آنان بنماید و قواعد شریعت را بآنها بیاموزد .

مصعب بنا بر همان سازمانی که در مکه داشتند مردم را دعوت باسلام میکرد و قرآن  
را برای آنها تلاوت می نمود فوج فوج مردم باسلام گرویدند .

در سال ۱۳ بعثت گروهی بسیار از مدینه بمکه آمدند و در عقبه ثانیه با  
**بیعت عقبه ثانیه** آن حضرت بیعت کردند که شرح مفصلی در کتب تاریخ از آن شب  
و روش بیعت آنها مندرج است .

در بیعت عقبه ثانیه رسول خدا ۹ نفر را از قبیله خزرج و سه نفر از قبیله اوس بنقابت  
انتخاب فرمود و آنها را وکیل خود ساخت که در مدینه مردم را باسلام دعوت کنند .

۱- برآی بن مفرور ۲- رافع بن خضیر بن مالک بن عجلان ۳- سعد بن عباده ۴- سعد بن  
خثیمه ۵- سعد بن ربیع بن عباده ۶- صامت بن ربیع بن عبدالله ۷- عمرو بن رواحه  
۸- عبدالله بن حزم ۹- منذر بن عمیر بن خنیس از قبیله خزرج و از اوس : ابوالهثیم بن  
التیهان - اسید بن خضیر رفیع - اسعد بن زراره

خبر عهد میثاق گروندگان باسلام و ایمان و بیعت قبیله اوس و خزرج  
در عقبه شهرت یافت جمعیت مسلمین رو پتزیاید گذشت و موجب بیم کفار  
شد لذا قریش را بر آن داشت که با رسول خدا (ص) با قشونی که تهیه  
میکند جنگ نماید مناققین جلسات متوالی تشکیل دادند و پس از

**اتفاق قریش  
بر کشتن  
رسول الله (ص)**

شور بسیار که برخی گفتند محمد را در خانه حبس کنیم بعضی پیشنهاد کردند او را زندانی  
نمائیم گروهی گفتند اگر بدست طایفه ای کشته شود جنگ قبیله ای شروع می شود بالنتیجه این  
طور تصمیم اتخاذ کردند که چهل نفر از سران و رؤسای قبایل و عشایر و بزرگان مشرکان  
و بت پرستان در یک شب با شمشیرهای برهنه بر او در بستر خویش حمله کنند و محمد (ص) را  
بکشند که قاتل او معلوم نباشد و هیچ قبیله بنام خونخواهی نتواند قیام کند این عهد و پیمان بسته  
شد که شب اول ربیع الاول همینکه در بستر خوابیده بر او حمله کنند و از او ایمن گردند .

## مهاجرت از مکه بمدینه یا مبداء تاریخ اسلام

وَالَّذِينَ هَاجَرُوا فِي اللَّهِ مِنْ بَعْدِ مَا ظَلَمُوا  
لَنُبَوِّئَنَّهُمْ فِي الدُّنْيَا حَسَنَةً وَلَا جَزَاءَ الْآخِرَةِ  
أَكْبَرَ لَوْ كَانُوا يَعْلَمُونَ آیه ۴۴ سوره نحل ۱۶

وآنکسانکه هجرت اندر راه دین  
بعد از آنی که ستمها دیده‌اند  
جای ایشان را بشهر نیک‌تر  
صبر اندر غربت و آزارها

کرده‌اند ایشان ز ایمان و یقین  
از قریش و برنجاشی ره زدند  
اندر این دنیا دهیم از آن سر  
کرده‌اند و هم توکل بر خدا

### صفی‌علیشاه

پنجاه و سه سال از عمر حضرت محمد ﷺ گذشته بود که سیزده سال آنرا بانواع مشکلات و مشقات مواجه و بادشمنان سرسختی روبرو گردید زجر و تبعید و محرومیت و آزارها و اذیت‌ها کشید و در مقابل پیمان‌های سخت کفار قریش پافشاری کرد و از دعوت بشر بتوحید خود داری نفرمود .

چندروز قبل از هجرت پیشوای اسلام ﷺ پیروان خود معرفی فرمود من در خواب دیده‌ام که بسرزیمینی که نخلستانهای فراوان داشت مهاجرت کرده بودم .

در حدیث دیگر است که فرمود در خواب چنان دیدم که هجرت کردم از مکه و بزیمین نخلستانی رفتم و گمان کردم نهامه است اما آنجا مدینه بود .

در این موقع فشار قریش بر مسلمین شدت گرفت زیرا تنها سرراه کفار ابوطالب بود که اول فداکار اسلام است آنهم از میان درگذشت و مشرکین بر قتل محمد (ص) ، یکدل و یک زبان شدند .

در همین ایام مصعب بن عمیر یا بقولی ابوسلیمه بن عبدالاسید که از حبشه مراجعت کرده بود و مجال اقامت در مکه را نداشت بطرف یثرب (مدینه) او را مأمور به هجرت فرمود و با پیمانهای عقبه دسته دسته مسلمانان را بمدینه فرستاد .

در همین اوقات آیاتی نازل میشد و رسول را بر سر گذشت اقوام و ملل گذشته آگاه میساخت در سوره محمد ﷺ آیه ۱۴ میفرماید بسیاری از اهالی کشورها بیش از قریش

بر پیغمبر مبعوث خود سخت گرفتند تا آنها را از شهر بیرون کردند اما در موقع هلاکت یآوری نداشتند .

در سوره احزاب آیه ۶۱ میفرماید : قلوب منافقین از کدورات طبیعت زنگ گرفته و اگر از کردار خود باز نایستند ترا بر آنها برمی انگیزیم آنگاه مجاورین تواند کی بیش نخواهند بود . در آیه (۱۵۱) سوره توبه میفرماید کسانی که از مهاجرین و انصار سبقت گرفتند در پیروی پیشوای خود خدا و رسول از آنها راضی و بهشت با آنها جاری آسایشگاه ابدی آنها میباشد .

در همین سوره آیات ۱۱۸ و ۱۱۹ قریب بدین مضمون میفرماید :

برگزیده خدا بامهاجر و انصار و پیروان خود در ناگواریهای سختی گذرانیدند تا از مراحل خطرناک توطئه مشرکین گریختند و خداوند عالم آنها را مورد رأفت و مهربانی قرار داده و توبه آنها را پس از دشواری و لبریز شدن کاسه صبرشان پذیرفت .

این آیات و خوابهای رسول خدا (ص) و امر بهجرت پیغمبر را آماده سفر یشرب کرد . مسلمانانی که در یمن و طائف و حبشه بودند بمکه آمده و بمدینه مهاجرت کردند در مکه غیر از ابوبکر و علی بن ابیطالب رضی الله عنهما و پیغمبر دیگر از مسلمین کسی نبود همه اصحاب بازن و بیچه خود بیثرت هجرت کرده بودند .

در همین اوقات که کفار بر قتل حضرت محمد (ص) اتفاق کردند جبرئیل نازل شده این

آیه را آورد :

**و اذیمکربک الذین کفروا لیثبتوک او یقتلوک او یخرجوک و یمکرون و یمکرالله والله خیر الماکرین .**

ای حبیب من منافقین در مکر و حیله هستند که یا ترا زندانی کنند یا بقتل برسانند یا از شهر بیرون کنند آنها مکر میورزند و خدا هم مکر میورزد (جزای مکر آنها را میدهد) اما خدا بهترین تدبیر کار است .

رسول اکرم (ص) صبح آنروز بخانه ابوبکر رفت و فرمود در حال مهاجرت هستم ابوبکر

گفت من هم باشما خواهم آمد عایشه اسباب سفر مهیا ساخت .

آنگاه بخانه علی رضی الله عنه رفت فرمود امشب مشرکین و منافقین قصد کشتن من دارند تو برو لباس مرا بپوش و در فرات من بخواب . علی با کمال خورسندی امر رسول خدا (ص) را از جان پذیرفت شب شد پیراهن خواب پیغمبر (ص) را پوشیده و در بستر مخصوص او خوابید و جان خود را در کف داشت تا فدای بقا و سلامتی محمد (ص) نماید . آنگاه این آیه آمد :



ومن الناس من يشرى نفسه ابتغاء مرضات الله والله رؤف بالعباد

خوابیدن علی علیه السلام در بستر پیغمبر از بهترین نمونه‌های اخلاص و فداکاری اومیباشد علی پیغمبر صلی الله علیه و آله را شناخت و باو اخلاص و وزید و در راه پیشرفت عقاید و افکار او تا این حد فداکاری کرد که حاضر شد جان خود را قربان پسر عموی خویش سازد <sup>(۱)</sup> روز پنجشنبه غره ربیع الاولی سال ۱۳ بعثت پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله از مکه بیرون رفت و روز دوشنبه ۱۲ همان ماه وارد مدینه گردید <sup>(۲)</sup>.

**فداکاری علی (ع)** روایت است که چون علی علیه السلام این فداکاری غریب و عجیب را نشان داد خطاب شد بجبرئیل و میکائیل که در میان شما عقد برادری بستم و عمر یکی از شمارا بیشتر از دیگران قرار دادم اکنون کدام يك حاضر هستید از عمر خود بدیگری بدهید و دیگری را بر خود ترجیح دهید.

فرشته گان مقرب خدا گفتند ما حیات و زندگی خود را دوست تر میدانیم و اختیار زندگی خود را بدیگری نمیدهیم وحی شد که در زمین بعلی بنگرید که چون عقد برادری او را با محمد صلی الله علیه و آله بستیم جان خود را فدای محمد (ص) ساخت و او را بر خود ترجیح داد جبرئیل بزمین نازل شد بر بالین بستر علی علیه السلام نشست و گفت بنخ کیست مانند تو که خدا بدادش چون تو بنده مباحات میفرماید.

سری که داشتم انداختم پبای توحیف  
حضرت علی علیه السلام خود این بیت فرمود :

وقیت بنفسی خیر من وطیء الحضا  
ومن طاف بالبيت العتيق والحجر

علی علیه السلام در بستر پیغمبر صلی الله علیه و آله خوابید و در حال آرامش سوره یس را تا اینجا تلاوت فرمود فاغشیناهم فهم لایبصرون و مثنی خاک برداشت و باطراف هوای منزل پاشید رسول خدا سلامت با ابوبکر از شهر خارج شدند .

مشرکین از اطراف داخل خانه شدند مرتضی علی علیه السلام از بستر خواب برخاست دیدند پیغمبر (ص) نیست گفتند یا علی محمد صلی الله علیه و آله کجاست؟ گفت مگر شما محمد را بمن سپرده بودید که از من میخواهید آنها شرمنده و متحیر گشتند که تیر آنها بسنگ آمد مدتی علی را در

۱- اسد الغابه ج ۴ ص ۳۵- احیاء العلوم ج ۳ ص ۲۳۳- شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید ج ۳ ص ۱۷۰

۲- بحار الانوار مجلسی ص ۵۳۲ ج ۶

حبس کردند که از محمد ﷺ خبر بگیرند پس از چندی با اشاره بولهب علی را آزاد گذاشتند. علی رضی الله عنه امانت مردم را که نزد محمد امین (ص) بود بصاحبش برگردانید و قروض پیغمبر (ص) را اداء کرد و چون دین و حق و حساسی بین رسول خدا (ص) با مردم مکه نماند با فاطمه زهرا (س) بطرف مدینه هجرت فرمود (۱).

**غَار ثُور**  
 إِلَّا تَنْصُرُوهُ فَقَدْ نَصَرَهُ اللَّهُ إِذْ أَخْرَجَهُ الَّذِينَ كَفَرُوا ثَانِي  
 أَثْنَيْنِ إِذْ هُمَا فِي الْغَارِ إِذْ يَقُولُ لِصَاحِبِهِ لَا تَحْزَنْ إِنَّ اللَّهَ  
 مَعَنَا فَأَنْزَلَ اللَّهُ سَكِينَتَهُ عَلَيْهِ وَأَيَّدَهُ بِجُنُودٍ لَمْ تَرَوْهَا

سوره توبه آیه ۴۰

پیغمبر ﷺ با ابوبکر بغار ثور رفتند. سه روز در غار بودند و بانانی که بکمر بسته بودند تغذیه میکردند. عبدالله ابی که جوانی دلیر و خردمند بود هر شب بغار میرفت و اخبار منافقین قریش را بآن حضرت میرساند و پیش از صبح بمکه باز میگشت.

قریش ۱۵ نفر قهرمان از قبیله انتخاب کرده بودند که در قتل محمد (ص) شرکت کنند تا جنایت لوث شود. چون شب موفق نشدند صبح روز پنجشنبه اول ربیع الاول سال ۱۳ ابوجهل در مکه اعلان داد هر کس محمد (ص) یا ابوبکر را بیاورد صد شتر باو میدهم و هر کس مارا بمحل این دو نفر راهنمایی کند صد شتر خواهد گرفت.

جوانان قریش با شمشیرهای برهنه و چوب (واحدیموت) بطمع مال در کوه و کمر میگشتند قایف نامی که با بوگرز شهرت داشت و مانند انگشت شناسان و کف شناسان امروز میتواندست کمشده را پیدا کند همراه بردند تا جای پای پیغمبر را که میشناخت دریابند. ابوگرز پی را گرفته تا بدر غار ثور رسید و گفت مطلوب شما این جاست اما دیگر جای پای او پیدا نیست نمیدانم با آسمان رفته یا بزمین فرورفته.

چون در غار رسیدند دیدند کبوتران آنجا خانه کرده و تخم گذاشته اند و عنکبوت در ب غار تار تنیده است یکی از قریش بقایف گفت تو مرد خرفتی هستی زیرا اگر کسی در غار میرفت خانه کبوتران ویران میشد و تار عنکبوت پاره میگشت.

در کتاب اعلام الوری مینویسد چون ابوبکر شنید که ابوگرز گفت منظور شما تا این

جا آمده است بر خود بلرزد پیغمبر (ص) فرمود «لا تحزن ان الله معنا» ترس خدا با ما است. جوانان قریش برگشتند و صبح روز سوم شترانی که قبلا تهیه دیده بودند بوسیله عبدالله بن اربط دیلمی و عامر بن فهیده آوردند نزدیک غار پیغمبر (ص) با ابوبکر و برخی دیگر از مسلمین سوار شدند و بمدینه مهاجرت کردند و روز دوشنبه ۱۲ ربیع الاول اول آفتاب بمدینه رسیدند انصار و مهاجرین استقبال شایانی از آنحضرت کردند و هر دسته‌ای میخواستند پیغمبر گرامی (ص) را بمنزل خود ببرند رسول خدا (ص) برای آن که همه را راضی نگاه دارد فرمود من سوار شتر می‌شوم مباد او را آزاد بگذارید هر کجا ایستاد بمنزل او می‌روم شتر درب خانه ابو ایوب انصاری ایستاده و حضرت تا خانه و مسجد کنونی را ساخت مدت هفت ماه منزل او بود (۱).

برخی نوشته‌اند بطرف قبیله بنی عمرو بن عوف یا وثاق کلثوم در محله قبا نزول اجلال فرمود. و بعضی نوشته‌اند ۲۲ روز در قریه قبا بمنزل کلثوم بن هدم از قبیله نام برده منزل فرمود. بنا بر آنچه از تتبع در تاریخ بدست آمده رسول گرامی (ص) روز ۲۲ شنبه ۱۲ ربیع الاول سال ۱۳ بعثت بقریه قبا که ۴ میل فاصله از مدینه دارد وارد شده ساکنین قبا یهودی بودند اما چون مسلمانان با استقبال پیشوای خود در قبا جمع شده بودند یهود تعرضی نداشتند مسلمین همه روز در انتظار موکب ملوکانه آنحضرت بر فراز تپه‌های اطراف بالا می‌رفتند و اگر سایه‌ی بنظرشان می‌رسید با استقبال آن می‌شتافتند تا آنکه قافله نورانی پدیدار گشت و بانگشت بیکدیگر نشان دادند شتابان با استقبال آن رفتند و آفتاب درخشانی را زیر سایه ابری پدیدار دیدند.

### ورود بقبا

دید شخصی کاملی پرمایه‌ای	آفتابی در میان سایه‌ای
میرسید از دور مانند هلال	نیست بود و هست بر شکل خیال
آن ولی حق چو پیداشد ز دور	از سرو پایش همی می‌تافت نور

### مولوی

آفتاب وجود محمدی (ص) در لباس نبوت از مشرق محله قبا طالع گردیدند و در خانه کلثوم بن هدم از طایفه عمرو بن عوف نزول اجلال فرمود درست ۲۲ روز در قریه قبا اقامت فرمود و بدست خود مسجد قبا را بنا کرد و روز جمعه با مسلمین آنجا نماز خواند و خطبه

انشا فرمود و بطرف مدینه رهسپار شدند .

### مسجد قبا

لَمَسْجِدٍ أُسِّسَ عَلَى التَّقْوَىٰ مِنْ أَوَّلِ يَوْمٍ أَحَقُّ أَنْ  
تَقُومَ فِيهِ فِيهِ رِجَالٌ يُحِبُّونَ أَنْ يَتَّطَهَّرُوا وَاللَّهُ  
يُحِبُّ الْمُطَهَّرِينَ

توبه آیه ۱۱۱

مدت ۲۲ روز مسجد قبا را ساخت و در آن جا نماز خواند و اولین مسجدیست در حوالی مدینه که بیفمبر (ص) در آن نماز گذارده است .

در این ایام نیمه اول ماه ربیع یک شرف و سروری برای اهل مدینه رخ داده بود که نهایت نداشت قبایل عرب که اوس و خزرج سبقت در اسلام گرفته و از انصار بودند چشم بر حکم و گوش بر فرمان داشتند اطفال و زنان یشرب جمع شده هلهله و شادی کنان این ایات (سرود) را میخواندند :

طلع البدر علينا من ثنات الوداع      وجب الشکر علينا  
ما دعا لله داع      ایها المبعوث فینا      جئت بالام المطاع

چون درخانه کلثوم نبیره امرؤالقیس وارد شد اول کسی که آنجا تشریف حاصل کرد سلمان فارسی بود سلمان در آن جا غلام یهودی بود و برای پیدا کردن دین کامل و گرویدن بآن که در کتب علماء یهود و نصاری دیده بود بعربستان رفته در انتظار بود تا در آغوش موفقیت جا گرفت .

دلایلی که سلمان شنیده بود و همه را دید و ایمان آورد در کتب تاریخ مفصل مضبوط است . (۱)

چون تاریخ جغرافیائی مدینه را در آخر همین کتاب خواهید خواند دیگر اینجا تکرار نمیکنم .

یشرب یا مدینه

رسول گرامی (ص) اولین روز جمعه بمسجدی که طرف وادی یمن در مدینه طیبه معروف بمسجد جمعه و در میان قبیله بنی سالم بن عوف است نزول اجلال فرمود : این مسجد طرف راست قبا واقع

اولین خطبه پیشوای اسلام در هجرت

و پیشوای اسلام با صد نفر از مسلمین در آن مسجد جامع جمع شدند نماز گذارده و این

۱- در شرح حال سلمان کتب مستقلی نوشته شده است

خطابه را انشاء فرمود .

طبری در تاریخ خود متن آنرا نگاشته است (۱) .

این خطابه مهیج که تاریخ ۱۳ ساله را بیان میکند سرمایه رستگاریست و قریب بدین مضامین است: (۲)

پروردگار یگانه را پرستش میکنم و از او مدد میگیرم و از درگاه او پوزش میطلبم و او را بر هبری خویش میخوانم. بخدای بزرگ ایمان میآورم و بر ضد دشمنان اوقیام میکنم .

اعتراف میکنم که او را شریک و نظیری نیست و در مقدرات عالم بمشورت هیچکس نیاز ندارد و از کسی مصلحت نمیجوید - پروردگاری که محمد ( ص ) را بر آستی برانگیخت و بدوستی و درستی فر فرستاد تا فرمانش را ابلاغ کنم و ریشه ظلم و ستم را از بیخ برکنم. پروردگار مهربان مرا بهدایت بشر مأمور فرمود و بسوی شاهد مطلوب راهنمایی کرد تا جامعه بشر را بهمراه خود از ظلمات جهالت و نادانی بسوی علم و حقیقت رهبری کنم و مصالح این جهان را با راه رستگاری آنجهان نشان دهم هر کس اطاعت خدا و پیروی رسول او را بنماید بدرجه رافعه انسانیت خواهد رسید من شما را بتقوی وصیت میکنم که سلامت و سعادت در آن است - ای مسلمانان بدانید که بهتر از این نصیحتی نیست .

ای سرویدگان باسلام بدانید روزگاری گذشت که دنیا در آتش بیدادگری میسوخت و پرتوی از علم و حقیقت که تیرگی های جامعه را روشن سازد نمیدرخشید و نفاق و فساد افق زندگی بشر را تاریک کرده آن روزگار دوران فترت بوده و سیر بشر در تحولات خونین حوادث قرار گرفته و کاروان آدمیت راه ازچاه نمیشناخت، بیابانی پرخطر و وحشتناک در پیش و راهزنانی خونخوار و پرخشم در کمین بودند که فرمان الهی صادر شد و من بتنهایی برخاستم و قرآن مجید را در دست گرفته در محیط تاریک آلوده و آشفته قیام کردم و از مستمندان حمایت گرفتم تا بدینجا آمده ام و اکنون انتظار دارم که افراد امت در پیدا و نهان یکدیگر را پشتیبان و وفادار باشند. و تقوی و فضیلت را از دست ندهند.

همیشه خدای خود را در نظر بگیرید و او را در تمام شؤون زندگی ناظر و شاهد اعمال خود دانید و توجه داشته باشید که بشر در این دنیا جاویدنپاید و جهان بربک حال پیوسته نماند روزی که برای سرای آخرت عزیمت کنید نیازمند توشه هستید و بهترین توشه آخرت تقوی است .

خوشبخت کسی است که خداوند را خوشنود و بندگمان او را راضی بتواند نگاهداشت .

تا توانی دلی بدست آور      دل شکستن هنر نمی باشد

پروردگار خود را بنگرید که چگونه بشما آسایش و قدرت داده و باید سپاس آن را بگذارید و ادای شکر پروردگار حفظ آسایش دیگران است .

شکرانه بازوی توانا      بگرفتن دست ناتوان است

شما با آن قدرت خداداد دستگیر مستمندان باشید و دست نابکاران و ارباب ستم پیشه را از سر ناتوان کوتاه کنید - با آنها دل ندهید و بگردارشان راضی نشوید - در مقابل بیدادگران مبارزه و جهاد کنید و تا آخرین حد امکان بمبارزه خود در سعادت جامعه ادامه دهید و مطمئن باشید که حق بر باطل و نور بر ظلمت پیروز خواهد شد.

ای مردم در کارهای روز و آرزوهای خود تقوی را از دست ندهید در خفا و پنهان پرهیز کار باشید که پرهیز نابکاری را محو میکند و قدر انسان را بالامیبرد - هر انسان پرهیز کاری بدرجات ارتقا و فووز عظیم نائل خواهد شد . پرهیز کاری سخت و غضب رانابود مینماید و بشر را برای همیشه رو سفید کرده خدا را از او راضی میدارد و بملکوت اعلا میرساند حق خود را از عالم وجود دریافت دارید از غرائزی که در وجود شما نهفته است حداکثر استفاده را بنمائید اما با فرط و تقریط نروید خداوند عالم باندیشه و راه و روش شما بینا و بصیر است . بزودی آنچه میگویند از راست و دروغ روشن میشود پس نیکوئی کنید همانگونه که پروردگار بشما خوبی آموخته و با آنچه که بضرر شما بوده و آن را بشما نموده است بدخواه باشید تا از مخاطرات مصون بمانید و حقایق را آشکارا بگوئید و حجاب تردید و ابهام را با صراحت و شهادت گفتار پاره کنید - راه مستقیم این جهان را بامنطق و برهان

بیکدیگر بنمائید و مبادا کور کورانه و ناسنجیده بروید - از ملامت ملامت گران نهر اسید و بانجام وظیفه خود بکوشید تا سلامتی و صلح در جهان برقرار بماند - پروردگار مهربان وعده داده است که هرگز بندگان صالح را بجدال یکدیگر نیندازد و وعده او خلاف ندارد اوست که میتواند مهمات و حوائج را بر آورد در حالی که خود حاجتی ندارد خداوند است که میبخشد هر چه را بپسندد بخواهد میهد در حالیکه هیچکس مالک چیزی جز او نیست او خداوند بزرگ ماست که هیچ نیروی برتر و بالاتر از اراده او نیست .

ورود مدینه چون از قبا با مسلمانان بطرف مدینه حرکت فرمود همه میخواستند میزبان پیشوای خود باشند و بهمان ترتیب که گفتیم بمنزل ابویوب

انصاری در مدینه ورود فرمود .

اولین تعلیم و آموزش پیغمبر اسلام در مدینه این بود که فرمود ای مسلمانان در سلامت جوئی سیر کنید و محتاج را سیر نمائید و صلّه رحم بجا آورید و نماز برپا کنید تا بجنّت راه یابید .

پس از چند روز علی بن ابیطالب رضی الله عنه با فاصه - هر ا سلام الله علیها و عبد الله بن ابی بکر و چند نفر از ضعیفان مسلمین که در مکه باقی مانده بودند رسیدند و در آن میان سبب که در مکه بیمار شده و شنیده بود رسول خدا (ص) هجرت کرده او هم از مکه بیرون شد بطرف مدینه در میان راه در گذشت و این آیه درباره او نازل شد :

ومن یرج من بیته مهاجراً الی الله ورسوله ثم یدرکه الموت فقد وقع اجره علی الله وکان الله غفوراً رحیماً  
آیه ۹۹ سوره نساء

کسی که از خانه اش مهاجرت کند بسوی خدا و رسول او اگر مرگ گریبان او را گرفت اجرش با خداست و پروردگار آمرزنده و مهربان است .

مبدأ تاریخ اسلام در سال اول که از اول ربیع الاول سال ۱۳ بعثت شروع می شود و مبدأ تاریخ گذشته آغاز فعالیت های بزرگ مسلمین است .

چون سال های عربی از اول محرم شروع میشد و احکام اسلام هم بر حسب مواقیت گردش هلال تعیین شده تا عبادت بشر را از عادت جدا سازد - هجرت که دو ماه پس از سال بود باول سال برگشته داده شد و از اول محرم مبدأ سال های عربی و تاریخ ظهور اسلام محسوب گردید .

چون انصار مدینه در کمک پیشوای اسلام بر حسب وعده و پیمان خود بفداکاری حاضر شدند در همان سال اولین لواء و پرچم اسلام را برافراشتند و پس از ۷ ماه یعنی در ماه رمضان بریاست حمزه بن عبدالمطلب قشونی آراستند که سی نفر سوار از مهاجرین بیکار سیصد نفر از مردم بت پرستان مکه برخاستند و مصافی دادند اما جنگ نشد این واقعه در محل العیص رخ داد و قافله قریشی بودند که از سفر شام برگشته بمکه میرفتند حضرت حمزه این شعر را خواند :

بامر رسول الله اول خافق      علیه لواء لم یکن لاح مزقلبی

پس از آن سریه عبیده بن حارث در رابع ۱۴ میلی جحفه در شوال پیش آمد . در این سریه ابوسفیان با ۲۰۰ نفر و عبیده با ۶۰ سوار روبرو شدند و تیر اندازی شروع شد و اول کسی که تیر انداخت در اسلام سعد بن ابی وقاص - مالک بن وهب بود . در این سریه سعد این بیت را خواند :

الاهل اتی رسول الله اتی      حمت صحابتی بصدودنبلی  
فما یفتد دام فی معد      بسهم یا رسول الله قبلی

سومین بیکار سریه سعد بن ابی وقاص بود که در ذی القعدة رخ داد ، ۲۰ یا ۱۹ نفر مهاجرین در مقابل قریش مورد تعرض واقع شدند در سرزمین خم نزدیک جحفه تصادفی شد و بفتح مسلمین خاتمه یافت .

در این سال رسول اکرم ﷺ مسجد شریف خود را بساخت و برای اینکه مردم بکار کردن مایل باشند خودش با ایشان بکار ساختمان پرداخت . اذان در همان سال شروع شد تا برای نماز بوسیله اذان دعوت شوند و این اعلان تمرکز مسلمانان است .

از ۲۳ سال دوره نبوت حضرت ختمی مرتبت ﷺ ۱۳ سال در مکه **زندگانی در مدینه** با انواع مشکلات روبرو گردید تا بمهاجرت کشید و ده سال تمام در

مدینه زیست و این مدت دوره فعالیت و رشد اجتماعی مسلمین بود .

پیشوای اسلام ﷺ آموزش و پرورش خود را چنان بر اساس دوستی و فداکاری گذاشت و چنان روح پاک در مردم دمید که عزیز ترین چیز خود را مانند مال و اولاد بر دوستان ایثار کردند و در پذیرفتن مهاجرین از مکه آغوش خود را باز و با گشاده روئی از مهمانان خود استقبال کردند و آنچه ذخیره داشتند در راه آنها صرف نمودند تا بجائی رسید که اهل



مدینه (انصار) برای يك مهمان «مهاجر» نزاع داشتند که هر يك میخواستند در میزبانی بر یکدیگر سبقت گیرند .

چندماه از توقف پیشوای اسلام ﷺ در مدینه گذشت که مهاجر و انصار را در مسجد دعوت کرد و فرمان عقد اخوت داد و فرمود ای مسلمانان با هم برادر بشوید و خدمات مهاجرین را در مکه و برادری آنها را باشمهای از فداکاری آنها باسلام بیان فرمود آنجا نیز مانند مکه مسلمانان را با یکدیگر برادر ساخت و عقد اخوت آنها را بست و ابابکر و عمر را برادریکدیگر خواند میان مهاجر و انصار عقد برادری را برقرار فرمود و در آخر پیمان برادری خود را با علی بن ابیطالب اظهار کرد .

نتیجه برادری این شد که مال خود را دو قسمت کرده نیمی را بمهاجرین بخشیدند تا اینجا برادری و برابری صورت عمل گرفت که اگر یکی از انصار دو زن داشت یکی را طلاق میداد که برادرش او را عقد کند و مانند برادران حقیقی برادران دینی از هم ارث می بردند با این آموزش فقر مهاجرین بر طرف شد و آیه ذیل نازل گردید :

**و اولوا الارحام بعضهم اولی ببعض** (سوره انفال آیه ۲۷۳)

خویشان نزدیکترند بعضی ببعضی دیگر از این پس برادر حقیقی مستحق ارث گشت - مساوات و برابری در میان مسلمین اثری عمیق بخشید که در هیچ يك از ملل بشری نظیر نداشته است و اینها مقدمه بود برای جنگهایی که در پیش می آید و باید از مال و جان در راه یکدیگر دریغ نکنند .

هفت ماه رسول اکرم «ص» منزل ابوایوب ماند تا اینکه زمینی انتخاب فرمود آنگاه از صاحبش جویا شد گفتند از دو نفر پسران یتیم میباشد چون مالکین مطلع شدند خواستند زمین را هدیه کنند حضرت رسول «ص» پذیرفت و بده دینار خریداری فرمود و شخصاً مشغول ساختمان مسجد گردید - اصحاب پیشوای خود را یاری کردند تا مسجد ساخته شد و در صفا - های جنوبی مهاجرین فقیر را جا دادند که اصحاب صفا میگفتند رسول اکرم «ص» همه روزه آنها را صبر و شکیبائی میداد و با آنها معاشرت می فرمود

### علل بروز جنگ در مدینه

دوران زندگی پیغمبر (ص) در مکه با مبارزه و تبعید و محرومیت و مقاومت با دشمنان سرسخت قریش گذشت که در نتیجه مجبور به مهاجرت گردید .

قریش که دارای رشد اجتماعی بودند و مناصبی داشتند و سیادت بر همه عرب میکردند حاضر نشدند جوانی از میان آنها طلوع کند و تمام مناصب و شئون ریاست را بر خود تمرکز دهد و امتیاز را روی تقوی بگذارد - آنها برای خود يك آینده روشنی از ریاست و فرمانروائی در پیش داشتند که هیچ سدی برای آن پیش بینی نمیکردند - ولذا چون یکی از مسلمین نزد ابوجهل رفت و گفت آیا تو محمد را دروغگو می پنداری ابوجهل جواب داد : «محمد ص» یقیناً دروغگو نیست زیرا که ما او را بجهت راستی او امین مینامیم ولی اگر در بنی عبدالمطلب کار سقایة و رفادة و مشورة باشد و پس از آن نبوت نیز افزوده شود پس برای ما چه شرف باقی خواهد ماند .

این بیان نشان میدهد که ابوجهل و ابوسفیان و ابولهب که سه دشمن سرسخت بودند روی حس حسد و بر کناری خود از ریاست و جلب منفعت با پیغمبر اسلام «ص» بستیزم - کوی برخواستند .

آموزش اسلام کسی را بر دیگری برتری نمی داد در حالی که قریش می خواستند بر دیگران امتیاز داشته باشند و حکومت کنند .

چون پیشوای اسلام «ص» از مکه مهاجرت کرد دشمنان سرسخت او که قریش رؤسای آنها بودند یقین داشتند با این آموزش و تعلیمات عالیه اگر محمد «ص» در مدینه کوش بالا بگیرد آنها را بحال خود بعیش و عشرت دنیا آسوده نمیکند زیرا ابوسفیان میگفت جز این زندگی دنیا چیزی نیست سزا و جزا و حشر و نشری وجود ندارد و باید این جا عیش کرد . پیغمبر «ص» فرمود .

**هذه سبیلی ادعوالی اللہ علی بصیرة «یوسف ۱۰۷»:** این است طریقہ من کہ دعوت میکنم شما را بسوی خدا از روی بصیرت کہ بسنجید و پیروی کنید و پرستش نمائید و بکار نیک بگروید تا پاداش خوب بگیرید .

پیشرفت اسلام برای قریش مسلم بود اما اینکه چگونه خودشان از زیر بار اسلام بیرون روند بفرنجی شده و وحشتی برای آنها ایجاد کرده بود که فنای بت پرستی میوه آن بود .

پیشوای اسلام هم در اندیشه محو و نابودی بت پرستی بود و کفار قریش سد راه هدایت یافتن مردم بودند تا گزیر می بایست اول یا آنها را با اسلام بیاورد یا با جنگ از میان بردارد تا ارشاد مردم آسان گردد از طرف دیگر قریش خویشان او بودند و در نظر مردم بی اطلاع مخالفت قریش با اسلام موجب بی اعتنائی سایر مردم میشد تا گزیر باید هر چه زودتر این خار از سر راه مردم برداشته شود تا دین اسلام نفوذ سریع السیر خود را بنماید قریش برای حفظ منافع و مقام خود تصمیم بر نابود ساختن حضرت محمد «ص» گرفتند و پیشوای اسلام نیز بر محو بت پرستی و کفر مجهز و آماده گشت - این عوامل سبب و مقدمه جنگ گردید .

دشمنان اسلام

اگر صفحات تاریخ ده ساله زندگانی نبوت را در مدینه ورق بزنیم خواهیم دید که دشمنان اسلام سه طبقه بیشتر نبودند: اول - قریش . دوم -

یهود . سوم - نصاری و اعراب بدو (بیابانی).

اسلام با کفار قریش که یقین داشتند روزی از تعرض پیغمبر اسلام مصون نخواهند ماند در مقام جنگ برآمدند و از همان ساعت که دیدند محمد «ص» مهاجرت کرده خود را مهیای جنگ ساختند پیغمبر «ص» هم مأمور جنگ شد و تقریباً پنج سال قریش با مسلمین جنگیدند و تلفات بی حد دادند باز هم آرام ننشسته رفتند و با یهود پیمان بستند و آنها را در جنگ بنفع خود شرکت دادند و دو سال هم با یهود متفقاً در برابر اسلام جبهه جنگ را تشکیل دادند و همه جا شکست با کفار قریش و یهود بود و فتح و فیروزی نصیب مسلمین گردید و بالاخره قریش که در جنگ خندق شکست فاطمی برداشتند و یهود هم که در جنگ خیبر از میان رفتند منجر بفتح گردید و در پایان صلح حدیبیه هم باز فارغ نشستند و اعراب بدوی و نصاری اطراف را بچنگ تحریک می کردند تا سال هشتم که مسلمین نیرو یافتند با ظفر و پیروزی بر مکه غلبه کردند و مکه را فتح نمودند و پیشوای اسلام با کفار قریش مردانه و منصفانه رفتار کرد و آنها را امان داد حتی منزل ابوسفیان را با آنهمه ازیت و فشاری که بر مسلمین آورد محل امان قریش قرارداد و بتها را شکست و بت پرستی را محو فرمود .

باین ترتیب جنگ داخلی عربستان پس از ده سال خاتمه یافت و لوای توحید در سراسر جزیره العرب در اهتزاز بود و دیگر هیچ کس پیرامون بت پرستی نمی رفت زیرا بر اوستی رشد عقلی پیدا کرده بودند و تربیت دینی گرفته بودند. آن مردم لجوج - غیور - منافق - بدبین - بد کینه، دوست و برادر - رفیق و مهربان شده و حقیقت مواسات معنی پیدا کرده بود که حضرت

امام زین العابدین علیه السلام می فرماید: برادر کسی را گویند که در غم و شادی - در فقر و غنی - در عیش و عشرت شریک برادر دینی خود باشد و اگر احتیاجی پیدا کرد بتواند دست در جیب برادر خود بنماید و باندازه احتیاج بردارد و پس از آن به جای آن بگذارد بحدی که آن برادر از قوت ایمان خود و او نپرسد چه مبلغ و برای چه کار و بچه مدت برداشتی این معنی برادری بود که در میان مسلمانان صدر اسلام کاملاً مصداق پیدا کرده بود. و مصداق کامل این فضیلت در جنگها نمودار گردید.

قبلاً بخوانندگان محترم تذکر دادیم که بنای ما در این کتاب بر اختصار  
**وقایع**  
**سال اول هجرت**  
 است و گرنه باید درست ده کتاب برای بیان حقایق زندگی روزمره پیغمبر اسلام «ص» نکاشت! با این تصمیم در بیان وقایع ده ساله مدینه که نهایت فعالیت اسلام در این مدت بوده و اثر آموزش و پرورش دانشگاه محمدی «ص» از کردار و گفتار و روش مسلمین در این چند ساله که بخوبی روشن و آشکار است ناگزیر هستیم بطور کلی جریان جنگها را صرف نظر کرده و بکلیات وقایع بپردازیم و اگر خداوند توفیق عنایت فرمود جنگهای اسلام را بنام جلد دوم منتشر کنیم.

محمد بن جریر طبری در تاریخ خود مینویسد: از وقایع سال اول هجرت بنای مسجد قبا می باشد - و اول کسی که از مسلمین پس از مهاجرت فوت کرد میزبان و صاحب منزل رسول اکرم «ص» کلثوم بن الهمد بود و پس از آن اسد بن زراره در همین سال در گذشت. و در همین سال در ماه ۷ یعنی ماه شوال پیغمبر اکرم «ص» با عایشه ازدواج رسمی هم ازدواج او را با عایشه پس از رحلت خدیجه در سال دهم بعثت نوشته اند و آنروز عایشه شش ساله بود و عقیده ما بر این است شاید که در مکه عقد بسته اند و در مدینه زفاف کرده باشند.

در سال اول غزوه بدر اولی واقع شد و چندین سربه رخ داده و گروهی از بزرگان قبایل عرب با اسلام گرویدند و مسلمانان اطراف مکه و طایف و حبشه و غیره در مدینه ملحق به پیغمبر «ص» گشتند<sup>(۱)</sup>.

پایان سال اول که جمعیت مسلمین از ۳۱۳ نفر گذشت و گروهی از بزرگان قبایل مدینه با اسلام گرویدند و امور داخله مدینه تا اندازه ای مرتب شد و امر جهاد نازل گشت پیشوای اسلام «ص» مصمم شد که اطراف آن شهر را امن نماید و یک گوشه الی صحیح از قریش بنماید

و دود نخوت و لجاجت را از دماغشان در آورد تا از سر راه ترقی اسلام این سد بزرگ برداشته شود و لذا شخصاً آن حضرت باه عنف در پی قافله قریش بسوی ودان «ابوا» حرکت فرمود و از همین تاریخ جنگهای «غزوات» اسلام شروع گردید و پس از آن غزوه بدر اولی شروع شد و بهمین ترتیب یکی پس از دیگری بهانه بدست طرفین می آمد و بجهاد و جنگ می پرداختند . و چون در یک جنگ شکست می خوردند رو بفرار گذاشته و باز خود را مجهز ميساختند و گروهی دیگر را بکمک دعوت می کردند و برای این منظور ناگزیر از بذل اموال و وعده و وعید زیاست و حکومت و تبلیغ و دعوت بودند . اما مسلمین هیچ احتیاج به بودجه و مهمات نداشتند زیرا ایمانی در مردم بوجود آمده بود که تا صلاهی جهاد بلند می شد از جان و دل پیرامون پرچم جنگ جمع می شدند و در فصل بعد در باب جهاد علل موفقیت مسلمین را خواهیم دید .

### مخالفت یهود با اسلام

قُلْ يَا أَهْلَ الْكِتَابِ لِمَ تَصُدُّونَ عَن سَبِيلِ اللَّهِ  
 مِنَّ آمَنٍ تَبِغُونَهَا عِوَجًا وَأَنْتُمْ شُهَدَاءُ وَمَا  
 اللَّهُ بِغَافِلٍ عَمَّا تَعْمَلُونَ سوره آل عمران آیه ۹۸

در سابق گفتیم قریش يك قومی جوان و مستعد ترقی بود ولی چون پیشوا نداشت در جهالت و عصبیت و غرور فامیلی مانند کرم ابریشم برخورد می تنید - و لذا ۲۱ سال با اسلام مخالفت کردند و بیشتر مخالفت آنها روی تربیت غلط و حقد و حسد بود و لذا زد و خورد قریش را باید يك اختلاف خانوادگی و فامیلی دانست که مردان بزرگ و صاحب مناصب عالیه حاضر نبودند زیر فرمان جوانی کوچکتر از خود بروند تا آنکه کار بمهاجرت کشید و در نتیجه فتح نهائی و ظفر با مسلمین شد اما یهود ملت مرده بد اخلاق فتنه انگیز و فسادآمیز بود که جز نفاق و دوئیت چیزی نداشتند و جز بیبیل و مال دنیا سرخم نمیکردند عادت شوم و رسوم کهنه و خرافات و موهومات که میراث چندین قرن آنها بود بکلی این ملت را از درجات ارتقاء محروم کرده چنانچه هنوز هم همانند که بوده اند و مرور زمان که بهترین قاضی و حکومت میان افراد و ملل بشری است داوری کرد که آنها لیاقت رقاء و استیلاء و استقلال سیاسی و فرهنگی ندارند آنها از آزادی و عزت نفس محروم مانده اند . این استقلال سیاسی کنونی آنها هم اجباری و

با کمال بی میلی است زیرا یهودی حاضر بخرج کردن وفدا کاری کردن نیست و کشورداری هم جز در سایه زر و سیم و جنگ و جهاد میسر نیست !

اکنون که پیغمبر اسلام ﷺ بمدینه هجرت فرمود قبایل یهود اطراف مدینه زیاد بودند و عناد و لجاج آنها با طینت آنها خمیر شده بود - نصاری حاضر می شدند کلمات آسمانی را بشنوند و روی آن تعقل کنند اگر صلاح آنهاست بپذیرند ولی یهود حاضر بشنیدن هم نبودند اساساً فکر رقاء و عزت در آنها نبوده و نیست - احزاب مدینه در ورود رسول الله ﷺ بچهار حزب مستقل شهرت داشتند:

۱- حزب مسلمین که بخدا ایمان و برسول ﷺ عقیده و ارادت داشتند .  
 ۲- حزب منافقین که ظاهراً اسلام داشتند ولی در باطن مخالف بودند و آن همه آیات در باره آنها وارد شد .

۳- حزب مخالف اسلام که در ظاهر و باطن با اسلام عناد میورزیدند .  
 ۴- حزب چهارم که از حیث ثروت و فکر و علم و هوش از همه قویتر ولی از حیث سعادت از همه محروم تر بودند یهود بودند - در بدایت امر رسول ﷺ کوشش فرمود با آنها کنار بیاید که سرکشی نکنند و بلکه بمرور هدایت شوند اما - چه گوش هوش نباشد چه سود حسن مقال - ولذا برای آنکه از شر یهود در امان باشند و آنها هم از حمله مسلمین مطمئن کردند پیمان عدم تعرض بسته شد .

رسول گرامی ﷺ فرمود بزرگان یهود را حاضر کنند انصار و مهاجرین و قریش و اهالی یثرب حاضر شدند و آنگاه فرمان داد پیمان عدم تعرض بنویسند تا یهود از مسلمین مطمئن و مسلمین از شر یهود آسوده باشند.

### پیمان عدم تعرض با یهود

متن پیمان مفصل است که نام بسیاری از قبایل یهود و عشایر عرب ساکنین اطراف مدینه (یثرب) در آن ذکر شده و قریب بدین مضمون است :

این پیمانی است از طرف محمد مصطفی ﷺ بر گزیده و پیغمبر خدا بر گرویدگان بدین که بدانند مسلمین يك امت بیش نیستند و باید در تمام شئون زندگی مانند شخصیت فردی قیام کنند و شرایط زیر بین یهود پیمان بندند :

- ۱- یهود و مسلمانان در حال صلح حقوق مساوی خواهند داشت .
- ۲- در موقع لزوم مسلمین از یهود نصرت و حمایت خواهند کرد .

- ۳- یهود با ساکنین مدینه (یثرب) يك ملت محسوب خواهند شد .
  - ۴- مسلمین با یهود بدوستی و محبت رفتار خواهند کرد .
  - ۵- یهود در بجا آوردن اعمال دین مانند مسلمین آزادی خواهند داشت .
  - ۶- قبائلی که با یهود هم عهد و هم سوگند (حلیف) می باشند از آنها نیز حمایت خواهند کرد .
  - ۷- اگر کسی بر یهودی تعدی کرد - مسلمین تعاقب خواهند کرد و او بقصاص خواهد رسید .
  - ۸- طرفین دوستان یکدیگر را احترام خواهند کرد و یهود در حفظ مدینه و اطراف شهر با مسلمین تشریک مساعی کنند .
  - ۹- اگر اختلافی میان یهود و مسلمانان پیدا شد رسول خدا ﷺ بموجب حکم تورا و قرآن مجید تصفیه و حکومت خواهد فرمود .
  - ۱۰- این پیمان میان یهود و مسلمانان بسته شده و مبادله گردید .
- چنانچه از مندرجات پیمان استفاده میشود پیشوای اسلام ﷺ خواست با تأمین منظور یهود از آنها تألیف قلبی کرده باشد و بلکه بغدیت و عناد و اجاج خود خاتمه دهند اما چون طینت یهود از فساد اخلاق و نفاق عجین شده تا عمق قلبشان زمایم اخلاقی ریشه دوانیده بود نتوانستند از این همه مهر و محبت و شفقت پیشوای اسلام ﷺ استفاده کنند علناً بemannافقین بیوستند و بقتنه و فساداً میخندند یهود با آن پیمان شفقت آمیز با مسلمین چنین کردند :
- ۱- از منافقین جهراً و خفاهاً حمایت کردند و همه جا با آنها بودند .
  - ۲- در میان مسلمین فتنه و اختلاف ایجاد میکردند بگمان آن که میتوانند آنها را از هم جدا سازند
  - ۳- تحریک و تحریض قریش علیه پیغمبر اسلام ﷺ و همدست شدن با کفار قریش .
  - ۴- ایراد بی جا و نکته گیری بی مورد مانند سیر و عدس خواستن از موسی با آنکه پیغمبر اسلام (ص) با آن حلم و خلق عظیم هر چه آنها خواستند از معجزه برای آنها آورد .
  - ۵- تنقید و تمسخر بر حرکات سیاسی و جنگی پیشوای اسلام و هزارها نسبت و افتراء و تهمت بی جا .
  - ۶- اصرار بر شکستن پیمان عدم تعرض .

یهود همان طور که منکر عیسی شدند بر پیغمبر اسلام ﷺ خورده گیری کردند تا بجائی رسید که خطاب شد :

وَلَنْ تَرْضَىٰ عَنْكَ الْيَهُودَ وَلَا النَّصَارَىٰ حَتَّىٰ تَتَّبِعَ مِلَّتَهُمْ قُلْ إِنْ هَدَىٰ اللَّهُ فَمَا لِي وَلَا نَصِيرَ  
هو الهدی ولن اتبعن اهوائهم بعد الذی جائک من العلم مالک من اللہ من ولی ولا نصیر  
یهود و نصاری از تو راضی نخواهند شد تا آنکه پیروی کیش آنها را بکنی - ای  
محمد ﷺ بگو راه خدا راه روشنی است و اگر متابعت کنی خواهش آنها را پس از نزول  
قرآن برای تو دوست و یاورى نخواهد بود .

کار نفاق آنها بجائی رسید که میان هم شمشیر گذاشتند و پیغمبر اسلام ﷺ بنا بر پیمان  
بمنزل آنها رفت و آنها را صلح داد<sup>(۱)</sup> .

این پیمان با جنگ های یهود و قریش خاتمه یافت و پس از فتح مکه دیگر جرئت جسارت  
نداشتند . و مکرر آیات قرآن را بر آنها میخواندند .

ای اهل کتاب چرا باز میدارید مردم را از راه خدا؟ چرا گروندگان بدین را که  
بطرف کمال مطلوب میروند از راه راست منحرف میکنید و آنها را لغزش میدهید؟ و حال آنکه  
شما شاهد هستید از تورا و انجیل که دین خدا دین اسلام است و خدا غافل از شما و اعمال  
شما نیست ولی بقول شیخ سعدی :

زمین شوره سنبل بر نیارد      در او تخم عمل ضایع مگردان

باران که در لطافت طبعش خلاف نیست      در باغ لاله روید و در شوره زار خس

سال دوم بسال (سنة الامر) معروف است زیرا در این سال پیغمبر ﷺ  
مأمور بجنگ و جهاد با کفار قریش گردید . و خود را مهیا و آماده  
مبارزه با کفار قریش نمود.

### وقایع سال دوم هجرت

در ماه صفر این سال مهاجرین در ابوا که ۸۵ مایلی مدینه است تعرض بر مشرکین کردند.  
۱۵ روز مسلمانان در ابوا توقف کردند و راه را بر مشرکین بستند .

بروایتی در این سال زفاف حضرت فاطمه زهرا سلام الله علیها با حضرت علی رضی الله عنهما واقع  
گردید . جنگ بواط در ربیع الاول این سال با ۲۵۰ نفر از مسلمین مهاجر و انصار که برای  
جلو گیری قریش از تعدی ۲۵۰۰ شتر که صد نفر از قریش بریاست امیه بن خلف جحمی تعرض

۱- خاتم النبیین ص ۱۶۶- محمد رسول الله ص ۱۷۴



کردند بپیکار پرداختند . بواط نام کوهی از کوه‌های جبهه از سرزمین ذی شهب است که در راه شام واقع و تا مدینه هشت برد است .

غزوه بدر اولی در شهر ربیع الاول رخ داد و این جنگ برای پیدا کردن یکی از مسلمانان بود که مفقود شده بود . نامش کرزبن جابر فهری است که بر سالت بطرف قبیله کنانه رفته بود و غلامش فوت کرد .

غزوه ذوالعشیره، در این جنگ مسلمانان بر قریش که از راه شام می آمدند راه بستند و تعرض کردند. ذوالعشیره از نواحی ینبوع است .

دیگر سریه عبدالله بن جحش است که در ماه رجب ۱۱ نفر از مسلمانان در نیخله با قافله قریش برخورد کردند . در این سال آیه حرمت جنگ در چهار ماه حرام نازل شد شعبان این سال روزه واجب گشت . نماز و روزه قبل از این تعلیمات گاه بگاه انجام میشد و رسول خدا (ص) ماهی سه روز روزه می گرفت و زکوة فطره بمنظور کمک (جان) بینوایان واجب و شرط قبولی روزه شده - قبله از بیت المقدس بطرف کعبه برگشت - پیغمبر ﷺ در نماز ظهر روز سه شنبه نیمه شعبان بطرف بیت المقدس نماز می گذارد که جبرئیل نازل شد و قبله را کعبه قرار داد و در رکعت دوم پیغمبر ﷺ بطرف کعبه گشت و صفوف مسلمین دایره گشت و این مسجد را مسجد قبلتین گفتند .

مسلمانان در مدینه ۱۶ ماه بطرف بیت المقدس نماز خواندند تا قبله کعبه مقرر گردید . جنگ بدر کبری - از جنگهای خونین اسلام جنگ بدر است که ۳۱۳ نفر از مهاجرو انصار در مقابل ۹۵۰ نفر از قریش که ۶۰۰ نفر آنها زره پوش بودند رخ داد این واقعه در ۱۹ ماه رمضان صبح جمعه شروع گردید در نتیجه ۷۰ نفر از قریش کشته شدند و هفتاد نفر اسیر گشتند و از مسلمانان ۱۴ نفر کشته شدند که شرح آن مفصل در کتب تاریخ مضبوط است .

سریه عمیر بن عدی با عصماء دختر مروان که مسلمین را ازیت میکرد و مردم را بردشمنی آنها تحریض مینمود .

در این سال زکوة فطره نیز واجب آمد .

و سریه سالم بن عمیر انصاری رخ داد .

غزوه بنی قینقاع که چهار طایفه یهودی بودند و در محل بدر این جنگ رخ داد - نیمه

شوال غزوه سویق در ذی الحجه رخ داد که برای ابوسفیان با ۲۰۰ سوار صخر بن حرب

بخونخواهی برخاست و بفیروزی مسلمین تمام شد .

در همین سال زکوة مال بمنظور تأمین معیشت تهی‌دستان و عمال بی‌بضاعت بر توانگران واجب گردید .

این قانون بدون هیچ برید و شکی بهترین قانون تعدیل امور اقتصادی اجتماع است که اگر بر حسب همان دستور اجرا گردد هیچ گاه فقیر و بیکاری در جامعه وجود پیدا نمی‌کند. تأمین معیشت زندگی درویشان و تهی‌دستان و ناداران و عاجزان و یتیمان که بیکس و ناتوانند بر عهده توانگران است که از فاضل‌مؤنه و ثروت آنها باید اداره گردد تا این طبقات از گرسنگی و فقر از بین نروند و متمکنین نیز از طرف آنها زیانی نبینند.

نماز عید نیز در این سال واجب گردید (عید اضحی و عید فطر)<sup>(۱)</sup>.

سال دوم برجسته‌ترین خدمات مسلمین را نشان می‌دهد و جنگ‌های بدر و غزوات دیگر نمونه بارزی از فداکاری مسلمین است .

سال سوم یا سال سنة التمهیص - در این سال جنگ قرقره المکدر  
**وقایع سال سوم** که ناحیه بین عراق بمکه است واقع شد<sup>(۲)</sup> و سرایائی رخ داد که  
**هجرت** از آنجمله :

سریه محمد بن مسلمة الانصاری یا کعب الاحبار یهودی می‌باشد .

غزوه فران -- غزوه ذی‌اخر -- سریه زید بن حارثه کلبی بوقوع پیوست. در این سال پیغمبر ﷺ حفصه دختر عمر بن خطاب را تزویج فرمود - و با این پیوستگی قبایلی را باسلام علاقمند ساخت که در راه دین فداکاری‌های حیرت‌آوری کردند .

در این سال زینب بنت خزیمه را نیز در حباله خود در آورد .

در این سال امام حسن مجتبی علیه السلام متولد گردید .

جنگ احد که از جنگ‌های خونین اسلام است در این سال واقع شد که شرح آن مفصلاً در کتب تاریخ نقل شده است .

در غزوه احد میزان علاقه مسلمانان باسلام روشن گردید - آنهایی که برای مال گرویده بودند از آنهایی که برای دین گرویده بودند معلوم شد - چه دقایقی از این پیکار و جنگ

۱- التنبیه والاشراف ص ۲۰۲ - تاریخ طبری ص ۱۲۳ تا ص ۱۲۶

۲- تاریخ طبری ص ۱۸۱ تا ص ۲۱۳ ج ۲

در میدان مبارزه بدست می‌آید پافشاری و استقامت مسلمین تا چه اندازه موجب شگفتی شده در همین جنگ بود که مدال افتخار:

### لاسیف الاذوائفقار ولافتی الاعلی

برسینه علی مرتضی نصب گردید .

سال ۴ معروف بسنة الترفیه میباشد - در این سال غزوات و سرایائی رخ داد که از آن جمله :

### وقایع سال چهارم هجرت

سریه ابی سلمه بن عبد الاسد مخزومی در محرم این سال در سر زمین نجد و سریه عبدالله بن انیس الجهنی و سریه عمرو بن امیه حمیری می باشد .  
در این سال منذر بن عمرو انصاری را برای تعلیم قرآن بنجد فرستاد و عاصم بن ثابت بن ابی اقلج انصاری را برای دعوت قبایل دور دست بدوی مأمور کرد .

و غزوه بنی نضیر بین یهود رخ داد .

در این سال بود که حرمت خمر و مسکرات ابلاغ گردید .

تولد حضرت حسین بن علی بن ابیطالب علیه السلام در این سال است .

ترویج ام سلمه در این سال رخ داد .

غزوه بدر ثلثه بریاست ابوسفیان و غزوه حمراء الاسد . رجیع - بثر معونه - ذات الرقاع اجلاء بنی النضیر در این سال بوقوع پیوست و اسلام با گذراندن این جنگها دامنه نفوذ و سلطه خود را توسعه می داد .

طبری می نویسد: غزوه سویق که در حقیقت بدر ثانی است در این سال رخ داد <sup>(۱)</sup> و پیغمبر اسلام صلی الله علیه و آله از هر جنگ فارغ می شد دشمن دیگری سر بر می کشید و باز بیکار می پرداخت که ما از ذکر نتیجه نهائی آن قضاوت می کنیم .

سال پنجم معروف بسنة الاحزاب است .

### وقایع سال پنجم هجرت

غزوه احزاب که از جنگهای خونین اسلام است در این سال بوقوع پیوست - غزوه دومة الجندل که اولین جنگ با رومیان است در

این سال شروع شد .

غزوه بنی مصطلق که نیز جنگ بزرگی بود در این سال رخ داد .

در این سال حکم تیمم نازل شد .

غزوه خندق که از جنگهای بسیار مهم بوده است در این سال رخ داد :  
و بشاره سلمان فارسی ، خندق اطراف مدینه کردند تا مسلمانان از دست دشمن مصون  
بمانند - غزوه بنی قریظه نیز از جنگ های خونین بود که یهود با بغض و کینه تمام با این  
جنگ پرداختند و پس از خندق واقع شد .

در این سال حضرت رسول اکرم ﷺ زینب بنت جحش را از قبیله اسدیه در حباله  
خویش در آورد

سریه ابی عبیده جراح درزی الحجه این سال رخ داد .

بنقل مسعودی رسول اکرم ﷺ در جنگ احزاب نماز خوف خواند (۱) .

گروهی از بزرگان مسلمین در این سال از جهان در گذشتند مانند سعد بن معاذ که  
شخصیت آنها برای پیشرفت اسلام بسیار مؤثر بود .

در این سال سرایای بسیاری رخ داده و اسلام پیشرفت خود را نشان

داده بسیاری با اسلام گرویدند .

### وقایع سال ششم

#### هجرت

#### یاسنة الاستئناس

سریه محمد بن مسلم انصاری در محرم این سال در ناحیه ضریه در

هفت میلی مدینه واقع شد .

غزوه بنی لحيان در اول ربیع الاول این سال رخ داد .

سریه عمر بن خطاب در جبال قاره بوقوع پیوست .

غزوه ذی قرد در راه خیبر در این سال شروع شد .

سریه سعد بن عباده خزرجی در عسیم و سریه ابی عبیده جراح در جبل

سریه عکاشه بن محض اسدی در راه کوفه و سریه محمد بن مسلمة الانصاری در ربیع الاول -

سریه زید بن حارثه با بنی سلیم - سریه ابی عبیده جراح درزی القصة - سریه زید بن حارثه

با عیص - سریه زید بن حارثه با بنی ثعلبه - سریه زید بن حارثه با جذاب بحسمی و حسمی - سریه

زید بن حارثه با ام قرفه - سریه عبدالرحمن بن عوف - سریه علی بن ایطالب رضی الله عنه با بنی

سعد - سریه عبدالله بن عتیک - سریه کرز بن جابر فهری با مرتدین .

در این سال سوره الم - غلبت الروم فی ادنی الارض وهم من بعد غلبهم سیغلبون نازل شد .

در همین سال رسول اکرم ﷺ شروع بدعوت کتبی از سلاطین ممالک مجاور حجاز و عربستان کرد و نامه بخسرو پرویز - قیصر روم - سلطان شام - خدیو مصر - ملک یمن و غیره نگاشت و اثری عمیق در اسلام بخشید .

طبری غزوه بنی المصطلق را در سال ششم نوشته است<sup>(۱)</sup> .

**صلح حدیبیه**  
یکی از وقایع مهم سال ششم هجرت صلح حدیبیه است و قبلاً گفتیم قریش که با شکست های پی در پی مواجه شدند یهود را بحمايت گرفتند و گفتند از منافع خود مبلغی بآنها خواهند بخشید. این طایفه مادی و پول پرست که بطمع منافع نخلستانهای مدینه و وعده های قریش و کینه دیرینه خود مہیای کارزار شدند و با اتکاء بحمايت یکدیگر شکست خوردند - در جنگهای اول قریش با یهود یا قبایل عرب هر يك بتنهائی جبهه میساختند ولی در غزوه خندق که ابوسفیان از قبایل عرب و یهود استمداد کرده بود قشون دشمن از سه طایفه تشکیل یافته و بشکست و اضمحلال نزدیک تر بودند . آنها در مقام بودند بلکه با جنگ خندق یکسره کار مسلمین را تمام کنند و از زحمت آنها آسوده شوند لذا تا آنجا که برای آنها امکان داشت از اسلحه و نیرو و آذوقه و نفقات جمع آوری کردند و یهود هم بطمع سلطه مال فراوان خرج کردند اما چون خدا میخواست که بت پرستی از بین برود و اسلام رونق گیرد در این جنگ هم شکست قطعی نصیب قریش و یهود شد .

پس از چندی رسول اکرم ﷺ صحابه را جمع کرد فرمود من خواب دیده ام که زیارت کعبه رفته ام و کلید کعبه را بدست من داده اند مسلمین سر تراشیده احرام بسته بامن همراه شده اند - اصحاب خوشحال شدند و تعبیر کردند که همین سال حج خواهند کرد رسول خدا ﷺ فرمان داد مسلمین تهیه سفر کنند و بقبایل بدو که اطراف مدینه بودند دستور داد همراه شوند آنها مسامحه کردند ولی رسول اکرم ﷺ با ۱۴۰۰ نفر در ماه ذی القعدة از مدینه بقصد اداء حج حرکت فرمود و دستور داد مسلمین غر از شمشیر اسلحه دیگر بردارند .

از مسجد شجره احرام بست و فرمود **لبيات اللهم لبيك لاشريك لك لبيك ان الحمد والنعمة لك والملك لاشريك لك**.

کفار قریش چون خبر حرکت مسلمین را شنیدند با آنکه حق نداشتند از حج هیچکس جلوگیری کنند در مقام برآمدند که نگذارند رسول خدا ﷺ بمکه ورود نماید - پیغمبر با همراهان بده عسکان که دو منزلی مکه می باشد وارد شدند و آنجا خبریافت که رؤسای قریش خالد و عکرمه بمحله طوی آمدند که از ورود آن حضرت بمکه مانع شوند - رسول اکرم چون ماه حرام بود میل نداشت زدو خوردی بشود و خونی ریخته گردد تا آداب و رسوم عرب را نیز رعایت کرده باشد لذا راهرا کج کرد و از بیراهه حرکت فرمود و با مسلمین مشورت کرد چگونه با قریش رفتار کند - اصحاب عرض کردند ما مطیع اراده توهستیم و چون بقصد حج بیرون آمدند میل نداریم جنگی پیش آید و خونی ریخته شود در این اثنا بدیل بن و رقاء از گروه بنی خزاعه خدمت آنحضرت آمد پرسید چه قصد دارید پیغمبر ﷺ فرمود قصد حج دارم بدیل عرض کرد اگر اجازه فرمائی قریش را از قصد شما آگاه سازم که آرام باشند فرمود خبرده - بدیل نزد قریش رفت و جریان امر را گفت آنها ناصیح او را نپذیرفتند و از مسلمین در امان نبودند و برای اطمینان بیشتری عروه بن مسعود ثقفی را خدمت آنحضرت فرستادند او نیز همان جواب را شنید .

عروه خبر را بقریش داد باز هم قانع نشدند و حبیب بن علقمه رئیس حبشیه را باردوی مسلمین فرستادند چون این مرد نزدیک شد پیغمبر ﷺ فرمود شتران هدی را جلوی قدم او سرببرند . او نیز از مقصد مسلمین مطلع شد که سر جنگ ندارند فقط قصد حج است برگشت و قریش را از منع حاج سرزنش کرد برای آنکه بیشتر مسلمین بقریش اطمینان بدهند پیغمبر ﷺ فرمود عمر بن خطاب بمکه برود و قریش را از قصد حج مطلع سازد عمر گفت من در مکه دشمن بسیار دارم و از عشیره من آنجا کم هستند برای این خدمت عثمان بهتر است که در مکه صاحب نفوذ هستند - عثمان ده نفر از مسلمین را برداشت همراه خود بمکه رفت و در پناه ابان بن سعد داخل شد و پیغام پیغمبر ﷺ را بقریش داد - قریش بجای قبول عثمان را توقیف کردند و دو روز گذشت از عثمان خبری نشد مسلمین گمان کردند عثمان را کشته اند . او میدانست قریش با سانی تسلیم نمیشوند لذا زیر درخت ( شجره ) در آمد و بیعت گرفت که در جنگ کسی فرار نکند و تاجان دارد با کفار قریش بجنگند تا فیروزی یابند .

صدای بیعت تحت شجره و هیجان مسلمین بلند شد و کفار قریش از این واقعه خیر یافتند و بیمناک شدند پنجاه نفر برای تحقیق باردوی پیغمبر ﷺ فرستادند - مسلمین این عده را در مقابل عثمان دستگیر کردند و توقیف نمودند - پس از آن چند نفری دیگر از طرف کفار قریش آمد و زرد و خوردی روی داد مسلمانان ۱۲ نفر دیگر را اسیر گرفتند . قریش از این جوش و عصبیت مسلمین هراسناک شدند - و سهیل بن عمرو با گروهی از اشراف مکه خدمت پیغمبر فرستادند تا صلح کنند - سهیل پس از مذاکرات فرستاد عثمان را با همراهان آوردند پیغمبر هم فرمود اسراء قریش را مرخص کنید آنگاه فرمود من بقصد حج آمده‌ام در حالی که دوست و دشمن درباره حج آزادند چرا از من که شایسته تر از هر کس هستم مانع میشوند سهیل اظهار کرد قریش اگر اجازه بدهد اعراب اطراف مکه خیال میکنند عاجز مانده‌اند من از شما خواهش میکنم این فریضه را سال دیگر انجام دهید بشرطی که سلاح جنگ با خود نیاورید و بیشتر از سه روز در مکه توقف نکنید - مسلمین با شنیدن این شرایط بغضب درآمدند پیغمبر همه را تسکین داد و امر بصبر کرد - سهیل گفت یا محمد ﷺ قریش میخواهند برای یازده سال با شما قرارداد صلح ببندند و شرایط پیمان صلح از این قرار است :

۱- اگر از قریش کسی فرار کند و نزد مسلمین آید او را رد کنند  
مواد پیمان صلح حدیبیه  
گرچه او مسلمان شده باشد .

۲- اگر کسی از مسلمین نزد قریش رفت شما او را نخواهید .

۳- اعراب بدو (صحرائی) با هر کدام از طرفین خواستند دوست و متحد شوند طرفین ایراد نخواهند نمود و بحلقا (سوگند) یکدیگر تعدی نخواهد کرد .

این شرایط را با آنکه کاملاً یکطرفی و نفع قریش بود پیشوای اسلام (ص) پذیرفت چون میدانست با آنجا نمیرسد و کفار قریش محو و بت پرستی نابود میشود - اصحاب اکرام داشتند حضرت رسول آنهارا امر بصبر داد و بعلی بن ابیطالب ﷺ فرمود نامه آشتی و پیمان صلح را بنویسند . این صلح از شاهکارهای سیاسی پیشوای اسلام بوده که بمصلحت عمومی مسلمین تمام شد ولی اکثر آن مردم نمیدانستند صلح حدیبیه چه تأثیری خواهد بخشید .

علی ﷺ چون خواست ابتدا به بسم الله بکند سهیل مانع شد گفت ما عقیده با این الفاظ نداریم بنویس باسمک اللهم با آنکه اصحاب ناراضی بودند باز پیغمبر راضی شد چون منشی خواست بنویسد محمد رسول الله سهیل گفت اگر ما بر سالت محمد ﷺ اعتراف داشتیم این جنگها واقع نمیشد و

این صلح لازم نبود باز هم پیغمبر «ص» فرمود یا علی کلمه رسول الله را محو ساز و مسلمین باز بجوش و خروش پرداختند ولی پیشوای دین همه را راضی کرد و امر بصبر و بردباری داده صلح نامه بدین مضمون نوشته شد :

این صلحی است میان محمد بن عبد الله و گروهی از قریش که سهیل بن عمرو و غیره میباشند که جنگ برای مردم در ده سال توقیف و متروک گردد و بدست طرفین از کارزار بازماند و اینکه قیدی و بندی از مردم طرفین باقی نماند و هر کس بخواهد با محمد (ص) داخل پیمانی شود بتواند همچین هر کس بخواهد با قریش عهد دوستی ببندد آزاد باشد و اگر کسی بجانب محمد (ص) بدون اجازه ولی او از قریش بیاید و بمسلمین ملحق گردد محمد (ص) باید او را بولی خود برگرداند و اگر کسی از گروه محمد (ص) بسوی قریش برود او آزاد باشد و نیز سال آینده محمد (ص) با پیر وانش برای اداء حج بمکه بیایند و آنجا سه روز بمانند ولی نباید که با سلاح داخل شوند مگر سلاح مسافر که شمشیر میباشد این پیمان در دو نسخه نوشته و مهور شد و یکی را مسلمین و یکی را قریش بردند پس از ۲۰ روز توقف در سرزمین حدیبیه مسلمین بمدینه برگشتند در این مسافرت برخی صحابه جسارت کرده و نارضایتی خود را ابراز داشتند ولی چون بکراع النعیم رسیدند پیغمبر ﷺ سوار شتر بود و اصحاب اطراف او را گرفتند و همان وقت امین وحی نازل شد و این آیه را پیغمبر ﷺ قرائت فرمود :

**انا فتحنا لك فتحاً مبيناً يك فتح بزرگی بتو گشودیم .** در این سوره ۲۹ آیه دارد که به تمجید پیغمبر «ص» و تعریف مسلمین شروع و ختم میگردد . آیات سوره فتح دلهای افسرده مسلمانان را نشاط بخشید و امیدوار ساخت که فیروزی نهائی با آنهاست و این شکست ظاهری فتح نمایانی بود که بزودی جلوه خواهد نمود .

صلح حدیبیه در سال ششم هجرت واقع و نتایجی که از آن حاصل شد بدینقرار است :

۱- مدت ده سال پیغمبر «ص» میتواندست با آزادی و بدون مانع اسلام را در شبه جزیره عربستان تبلیغ نماید و اگر این صلح نمیشد و جنگ میان مسلمین و قریش ادامه مییافت امنیت خاطر و آزادی دعوت بتوحید میسر نمیشد و قبایل عرب نمی توانستند باطمینان خاطر خدمت پیغمبر ﷺ رفت و آمد کنند و نه آنحضرت با اطمینان میتواندست شخصاً خود میان قبایل عرب برود یا کسی را بفرستد .



- ۲- فرصتی برای پیشوای اسلام «ص» دست میداد که بنظم و امنیت داخلی بپردازد و مسلمین را از فتنه یهود و شر منافقین آسوده نماید .
- ۳- فرصت داد که پیشوای اسلام «ص» با کشورهای مجاور ارتباط پیدا کند چنانچه شروع بنوشتن نامه‌ها فرمود .
- ۴- در این فرصت پیغمبر «ص» توانست فروع دین و احکام شریعت را بر مردم تعلیم و تشریح فرماید .
- ۵- اشخاصی که در مکه با کفار ماندند که در ظاهر کافر ولی باطناً مسلمان بودند موقع را مفتتن یافتند که تدریجاً دین خود را آشکار سازند و بمدینه هجرت نمایند .
- ۶- با این صلح تألیف قلوب قریش فرموده و با آنها عملانشان داد که مقصود آنحضرت جنگ و خونریزی نیست و میل ندارد قریش از میان رفته ذلیل گردند بلکه فقط منظور دعوت بتوحید است. با این مراتب صلح حدیبیه بزرگترین فتوحی برای مسلمین بوده چنانکه ابابکر گفت : **ماکان فتح فی الاسلام اعظم من فتح الحدیبیه و لکن الناس قصر رأیهم :** در اسلام پیروزمندی بالاتر از صلح حدیبیه نبوده اما مردم کوتاه فکر درک نمی‌کردند (۱).
- در این سال جنگ خیبر رخ داد و از جنگ‌های مهم اسلام بود که **وقایع سال هفتم هجرت «سنة الاستغلاب»** فتح و پیروزی بدست علی علیه السلام واقع شد . در این سال پیغمبر (ص) صفیه را از قبیله بنی نضیر تزویج فرمود .
- در این سال اهالی خیبر فدک را هدیه و تقدیم شخص رسول خدا «ص» کردند .
- در این سال پیغمبر «ص» مهری کند که سجع آن «محمد رسول الله» بود. و شروع بدعوت کتبی فرمود و بالای هر نامه «بسم الله الرحمن الرحیم» می‌نوشت و بسلاطین کشورهای مجاور نامه‌ها فرستاد .
- تملك فدک و بخشیدن آن بفاطمه زهرا سلام الله علیها بامر الهی و رفتن برای عمره بمکه، غزوه وادی القری بنقل طبری در اینسال بوقوع پیوست (۲).
- غزوة ابن ابی العوجاء سلمی در ذی القعدة این سال رخ داد .

## عمره القضاء

از وقایع مهم این سال پس از جنگها و سرایا عمره القضاء است که مقدمات آن از سال گذشته در فتح حدیبیه تهیه شده بود .

صلح حدیبیه که پیشنهاد يك طرفی قریش بود پس از شکست های متوالی آنها و قبول آن از طرف پیشوای اسلام «ص» دل های قریش را نسبت به مسلمین ملایم کرده و اندکی بوضع زندگی ساده مسلمانان پی برده و یقین کردند که این حزب آسمانی است و دعوی سلطنت و ریاست نیست . گروهی از قریش میخواستند مسلمان بشوند ولی نمیتوانستند یکجا فامیل و عشیره خود را ترک کنند و تحمل سرزنش دشمنان را هم نداشتند . اما در پی بهانه ای بودند که با اسلام بگردند . سال ششم بپایان رسید در حالی که قریش به مسلمین نزدیک تر و ملایم تر شدند سال هفتم بموجب معاهده و پیمان اشخاصیکه در حدیبیه بودند با تفاق گروه دیگری برای قضای عمره بمکه حرکت کردند . این قافلہ بالغ بر دوهزار نفر بودند که شصت شتر قربانی همراه داشتند . قریش چون خبر ورود مسلمین را بمکه شنیدند یا از بیم آنکه مبادا بر آنها بتازند یا از حسد و غرور جاهلیت یکجا شهر را تخلیه و بکوه های اطراف مکه متفرق شدند و در انتظار نشستند که مسلمین پس از اداء حج مراجعت کنند قریش هم بمکه باز گردند .

حضرت رسول اکرم «ص» فرمان داد شتران هدی را پیش ببرند و محمد بن مسلمه را با صد سوار مأمور فرمود خارج از حدود حرم بمانند که اگر قریش پیمان شکنی کردند آماده دفاع باشند و دستور داد اسلحه مسلمین را جمع کنند در بطن ناحج بگذارند و جمعی هم برای حراست و حفظ آنها بمانند در حقیقت دو نقطه سنگر بندی کردند که در صورت وقوع پیش آمدی مہیای دفاع باشند و خود رسول الله «ص» بر ناقه قصوی سوار شد عبد الله بن رواحه مہار شتر را گرفت و از تنبیه جیحون که موضعی در شمال مکه است لبیک گویند گذشتند و داخل شهر شدند . صدای لبیک لبیک مسلمانان چنان در دره های کوه های مکه منعکس شده بود که هر شنونده را بر خود می لرزاند و کفار مو بر اندامشان راست شد . خواهی نخواهی یا از بیم یا برای تماشا گروهی از قریش شاهد اعمال حج مسلمانان بودند که چگونه طواف مسجد الحرام و استلام حجر الاسود می کنند . پیغمبر «ص» شنیده بود که قریش میگفتند در مدینه تب شیوع دارد و مسلمین ضعیف ورنجور شده قوت راه رفتن نداشتند از این جهت فرمان داد در حین طواف بدوند و آنگاه فرمود شتران هدی را نزدیک مروه قربانی کردند و بعد موی سر را بزیند اصحاب همه همچنان که فرمان میداد عمل میکردند . آنگاه دستور داد کسانی

که در بطن حاج مانده بودند بشهر بیایند و شروع بعمل کنند و جای آنها دسته‌ای از کسانی که عمل حج را کرده‌اند بروند .

در این موقع بلال بر خانه کعبه رفت و اذان گفت و در حینی که اواذان میگفت کفار اعلان توحید را اعلامت غلبه اسلام تصور کردند و سخت بر خود پیچیدند و از آتش حسد میسوختند. عکرمه بن ابوجهل میگفت پدرم خوشحال بود که صدای این غلام را با آنچه میگوید نشنید و صفوان بن امیه گفت خوب شد پدرم بمرد و این وضع را ندید . هر يك از قریش راز درونی خود را ابراز میکردند و بعضی هم که باین رفتار حکیمانانه و آئین مقدس دوستی و بکرنگی مینگریستند میل داشتند با آنها ملحق شوند و بازندگی ساده و ستوده آنها شرکت نمایند . این اشخاص بی‌اختیار بطرف مسلمین می‌آمدند . سه روز پیغمبر «ص» در مکه ماند و در این مدت میمونه بنت حارثه که خواهرزن عباس بن عبدالمطلب بود باسلام مایل گشت و بخواهش عباس ، پیغمبر «ص» او را عقد نمود و محض دلجوئی قریش خواست يك روز دیگر بماند و لیمه عروس را بقریش بدهند تا بار دیگر از آنها تشفی قلب کرده باشد اما چون برخی حاضر نبودند پیشوای اسلام «ص» حرکت فرمود و خالد بن ولید باسلام مایل شد و با آنکه ابوسفیان او را منع کرد بمدینه حرکت کرد و آنجا اسلام آورد و پس از او عمرو بن عاص فاتح آینه مصر و عثمان بن طلحه نگهبان کعبه بمسلمین پیوستند (۱).

عمرة القضاء با کمال متانت و سلامت بر گذارشد در حالی که قلوب مشرکین را نرم کرد و از رؤسای آنها باسلام ملحق شدند .

عمرة القضاء را عمرة القضیه نیز گویند زیرا در یکماه زی‌قعه چهار عمرة بجای آورده شد: عمرة الحدیبه - عمرة القضاء - عمرة الجعرانه برای تقسیم غنائم حنین و عمرة حج که نزدیک بحجة الوداع گردید .

علامه شافعی مینویسد: در این سفر بود که پیغمبر «ص» بعلى بن ابی طالب فرمود: یا علی انت

اخى وصاحبى وانت منى وانا منك (۲).

در این سال سرایائی رخ داد که از آن جمله :

سریه غالب بن عبدالله اللیثی در ماه صفر با بنی الملوح در قدید.

سریه بکر بن مصاب با اصحاب یسیر در فدک .

وقایع سال هشتم

هجرت یا سنة الفتح

سریه شجاع بن وهب اسدی در ربیع الاول بابنی عامر.

سریه کعب بن عمیر غفاری دروادی القری.

سریه زید بن حارثه درمونه .

سریه عمرو بن عاص در جمادی الاخر با ذات السلاسل .

سریه ابی عبده در ماه رجب بسرزمین جهنیه .

سریه ابی قتاده النعمان ربعی انصاری در نجد .

سریه ابی قتاده درزی خشب میباشد.

یکی از نکات حساس تاریخ اسلام در این سال پدید آمد و آن فتح مکه است که از جنگ

های مسرت بخش مسلمین بود و رسول خدا ﷺ باده هزار نفر از مسلمانان وارد مکه شد ،

یعنی داخل شهری شد که هشت سال قبل از بیم جان از آن شهر هجرت کرده بود .

مکه شهر مفتوح العنوه و متعلق بتمامی مسلمانان جهان است.

در این سال بر طایف حصارى «دیواری» کشیدند و غنائم جنگ را تقسیم کردند .

و پس از فتح مکه سرایائی دیگر رخ داد که از آن جمله :

سریه عمر بن خطاب در سترو سریه ابی بکر بابنی کلاب - سریه بشیر بن سعد انصاری -

سریه غالب بن عبدالله اللیثی در شهر رمضان - سریه بشیر بن سعد در شوال بایمن و جبار در

این سال رخ داد.

در این سال بنقل مسعودی رسول اکرم برای عمره در ۲۸ ذی قعدة بمکه رفت و برگشت

در این سال میمونه بنت حارثه را که از قبیله هوازن است بعقد خویش در آورد سریه ابن ابی

العوجاء سلمی در ذی حجه یا بنی سلیم - سریه محیصه بن مسعود در ناحیه فدک - سریه عبدالله بن

ابی حدود نیر در این سال بوقوع پیوست (۱).

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ  
إِنَّا فَتَحْنَا لَكَ فَتْحًا مُّبِينًا

سوره فتح

مرد آخرین مبارك بنده است

چشم اول بین غرور است و خطاست

فتح مکه

إِنَّ مَعَ الْعُسْرِ يُسْرًا

در پس هر گریه آخر خنده است

چشم آخر بین تواند دید راست

حینا دو چشم پایان بین داد      که نگهدارند دین را از فساد  
 گرمی خواهی سلامت از ضرر      چشم ز اول بند و پایان را بگر  
 حکم چون بر عاقبت اندیشی است      پادشاهی بنده درویشی است  
 هر که آخرین تر او مسعود تر  
 هر که آخرین تر او مطرود تر

### مولوی

از سطور برجسته تاریخ اسلام فتح مکه است - فتح مکه تصرف شهری است که در هشت سال قبل از آن پیغمبر از بیم جان از دست دشمن مهاجرت کرده بود و در مرور هشت سال هم بیش از سی جنگ خونین بر اثر آن شهر یکی پس از دیگری بوقوع پیوست - دشمن سرسخت لجوج عنود که در قعر دریای جهالت غوطه ور بود بهیچ قسم حاضر بتسلیم نبود صلح حدیبیه هم که دو سال قبل از فتح مکه رخ داد از غرور خود خواهی قریش و بیم حمله مسلمین بود - اما پس از پیمان حدیبیه و عمره القضاء اسلام یک شخصیت کشور گشائی بخود گرفت و مسلمین یقین داشتند هر کجا قدم بگذارند فتح و فیروزی نصیب آنهاست - یهود هم که در سر راه اسلام خاری بودند بکلی کنار رفته و مضمحل گشتند و قبایل صحرا نشین هم که بایهود فریب قریش را خوردند اینک همه باسلام گرویده اند - منافقین مدینه هم دیگر قدرت برابری از فتنه و فساد نداشتند مهاجرین مکه هم در این هشت سال نیروئی گرفتند همانهایی که از فرط کرسنگی سنگ بر شکم می بستند و بی خانمان بودند در اثر غنائم جنگ صاحب خانه و املاک شدند - این دو سال هم پیمان حدیبیه فرصت داد که مسلمین همه مشکلات و موانعی که سد ترقی اسلام بود از میان بردارند - امور داخلی مدینه منظم گردید - مبلغین و سفرا بکشورهای خارج از شبه جزیره فرستاده شد - امپراطور روم و ایران - سلاطین حبشه و مصر - افراد شیوخ شبه جزیره و خلیج و دریا همه از دین اسلام و آئین آن آگاه گردیدند.

اصول دین و فروع آن بمسلمین آموخته شد تعلیم و تربیت اسلام یک آموزش و پرورش مہذبیه بوجود آورد که میوه آن وحدت عقیده و ایمان و اعتدال اقتصادی و اجتماعی بود. برابری بمعنی حقیقی در تمام افراد مصداق پیدا کرد - این دو سال اخیر از صلح حدیبیه تا فتح مکه، مسلمین بیش از ده سال در پیشرفت دین و تحکیم مبانی اسلام و بیان حقیقت آن فعالیت و فداکاری کردند و باندازهای مسلمین محبوب شدند که حتی قریش با همه غرور و نخوت

ملی متمایل باسلام شدند ولی نمیخواستند خودبخود باسلام بگردند - نوردین و وحدت توحید سرتاسر عربستان را روشن کرده بود تعصب‌های جاهلیت کمتر جلوه میکرد - قبایل بدو و صحرا نشین امنیت خاصی بخود دیدند و يك رونق روزافزونی گرفت - ابوسفیان هم در این مدت بهانه‌هایی بدست آورد که صلح دیگری ببندد تا ناقض صلح حدیبیه گردد پیغمبر ﷺ راضی نشد - کشمکش قباایل عرب با قریش نسبت باسلام و گرویدن آنها زیاد شد ولی مسلمین از حدود پیمان خارج نشدند .

آیات سوره فتح محمد مصطفی ﷺ را بشارت داد که بزودی بردشمنان ظفر خواهد یافت و دل قریش نرم خواهد شد وعده داد که دشمنان ممکن است دوست بشوند و مسلمین از طرف خویشان و عشیره و املاک مکه آسوده گردند .

این مقدمات سبب حرکت مسلمین برای فتح مکه گردید و لذا روز دوم ماه رمضان سال ۸ هجرت از مدینه حرکت فرمود و در منزل چاه ابوعقبه سان لشکر اسلام دید از مهاجرین هفتصد نفر بودند که سیصد اسب سواری داشتند و از انصار چهار هزار نفر بودند که پانصد اسب سواری داشتند و دو هزار نفر از قبایل اطراف مدینه بودند و در میان راه قبایل دیگر ملحق بمسلمین شدند و قریب دوازده هزار نفر قشون مسلمین شد که بطرف مکه حرکت کردند . پیشوای اسلام ﷺ زیر بن عوام را با دوست نفریش لشکر ساخته از جلوروانه کرد برخی از بنی هاشم با اهل و عیال از مکه بیرون آمدند مانند عباس بن عبدالمطلب عموی پیغمبر (ص) و ابوسفیان بن حارث پسر عموی آنحضرت و عبدالله بن ابی امیه پسر عمه رسول الله ﷺ باستقبال آمدند و در منزل «بیوت سفیا» یا ذوالحلیفه باردوی آن حضرت رسیده دین اسلام را پذیرفتند .

قافله مسلمین که در پیشگاه آنها آفتاب رسالت پرتوافکن بود بمنزل (مرء الظهران) چهار فرسخی مکه رسید و کفار قریش هنوز از عظمت و ابهت این قافله بی‌خبرند اما چون صلح حدیبیه رانقض کرده بودند میل داشتند حرکتی از طرف پیشوای اسلام (ص) بعمل آید شاید قرار داد بسته شود - بنی هاشم هم بمسلمین ملحق شدند قریش که رئیس آنها ابوسفیان بن حرب و حکیم بن حزام بود از مکه بیرون آمدند و در اندیشه بودند با قافله مسلمین چگونه رفتار کنند و از چه قبایلی کمک و استمداد بطلبند - در این فکر و مذاکرات که راه چاره می‌جستند بعضی در فتنه بنی بکر و خزاعه شریک شدند و چون عکرمه بن ابی جهل و صفوان بن امیه برای

جنگ آماده بودند ابوسفیان دیده بانی می کرد که چشمش باردوی اسلام افتاد دید آتش زیادی برافروخته شده تعجب کرد بر فیش بدیل بن ورقاء گفت این جمعیت بسیار از کجا آمده اند بدیل گفت شاید خزاعه باشند - ابوسفیان جواب داد خزاعه باین کثرت نیست - از آنطرف چند نفر از مسلمانان برای دیده بانی باطراف اردو می گشتند ابوسفیان و حکیم بن حزام را دستگیر کردند در این اثنا عباس بن عبدالمطلب که سوار استر مخصوص پیغمبر ﷺ بود رسید دید ابوسفیان و رفیقش در چنگال مسلمین گرفتار شده اند ابوسفیان را بسبب رفاقت سابق ردیف خود سوار کرد تا بخدمت پیغمبر ﷺ برساند عمر رسید ابوسفیان را دید شمشیر کشید گفت الحمد لله که این دشمن خدا گرفتار شد خواست او را بقتل برساند عباس شتابان خود را بخیمه پیشوای اسلام ﷺ رسانید عمر نیز خود را رساند و اجازه خواست ابوسفیان را بکشد آنحضرت مانع شد گفتگو بین عباس و عمر در گرفت پیغمبر مهربان هر دورا امر بصبر و سکوت داد و فرمود عباس آنشب ابوسفیان را در چادر خود نگاه دارد و صبح خدمت آنحضرت بیاورد - چون صبح شد عباس با ابوسفیان گفت وضو بگیر وقت نماز فجر او را بخدمت رسول - ﷺ برد - پیشوای اسلام ابوسفیان را با آنهمه آزار و اذیت که با آنحضرت کرده بود مورد لطف و محبت خود قرارداد - ابوسفیان که در انتظار بود پس از ۲۱ سال مخالفت فرمان قتل او را صادر کنند در حیرت فرو رفت و بی اختیار گفت پدر و مادرم فدای تو تا چه اندازه صبر و حلم داری و آنهمه جسارت که من کردم با چنین لطف و مهربانی نلافی فرمودی - حضرت فرمود آیا آنوقت ترسیدی که بوحدانیت خدا ایمان بیاوری و از بت پرستی دست بکشی ؟ ابوسفیان گفت دانستم که خدای یگانه و بی شریک است و کلمه لا اله الا الله را بر زبان اقرار کرد و مسلمان شد . پیغمبر ﷺ باز او را نوازش فرمود و امر کرد بمکه برگردد و اعلان کند هر کس در خانه ابوسفیان بماند در امان است هر کس بخانه حکیم بن حزام برود در امان است هر کس در مسجد الحرام جمع شود و مسلح نباشد در امان است رسول الله ﷺ با فرستادن ابوسفیان و حکیم بن حزام بمکه اعلان عفو عمومی داد مگر برای کسانی که حاضر نشوند از بت های خود دست بردارند .

پس از این فرمان به عباس عموی خود فرمود ابوسفیان و رفیقش را در میان راه يك نقطه ای نگاهدار که سان قشون اسلام را ببینند و عظمت مسلمین را دریابند .  
عباس با ابوسفیان و رفیقش در يك گوشه ایستادند که قافله مسلمین حرکت کرد .

اول خالد بن ولید با هزار نفر از بنی سلیم گذشت پس از او زیر بن عوام با پانصد نفر رد شدند ابوذر غفاری با سیصد نفر گذشتند - بنی اسلم حد نفر بودند رسیدند قبیله بنی کعب و مزینه و جهنیه و بنی صخره و بنی سعد و کنانه و بنی اشجع هر یک با چند هزار نفر بودند یکی پس از دیگری با جلال و جبروت مخصوص گذشتند - عقب سر آنها انصار و مهاجرین نمودار شدند سوار اسبهای عربی و با سطوت و عظمت مخصوص عبور کردند . اینها همه مقدمه بود که آخر از آنها مویز بن عوف را با پیغمبر اسلام (ص) پدیدار گردید . در حالی که یکطرف ابوبکر و طرف دیگر اسید بن حضیر و پشت سر آنحضرت علی بن ابیطالب (ع) و جوانان بنی هاشمی فرا رسیدند - ابوسفیان از این هیمنه و طمطراق قشون اسلام بر خود بلرزید بی اختیار بباس گفت کار برادرزاده ات قوت گرفته عباس جواب داد اکنون زود برو و مردم را از فرمان عدل و داد پیغمبر ﷺ آگاه کن - ابوسفیان شتابان خود را بمکه رسانید قریش کرد و غبار قافله اسلام را دیدند که در افق بلند شده اما ناگهان متفرق گشت معلوم شد پیشوای اسلام ﷺ فرمان داد عده ای با زیر بن عوام و قسمتی با خالد بن ولید و گروهی با قیس بن سعد و جمعی با ابو عبیده بن ابی جراح از چهار جانب داخل مکه شدند ابوسفیان خود را قبل از قشون اسلام بمکه رسانید و گفت این محمد است که با لشکر انبوهش بسوی شما می آید . و بمن فرموده اعلان کنم هر کس بخانه من یا خانه حکیم یا مسجد الحرام بدون اسلحه برود در پناه است - قریش و مکیان هر یک در پی نجات خود بودند اما مسلمین که وارد شدند بهیچکس متعرض نشده و ابداً بروی خود نیاوردند که از دست زجر و اذیت آنها از این شهر مهاجرت نموده اند .

حضرت رسول الله ﷺ خود با زبده اصحاب از راه کوه هندی وارد شهر مکه شدند ساکنین شهر بدون جنگ تسلیم شدند - اما عکرمه و صفوان و سهیل ابن عمر با جماعتی از بنی بکر و بنی حارث از ترس حرکت زشتی که بر علیه خزاعه در سال گذشته مرتکب شده بودند با دسته خالد بن ولید زد و خورد کوتاهی کردند که بیست تا هفتاد نفر کشته شدند و پس از شکست پراکنده شدند .

پیغمبر اسلام ﷺ اکنون وارد شهری شده که از بیم جاننش گاهی تبعید مدتی مجبوس و زمانی مهجور و بالاخره شبانه مهاجرت فرمود . اینک با کمال آرامش خاطر وارد و غسل کرد و در خانه ام هانی خواهر علی بن ابیطالب ﷺ رفت و ناهار میل فرمود و بمسجد الحرام آمد



و هفت بار طواف کعبه کرد درحین طواف چون بر کن کعبه می‌رسید با چوب دستی آن را می‌سود و لمس می‌کرد پس از آن فرمود عثمان بن طلحه کعبه را بکشاید آنحضرت بر در کعبه توقف کرد و امر فرمود بتهای بیرون و اندرون کعبه را بشکنند برخی که در جای بلند بود و دست نمی‌رسید بعلی بن ابیطالب رضی الله عنه فرمود بردوش من پا بگذار و آنها را فرود آر و بشکن آنگاه تصاویری که بر دیوار کعبه نقش کرده بودند فرمان داد عمر محو کند ولی تمثال ابراهیم و اسماعیل را بگذاشت پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود آنها را هم محو کنید - سپس کلید کعبه را خواست کلید داری يك منصب و مقام مهمی بود عثمان بن طلحه را فرستاد تا کلید را از مادرش بگیرد - مادرش خود داری میکرد از دادن کلید - ابوبکر و عمر رفتند مادر عثمان ناچار کلید را بعثمان داد حضور پیغمبر صلی الله علیه و آله تسلیم کرد - در را گشودند با بلال و علی رضی الله عنه و اسامه بن زید و عثمان بن طلحه بدرون خانه کعبه رفتند نماز بجای آوردند بعد بیرون آمد کلید را بعثمان داد و این آیه را تلاوت فرمود :

ان الله يأمرکم ان تؤدوا الامانات الی اهلها و اذا حکمتکم بین الناس ان تحکموا بالعدل ان الله نعما یعظم به ان الله کان سمیعاً بصیراً .

سپس فرمان داد که بزرگان مکه را دعوت کنید حاضر شوند چون حاضر شدند برخاست و خطبه‌ای انشاد فرمود که بدین مضمون خلاصه میشود :

ای مردم حاضرین بغائبین خبر دهید شماها نیز بشنوید که خداوند تبارک و تعالی پذیرفتن اسلام از شما نخوت و جاهلیت را محو ساخت پس از این نباید بنیاکان و عشیره خود افتخار کنید زیرا شما نژاد آدم و آدم از خاک است . بدانید خوب شما آنکس است که پرهیزکار باشد و باخلاق ستوده آراسته گردد ای مردم خداوند زمین مکه را مقدس نموده خون ریزی و فساد را حرام کرده است پس از این مانند پیش از این نباید جنگ و فساد و جدال بشود در ورود من چند نفر گشته شدند از روی دفاع و اجبار بود اکنون اعلان میکنم که حرمت مکه مانند پیش باقی خواهد بود آنگاه این آیه را تلاوت فرمود :

یا ایها الناس انا خلقناکم من ذکر و انثی و جعلناکم شعوباً و قبائل لتعارفوا ان اکرمکم عندالله اتقیکم ان الله علیم خبیر (سوره حجرات آیه ۳۱)

سپس فرمود ای مردم درباره من چه می‌گوئید و چه گمان دارید « ما ذاتقولون و ما ذاتظنون، سهیل بن عمرو جواب داد خوبی در حق تومی گوئیم و گمان بخوبی میکنیم شما برادر

کریم ما هستی و برادرزاده کریم ما هستی که بر ما قدرت یافتی - پیغمبر رحمة للعالمین از فرط شفقت و مهربانی آب در چشمش حلقه زد و فرمود :

من میگویم آن را که بر ادرم یوسف برادرانش گفت «لا تثریب علیکم الیوم» امروز بر شما ملامتی نیست بروید همه آزاد هستید من از شما گذشتم .

پس از نماز عصر بر کوه صفا بالا رفت و با آواز بلند عشیره خود را خطاب کرد فرمود :  
ای بنی هاشم و ای بنی عبدالمطلب گمان نکنید چون من از شما هستم شما هر چه خواهید بکنید دوستان و خویشان من کسانی هستند که از خدا می ترسند چنان نشود که شما گناهکار بشوید و دیگران مؤمن محشور گردند - کردار من از من و کردار شما از شما خواهد بود مرا بعمل شما نخواهند گرفت هر کس مسئول عمل خویش خواهد بود .

این دومین خطابه و دعوتی بود که بالای کوه صفا فرمود - در خطابه اول ابولهب و ابوجهل و ابوسفیان بر او خندیدند اما این دفعه از جان و دل تسلیم شدند و چاره جز اقرار بتوحید نداشتند فاصله بین این دو خطبه ۲۱ سال شد .

پس از ایراد خطبه نسبت بعمر فرمود بزرگان قریش را یکی یکی حاضر کنید، چون ابوبکر دست پدر خود را گرفت آورد فرمود چرا پیرمرد را زحمت دادی من نزد او می رفتم با این اخلاق عظیم یک یک از مردان قریش و بزرگان مکه آمدند و بیعت کردند و اندرز و نصیحت شنیدند و شفقت و مهربانی دیدند و رفتند سپس فرمود زنان قریش بیایند بیعت کنند چون زنان قریش آمدند آنحضرت گوشه ردای خود را گرفت و فرمود گوشه دیگرش را زنان عرب بگیرند و بیعت کنند از جمله زنان : هند بنت عتبه زن ابوسفیان که زلی حسود و فضح بود آمد چون بحضرت حمزه سیدالشهداء عموی آنحضرت پس از شهادت بی حرمتی کرده بود می ترسید خواست آنحضرت او را نشناسد عرض کرد بکدام شرایط بیعت کنم پیغمبر ﷺ این آیات را تلاوت فرمود :

علی ان لا یشرکن بالله شیئاً ولا یسرقن ولا یزنین ولا یقتلن اولادهن ولا یأتین  
بیهتان یفتزینہ بین ایدیہن وارجلہن ولا یعصینک فی المعروف (سوره ممتحنه آیه ۱۲)  
بیعت کنید که شرک بخدا نیارید دزدی نکنید عمل بد ننمائید. فرزندان خود را نکشید  
دروغ و بهتان نزنید و افترا ننندید. در کارهای نیک که پیغمبر ﷺ می فرماید عصیان نورزید.

در این مکالمات پیغمبر (ص) او را شناخت و خودش حس کرد آنگاه عرض کرد « یا رسول الله فاعف عما سلف » بیخس از گناهان گذشته من اینجا نمکی بر زخم دل پیغمبر زد که وضع فجیع شهادت حمزه را یاد آورد اما خلق عظیم محمدی از آن در گذشت - سپس خطاب بزنها فرمود زنان درسوگواری صورت نخر اشند و بر روی خود سیلی زنند و گیس را نکنند و پیراهن را ندرند و جامه سیاه نپوشند و بصدای بلند تگرینند و بر سر قبر گذشتگان زیاد نمازند .

چون از کربیت زنان فارغ شد روز بیابان رسید متفرق شدند -

روز بعد رسول گرامی (ص) خالد بن ولید را با سی نفر بارض نخله فرستاد که آنجا رفته بت خانه «عزی» را خراب کنند . و عمرو بن عاص را فرمود که بت خانه «سواع» را منهدم سازد این بتخانه در قبیله هذیل بود . و سعد بن زید مأمور شد که بتکده «مناف» را از میان بردارد باین ترتیب بتخانه های حوالی کعبه نابود شد .

یکی از اشخاصی که باید تنبیه شود و از حکم عفو عمومی محروم بود عبدالله بن ابی سرح برادر همشیر عثمان بن عفان است که کاتب وحی بود و بعد مرتد شد ادعا کرد در کتاب وحی از خود چیزی افزوده است این شخص را عثمان خدمت پیغمبر (ص) آورد و التماس عفو کرد :

پیغمبر محبوب (ص) او را بخشید - صفوان بن امیه و عکرمة بن ابی جهل که از ترس فرار کرده بودند میخواستند از بحر احمر بگذرند بحبشه یا یمن بروند ام حکیم زن عکرمة که شفقت و مهربانی پیغمبر را نسبت بدشمنان خود می دید خدمت آنحضرت رفت پیغمبر او را احترام فرمود و امان داد عکرمة برگشت خدمت حضرت رسید او را احترام و شفقت فرمود: از این تاریخ لوای توحید برای همیشه در مکه افراشته شد - رسم بت پرستی برای همیشه بر طرف گردید - کعبه مطاف عمومی مسلمین جهان شد - مکه کنگره بزرگ اسلامی گردید - دانشگاه های جهان برای همیشه سپاسگزار مسلمین آنسرزمین و رهین خدمات فداکاران توحید هستند .

باین ترتیب قبیله بزرگ قریش پس از ۲۱ سال زد و خورد و مخالفت های سخت تسلیم شدند و همان طور که در مخالفت جسور و شدید انصاف بودند در اسلام وفاداری و خدمات شایانی کردند و فتوحات بزرگی بدست آنها شد .

بافتح مکه دیگر برای اسلام نقطه تاریکی نبود جز آنکه بنور اسلام منور شده بود .

### سرایای اطراف مکه

سریه خالد بن ولید برای منهدم ساختن پیروان بت‌عزی .

سریه عمرو بن عاص برای از بین بردن بت سواع - برهات .

سریه سعد بن زید الاشہلی برای نابودی مناة .

سریه خالد بن سعید بن عاص بطرف عرفه .

سریه هشام بن عاص بیللم .

سریه طفیل بن عمرو دوسی بذی کفین و شکستن بت عمر بن حمسة دوسی .

سریه خالد بن ولید بینی خزیمه .

غزوه حنین در وادی ذی مجاز که ۱۲ هزار نفر در این جنگ شرکت کردند .

غزوه تبوک در ماه رجب سر راه دمشق که ۹۵ فرسخ تا مدینه است .

در این سال پیغمبر ﷺ امر فرمود مسجد ضرار را منهدم کنند و این مسجد در بنی

سالم بود که منافقین در آن جا محفل داشتند و این آیه نازل شد :

الذین اتخذوا مسجداً ضراراً و کفراً و تفریقاً بین المؤمنین و ارضاداً لمن

حارب الله ورسوله

در این سال ام کلثوم دختر پیغمبر خدا ﷺ از جهان برفت .

در اینسال اداء صدقات واجب شد .

در اینسال علیؑ مأمور شد سوره براءت را بر کفار بخواند و این مأموریت از صفحات

برجسته زندگی علیؑ بشمار رفت - در اینسال بیش از صد هزار نفر مشرک و بت پرست

با سلام گرویدند .

طبری غزوه موته را در سال هشتم نوشته است (۱) .

وقایع سال نهم هجرت در این سال جنگ تبوک که در سال هشتم مقدمات آن فراهم شده بود .

شروع شد - « تبوک محلی است در نیمه راه مدینه بدمشق » که

بنام غزوة العسره نیز خوانده شده .

این جنگ پیکار بزرگی بین روم و اسلام بود که هرقل در شام جمعیتی فراهم آورد که بر مسلمین بتازند چون خبر به پیشوای اسلام صلی الله علیه و آله رسید سی هزار تن جنگجواز مکه و مدینه و قبایل عرب گرد آوردند که بدشمن حمله کنند چون بتبوك رسیدند هم‌ارثش رومیان منصرف شده برگشته بودند و کسی نبود که بجنگ بردازد در این سال وفود اعراب اطراف بمدینه آمده و با اسلام گرویدند (۱).

پس از فتح مکه و شکست کفار قریش برخی از قبایل عرب و قریش که در نزول سوره برائت و قرائت آن برای اهل مکه نواحی مکه میزیستند پیمان عدم تعرض و جریمه دادن بمسلمین بستند و قراردادی داشتند که دشمنی نکنند و با دشمن اسلام همکاری ننمایند (۲).

این پیمان کم و بیش اجرا میشد تا سال ۹ فرارسید و قبایل قریش مانند بکر بنی خزیمه نمی‌مدلج - بنی حمزه - بنی الدئل نقض عهد کردند و پیمان را شکستند و مدت ۹ ماه پیمان شکنی کردند. پیشوای اسلام صلی الله علیه و آله از نقض عهد آنها ملول گردید و میل نداشت با آنها جنگ کند زیرا دیگر هیچ جمعیتی یارای پیکار با مسلمین را ... نداشتند. آنحضرت میخواست باه نطق ژرف و مهربان خود آنها را با اسلام دعوت فرماید. در این موقع که ایام حج فرارسیده بود سوره برائت نازل شد و این آیات تهدید و اعلان جنگ بود برای مشرکین مکه که آنها را برای چهار ماه مهلت دادند تا با اسلام بگردند و سلاح را زمین بگذارند یا از مکه خارج شوند و چنانکه پس از فرارسیدن مدت کسی باقی ماند آنها را بقتل برسانند - پس از سوره برائت و اعلان جنگ دیگر از کفار و مشرکین و بت پرستان هیچ کسی حق ندارد وارد مکه بشود زیرا آنها نجس هستند و نزدیک مسجد الحرام نباید بروند .

پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله ابوبکر را خواست و فرمود ۲۵ آیه اول سوره برائت را ببرد در مکه و بر کفار و ناقضین پیمان قرائت کند . ابوبکر حرکت کرد و تا ذوالحلیفه رسید که جبرئیل نازل شد و عرض کرد: یا رسول الله ان الله یقرؤک السلام ویقول لایؤدیها الا انت او رجل منك .

خدایت سلام میرساند میفرماید انجام این وظیفه را جز شخصی تو یا یکی

از اهل بیت تو نمیتوانند انجام دهند رسول خدا ﷺ علی را فرستاد تا ابوبکر را برگرداند و سوره برائت را با امیر المؤمنین علی علیه السلام داده و فرمود بر ناقه غضباء شتر مخصوص پیغمبر ﷺ سوار شود و بمکه برود و بر مسلمین قرائت فرماید - علی علیه السلام بمکه رفت و روز عید قربان بمسجد الحرام وارد شد شمشیر حمایل کرد و آیات سوره برائت را با صدای بلند در کنار دیوار کعبه بر کفار خواند و بیزاری و تنفر خدا و رسول را از مشرکین اعلان فرمود تا این آیه :

واذان من الله ورسوله الى الناس يوم الحج الاكبر ان الله برى من

المشركين ورسوله

این سال آخرین اجتماع مشرکین در اسلام بود و دیگر هیچ کافر هیچ درمکه نماند و لذا آن سال را حج اکبر خواندند. هنوز این مدت پایان نیافته بود که مشرکین با اسلام گرویدند و با از مکه خارج شدند و بفاصله کوتاهی اسلام آوردند .

امیر المؤمنین علی علیه السلام بمدینه بازگشت و خبر قرائت سوره برائت در مکه و مدینه میان قبایل صدائی انداخت و پس از ششماه گروهی در یمن از مشرکین قیام کردند - رسول اکرم ﷺ امیر المؤمنین علی را بیمن فرستاد تا آنها را با اسلام دعوت کند و علی علیه السلام بیمن رفت و آنچه که اعجاز خواستند از اقرار درخت و سنگریزه به نبوت ﷺ علی علیه السلام برای آنها آورد و باسلام گرویدند و دیگر در تمام عربستان جمعیتی از کفار باقی نماند مگر آنکه باسلام گرویدند .

در همین موقع باز علی علیه السلام را برای گرفتن جزیه از نصارای نجران بدان محل فرستاد علی علیه السلام رفت و وظایف محوله را با همان اخلاق که در مکتب محمدی ﷺ فرا گرفته بود انجام داده و بمدینه برگشت و بر این مقام و منزلت که علی علیه السلام بمنزله شخص پیغمبر «ص» و وصی و خلیفه او بود و این وظایف را انجام داد مسلمین اتفاق دارند . از طرف عامه ۳ حدیث و از طرف شیعه ۱۱ حدیث در این باره روایت شده (۱).

## وفود اعراب

گفتیم که دعوت اسلام در مکه شروع شد و اجراء آن در مدینه بود چنانکه در طول ده سال ۱۴ جنگ و سربیه رخ داد و در نتیجه اسلام روز افزون گردید. آخرین غزوه جنگ طائف بود که با اعراب شبه جزیره کرد و دیگر کسی نبود که جرئت و جسارت پیکار داشته باشد خاصه موقعی که فهمیده بودند سلامت دنیا و سعادت آخرت در قبول اسلام است از فکر پیکار و جنگ خارج شدند و برای قبول دین پس از غزوه طائف تا روز رحلت پیوسته دسته دسته از اعراب که آنها را «وفود» مینامیدند با میل و رغبت بمدینه حضور آنحضرت شرفیاب شده چند ده مهمان پیغمبر «ص» بودند تا اسلام قبول کرده بمنازل خود برمیگشتند.

با این ترتیب در روزهایی که رسول اکرم از جهان در گذشت تمام ساکنین شبه جزیره عربستان مسلمان شده بودند جز معدودی مانند مسیلمه کذاب و نظایر او. آنگاه این سوره نازل شد:

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ اِذَا جَاءَ نَصْرٌ مِّنَ الرَّبِّ وَالْفَتْحُ وَرَأٰی النَّاسَ یَدْخُلُوْنَ فِیْ دِیْنِ اللّٰهِ اَفْوَاجًا فَسَبِّحْ بِحَمْدِ رَبِّكَ وَاسْتَغْفِرْ لَهُ اِنَّهٗ كَانَ تَوَّابًا:

چون یاری خدا دست داد فتح مکه آسان گشت مردم فوج فوج بدین خدا در میآیند پس تسبیح کن پروردگارت را و از او طلب آمرزش کن که او پذیرنده توبه است. اکنون بطور فهرست وفود اعراب را مینگاریم.

وفد بنی تمیم - عطار دین حاجب و زبرقان بن بدر و جمعی دیگر از شیوخ بنی تمیم با خطیب و شاعرشان بمدینه آمدند و اطراف حجره پیغمبر می گشتند و می گفتند ای محمد بیرون بیا با خطیب و شاعر ما مناظره کن تا اگر تو فائق شدی ما اسلام قبول کنیم. در آن هنگام آنحضرت خواب بود بیدار شد این آیه نازل شد:

اِنَّ الَّذِیْنَ یُنَادُوْنَكَ مِنْ وَّرَآءِ الْحِجْرٰتِ اَكْثَرُهُمْ لَا یَعْقِلُوْنَ وَّلَوْ اَنَّہُمْ صَبَرُوْا حَتّٰی تَخْرُجَ اِلَیْہِمْ لَكَانَ خَیْرًا لَّہُمْ وَّاللّٰهُ غَفُوْرٌ رَّحِیْمٌ

سوره حجرات آیه ۴ - ۵

**پیغمبر ﷺ** وارد مسجد شد و در گوشه ای نشست و بنی تمیم را خواسته از مقصودشان سؤال کرد. آن گاه خطیب آنها و شاعر آنها شروع بخطبه و شعر خواندن کردند. خطیب و شاعر اسلام جواب دادند سپس آن جماعت اعتراف کردند که خطیب و شاعر اسلام بر آنها برتری دارد و همه آنها اسلام آوردند و چون برگشتند بقبیله خویش تمام اهالی قبیله اسلام قبول کردند.

**وفد بنی نعلبه** - چهار نفر از قبیله بنی نعلبه بمدینه آمدند و گفتند ما آمده ایم اسلام بپذیریم ولی شنیده ایم که اسلام بدون هجرت قبول نمیشود. فرمود اسلام اقرار بوحدایت و تقوی کامل است نه تقییر مکان. پس از چند روز پذیرائی بهر يك چهار اوقیه نقره بخشید بر گشتند و همه قبیله آنها اسلام آوردند.

**وفد بنی عامر** - عابد بن طفیل با سه نفر از شیوخ بنی عامر بمدینه آمدند و گفتند یا محمد ﷺ ما را بدوستی بپذیر فرمود آن گاه می پذیرم که اسلام آورید گفت اگر اسلام ایمان خدا و رسول است ما ایمان آوردیم. سپس پرسیدند ما میتوانیم پس از توریس مسلمانها بشویم آنحضرت فرمود آن امر دست خدا است و بمن مربوط نیست بهر که میخواهد میبخشد - بجز عامر همه قبیله مسلمان شدند.

**وفد بنی مصطلق** - حارث بن ابی ضرار شیخ بنی مصطلق بمدینه آمد اسلام قبول کرد احکام دین فرا گرفت و بقبیله خود برگشت همه مسلمان گردیدند.

**وفد ضمام بن نعلبه** - روزی عربی وارد مسجد شد گفت پیغمبر کدام است؟ آنحضرت را نشان دادند عرب از تمام احکام سؤال کرد آن گاه گفت من بخدا و رسول ایمان آوردم و نام من ضمام بن نعلبه است سپس بقبیله خود برگشت و آنها را با اسلام دعوت کرد.

**وفد عبدالقیس** - عبدالله بن عوف با جماعتی وارد مدینه شد پیغمبر ﷺ او را پذیرائی شایانی فرمود او و همراهانش از احکام اسلام سؤال کردند و اسلام آوردند.

**وفد بنی حنیفه** - جمعی از قبیله بنی حنیفه بمدینه آمدند که رئیس آنها مسیلمه کذاب بوده. پس از وقوف بر آداب شریعت همه اسلام آوردند جز مسیلمه که میخواست جانشین پیغمبر شود.

**وفد طی** - زید الخیل بن مهلهل با جمعی از قبیله طی بمدینه وارد شدند وزید از آداب دین و ایمان بعقیده توحید اظهار مسرت کرد. چند روز مهمان پیغمبر (ص) بودند و پس از مراجعت بهر يك پنج اوقیه نقره و بزید ۱۲/۵ اوقیه عطا کرد و اسم او را زید الخیر نامید.



**وفد عدی بن حاتم طائی** - عدی در یکی از جنگها اسیر مسلمانان شده بود بمدینه آمد پیغمبر او را گرامی داشت و از اسارت آزاد ساخت و بنزد برادرش بشام رفت و از حسن خلق و سیره اسلام بیان کرد عدی بمدینه آمده مورد عطف و نوازش رسول الله (ص) واقع شده اسلام آورد و همه قبیله او اسلام آوردند .

**وفد فروة بن المسك المرادی** - فروه شخصی محترم بود و صاحب نفوذ شرفیاب شد و اسلام آورد پیغمبر او را حاکم قبیله مذحج فرمود، همه اسلام آوردند .

**وفد بنی زبید - عمرو ابن معدیکرب** که مردی شجاع و شهیر بود تشریف حاصل کرد و مسلمان شد و در جنگ ایران خدماتی کرد .

**وفد کنده** - معدیکرب معروف با شعث بن قیس با شصت نفر سوار خدمت آنحضرت رسید پیغمبر سوره و الصافات را برای او خواند همه مسلمان شدند . او در جنگ اسلام خدماتی کرد و حکومت یافت .

**وفد ازد** - سرد بن عبدالله شیخ قبیله ای بود که مسلمان شد پیغمبر (ص) او را رئیس قوم خود کرد .

**وفد ملوک حمیر** - حارث بن عبد کلال و نعمان بن عبد کلال با سه نفر دیگر از امراء حمیر با اسلام گرویدند پیغمبر (ص) نامه تشکر آمیز و لطف انگیزی برای آنان فرستاد .

**وفد فروة بن عمرو الجذامی** - فروه یکی از بزرگان عرب که تابع قیصر روم بود سفیری بخدمت پیغمبر ﷺ فرستاد او قبول اسلام خود را بعرض رسانید ولی بدست نمایندگان قیصر کشته شد .

**وفد بنی الحارث بن کعب** - قیس بن الحصین و یزید و شداد بن عبدالله با جمعی از بنی - حارث خدمت رسول الله آمدند و اسلام قبول کردند آنحضرت قیس را بر آنها امیر کرد و باتفاق و اتحاد توصیه فرمود .

**وفد نخع** - دویست نفر از قبیله نخع در یمن نزد معاذ بن جبل رفتند و اسلام اختیار کردند و **وفد سلمان** - حبیب سلامانی با چند نفر دیگر از قبیله در مدینه تشریف حاصل کردند و اسلام پذیرفتند و احکام شریعت را فرا گرفته برگشتند .

**وفد رفاعه بن زید خزاعی** - رفاعه بن زید خزاعی شرفیاب شد و اسلام قبول کرد حضرت رسول ﷺ نامه بقبیله او نوشتند و او را مأمور دعوت کرده او قبیله خود را با نامه پیغمبر

دعوت کرد و همه اسلام آوردند.

**وفد همدان** - خالد بن ولید مأمور دعوت قبیله همدان شد اما دعوت او را نپذیرفتند آنکاه علی رضی الله عنه را مأمور فرمود اهلالی استقبال آنحضرت کرده و همه مسلمان شدند.

**وفد بنی سعد** - سیزده نفر از یمن بمدینه آمدند اسلام آوردند. آنکاه پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود کسی از شما در فرود گاه جانمانده است گفتند خادمی داریم برای نگهبانی آنجا گذاشته ایم حضرت فرمود **سید القوم خادمهم** بهر يك انعامی بخشید و هر خص فرمود.

**وفد بنی اسد** - ضار بن اروزر با چند نفر دیگر از رؤسای قبیله بنی اسد که از خشکسالی بمدینه آمدند شرفیاب شده اسلام آوردند و چون خواستند باسلام آوردن منتی بر پیغمبر صلی الله علیه و آله بگذارند این آیه نازل شد:

يَمْنُونَ عَلَيْكَ اِنْ اَسْلَمُوا قُلْ لَا تَمْنُوا عَلٰى اِسْلَامِكُمْ بَلِ اللّٰهُ يَمْنُ عَلَيْكُمْ اِنْ هَدَيْكُمْ  
لِلْاِيْمَانِ اِنْ كُنْتُمْ صَادِقِيْنَ  
(سوره حجرات آیه ۱۸)

ای پیغمبر بر تو منت میگذارند که اسلام آوردند بگو بر مسلمان شدن تن منت نگذارید. خدا بر شما منت گذاشته که شما را هدایت کرده بر اسلام اگر راستگو باشید.

**وفد بنی عذره** - حمزه بن نعمان با ۱۲ نفر از قبیله بنی عذره یکی از قبایل یمن بود بمدینه خدمت آنحضرت رسید و از اصول عقاید و احکام اسلام پرسید پیغمبر صلی الله علیه و آله با عقیده توحید و نماز و نیکوکاری را تعلیم فرمود آنکاه اسلام آورد و گفت من مهمان داری را دوست دارم حضرت فرمود هر کس وارد منزل دیگری بشود ناسه روز مهمان است و بیشتر صدقه خوار او میباشد.

**وفد بنی مره** - حارث بن اعور با ۱۳ نفر از قبیله بنی مره بمدینه آمدند و اسلام آوردند و خود را بسبب اولادی لوی بن غالب با پیغمبر (ص) خویش و قوم معرفی کردند رسول اکرم پس از پذیرائی شایان بهر يك جایزه داد.

**وفد خولان** - خولان قبیله ای در یمن بود که ده نفر آنها بمدینه آمدند اسلام قبول کردند و فرائض اسلام را قبول و فرا گرفته و برگشتند پیغمبر (ص) بهر يك ۱۲ اوقیه نقره عطا فرمود.

**وفد بنی محارب** - ده نفر از این قبیله از مکه بمدینه آمدند و اسلام را قبول کردند و چون در مکه برسول صلی الله علیه و آله اذیت کرده بودند طلب عفو و آمرزش کردند پیغمبر (ص) آنها را بخشید و سنن اسلام را بآنها تعلیم فرمود.

**وفد صداء** - پانزده نفر از عشیره صداء یمن بمدینه حضور پیغمبر ﷺ شرفیاب شدند اسلام آوردند.

**وفد غسان** - سه نفر از این قبیله شرفیاب شده مسلمان شدند و برگشتند سایر قبیله نیز قبول اسلام کردند.

**وفد بنی عبس** - سه نفر از بنی عبس خدمت رسول الله رسیدند اسلام پذیرفتند .

**وفد بنی کلاب** - لیبید بن ربیعہ باجماعتی از آن قبیله خدمت آن حضرت رسیدند و قبول اسلام خود را بواسطه ضحاک بن سفیان که قرآن بر آنها تلاوت کرده بود بعرض رسانیدند .

**وفد دارم از قبیله لحم** - هانی بن حبیب باده نفر بمدینه آمدند و هدایائی که يك قبای زردوز و چند رأس اسب و يك مشك شراب برای پیغمبر ﷺ آورده بودند رسول خدا فرمود شراب را ریختند و بقیه تحف را قبول فرمودند . هانی عرض کرد اگر شراب حرام است میفرمودی میفروختیم فرمود فروختنش هم حرام است . همه اسلام آوردند.

**عرب شترسوار** - روزی پیغمبر (ص) در مسجد نشسته بود يك نفر عرب وارد شد گفت یا محمد ما را بچه دعوت میکنی فرمود به یگانگی پروردگار اعرابی گفت دیگر چه داری این آیه را تلاوت فرمود:

اذا زلزلت الارض زلزالها عرب گفت بعد چه خواهد شد فرمود **واخرجت الارض اثقالها** اعرابی گفت حادثه بزرگی خواهد بود بعد چه میشود فرمود **وقال الانسان مالها يومئذ تحدث اخبارها** اعرابی پرسید آن اخبار چیست پیغمبر (ص) فرمود:

**بان ربك اوحى لها يومئذ يصدر الناس اشتاتاً ليروا اعمالهم . فمن يعمل**

**مقال ذرة خيراً يره ومن يعمل مقال ذرة شراً يره**

عربی دیگر که بر شتر نشسته بود وهم چنان گوش میداد. فریاد زد یا محمد مقصودت را دانستم ومعنی اسلام را فهمیدم. هر دو اسلام آورده رفتند واقوام خود را باسلام دعوت کردند.

**وفد بنی ثقیف** - عروه بن مسعود ثقفی از شیوخ بنی ثقیف است بمدینه آمد مسلمان شد و چون برگشت با آنکه بزرگ قبیله بود او را گشتند ولی بیمناک شدند که پیغمبر ﷺ بر آنها بخونخواهی قیام بکند. ناچار شیخ دیگری را بنام عبدیاللیل بمدینه فرستادند آنحضرت بوسیله

مغیره بن شعبه که از همان قبیله بود مهماننداری و پذیرائی شایانی از آنها کردند و بالاخره اسلام آوردند و همه قبیله مسلمان شدند .

باین ترتیب پیوسته دسته جات عرب «وفود عرب» بمیل و رغبت بمدینه می آمدند و مسلمان میشدند و آئین دین و احکام شریعت را فرا میگرفتند تا شمه جزیره عربستان امن و نظم پیدا کرده، قوت قریش در مکه - مخالفت یهود در مدینه بکلی معهود گردید .

اسلام در آنصردین ساده و بی آرایش بسیار سهل و ممتنع بود - هیچ کراهت و اشکالی نداشت دین عقل و اجماع ، دین عاطفه و محبت، دین مواسات و مساوات، دین کار و کوشش بود . عقیده بیگانگی خدا - ایمان برسول و روز جزا - عمل بفروع و عبادات برای تصفیه و تهذیب نفس قیام بنیکوکاری معنی اسلام بود و متأسفانه اکنون گاهی پنجاه سال میگذرد و یک مرد تحصیل کرده قرن اتم آن اندازه حس و قوف باسلام را که عرب شترسوار داشت پیدا نمیکند و همچنان در معنی اسلام بتدرید و تلون باقی میماند . در حالی که اسلام جز عقیده بتوحید و ایمان بقرآن و رسول و عمل بدان نیست !

در این سال سربه اسامه بن زید برای اردو در فلسطین مأمور شد . سربه

### وقایع سال دهم

#### هجرت

#### (سال حجة الوداع)

خالد بن ولید نیز در شهر ربیع الاول بطرف بنی عبدالمدان رخ داده در این سال ابراهیم پسر رسول خدا وفات کرد در سن ۱۵ سال در حین وفات ابراهیم کسوفی رخ داد که اعراب گمان کردند برای مردن

ابراهیم بود پیغمبر ﷺ فرمود ای گروه مسلمانان بدانید که آفتاب و ماه از آیات بزرگ خدا میباشند که در مرگ و حیات کسی خسوف و کسوف نمیکند و چون شما خسوف و کسوف دیدید نماز بگذارید و بخدا پناه برید .

در همین سال سربه علی بن ابیطالب علیه السلام در شهر رمضان در یمن رخ داد و آنها را بقرآن

دعوت فرمود و قبیله همدان در یکروز همه اسلام آوردند .

در روز ۲۵ ذی قعدة رسول خدا ﷺ برای حجة الوداع حرکت فرمود و تمام قبایل

مسلمانان و عمال بلاد حجاز و عربستان که دو ماه قبل بآنها خبر سفر حجة الوداع داده شده بود برسول خدا ﷺ حاضر شدند و در آن سفر تمام مناسک حج را از واجب - مستحب - مباح - مکروه - حرام بمردم آموخت و آن خطبه مهم را در عرفات ایراد فرمود .

از وقایع مهم اینسال قضیه غدیر خم و تعیین خلیفه و نصب امام و معرفی حضرت علی علیه السلام

بود که در همین کتاب شرح مختصر آن را مینگاریم .

در همین سال بود که نصاری نجران و قضیه مباحله مقرر گردید ولسی اساقفه نصاری تسلیم شدند که جزیه بدهند و مباحله نکنند<sup>(۱)</sup> .

**حجۃ الوداع** حجۃ الوداع آخرین سفریست که پیشوای اسلام صلی الله علیه و آله از مدینه بمکه

رفت و فرائض حج را بجای آورد و بمسلمین تعلیم فرمود :

سفرهایی که حضرت محمد (ص) کرد دو سفر بشام یکی با عموش ابوطالب و یک دفعه هم برای خدیجه بتجارت رفت سفری هم بطایف کرد و یکی از مستشرقین نوشته سفری هم بیمن رفته اند که بکلی بی اساس است- در کتب تاریخ موقوف عرب و اسلام چنین مدرکی نیست و این اشتباهی است که مستشرقین کرده و خود غافل هستند و مسلمین بگمان آنکه اطلاع آنها وسیعتر از علمای اسلام است از آنها نقل کرده اند- و اشتباه از این جانشی شده که آنها خوانده اند پیغمبر صلی الله علیه و آله بیازار حباشه در تهامه رفته خیال کرده اند حبشه است مانند اشتباهی که در ابابیل و آبله کرده اند باری پس از هجرت مسافرت رسول اکرم صلی الله علیه و آله بمکه چهار دفعه بود ۱- برای عمره قضا که صلح حدیبیه واقع شد ۲- عمره القضاء در سال هفتم ۳- فتح مکه در سال هشتم ۴- حجۃ الوداع است و طبری هم همین چهار عمره را نوشته است<sup>(۲)</sup> .

حجۃ الوداع از سطور برجسته زندگمی پیشوای اسلام (ص) است زیرا در این سال صدای توحید سراسر بستان را برای اولین دفعه زیر آهنگ اسلام آورده است :

آن سرزمین که جز نفاق و شقاق بوجود نمی آورد و ساکنین آنجا را پراکنده بیابانها کرده بود اینک تمام آن افراد که مستعد یک مربی کامل بودند چون پروانه گرد و حود یک پیشوای بزرگ که مجسمه اخلاق و فضیلت و عدالت و حتی میان خود و غلامان حبشی که مسلمان بودند فرقی نمیکذاشت جمع شدند و برچم اسلام را با کلمه **لا اله الا الله** بلند کرده در اهتزاز آن مباحات میکردند .

۲۳ سال تربیت و آموزش محمدی صلی الله علیه و آله چنان این مردم لایق را تکان داد که بفاصله سی سال پس از درگذشت پیشوای خود از بحر اطلس تا اقیانوس کبیر پیش رفتند و پرچمدار

۱- طبری ص ۳۹۸ ج ۲- سیره حلبیه ص ۱  
 ۲- سیره حلبیه ص ۳۷۸ ج ۲- بحار ج ۶ ص ۸۵۵- محمد رسول الله ص ۴۷۴ - خاتم النبیین ص ۲۸۵  
 تاریخ النبی احمد ص ۶۸۹ ج ۱۲- تاریخ طبری ج ۲ ص ۴۱۰

تهذيب و تربيت جامعه بشرشدند .

سفر حجة الوداع که بنام حجة البلاغ و حجة الاسلام شهرت گرفت آخرين سفری بود که پیشوای اسلام فرمود و نتیجه ۲۳ سال زحمات خستگی ناپذیر خود را مشاهده کرد. سرزمینی که هزاران بت معبود ساکنین آنجا بود اینک يك دل و يک زبان با خلوص نیت از روی اراده مستقل و عقیده و ایمان میخوانند **لبيك اللهم لبيك لا شريك لك لبيك ان الحمد والنعمة والشكر لك لبيك لبيك لبيك لا شريك لك لبيك .**

در سال بیست و سوم بعثت که ده سال از هجرت پیغمبر ﷺ میگذشت و بکلی آلوده گی های بت پرستی و شرك و كفر از میان رفت و مسلمانان نفس تازه میکشید جبرئیل بر پیغمبر ﷺ نازل شد و خبر داد که عمر تو پایان رسیده همه احکام آسمانی را ابلاغ کردی جز دو فریضه بزرگ یکی حج و دیگری ابلاغ ولایت است که بایستی با رسانیدن این دو دستور دین را تمام و از اینجهان رخت بر بندی.

پیغمبر اکرم ﷺ در ماه ذی قعدة که مساوی با ۳۲ میلادی بود بعالم خود در اطراف شبه جزیره عربستان نماینده فرستاد و نوشت که هر کس میل دارد با پیغمبر خدا بحج برود بزودی باو پیوند مسلمانان از تمام شهرهای اسلامی بطرف مدینه رهسپار شدند و پیشوای خود پیوستند در روز ۲۵ ذی قعدة بود که فرمان داد این آخرین سفری است که من بحج میروم خوب توجه کنید احکام حج را فراگیرید که این فریضه بزرگ مسلمانان را بهم نزدیک میسازد .

آنگاه غسل کرد و موی سروریش را شانه زد و با روغن عطر معطر فرمود . بدن را پاکیزه ساخت چهارر کعت نماز ظهر را بجای آورد و از جانب ذوالحلیفه اذ دروازه شهر مدینه خارج گردید و مردم دسته دسته ، گروه گروه بهمراهی او بیرون رفتند آنهایی که تاریخ نوشته اند این جمعیت را کمتر از نود هزار نفر ننوشته اند و تا ۲۸۰۰۰۰ نفر هم نوشته اند . ابن جوزی ۱۲۰۰۰۰ نفر نوشته . (۱)

پیغمبر در ذوالحلیفه 'معمر' شد و احرام بست و دو حله پوشید یکی را بردوش و دیگری را بر کمر بست همه مسلمانان هم چنان کردند و بیک صورت و يك لباس در آمدند آنگاه با آواز بلند تلبیه خواند و آن وحدت و یکرنگی که در نظر داشت بوجود آورد و این نخستین

۱- شرح مفصل آنرا در جلد امیر المؤمنین علی (ع) نوشته ایم

مرتبه‌ای بود که اعراب شبه جزیره عربستان باین کثرت و اتفاق زیر فرمان يك مقتدای روحانی برای پرستش خدای یگانه جمع شدند .

این نخستین مرتبه‌ای بود که زمین و آسمان عربستان چنین صدای صمیمانه شنید و بر خود بالید که از انعکاس صدای لبیک فضای صحرا پر شده و موبر ابدان همه راست میشد - معنی حقیقی وحدت ملی و متحدالشکل بودن و اتحاد و اتفاق آنروز خوب محسوس شد .  
در حرکت بودند که ابو موسی اشعری از یمن با قافله بزرگ و علی رضی الله عنه از نجران با ۳۴ شتر قربانی و جزیه‌ای که از نصاری و یهود گرفته بودند با سایر عمال به پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله پیوستند .

رسول خدا صلی الله علیه و آله در چهارم ذی حجه با پیروان خود که بیش از صد هزار نفر مسلمان فداکار بودند وارد مکه شدند این جمعیت با این جاه و جلال و سطوت بیاد آوردند روزی را که همین پیغمبر از دست کفاریت پرست از بیم جان خود مهاجرت فرموده آنروز بایک موفقیت بزرگی در سایه سلامت و سعادت و امنیت که از پرتو اسلام بود بمکه وارد شدند پیشوای اسلام وارد مسجد الحرام شده پس از استلام و تقبیل حجر الاسود و طواف کعبه و نماز مقام ابراهیم و سعی بین صفا و مروه بشرحی که در کتب فقه مضبوط است <sup>(۱)</sup> محل شد و روز پنجم یعنی نهم ذی حجه باز امر فرمود غسل کردند و بطرف منی رفت عرفات را درک بمزدلفه و مشعر الحرام باز گشتند پس از رمی جمرات و ذبح و قربانی بمسجد الحرام برگشتند طواف و سعی کرده محل شدند برای سه شب دیگر بمنی مراجعت فرمود . و در روز جمعه بود که خطابه ایراد فرمود .

#### خطبه رسول خدا (ص) در سفر حجة الوداع در سرزمین منی

رسول خدا بزرگترین دعاة الی الله بود و یکی از بزرگترین گذشت و عظمت روحی او این بود که در تمام دوران ابلاغ رسالت هیچ گاه برای خود حقی قائل نشده و بِنفع شخصی کلمه‌ای نگفته و جز خدا در هیچ يك اندیشه و کردار و گفتارش نمیتوان یافت .

حضرت محمد مردی بود که بنام خدا قیام کرد . بنام خدا دعوت کرد - بافتخار خدا عمل کرد - نسبت هر موجودی را بخداداد - هیچگاه تکذیب خدا نکرد - در همه حال خدا را نصب العین داشت . برای خدا هدایت کرد و دعوت فرمود - خدا او را رستگار داشت و نصرت داد و تأیید کرد تا در جنگها مظفر و فیروز و فاتح گشت - نجات و رستگاری در تمام شئون زندگی

۱- بتاریخ جغرافیائی مکه - مناسک حج که چندین بار چاپ شده مراجعه شود

با او بود - هر چه گفت از طرف خدا بود - و همه را از مبدأ خدا میدانست و باز گشت همه را بسوی خدا فرمود . در اثر این گذشت و این فداکاری در راه خدا پروردگار عالمیان نام او را در ردیف نام خود در نمازهای واجب قرارداد که در تمامی روی کره خاک مسلمانان صبحگاهان و شامگاهان با خلوص نیت میگویند: **اشهدان لا اله الا الله و اشهدان محمد عبده و رسوله اللهم صل على محمد و آل محمد .**

یکی از مواردی که رسول خدا (ص) مردم را بسوی توحید و یگانگی و اسباب و علل رستگاری و نجات دعوت فرمود و از آنها اقرار ابلاغ گرفت در سفر حجة الوداع بود که سال دهم هجرت مشرف بمکه گشت و پس از تعلیمات حج در سرزمین منی جبرئیل نازل شد و آیه **اليوم اكملت لكم دينكم** آورد و بنا بر اخبار شیعه این آیه در سرزمین غدیر خم نازل گشت و یکسوره در منی نازل شد که آن سوره **اذا جاء نصر الله و الفتح** بود. آنگاه پیغمبر صلی الله علیه و آله خبر از رحلت خود یافت. ابن عباس اینسور را ۸ روز قبل از رحلت آنحضرت مینویسد . در هر حال پس از نزول این سوره بنا بر آنکه در منی بوده باشد بنا بر حداقل ۱۴۰۰۰۰ نفر حاضر بودند که کمال دین و تمام نعمت را ابلاغ فرمود آنگاه این خطبه را خواند که قریب بدین مضمون است :

بنام خدای یگانه - شکر و سپاس میکنم و از او طلب مغفرت مینمایم که باو باز گشت کنم پناه بخدا می برم از شر و نفس خود و از بدی های اعمال خویش - کسی را که خدا هدایت کند هیچ گاه گمراه نخواهد شد - هر که از خدا بر گشت رستگار نخواهد شد - شهادت میدهم بتوحید و یگانگی پروردگار عالمیان که شریک و نظیر ندارد - اینکه محمد بنده و رسول پروردگار است آنگاه فرمود ای گروه مسلمانان بشما وصیت میکنم بعبادت خدا و پرهیزکاری و تشویق مینمایم بر طاعت و پیروی دین . ایها الناس گوش فرا دارید تا برای شما بگویم - سال دیگر معلوم نیست من با شما در این سرزمین ملاقات کنیم بنا بر این آنچه را که خیر و سعادت شما در آن بود بشما گفتم و هر چه که شما را از خیر و رستگاری بازمی داشت بیان کردم اینک از فرصت استفاده کنید و بشنوید تا بگویم .

ایها الناس خون و مال دیگران بر شما حرام است تا روزی که خدا را ملاقات کنید  
**آیا شنیدید گفتند بلی - فرمود : الاهل بلغت - اللهم اشهد .**



ای گروه مسلمانان هر کس امانتی نزد او هست بصاحبش برگرداند. ربا در هر حال حرام است و دوره جاهلیت را بشیوع ربا تجدید نکنید. از آثار جاهلیت جز پرده داری خانه خدا و سقایت بیت الله سزاوار بقاء نیست ای مردم پرهیز کنید کسی را بصا و سنگ نکشید که بایده برای شبه قتل صدشتر دیه بدهید

معاشر الناس - شیطان شما را فریب میدهد که پیرو او باشید ولی خدا دوست دارد اطاعت او را بنمائید ای مردم فراموشی کفر را می افزاید. توجه داشته باشید خدا را فراموش نکنید. زمان دائره ایست که از روز خلقت آسمان و زمین پدیدار گشته و از آن زمان چهار ماه حرام است که سه ماه متوالی ذوالقعدة، ذوالحجه و محرم باشد و يك ماه رجب که بین جمادی و شعبان است.

در بیان هر بیان میفرمود **الاهل بلغت - اللهم اشهد**.

ای مسلمانان زنان بر شما حقی دارند و شما بر آنها حقی - مبادا در فرائض آنها، یگیری داخل شود - مبادا داخل خانه شما شوند کسانی که شما مایل نیستید - مبادا با فواحش رفت و آمد کنید اگر چنین کردید شما خود را بگرفتاری و بدبختی و فشار و تنگی همیشه انداخته اید اگر زنی گرفتید بر شماست که رزق و لباس و مسکن باو بدهید - زنان برای شما ظروفی هستند که مدتی در ملك شما برای تمتع نفس شما می آیند آنها امانت خدا میباشند بنظر امانت با آنها بنگردید که آنها نفس خود را بنام خدا برای شما حلال کردند پرهیزید از خدا درباره زنان که زبردست شمایند تا بتوانید درباره آنها نیکی کنید که استحقاق نیکوئی دارند

ای گروه مسلمین بدانید گرویدگان بخدا برادر یکدیگر میباشند اما مال آنها بر یکدیگر حرام است جز آنکه بطیب خاطر بدهند یا ببخشند یا شنیدید گفتند بلی.

فرمود ای مؤمنین پس از من کافر نگردید و گردن یکدیگر را تزید - من در میان شما دو چیز بزرگ با امانت گذاشتم که از آن بهره کامل بگیرید یکی کتاب خدا که قرآن مجید است و دیگر اهل بیت و ذریه من میباشد. آیا شنیدید گفتند آری.

فرمود ای مردم خدای شما یکی است و پدرتان یکی بود همه شما از آدم بوجود آمدید و او از خاک بود و گرامی ترین مردم در پیشگاه خدا کسی است که پرهیزکار باشد. ای مردم هیچ عربی بر عجم فخریه و مباهاات نکند مگر بتقوی و پرهیزکاری. فرمود شنیدید گفتند بلی فرمود حاضرین بغائبین برسانند.

ای مردم خدای عالم برای هر وارث بهره‌ای از میراث مقرر فرمود و هیچ کس بیش از ثلث دارائی خود نمیتواند ببرد - ای مردم اولاد برای فراش است **الولد للفراش وللعاهر الحجر** اگر کسی غیر از پدر ادعائی در اولاد داشته باشد رانده در گاه خدا میگردد و در دنیا و آخرت مردود لمن و طعن مردم خواهد بود در پایان خطبه فرمود سلام و برکات خدا نصیب شما باد .

آنگاه فرمود ای مردم من چگونه رسالت را تبلیغ کردم حاضرین گفتند گواهی میدهیم که وظیفه خود را ادا فرمودی و آنچه باید پند و اندرز بدهی دادی - سپس آنحضرت سه بار انگشت بلند کرد و عرض کرد خدایا گواه باش ، آنگاه فرمود بلال اذان گفت و نماز بجای آوردند و بر نایقه قصوی سوار شده بیطن وادی آمد و در همه حال خدای را سپاس گذار بود و پس از غروب آفتاب کوچ کرد - باز روی بمردم کرده فرمود ای مردم فرایض حج بدویدن اسب و شتر ادا نمیشود بلکه پرهیز کاری انجام می‌یابد پس پرهیز کار بشوید و از خدا بترسید و در ازدحام چون سواره میروید شتاب نکنید تا بکسی آزارتان نرسد .

ابن جوزی از کتب صحیحین نقل میکند که در این موقع آیه **الیوم اکملت لکم دینکم** تا آخر آیه نازل شد آنگاه مینویسد زهری این آیه را در جمعه آخر روز توقف در منی نوشته و خیشون نزول این آیه را در غدیر خم نگاشته و ممکن است مانند **بسم الله الرحمن الرحیم** دو مرتبه نازل شده باشد .<sup>(۱)</sup>

يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ وَإِنْ لَمْ تَفْعَلْ فَمَا بَلَّغْتَ رِسَالَتَهُ إِنْ اللَّهُ يَعِصَمَكَ مِنَ النَّاسِ وَاللَّهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الْكَافِرِينَ

امامت

( خلافت )

(سوره آیه ۷۱)

نام خود و آن علی مولا نهاد	زین سبب پیغمبر با اجتهاد
ابن عم من علی مولای اوست	گفت آن کورا منم مولا و دوست
بند رقیبت ز پایت بر کند	کیست مولا آنکه آزادت کند
ای گروه مؤمنین شادی کنید	
همچو سرو سوسن آزادی کنید	

امامت یکی از ارکان اصول دین است که پس از رحلت رسول خدا ﷺ

باصول مذهب عدول دادند و بر اثر این عدول و ایجاد اختلاف خط سیر مستقیم مسلمین را منحرف ساختند و برای استعمار، این حق آسمانی را از محل خود منتقل کردند .

در اسلام بقدری که درباره امامت بحث شده و کتاب نوشته‌اند در هیچیک از مسائل این اندازه تحقیق و تتبع بکار نرفته‌است و اکثریت مسلمین بمسئله امامت اعتراف کرده‌اند جز آنکه چون شخص علی علیه السلام که خلیفه و جانشین و اولی بتصرف و امام و پیشوای پس از پیغمبر (ص) شناخته شد خودش برای حفظ ناموس دین حق شخصی خود را فدای مصالح اجتماعی اسلام کرد گروهی بر این عقیده هستند که باید پیروان هم از این حقیقت عدول نمایند اما فراموش کرده‌اند که خطب لرزاننده علی علیه السلام احتجاجات او و بانوی اسلام یگانه دختر پیغمبر اکرم باخانا و صحابه همه بمنظور احقاق حق ولی سکوت آنحضرت بمنظور جلو گیری از فتنه و فساد و جنگ و جدال بود و چنانچه این لعزش برای مسلمین پدید نمی‌آمد آنهمه جنایت و خیانتی که بدست بنی امیه و بنی عباس رخ داده واقع نمیشد و مسلمین بهتر بکمال مطلوب میرسیدند و با اتحاد و اتفاق بر جهان سلطه و سعادت می‌یافتند<sup>(۱)</sup>.

چون این جا مورد بحث ما نیست جز باندازه ضرورت که اداء وظیفه پیغمبری و از سطور برجسته زندگی رسول اکرم (ص) بود گفتگو میکنیم و علاقمندان را بمدارك مربوطه مراجعه میدهیم .

درباره غدیر خم و نصب امامت تا آنجا که عقل و خرد و علم توسعه داشته بحث شده و تألیفاتی انجام یافته است و خلاصه مفاد این است که رسول اکرم (ص) بر حسب نصوص بازر قرآن و حدیث و مرجحات سته پس از خود علی بن ابیطالب امیر المؤمنین علیه السلام را وصی و خلیفه و جانشین و امام و پیشوای خلق قرار داد و پس از او یازده نفر از نسل او که بترتیب امام حسن بن علی المجتبی - حسین بن علی الشهید - علی بن حسین السجاد - محمد بن علی الباقر - جعفر بن محمد الصادق - موسی بن جعفر الکاظم - علی بن موسی الرضا - محمد بن علی التقی - علی بن محمد النقی - حسن بن علی العسکری - محمد بن حسن صاحب الزمان المهدی خلیفه الرحمن و غوث المسلمین علیهم الصلوٰة و السلام

۱- کفایة الخصام ص ۶۰۸ که ۱۶۰ حدیث از عامه و ۲۷ حدیث از خاصه در اسامی خلفای ۱۲ گانه و در حدیث لوح شرح مفصل امامت و اسامی ۱۲ نفر ائمة اطهار ضبط و مورد اتفاق است که در کتاب فاطمه زهرا و کتاب امیر المؤمنین مفصل شرح داده شد

خلفه و وصی و جانشین پیغمبر خدا میباشند که شرح حال هر يك را جدا گانه در کتاب مفصلی نگاشته‌ام و چاپ شده است. (۱)

**پیشوائی در اسلام**  
در لزوم امامت و اینکه پیغمبران سلف خلیفه و جانشین داشته‌اند و عدد آنها دوازده نفر بوده مانند حواریون حضرت موسی و مسیح و در اینکه پیغمبر اسلام در باره جانشین خود مکرر با منطق مختلفی تصریح فرموده از طرق عامه هفتاد حدیث و از طرق شیعه صد حدیث معتبر در دست است و در اینکه بولایت و خلافت علی علیه السلام نص صریح کرده بیست و چهار حدیث از طرق عامه و ۱۹ حدیث از طرق شیعه و در اینکه اوصیاء پیغمبر (ص) ۱۲ نفر و همه از قریش میباشند ۵۸ حدیث از عامه و ۵ حدیث از شیعه در دست و صدها حدیث دیگر بر اثبات این حقیقت داریم که در کتاب نفیس غایت المرام نقل شده است و ما فقط يك حدیث آنهم از طرف عامه قناعت میکنیم:

ابو عبدالله محمد بن ابونصر حمیدی در کتاب جمع بین صحیحین در حدیث متفق علیه از مسلم و بخاری از سند جابر بن سمره نقل میکند که از رسول خدا «ص» شنیدم فرمود (یکون بعدی اثنی عشر امیراً کلهم من قریش) و در حدیث دیگر که همین شخص روایت میکند که فرمود دین من زایل نمیشود و قیام او تا روز قیامت است و پیشوای آن دوازده نفر از خلفای من هستند که همه از قریش میباشند. اول آنها علی بن ابیطالب علیه السلام وصی و خلیفه و جانشین من و آخر آنها قائم آل محمد «ص» میباشد. (۲)

خوب است دانشمندان اسلام که در عقاید عامه میباشند در این قرن اتم از عصبیت و عادت خارج شوند و قدمی برای تحقیق بردارند و رشد عقلی خود را نشان دهند.

عموم مسلمین در لزوم پیشوا و وجوب امام اتفاق دارند فقط اختلاف در شخص خلیفه است که فرقه با خلافت ابوبکر بر دو دلیل تکیه کرده‌اند دلیل اول پیشنهادی ابوبکر است و دلیل دوم رأی اجماعی است و این دو دلیل با صد برهان عقلی و شواهد تاریخی و منطق عملی از حدیث و سنت باطل است زیرا اگر نماز باشد که علی در جنگ تبوک بجای پیغمبر و با مر او در مدینه ماند و قبل از او بر مسلمین پیش نماز بود و اجماع هم صورت نگرفت زیرا تا شش ماه

۱- بکتاب چهارده معصوم مراجعه شود ۲- غایت المرام سید جزائری و منتقم حقیقی تألیف

نگارنده که در سال ۱۳۲۲ و سال ۱۳۳۵ و ... منتشر شده مراجعه شود- خلافت در اسلام

سقیفه در تزلزل و احتجاجات شدید و واخواهی بوده و بیش از ۲۷۰۰ نفر با ابوبکر بیعت نکردند<sup>(۱)</sup> بنابراین اجماع نبوده است و این میدان تحقیق و انصاف را بدست مورخین می‌دهیم تا در کشف این حقوق طبیعی و اصول مدنی و تأثیر عمیق این حقیقت را بیشتر روشن سازند یکی از اصول مسلم غیر قابل انکار حدیث افتراق امت است که پیغمبر «ص» فرمود پس از من امت من ۷۳ فرقه میشوند يك فرقه آنها ناجی هستند و بقیه در آتش خواهند سوخت . اکنون که بعقاید و افکار ۷۳ فرقه مراجعه کنیم همه میگویند فرقه ناجیه ما هستیم و بقیه هالك خواهند بود .

اما آنچه مدارك و نصوص معتبر صحیح داریم که ۱۴ قرن در مجالس سلاطین و خلفا و علماء بزرگ حلاجی شده این است که فرقه ناجیه شیعه امامیه اثنی عشری هستند و ملاك عقاید آنها قرآن و نصوص احادیث آل عترت و طهارت است که آنها اهل بیت بودند و بهتر از سبب و علل نزول قرآن و فرهنگ و معارف اسلام اطلاع دارند و ما فرقه شیعه متمسك بذیل عنایت آنها هستیم زیرا آنها باب مدینه علم هستند و پس از آنها گروهی از بزرگان علماء مانند شیخ مفید ، شیخ طوسی ، سید رضی و سید مرتضی و غیره پیشوای علمی این فرقه میباشند که ملاك عمل شیعه کتب این دانشمندان بزرگ است گفتار آنها برای ما حجت میباشد و ما شرح مفصل این حقایق را در کتاب سرتفوق شیعه نقل کرده ایم که فعلا مجال تکرار نیست .<sup>(۲)</sup>

بنابر تحقیق علمای شیعه و مفسرین آیه یا ایها الرسول بلغ ما انزل الیک<sup>۳</sup> مرتبه نازل شد تا دفعه سوم رسول خدا ﷺ ابلاغ فرمود و اکنون مدارك این گفتار را بعرض میرسانم در باب این آیه شریفه هشت حدیث از طرق شیعه و ۹ حدیث از طرق عامه در دست داریم - و فعلا قریب صدویست جلد کتاب در باب امامت اکنون در کتابخانه شخص اینجانب موجود است ولی در اینجا فقط بکتب شیعه استدلال میکنیم .

محمد بن یعقوب کلینی صاحب کتاب اصول و فروع کافی که از مفاخر شیعه میباشد باسناد خود از امام محمد باقر علیه السلام روایت کرده که پنج چیز را خدا بر بندگانش واجب فرموده نماز - روزه - زکوة - حج - ولایت آنکاه میگوید ولایت روز عرفه نازل شد و رسول خدا «ص» فرمود در دل خود راندم بی آنکه بر زبان آورم که امت من قریب العهدند بزمان جاهلیت هر گاه

۱- فصول المهمه سید شرف الدین - امت و امامت سید هبة الدین والفدیر علامه امینی

۲- بکتاب زندگانی امیر المؤمنین علی (ع) مراجعه شود .

آنها را بولایت پسرعم علی علیه السلام اعلان کنم منافقان در حق من سخنان بد گویند پس از چندی آیاتی نازل شد که مرا تهدید کرد که اگر تبلیغ نکنی عذاب کنم و بقیه آیه **وان لم تفعل فما بلغت رسالته والله يعصمك من الناس ان الله لا يهدي الكافرين** فرود آمد. ابن بابویه صدوق صاحب کتاب من لایحضره الفقیه که از کتب اربعه و ملائک عمل شیعه امامیه است در کتاب مجالس خود بسند خود از امام محمد باقر علیه السلام تا بجوش برسد حدیث مفصلی روایت کرده که آخرش را بهمین نحو آورده است .

عیاشی که از مفاخر علمای رجال شیعه بشمار میرود وصحت و سقم موثق و غیر موثق رواه را که اوبیان کرده مورد توجه همه علمای امامیه است باسناد خود از حضرت امی جعفر علیه السلام روایت کرده که چون آیه یا ایها الرسول بلغ ما انزل الیک رسید سه روز پیغمبر صلی الله علیه و آله مکث کرد در ابلاغ تا آنکه بیجفیه رسید و از خوف مردم بآن اقدام نمیکرد تا آنجا بقیه **ان لم تفعل** رسید آنگاه ابلاغ فرمود .

عیاشی نیز از عمر بن یزید روایت کرده از حضرت امی عبدالله علیه السلام که این آیه در منی نازل شد و رسول خدا (ص) از مردم ترسید و اقدام بدان نفرمود و تا روز ۱۸ ذی حجه جبرئیل آیه **ان لم تفعل** را ابلاغ کرد و آیه **والله يعصمك من الناس** امانی برای پیغمبر (ص) بود که ابلاغ ولایت علی علیه السلام را فرمود .

باز عیاشی نقل میکند که چون آیه ولایت نازل شد رسول خدا (ص) عرض کرد پروردگارا امت من قریب العهد بجاهلیت میباشند و از ایشان اندیشه کردم که مبادا آسیبی برسانند تا بقیه آیه نازل شد آنگاه در خم غدیر دست علی علیه السلام را گرفت و معرفی فرمود و دعا خواند که **اللهم وال من والاه وعاد من عاداه و انصره من نصره و اخذل من اخذله واحب من احبه و ابغض من ابغضه** .

و شیخ صدوق از عبدالعزیز بن مسلم روایت کرده که در سفر مرو خدمت حضرت امام رضا علیه السلام بودیم و سخن از امامت بود عین حدیث محمد بن یعقوب کلینی را فرمود .

سلیم بن قیس که در سال ۷۵ هجری فوت شد و در این وقایع خودش شاهد و ناظر بود و کتاب او تا این سال چاپ نشده بود و اکنون چاپ شده حاضر است مینویسد و سید جزائری این حدیث را انتخاب و در غایت المرام خود نقل فرموده و هر دو نفر از بزرگان علمای امامیه و مورد توجه و توثیق میباشند و این حدیث است که حضرت امیر علیه السلام در میان لشکر خود بالای

منبر رفت در حضور مهاجر و انصار از آیاتی که درباره خودش نازل شده بیان فرمود تا رسید باینجا که فرمود رسول خدا ﷺ فرمود خداوند مرا بر رسالتی امر فرمود که دلم از آن تنگ بود که گمان کردم که اگر آن را تبلیغ کنم مرا مردم تکذیب کنند تا آنکه حق تعالی مرا تهدید فرمود و بقیه اخبار گذشته را بیان میفرماید .

شیخ طوسی در کتاب احتجاج خود از ابوعلی بن فارس بنقل روضة الواعظین از حضرت امام محمد باقر علیه السلام روایت کرده و تمام خطبه غدیریه را بیان میکند تا آنجا که میگوید پس از پایان منصب امامت سر بلند کرده عرض کرد **اللهم انك انزلت الامامة لعلي وليك عند تبیین ذلك بتفضيله اياه بما اكملت لعبادك فقلت و من يتبع غير الاسلام ديناً فلن يقبل منه وهو في الآخرة من الخاسرين اللهم انى اشهدك انى قد بلغت .**

ابن بابویه در امالی خود بسند خود از ابن عباس روایت کرده که رسول خدا (ص) فرمود چون مرا با آسمان بردند با بلاغ ولایت علی علیه السلام مأمور شدم حدیث خیلی مفصل است تا آنجا که میفرماید، پس رسول خدا (ص) فرود آمده مکروه داشت این ابلاغ را بنماید از خوف آنکه مبادا او را متهم سازند که ریاست را برای پسر عمش معین کرد و او را تکذیب کنند زیرا قریب العهد بزمان جاهلیت بودند تا آنکه شش روز گذشت پس این آیه نازل شد .  
**فلعلك تارك بعض ما يوحى اليك وضائق به صدرك چگونه ترك می شود بعض آنچه که وحی می فرستیم مگر سینه تو تنگ میشود رسول خدا ﷺ نیز این را متحمل شد تا روز هشتم پس خدای تعالی فرو فرستاد بلغ ما انزل اليك من ربك وان لم تفعل فما بلغت رسالته والله يعصمك من الناس .**

رسول خدا ﷺ فرمود این تهدید است پس از وعید و من ناچارم فرمان الهی برم و تبلیغ رسالت نمایم و اگر مرا تهمت زنند یا تکذیب نمایند تکذیب ایشان مرا آسان تر و گوارا تر است از اینکه خدای تعالی مرا بعذاب دردناک معاقب گرداند .  
آنگاه در روز غدیر خم فرمود که من مأمور بودم و دلتنگ بودم از این ابلاغ ولی چون تهدید شدم ابلاغ میکنم .

و این آیه که **اليوم اكملت لكم دينكم** بود نازل شد و پیغمبر صلی الله علیه و آله سه مرتبه تکرار فرمود و در این موضوع از طرف شیعه ۱۵ حدیث وارد است. ابن جوزی مینویسد این آیه دو مرتبه نازل شد یکجا در منی و دیگر در غدیر خم و آیاتی هست که دو مرتبه نازل شده باشد

مانند بسم الله الرحمن الرحيم<sup>(۱)</sup>.

غالب مفسرین<sup>(۲)</sup> از ابن عباس روایت میکنند که چون پیغمبر (ص) از مدینه خارج شد هفتاد هزار نفر ملتزم رکاب او بودند و قبل از رسیدن بمکه جبرئیل فرشته مقرب خدا وحی آورد یا ایها الرسول بلغ ما انزل الیک من ربک - فرمود ای جبرئیل میدانی منافق بسیار و دوست کم غالب مردم میگویند آنچه را که در قلب خود غیر از آن عقیده دارند و بیم آن می رود که با این ابلاغ همراه بقتل برسانند جبرئیل برگشت پیغمبر ﷺ بطرف مکه حرکت کرد تا موقعی که اعمال حج تمام شد در مسجد خیف در منی جبرئیل نازل شد عرض کرد یا ایها الرسول بلغ ما انزل انزل الیک من ربک . (سوره ۵ آیه ۷۱)

رسول خدا همان جوابی را باو داد که در مرتبه اول فرموده بود این جامحل منافقین است و بیم آن دارم که با این ابلاغ احکام سابقین هم از بین برود . در فرصت محل مناسب و موقع شایسته ای هستم .

جبرئیل رفت پیغمبر ﷺ حج را تمام کرد احکام حج را بمردم رسانید . جزئیات مناسک حج و ازکار آن را بمسلمین تعلیم فرمود و از مکه حرکت کرد . بعضی از مورخین مانند ابن کثیر مینویسند در این موقع ۲۸۰ هزار نفر ملتزم رکاب آن حضرت بودند .

چون از مکه دور شد بنه میلی مکه ۳ فرسخی رسید جبرئیل نازل شد این آیه را تکمیل نمود :

یا ایها الرسول بلغ ما انزل الیک من ربک وان لم تفعل فما بلغت رسالته والله يعصمک من الناس ان الله لایهدی القوم الکافرین .

باتفاق شیعه و سنی این آیه در مورد حضرت علی علیه السلام وارد شد و تهدید پیغمبر صلی الله علیه و آله

۱- کتبی که مورد استفاده بوده بسیار است فعلا چند جلد آن ذکر میشود :

تفسیر صافی ص ۱۴۴ - تذکره ابن جوزی ص ۹۹ - غایت المرام سید جزائری که ترجمه آن بنام کفایة الخصام است درباره آیه فوق و حدیث غدیر خم ص ۴۳۷ - بحار الانوار ص ۷۶۵ - الفدیر علامه امینی تبریزی نجفی - عبقات الانوار میرحامد حسین لکنهوی ۲۰ جلد - الذریعه الی تصانیف الشیعه شیخ آغا بزرگ تهران - اعیان الشیعه حاجی سید محسن جبلعالمی در ۶۵ جلد است و امامة الکبری حاجی آقا حسن حاجی آقامیر کربلایی ۲ - تفسیر صافی ص ۱۴۳



برای تبلیغ مربوط بروز ۱۸ ذی حجه در همان سرزمین کراع غدیر خم میباشد جزء اول این آیه ۳ مرتبه نازل شد و جزء اخیر **و ان لم تفعل فما بلغت رسالته** در غدیر خم نازل شد .

**غدیر خم کجاست؟** کراع غدیر خم محلی است کوهستانی بسیار گرم که آبهای باران در آنجا جمع میشود - این محل سرزمینی است که چون از آن خارج میشدند مسلمانان متفرق شده و هر دسته بطرف شهر و موطن خود میرفتند .

غدیر خم چهارسوق راه حجاز است که از مکه بطرف نجد - تهامه - یمن - حضرموت - مدینه - عراق و غیره باید از هم جدا شوند .

پیغمبر ﷺ مجبور شد در این سرزمین گرم بی آبدی کوهستانی نزول اجلال کند . ناگهان فرمان داد فوری ناقه مرا بخوابانید که دیگر قدم نمیتوانم برداشتم و امر مهمی را باید ابلاغ کنم فرمود رفته گان تا جحفه را باز گردانند عقب ماند گان برمسند شتران را يك طرف آزاد بگذارند - منبری تهیه کنند که پایه آن از سنگ و پله های آن از جهاز شتر بلند باشد تا پیغمبر ﷺ بتواند صدای خود را بهمه مردم برساند این جوزی (ص ۱۸) مینویسد در این جا ۱۲۰۰۰۰ نفر ملازم رکاب پیغمبر ﷺ بودند که همه نزول کردند منبری از هفتاد پله تشکیل دادند هوا بقدری گرم بود که روی سنگهای کوه امکان نشستن نداشت - اعراب عباي خود را بپا می بستند و در شکم کوه روی سنگها می نشستند جمعیت همه حاضر و گوش فرمان فرا داشتند .

رسول الله ﷺ اول ظهر بیابای منبر رفت بر عرشه قرار گرفت و شروع بخطبه فرمود قریب چهار ساعت خطبه خواند که بتقریب چندین جزء از قرآن بمناسبت احکام خود قرائت فرمود - علی علیه السلام را صدا کرد و يك پله پائین تر از خود نشاند .

آنگاه خدای بزرگ خالق قادر متعال را با صفات الوهیت و خلاقیت آنطوری که شایسته بیان پیغمبری بود معرفی فرمود سپس از آن بسیاری از سرایر دیانت اسلام را بانکات حساس آئین مقدس خویش بیان فرمود پس علی علیه السلام را با تمام فضائلی که در قرآن در حق او تصدیق و اعتراف کرده ایراد فرمود و همه تصدیق کردند .

آنگاه فرمود ای گروه مسلمانان ۳ مرتبه جبرئیل بمن وحی آورد تا اینکه در این روز تمام انبیاء سلف خلفای خود را معرفی کرده اند در این روز ولایت و امامت علی علیه السلام بر تمام موجودات عرضه شد تو نیز باید ابلاغ ولایت او را بنمائی ولی من چون میدانم در میان شماها

منافق بسیار است و مؤمن یکدل و یک زبان کم از این رو عذر آوردم تا این آیه که هم اکنون نازل شده مرا مجبور کرد شمارا آگاه کنم که خلیفه و جانشین و مولا و امیر شما بعد از من این مرد یعنی علی بن ابیطالب پسر عم و داماد من است .

در این موقع رسول خدا ﷺ که مردی ۶۳ ساله بود و در ظرف ده سال اخیر ۸۴ جنگ کرده و اکنون از سفر حج بازگشت نموده فرسوده و خسته است کمر بند علی را گرفت چنان بلند کرد که زانوی علی محاذی سینه پیغمبر قرار گرفت و سفیدی زیر بغل او نمودار شد - سپس فرمود : **معاشرا الناس من كنت مولا فهدا علی مولا اللهم وال من والاه وعاد من عاداه وانصر من نصره واخذل من خذله والعن من ظلمه .**

چون سخن بدینجا رسید مردی از عقب جمعیت برخاست و خود را بمنبر رسول خدا «ص» نزدیک کرد نامش نصر بن حرث بود گفت یا رسول الله تو ما را بنماز و روزه و جهاد و خمس و زکوة امر کردی همه را قبول کردیم دیروز حج را بما قبولانندی امروز میخواهی ابن عمّت علی را بر ما ریاست دهی آیا از نزد خودت این حرف رامیزی یا از طرف خدا؟ پیغمبر ﷺ فرمود بحق خدائی که جان من در دست قدرت اوست از طرف او مأمورم که ابلاغ ولایت علی را بنمایم. آنگاه آن مرد شرمنده برگشت و با خود گفت خدا یا اگر از طرف تو علی باید بر ما ریاست کند من راضی نیستم هم اکنون سنگی از آسمان بفرست مرا هلاک کند **واذ قالوا اللهم ان كان هذا هو الحق من عندك فامطر علينا حجارة من السماء او ائتنا بعذاب الیم**

آیه ۳۳ سوره انفال

فوری قطعه سنگی بر سرش خورده همانجا مرد .

جبرئیل نازل شد این آیه را بیاورد **سئل سائل بعذاب واقع پیغمبر «ص» بگو بمردم این شخص از بغض با علی خرد تقاضای عذاب کرد ما هم استجابت کردیم .** این خطبه و ابلاغ امامت و پیشوائی علی بسیار مهم و مورد بحث بود از نظر اهمیت پیغمبر «ص» آن روز نماز ظهر و عصر را با هم جمع کرد که ملائک جمع بین دو نماز از همین جا شروع میشود - ۷۳ مرتبه مردم را تحت عنوان معاشرا الناس خطاب و مصالح و مضار زندگانی فردی و اجتماعی آنها را تعلیم فرمود - مردم را از مخالفت با علی ترسانید و بعذاب دردناک ابدی و قهر و غضب خدای وعده داد و بدوستی علی سعادت و سلامت و بهشت موعود و خیر و عاقبت دوجهان را ضامن گردید .

این قهرمان بزرگ آسمانی با این ضعف قریب یکساعت علی را سردست بلند کرد و با تمام خصوصیات معرفی فرمود که دیگر جای شك و شبهه باقی نماند و برای اثبات نص امامت و خلافت او تا آنجائی که ماسراغ کرده ایم بیش از پانصد جلد کتاب نوشته شده و مسئله امامت از بزرگترین مسائل دیانت اسلام است که با سیاست عرفی اصطكاك کرد و پس از ۸۱ روز از این واقعه مهم انكار و اختلاف پدیدار گشت. ما در کتاب سرفوق شیعه این حقایق را با مدارك معتبر نگاشته ایم در پایان خطبه فرمود یا علی لا یحبك الا مؤمن ولا یغضك الا منافق پس از آنکه خطبه مفصل پیغمبر اکرم «ص» با تمام رسید در مقابل ۱۲۰۰۰۰ نفر مسلمان از منبر فرود آمد و بزرگان عرب آمدند بیعت کردند و تبریک گفتند یکی از فصحاء حاضر گفت : سوگند بخدای عالم که روزی را مانند غدیر خم برای پیغمبر «ص» ندیدم که چون از منبر فرود آمد بقدری بشاش و خوشحال بود که بزرگترین وظیفه را انجام داده و کوئی يك جوان چهل ساله با تمام قوا در مقابل این جمعیت انبوه سخن رانی کرده است .

گروهی از شعرای بزرگ و بلغای عرب در ضمن تبریک اشعار و قصایدی سرودند از آن جمله عمرو بن عاص بود که پس از تهنیت گفت :

و فی ایاتهم نزل الكتاب	بآل محمد عرف الصواب
بهم و بجدهم لا یستراب	و حجج الاله علی البرایا
له فی الحرب رتبه تهاب	ولا سیما ابی حسن علی
وفیض دم الرقاب لها شراب	طعام سیوفه مهج الاعادی
معاقدھا من القوم الرقاب	و ضربته کیعته بغم
و باقی الناس کلهم تراب	علی الدر والذهب المصفی
و صحاك اذا اشتد الضراب	هو البكاء فی المحراب لایلا
و باب الله و انقطع الخطاب	هو النبا العظیم و فلك نوح

سپس حسان بن ثابت شاعر مخصوص رسول الله «ص» اجازه گرفت و قصیده ای بزرگ انشاد کرد که از آن جمله است :

بغم و اسمع بالنبی منادیا	ینادیهم یوم الغدیر نبیهم
بانك معصوم فلاتك و اتیسا	وقد جاء جبریل عن امر ربه
الیك ولا تخشى هناك الاعادی	و بلغهم ما انزل الله ربهم

فقام به از ذاك رفع كفه  
وقال فمن مولاكم ووليكم  
الهك مولانا وانت ولينا  
فقال له قم يا على فاني  
فمن كنت مولا فهذا وليه  
فخص بهادون البرية كلها  
هناك دعا اللهم وال وليه  
ويارب انصر نصره لنصرهم

يكف علی مع لن الصوت عالیا  
فقالوا ولم یبدو اهانك تعامیا  
ولن تجدن فینا لك الیوم عاصیا  
رضیتك من بعدی اماماً وها دیا  
فكونوا له انصار صدق موالیا  
علیاً وسماء الوزیر المواخیا  
وكن للذی عادی علیاً معادیا  
امام هدی كالبدیر یجل الیدیاجیا (۱)

ان مثل عيسى عند الله كمثل آدم خلقه من تراب  
ثم قال له كن فيكون الحق من ربك فلا تكن  
من الممترين فمن حاجك فيه من بعد ما  
جاءك من العلم فقل تعالوا ندع أبناءنا و  
أبنائكم ونساءنا ونسأكم وأنفُسنا وأنفُسكم  
ثم نبتهل فنجعل لعمرة الله على الكاذبين .

سورة آل عمران

## مباهله با نصاری نجران

مفسرین اتفاق دارند که چون نصاری نجران خدمت رسول اکرم «ص» رسیدند پس از  
مناظره بسیار قرار شد مباهله کنند و آیات فوق امر بمباهله است که ۱۹ حدیث از طرق عامه  
و ۱۵ حدیث از طرق خاصه و شیعه در علل و اسباب نزول این آیه روایت شده است (۲).

نجران محلی است بین مکه و یمن بطول ۷ منزل که سرزمین سکونت نصاری میباشد و  
بیشتر علمای نصاری در آنجا منزل دارند .

در سابق گفتیم که چون مسلمین از فشار قریش در زحمت افتادند در سال ۵ نبوت گروهی  
بحبشه مهاجرت کردند و پس از سه ماه مراجعت بمکه نمودند و دوباره جمعی که جعفر بن ابیطالب  
از آن جمله بود در سال ۷ نبوت بحبشه رفتند و پیشوای اسلام «ص» نامه پادشاه آنجا نوشت . پادشاه

۱- تاریخ النبى احمد ص ۲۳۵ ج ۲ - تفسیر سافی ص ۷۰ - کفایة الخصام ص ۳۹۳ - بخاری ج ۶ -

ص ۸۲۳ - سیره حلبیه ص ۳۲۹ ج ۲

حبشه که از اسلام بخوبی آگاه شد آنها را مورد احترام قرارداد و مهاجرین تافتح قلاع خیبر بماندند و آنچه قریش کوشیدند که پادشاه حبشه مهاجرین را بیرون کند نپذیرفت بلکه با مسلمین هم نهایت محبت و همراهی را کرد .

پیغمبر اسلام «ص» از نصاری تعریف میکرد و آنها را بر قریش مشرک و یهود لجوج ترجیح میداد و اهل کتاب خطاب میفرمود و بعفت و دوشیزگی و عصمت حضرت مریم مادر عیسی و بنیوت و بزرگی عیسی اعتراف میفرمود و تعریفی از او میکرد که از تعریف خود مسیحی‌ها بمراتب بهتر و بالاتر بود. میفرمود محقق است که مسیح پسر مریم و رسول خدا است. او کلمه‌ای است که بسوی مریم القا و افکنده شده و روحی است از خداوند متعال پس ایمان بیاورید بخدا و پیغمبران او (سوره نساء آیه ۱۷۵)

پیش از آنکه مهاجرت پیغمبر «ص» رخ دهد بیست نفر نصرانی از اهل نجران بمکه آمدند و اسلام آوردند و برگشتند پس از آنکه اسلام قوت گرفت و جنگها همه بفتح و فیروزی مسلمین تمام شد و فود و نمایندگان قبایل و عشایر خدمت پیغمبر اسلام «ص» رسیدند تا از نزدیک حقیقت را دریابند. از جمله فود نصاری نجران بودند که پس از فتح مکه بمدینه آمدند این دسته همراه اسقف‌ها - پاپ‌ها - کشیش‌های بزرگ آن ملت بودند .

علی بن ابراهیم در تفسیر خود مینویسد چون نصاری نجران خدمت رسول خدا «ص» رسیدند رئیس آنها « پاپ و اسقف اعظم » بنام اهتم و عاقب و سید بود در مسجد رسول خدا «ص» بودند که وقت نماز رسید آنها ناقوس نواختند و نماز کردند اصحاب این عمل را نپسندیدند نزد پیغمبر «ص» شکایت رفتند که اکنون اسلام قوت گرفته و قریش شکست خوردند چرا نصاری در مسجد شما ناقوس بنوازند و نماز بخوانند فرمود مزاحم آنها نباشید تا پس از نماز بحضور پیغمبر اسلام «ص» شرفیاب شدند گفتند ما را بچه دعوت میکنی رسول خدا فرمود بشهادت لاله‌الاله و به رسالت من و اینکه عیسی را بنده و آفریده خدا بدانید که می‌خورد و می‌آشامید و حدث از او صادر میشد گفتند اگر عیسی مخلوق است پس پدر او که بود؟ فرمود شما در باره آدم ابوالبشر چه می‌گوئید متحیر ماندند تا آیات فوق را پیغمبر «ص» بر آنها تلاوت فرمود تا رسید به **لعنة الله على الكاذبين** آنگاه فرمود شما با من مباهله کنید اگر من راست می‌گویم خداوند لعنت و دوری از رحمت خود را بر شما فرو فرستد و اگر من دروغگو باشم بر من گفتند انصاف دادی پس قرار بمباهله شد و تعیین وقت کردند و بمنزل خود برگشتند

رؤسای قوم بهم گفتند اگر رسول خدا ﷺ با اهل بیت خاصه خود درآید با او مباهله نمیکنیم و اگر با اصحاب آید با او مباهله میکنیم «مباهله یعنی تضرع در پیشگاه خالق عالمیان» صبح روزمباهله - درحالی که همه اصحاب و مسلمین از يك طرف ووفود نصاری از طرف دیگر تماشا میکنند پیغمبر ﷺ با امیرالمؤمنین علی ابن ابیطالب ﷺ و فاطمه زهرا سلام الله علیها و حسن و حسین علیهما السلام از میان جمعیت بیرون آمدند و در محل معین ایستادند نصاری نجران بالباس های زربفت و سیاه و بلند رسمی خود که دارای ابهتی بود آمدند درحالی که صلیب های طالاراحما میل کرده و فرمان قیصره را بر سینه زده بودند. پرسیدند اینها کیانند پیغمبر ﷺ فرمود (خطاب بعلی) این بسرعم و وصی و داماد من و این (خطاب بفاطمه) دخترم فاطمه و اینها فرزندان من حسن و حسین میباشند - نصاری از مباهله خودداری کردند و صلح نمودند و حاضر شدند جزیه بدهند .

نویسنده تاریخ النبی احمد مینویسد<sup>(۱)</sup> بیش از یکماه علمای نصاری و اسقف ها پاپ ها و کشیشها درباره نبوت محمد ﷺ و رسالت احمد که در کتب خودشان بود احتجاج میکردند و تبادل افکار داشتند که چه تصمیمی در این باره اتخاذ کنند - هر يك عبارات جامعه انجیل را میخواندند و اعتراف میکردند اما حقیقت این بود که از این مقام روحانی و ریاست و سلطه نمیتوانستند دست بردارند و چون شفقت و مهربانی رسول خدا ﷺ و میزبانی صمیمانه مسلمین را دیدند اعتراف و یقین کردند گروهی باسلام گرویدند و گروهی برای حفظ مقام خودراضی بجزیه دادن شدند و بالاخره نتوانستند این حقیقت را کتمان کنند باسلام گرویدند مناظرات آنها درسی صفحه ضبط شده و دلائلی که در کتب خود برای اثبات نبوت محمد ﷺ آورده اند اعجازی است آسمانی - مجلسی علیه الرحمه در ۲۷ ورق بزرگ شرح مباهله را نگاشته و بیمان جزیه دادن نصاری نجران را نقل کرده است<sup>(۲)</sup> . پس از مناظرات بسیاری که بین پاپ ها و پیغمبر اسلام ﷺ رخ داد و آنها بیشتر با آنچه که رسول گرامی ﷺ میفرمود اعتراف و اقرار کردند جبرئیل این آیه را تلاوت کرد :

انما یرید الله لیذهب عنکم الرجس اهل البیت و یطهرکم تطهیراً

آنگاه پیشوای اسلام علی را مخاطب ساخت فرمود نزد پاپ ها برو بگو چه مقدار جزیه میل دارید بپردازید که در پیمان نگاشته شود علی ﷺ نزد آنها رفت فرمود پیغمبر (ص)

از مقدار و موقع پرداخت جزیه سؤال میفرماید گفتند هر چه شما بفرمائید رسول اکرم بعلی اجازه داد بهره صلاح بداند پیمان صلح نصاری نجران را ببندد - امیرالمؤمنین با آنها وارد مذاکره کردید و بدین ترتیب پیمان بستند که در هر سال هزار دینار و هزار حله «پارچه» های مخصوص یمن، بدهند مقداری را در ماه محرم و بقیه را در ماه رجب و هزار شمشیر و هزار زره بپردازند پس از تراضی و نوشتن فرمان بفاصله کوتاهی سید و عاقب پاپ‌های اعظم خدمت پیغمبر ﷺ شرفیاب شدند و اسلام آوردند و یک حله و عصا و قدح و نعلینی به هدیه تقدیم پیشوای اسلام ﷺ کردند سپس ابو حارثه اسقف اول آمد و اسلام آورد<sup>(۱)</sup>.

این سال، سال وفات و رحلت رسول خدا ﷺ میباشد که مسلمین آن عصر در نعمت خیر و برکت و نورانیت وجود مبارک او در کمال راحتی و سلامت و سعادت می‌زیستند و از وفات آنحضرت سخت نگران و مانند کسی که بی‌پدر شده گریان و نالان گشتند و ۱۴ قرن است که میلیونها مسلمانان جهان از درگذشت پیشوای اسلام ﷺ که منجی حقیقی عالم بشریت بود اسفناک می‌کردند.

### وقایع سال یازدهم هجرت «سنة الوفات»

کلیه غزوات رسول خدا ﷺ که شخصاً در آن شرکت فرمود ۲۷ یا ۲۸ غزوه است. و سربها ۲۳ سرب است که مجموعاً بالغ بر ۱۰۵ جنگ در ظرف ۱۵ سال کرده است و برخی مجموع جنگ و سرایا را ۸۴ نوشته‌اند که غزوه و جنگ خونین است و بقیه ۵۷ سرب است که زد و خورد هائی بین مسلمانان و کفار با مقدمه یا بی مقدمه صورت گرفته است<sup>(۲)</sup>.

و مسعودی علاوه بر مروج الذهب و تنبیه الاشراف در کتاب «فنون المعارف و ماجری فی الدهور و السوالف» و کتاب «الاستاذ کارلماجرى فی سوالف الاعصار» يك يك از سرایا و غزوات را با علل و اسباب و شرح مبسوط و نتیجه تأثیر آن نگاشته است.

واقدی در کتاب المغازی و السیر و محمد بن اسحق در «السیر و المغازی» و سایرین مفصل نگاشته‌اند.

و آنچه مورد اتفاق است این است که رسول خدا ﷺ در ۹ غزوه شخصاً شرکت کرد و از کفار و مشرکین کشتار زیادی کرد و هر کس بدست او کشته شد بدارك اسفل و اصل گردید.

غزوه بدر - غزوه احد - غزوه خندق - غزوه بنی قریظه - غزوه بنی المصطلق .

غزوه خیبر - فتح مکه - غزوه حنین - غزوه طایف<sup>(۱)</sup> .

در اینسال اسامه بن زید مأمور شد بطرف شام برود و بجنگک پردازد ابی بکر و عمر باهم پیغمبر «ص» در زیر فرمان این سر لشکر جوان مأمور بودند که سر باز زدند و نرفتند تا رسول خدا «ص» از جهان در گذشت و سقیفه بنی ساعده بوجود آمد .

در همین سال بفاصله ۹۵ روز رحلت پیغمبر «ص» صدیقه طاهره سلام الله علیها یگانه

دختر باقی مانده اواز جهان در گذشت .

كَانَ النَّاسُ أُمَّةً وَاحِدَةً فَبَعَثَ اللَّهُ النَّبِيِّينَ  
مُبَشِّرِينَ وَمُنذِرِينَ وَأَنْزَلَ مَعَهُمُ الْكِتَابَ بِالْحَقِّ  
لِيُحْكُمَ بَيْنَ النَّاسِ فِي مَا اختلفوا فِيهِ وَمَا اختلف  
فِيهِ إِلَّا الَّذِينَ أوتوه مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَ تَهُمُ الْبَيِّنَاتِ  
بَغْيًا بَيْنَهُمْ فَهَدَى اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا لِمَا اختلفوا  
فِيهِ مِنَ الْحَقِّ بِإِذْنِهِ وَاللَّهُ يَهْدِي مَنْ يَشَاءُ إِلَى  
صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ - آية ۲۱۰ سوره بقره

## قانونگذاری اسلام

از خدا بیگانه در اول زمان

بهر انداز و بشارت حق بخلق

در میان مردمان تا بر صواب

زانچه میکردند در آن اختلاف

امتی بودند واحد مردمان

پس فرستاد انبیاء پاک دلچ

هم نمود ارسال با ایشان کتاب

حکم حق جاری شود دور از خلاف

آخرین مرحله نبوت و علت غائی آن قانونگذاری است . در این آیات خداوند عالم خود سبب برگزیدن انبیاء و وجوب نبوت عامه و علت غائی خلقت بشر را بیان فرموده است اسلام اساس رابطه را بجای خون مشترک که پایه اجتماع ملیت هر قوم و مخصوصاً قبایل عرب بوده بر پایه ایمان مشترک استوار ساخت . ایمان بتوحید يك گوهر گرانبهایی است که قدر جامع بشر است و مولود عقل و خرد ساخته شده . عقیده بتوحید مانند برق که مواد مختلفه را بهم متصل میسازد افراد متنوع بشر را بهم مربوط نموده و عمیق ترین غرائز فردی را نشوونما



داده برای سعادت جامعه بكمك می‌طلبید. در آیه ۱۰۹ سوره بقره میفرماید گروهی از قدیم میگفتند چرا خالق با ما سخن نمیگوید و آنچه را ما نمیدانیم بما نمی‌آموزد و از نشانه‌روشن خود برای ما نمی‌آورد. ما برای آنها آیات خود را بوسیله پیغمبران بیان کردیم و برانگیختیم نشانه‌های روشنی از خود (منظور شخصیت‌های نبوت است) برای قومی که میخواهند یقین حاصل کنند.

اسلام برای نظام اجتماع و حفظ ناموس بشری آیاتی فرستاده و فهم و درك آن را موكول بفكر خردمندان و اولوا الالباب و ذوی العقول قرار داده و قریب ۶۸۰ آیه در نظام اجتماع بشری و آداب و سنن و قوانین که مظهر حكومت عقل و اندیشه جامعه بشر است در قرآن نازل فرمود.

در اساس قوه تقنینیه میفرماید بشريك امتی بود که ما برانگیختیم از میان آنها پیغمبرانی که بشارت دادند مردم را بكمال مطلوب خود و ترسانیدند از انحراف و لغزش و انصراف از قوانین آسمانی، بر کزیدگان خود را با يك قانون محکمی بسوی جامعه بشر فرو فرستادیم تا باختلاف آراء تزلزل افکار و اندیشه آنها خاتمه دهند و نشانه‌های روشنی از آیات ما را بر مردم بنمایانند و هدایت کنند مردمی را که ایمان آورده‌اند براه راست.

قانونگذاری اسلام بر حسب احتیاجات فطری بشر بوده زیرا اسلام دین فطرت است و قانون قرآن نیز منطبق بر نیاز فطری اجتماع است. آنچه را خداوند در طبیعت انسان بودیعت باز نهاده و بشر مکلف بشناختن آن میباشد دین آشکارا تعلیم میدهد و آموزش و پرورش مینماید. قرآن این حقیقت را در ۲۶ آیه اثبات و روشن کرده است.

اسلام وجه مشترك و قدر جامع بشر را عقیده توحید شناخته و بر نامه سلامت و سعادت زندگی مادی و معنوی را عمل بقرآن معرفی کرده و کلید گنج‌های عناصر و موالید و افلاك عوالم وجود را در خلال تفکر و اندیشه بقرآن بدست داده که از قرآن محل و زمان و مکان آنرا بدست آورند - یعنی با تعقل و تفکر در کتاب وجود رشد عقلی یافته بكمال مطلوب که حقیقت مفهوم انسانیت است برسند.

تردید نیست که قانون هر قدر خوب و محکم و بدون نقص باشد اگر مجری و ضامن اجرا نداشته باشد از نظر نتیجه نهائی ارزش ندارد. این نکته لطیف نیز در قانون گذاری اسلام

پیش‌بینی شده و اختلافات بشر را در عقاید و افکار و سلیقه و افهام بحکومت نبوت و رسالت خاتمه داده و معاد را برای رسیدگی بزشت و زیبایی کردار و گفتار بشر ضامن اجرای قانون قرار داده تا بشر بداند هر عمل ولو زره‌ای باشد در فکر و اندیشه و نیت یا اقدامات و احسان و نیکوکاری از دیوان محاسبات الهی محو نمی‌گردد تا پاداش ندهد.

فمن يعمل مثقال ذرة خیراً یره و من يعمل مثقال ذرة شراً یره .

که در عرف علما باثر وضعی اعمال تعبیر کرده‌اند که بهشت و دوزخ مولود همین

اعمال است .

## شریعت

لِكُلِّ جَعَلْنَا مِنْكُمْ شِرْعَةً وَ مِنْهَا جَا

گفتیم مرحله کمال رسالت قانون‌گذاری است - و قانون‌گذاری دو نوع است یکی قانون‌گذاری تکوین است و دیگری قانون‌گذاری تشریح - قانون تکوین در نظام اجتماع با ارسال رسل و انزال کتب تکمیل گشته و چون باید خط سیر این قافله ( بشر ) معین گردد تا گزیر میباید پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله با قانون تشریحی خود که بشریعت تعبیر شده خط سیر قافله آدمیان را از مبده تا معاد راهنمایی و رهبری نماید و هدف خلقت و کمال مطلوب را نشان دهد تا بدانند از کجا آمده بکجا میروند و از این آمدن مقصودشان چیست ؟

حضرت محمد مصطفی خاتم النبیین صلی الله علیه و آله مدتی در مکه بر حسب تعلیم جبرئیل طهارت و نماز را که ابتداء بر خودش واجب و بر امت مستحب و دو رکعت صبح قبل از طلوع آفتاب و دو رکعت عصر قبل از غروب آفتاب بود تشریح فرمود و در خلال ۹ سال ناقضیه معراج ارتباط کامل بشر را بوسیله عقیده توحید مستحکم ساخته و نظام اجتماع را از نظر فرایض اخلاقی حفظ و تحکیم فرمود .

شریعت تنها راه تجرید نفس است که سیر کمالی آن از راه تهذیب نفس حاصل میگردد تا بحقیقت تجرد واصل شود .

شریعت را از این جهت شریعت گویند که مشرعه آب زندگانی روح انسانی است . تمام بشر در خور قابلیت و ظرفیت استعداد خود از مشرعه دین کامیاب می‌گردند و هیچ

بشری نیست که از ورای این شریعت نیل بحقیقت یابد یا بسرحد مقصود و کمال مطلوب برسد .

شریعت همان احکام و قوانین است که برای رشد عقلی و رقاء روحی وضع و تعیین شده و طریقت همان راه یگانه و منحصری است که بهدفع مطلوب از مشرع حق و حقیقت اتصال مییابد . طریقت یگانه راه مستقیم شریعت است که انسان را بکاخ رفیع عالم روحانیت بازگشت می دهد این جایک نکته لطیف است که محل اشتباه بسیاری از فرق مسلمین شده و آن این است که گمان کرده اند تنها از قرآن بدون مراجعه بتفسیر اهل بیت یا تنها از راه ریاضت و سیرو سلوک شاهد مقصود را در آغوش میتوانند گرفت در حالی که خود قرآن در سوره حمد تصریح دارد **اهدنا الصراط المستقیم صراط الذین انعمت علیهم غیر المغضوب علیهم ولا الضالین** راه راست فقط آن خط مستقیمی است که با چراغ فروزان آموزش و پرورش اهل بیت اطهار سایه صفت پیروی کرده و آنچنان که رفته اند بروند تا بدون انحراف و لغزش در کنار شاهد مقصود و کمال مطلوب جای گیرند و مفهوم **ما خلقت الجن والانس الا ليعبدون ای ليعرفون** همین است که بغایت مراد و علت ایجاد می پیوندد. عبادت مورت معرفت و سبب رابطه و مناسبت و علت محبت و مخزن اسرار الهی است . و لذا فرمود : **قل ان کنتم تحبون الله فاتبعونی** **يحببکم الله .**

پروردگار برای نشان دادن راه و بارعام دادن بدر بار خود ایجاد ارتباط دوستی و محبت کرد و ارشاد بندگان را بوسیله کتبی که پیغمبران آوردند قرارداد تاراه را از چاه بدانند و فرمود بگو اگر خدا را دوست میدارید پیروی مرا ( که پیغمبر هستم) بنمائید تا خدا هم شما را دوست دارد . اگر این ارتباط و فضیلت بین خدا و بندگان خدا بوسیله پیغمبر یا توجه بقرآن و تفسیر اهل بیت احراز گردید - مظهریت او مسلم خواهد شد که لایق خلافت است و خداوند میخواهد بشر را خلیفه خود در زمین بگذارد **وان قال ربك للملائكة اني جاعل فی الارض خلیفه** این خلافت بی سبب نیست و روح انسانی که لطیفه الهیه و از عالم مجردات بود در کالبد عناصر و موالید جهان بمقام خلافت و مظهریت اسماء و صفات برگزیده و برانگیخته گردید. برای آنکه بتواند مظهریت خود را در خلافت بمرحله کمال برساند از تمام نام و نشانی موجودات بشر را آموخت و آنچه نمیدانست باو تعلیم کرد بمنطوقه **و علم ادم الاسماء کلها** هیچ فرو-

گذار نشده مگر آنکه بر آدمی آموخته‌اند .

«این عقیده که بیان قرآن و کتب علمای اسلام است بکلی برخلاف عقیده غربیهاست که بشر را درخاکروبه‌ها پیدا کرده و گاهی از نسل میمون شناخته وزمانی در پیدا کردن حلقه مفقوده تلاش نموده‌اند» باری نبوت دوجبه دارد که با وجهه بحق که سر ولایت است بر تمام موجودات سلطه و حکومت مینماید و از وجهه بخلق که ظهور نبوت است مردم را انذار و ارشاد میفرماید و با کمال نبوت که انجام رسالت است طریقت را از شریعت مینمایاند - وقوام نبوت که بولایت و حکومت مطلقه است نشان میدهد زیرا نبی مدار عالم صغیر است و ولی مدار و محور عالم کبیر و این دو مقام فقط در وجود حضرت محمد مصطفی صلی الله علیه و آله تمرکز یافت و مخاطب باین خطاب شد که **لولاک لما خلقت الافلاك** و با او حقیقت وجود خود را نشان داد که :

**كنت کنزاً مخفياً فاحببت ان اعرف. فخلقت الخلق لکی اعرف.**

آن گنج‌نہان خواست نمایدشان را      برپای نمود عالم امکان را  
بنمود بخلق جلوه اسماء و صفات      کرد آینه جمال خود انسان را

باری تشریح عبادات از سال ۹ بعثت در مکه شروع شد که نماز پنجگانه روزانه بر امت واجب آمد و تا در مکه بود عبادت دیگری وارد نشد لکن پس از هجرت بمدینه در ماه شعبان سال ۲ فرمان روزه ماه رمضان رسید و در همان سال قبله از بیت المقدس بخانه کعبه تحویل یافت و نماز عید و زکوة فطره واجب شد و از آن پس زکوة اموال و بعد حج و عمره تشریح گردید .

تشریح احکام اصول کلی دین اسلام مانند حفظ اصول دین رشد عقلی - حفظ نفس - تحریم زنا - تحکیم مبانی سوداگری - ایجاد فضایل در مکه و اجراء فریضه فروع دین در مدینه انجام گرفت .

# اصول دین اسلام

توحید - نبوت - عدل - امامت - معاد

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ  
اللَّهُ الصَّمَدُ لَمْ يَلِدْ وَلَمْ يُولَدْ وَلَمْ يَكُنْ لَهُ كُفُوًا أَحَدٌ

## توحید

پیشوای اسلام ﷺ ارکان شریعت خود را روی دو پایه عقیده و عمل قرار داده و این دور کن پیوسته بهم مربوط و هریک بدون دیگری مفید بمنظور اصلی واضح نخواهد بود . یعنی ریاضتهای شاقه هر قدر زیاد و سخت باشد اگر منطبق بر عقیده و حدود شرع اسلام نباشد اثر خود را آن طور که شایسته است نمی بخشد و عقاید هر اندازه محکم باشد اگر عمل بارکان نداشته باشد این خاصیت تهذیب نفس دست نمیدهد. کسانی که گمان کرده اند با عمل بدون عقیده پاک همدوش با خوشبختی میشوند یا بعقیده و ایمان لفظی میتوانند بسرحد کمال برسند راه خطارفته و در گمراهی میباشند. پیشوای اسلام ﷺ که خود واضح و قانون گزار بوده آن شخصیت بزرگی که با روح کلی پیوستگی داشت - آن روح بلند پروازی که عرصه ممکنات زیرگام او بوده با آنکه کامل و مکمل بوده با آنچه میگفت بیش از دیگران عقیده داشت و بهتر عمل میکرد انبیاء گرام و اولیاء عظام و برگزیدگان آسمانی همه با آنچه میخواستند بدیگران بیاموزند قبلا خود نیکوتر و کامل تر عمل میکردند تا راه و روش و سیر کمال را بر بشر نموده باشند.

پیشوای اسلام ﷺ همانی شریعت خود را برای ایمان و عمل گذاشت و توحید را برحد کمال برای بشر ترجمه کرد و آنطور که اسلام توحید را معنی کرده در هیچ یک از ترجمه های پیغمبران سلف وجود نداشت بلکه رشد عقلی بشر را از توجه بنوحید در تمام شئون زندگی تربیت فرموده دعوت خود را بر اساس توحید و یگانگی قرار داد آغاز و انجام هر امر و کار هر اندیشه و عمل را بر پایه توحید استوار فرمود.

عقیده بتوحید و یگانگی از خلقت آدم ابوالبشر بوده که ۳۵۸ آیه در این باره در قرآن است که حقیقت خلقت بشر را زیر فرمان توحید تشریح میفرماید و راز آفرینش در

نظر علمای اسلام روشن است «اما ملل غرب چون بیراهه رفته اند در هر قدم بسدها سدهای آهنین بر خورد کرده که آیا از میان کرم خارج شده یا از نسب میمون بوجود آمده و چگونه طی تکامل کرده اند» .

در تمام شئون دوران خلقت عقیده بتوحید حکومت داشته و عدالت زنجیر قسط را میان بیدادگران گذاشته است و همه انبیاء و اولیاء از توحید و معاد سخن گفته و از راه و رسم عدل و داد آموزش و پرورش داده اند. و هر دسته از ملل بسوی یگانگی و توحید خوانده شده اند علی بن ابراهیم قمی در تفسیر قل هو الله احد مینویسد سبب نزول این سوره آنست که یهود آمدند نزد پیشوای اسلام ﷺ گفتند نسب (سجل احوال) خدای خود را برای ما بگو بدانیم.

جبرئیل نازل شد این سوره را که بمنزله شناسنامه پروردگار عالمیان است آورد . در کتاب کافی و توحید صدوق از حضرت صادق علیه السلام روایت میکند که یهود از نسب پروردگار محمد صلی الله علیه و آله سؤال کردند پس از ۳ روز این سوره نازل شد.

در تفسیر نوشته اند قل یعنی بگو و ظاهر کن آنچه که بتو وحی فرستادیم بگو پروردگار من بحس چشم سردیده نمیشود بلکه او بحس عقل و خرد درك میشود او احد فرد مفردی است که نظیر و شبیه ندارد و در ردیف شماره نیست بلکه معبودی است که بشر در حیطه قدرت اوست. «هو» اسم کلی و مشار بغائب است بهر چیز نامرئی میگویند «هو» یعنی آنچه در نظر عقل و خرد است - و محسوس بحواس باطنی است آن احدی است که با هیچ چیز جزء ترکیب نیافته (هو) تثبیت برای ثبات و ابدیت و ازلیت اوست و او اشاره بغائب از درك ابصار و لمس حواس ظاهری است زیرا او (هو) مدرك ابصار و مبدع حواس است - «واحد» آن ذات پاک است که دارای صفات ثبوتی است و صفاتش عین ذاتش می باشد - حضرت امام سجاد علیه السلام می فرماید صمد یعنی آنچه که جوف ندارد و میان تهی نیست صمد آنست که نمی خورد و نمی آشامد و نمی خوابد و بتغییر و تغیر وصف نمی شود - و صمد سید و یزرگی و امیری است مطاع که بالاتر از امر او فرمانی نیست .

در روایت دیگر دارد که فرمود صمد آن شخصی است که شریك ندارد و چیزی بآن افزوده یا نقصان نمیشود .

اهالی بصره نامه بحضرت علی بن الحسین سجاد علیه السلام نوشتند و از معنی صمد پرسیدند

حضرت سجاد جواب نوشت در قرآن خوض وجدال نکنید و بغیر از آنچه از اهل قرآن شنیدید نکوئید من از جدم شنیدم که فرمود رسول خدا ﷺ فرمود هر کس در قرآن (که در خاندان مهبط نزول وحی است) برأی خود سخن گوید خداوند نشیمنگاه او را آتش قرار خواهد داد. آنکاه مینویسد صمد را تفسیر کرده اند به الله احد والله صمد که نژائیده اولادی وزائیده نشده از کسی و نظیر و شبیهی نداشته.

لم یلد یعنی چیزی از او خارج نشده مانند اولاد و سایر کثافات که از مخلوقین خارج میشود و حتی اشیاء نفیسه هم مانند نفس از او صادر نشده و نیز خواب و بیداری و حزن و اندوه و بهجت و سرور - گریه و خنده - ترس از بیم و رجاء بطمع و رغبت و گرسنگی و تشنگی در او نیست.

ولم یولد یعنی «لم یتولد منه شیء» کسی و چیزی از او بوجود نیامده و چیزی مانند سایر اشخاص و سایر عناصر از او خارج نشده است مانند جماد - نبات - حیوان و نه مانند اشیاء لطیفه هم چون بینائی چشم یا الحن و صدای گوش یا ذوق دهان بلکه او صمدی است که نه در چیزی است و نه چیزی در اوست او خالق اشیاء و مبدأ موجودات از نیستی بهستی - و او عالم بقیب و شهادة است.

دسته‌ای از فلسطین آمدند خدمت امام جعفر صادق علیه السلام و از معنی صمد سؤال کردند فرمود الصمد پنج حرف است :

(الف) دلیل بر وجود مطلق اوست که بغایت از حس تعبیر شده (لام) دلیل آن است که وجود او در هیچ حس شرکت ندارد و بحواس خمسہ درك نمی‌شود و اندیشه و فکر بشر احاطه بوجود او ندارد - (ص) دلیل صدق قول و راستی کلام اوست که او خود راست و درست است و بندگان را بر راستی خلق فرموده و آنها را بر راستی تربیت کرده و بر راستی وعده داده است (م) دلیل بر ملکیت اوست که تمام عالم وجود از آن اوست و ملک او زائل شدنی نیست و ابدی و ازلی است و (د) دلیل بر دوام ملک اوست که حضرت باری تعالی جل شأنه ملکش دائم و غیر قابل زوال و تغییر و تحول است - اوست که مکون کائنات و ایجاد کننده تمام موجودات است<sup>(۱)</sup> و امیر المؤمنین علی علیه السلام در خطبه توحیدیه خود بهتر از هر کس این سوره را تفسیر و تشریح

فرمود<sup>(۱)</sup> و ما برای تشحیذ افکار فارسی زبانان ترجمه حکیم نظامی را می آوریم که بهتر از هر شاعر فارسی زبانی از عهده برآمده است .

بنام آنکه هستی نام از او یافت	فلک جنبش زمین آرام از او یافت
خدائی کافرینش در سجودش	گواهی مطلق آمد بر وجودش
تعالی الله یکی بی مثل و مانند	که خوانندش خداوندان خداوند
نکه دارنده بالا و پستی	گواه هستی او جمله هستی
بری از خویش و از پیوند و از کس	صفاتش <b>قل هو الله احد</b> پس
بجستجوی او بر بسام افلاک	دریده وهم را نعلین ادراک
قیاس عقل تا آنجاست پرکار	که صانع را دلیل آمد پدیدار
نشاید باز جست از خود جدائی	خدائی برتر است از کدخدائی
یکی را داد بخشش تا رساند	یکی را کرد ممسک تا ستاند
نه بخشنده خبر دارد ز دادن	نه آنکس کو پذیرفت از نهادن
خداوندیش با کس مشترک نیست	همه در حال فرمانیم و شک نیست

پیشوای اسلام **صلی الله علیه و آله** از میان هزار و یک نام که برای خدا هست و

هر یک نشانه یک صفت میباشد عدل را در اصول دین قرارداد . علت

عدل

و سر این حقیقت این است که عدل میزان بقاء وجود است و اگر عدل نباشد هیچ موجود و هیچ کار عملی و هیچ منطق و اندیشه ای موجود و درست نیست .

ذات باری جل و علا - عوالمی را بوجود آورد که یکی از آن ها عالم بشریت است - عالم سماوات - عالم ارضین - عالم ماده - عالم مجردات - عالم روحانی - عالم جسمانی - عالم امر - عالم خلق - عالم جماد - عالم نبات - عالم حیوان - عالم انسان - عالم نفوس - عالم عقول - عالم ارواح - عالم تربیت تشریحی - عالم تربیت تکوینی - عالم عناصر - عالم جواهر - عالم موالید - عالم کائنات - عالم ادراکات و بسیاری دیگر از عوالم وجود که بشر هنوز درک نکرده است « ۱۸۰۰۰ عالم »

در تمام این عوالم عدالت مبنای وجود و موجودیت و بقاء آن بوده و هر گاه در سیر حرکات خود آنی از عدالت منحرف شدند نابود میگردند . چنانچه علت بروز قیامت را فقدان عدالت

۱- بکتاب نهج البلاغه شرح ملافتح الله مراجعه شود



موجودات این عوالم میدانند و عدل و عدالت در تمام شئون زندگی فردی و اجتماعی - از امور ضروریات سته: (جذب دفع - خواب - بیداری - حرکت - سکون) - در منطق - اندیشه و فکر - خیرات و عبادات اعمال و افعال بشری در همه جا عدالت حکومت میکند و اگر از میزان عدل خارج شد و بافراط و تفریط متمایل گشت بطرف اضمحلال و نابودی سوق داده شده است .

پروردگار این عوالم در تمام جزئیات حرکات موجودات این عوالم تکلیفات آن ناظر و شاهد مخلوق و مصنوع خود میباشد و عدل را شرط بقاء آنها قرار داده است و روی میزان عدل با داش و کیفر میدهد .

سزا و جزا برای آن است که بشر عاقل خردمند از میزان عدالت عدول کرده و بافراط و تفریط منحرف گشته و پاداش زشت و زیبای او همان نتیجه عدول و انحراف است که خواهد دید .

برای همین حقیقت عدل را از ارکان اصول دین مسلمین قرارداد که باید عقیده و ایمان داشته باشند خداوند عالمیاز عادل است و ظالم نیست و هر چه بهر کس داد یا هر چیزی را که هر جا قرارداد باقتضای علم و حکمت و عدالت اوست و هیچ موجودی در عالم سلسله علل و معلول بدون علت نیست اما بشر نابخرد کوتاه فکر چون بهمه علل آگاه نیست برخی امور عالم را از تکوینات یا تشریعیات ظلم می بندارد در حالی که همه عدل و مقتضای حکمت است بی اطلاعی بر علت بمقیده و علل مخفی دلیل بر فقدان تعادل نیست .

و بهمین دلیل حکماء گفته اند تصادف و اتفاق مفهوم ندارد بلکه تمام موجودات یا عوامل معلول علتی میباشد که ممکن است علت آن بر بشر نامعلوم و مخفی باشد این است معنی عدل در اصول عقاید مسلمین

درباره نبوت عامه و خاصه صحبت کردیم اینجا فقط عقیده ابوعلی  
نبوت  
سینا حکیم بزرگوار را درباره لزوم نبی و پیغمبر نقل میکنیم :

ابوعلی سینا در فصل دوم مقاله دهم الهیات شفا در تشکیل حکومت الهی میگوید فرق انسان با حیوان این است که انسان نمیتواند بتنهائی زندگی کند باید حتماً زندگی اجتماعی داشته باشد و افراد بشر بهمین منظور که حوائج خود را بر آورند مجبورند باهم شریک شده بیکدیگر معاونت و یاری کنند و هر کس برای دیگران کار کرده و خود نیز از حاصل کار سایرین

استفاده نماید تا در نتیجه این اجتماع و همکاری حوائج مادی و معنوی افراد را بر آورده و سلامتی و سعادت و نیکبختی را فراهم گرداند .

هر کس در این اجتماع شرکت نکند شباهتش بنوع بشر خیلی کم و محروم از کمالات انسانی خواهد بود . « چه انسان مدنی بالطبع است » .

وجود و بقاء انسان بسته بزندگانی اجتماعی است و زندگانی اجتماعی بدون روابط و معاملات بین افراد ممکن نیست و روابط و معاملات محتاج بقانون و عدالت است و قانون و عدالت بسته بوجود شخصی است که قانون را وضع نموده و عدالت را اجرا کند . وضع قانون و اجرای عدالت را نمیتوان بمیل مردم گذاشت زیرا هر کس هر چه را برفع اوست عدل و آنچه را که بضرر روزیان اوست ظلم میدانند از طرفی هم لازم و ضروری است که مقنن انسان بوده و کسی باشد که بتواند بامر مردم روبرو شده و آنها را با احترام قوانین و اجرای عدالت دعوت کند اینک نوع بشر برای تأمین وجود و بقاء خود محتاج به چنین شخصی هستند و خداوند چنین کسی را مبعوث گردانید تا برای ممنوعان خود وضع قوانین نموده و عدالت را بین آنها اجرا نماید و این شخص پیغمبر است که باذن خداوند و امر و نهی او مردم را بطرف رفا و غنا هدایت و راهنمایی میکند .

ابوعلی سینا در کتاب قانون آنجا که تشریح کف پاراهینما ید میگوید نوع بشر احتیاجش به نبی و پیغمبر صلی الله علیه و آله بیشتر از فرو رفتگی و ناهمواری کف پا میباشد <sup>(۱)</sup>

بحث امامت را در صفحات قبل ۲۵۱ نکاشتیم و نیز کتاب

#### امامت

امیر المؤمنین علیه السلام در دو جلد هزار صفحه بهترین و جامعترین کتاب

در امامت و ولایت است .

---

۱- امروزه بت شده که هر کسی کف پایش صاف باشد قادر بانجام بسیاری از شئون زندگی نیست و بدین جهت دولت امریکا کسانی را که کف پایشان صاف باشد از نظام وظیفه معاف میکند

يَا أَيُّهَا النَّاسُ إِن كُنْتُمْ فِي رَيْبٍ مِّنَ الْبَعْثِ فَإِنَّا خَلَقْنَاكُمْ مِّن  
 تُرَابٍ ثُمَّ مِنْ نُّطْفَةٍ ثُمَّ مِنْ عَلَقَةٍ ثُمَّ مِنْ مُّضْغَةٍ مُّخَلَّقَةٍ وَغَيْرِ  
 مُّخَلَّقَةٍ لِّنُبَيِّنَ لَكُمْ وَتُقَرَّفُوا فِي الْأَرْحَامِ مَا تَشَاءُ إِلَىٰ أَجَلٍ مُّسَمًّى  
 ثُمَّ نُخْرِجُكُمْ طِفْلًا ثُمَّ لِتَبْلُغُوا أَشُدَّكُمْ وَمِنْكُمْ مَّن يُتَوَقَّىٰ  
 وَمِنْكُمْ مَّن يَرُدُّ إِلَىٰ أَرذَلِ الْعُمُرِ لِكَيْلَا يَعْلَمَ مِن بَعْدِ  
 عِلْمٍ شَيْئًا وَتَرَىٰ الْأَرْضَ هَامِدَةً فَإِذَا أَنزَلْنَا عَلَيْهَا الْمَاءَ  
 اهْتَزَّتْ وَرَبَتْ وَأَنْبَتَتْ مِن كُلِّ زَوْجٍ بَهِيجٍ ذَلِكَ بِأَن  
 اللَّهَ هُوَ الْحَقُّ وَأَنَّهُ يُخَيِّبُ الْمَوْتَىٰ وَأَنَّهُ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ  
 قَدِيرٌ

معاد

معاد سرحد تکامل و منزل مقصود است که از مبدا حرکت میکنند تا بمعاد برسند

مولوی در جلد سوم ص ۲۹۲ این حرکت را چنین تعبیر کرده گوید :

واژ نما مردم ب حیوان سر زد	از جمادی مردم و نامی شدم
پس چه ترسم کم ز مردن کم شدم	مردم از حیوانی و آدم شدم
تا بر آرم از ملایک بال و پر	حمله دیگر بمیرم از بشر
کل شیء هالک الا وجهه	واژ ملک هم بایدم جستن زجو
آنچه اندر وهم ناید آن شوم	بار دیگر از ملک پران شوم
گویند کانا الیه راجعون	پس عدم کردم عدم چون ارغنون
کاب حیوانی نهان در ظلمت است	مرگه دان کان اتفاق امت است
محو گردد در وی و چون اوشود	آب کوزه چون در آب جو شود
ز این سپس بی کم شود بی بد لقا	وصف او فانی شده زاتش بقا

سنت الهی بر این جاری گشته که بشر را مانند سایر موجودات از نیستی بهستی آورده  
 و در این عالم راه و رسم زندگی را باو بنماید و زشت و زیبارا باو تعلیم دهد آنگاه که با اراده  
 عاقلانه خویش پیرامون هر خوب و بدی کشت بوسیله همان عسس درونی او پس از مرگ از این

زندگی او را درعالم قیامت زنده و محشور نماید تا بحساب او رسیدگی شده اگر نیازمندی پاداش یا کیفر است جز او سزای عمل گذشته خود را ببیند و آنگاه راه دوزخ یا بهشت پیش گیرد نامه اعمال آدمی در کف دستش نهفته و چون ماشین خودکار زیر اراده علت مبقیه عالم وجود آثار اندیشه و گفتار و کردارش درخودش منعکس است تا در قیامت مبعوث و محشور گردد و در معاد از او بازخواست شود - بهشت و جهنم بنص اخبار زمین هموار است موجود که بنای آن آثار منعکسه اعمال بشری است اگر خوب باشد هیچ ذره از عمل آدمی در دیوس محاسبات پروردگار فراموش و محو نمیشود مگر آنکه در بهشت یا دوزخ منعکس گردد و چون انسان بمعاد رسد فیلم زندگی خود را معاینه و مشاهده میکند.

قراردادن معاد در اصول عقاید مسامین بمنزله تعیین سرنوشت و تثبیت خط سیر بشر میباشد که بدانند از کجا آمده بکجا میروند و در علق تشریح احکام دین مبین اسلام معاد سر حد کمال و نقطه ایست که شاهد مقصود را در آنجا میتوان در آغوش گرفت - کمال سعادت بشر در معاد است و باید بدانند که خواه و ناخواه در این حرکت وجودی از یک روحانیتی بماده آغشته گشته و باید روحانیت و نورانیت اولی بر کشت نمایند .

### کما بدانا اول خلق نعیده و عدأ علینا اناسنا فاعلین

آیه ۱۰۴ سوره انبیاء

دایره وجود دورانی است که از یک مرکز اولی و ابدی محور گرفته و بحرکت افتاده و بازگشت بهمان نقطه وجود واجب مینماید و در این حرکت سوهری تمام شئون مادی و معنوی برای نیل بکمال قوه و کمال مطلوب در جریان است از آنجا خارج میشویم و با قالب مادی بحرکت شروع میکنیم تا استعدادهای محضه بکمال سعادت خود برسند

### منها خلقناکم و فیها نعیدکم و منها نخرجکم تارة اخری

آیه ۵۷ سوره طه

این حرکت از جماد شروع میشود تا بانسان حقیقی برسد و ازگشت بملاء اعلی و نورانیت صرفه نماید .

حرکت جمادی در الماس و برلیان که از ذغال سنگ شروع میشود و از فیروزه و مروارید و سایر اجزای قیمتی محسوس میباشد .

حرکت نبات از دانه که زیر خاک میرود شروع نموده تا با میوه برسد ختم میگردد .  
 حرکت حیوان از نطفه شروع میشود تا پس از مراحلش گانه حیوان با تعقل خاتمه مییابد  
 حرکت انسان میدان کمالش بی انتها است که از خدا خارج و بخدا بازگشت مینماید  
**انالله وانا الیه راجعون** در حدیث هم وارد است که **الناس معادن کمعادن الذهب والفضة**  
 که در حرکت کمالی طلا و نقره خالص بدست میآید. در این حرکات کمالی وجود موجود آن  
 بآن در تغییر و تجزیه و تحلیل و ترکیب و تکمیل و تنزیه است . دایره خلقت از یک سلسله  
 ذرات نامرئی تشکیل یافته که کاملترین افراد این خلقت انسان است . ساختمان کلیه موجودات  
 عالم وجود از یک نوع مصالح تشکیل یافته و از مبدأ ظهور بطرف کمال مطلوب خود در حرکت  
 و گردش میباشد . طفره و خلاء وجود ندارد - بشریک نوع از موجودات عالم خلق و امر  
 است که برای حرکت کمالی بسیر و سفر پرداخته از شکم خاک در شیره نبات میگردد و در  
 عروق و شرابین حیوانات سفر میکند تا ظلمات اصلا بآب و ارحام را گذرانیده سپس بدنیا  
 آمده از قوه بفعل شروع بحرکت نماید تا بمعاد خود بازگشته و کمال مطلوب و غایت خلقت  
 او حاصل گردد که **منه نخرج و الیه نعید کلیه موجودات عالم** از ذره تا دره بر حسب تمایل  
 فطری از نقص بکمال و از طرف قوه بفعل شتابان میچرخند تا دایره وجود را از قوس نزولی  
 روح و قوس صعودی جسم طی کرده بمدارج کمال اولیه رسیده و بازگشت کنند .

اگر در ذرات نامرئی که امروز با تروتم تعبیر میشود بنظر دقت بنگریم همه در حرکت  
 هستند تا بزرگترین کرات عالم بالا و هدف اصلی گردش و حرکت در تمام این عناصر و موجودات  
 بمنظور کمال است همانطور که یک زرگر مشت خاک معدن طلا را در بوته زوب میکند و  
 هزاران چکش بر آن میکوبد تا زرناب بدست آید بشری که از مجردات و مادیات ترکیب یافته  
 و از عناصر و موالید امتزاج و اختلاط گرفته و بکدورات طبیعت آلوده گشته باید در بوته تحولات  
 و حوادث روزگار افتاده تا از نقص بکمال برسد تجزیه و تحلیل آدمی بمنظور تهذیب نفس و  
 تزیین روح است که فقط از راه عبادات و بندگی انجام وظایف فردی و اجتماعی بر حسب مقررات  
 دینی آسمانی حاصل خواهد شد و منظور اصلی از ارسال رسل و انزال کتب آسمانی فقط  
 آموختن راه و روش زندگی و طرز سلوک و طی مراحل کمال بمطلوب است تا از دایره شریعت  
 و طریقت که تنها راه متحد و مستقیم نیل بآن هدف است منحرف نشده و شاهد مقصود را در  
 آغوش گیرند .

در قرآن مجید ۸۵ آیه درباره معاد و حشر و نشروقیامت و برزخ و بهشت و دوزخ و پاداش و کیفر نازل شده که بخوبی نشان میدهد حرکت کمالی انسان در این عالم مانند بذر افشاندن دهقان است که هر چه عمل کند همان میوه تلخ و شیرین را بکام خود فرورد :

جار زد آن جارچی فاخره      الدنيا مزرعة الاخره  
هر که در این مزرعه تخمی نکشت      گو نکند صحبت باغ بهشت

اعمال و کردار و گفتار و اندیشه و حتی نیات دماغی و منویات قلبی همه در این عالم بذری است که بدون شك و تردید درخت آن همان میوه تلخ یا شیرین را بار آورد .

عیب‌رندان مکن ای زاهد پاکیزه سرشت      هر کسی آن درود عاقبت کار که کشت  
قرآن هم صریحاً این حقیقت را در چند مورد تشریح فرموده که :

**ومن يعمل مثقال ذرة خیراً یره و من يعمل مثقال ذرة شراً یره**

اثروضعی وزشتی وز بیائی در عمل اندیشه و منویات بشر محسوس و غیر قابل تردید است و این است معنی حقیقی معاد و نتایج حاصل آن .

توحید و عدل و نبوت و امامت و معاد ارکان اصول دین است که بهم پیوسته و غیر قابل تجزیه است زیرا معاد روی میزان عدالت است و راهبر اینها نبی و امام است که در زیر لوای توحید رهبری مینمایند و لذا در قرآن میفرماید :

**و نضع الموازين القسط لیوم القيمة فلا تظلم نفس شیئاً و ان كان مثقال**

**حبة من خردل اتینابها و کفی بنا حاسبین**      آیه ۴۹ سوره انبیاء

میزان و ترازوی عدل را در روز قیامت برپا میکنیم و بهیچ کس ستم نمیشود و تا با اندازه مثال حبه خردل (که در عرف برای کوچک نشان دادن ذره مانند اتم استعمال شده) را بمیان آوریم و همین کافی است که ما حسابرس باشیم .

و اگر عقیده بمعاد و بیم از حساب و کیفر و یا امید پاداش و جزای خیر نباشد بشر با خوی درندگی از جان هم نمیکذرند . این عقیده است که میلیونها بشر جهان را از ارتکاب بزه کاری و خیانت و جنایت دور میدارد و گرنه حکومتهای جهان قادر بر نظم و جلوگیری از خودسری بشر نیستند - عقیده بمعاد و قیامت و میزان و حساب است که آدمی بنیکوئی میگرداند و از بدی دور میشود و این وظیفه عس درونی است و گرنه هیچ قوه قاهره نمیتواند بر این

جامعه خود سر حکومت کند و آنها را بوظیفه سلم و صلح دائم بکار کمارد مگردین و عقیده بتوحید و معاد که آنهم از روی عدل و داد برهبری پیغمبران کرام صلی الله علیه و آله و انبیاء عظام آموخته میشود .

## فروع دین

نماز - روزه - خمس - زکوة - حج - جهاد - امر بمعروف - نهی ازمنکر

گفتیم در دومین باری که جبرئیل بر محمد صلی الله علیه و آله نازل شد وضو گرفت و نماز خواند و به پیغمبر اکرم « ص » تعلیم داد آنحضرت همه روزه صبح و شام نماز میخواند و بنا بر مضامین اخبار ۵۱ رکعت نماز خوانده میشد تا ۱۷ رکعت فریضه رسید و چون رسول اکرم « ص » بمدینه مهاجرت فرمود در مسجد قبا بطرف بیت المقدس نماز گذارد ۱۶ ماه تمام پیغمبر « ص » بطرف بیت المقدس نماز میخواند و آنجا قبله مسلمانان بود چنانچه قبله یهود و نصاری بود .<sup>(۱)</sup>

در نماز ظهر روز سه شنبه ۱۵ شعبان سال دوم هجرت بود که در رکعت دوم نماز ظهر جبرئیل نازل شد و پیغمبر « ص » را از طرف بیت المقدس منحرف بکعبه مستقیم قرار داد و صفوف مسلمین دایره گشت و آن مسجد را مسجد قبلتین میگفتند .

در روزهایی که پیغمبر وارد مدینه گردید و اعلان جنگ بیهود داد ملت کلیمی گفتند محمد « ص » در قبله ما نماز میخواند اولی با ما مخالفت میکند . این گفتگو در میان بود که جبرئیل نازل شد و در حالی که پیغمبر « ص » راز درونی خود را با خالق بمیان گذاشته بود او را بطرف کعبه متوجه گردانید .

**قد نرى قلب وجهك في السماء فلنولينك قبلة ترضاها**

برخی این روز را نیمه رجب گفته اند (طبقات ابن سعد) .

بخاری مینویسد در مسجد قبا مردم برای نماز حاضر شدند پیغمبر صلی الله علیه و آله بر مردم قرآن

۱- درباره قبله علامه معاصر آقای حاجی میرزا خلیل کمره ای کتابی نوشته اند که بی نظیر است - شرح جغرافیای تاریخی مسجد اقصی و بیت المقدس و بیت اللحم و بیت خلیل را در کتاب تاریخ انبیاء نوشته ام .

خواند و امر کرد که در نماز رو بقبله «کعبه» کنند .

قال الله تعالى

سيقول السفهاء من الناس ما ولاهم عن قبلتهم التي كانوا عليها قل لله

المشرق والمغرب يهدي من يشاء الى صراط مستقيم

یزید نحوی از عکرمه و حسن بصری گفته اند اول قانونی که در قرآن ناسخ آن آمد

موضوع قبله است .

## اذان

**اعلان اجتماع** چون افراد مسلمانان رو بترتیب گذاشت برای اطلاع و جمع کردن آنها بین مسلمانان تبادل افکار شد هر کس نظریه ای داشت برخی مانند ملل منحطه گفتند بوق بزنند و دسته ای بیپروای نصاری گفتند ناقوس بنوازید گروهی گفتند در کوچه ها جار بزنید نظریه خود را خدمت پیغمبر ﷺ عرض کردند رسول اکرم ﷺ فرمود اذان بگوئید که بوسیله آن اعلاء کلمه توحید و اقرار نبوت و نیکوکاری کرده باشید و ضمناً با آن افراد را جمع کرده بعبادت و خضوع و خشیت پروردگار دعوت کنید در اینک مؤذن از کدام طایفه و قبیله باشد بین مهاجرو انصار اختلاف شد و چون در سال اول هجرت بود قبایل اوس و خزرج منتظر بودند مؤذن از میان آنها انتخاب شود - مسلمین نظریه و افکار خود را در حضور پیغمبر «ص» عرض کردند فرمود بلال حبشی که صدای رسا و جالب توجهی دارد اذان بگوید و بلال سالها وظیفه اذان گفتن داشت که هر صبح و ظهر و عصر و مغرب و عشاء و هر موقع که فرمانی صادر میشد ، یا امریه جهاد نازل میگشت بلال اذان میگفت مردم در مسجد رسول خدا «ص» تجمع میکردند .

مؤذن مسجد رسول الله پس از بناء مسجد در اول سال هجرت بلال و پس از او ابن ام مکتوم بود .

اذان سنتی بود از اسلام که با صدای فرح بخش و نشاط انگیزی اجرا میشد و هر شنونده را بر خود میلرزانید - و اعلام مخصوص اذان از این قرار است :

چهار مرتبه تکبیر (الله اکبر) - دو مرتبه شهادت بتوحید (اشهدان لا اله الا الله) - دو مرتبه شهادت بنبوت - (اشهدان محمداً رسول الله) - دو مرتبه (حی علی الصلوة) - دو مرتبه (حی علی



الفلاح) - دو مرتبه (حی علی خیر العمل) (۱) باز دو مرتبه تکبیر (الله اکبر) - دو مرتبه (لا اله الا الله) - شیعیان اهلیت برای تیمن و تبرک دو مرتبه اشهد ان علیاً ولی الله میگویند.

## نماز

أَتْلُ مَا أُوْحِيَ إِلَيْكَ مِنَ الْكِتَابِ وَأَقِمِ الصَّلَاةَ إِنَّ  
الصَّلَاةَ تَنْهَى عَنِ الْفَحْشَاءِ وَالْمُنْكَرِ وَتُذَكِّرُ اللَّهَ الْأَكْبَرَ

یکی از مزایای اسلام نسبت بسایر مذاهب آسمانی وضع نماز باین کیفیت است که شامل تمام شئون اخلاقی و ادبی و اجتماعی و جامع بین علم و اعتراف و عمل و شرط قبولی سایر عبادات است.

پیغمبر اسلام ﷺ بیش از هر چیز پیروان خود را بنماز توصیه و سفارش کرده و نماز را موجب امر بمعروف و نهی از منکر قرار داده است. پیشوای اسلام (ص) خود در دنیا آمد که نماز در زبان او بود از دنیا رفت که در حال نماز بود خلیفه و جانشین و ولی امر و باب علم و معرفت او علی علیه السلام نیز با نماز قدم بجهان گذاشت و نماز در میان دولب او بود که از جهان در گذشت. تربیت شدگان مهد نبوت و آغوش ولایت مانند حسین بن علی با نماز رشد و هو کرده و صورت بسجده داشت که شربت شهادت نوشید - تمام انبیاء و رسول و اولیاء و اولاد و اقطاب و بزرگان عالم انسانیت، رهبران روحانیت با نماز مانوس بوده بوسیله نماز که بهترین و کوناهترین و نزدیک ترین راه مستقیم با خالق متعال است خود را مهذب ساخته و بدر بار پروردگار بار یافته و بمقام قرب رسانیده اند.

نماز یکجای تعبیر بمعراج شده که میفرماید *الصلاة معراج المؤمن* و بالعن دیگری میفرماید *الصلاة عمود الدین* و بالسان دیگر میفرماید *الصلاة عمود الدین ان قبلت قبل* *ماسواها وان ردت رد ماسواها* - نماز ستون دین است اگر مورد قبول افتد همه اندیشه و گفتار و کردار دیگر او قبول خواهد شد و اگر معیوب بود مردود است و چون رد شد همه عبادات دیگر رد خواهد شد - نماز يك هدف اصلی در پرستش است که مقدمات آن طهارت است و طهارت و پاکیزگی اساس بهداشت و سعادت زندگی هر بشر بلکه هر حیوانی است. مقدمه کتب فقه اسلام طهارت است.

۱- عمر خلیفه ثانی این جمله پر معنی زیبا را برداشت و بجای او گذاشت (الصلاة خیر من النوم) چنانچه برادران سنی ما میگویند. یکی از شماری معاصر عراق که کتابی در تاریخ آن و در این جمله آن نوشته است.

رجای دیگر میفرماید: **الصلوة قربان كل تقى** نماز وسیله تقرب و نزدیکی هر پرهیزکاری است و باز میفرماید **الصلوة خیر موضوع فمن شاء اشتغل ومن شاء استکبر** - نماز بهترین موضوعی است برای تربیت که هر کس بخواهد بسعادت و کمال مطلوب خویش برسد بمیزان علاقش برای نیل بکمال مطلوب کم یا زیاد بجا می آورد يك نسبت مستقیم و حساب دقیقی میان مقام و منزلت بشر با نماز در میان است که هر اندازه نماز بیشتر و جاه متراداشود مرتبه و منزلت انسان افزونتر میگردد در محل دیگر میفرماید: **اقم الصلوة لذکری** - تنها یاد دوست نماز است و اشتباه بزرگی برخی از عرفا و متصوفه کرده اند بگمان آنکه ذکر افضل بر صلوة است و حال آنکه ثابت و مسلم شده نماز افضل بر ذکر است .

ابی جارود از ابی جعفر (ع) در این آیه **اتل ما اوحى اليك من الكتاب و اقم الصلوة ان الصلوة تنهى عن الفحشاء والمنکر و لذکر الله اکبر** روایت میکند که آنحضرت فرمود **لذکر الله اکبر ذکر الله لاهل الصلوة اکبر من ذکرهم اياه الاتراه انه يقول اذکرونی اذکرمکم** - و آیه **اقم الصلوة لذکری** نیز مؤید این حقیقت است .  
 هر سوره لوحی دریافته که با آن همه تأکیدات در باب نماز و نماز جماعت و نماز جمعه و مقدمات و مقارنات و تأثیرات نماز ممکن نیست ذکر افضل بر صلوة باشد مگر آنکه «ذکر الله اکبر» برای نماز گذاران است .

نماز انسان را برای درک حقایق و تدبر در معانی قرآن حاضر میسازد و در آیه **افلا يتدبرون القرآن ام على قلوب اقفالها** اشاره مینماید که نماز آدمی را برای اتخاذ و آنچه میگوید و میخواند آماده میکند مردی نزد پیغمبر صلی الله علیه و آله آمد از مسلمانی که مرتکب معصیت میشد سخن راند پیشوای اسلام صلی الله علیه و آله پرسید آیا شب نماز میخواند گفتند آری پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود بزودی نماز او را از ارتکاب اعمال زشت و حرام و فحشاء باز خواهد داشت .

یکی دیگر از اصحاب بنماز جماعت حاضر میشد و مرتکب فحشاء هم میگشت گزارش رسول گرامی صلی الله علیه و آله دادند فرمود **ان صلوته ستنهاه** - نماز او بزودی او را از مبادرت بفحشاء باز مبدلورد .

شیخ طوسی از حضرت ابی عبدالله روایت میکند که فرمود **لئن احب ان يعلم قبلت صلوته ام لم تقبل فلینظر منعه صلوته عن الفحشاء والمنکر فبقدر منعه قبلت منه**

اگر کسی بخواهد بفهمد نماز او قبول است یا نه توجه کند تا چه حد از فحشاء و منکرات دور است  
بهر اندازه ازار تکاب زشتی‌ها دور شده است بهمان مقدار نمازش قبول است.

نماز است که انسان را از سوء تصادم و انحراف و لغزش و خطا و عواقب و خیمه درشتوئی  
زندگی حفاظت میکند. نماز است که در آخرت بشر را از عذاب و خسران و در موازنه اعمال  
حراست مینماید و مصون میدارد - نماز است که هر فحشاء و زشتی و بدسیرتی را از انسان دور  
میسازد. **ان الصلوة تنهى عن الفحشاء والمنکر** - موقعی که با بیان رأفت و محبت  
سالخوردگان را موعظه میفرماید بنماز وعده الفت و دوستی میدهد که **اقیموا الصلوة و  
لا تكونوا من المشرکین**. و آنگاه از ساکنین جهنم و قعر آتش سؤال میکنند چه شد شما  
را که اینجا سکونت یافتید گفتند - **ما سلککم فی سقر قالوا لم نک من المصلین**  
و در یکجا چنان اعلان خطر بمسلمین می‌دهد که **ویل للمصلین الذین هم عن صلواتهم  
ساهون** وای بر نماز گذارانی که در نماز سهو میکنند و سهل انگارند - در یکجا کسانی که  
بی‌اعتنائی بنماز میکنند آنان را کمراه و سرگردان معرفی ساخته **اضاعوا الصلوة و اتبعوا  
الشهوات فسوف یلقون غیاً** - کسانی که ضایع کننده نماز هستند و پیرو شهوات و دلخواه  
میباشند اینها کمراه و سر بگریبان و حیران خواهند گشت باین آیات و احادیث میتوان  
گفت محیط سعادت جاودانی در نماز است و ظلمات شقاوت و بدبختی در ترک نماز است و ساده‌تر  
گویم بهشت جاودان کنار راه نماز است و لهیب سوزان دوزخ در ترک آن است لذا پیشوایان  
دین **تارک الصلوة** را بکافر تعبیر کرده‌اند.

فرمود در روز واپسین که حساب مردم را برسند شفاعت **تارک الصلوة** ضایع الصلوة را  
نمیکند و برایشانی آنها نوشته شده **آیس من رحمة الله** اینها درباره اهمیت نماز بود.  
نماز که عبارت از افاضالی مشحون بگفتاری است دارای قالب و روح و پوست و مغزی است  
که اگر نماز گذار آن مراحل را چنانچه سزاوار است در یابد بمقام قرب الهی رسیده است  
حضور قلب شرط ثانی نماز است.

روح نماز حضور قلب است که با خضوع و خشیت آنچه را بعرض رساند در پیشگاه  
**مالک الملوک** ابدی از منطبق خارج نباشد و قالب افعال و اعمال و حرکات و سکات  
نماز عوامل تربیت آدمی برای واجد گشتن شرایط تهذیب است و لذا نماز گذارانی که  
توجهی داشته باشند در ستکار شناخته شده اند **قد افلح المؤمنون الذین هم فی صلواتهم خاشعون**.

وقتی مسلمان خود را حاضر کرد برای نماز گذاردن از هر پلیدی جسمی و روحی و لباس و اندیشه پاک میگردد و تمام رذائل تخلیه و قبایح عملیه از او دور میشود .  
 امر بشیء مقتضی نهی از ضداست - اقامه صلوة قهرآمانع از ارتکاب فحشاء میگردد و این عمل اگر چه مجاز و ریاضیه باشد بحقیقت خود خواهد رسید .

نماز برای تخلیه قلب از لوث پلیدی و زیور بنور معرفت و توحید است و چون صفات قائم بنفس: رو بخداوند در حرکت است اگر قلب از نور و علم و دانش روشن باشد خداوند آدمی را حفظ میکند که : **لا مؤثر فی القلوب الا الله**.

نماز ذکر و سبب یادآوری پروردگار است و بر هر عبادتی رجحان دارد . نماز اکمل عبادات و افضل طاعات میباشد زیرا شامل کلیه وظایف عبادات بدنی و قلبی است و موجب ایجاد و ایجاد سعادت و خوشبختی است اعراض از حلق و استغناء از دنیا و متاع آن و اقبال بحق و اجتناب از محرّمات و امساک از شهوات تأثیرات محسوسه نماز است - طهارت و پاکیزگی و نظافت ظاهری و باطنی مولود نماز است .

تفکر و سکوت اعمال و جوارح، خضوع و خشیت اظهار فقر و مسکنت ، اعتراف بتوحید با مراتب تهلیل و تسبیح و تحمید میوه نماز است - تکبیر اول و اعتراف بهجز خویش است ، آنچه در سایر عبادات است در نماز بعد کمال موجود است و بهمین سبب قبول آن شرط قبولی سایر عبادات گشته - صورت جامعه نماز شئون کامله حقیقت ولایت است . معنی ذکرا لله اکبر همین است .

در حدیثی وارد شده که سعد خفاف از حضرت ابی جعفر علیه السلام در کافی در فضل قرآن روایت می کند که فرمود هر کس نماز را نشناسد حق ما را انکار کرده که منظور مقام ولایت است و همان طور که تمام مراتب ولایت در وجود امام جمع شده و کل شیء احصیناه فی امام مبین - در مراتب سعادت تکلیفیه تمام مراتب تهذیب و تکمیل نفس در نماز جمع است روی همین حقیقت است که اولیاء و صدیقین و بزرگان دین همه شب ها بنماز می ایستادند - حضرت رسول اکرم صلی الله علیه و آله سی سال شبها در نماز بود که ۱۵ سال آن در غار حرای کوه نور نماز میگذارد و آنقدر رسول اکرم صلی الله علیه و آله در نماز روی پا می ایستاد که انگشتانش ورم کرد و این آیه آمد **طه ما انزلنا عليك القرآن لتشقی** امیر المؤمنین علیه السلام در هر شب هزار رکعت نماز می خواند وقتی یزید از علی بن الحسین السجاد علیه السلام پرسید چقدر اولاد پدرت کم بود فرمود

تا این حد هم جای شگفتی است زیرا پدرم (حضرت ابی عبدالله الحسین علیه السلام) هر شبی هزار رکعت نماز میخواند و مجال مباشرتش نبود همه ائمه طاهرین علیهم السلام چنین بوده اند (مجموعه ورام) .

یکی از بزرگان دین را که آثار علمی و تالیفی دقیقی او بسیار بود در خواب دیدند گفتند چگونه ای گفت کتب علمه تأثری نکرد فقط آنچه باعث نجات من شد رکعات نمازی بود که در دل شب خوانده بودم .

نماز صراط مستقیم و جامعه آن سرولایت است که اذن کرخفی و اخفی زنگ کدورات طبیعت را که بر آینه قلب نشسته میزداید و حدیث من اخلص لله اربعین صباحاً اجری الله ینایع الحکمه من قلبه علی لسانه منظور اداء نماز فرایض و نوافل است و مراقبت بر آنها پس از آن استغفار و طلب آمرزش و رسیدگی بحساب نفس در روز گذشته و تلاوت قرآن مجید با تفکر و تدبر در تفسیر و تأویل آن. اینست که حافظ میگوید - آنچه بر من ارزانی داشتند اثر تلاوت قرآن مجید است در سحر .

هر کنج سعادت که خدا داد بحافظ ازین دعای شب و ورد سحری بود .

روره و نماز در عبادتی است که پاداش دهنده آن خدا میباشد و هر قدر اخلاص نیت و معرفت و شرایط آن توسعه یابد اجر و پاداش آن بیشتر خواهد بود . کسانی که از نماز میگذرند از خدا و از لطف او محروم هستند .

یا ایها الذین آمنوا لاتکونوا کالذین نسوا الله فانسیهم انفسهم اولئک هم الفاسقون لایستوی اصحاب النار و اصحاب الجنة اصحاب الجنة هم الفائزون - دستورا کید حاسبوا انفسکم قبل ان تحاسبوا برای مراقبت ذکر خدا و یاد پروردگار میباشد که در نسیان نیفتند و نماز است که بدینهارا بنیکیها مبدل میسازد اولئک یدل الله سیئاتهم حسنات و بیغه برا کرم علیه السلام در کلمات قصار و در وصایای خود با بوز مکرر میفرماید هیچ چیز را بقدر نماز دوست ندارم نماز نور دیدگان من است .

## روزه در اسلام

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ - يَا أَيُّهَا الَّذِينَ  
آمَنُوا كُتِبَ عَلَيْكُمُ الصِّيَامُ كَمَا كُتِبَ عَلَى  
الَّذِينَ مِن قَبْلِكُمْ لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ

آیه ۱۷۹ - سوره بقره

درجهان گرافمه کسر شربت است لذت او فرع ترك لذت است

اگر لذت ترك لذت بدانی دگر لذت نفس لذت نخوانی

ای کسانی که گرویده‌اید برای شما روزه وضع و مقرر گردید چنانچه بر پیشینیان شما نوشته شده تا پرهیز کار شوید .

روزهای محدودی امساك کنید و اگر بسفر باشید روزهای دیگر را روزه بگیرد آنهایی که توانگرند فدیة بدهند و بینوایان را اطعام کنند - هر که بنیکوئی رغبت کرد برای او بهتر است - روزه داشتن برای شما نیکوتر است اگر فواید آن را دریابید .

از ارکان هشتگانه اسلام یکی روزه است - این آئین و برنامه یکماه امساك کردن و روزه گرفتن از مختصات اسلام نیست بلکه در سایر ملل هم با اختلافاتی بوده است - روزه در تمام مذاهب و ملل متنوعه عالم و ادیان سالفه بشهادت قرآن و تاریخ مورد احترام بوده از قدیم ترین ازمنه متصوره و ادوار تاریخ و دوره‌های گذشته روزه معمول بوده .

مورخین می‌نویسند بشر در عصر توحش و بربریت هم از نظر عبادت و تسلیم بروزه گرفتن مبادرت می‌کرده . این غریزه طبیعی که اندك اندك لباس دینی پوشیده و در برخی از افراد بصورت ریاضت و امساك درآمده و از این روزه بهره‌هایی نصیب روزه داری شد که در تواریخ و استان آن بسیار است .

بشر در دوره اعتلا و ترقی بتحقیق در مبانی تعلیمات دینی و فلسفه آن پرداخت تا بنیروی علم و دانش در این راه دست و پا زد و بالنتیجه در پیشگاه حکومت عقل تسلیم شد که روزه از یزیدترین رکن ارتباط افراد يك جامعه شناخته می‌شود و با امساك می‌توان بر کشف بسیاری از علوم و فنون و مشکلات معنوی فائز گردید و از این جهات معنوی گذشته روزه برای نگاهداری

سلامتی بدن عامل بسیار مؤثری است .

روزه در ملل قدیمه سر موفقیت شناخته میشد و بسیار بدین عمل نیکو خوشبین بودند و این حکم آسمانی را موجب چابکی و چستی و چالاکی شناخته و موفقیت در راه را مبتنی بر سبکی معده و رستگاری آخرت را نیز در سایه روزه میدانستند .

فواید و مزایا و بهره‌هایی که نصیب روزه‌گیران میشود با اختلاف تفوّهات بشری مورد تصدیق و اعتراف همه خردمندانست فقط یکدسته از مردم هنوز نتوانسته‌اند باین حقیقت تلخ اعتراف کنند و آن شکم پرستان میباشد . آری

در آن سرای که مقصود میزبان باشند شکم پرست کند التفات بر مأکول ملل سابقه در روزه داشتن مختلف بودند گروهی در طول چند روز امساک میکردند دسته‌ای در يك ساعات محدود متساوی. برخی در روزهای معین سال و جمعی در ماه‌های ثابت و معدودی درازمنه طولانی بر روزه گرفتن و امساک می‌پرداختند در ادوار پیش که طب و دکترو دارو و اسباب تجزیه و عکس برداری چنین نبوده حتی گل و گیاه را هم برای بعضی امراض که در نتیجه پر خوری بر بدن غالب می‌شد نمی‌شناختند تنها علاج بهبودی را امساک و غذا نخوردن میدانستند تا مدتی که آن مرض و درد و تعب بر طرف گردد این غریزه طبیعی که هنوز در حیوانات محسوس است و در میان قبایل دوران تمدن و صحرائنشین و دهقانان جاری و معمول است اگر از قوانین آسمانی صرف نظر شود روزه تعلیمی بود که طبیعت بآدمی آموخته است . بحکومت عقل و خرد باید انسان در هر مدتی يك یا چند روز بر حسب استعداد مزاج نسبت بمصرف خوراک امساک کند و روزه بگیرد تا تمام فاضل غذاها و اخلاطی که در سر پیچ و خم روده‌ها و درزبری های معده جمع شده و ماسین بخار معده را کند کرده و از کار انداخته بوسیله قوه جاذبه طبیعت هضم گردد و عضلات و غدد داخلی خوب بتواند تجزیه و تحلیل نموده وظیفه خود را انجام دهند سعدی فرماید :

خوردن برای زیستن و زکرفتن است ☆ تو معتقد که زیستن از بهر خوردن است اگر منظور از خوردن غذا حفظ سلامتی و ابقاء بدن باشد باید باندازه خورد که مضر بحال انسان نکرده - در قرآن هم اساس صحت را مبتنی بر این آیه دانسته که فرمود :

**کلوا و اشربوا و لا تسرفوا**

نه چندان بخور کز دهانت بر آید ☆ نه چندانکه از ضعف جانت بر آید

در آن روزها که بشر بختن و طبخ کردن نمیدانست و از گوشت خام یا میوه نارس تغذیه میکرد معده آنها بیشتر در فشار کله بود از این جهت آسایش و بهداشت آنها هم بیشتر می بود لذا حضرت موسی کلیم مدت امساك و روزه گرفتن را از ۲۴ ساعت تا ۷۲ ساعت مقرر فرمود که در این مدت از هر غذای مطبوخی امتناع ورزند تا اعضاء درونی جذب و هضم در آسایش باشند در عصر حضرت مسیح که طب نیروئی یافت و دم مسیحائی مرده را زنده می کرد باز این روزه به حال خود باقی بود قدری حقیف تر - در معالجات دوره مسیح دیده می شود که غذای بدل مایتهلل را جایز ندانسته و سایر مأكولات را منع می کرده و گاهی فقط بشیر قناعت داشته اند و مدتی طولانی برای حفظ سلامتی این رویه معمول بود .

روزه در اسلام بیشتر از سایر ملل مورد تکریم و احترام واقع گشت و چون قوانین اسلام برای همیشگی جهان آمد روزه را از ۹۵ روز و هر ۷۲ ساعت امساك بچهل روز و بالتیجه ۳۰ روز در هر مدت سیر آفتاب که از ۱۲ تا ۱۵ ساعت میشود افطار قرار داد تا مزاج را نصفیه و روح را تزکیه و نفس را تهذیب نماید و این روزه را در ماه های قمری قرار داده که عادت نشود و در مناطق مختلفه کره زمین نسبت بساعات نصف النهار مناطق معتدله روزه و نماز را ادا نمایند روزه در جزیره - العرب شروع شد و تا دیوار چین - ژاپن - جزیره اقیانوس کبیر - هند - جاوه - سیلان - استرالیا و تمامی قطعات افریقا و آسیا و قسمتی از اروپا که اسلام در آن نفوذ کرد معمول گردید و هر ملتی که دارای تمدن بوده اند روزه مورد قبول آنها واقع شد - کلد و آشور - روم و ایران - مکزیك و پرود - ایرلند - مصر و سرزمین فراغنه همه با تمدن راقیه خود روزه دار گشتند. چون اسلام در هند نفوذ یافت ۴۲۵ مذهب ( در سرزمین های هند و چین و ژاپن و استرالیا و ساکنین سایر جزائر دریائی) مانند هند و کنفوسوس - بودائی - معتقدین بیوه و یسوع و حتی در ادوار زندگانی خویش این دستور صحی اسلام را از جان و دل پذیرفتند و با آداب ریاضات خود پیوستند .

اگر بیشتر در صفحات تاریخ قدیم تفحص کنیم خواهیم دید حکماء و فلاسفه یونانی مانند رواقیون - کلیون - اتباع فیثاغورث - افلاطون - ارسطو پیروان خود را تا چه حد بروزه گرفتن توصیه کرده اند .

روزه در میان زردشتیان مورد احترام واقع شد و از این تعلیمات صحی استفاده می کردند .



اسلام روزه را با شرایط مفصلی و مقررات ثابتی که در کتب فقه بنام کتاب الصوم مورد بحث و تحقیق قرار گرفته و مورد دقت فقها و مجتهدین اسلام است آنرا واجب و از ضروریات دین شناخته و تعلیمات عالیّه برای گرفتن روزه داده است .

پیشوای اسلام صلی الله علیه و آله که بزرگترین منجی بشر شناخته شده برای حفظ سلامتی بدن سه دستور بزرگ داده فرموده : **معهده را سبک - سر را خنک - پارا گرم نگاهدارید .**  
 سعدی گوید یکی از ملوک عجم طبیبی حاذق بخدمت محمد مصطفی صلی الله علیه و آله فرستاد این طبیب سالی چند در دیار عرب بماند و کسی بمعالجت نزد او نیامد - شکایت نزد پیغمبر صلی الله علیه و آله برد آن حضرت فرمود این طایفه را شیوه ایست تا اشتها غالب نشود چیزی نخورند و تا هنوز باقی است دست از طعام بردارند طبیب عجمی گفت همین موجب تندرستی است و از آن دیار برگشت . اکنون فرصت آن نیست که در مضرات پر خوری و فواید روزه داری و عقاید غریبی ها نسبت بروزه و آثار معنوی روزه و قضاوت تاریخ صحبت کنیم ولی چیزی که مسلم است روزه بسیار مورد توجه و روزه دار بسیار عزیزوار جمند میباشد (۱)

پیغمبر اسلام صلی الله علیه و آله سه خطبه مفصل در پیرامون روزه و ماه رمضان و فضیلت شب و روز و ساعات آن بیان فرمود و مردم را مژده میداد باین ماه و در آن خطبه که روز آخر ماه شعبان ایراد فرمود گروه مسلمین را مخاطب ساخته فرمود :

ای گروه مسلمانان بشماروی کرده است ماه خدا با برکت و رحمت  
**خطبه پیشوای اسلام**  
 و آمرزش در این ماه شما هممان خدا هستید اگر وظیفه خود را بشناسید  
**درباره روزه**  
 ثواب عبادت خواهید داشت و دعا های شما مستجاب میشود نیت های خود  
 را نیکو گردانید و دل های خود را پاکیزه کنید و دعا در حق برادران خود بسیار بخوانید در تشنگی  
 و گرسنگی در این ماه تشنگی و گرسنگی آخرت را که ناچار بآن خواهید رسید یاد آورید  
 تصدق کنید مسکینان و یتیمان را دستگیری نمائید پیران سالخورده را احترام کنید سالخورده گان  
 بینوا را رحم نمائید کودکان یتیم را نوازش کنید - خویشان و اقربا را به هدیه ها و صلّه رحم  
 نگاهدارید - ای مردم بیوشید دیده های خود را از آنچه بر شما حرام است ای مسلمانان جان  
 شما گرو کردار اعمال شما است بطاب آرزوش سبقت گیرید و برای روز بینوایی خود اندیشه  
 و اقدام کنید .

۱- در مکتب اسلام درباره روزه مفصل بحث شده و چندین سخنرانی از رادیو تهران راجع به روزه کرده ام .

روزه ماه رمضان شما را از شقا و بدبختی نجات میدهد بسعادت و کامیابی میرساند خوشحال کسی که قدر این ماه را بداند و از موجباتی که خالق عالمیان بدست او داده استفاده کند - بدبخت ترین و شقی ترین مردم کسانی میباشند که نتوانند در این ماه رضایت خدا را جلب کنند روزه گرفتن - انفاق کردن - طعام دادن - هدیه - قربانی - تلاوت قرآن - نماز - صدقه - افطار - بخشش - دستگیری از ضعفا - عیادت از مرضی - الفت و پیوستگی بین همسایگان و صلہ رحم و نزدیکی با خویشان و اقوام - دادن غذا به بینوایان و مستمندان روزه دار - پرهیزکاری - ذکر و توجه بخدای عالمیان و صفات و قدرت و جلال او از خصایص ماه رمضان است .

و هزاران فضایل دیگر که در آن خطبه بیان فرموده است .

در این خطبه اولین شرط روزه گرفتن را امساك با تمام اعضاء مقرر فرموده یعنی روزه دار باید همچنان که معده او امساك دارد چشم او از نامحرم گوش او از شنیدن ناروا زبان او از شتمات و دشنام و تهمت و افترا و سوگند بدروغ که مبطل روزه شناخته شده پرهیز کند - دست و زبان حتی فکر و اندیشه آدمی باید روزه دار باشد و در حق برادران خود ظن بد نبرد که گاهی همان گمان بد موجب بطلان روزه خواهد شد **وان السمع والبصر والفؤاد كل اولئك عنه مسئول** اکنون نصیحت پیر روحانی و شاعر ربانی را بعرض شما میرسانم و خواهشمندم برادران اسلامی خود را توصیه و اندرز و نصیحت کنید کاملاً مراقب حال خود باشید و بریا تظاهر نکنید و بفسق و روزه خوردن علنی مباهات ننمائید .

دلادلات خیرت کنم براه نجات      مکن بفسق مباهات و زهد هم مفروش

## اقتصاد در اسلام

بیشتر نزاع های مردم در دنیا بر اساس فقر مالی و ضعف بنیة اقتصادی است جنگ های خونینی که بوقوع پیوسته مولود این مسکنت و تهی دستی بوده است .

### مالیات

تهی دستی افراد بضعف خانواده ها و اختلاف داخلی فامیلی و نزاع و مناقشدهای زناشویی و پدر و فرزند می کشد و این دایره را که بزرگ کنیم بفقرا اجتماعی میرسد که امور اقتصادی يك کشور تکافوی مخارج سنگین آن جامعه را نمی نماید . این جنگ های پی در پی دنیا که

بجنگهای بین‌المللی کشیده شده حتی استعمار و استعمار هم‌زمانیده فقر اقتصادی است زیرا حیات اجتماع و بقا ملیت و رفاه جامعه مبتنی بر اساس ثروت و تمکن است تا بتوانند تعلیم و تربیت کامل و مهندسی بوجود آورده موجبات سلامت و بهداشت و سعادت ملت خود را تأمین کنند در این قرن که دو جنگ جهانی بزرگ رخ داده همه شاهد و ناظر این حقیقت بوده‌اند. (۱) که چه علل و اسبابی موجب جنگ عمومی جهانی شد و چه تأثیراتی در جامعه بشری بخشید !!

اسلام برای آنکه ارکان امور اجتماع خود را از نظر اقتصاد بر اساس آهنگ استوار نماید يك قانون بسیار کامل و محکمی وضع فرمود که پس از ۱۴ قرن هنوز علمای بزرگ اقتصاد دنیا که برای این امر مهم حیاتی مدرسه و دانشگاه و علم مستغنی بوجود آورده و قوانین مخصوص وضع کردند نتوانسته‌اند برای بهبود وضع اقتصادی ملل عالم مالیاتی بگیرند که عدالت حفظ شده باشد و جامعه بفقرو مسکنت نیفتد - این حقیقتی است غیر قابل تردید اما اسلام با وضع سه نوع (مالیات) حقوق اجتماعی اساس جامعه و پایه امور اقتصادی را تحکیم فرموده است .

و آن فقط مالیات مستقیم است که از سرمایه و ربح گرفته میشود اسلام با مالیات غیر مستقیم مخالف است و حقوق (مالیات) خمس و زکوة - فطره واجب و ۱۸ نوع صدقات جاریه را روی سرمایه و ارباب برده است - کار و کوشش مالیات ندارد و مالیات سرشماری که معاویه معین کرد مورد انتقاد علمای اسلام واقع شد - امروز هر فقیر خیابان خواب یا کاخ نشین از نان و گوشت بطور متساوی مالیات میدهند و در نتیجه سرمایه داران اموال و منافع خود را روی هم انبوه کرده و اختلاف طبقاتی را بوجود می‌آورند اما اسلام با وضع خمس و زکوة و فطره واجب تمام ثروت محدود يك جامعه را میان همه افراد بيك نسبت عدالت اجتماعی تقسیم کرده که ظلم و بیدادگری رخ نهد و بین کارگر و کارفرما مناقشه راه نیابد و این قانون متین محکم قرن‌ها بر بشر تسلط و حکومت عادلانه کرده است و همه راضی بوده‌اند - و اگر این قانون مقدس غیر قابل تغییر اجرا شود و بافراط و تفریط نیمایند بطور قطع عدالت اقتصادی حکومت خواهد کرد و سعادت حاصل میشود . يك مطالعه دقیق در کتب اقتصادی ملل غرب و وضع حاضر آنها این حقیقت را برای مسلمین اثبات کرده و مینماید .

۱- در جنگ اول ۱۹۱۸-۱۹۱۴ بیش از شصت میلیون نفر در جنگ دوم ۱۹۴۶-۱۹۵۰ بیش از یکصد میلیون بشر کشته و زخمی - مفلوج و معلول - بی‌خانمان و بی‌اثر شده‌اند .

## خمس

وَاعْلَمُوا أَنَّمَا غَنِمْتُمْ مِنْ شَيْءٍ فَإِنَّ لِلَّهِ خُمُسَهُ وَلِلرَّسُولِ وَلِذِي  
الْقُرْبَىٰ وَالْيَتَامَىٰ وَالْمَسَاكِينِ وَابْنِ السَّبِيلِ سورة انفال آیه ۳۸

یکی از خصایص و امتیازات اسلام نسبت به سایر ادیان وضع تعادل اقتصادی جهان است که چون بحکم طبیعت در جامعه قانون اخس و اشرف و غنی و فقیر حکومت میکند پیشوای اسلام در قانون گزاری خود چنان رعایت عمق نکات حساس مالی اجتماع را کرده و با وضع خمس وز کوة و صدقات اصول مالکیت فردی را که در عین حال از زندگی اشرافی تقبیح و توییح فرموده حفظ کرده و حقوق کارگروتهی دست را با ۱۸ نوع صدقات در عین حال که اصول اشتراکی را مذمت و سبزش فرموده محفوظ داشت .

### ۱۸ نوع صدقات

بدانکه هیچده انفاق در مسلمانی	بود بحکم محمد ﷺ با امر یزدانی
نثار مال بهمسایکان مفلس و وقف	کمک بسائل و محروم هر چه بتوانی
گرم با بن سبیل و عطا بذی القربی	زکوة و فطره و اعناق و هدی و قربانی
دگر بود صدقه خمس مال و حجه و نذر	کفاره - رد مظالم - قروض مجانی
نما اطاعت احکام حق که نوع بشر	ز رنج عسرت و سختی رهد باسانی
مساز جمع و مکن احتکار روزی خلق	که تا زیاد شود نعمت و فراوانی
بده براه خدا تا رهی ز شر و بلا	دچار ظلم نکردی و رنج وجدانی
بمیل اگر ندهی گیرد از تو قوم «لنین»	بحکم محکمه « کارل ماکس » آلمانی
شنو نصیحت «دولت» که بند اوست ترا	هزار مرتبه بهتر ز گوهر کانی

در جنگ بدر، که غنائمی بدست مسلمین افتاد و اسرائی گرفتند همه را خدمت پیشوای خود جمع کردند آنحضرت فرمود این غنائم از آن کی خواهد بود جبرئیل نازل شد و این آیه را آورد **يسئلونك عن الانفال قل الانفال لله والرسول** - مسلمین از اطراف آن اموال پراکنده شدند پس از آن جبرئیل آیه فوق را آورد که باید غنائم تقسیم شود لذا پیغمبر اسلام ﷺ غنائم و اسرا را تقسیم کرد و سپس اسیران را خود آزاد فرمود و اصحاب هم پیروی پیشوای خود بندگان را آزاد کردند .

یکی از علل مهم پیشرفت اسلام تقسیم غنائم بود که بیش از هر چیز مسلمین عرب را بچنگ و بیکار مهیا میساخت .  
در اینکه انفال چیست و غنائم چگونه تقسیم میشود در فقه فصل مشبعی بنام کتاب الخمس هست که جزئیات امر را بیان فرموده است .

در کتاب اصول کافی از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده اند که خمس مطابق نص صریح قرآن بین ذوی القربی و ایتام و مساکین و ابن السبیل تقسیم میشود در کتاب فقیه و تهذیب عیاشی از حضرت صادق علیه السلام روایت میکند که خمس برای خداست که پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله در راه خدا میان این طوایف تقسیم خواهد کرد - غنائم را بر شش سهم میکنند که سه سهم برای خدا و رسول خدا و خلیفه و جانشین رسول الله است و سه سهم آن مال ایتام و مساکین و ابناء السبیل از ذریه رسول خدا یا هر کس که امام صلاح بداند زیر امام و پیشوا اولی بمؤمنین از نفس خود آنها هستند و اولی بتصرف میباشند<sup>(۱)</sup>

در کتاب غایة المرام در اینکه ذوی القربی اهل بیت پیغمبر صلی الله علیه و آله هستند از طرق عامه ۱۷ حدیث و از طرق خاصه ۱۲۰ حدیث آورده اند<sup>(۲)</sup>

انَمَا الصَّدَقَاتُ لِلْفُقَرَاءِ وَالْمَسْكِينِ وَالْعَامِلِينَ عَلَيْهَا وَالْمُؤَلَّفَةِ  
 قُلُوبِهِمْ وَفِي الرِّقَابِ وَالْغَارِمِينَ وَفِي سَبِيلِ اللَّهِ وَابْنِ السَّبِيلِ فَرِيضَةً  
 مِنَ اللَّهِ وَاللَّهُ عَلِيمٌ حَكِيمٌ  
 سورة ۹ آیه ۶۰

زکوة مال بدرکن که فضله رز را  
 چو باغبان ببرد بیشتر دهد انگور  
 پیشوای اسلام صلی الله علیه و آله اصلاح جامعه را از نظر بنیه مالی و امور اقتصادی بر اساس زکوة و صدقات و بریات و خیرات و نفقات قرارداد و در باب زکوة و انفاق فی سبیل الله ۶۱ آیه در قرآن نازل شده که تعلیم فرمود .

اساس هر جمعیت روی بنیه مالی آن جمعیت و حزب است هر اندازه بنیه مالی یک حزب قویتر باشد تشکیلات آن نیکوتر و بقاء آن میسورتر است . اسلام در بدایت امر بجای همه چیز ایمان در قلوب مردم ایجاد فرمود و آن کلید همه گنجها و ذخایر مادی و معنوی بود و دیدیم که با ایمان توانست فداکارانی پیدا کند و بانیروی ایمان آنها بر بزرگترین کشورهای مقتدر جهان ظفر یابد .

ناموس اعظم الهی برای اصلاح روحیه اجتماع و ایجاد عدالت اجتماعی و حفظ انتظام امور بشری مقرر فرمود که هر توانائی با تمکن و ثروت خود بتهی دستان ناتوان کمک و دستگیری نماید .

ارتباط دینی و وجوب اداء زکوة و صدقات يك پیمان دوستی و تعهد قلبی بود که بین توانگران و فقراء بسته شد از هر چه بشر در واجد بودن آن یا فقدان آن درزندگی موفقیت و محرومیت خود را مرهون آن می دانست و واجب گردانید که دارندگان بنا داران برای گن بیخشدن و همان احتیاجی که فقیر یعنی برای گرفتن نفقات و صدقات دارد عیناً توانگران نسبت بتهی دستان و در اویش از نظر حمایت و تشریاف، مساعی زندگانی اجتماع دارند که متبادل می گردد . اساس دوستی و ملیت و بقاء خانواده و جمعیت بر پایه تعادل امور اقتصادی است که بین غنی و فقیر با عواطف عدالت و احسان اجرا می گردد .

بدون شك هر ملتی که عدالت اجتماعی نداشته باشند توازن و تعادل اقتصادی در آنها بمیزان حقیقی اجرا نمی گردد در مراحل انحطاط و اضمحلال بطرف بیستی سوق می کنند و اگر بنا شود در ملتی چندین صد نفر دارای همه چیز و چندین صد هزار نفر فاقد همه چیز باشند سلامت و سعادت و عافیت در آن قوم وجود ندارد .

( قرآن نظر باین حقیقت بود که فرمود « مثل کسانی که انفاق در راه خدا کنند و اموال خود برای رضای خدا یعنی بی منت ب مردم بی نوا بیخشدند همچون دانه ایست که در زمین بنشانند و بروید و هفت خوشه بدهد و در هر خوشه صد دانه بوجود آورد و خداوند برای هر کس خواهد زیاد تر هم عطا میکند ) .

این برنامه برای اصلاح جامعه از طریق مالی بقدری محکم و استوار است که اگر تمام خردمندان جمع شوند راهی نیکوتر از این نمیتوانند بدست آورند که دفع نیازمندی تهی دستان وضعفا بشود .

اسلام زکوة را بر ضروریات زندگی بشری قرار داد :

۱- طلا ۲- نقره ۳- گندم ۴- جو ۵- مویز ۶- خرما ۷- کوسفتد ۸- گاو ۹- شتر -  
۱۰- قوت غالب با این قانون گذاری کلیه خوراک غالب - لباس - پوشاک - مواد لبنیات و دهیات - مواد اولیه کارخانجات ریسندگی و بافندگی - سرمایه تجارت و قوت غالب اعنام و احشام همه چیز در حساب دقیق زکوة و صدقات سهمی از فقراء و تهی دستان را تأمین میکند و

برای زکوة جان هم بر هر توانائی واجب فرمود معادل يك من تبریز از خوراك غالب خود بتهی دستان  
 « که طبقات آن را جدا گانه تصریح کرده و شرایط دریافت کنندگان را مقرر فرموده »  
 بپردازید .

با این قانون بدین ترتیب امور اقتصادی اجتماع بتعادل بر گزار و بیکاره و تنبل و سربار  
 در جامعه نباید باشد که آنها را نیز توبیخ و سرزنش فرموده و کسانی که در آمدشان تکافوی  
 خرجشان را نمی کند می توانند از این اعتبار بهره مند گردند . در قرآن ۳۸ آیه در باب انفاق  
 فی سبیل الله است .

**انما الصدقات للفقراء و المساکین و العاملين علیها و المؤلفة قلوبهم و فی-**  
**الرقاب و الغارمین فی سبیل الله و ابن السبیل فریضة من الله و الله علیم حکیم**

صدقات برای فقراء - مساکین - عاملین جمع آوری زکوة - کمک بغیر مسلمان برای جلب  
 آنها باسلام - آزاد کردن اسیران و بندگان - برای اداء قروض مقروضین - برای غربا و  
 درماندگان در راهها و شهرها - و در راه خدا که هر چه مقتضی ایجاب کند برای خیرات و  
 مبرات از بیت المال مسلمین از محل صدقات باید بپردازند .

حضرت صادق علیه السلام از رسول خدا صلی الله علیه و آله حدیث میفرماید رزق و روزی خود را با دادن  
 صدقات بخواهید و اموال و دارائی خود را با دادن زکوة در حصار امن و امان بگذارید .

**خدمن اموالهم صدقة تطهرهم و تزکیهم .**

هر جا در قرآن زکری از نماز شده زکوة ردیف آن و شرط قبولی نماز است - بقدری  
 راجع بزکوة که پایه و اساس اجتماع است قرآن بحث کرده و پیغمبر صلی الله علیه و آله توصیه فرموده  
 وائمه دین در اجراء آن تقوی و مراقبت داشته اند که در سایر احکام نظیر ندارد . رستگاران و  
 سعادتمندان طبقه زکوة دهندگان در شمار رفته و مانعین زکوة را در صف کفار و فجار و  
 مخلد در عذاب شناخته اند .

**واقیموا الصلوة و اتوا الزکوة و ما تقدموا لانفسکم من خیر تجدوه عند الله**

**ان الله بما تعملون بصیر**

آموزش اسلام مسلمین را برادر ساخت و حقوقی از یکدیگر برای هم ترش را ب-  
 گردانید و تأمین امور معیشت ضعیفاء تهی دست و در اویش بی بضاعت را بر عهده توانگران

ثروتمند قراردادها و احادیثی در این باب در دست است که مردم همه عیال و جیره خوار و مرزوق خدا هستند . محبوب ترین افراد بندگان کسی است که برای رفع نیازمندی دیگران بیشتر مفید باشد .

### قال (ص) لا يؤمن احدكم حتى يحب لاخيه ما يحب لنفسه

مؤمن حقیقی کسی است که هر آنچه بر خود نمی‌پسندد بر دیگران روا ندارد .

### قال (ص) من اصبیح ولم يهتم بامور المسلمين ليس بمسلم

کسی که صبحگاه سراز بستر خواب بردارد و در اندیشه گره‌کشائی امور مسلمانان نباشد خود مسلمان نیست . باری کلیه امور خیر و بر و انفاق و بخشش و اکرام و اطعام و هدیه و قربانی و سایر فضیلت‌ها بر هر فرد مسلمان واجب است که اگر این قانون آسمانی اجرا گردد و لغزش و خطا در آن پیش نیاید مرغ سعادت و نیک بختی بالای سر ملت بحال و پر کشاید .

برعکس کسانی که از موهبت مالی الهی بخشش و اکرام نکنند در عذاب دردناک پروردگار فرو خواهند رفت .

### الذين يكتزون الذهب والفضة ولا ينفقونها في سبيل الله فبشرهم بعذاب اليم

کسانی که مانند زالو اموال مردم را می‌کنند و گنج‌ها آکنده میکنند و در راه خدا نمی‌بخشند آنها را بآتش سوزان دوزخ بشارت میدهم .

### ولا يحسبن الذين كفروا انما نملي لهم خيراً لانفسهم انما نملي لهم ليزدادوا

انما ولهم عذاب مهين. ما كان الله ليذرا المؤمنين على ما انتم عليه ليميز الخبيث من الطيب :

کسانی که مال و مکتب اندوخته‌اند بآنها اعلان خطر میشود گمان نکنند در جمع مال سود برده‌اند بدانند که بآنها مال زیاد داده شده تا آزمایش شوند و چنانچه در راه خدا نبخشند خاسر و زیان کارند که گناهشان افزون میگردد . این ثروت عذابی است که بدست خود جمع کرده‌اند و سبب خواری و منفوریت آنهاست . خدا آنها را بحال خود نمی‌گذارد این مال آزمایش نفوس پاک از ناپاک است .

وقتی اوراق احکام و آموزش اسلام را ورق می‌زنیم ۱۸ نوع صدقه واجب و مستحب

مؤکد می‌بینیم که اساس اجتماع هر ملت و بقاء و دوام هر جامعه بر آن استوار است و اگر ۳ نوع آن پرداخت شود عدالت اقتصادی بوجود خواهد آمد و مردم در رفاه خواهند بود .



اِنَّ اَوَّلَ بَيْتٍ وَّضِعَ لِلنَّاسِ لَلَّذِي بَيْتُهُ مُبَارَكًا وَهُدًى لِّلْعَالَمِينَ  
 فِيهِ آيَاتٌ بَيِّنَاتٌ مَّقَامُ اِبْرَاهِيمَ وَمَنْ دَخَلَهُ كَانَ آمِنًا - وَلِلّٰهِ عَلَى  
 النَّاسِ حِجُّ الْبَيْتِ مَنِ اسْتَطَاعَ اِلَيْهِ سَبِيْلًا وَمَنْ كَفَرَ فَاِنَّ اللّٰهَ غَنِيٌّ  
 عَنِ الْعَالَمِينَ . آیه ۹۸ سوره آل عمران



هوای کعبه جان میدواندم بنشاط که خارهای مغیلان حریر می آید  
 اولین کاخی که برای نمایندگی آیات و مظاهر قدرت حق - بالا برده شده همان  
 خانه ایست که ابراهیم در آن مقام گرفته و هر کس داخل آن شود ایمن است. طواف و حج خانه  
 خدای برای تمام مردمی که استطاعت این سفر را دارند واجب و کسانی که سربچی کنند  
 پروردگار عالمیان از آنها بی نیاز است .

در قرآن ۲۸ آیه در باب مکه سرزمین وحی و مهبط نزول قرآن و در موضوع حج و  
 عرفات و عبادات و موافق مسلمین نازل شده است (۱) .

و در این جا بنام مناسک عبادت عملی را که هر مسلمان باید بشرط استطاعت مبادرت بآن  
 بنماید مینگارم : احرام عمره - طواف - سعی بین صفا و مروه - رکعتین عمره - تقصیر - احرام  
 حج - طواف - بیتوته در منی - وقوف عرفات - وقوف مشعر - رمی جمرات - نحر (قربانی) سر  
 تراشیدن (تقصیر) - طواف حج - رکعتین طواف - سعی بین صفا و مروه - طواف نساء - رکعتین  
 طواف - عید اضحی عبادات حج است که بازگشت تمام این نکات بیک حقیقت است و آن شرکت  
 در خدمت اجتماعی بدون مجامله و مداهنه و مسامحه باید باشد .

اسلام که کلیه تعالیم آن برای تألیف قلوب افراد و ایجاد ارتباط و تحکیم مبانی دوستی  
 و برادری و ایمانی است قانونگذاری خود را روی تشریک مساعی در زندگانی اجتماعی قرار  
 گذاشته کلیه فرایض و عبادات واجبه و مستحبه برای خدمت بجامعه است حتی عبادات واجبه  
 عینی برای آموادگی و تهذیب نفوس بشری است که انسان را مهبای خدمات اجتماعی کرده تا  
 منظور مقدس که در این خلقت است بدست اجتماع انجام گیرد .

۱- «تاریخ مکه و راهنمای حج» نگارش مؤلف این کتاب مکرر چاپ شده است ،

- ۱- فاز من فی الله هاجر و عن الاهواء ادبر  
فرغ القلب و غسل عن سوى المولى و طهر
- ۲- فاز من لبي و احرم و الى العمرة اقدم  
طاف سبعا ثم صلى و سعى سبعا فقصر
- ۳- فاز من احرم من مكة للحج فندباً  
بمنى بات بليل التسع حتى الصبح اسفر
- ۴- فاز من نال من الظهر و قوف العرفات  
واتى بعد غروب الشمس للمكث بمشعر
- ۵- فاز من بعد طلوع الشمس اضحى بمنهاها  
فرمى ثم هدى ثم بحلق الرأس آثر
- ۶- فاز من جاء الى مكة ذاك اليوم منها  
طاف للحج و صلى و سعى سبعا كما مر
- ۷- فاز من طاف و صلى هوفى حج النساء  
فالى صوب منى فى آخر اليوم لينفر
- ۸- فاز من بات بها فى ليلتها و نهاراً  
قد رمى الجمر الثلث عندما يرميه كبر
- ۹- فاز من فى ثانى الايام اذا و افا الغروبا  
بمنى بات بها و اليوم للجمرات كمر
- ۱۰- فاز من عاد الى مكة ان طاف و داعياً  
فازان صلى و فزنا ان دعانا و نذكر<sup>(۱)</sup>

اعیاد - نماز جمعہ و جماعت - روزہ - خمس و زکوٰۃ - شئون مهمانی - نذر - ہدی -  
قربانی - تحیت - سلام - صلہ رحم - حقوق ہمسایہ - پدر - مادر - اقرباء - خویشان - علماء  
پیشویان و کلیہ طبقات و سایر حقوق و وظایف بشری برای ارتقاء نفسانی و تکمیل ملکات انسانی  
است کہ از راه حرکت بطرف کمال بدست می آید .

حج بالاترین و قویترین نکات حساس خدمات اجتماعی را در بردارد و حاجی قبل از

۱- اثر طبع مرحوم آیت الله حاجی شیخ عبدالرحیم حائری صاحب الفصولی متوفی سال ۱۳۷۶ هجری

رفتن بیکه باید بحساب مال و جان خود رسیدگی کند و حقوق دیگران را ادا نماید آنکاه هر قدمی در سفر حج خدمت بجامعه و سیر بکمال مطلوب است. رفتن - برگشتن - دیدن - گفتن - شنیدن آیات خدا در این سیر و سفر هر شخص نا بخردی را تکان میدهد و با مو و روحانی غیر قابل اشاره حسیه متوجه میسازد .

خطبه که روز عید اضحی پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله در حضور ۲۸۰ هزار بیان خطبه در باره حج نفر مسلمین ایراد فرمود بیلان نبوت او بود که ابلاغ و اعلام داشت. قریب باین مضامین :

فرمود ای مردم در این خانه بزرگ ۳۶۵ بت داشتید که هر يك فرقه و دسته و قبيله بآن چوبها و سنگهای بی روح سجده میکردید - دختران خود را میکشید - اموال یکدیگر را بغارت میبردید بروی هم شمشیر میکشیدید - نفاق و بدبینی و دوئیت شمارا از هم جدا ساخته بود - مهر و محبت در میان شما جز عشق و بوالهوسی نبود - اموال خود را بحرام ضایع و باطل و تلف میساختید - از گوشت حیوانات مرده و خفه شده و نجاسات مست کننده تغذیه میکردید قمار و ربا و دزدی و نفاق میان شما رایج بود تا من مبعوث شدم و با آنهمه رنج و زحمت و جنگ و جدال و آزار شما را از این ورطه خطرناک و از این زندگی محنت افزا و حرکات مذبحخانه مسموم نجات دادم - اسلام شمارا بسوی حق و حقیقت فرا خواند و برای نظام اجتماع شما مالیات مستقیم از خمس و زکوة و فطر معین کرد که رابطه شمارا با خدای یگانه بوسیله عبادت و قرائت قرآن پابرجا ساختم - زن را برای تربیت نسل و نوع شما از بدبختی و مذلت نجات بخشوده بوظائف مادری و تربیت فرزند و حفظ اموال شوهر و ابراز علاقه بخانواده آشنا ساختم امروز با کمال امن و امنیت در لباس وحدت و یکرنگی همه با هم برادر و دوست و مهربان و علاقه مندهستید تمام اوهام و خرافات از میان رفت و عقیده توحید با میوه محبت و علاقه با اجتماع باقی ماند کوشش کنید بعقل و اسباب، بقاء این وحدت را حفظ کنید ناموس دین را بشمن بخش نفروشید - سعادت و رستگاری شما در دینداری و ایمان و عمل بتمام احکام دین است - بدبختی و شقاوت شما در انحراف و عدول از شریعت است - مبادا پیرو شیطان صفتان بوالهوس شوید و راه مستقیم خود را از دست بدهید این عظمت و سطوت و جبروت و جلال که پس از ۲۳ سال برای شما حاصل شده بقیمت خونهای عزیز بود که در راه آن ریخته شده این موقعیت را حفظ کنید و خود را فدای تمایلات بوالهوسانه و شهوات

نفسانی نگرانید تا در دنیا آقا و بزرگ و سید و فرمانفرما باشید در آخرت هم رستگار و سعادت‌مند گردید - امروز است که صدای این جمعیت، بزرگ به تبلیغ و تهلیل و تقدیس پروردگار عالم بلند است و باطنین توحید بر فرق شرك و بت پرستی کوبیدید و مایه رستگاری را بدست آوردید .

حق دارید شادمان باشید و عید و جشن انجام وظیفه بزرگ خود را بگیریید که بزرگ-ترین وظیفه را انجام دادید- ای مسلمانان قدر این روز را بدانید که روز سعادت شماست.

### کعبه

**بنای کعبه - منصبهای کعبه - چاه زمزم - مقام ابرهیم - ابرهه و کعبه - حجر الاسود**

در این کتاب بنای ما بر اختصار است ولی چون کعبه قبله مسلمین است و باید هر مسلمان قبله خود را بشناسد لذا مطالب را بطور فهرست بیان میکنیم - و چون نسبت بکعبه و بنای آن و آنچه متعلق بمکه است در تاریخ جغرافیائی مکه نگاشته ایم تفصیل آنرا محول بآن کتاب میکنیم و اینجا از نظر اهمیت کعبه نکات لازم را متذکر میشویم :

قواعد کعبه بنص قرآن از آدم ابوالبشر و بالا بردن قواعد آن از ابرهیم خلیل است کعبه را برای زیارتگاه مردم ساخت که خدا را پرستش کنند. تحولات دینی در عربستان یکی پس از دیگری رخ داد تا عقیده توحید در اسلام منتشر گشت .

از زمان حضرت ابراهیم تا زمان پیغمبر ﷺ کعبه اهمیت خود را در ادوار دینی از دست نداد و آنجا مناصبی پدید آمد که بین اعراب تقسیم شد ۱۵ منصب بود که بین چند قبیله تقسیم گردید - مانند تولیت - کلید داری - سقایت - رفادت (یعنی غذا دادن و پذیرائی از حاجیان) ریاست انجمن مکیان - نگاهداری (بیرق) پرچم - فرماندهی سپاه و سیادت این مناصب در عصر قصی بن کلاب در نیمه قرن پنجم میلادی هنگام فرمان روائی او در مکه همه در دست قصی بود .

چون عبدالمطلب دارای شخصیت شد سیادت و تولیت و پرده داری با او بود . و همین که محمد ﷺ اعلان نبوت داد همه مناصب با تجارت و فرماندهی قشون و غیره در اسلام متمرکز گردید .

چیزی که بیشتر بر اهالی مکه سخت شده بود نداشتن آب بود و لذا قبیله جرهم و

خزاعه در نزد يك حرم منزل نمی کردند و بیرون شهر می رفتند که بآب نزدیک باشند و چنانچه نوشتیم چاه زمزم که آدم حفر کرده بود و بار دوم بیای اسماعیل ظاهر شد و چند قرن بعد بدست مضاض جرهمی پر شده بود و عربها آرزوی حفر آن را داشتند و میگفتند اگر آب زمزم پیدا شود مکه آبادان گردد. این آرزو در ساعراب بود که عبدالمطلب در خواب دیده اتفی اورا بحفر چاه زمزم رهبری می کند - صبح بیدار شد و مشغول حفر چاه شد تا آب پیدا شد و مکه آبادی روز افزونی بخود گرفت .

بت پرستان ۳۶۵ بت بدیوار آویخته بودند و آنها را میپرستیدند . چون آفتاب اسلام طالع گردید همه بتها را درهم شکستند و از عیاشی مکیان و خود مختاری و غرور ملی آنها جلو گیری کردند :

از آثار قدیمی کعبه قواعد آنست که بالا برده شده - چاه زمزم - مقام ابراهیم - حجر اسماعیل - و حجر الاسود است - که از نظراقامه نماز و طواف حج از ارکان مهم عبادت مسلمین بشمار میرود .

**حجر الاسود**  
در رکن جنوب شرقی کعبه از خارج سنگی بنام حجر الاسود که مبدأ طواف است نصب شده اکنون ارتفاع آن از زمین ۱/۵ متر میباشد .  
رنگ حجر الاسود اکنون قهوه خوش رنگ میباشد .

این سنگ مبدأ طواف و مورد تعظیم همه انبیاء و اولیاء گرام بوده است .

عمر پیش آن ایستاد و آن را بوسید و گفت اگر نمیدیدم پیغمبر خدا ﷺ ترا میبوسد ترا نمیبوسیدم : گاهگاهی در اثر سیل که از کوههای اطراف مکه سرازیر میشد خرابیهائی بخانه کعبه روی میداد چنانکه یکبار از بهمت حضرت رسولا کرم ﷺ این حادثه رخ داده و سیلاب مهیبی از کوهها سرازیر شده و خرابی زیاد بخانه رسانید و حضرت رسول در تعمیر خانه با دیگران شرکت فرمود .

۱- چون نصب حجر الاسود مورد کشمش و اختلاف بنی عبدالدار و بنی عدی گردید بر حسب حکمیت پیغمبر (ص) حجر الاسود را در میان پساچه نهاده و دستور فرمود رئیس هر قبیله گوشه از آن را بگیرند و بدین ترتیب سنگ را نزدیک بردند و حضرت بجای خود نصب فرمود ( مرآت الحرمین ) .

۲- باردیگر زمان حجاج بن یوسف ثقفی بود که عبدالله زبیر را در مکه محاصره نموده و در سال ۷۳ هجری خرابی بخانه وارد آمد مجدداً خانه تعمیر شده و حجر الاسود که از جای خود برداشته شده بود حضرت علی بن الحسین علیهما السلام آن را بجای خود نصب فرمود .

۳- موقعیکه قره طیان و ملاحده حجر الاسود را از مکه بکوفه بردند و بعد از چندی حجر الاسود را بمکه برگردانیدند . در این باره حجر الاسود بدست ولی عصر امام غائب عج بجای خود نصب گردید (سال ۳۳۸ هجری) .

این خبر را مجلسی در حق الیقین و در قسمت خبر جعفر بن محمد بن قولویه متوفی ۳۶۷ هجری نقل از خطیب راوندی مینماید .

این سنگ در سال های اخیر شکسته و چند قطعه شده که عکس آن موجود و از نظر خوانندگان میگذرد در سال ۱۲۹۵ هجری روپوش از نقره خالص ساختند و قسمت بیرونی حجر را که در ضلع شرقی کعبه واقع است پوشانیدند و یک صفحه مستدیری که بطرف ۲۷ سانت ( یکوجوب و ثلث وجب ) برای آنکه سرو صورت بتواند با آزادی حجر الاسود را لمس کند و بیوسند تهیه و کار گذاشتند .

۱- حجر الاسود مواجه با شهرهای حجاز - عدن - ایران - هند و چین - استرالیا میباشد .

۲- رکن شمالی شرقی معروف بر کن شامی و عراقی محازی بلاد حجاز و عراق و هند و چین و لیبریا میباشد .

۳- رکن شمالی غربی معروف بر کن غربی محازی روسیه و اروپا و آستانه و مصر است .

۴- رکن غربی جنوبی معروف بر کن شمالی محازی بلاد افریقا و بحرا حمر و بحر اخضر و اطلس و غیره است .

حجر الاسود را گویند ، سنگی بود بمقدار نیم گز « گز با متر تقریباً مساوی است » و در اول بسیار سفید بود و چون کفاردست ناپاک بآن مالیدند مانند دلشان سیاه گشت و حدیثی در این باب از بیهمبر رضی الله عنه روایت می کند که فرمود :

انزل حجر الاسود من الجنة وهو اشد بياضاً من اللبن فسودته خطايا بني آدم

از خواص آن سنگ آنست که بآب فرو نمرود و بآتش گرم نمیشود .  
 در زمان عبدالله بن زبیر که بنی امیه زیوار کعبه را بسنگ منجنیق خراب کردند حجر-  
 الاسود را در داخل خانه بردند و گفتند پیغمبر ﷺ فرمود حجر الاسود از خانه کعبه است و  
 باید در اندرون خانه باشد .

بعد از عبدالله بن زبیر حجاج بن یوسف وضع عمارت را عوض کرده و حجر الاسود را بیرون  
 آورد و همانطور که پیغمبر ﷺ نشانده بود قرارداد .

ابوسعید جبائی قرمطی در عهد مقتدر عباسی در سال ۳۱۰ هجری بمکه آمد جنگی بسیار  
 سخت با حجاج کرد و بسیاری را کشت در چاه زمزم ریخت که چاه پر شد و قریب سه هزار نفر  
 کشته شدند ابوسعید حجر الاسود را کنده همراه خود برد و بیست سال در نهایت خواری بود  
 تا آخر الامر بسی هزار دینار بالمطیع العباسی فروخت مطیع حجر الاسود را بمکه فرستاد بجای  
 خود نصب کردند (ستان السیاحه) .

مورخ شهرسید حسین یراقی نجفی صاحب تاریخ کوفه روایتی از مجلسی نقل از بحار-  
 الانوار مینماید که اصبخ بن ثبانه از حضرت امیر المؤمنین علیؑ روایت کرده که فرمود :

« یا اهل الکوفه لقد حیاکم الله عزوجل بمالم یحیی به احداً ففضل مصلاکم  
 ببیت آدم ذنوح و بیت ادریس و مصلی ابرهیم الخلیل و مصلی اخی الخضر (ع)  
 تا آنجا که میفرماید : ولا تذهب الایام و اللیالی حتی ینصب الحجر الاسود و لیاتین  
 زمان یکون مصلی المهدی من ولدی الخ .

حضرت امیر المؤمنین علیؑ از قضیه حرکت دادن حجر الاسود از مکه بکوفه خبر  
 داد و تا سال ۲۹۳ قرمطی خروج کرد .

ابوطاهر قرمطی در سال ۳۱۷ قصد مکه کرد و آنجا قتل فراوانی نمود و خواست ناودان  
 طلارا بردارد آن کسی را که بلند کرد تا ناودان را بردارد افتاد و بمرد :

برده کعبه را درید و مردم مکه را نهب و غارت کرد و او میگفت :

انا لله و لله انا یخلق الخلق و افضیهم انا

و چون حجر الاسود را کند که با خود برد این اشعار را میخواند :

و لو کان هذال بیت معبد ربنا فصب علینا النار من خرقة صبا

لانا حججنا حجة جاهلیة مماهله لم تبق شرقاً و لا غرباً

و انا ترکنا بین زمزم و الصفا جنابزه تبغی سوی ربها ربا

بهترین دلیل کفرو زندقه ابوطاهر قرمطی همین ابیات اوست .

حجرالاسود ۲۲ سال نزد قرامطه بود تا الراضی بالله عباسی به ۵ هزار دینار خرید و در

سال ۳۳۹ در ماه زی القعدة حجرالاسود را بجای خود نصب کردند .

## جمعه و جماعت در اسلام

خالق متعال از فرط علاقه و محبت بندگان خود برای آنها اوقاتی معین فرمود و آنها

را بارعام داد که مستقیماً با او عرض حوائج نمایند برای این تقرب و نزدیکی قهرآکارهای

شایسته صورت میگیرد و قیام و بوظایف خود سبب تقرب است .

در اسلام یکی از اوقاتی که بارعام داده شده روزهای جمعه میباشد که این روز

را خداوند بر تری و شرف بر سایر ایام داده بمنظور اجرای سنت واجب و مستحب

چنانچه می فرماید :

**الحمد لله الذي فضل الايام : فيها على بعض و شرف يوم الجمعة على غيره**

**بخصوص السنة والقرض و رسالتهم اسناد الفقهاء والمجتهدین شیخ زین الدین شهید ثانی**

قدس سره درباره جمعه و جماعت و نماز جمعه نگاشته قریب صد فضیلت و خاصیت برای این روز

یاد فرموده است و خود چهل خاصیت جمعه را نقل کرده است - و یکی آنست که پیشوای

اسلام صلی الله علیه و آله فرمود جمعه شریفترین روزهاست و در این روز آدم خلق شده و داخل بهشت شده

و در این روز از بهشت بیرون رفته و قیامت در این روز بر پا میشود - آداب و خواص جمعه بسیار

است یکی تعطیل عمومی و عید گرفتن و بیکدیگر تبریک گفتن و بمنزل یکدیگر رفتن و

تطهیر بدن و جامه و استعمال عطر و بوی خوش (۱) ابن عباس روایت میکند که آخرین روز جمعه

که پیشوای اسلام صلی الله علیه و آله در عرفات خطبه غرائی انشاء فرمود و علل و اسباب سعادت بشر را

آموخت فرمود امروز چهار عید در یک روز جمع شده که در قبل از آن و بعد از آن چنین نخواهد

شد . اول عید مسلمین است که امروز جمعه و روز عرفه است دوم عید یهود سوم عید نصاری

چهارم عید مجوس (۲) .

۱- جمعه با عید مسلمین ص ۱۲ ترجمه آقای سبحان - مفتاح و منافع و چندین کتاب دیگر که درباره

و جوب نماز و فضیلت آن نوشته شده است ۲- سیره عربی ص ۳۸۹ ج ۲



رسول اکرم ﷺ فرمود جمعه عید این امت است و خداوند آن را مخصوص مسلمین قرار داده پس مسلمانان در آن روز غسل کنند و عطر استعمال نمایند و مسواک کنند و از یکدیگر دیدن نمایند .

از معصومین علیهم السلام روایت است که فرموده اند عیدهای اسلام چهار عید است :  
 ۱- فطر ۲- اضحی ۳- غدیر ۴- جمعه که عید مطلق مسلمین در ایام هفته است و از وظایف مهم این روز نماز جمعه است که در باب آن فضایل بسیار وارد و بزرگترین سبب اجتماع مسلمین است .

هر کس بیشتر در ارتباط تقرب بخدا کوشش نماید و تقوی پیشه سازد عید و روز مسرت او بیشتر است و هر کس از این بار عام محروم باشد همیشه از معنی حقیقی عید محروم است که گفته اند :

عارفان ساعتی دو عید کنند      جاهلان خود مکس قدید کنند

یا ایها الذین آمنوا اذا نودى للصلاة من يوم الجمعة  
 فاسعوا الى ذكر الله وذروا البيع ذلكم خير لکم ان کنتم  
 تعلمون .

جمعه = فطر = اضحی

سورة جمعه

انما جعل يوم الفطر عيداً ليكون للمسلمين مجتمعاً يجتمعون فيه فيحمدون الله  
 ما من علمتم - اللهم بحق هذا اليوم الذي جعلته للمسلمين عيداً ولمحمد صلى الله  
 عليه وآله ذخراً وشرفاً وكرامةً ومزیداً ان تصلى على محمد وآل محمد (۱)  
 عید فطر واضحی دو روز بزرگ افتخار و شرف مسلمین است - روزی است که مسلمانان  
 که بقوت و سعادت کامیاب گشته بفتح و فیروزی و موفقیت نهائی رسیده اند .  
 عید را بمعنی عود گرفته اند که رجوع و برگشت است زیرا روزهای معینی است که  
 تجدید میشود و عود میکند برخی بمعنی عود گرفته اند که چوبهای بازی بود و در روز جشنها  
 بکار میبردند و موجب تفریح مردم و اطفال بوده است - بعضی بمعنی عود که يك نوع چوب خوش  
 بوئی است چون بر آتش نهند بوی عطرش فضا را پر کند و سعدی گوید :  
 «عود بر آتش نهند و عطر بسایند» .

شاید عید را باین جهت عید گفته‌اند که عود بر آتش تبخیر می‌کردند و شادی و مفاخره می‌نموده‌اند و اگر این منظور باشد باید جمع عود، اعواد باشد ممکن است برای ثقل کلمه و اوقلب بیاء شده عید و اعیاد گشته باشد.

عید اصولاً وضع شده برای ابراز مفاخره و شادمانی بمناسبت موفقیت در عمل یا برای جشن آخرین روز انجام وظیفه در حدیث میفرماید: روز عید فطر برای این عید قرار داده شد که مردم در آن روز برای ادای نماز عید در مساجد جمع شوند بشکر پروردگار و بنماز عید مشغول شوند و این روز بزرگ از مفاخر اسلام و روز ذخرو شرف و از شعائر بزرگ دین است. بشر فطرتاً در پایان یک موفقیت بزرگی خوشحال و مسرور است این غریزه طبیعی در اطفال مدارس مشهود است که چون از امتحان خود در آمد آن شب از خوشی خواب ندارد و همه سخنش در اطراف چگونگی موفقیت اوست.

هر کس و هر صنعتگر، مبتکر، مخترع یا مرد رزمی و قهرمانی که از میدان کارزار موفق و کامیاب برگشت فطرتاً و قهراً خورد و خوشحال است چرا خوشحال است زیرا لذتی از فتح و ظفر در مقابل عمل بدست آورده که آن لذت او را آرام نمیگذارد پیوسته بحماسه سرانی و مفاخره برمی‌انگیزد.

هر اندازه میدان عمل بزرگتر باشد و قدرت کار مشکلتر لذت فتح و ظفر آن بیشتر و طولانی‌تر است لذا بیدونوع میشوند یک نوع مادی مانند قهرمانی که در نتیجه مبارزت، ورزش اعصاب قوی پیدا کرده و در مسابقه نهائی موفق و قهرمان شناخته شده است. یک تیرانداز و اسب سواری که در میدان مسابقه گوی سبقت را ربوده مفتخر و شادمان است.

یک نوع لذت معنوی است که میزان آن را نمیتوان بدست آورد مانند مسابقه در خیرات و رهبری مردم جاهل راهنمایی یک ملت بسعادت و افتخارات ملی نشر فرهنگ و توسعه معارف الهی در موفقیت این گونه خدمات لذت‌دیدی هست که تا آن آثار خیر باقی است لذت محو نمیشود.

دسته معتقدند که اصولاً لذتی در دنیا نیست و آنچه هست رفع الماست و اگر لذتی فرض شود در انجام امور خیریه و خدمات اجتماعی است.

سائلی از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام از لذت‌د سؤالی میکند آنحضرت میفرماید لذت

بمنظور اندیشه تو خلق نشده و اگر لذتی باشد از تربیت کردن اولاد پسری است که مؤدب با آداب دین باشد و خدمتگزار جامعه و رهبر ملت گردد .

از این رو باید گفت در امور مادی لذت نیست و رفع الم است اگر هم باشد بمعنی شرکت در مسابقه امور خیریه است که اگر کوی سبقت را ربود مسرور و شادمان خواهد گردید ولی چون مادیات فانی و غیر قابل بقاء هستند لذا انداختن آنها نیز موقتی و مقیاس فتح آن متناسب با عمل آنست که هر قدر عمل خیر عام المنفعه باشد بقاء لذت در کام انسان بیشتر است و اما در امور معنوی چون آثار آن بیشتر است و فنا برای روح نیست اگر خدمتی انجام داد و یک شخصیت جاهلی را با وج مقام انسانیت رسانید متلذذ و محظوظ خواهد بود . پیشوای اسلام ﷺ پایان دوام بزرگ دین را که آمیخته بفداکاری از جان و مال است عید و روز مفاخره قرار داده که جشن بگیرند و بر سفره های الوان یکدیگر دعوت کنند و برادرانه شاه و گدا - غنی و فقیر - سیاه و سفید ارباب و رعیت بطور مساوات در صف نماز بنشینند یکدیگر تهلیل و تقدیس و شکر نعمت خداوند را بگذارند و از خوان نعم وافر گوناگون الهی بعدالت و تساوی بهره مند گردند و توانگران بخشش و ریزش داشته باشند .

اسلام در بر قرار کردن اعیاد اسلام ( جمعه - فطر - اضحی ) رشد فکری و تربیت عقلانی مسلمانان را تقویت کرده و بطرف یک سلسله لذا یذ معنوی سوق داد روز عید روز جشن مسلمانان جهان است شش صد میلیون نفوس برا کنده در مناطق مختلف دنیا در این روز ها جشن و شادمانی و مفاخره در موفقیت نهائی دارد . در این روز آنها مورد رحمت و مشمول عنایت حضرت حق میباشند .

چون در پیشگاه الهی بنماز عید مشغول میشوند خدا را قریب بدین مضمون میخوانند :  
(پروردگارا بحق اینروز که آن را برای مسلمانان عید قرار دادی و برای پیشوای اسلام روز فخر و شرف خواندی از پیشگاه تو درخواست میکنیم درود بی پایان ما را بروان پاک حضرت محمد ﷺ و خاندان او بفرست و ما را در نیکی هائی که در حق او مبذول فرمودی شریک قرار ده و از بدی هائی که او را مصون و محفوظ داشتی ما را هم محفوظ بدار)

نیکی های اختصاصی محمد و آل محمد ﷺ شرافت و کرامت معنوی و سیادت روحانی است که آمیخته بلذایذ اخروی و همیشگی است .

در دعای عید قربان است که عرض میکند اللهم هذا يوم مبارك ميمون والمسلمون فيه مجتمعون في اقطار ارضك يشهد السائل منهم والطالب والراغب والراهب وانت الناظر في حوائجهم

روز عید روز پر برکت و ميمون است که از طرف تو معین شده تا مسلمانان در اقطار زمین جمع شوند و از تو حوائج خود را بخواهند پروردگارا تو بخشنده مهربانی و بنیاز آنها عالم و توانائی .

در يك قسمت ديگر حضرت سجاد عليه السلام عرض میکند: « پروردگارا هر چه در این روز از خیر و برکت هدایت و ثواب عمل نیکو نصیب مؤمنین فرموده‌ای. این يك درجه معنوی است که بآنها بخشوده‌ای. این خیری است در دنیا که بآنها عطا فرموده در پایان عرض میکند الهی بهره مرا نیز عطا فرما » .

میفرمایند یکی از نتایج عید جمع شدن مسلمانان کردهم و آگاه شدن از حال یکدیگر و رسیدگی بحوائج عامه و کمک و مساعدت و تشریک مساعی در امور خیرات و مبرات و درخواست حوائج از دربار الهی و حفظ شعائر دینی میباشد . جمعه و جماعت عید فطر و اضحی از اعیاد بزرگ اسلام است که نمونه بارز اجتماعی بودن اسلام را نشان میدهد .

لذا لذت معنوی نصیب کسانی خواهد شد که بوظایف دینی عمل کنند و بتمام ما انزل الله ایمان داشته باشند افتخار نصیب شخصیت‌هایی می‌شود که مصالح نوع را بر منافع شخصی ترجیح دهند لذت نصیب کسی میگردد که راحت مردم را بر رنج خود مقدم دارد موفقیت و بهره جشن عید برای کسی سودمند است که از غذای خود بتهی‌دستان بینوا بخوراند .

## جهاد

### غزوات - سرایا

یکی از ارکان دین اسلام جهاد و پیکار است که در راه حفظ دین و عقیده و ناموس اجتماع واجب شده جهاد بر دو قسم است . پیکار و مبارزه بر علیه قوای نفسانی و غرایز خود مختار درونی است که آدمی را در لغزش و خطا از شاهراه مستقیم کمال مطلوب دور و محروم میسازد و آنرا

درچای دیگر مورد بحث قرار میدهم دیگر جهاد و بیکارباشمن و بدخواه است که بحکم خرد و دانش باید با آن بمبارزه برخاست .

پیغمبر اسلام ﷺ قریب ۱۳ سال با آن منطق شیرین و آن خلق عظیم که تراوش ایمان و یقین کامل او بوده کفار و مشرکین و بپرستان و بدخواهان نابخرد را دعوت بنیکوکاری که روح اسلام است فرمود با آنکه نفس او حق و منطق او تراویده قلب پاک و مولود کمال علم و یقین او بود در کفار اثر نکرد و ناگزیر گشت که آخرین نیروی خویشتن را برای هدایت مردم پس از اعجاز و خرق عادت بکاربرد و با دشمنان دین در آویزد و محیط روشن دین را از وجود آنها پاک سازد و لذا میفرمود :

من از جانب پروردگار بزرگ فرمان دارم که ریشه دروغگوئی و دوروئی و بت پرستی را از بیخ برکنم و بجای آن نهال دوستی و یگانگی و یکتا پرستی بنشانم تا از میوه شیرین آن کام انسانیت را شیرین سازم و در سایه این نهال برومند جهانی را پناه دهم .

چون کفار سیه دل فرمان او را اجابت نکردند و همچنان بر جهالت و نادانی خویش باقی ماندند فرمود روح من از آشوب و فتنه های داخلی بیزار است من از نفاق و دوروئی منزجم آنان را که بخاطر سود خویش زیان جامعه خواهند هرگز نخواهم بخشید همه باید یقین کنند و بدانند که بنی آدم از آدم ابوالبشر آفریده شده و آدم از خاک بوجود آمده و همه با هم یکسان و برابریم یعنی سیاه و سفید - توانگرو تهی دست - شاه با کدا کوچکترین تفاوت در برابر آزادی و مساوات نخواهند داشت . ملاک تقرب بر اساس تقوی و پرهیزکاری است .

مخالفتین یقین کردند که پیشوای اسلام ﷺ از تقصیر آنها نخواهد گذشت لذا در مقام محو کردن او برآمدند پیغمبر ﷺ چون مأمور بمهاجرت شد و در سال دوم هجرت آخرین نیروی خود را با مر خداوند منان بفرمان جهاد با مشرکین بکاربرد و این است امر بپیکار و جهاد با مشرکین :

## فرمان جنگ

اذن للذين يقاتلون بانهم ظلموا وان الله على نصرهم لقدير. الذين اخرجوا من ديارهم بغير حق الا ان يقولوا ربنا الله وولادفع الله الناس بعضهم ببعض لهدمت صوامع وبيع وصلوات ومساجد يذكر فيها اسم الله كثيرا ولينصرن الله من ينصره ان الله لقوى عزيز. الذين ان مكناهم في الارض اقاموا الصلوة وآتوا الزكوة وامروا بالمعروف ونهوا عن المنكر ولله عاقبة الامور

سوره حج

خداوند اجازه و اذن داد کسانی که مظلوم و ستم‌سیده هستند با دشمنان کارزار کنند و خداوند بریاری کردن آنها تواناست. آنان کسانی هستند که از خانه‌های خود بیرون و آواره گشتند. اگر خداوند بیاری خودش شرباره مردم را از سرجمعی دیگر دفع نمی‌کرد هر آینه دیرها - کنیسه‌ها - مسجدها که در آنها نام خداوند بسیار برده میشود خراب و ویران می‌گردید. البته هر آنکس که بیاری خداوند بر خیزد خداوند او را یاری فرماید چه خداوند دانا و توانا بر هر چیز چیره و غالب است. یاری کنندگان خدا کسانی می‌باشند که چون آنها را در زمین جا دهیم نماز را بجا میدارند و زکوة را میدهند و مردم را بخوبی و امیدارند و از بدی باز میدارند و پایان کار با خداست.

این است فرمان خدا برای جهاد و پیکار با طبقه زورمندان بی‌دانش و بی‌دین که خود را بر مردم تحمیل می‌کنند و بذرفساد و فتنه و نفاق در قلوب مردم می‌افشانند و ریشه‌های شرک و بت‌پرستی را در خون مردم میدوانند. این مردم زورمند همیشه بازر و زور بر سایرین حکومت می‌کنند و خداپرستان را در شکنجه و عذاب می‌گذارند. و مردم خداپرست را از شهرها و اوطان خویش آواره می‌گردانند.

در این مواقع که دیگر وعظ و اندرز - پند و نصیحت - تبسم - اخلاق مؤثر نمی‌افتد فقط شمشیر شرباره لازم است تا بینی گردنکشان را بخاک بمالد و ابواب سعادت را بروی

ملتی بکشاید جنگ و جهاد در آئین اسلام بمنظور نشر معارف و امر بمعروف و نهی از منکر است .

افراد لجوج و عنود مانند میکروب خونهای فاسد می باشند که سد جریان خون در بدن شده آسایش و سلامتی را از بین می برند ناگزیر باید بمنظور سلامت و سعادت از جامعه فاسدی کرد و این نابخردان سیه بخت را از میان برداشت . و اسلام جز این از جهاد منظوری نداشت .

پیغمبر ﷺ در یکسال اول توقف بمدینه ۳۱۳ نفر فدائی پیدا کرد که چشم بر گوش و حکم بر فرمان داشتند .

در قرآن درباره جهاد ۱۵۹ آیه نازل شده که در کتب غزا مفصل جمع آوری شده است و اکنون معنی جهاد را از بیان «کم و شیوای امیر المؤمنین علی بن ابی طالب علیه السلام بزرگترین مجاهد فداکار اسلام بشنو

او از زبان پیغمبر و تعلیمات عالی قرآن جهاد و تأثیر آن را در اجتماع بیان میفرماید -  
کلمات از علی و معانی از پیغمبر خدا میباشد .

## خطابه علی (ع) در باب جهاد

این خطبه را در مسجد کوفه برابر سرداران سپاه  
و اشراف عراق و بزرگان اصحاب ایراد فرمود .

« جهاد دری از رحمت پروردگار است که تنها بر روی بندگان مخصوص و محبوب  
باز میگردد .

پیراهن سربازی زره آهنین است که دست فداکاری و ملیت آنرا بر اندام جوانمردان  
خونگرم و فعال میپوشاند . این جامه فاخر در زندگی لباس شرافتمند و پس از مرگ حریر  
بهشت میباشد . آری کلگون کفنن یعنی آنهاییکه در راه دین و عدالت بخون گلوی خود  
رنکین شده اند در این جهان جز نام و افتخاری نخواهند داشت و در آنجهان جز فردوس برین  
خانه نخواهند کرد :

من شب و روز شمارا بجهاد و پیکار دعوت میکنم و پیوسته نغمه جانبازی و فداکاری را در  
گوش های سنگین شما می نوازم ولی افسوس که دم گرم من بر آهن سرد شما اثر نمیکند .  
هم اکنون یکبار دیگر گفتار خود را تکرار میکنم - باشد که خون افسرده و سرد در  
شریانتان بجریان افتاده از حقوق و حیات خود دفاع کنید .  
باید بگویم ذلیل ترین اقوام جهان مردمی هستند که کوچه های شهرشان میدان تاخت  
و تازیگانان قرار گیرد .

راستی چه سست عنصر و بیپهوده مردمیکه شما بودید .!! آنقدر بار و وظیفه را بیپانه های  
شرم آورازشانه بر انداخته و آن اندازه از بند مسئولیت گریخته اید که روزگارتان بدینگونه  
ننگین و سیاه شده است .

کسیکه بحکم تنبلی و تن پروری از منطقه وظیفه و افتخار خود فرار کند در دوجهان جز  
مذلت و ننگ بهره ای نخواهد داشت ....

ای کسانیکه هر دفعه شما را برای بسیج دعوت میکنم بیپانه های زنانه و عجز آمیز  
از فرمان من و افتخار خود سرباز میزنید . بروید . ای کسانیکه در ظاهر مرد جلوه میکنید ولی  
بوئی از مردی و مردانگی نبرده اید .



کسانی که از جهاد فرار میکنند بنوعروسان حمله نشین شبیهند که برای همه چیز بخدمتکارودایه نیازمندند .

پسرایطالب دربیست سالگی قدم در میدان پیکار گذاشته و چهل سال در میدان مبارزه بفتون سربازی آشنائی و سابقه دارد .

آیا من آن نیستم که در هفتاد نبرد نامی در عهد پیغمبر با نقشه های صحیح پرچم پیروزی اسلام را بر بلندترین دژهای دشمن باهتر از در آوردم .

عرب میداند فرزند ابوطالب سربازی رشید و کهنه کار است ولی حیف ! ولی حیف ! که فعالیت و رشادت من در مقابل شعا افراد سست عنصر و نالایق عقیم و ناسودمند مانده است . « نهج البلاغه »

جنگ هائی که پیغمبر گرامی صلی الله علیه و آله با مشرکین کرد اگر شخص رسول الله در میدان جنگ حضور داشت غزوه می گفتند و اگر لشکری میفرستاد و خود همراه آن را با بعث و سربیه می نامیدند شماره غزوات را از ۱۹ تا ۲۸ نوشته اند و شماره سرایا را از ۳۵ تا ۵۶ نگاشته اند و منشاء اختلاف تمدن اسامی محل یا تکرار جنگ بود ، در هر حال مورخین در ۸۴ جنگ و سربیه اتفاق دارند . در ۹ غزوه پیغمبر صلی الله علیه و آله با مشرکین شخصاً جنگید . از غزوات پنج غزوه مهم و جنگ خونین بوقوع پیوست . در ۱۴ غزوه علی رضی الله عنه را بتنهائی فرستاد و در سایر پیکارها فرمان میداد و لشکر میفرستاد .

۱- جنگ بدر - ۲- احد - ۳- خندق - ۴- صلح حدیبیه - ۵- فتح مکه . این پنج غزوه با قریش بود و از طرفین در حدود ۳۵۰ نفر کشته شدند .

مواطن کثیره	۱- غزوه بدر کبری . روز جمعه ۱۷ ماه رمضان سال ۲ هجرت
در آیه و نقد	۲- غزوه احد شوال سال ۲
نصر کم الله	۳- غزوه خندق شوال « ۴
غنی مواطن	۴- غزوه بنی قریظه شوال « ۴
کثیره - این	۵- غزوه بنی المصطلق « « ۵
۹ غزوه است که	۶- غزوه خیبر « « ۶
شخص رسول	۷- فتح مکه رمضان « ۸
الله <small>صلی الله علیه و آله</small> خود در	۸- غزوه حنین شوال « ۸
آن جهاد فرمود .	۹- « طائف

امیر المؤمنین (ع) بجز در جنگ تبوک که مبتلا به چشم درد شده بفرمان پیغمبر (ص) در مدینه برای امامت مسلمین مانده بود در تمام غزوات حاضر و پیکار میکرد. و با اعتراف خود آنحضرت در هفتاد جنگ و بیست و سریه پرچم پیروزی بدست آنحضرت بود.

برای اولین سریه که مسلمانان حرکت میکردند پیغمبر خدا (ص) آنها را بدین ترتیب تعلیم داد و توصیه فرمود غفلت از انجام آن نکنند. فرمود:

جهاد در اسلام وسیله نظم و آرامش در جامعه میباشد.

**ولولا دفع الله الناس بعضهم ببعض لفسدت الارض ولكن الله ذو فضل على -**

**العالمين**

سوره بقره آیه ۲۵۱

جنگ در اسلام جنبه دفاع و هجوم دارد.

دفاع برای حفظ آبرو و آزادی و عقیده شخصی و ناموس و وطن عزیز است **حب الوطن من الايمان** هجوم برای ایجاد وحدت و نوع بشر و دعوت به یگانگی است اسلام کره زمین را مرکز آرزوهای افراد ساخته است سیادت و قدرت و سلطنت و فرمان حکومت منحصر بخداوند متعال است.

**الحکم لله الواحد القهار . وما تسقط من ورقه الا يعلمها** سوره انعام ۵۹

**یسبح له السموات السبع والارض ومن فیهن و ان من شیء الا یسبح بحمده**

**ولکن لا تفقهون تسبیحهم انه کان حلیماً غفوراً** سوره بنی اسرائیل آیه ۴۴

۱- شخص مسلمان باید بریاری و فضل ایزدی امیدوار باشد و برای رضای خدا از آبرو و عقیده خود دفاع کند یا بامنکر و غاصب حقوق جامعه پیکار بنماید در هر حال مبارزه مرد مسلمان باید برای بهبود وضع مسلمین باشد.

۲- بجزنازه دشمن مقتول بی احترامی نکنید.

۳- اشخاص تارک الدنیا و رهبان را احترام کنید و از مقام آنها بدون مداخله بگذرید.

۵- سبزه و علف را بی جهت تلف و نابود نکنند.

۶- چون بدشمن امان دهند، پیمان خود بایستند.

۷- آب شیرین را اگر چه بکار دشمن نخورد زهر انود نکنند

۸- بردشمن شیبخون نیارند.

- ۹- بدشمنانیکه در جنگ مجروح شده اند اذیت نکنند .  
 ۱۰- با اسراء تا ممکن است برأفت و شفقت رفتار کنند .

### همه کس ما مور مبارزه است

اسلام قوانین خود را از روی غرائز طبیعی وضع کرده است و زندگی میدان مبارزه است مبارزه در حیات بتمام معنی بر عهده انسان واجب است . در وجود بشر آن مصالح ساختمانی که بشر از آن ساخته شده پیوسته در مبارزه هستند . قوای درونی و بیرونی - غرایز طبیعی مزاج انسانی همه در مبارزه میباشند و پیکار حیاتی همواره در تمام موجودات عالم وجود دارد نازده در جریان است و قفه و طفره در این پیکار و جنگ حیاتی نیست از نثرانی که ما از پنجره درب اطاق در شعاع آفتاب می بینیم که آنها را ۱۲ میلیون بزرگ میکنند تا تشکیلات و ساختمان درونی آنها را که يك قسمت از آن تعبیر با تم شده بدست آرند پیوسته در پیکار حیاتی هستند تا بزرگترین کرات آسمانی یا کهکشانی که مجموعه کوچک آنها ۱۲ میلیون ستاره است خلاصه هر حیوان و جنبنده و هر نبات و روئیدنی و هر مولود جوی و عنصری همواره در مبارزه است .

انسان نیز در حفظ حیات مادی و معنوی و مصونیت مقام و مرتبه و شئون اجتماعی مأمور و موظف بمبارزه است لذا اسلام جهاد را برای هر مسلمان واجب فرمود و مقدمات آن را که تربیت بدنی باشد واجب گردانید جهاد و امر بمعروف و نهی از منکر دو راه اساسی برای پیشرفت دین است .

در تمام کتب فقه اسلام (سابق و رمایه)، اسب سواری و تیراندازی بر هر مسلمان مستحب است و قوانینی وضع شده است . این تجهیزات برای ۱۴ قرن پیش بوده چون امر کلی و تعلیم عمومی و بمنظور حفظ جان و مال و ناموس اجتماع است هر عصر باید به تجهیزات آن عصر نیرومند و مجهز گردد امروز باید با نیروی اتم مجهز بود . بایک فرق و آن عمل بفضیلت اخلاقی است عدالت و انصاف در پیکار نسبت بضعفا و ناتوانان فراموش نگردد .

پیشوای اسلام ﷺ بنص قرآن میفرماید جهاد تنها بر مسلمین مقرر نشده بلکه ملل زنده قبل از اسلام موظف بدفاع و جهاد و پیکار و مبارزه بر علیه بیدادگری بوده اند . و هر ملتی که از زیر بار این وظیفه شانه خالی کرد به نیستی شتافت **کتب علیکم القتال و هو**

گره لکم وعسی ان تکرهوا شیئاً وهو خیر لکم وعسی ان تحبوا شیئاً وهو شر لکم  
والله یعلم وانتم لا تعلمون

پیغمبر اسلام ﷺ همینکه ۳۱۳ نفر سر باز فداکار پیدا کرد و آنها پیمان بستند وفادار

باشند و به مبارزه پردازند آیه :

یا ایها النبی جاهد الکفار والمنافقین واغلظ علیهم

سوره تحریم آیه ۱۰ نازل شد

ای پیغمبر با منافقین و کفار جنگ کن و بر آنها سخت بگیر.

رسول خدا ﷺ امور داخلی مدینه را منظم فرمود و بر امنیت اطراف آن شهر مصمم

گشت که در ضمن ایجاد امنیت گوش مالی صحیح بقریش بنماید و دود نخوت و لجاجت از

دماغشان درآورد زیرا آنها پس از آن همه آیات الهی و فضیلت و حکومت و آن همه معجزه

و خرق عادت باز بغرور جاهلیت خود باقی مانده و سد راه توسعه اسلام میشدند .

پیغمبر ﷺ برای اولین دفعه با ۶۰ نفر در پی قافله قریش بسوی ودان (ابواء) حرکت

فرمود ولی بقافله نرسید اما با عشیره بنی حمزه پیمان آشتی بست مشروط بر آنکه بمسلمین

اذیت نکنند . پس از یکماه بغزوه بواط شتافت و آنجا ۴ منزل از مدینه دور بود آنحضرت

با ۲۵۰ نفر بقصد یک قافله قریش که زیر فرمان امیه بن خلف بود حرکت فرمود باز با آنها نرسید

سپس با ۱۵۰ نفر برای قافله قریش که از شام بمکه میرفتند بطرف عشیره حرکت فرمود

چون بینبوع رسیدند آن قافله هم حرکت کرده بود آنجا نیز در راه با قبیله بنو مدلیج پیمان

دوستی بستند «پیمان عدم تعرض» پس از آنها غزوه بدر اولی شروع شد و در طول ده سال ۸۴ جنگ

پیش آمد که هر امپراطور نیرومندی بود با هر ارتش قوی و بودجه مهم همه از پادشاهان میرفتند ولی

از اعجاز رسول خدا ﷺ این بود که آنها همه بیکار و جنگ را با دست خالی انجام داد و پرچم

فتح و فیروزی در همه دنیای آنروز بدست او در اهتزاز ماند .

اگر حساب کنیم درست هر یک ماه و نیم یک جنگ رخ میداد تا دشمن غدار را شکست میداد

و مشغول معالجه و ترمیم حال کشته شدگان و زخمیان و اداره امور معیشت خاندان آنها میشد

دشمن تازه نفس دیگری سر بر میکشید باز پیغمبر ﷺ بجنگ و دفاع شروع میکرد گاهی

جنگها طولانی و تلفات زیاد میشد که جمع آوری نیرو بسی مشکل بود تا بتواند برابر دشمن

نیرومند مقاومت کند معذک چنانچه بعد خواهیم گفت آن تجهیزات معنوی و نیروی آسمانی

اورا در همه جا غالب و فتح و فیروزی را نصیب آنها میکرد تا آیه نصر من الله و فتح قریب

نازل شد و پس از یک سال دیگر بدخواهی در عربستان نبود که قدرت عرضه اندامی داشته باشد .  
 همینکه پیغمبر خدا ﷺ عقاید و افکار خود را که مولود آیات  
**علل پیشرفت مسلمین**  
 منزله آسمانی بوده بر مردم ابراز داشت و سه سال در خفا و پنهانی و  
 ده سال در اعلان و آشکار اعراب را باین حقیقت آشنا ساخت که **ان صلاتی و نسکی و  
 محیای و مماتی لله رب العالمین :**

نماز من - عبادت من - زندگی من - برای پروردگاری است که او مربی و پدید آورنده  
 دوعالم است .

این حقیقت تلخ بر نا بخردان سیه دل سخت ناگوار آمد و اتفاق بر قتل پیغمبر ﷺ کردند  
 رسول خدا مهاجرت کرد و چون ۳۱۳ نفر فدائی پیدا کرد مأمور بجنک و پیکار شد در آیات قرآن  
 هم می بینیم که خطاب میشود :

**الا تقاتلون قوماً نكثوا ايمانهم و هموا باخراج الرسول و هم بدؤکم اول  
 مرة اتخونهم فالله احق ان تخشوه ان کنتم مؤمنین : قاتلوهم یعدبهم الله  
 بایدیکم و یخزهم و ینصرکم علیهم و یشف صدور قوم مؤمنین و ینهب غیظ  
 قلوبهم و یتوب الله علی من یشاء و الله علیم حکیم**

آیه ۱۳ تا ۱۶ سوره توبه

قریب باین مضامین : کسانی که با تومیچنگند و عهد خود را میشکنند و بر اخراج  
 رسول همت میگمارند و پیشدستی میکنند که مسلمانان را بترسانند سزاوارتر است که اگر  
 ایمان داشته باشند از خدا بترسند ای محمد ﷺ بکش سران و پیشوایان کفار و بت پرستان را :  
 خدا نیز آنها را عذاب میکند و بدست شما آنها را رسوا میسازد و خدا شمارا بر آنها نصرت  
 میدهد و یادوری میکند و شفا میبخشد و شرح صدر عطا میکند سینه های گروندگان را باز  
 میگرداند خشم و غضب آنها را تا پیکار از میان میبرد و توبه می پذیرد از هر که بخواهد و خدا  
 دانا و حکیم است .

این وعده صریح که بزودی مظاهر آن تجلی کرد یکی از مهمترین عوامل پیشرفت  
 مسلمین بود و آیات دیگر تصریح دارد چنانچه در سوره انفال آیه ۶۲ تا ۶۴ قریب باین  
 مضامین می فرماید :

اگر از شما بیست نفر ضربه کنند بردویست نفر غلبه خواهند کرد و اگر از شما صد نفر باشید با هزار نفر از کفار غلبه خواهید کرد چه کفار مردان نابخردی هستند .

اگر از شما صد نفر بردبار باشند بردویست نفر غالب خواهند شد و اگر هزار نفر باشند بردو هزار از کفار باذن پروردگار غالب می آیند و خداوند با صابرين است چه بسیار گروه اند کی که بر جمعی انبوه باذن خدا پیروز شدند و پیروز شدند و پیروز شدند .  
این حمایت و پشتیبانی آسمانی در چند وهله بخصوص مانند پیکار بدر و حنین تصریح دوهزار و بیشتر از ملائکه عمل نشان داده شده است .

ما وقتي بايك توجه ودقت كامل درزندگی حضرت محمد ﷺ مطالعه كنيم خواهيم دید درمکه از بی باوری و تنهایی و از فشار دشمن مهاجرت کرد و در مدینه هم که شهر غربت بود و بیش از یکسال نبود توطن جسته ز روز و شخصی و فامیلی هم نداشت تا سبب اجرای افکارش گردد- طرفداران آنهم در مقابل انبوه دشمن بسیار ناچیز و انگشت شمار بودند با این نکات هیچ علل و اسباب مادی برای پیشرفت کار او در دست نبود و بر حسب ظاهر باید رسول خدا در همه جا شکست خورده باشد . زیرا تمام اقوام و عشیره و حکومت های دول مجاور و سلاطین بزرگ معاصر همه با او مخالف بودند . ما می بینیم با ایجاد عقیده توحید و ایمان در همه پیکارها پیروزی نهائی با او بود و با فشاری و استقامت او در راه انجام وظیفه آسمانی او را با جمعیتی که هیچگاه از ثلث شماره دشمن اضافه نبود غالب و پیروز شدند ساخت در دو جنگ اول هم که در حقیقت جنبه دفاعی داشت اگر چه فوق العاده بر پیشوای ﷺ اسلام سخت گذشت و تلفات زیاد داد اما این تلفات سبب سست عنصری یکی دو پادگان و نگهبان بود معذک شکست وارد نیامد و نیروی شمشیر شریار علی ﷺ و قوت ایمان مسلمین آنها را بردشمن ظفر داد .

اسلام برای جنگ و پیکار آئین نامه منظم و عملی آموخت که در تمام جنگهای ملل اولین و آخرین نظیر نداشت و تنها اسرار موفقیت مسلمین همین برنامه بود که اینک باجمال اشاره می کنیم :

## هلال پیشرفت مسلمین

۱- خرابی اوضاع داخلی کشور های مجاور روم و ایران که هر يك خراج گیران مقتدر عصر خود بودند و تخریب روحیه آنان با آموزش و پرورش دینی و مساوات در برابر حقوق .

۲- حفظ روحیه آرتش بر اساس عقیده توحید و ایمان بیازگشت و نتیجه اعمال .

« فمن يعمل مثقال ذرة خیراً یره ومن يعمل مثقال ذرة شراً یره »

۳- ایجاد وحدت ایمان ، وحدت عقیده، وحدت تساوی حقوق در اقتصادیات، وحدت هدف ، وحدت نظر، وحدت فضیلت و اخلاق و رویه سلوک .

۴- فقر و نا امنی و بیچاره گی اعراب قبل از اسلام ، و بدست آوردن غنائم و اموال .

واعلموا انما غنمتم من شیعی فان لله خمسہ وللرسول ولذی القربی و الیتامی

والمساکین وابن السبیل ان کنتم امنتم بالله وما انزلنا علی عبدنا یوم الفرقان یوم

التقی الجمعان والله علی کل شیء قدیر:

بدانید اگر در جنگ غنیمت و مال بچنگ آوردید پنج يك آن از خدا و رسول و خویشان و یتیمان و مساکین و مسافرین و امانده از سادات میباشد و ما بقی که ۴ حصه است از آن مجاهدین است، اگر ایمان بخدا دارید و بقرآن و بمحمد ﷺ که بر کزیده ما میباشد و ایمان بآن روزی دارید که در آن روز همه ملاقات میکنند (حساب) خالق خود را و پروردگار بر هر چیز تواناست .

مجاهدین از چهار پنجم غنائم بهره کافی بردند « دو حصه مخصوص سوار و يك حصه پیاده داده شد » .

۵- علاقه بنشر دین و نفوذ آن در دنیا است زیرا دین مشحون صلاح و سلامت و سعادت بشر است و آنها خوب حس کردند چگونه با گرویدن باسلام سلامت و سعادت دنیا و آخرت آنها تأمین شود و پیشوای اسلام «ص» آنها را بر هدایت و رهبری که بزرگترین خدمت بشری است تشویق فرمود و عده بهشت و نعم ابدی داد لذا سرازیرا نمیشناختند تا افراد مسلمین روز افزون گردید .

- ۶- ایمان بوعده‌های قرآن و پیغمبر خدا بفتح و پیروزی و پیشرفت اسلام .
- ۷- اطمینان قلب بفتح و ظفر بر حسب وعده پیغمبر ﷺ و بی‌اهمیت شمردن کثرت سپاه دشمن .
- ۸- تنگ‌اعراب بالاخص در اسلام از فرار در جنگ و ایمان بجهاد و پیکار که مسلمین در مکتب اسلام آموخته بودند و همواره میگفتند : « مرگ یا موفقیت » .
- ۹- بردباری و صبر مسلمین در جنگها و تحمل مشقتها در طول جنگ و پایداری و استقامت در فشار و حمله دشمن که نتیجه آن صبر و ظفر و پیروزی بود که بر اثر صبر نوبت ظفر آید .
- الصبر صبر لکن فی اوائله      وفی اوخره احلی من العسل
- ۱۰- روش جنگی « تاکتیک » مسلمین و غافلگیر کردن دشمن . آنها درده سال ۸۴ جنگ کردند و آنچه تعلیمات جنگی بود فرا گرفتند و پس از آن در طول ۱۵ سال تا ۲۰ سال دیگر هزارها کشور گشودند و بر ملل متنوعه فتح و ظفر یافتند .
- ۱۱- بی‌باکی و عدم اعتنای بمرگ : اسلام با آنها آموخته بود که مرگ لباسی است بر تن آدمی و مانند پلی است که از آن عبور میکنند و بیک کشور وسیعتر و روشن‌تر و بر نعمت‌تر میرسند مسلمانان با این آموزش و پرورش از مرگ بیم نداشتند و بی‌باکانه خود را بسپاه دشمن میزدند و مجاهدین عقیده یافتند که اگر با فداکاری در راه دین کشته شوند زندگى ابدی خواهند یافت و این آیه آنها را تشویق بجهاد میکرد :

ولا تحسبن الذین قتلوا فی سبیل الله امواتاً بل احياء عند ربهم یرزقون

سوره آل عمران آیه ۱۶۷

- گمان نکنید کشته گان در راه خدا مرده هستند آنها زنده و نزد خدا مرزوق میباشند .
- ۱۲- عدم احتیاج به بودجه برای سپاه کشی- اهمیت ندادن بدر ازای مدت جنگ. اسلام یکی از ارکان هشت گانه دین را که بر اساس غیر قابل انهدام است استوار فرمود و جهاد که یکی از آنها میباشد بر همه مسلمین واجب گردانید. مسلمانان بر این عقیده میچنگیدند که اداء وظیفه کرده و صاحب ملک و مال و منال کشته و باضافه اگر کشته شوند یا بکشند مستقیماً بیبشت خواهند شتافت و هر چه بیشتر مشقت ببینند و زخم بردارند اجر و ثواب و درجات عالیه آنها بیشتر میگردد .



## پیغمبر فرمود - الجنة تحت ظلال سیوف المجاهدين

بهشت زیر سایه شمشیر جنگجویان است .

۱۳- سپاه اسلام بنفع خود میجنگیدند و قشون دشمن بنفع دیگری زیرا گذشته از همه درجات اثر و ثواب و چهار بنجم از غنائم بعدالت بین سپاه تقسیم میشد و مکرر پیشوای اسلام ﷺ و امیر المؤمنین علیؑ و اهل بیت عترت و برخی از اصحاب سهمیه خود را بمجاهدین و فقراء و تهی دستان جنگجو می بخشیدند . و این وضع بهترین طریقه کسب حلال بود که با عقیده بتوحید و ایمان بقرآن و تعلیمات رسول خدا ﷺ و عمل بارکان دین جهاد کنند و ثروتمند گردند .

۱۴- عدالت اجتماعی مسلمین نسبت بکشورهای مفتوح که آنها را با قانون مقدس اسلام از ظلمات ننگ و سرگردانی و آداب و رسوم مشنوم نجات میداد و رنگ کدورات طبیعت و ضلالت را از قلوب آنان میزدود مسامحه و رویه اخلاقی با ملل مغلوب و رأفت و رحمت سبب قبول اسلام میشد .

۱۵- اتفاق کلمه و وحدت روحیه سرداران اسلامی بود که همه برای يك منظور و در يك راه و بسوی يك هدف بطرف کمال مطلوب شمشیر میزدند . کوچکترین اختلافی در میان آنها نبود .

اگر همه گرسنه بودند و يك خرما داشتند هر يك ذائقه از آن يك خرما شیرین کرده و از دهان بیرون می آوردند بدیگری میدادند .

چون در میدان برای آنها آب آوردند - هر يك بدیگری که تشنه تر بود حواله میکرد و او را بر خود مقدم میداشتند . و گاهی سه چهار نفر مجروح تشنه آب را به آن کسی که تشنه تر و مجروح تر بود حواله میداد . و خود تشنه جان میداد و این بزرگواری در جنگ بدر بده نفر رسید .

در يك جنگ که غذا کم بود سفره را گسترده جوانان برنا بسال خوردگان تعارف کردند که آنها غذا بخورند تا نیروی پیکار داشته باشند و پیرمرغان بجانان گفتند شما استفاده کنید تا نیرو یا بید در نتیجه هیچ يك از آن سفره با احترام دیگری غذا نخوردند و صبحگاه دلیرانه بمیدان پیکار دامردی دادند .

۱۶- جنگ برای نشر دین و توسعه آئین آسمانی بود که همه مسلمانان برای محافظت دین

دلیرانه جان و دل در کف نهاده در جبهه با جبهه بازو گشاده با کمال میل و رغبت بدون هیچ انکار با اکراه دلاورانه قدم می گذاشتند .

۱۷- اعتقاد بگفتار پیشوای اسلام ﷺ که اگر کشته شوند یا بکشند بنعم ابدی و بهشت جاودان میثابند

۱۸- جمع آوری قشون اسلام نیاز با جبار نداشتند . فرمان جنگ که صادر می شد عقیده و ایمان آنها را بمیدان پیکار حاضر میساخت اول اذان میگفتند و سپس پیغمبر ﷺ خطاب بمسلمین خطبه میخواند و آیات منزله را تلاوت و ابلاغ میفرمود آنگاه همه مسلمین مجهز میشدند .

۱۹- ترس ورعبی از هیبت و سطوت مسلمین و سلحشوری آنها خداوند در دل مخالفین میانداخت که در پیکار همیشه مخالفین بر خود می لرزیدند و تصریح دارد که

### « ولقد نصرت بالرعب »

۲۰- مدد غیبی و نصرت الهی بود که فوق طبیعت است - و در قرآن تصریح شده :

ولقد نصرکم الله فی مواطن کثیرة و یوم حنین اذ اعجبتکم کثرتکم فلم تنعن عنکم شیئاً و ضاقت الارض بما رحبت ثم ولیمت مدبرین ثم انزل الله سکینته علی رسوله و علی المؤمنین و انزل جنوداً لهم تروها و عذب الذین کفروا و ذلك جزاء الکافرین

سوره توبه آیه ۲۶ تا ۲۷  
هر اندازه دشمن جهات و جوانب را می بست يك روزنه برای مسلمین باز می شد و ستاره درخشنده ای طالع میگردید- که تدبیر آنها و علل و اسباب طبیعی را عقیق میساخت.

فوق تدبیر خلائق آری هست تقدیر خدای ذوالمن

۲۱- پشتیبانی ملائکه و نیروی آسمانی و سپاه غیبی بارتش اسلام بود که قرآن بیان میفرماید

ولقد نصرکم الله بیدر و انتم اذلة فاتقوا الله لعلکم تشکرون - و اذ تقول للمؤمنین ان یکفیکم ان یمدکم ربکم بثلاثة الاف من الملائکه منزلین بلی ان تصبروا و تنقوا و یأتوکم من فورهم هذا یمدکم ربکم بخمسة الاف من الملائکه مسومین و ما جعله الله الا بشری لکم و لتطمئن قلوبکم به و ما النصر الا من عند الله العزیز الحکیم لیقطع طرفاً من الذین کفروا او یکتبتهم فتقلبوا خائبین

سوره آل عمران ۱۲۲ تا ۱۲۶

۲۲- توجه پیغمبر خدا (ص) بنام جهات « که لایشغله شأن عن الشأن » و دعا کردن بنیروی اسلام برای فتح و ظفر قشون اسلام و صونیت رؤسای قشون بلکه همه اشخاص که مکرر محاسن مبارك سردست میگرفت و از پروردگار پیروزی مسلمین را در خواست میفرمود . و بنام شتون جنگ واقف و مواظب بود .

۲۳- کمال عقل و حسن سیاست فرمانده رئیس سپاه در کیفیت صف آرائی و تجهیز قشون است که عقل اول یعنی شخص پیشوای اسلام شخصاً در غزوه پیکار کرد و تعلیمات جنگی را بمسلمین آموخت و در هر جنگ از تمام جهات اوضاع و احوال آموزش لازم را می آموخت و پس از آن حضرت نیز بمنطوقه فرمایش او که مکرر می گفت ( علی اغزاکم ) خلفا تا علی زنده بود از او تعلیم می گرفتند و پس از او آموزش اسلام را سرمشق خود قرار داده بودند .

۲۴- سلوک نیکو و رفتار پسندیده مسلمین بادشمن بود که با آداب و اخلاق و رویه خاص که از پیغمبر اسلام ﷺ فرا گرفته بودند عمل کرده و بکردار خود جلب قلوب دشمن نموده دشمن هر کس و بیکار هر کجا بود آداب و روش مسلمین فرقی نداشت . آنها این آداب را رعایت میکردند در اروپا و افریقا و آسیا برای سیاه و سفید تفاوتی نمی گذاردند .

۲۵- فراری از دشمن را در جنگ تعاقب نمیکردند .

۲۶- مجروح دشمن را نمیکشتند .

۲۷- بزرگان و سالخوردگان دشمن را کرامی میداشتند . اسیران شاهزادگان ناتوانان و زنان را محترم میشمردند . در زمان خلافت عمر بود که اسیران عجم را از شاهزادگان ایرانی بمدینه آوردند خلیفه خواست آنها را بفروشد علی رضی الله عنه فرمود بیاس بزرگ زادگی باید آنها را آزاد گذاشت عمر قبول کرد بمحض آنکه بیرق امان بلند می کردند یا اظهار صلح و جزیه میکردند از آنها پذیرفته میشد . اگر در اردوی اسلام پناه می آمدند آنها را پناه میدادند و با آنها نصیحت و موعظت می کردند و پس از رفع نگرانی مسلمین او را بمأمن و آسایشگاه اصلی خود با حسن سلوک مراجعت میدادند چنانچه قرآن میفرماید :

وان احد من المشركين استجارك فاجره حتى يسمع كلام الله ثم ابلغه مأمنه  
اگر بزبان اقرار بتوحید و نبوت میکردند قبول میشد و مورد احترام و مساوی در حقوق

و در عداد مسلمانان محسوب میشدند و هیچ تعرضی از گذشته بآنها نمیشد. اگر بشبهه امان وارد میشدند می فهمید امان نداشته اند باز میبایست در امان و مصون باشد و سپاه اسلام مکلف بود او را سلامت بجایگاه خویش بر گرداند. این سنن و آداب همه سبب ائتلاف و موجب محبت و دوستی گردید.

۲۸- عفو و گذشت مسلمین بود وقتی اسرا را با بزرگان کفار قریش از مکه بیرون شهر بودند آوردند حضور پیغمبر خدا ﷺ هر بشری بود بر حسب غریزه حس انتقام کیفر آنها را میداد ولی رسول خدا ﷺ چون آنها را دید فرمود همان معامله که برادرم یوسف با برادرانش کرد من باشما میکنم.

### لا تثریب علیکم الیوم

منت بر آنها گذاشت و همدر عفو فرمود و آزاد ساخت و از قتل و اسارت ایمن داشت از این مرتبه بالاتر قدم گذاشت فرمود عنادی ندا در دهد هر کس از مشرکین و کفار در خانه بوسفیان که آزاد شده رسول خدا است پناه ببرد در امان است و آزاد است.

هر کس در خانه رود و طرفیت نداشته باشد آزاد است هر کس اساحه و تچیزات خود را کنار گذارد آزاد است.

عین این فرمان را حضرت علی رضی الله عنه در جنگ بصره پس از فتح با مردان و زنان و ذاری دشمن مغلوب فرمود.

این ملکه فاضله که عنو گذشت در کمال قدرت و سطوت است بسیار جالب و حیرت بخش است و مخصوص اولیای خداوند است.

۲۹- رعایت ضعیفان در جنگ و جزیه بود. پیشوای اسلام ﷺ فرمان داد زنان و مجانین و اطفال را نکشند و پیران سالخورده و ناتوان را بقتل نرسانند و اگر کفار بحیله و خدعه اطفال و مجانین را وسیله سلطه خود قرار دادند چنانچه غلبه راهی دیگر نداشته باشد اجازه بقتل دارند و گرنه آنها را هم چون بصورت ظاهر مریض و ناتوان وزن یا کودک نشان میدهند نباید کشت اسیری که عاجز از راه رفتن باشد. و هر کور و کروزن و بچه و لوانکه بکفار هم کمک دهند یا کشته شوند مگر در راه اضطرار از او است و مضمون از تعرض است.

درباب جزیه فرمود از ضعیفان- زنان- ابلهان- سفهاء- دیوانه‌ها- پیران ناتوان اشخاص زمین گیر و سایر عجزه جزیه نکیرند که آنها معاف میباشند .

۳۰- نهی از مثله است : پیشوای اسلام صلی الله علیه و آله رفتارهای زشتی که قبل از اسلام هنگام غلبه بر دشمن مجری میداشتند در پیکار اسلام منع فرمود .

مثله یعنی بریدن گوش- بینی- دست و پا و قطعه قطعه کردن و تشریح آن در اسلام حرام کرد فرمود **ایاکم والمثله ولو بالکلب العقور** .

ای مسلمانان بدانید که مثله و قطعه قطعه کردن بدن بسیار بد است ولو بسنگ هار باشد پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود اگر کفار از مسلمانان کسی را مثله کرده باشند شما مسلمین تلافی نکنید .

۳۱- فریب دادن و خلاف عهد کردن است فرمود کفار را گول نزنید اگر یکی از مسلمین بآنها امان داد دیگری حق ندارد عهد و پیمان او را بشکنند و یا پس از امان و تسلیم آنها را بکشند .

سم ریختن در سر چشمه آب کفار- بی ناموسی نسبت بحریم حقوق محارم - آب بستن بروی دشمن - شبیخون زدن بدشمن - برهنه کردن بدن پس از قتل اینها تنگ بزرگی است حضرت علی علیه السلام اجازه نداد آب را بر یهودیان خیبر بیندند و راضی نشد بی خبر بر آنها شبیخون زنند . و خود پس از قتل عمرو بن عبدود زره قیمتی او را که يك حلقه از طلا و يك حلقه از نقره بود بیرون نیاورد که چون خواهرش آمد عمرورا کشته دید وزره در برداشت گفت مردی کریم او را کشته که از زره اش در گذشته است .

فرمود دشمن را بدریا غرق نکنید - آتش بخانه و مسکن او میفکنید - با چشم بی عفتی بناموس دشمن منگرید - فضیلت و آقائی را ازدست ندهید .

۳۲- حرمت فرار از جنگ است مقنن شریعت فرار از پیکار را گناه بزرگ شمرده :

**اذا لقیتم الذین کفروا ازحفا فلا تولوهم الا دبار و من یولهم یومئذ دبره الامتحرفاً لقتال او متحیزاً الی فئة فقد باؤا بغضب من الله و ماویه جهنم و بیس المصیر**

آیا با این برنامه آسمانی نباید نیروی مهلمین بر متمدن ترین ملل راقیه دنیا غالب گردد

و اسلام بفاصله کمتر از ۱۵۰ سال تا پشت دیوار چین برسد (۱) و هارون الرشید عباسی امپراطور مسلمین با برخطاب کند «بیار که هر کجا باریدی بسکشور اسلام بارید».

اسلام از مشرق شبه جزیره عربستان بطرف مشرق و مغرب و شمال و جنوب تا چین و کشور گل (فرانسه) و رود جیحون پیش رفت و جزیک قطعه کوچک تمام دنیای آن عصر زیر اهتزاز پرچم اسلام بود و هم اکنون هفتصد و پنجاه میلیون پیروان این آئین مقدس هر صبحگاه و شامگاه بتقدیس و تنزیه و تکریم پروردگار و آورنده اسلام و قرآن مجید بر فراز مأذنه ها اعلان و اقرار میکنند و از پشت میکروفونهای همه کشورهای راقیه دنیای کنونی آیات قرآن مجید شنیده می شود .

اگر آن خلوص نیت و آن ایمان و عقیده و آن تربیت و پرورش نخستین در ملل مسلمان ایجاد گردد باز همای سعادت بالای سر آن ها بال و فتح و فیروزی خواهد گشود .

علل عقب افتادگی مسلمین از ملل مرقی جهان تنها از دست دادن آموزش دینی بود که آنها را بتفرقه انداخت و اسباب دست اجانب گردانید .

قرآن و جهاد  
کفتم در باب جهاد و قرآن ۱۰۹ آیه نازل شده است و در موضوع عمل بمثل آیاتی دیگر هست که در فقه بنام دیات و قصاص مورد تحقیق فقهای اعلام میباشد .

۱- دیوار چین عجیب ترین و بزرگترین کاریست که بدست بشر انجام گرفته است. بسیاری از منجمین معتقدند که از آثار فرزندان آدم در زمین است. دیوار چین را از کره میتوان بدون دوربین دید. با مصالحی که برای ساختن این دیوار بیلندی ۲۴۰ متر و بقطر ۹۰ سانتی متر بنا کرده اند. این دیوار از نقطه پست تراز دریا شروع شده و تدریجاً در کوههای پیچا پیچ چین تا بیش از چهار هزار متر ارتفاع بالا میرود و بسرحد کشور چین و تبت ختم میشود. فاصله آغاز و انتهای این دیوار بخط مستقیم ۱۸۰۰ کیلومتر یعنی در حدود سیصد فرسنگ و طول حقیقی دیوار با تمام پیچ و خمها و نشیبهای آن قریب ۴۰۰۰ کیلومتر یا ۶۶۶ فرسنگ است.

بانی این دیوار عظیم امپراطور چین (شی هوانگ) است که در سال ۲۴۶ قبل از میلاد در چین استقلال داشته او در ۱۳ سالگی بساختمان دیوار چین شروع کرد و دو دمان او ۸۰۰ سال حکومت کردند فلاسفه بزرگ (کنفوسیوس من سیوس - لائوتسه) در عصر او بودند.

این دیوار در چانهائی کوان بفاصله ۸ متر با سنگ آجر بیلندی ۶ متر و بارتفاح ۱٫۵ متر ساخته و ۷٫۵ متر ارتفاع آن است ۵۰۰ کیلومتر آن در کوهستان و فاصله هر برجی ۱۶۰۰ متر است ۹۰۰ هزار نفر نگهبان این دیوار بودند. این دیوار برای جلوگیری تهاجم دشمن بود ولی بالاخره چنگیز خان مغول پس از جنگی از دیوار گذشته و در ۱۶۴۴ سر بازان منچو پس از ۳۰ سال جنگ از آن گذشتند.

پیشوای اسلام ﷺ فرمود کفار و بت پرستان و مشرکین سموم قتاله هستند که ریشه های درخت وجود موحدین و دینداران را می خشکانند و فرمود با نیروی شمشیر آنها را از محیط مسلمین بیرون کنید و قبل از آنکه شما را بکشند آنها را از میان بردارید .  
اسلام تصریح کرده که فساد و فتنه مؤثرتر از کشتار و قتل است :

### الفتنة اشد من القتل

فساد کفار اجرای يك غریزه طبیعی است که بمقتضای طبیعت فتنه و فساد میکنند و زیان و خسران فتنه بمراتب بیشتر از جنگ است بنابراین باید امنیت و سلامت را با پیکار و مبارزه با کفار بدست آورد . اگر کسی يك نفس ناطقه را کشت او را باید بقصاص کشت و مهلت و امان نداد زندگی و سلامت و سعادت درقصاص است و این لطیفه را خطاب بخردمندان کرده که میفرماید :

### ولکم فی القصاص حیات یا اولی الالباب

در تجهیز قشون - در فضیلت مجاهدین بر گوشه نشینان - در تنظیم و رسوم جهاد در رد کاهلین از جهاد - در اوقات جنگ - در غنائم جنگ - در مزیت اسب سواری جنگی - در ذکرا سرای کفار که در جنگ گرفته شدند - در استخلاص اسرای مسلمین و سایر آداب در بیست سوره تمام جهات و خصوصیات تشریح شده است (۱)

### جنگ های که شخصاً رسول خدا (ص) در آن شرکت کرد :

- |                  |                        |
|------------------|------------------------|
| ۱- غزوه بواط     | ۹- غزوه غطفان یازی امر |
| ۲- « عشیره       | ۱۰- « نجران            |
| ۳- « صفوان       | ۱۱- « احد              |
| ۴- « بدر کبری    | ۱۲- « حمراء الاسد      |
| ۵- « بنی سلیم    | ۱۳- « بنی النضیر       |
| ۶- « بنی قینقاع  | ۱۴- « ذات الرقاع       |
| ۷- « السویق      | ۱۵- « بدر اخری         |
| ۸- « قریره الکدر | ۱۶- « دومة الجندل      |

۱- شمه از آن ها را در کتاب تاریخ زندگانی حضرت ابا الفضل (ع) نگاشته ایم و چاپ ۱۳۲۰ شمسی و سال ۱۳۳۳ و سال ۱۳۳۵ شمسی،

۱۷- غزوه بنی مصطلق	۲۴- غزوه وادی القری
۱۸- خندق	۲۵- عمرة القضا
۱۹- بنی قریظه	۲۶- موته
۲۰- بنی لحيان	۲۷- فتح مکه
۲۱- ذی قرد	۲۸- محارب بنی تغلبه
۲۲- حدیبیه	۲۹- حنین و طائف
۲۳- خیبر	۳۰- تبوک

### سرایای اسلام

- ۱- سریه حمزة بن عبدالمطلب بر کاروان قریش که از شام بر میگشتند
- ۲- سریه عبیده بن حرث بن عبدالمطلب بر عکرمة بن ابوجهل
- ۳- سریه سعد بن ابی وقاص بر کاروان قریش از مکه بشام
- ۴- سریه عبدالله بن جحش بر کفار قریش
- ۵- سریه عمیر بن عدی بر عصما و بنت مروان
- ۶- سریه سالم بن عمیر ابی عفاک یهودی
- ۷- سریه محمد بن مسلمه بر کعب بن اشرف یهودی شاعر یهود
- ۸- سریه عبدالله بن مسلمه بر ابودافع سلام بن حقیق تاجر یهودی
- ۹- سریه ذیل بن حارثه بر کاروان قریش که از راه عراق بشام حرکت کردند
- ۱۰- سریه ابی سلمه بر بنی خویند
- ۱۱- سریه وجع بر کفار قریش
- ۱۲- سریه قراء بر کفار قریش
- ۱۳- سریه محمد بن مسلمه بفرطاء
- ۱۴- سریه عکاشة بن معض بغمر
- ۱۵- سریه محمد بن مسلمه بذی القصة
- ۱۶- سریه ابو عبیده الحراح بذی القصة
- ۱۷- سریه زید بن حارثه بر بنی سلیم



- ۱۸- سریه زید بن حارثه بر عیص  
 ۱۹- سریه زید بر بنی ثعلبه  
 ۲۰- سریه زید بر جذام  
 ۲۱- سریه ابوبکر صدیق بر بنی فزازه  
 ۲۲- سریه عبدالرحمن بن عوف بدومة الجندل  
 ۲۳- سریه علی بن ابیطالب بر فدی  
 ۲۴- سریه عبدالله بن رواحه  
 ۲۵- سریه عمرو ابن امیه ضمیری  
 ۲۶- سریه سعید بن زید  
 ۲۷- سریه عمر بن خطاب بر هوازن  
 ۲۸- سریه ابی بکر بر بنی کلاب  
 ۲۹- سریه بشیر بن سعد انصاری بر بنی مره  
 ۳۰- سریه غالب بن عبدالله اللثمی بر بنی عوان  
 ۳۱- سریه عبدالله بن عبدالعوجا السلمی بر بنی سلیم  
 ۳۲- سریه غالب بن عبدالله اللثمی بر بنی الملوح  
 ۳۳- سریه غالب بن عبدالله بر فدی  
 ۳۴- سریه شجاع بن وهب بر بنی عامر  
 ۳۵- سریه عمرو بن عاص بر ذات السلاسل  
 ۳۶- سریه ابو عبیده بر جهینه  
 ۳۷- سریه ابی قتاده بر غطفان  
 ۳۸- سریه عبدالله بن ابی حداد الاسلمی بر رفاعه  
 ۳۹- سریه خالد بن ولید بر بتخانه عزی  
 ۴۰- سریه عمرو عاص بر بتخانه سواع  
 ۴۱- سریه سعد بن زید الاشہلی بر بتخانه منات  
 ۴۲- سریه خالد بن ولید بر بنی خزیمه  
 ۴۳- سریه غتبہ بر بنی تمیم

۴۴- سریه ضحاک الکلابی بر بنی کلاب

۴۵- سریه علقمه بگروه حبشی

۴۶- سریه بلال بن حارث المزنی

۴۷- سریه بشیر بن سوید بر بنی حارث « بنی کنانه »

۴۸- سریه علی بن ابی طالب رضی الله عنه بر یمن

۴۹- سریه علی بن ابیطالب رضی الله عنه بقبیله همدان

۵۰- سریه ابوبکر بر کفار قریش

۵۱- سریه علی بن ابیطالب رضی الله عنه و قرائت سوره براهه برای کفار

اسامی برخی از غزوات و سرایا بمناسبت زمان یا مکان مختلف نام برده شده است و لذا در کتب تاریخ غزوات با اسامی مختلف ذکر شده و آنچه از تتبع در کتب معتبر بدست آوردیم این است که برای خوانندگان ذکر کردیم - العلم عند الله

وَلْتَكُنْ مِنْكُمْ أُمَّةٌ يَدْعُونَ إِلَى الْخَيْرِ  
وَيَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَيَنْهَوْنَ عَنِ  
الْمُنْكَرِ وَأُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ

آیه ۱۰۵ سوره ۳

اسلام بر پایه امر بمعروف و نهی از منکر استوار است - بر هر مسلمانی واجب است که اول خود را اصلاح کند پس از آن دیگران را بکارهای خوب وادارد و از کارزشت و منفور بازدارد تا جامعه اصلاح گردد و ابواب سعادت و خوشبختی را بر روی خویش و ملت خویش بگشاید .

قال ص : الخیر کله بیدیک والشریس یعود الیک

از درون سینه تست جهان چون دوزخ دل اگر تیره نباشد همه دنیا است بهشت

بدون هیچگونه شك و تردیدی اگر قوانین دین مبین اسلام اجرا میشد بهشت موعود همان محیط اجراء دین بود و هیچگاه فقیر و بیمار و رنجور و دادخواه پیدا نمیشد . اگر مسلمین با حکام دین عمل می کردند ظلم و تعدی ، تجاوز و بیاداری وجود نداشت و برای نمونه کافی است تاریخ اسلام مراجعه کنیم و هم اکنون شهرهای کوچک و جامعه های بسیاری دیده میشود که تمام

قوانین دین را بر هبری مجتهدین و علماء روشن فکر بعمل میگذارند و در میان آنها فقر و فاقه ، ستم و جور وجود ندارد همه باهم مهربان و دوست و برادر و شریک در حزن و سرور میباشند . اساس اسلام بر دو اصل امر بنیکوکاری و بازداشت از بد رفتاریست و حق نظری که هر مسلمان بر مسلمان دیگری دارد تا یکدیگر را از نقایص غرایز پاک و مهذب نمایند .

انسان خود از عیب خود غافل است باید در اجتماع برود تا محاسن و معایب او روشن شود در رفع معایب بکوشد و در تقویت فضایل بذل سعی کند تا بکمال مطلوب نائل گردد سیر این وحله بی پرطریقت ممکن نیست و طریقت از شریعت جدا نیست باید بوظائف اجتماعی قیام کرد و در رفع معایب یکدیگر با خلوص نیت و اندیشه پاک قیام و اقدام کرد این راهی است که بپنهنائی نمیتوان رفت باید با اجتماع پیموده شود تا آن گونه آدمیت که سرانی اعلم مالاتعلمون است در میان اجتماعات بشری نهاده شده و کمال انسانیت در آن میان حاصل گردد پس امر بمعروف و نهی از منکر اساس و برنامه تعلیم و تربیت مکتب اسلام است و از ملامت ملامتگران نباید قدم سست کرد بلکه مبارزه و استقامت لازم است تا خود و جامعه را بدین ترتیب اصلاح و سعادت ابدی فائز گرداند .

در سوره آل عمران مدال افتخار اصلاح اخلاق جامعه بشر را بمسلمین بخشوده و میفرماید :

کنتم خیرامة اخرجت للناس تأمرون بالمعروف و تنهون عن المنکر الخ

آیه ۱۶۰

شما ای گروهیدگان بدین اسلام بهترین امتی هستید که خداوند شما را برگزیده تا جامعه بشر دنیا را بنیکی آموزش دهید و از بدی جلوگیری نمائید این آخرین فروع تعلیمات عالیه اسلام بود که زعیم و پیشوای آن بیروان خود آموخت و ارکان دین را با پنج اصل اساسی برهشت رکن عملی استوار گردانید و مسلمین با همین عقیده و عمل توفیق یافتند بردنیای بشریت در ۸۰۰ سال امپراطوری تشکیل دهند که شرح مفصل آن در مکتب اسلام نوشته شده و در کتاب جهان اسلام تشریح نموده ایم .

## خصال و فضائل پیشوای اسلام ﷺ

**عقل و روح**  
**پیغمبر (ص)**

اگر برای عقل و خرد یا روح و نیروی وجود کیفیت و کمیتی فائل شویم باید با کمال جرئت گفت حضرت محمد ﷺ عقل کل و اشرف رسل و از بزرگترین و تواناترین ارواح عالم خلقت و خرد و عقل

او وسیعترین و نیرومندترین عقول کامل کارخانه هستی است .

او در کمال عقل و خرد بود که توانست آئین جامع و کاملی برای اداره امور اجتماعی همیشه بشریاورد و خود بدان عمل کند و از عقل و خرد او بود که دنیا را با تعلیمات سعی و کوشش آبادان داشت و آخرت را با تقوی و عبادت تأمین و بشر را از نقص بکمال بکوتاهترین راه راست هدایت فرمود .

عقل آئینه روح است و گفتار مولود عقل و خرد - و عمل میوه و نقش اندیشه و خرد است عقل او بوده که برای اصلاح مفاسد اخلاق افراد عالمیان قیام کرد و گفت ای بشر فکر و اندیشه خود را از این میتها و مجسمه‌های غیر قابل استفاده بالاتر ببرید و بخالق عالمیان و مربی این آسمان و زمین و افلاک و عناصر موجودات توجه کنید و همه بریسمان یگانگی و توحید دست توسل بزنید تا رستگار گردید .

برای اصلاح مفاسد اخلاق گفت هر چه برای خود میخواهید برای برادران خود بخواهید و آنچه بر خود نمی‌پسندید بدیگران روا ندارید

روح پیغمبر ﷺ وحدت معنوی جهان را درک کرده و بنیروی خدائی بسا جهانیان رابطه داشت عقل فعال او بود آنچه را جهانیان در طول مدت بی‌پایانی نمی‌توانستند از صفحات کتاب طبیعت بگیرند او بزودی از صفحات کتاب وجود خواند و بجهانیان آموخت و هر روزی که علم اختراع تازه میکند بر عظمت عقل و نیروی طایر روح بلند پرواز حضرتش اعتراف و تصدیق مینمایند و در پیشگاه او فلاسفه و دانشمندان گیتی متواضع گشته‌اند .

**منطق پیشوای اسلام**

جا حظ در وصف منطق و سیر و سلوک حضرت رسالت (ص) میگوید  
کلامش کوتاه و پرمعنی بود تکلف و پیچیدگی نداشت هر چه میگفت با عصمت و تأیید و توفیق هم‌آغوش و از روی حکمت بود

خداوند کلام او را با محبت توأم و با پذیرفتن همدوش ساخت مهابت و حالات هر دو در کلامش جمع شده بود بآنکه او را با تکرار سخن و شنونده را پرسش مکرر نیاز نبود هیچ وقت کلمه از کلامش ساقط نمی شد و لغزش در کلام برای او پیش نمی آمد هیچ کس بروی در مناظره و احتجاج فائق نمیگردید . هیچ خطیبی او را مجاب نمی کرد خطبه های دراز را با کلام کوتاه خود مغایب می ساخت طرف را بآنچه خودش مسلم و قبول داشت قانع و خاموش میکرد و جز راست نمیگفت هیچ گاه کسی سخن پرسودتر و معتدل تر و رساتر و خوش اسلوب تر و آشکارتر و خوش درآمدتر از گفتار و منطق فصیح وی نشنیده است .

گفتار پیغمبر ﷺ از تکلیف و تعقید بر کنار بود مبهم و گنگ و مقطع و مزمزه کردن و متممه و فافأ ورته و تمطیق و تفهیق و نثره که مشکلاتی در سخن گفتن عربی بود در منطق رسول اکرم ﷺ یافت نمیشد منطق او با طبیعت لغت متناسب بود ضبطش محکم و طرز آرایشش متقن ، الفاظش درست بیانش شیوا و نطقش سلیس و روان و گفتارش شیرین و تجویدش کامل بود .

منطق پیشوای اسلام ﷺ دارای سلاست فطری و احساسات قوی و نفوذ بینائی و احاطه بر لغات قبایل بود در ابلاغ احکام قوی العارضه بود که هیچوقت لغتی از نظرش محو نمی شد و هیچگاه اضطراب و تشویش و آشوب در کلام او رخ نمیداد خدای تعالی او را بحکمت خویش مفتخر و گرامی داشت .

یکی از مورخین مینویسد : اما محمد صلی الله علیه و آله فکان کلامه سرداً مفصلاً مرتلاً واضحاً علیه ، خایل النبوه و کل ما کان فیه من روعة الفصاحة و عذوبة المنطق و سلامة النظم انما هو منحة الهیة لم یتکلف لها عملاً و لاعانی من اجلها ریاضة .

ابوبکر از پیغمبر ﷺ سؤال میکند من از تو فصیح تر ندیده و نشنیدم از چه کسی ادب آموختی؟ فرمود «ادب منی ربی فاحسن تأدیبی» .

ابن ابی هاله و صاف عرب گفته است پیغمبر ﷺ همواره محزون و بیوسته در اندیشه و فکر فرو رفته بود - دمی راحت نداشت - هیچگاه بیهوده سخن نمی گفت - بیشتر خاموش می بود .

خموشی آنحضرت بر چهار صورت بود - «حلم - حذر - تقدیر - تفکر» . با کام کشاده

وفصاحت تمام سخن را آغاز و بهمان گونه آن را انجام میداد. بکلمات جامعه و مفصل - بدون اینکه نسبت بمقصود کم و یا زیادی داشته باشد سخن می‌راند .  
آن حضرت خوشخوی و نیکوروی بود. نعمت را هر چند کوچک بود بزرگ می‌شمرد. از هیچ چیز بد گوئی نمی‌کرد - غذائی را که می‌خورد مدح یا ذم نمی‌کرد - از یاری حق خود داری نداشت. هر گز در امور مربوط بخود خشمناک نمی‌شد - هنگامی که اشاره می‌کرد باتمام کف دست اشاره می‌کرد - در هنگام شکفتی از چیزی کف دست را برمی‌گرداند. وقتی که حدیث و سخنرانی می‌کرد انگشت ابهام دست راست را بر کف دست چپ میزد. در وقت خشم اعراض می‌کرد .

بهنگام فرح چشمها را برهم می‌گذاشت. شدیدترین خنده اش تبسم بود . بطوریکه دندانهایش مانند در نمایان می‌شد .

رسول خدا ﷺ دارای منطقی شیرین و تلاوتی جذاب و بیانی شمرده و فصیح بود. هر کس در مجلس او حاضر بود میتواند تقریرات و بیانات آنحضرت را حفظ کند و منظور مقدس او را بفهمد - رشته نظم بیان رسول الله بقدری رسا و شیوا بود که هیچ گونه تکلف و تعقید و نقصی نداشت .

همان شیوه شیرین بود که اعراب گفتار او را حفظ می‌کردند و برای یکدیگر نقل می‌کردند و کمتر اختلافی برای شنوندگان بود .

تمه - خلاصه - تردید - تعمق و تقطیع در ایراد حروف - وقفه در سخن - تکرار حروف و الفاظ در بیان نبی امی نبود .

منطق پیغمبر (ص) بر حسب فطرت عربی با انتظام حروف و کلمات ادا میشد. در تعلیم احکام مطلبی را ناقص نمی‌گذاشت، بایک عبارت کوتاه و محکمی حکمی را ابلاغ میفرمود - الفاظ او رسا و کامل و بیانش محکم و از مخرج حروف ادا میشد .

عایشه روایت می‌کند که هیچگاه پیغمبر ﷺ سرد صحبت نمی‌کرد همواره بیانش شیرین و محکم بود بطوریکه هر کس در پیشگاه او حاضر می‌شد کلامش را حفظ می‌کرد .

یکی از صحابه روایت می‌کند : **كان رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم - يحدث حديثاً لوعده العاده الاحصاء .**

بقدری فصیح و شمرده صحبت میکرد که میتوانستند حروف کلمات او را بشمارند در

میان انجمن ادبی و لغوی عرب فصیح و بلیغی که رساتر و شیرین تر از محمد ﷺ سخن گوید نبود. هر قبیله و هر طایفه با هر لغت و لحنی با هر آهنگ و اصطلاحی با او صحبت می کردند بهمان شیوه جواب می داد.

این قدرت و نیروی بیان و منطق جز برای کسانی که سالها در قبایل و عشایر و ملل و امم مختلفه گشته باشند و در کتب ادبی آنها غوطه خورده باشند ممکن نیست دست دهد این نیروی معنوی و این اعجاز منطق برای ابلاغ يك امر مهمی بود که بشر را بر تبه و مقام خویش آشنا سازد و راه سلامت و سعادت را با و نشان دهد.

**منطق کامل و فصیح** حضرت محمد ﷺ بزبان عرب و قوف کامل داشت و چون در خاندان اشراف نشو و نما یافته بود از ادبیات کامل و لغت فصیح و بلیغ عرب آموخته و چون بشر چرانی می گذرانید امثال سایره لغت اعراب بدوی را فرا گرفته بود. و چون با هر طایفه روبرو می شد بزبان و اصطلاح و لغت هر يك از آنها سخن می گفت و در هر قبیله با فصاحت و بلاغت آنها صحبت می کرد - شیرینی بیان و شیوایی گفتار و اطلاع بر حکم و امثال و جریان تاریخ گذشتگان هر شنونده را فریفته او می ساخت. او در هیچ مکتبی بزبان در نیامده و از هیچ معلمی سرمشق نگرفت جز از معلم مکتب وجود.

او فقط در مکتب آفاق و انفس او راق کتاب وجود را مطالعه می کرد و معلم او شدید القوی بود. این رویه زندگی تا قبل از بعثت و اعلان نبوت بود اما همینکه تاج نبوت بر سر زد و بوحی از مبدأ نور علم تعلیم گرفت رویه او اختصاصی یافت که نه تنها عرب بلکه متمدن ترین ملل راقیه آتروز و راقی ترین ملل زنده امروز برویه و آموزش و پرورش او بنظر عظمت و احترام می نگرند.

پیغمبر ﷺ قبل از نبوت نکات دقیق و حساس لغت عرب را از روانی بیان شهر نشین ها و اقوام مدنی و جزالت ملت بدوی ادراک کرد و بایک فراست بی نظیری منظور هر گوینده را قبل از بیان تمام مطلب درک می کرد.

و قرآن بر همین سبک و بهمین لسان نازل شد که حساسترین دستورات و اخبار ملل گذشته و معارف و حقایق و مناقب اخلاقی را تحت عنوان حکایات و قصص نازل گردانید.

برای وصف سیرت و رویه با روحيات و اندیشه رسول خدا ﷺ باید **سیرت و جلال** بقرآن استدلال کرد زیرا او از قرآن منفک نمی تواند باشد و قرآن

از او جدا نیست. قرآن محمد (ص) را وصف می‌کند و در سیرت و اخلاق او را ب عظمت و لبرائی یاد مینماید جلال و سطوت او هر بیننده را بخود می‌لرزاند. اعراب از دور می‌آمدند که او را دشنام دهند و سخریه کنند ولی در زیارت صورت بشاش و منطق فصیح و صحبت آمیز او همه آنچه در دل داشتند فراموش می‌کردند.

گفته بودم چو بیائی غم دل با تو بگویم چه بگویم که غم از دل برود چون تو بیائی رویه معاشرت او با مناقب و ملکاتی آموخته و آمیخته بود که مردم را بحیرت انداخت در تمام عمر که ۶۳ سال طول کشید با آن تحولاتی که یکی از آنها برای از یاد آوردن مردان قوی کافی بود هیچ گاه رو ترش نکرد و چهره عبوس نمود و گرفتار یا غضبناک دیده نشد.

حضرت محمد ﷺ با آنکه ۹ زن گرفت و طبیعت طبع زنان در رقابت باهم سازگار نیست معذک حتی یکی از بانوان او ناراضی و نگران نبودند - همه آنها راضی و خورسند و مفتخر به مسری آن وجود مسعود گشته و این خود بزرگترین اعجاز بشری است.

او میفرمود قلب محل توجه و مظهر نور خدا میباشد و باید از لوث کدورات طبیعت پاک باشد تا جلوه ازلی نمودار گردد - حضرت علی علیه السلام از رسول خدا (ص) روایت میفرماید که عقاید خود را چنان بیان فرمود:

معرفت سرمایه من است - عقل اساس من است - محبت اساس کار من است - شوق مرکب من - یاد خدا انیس من - اعتماد بنفس گنجینه من - غم رفیق من - علم حریره من - صبر ردای من - رضایت غنیمت من - فقر افتخار من - زهد حرفه من - یقین قدرت من - دانش شفیع من - عبادت هم کار من - کوشش فطرت من - نماز مایه خوشنودی من .

طایر بلند پرواز فکر حضرت محمد ﷺ در این سیر بود که جامعه بشر را تحت لوای اسلام نیروی وحدت و چوید بیک لباس و یک زبان و یک دستور بسعادت ابدی فائز گرداند و همگی ملل کیتی را تحت قوانین کامل اسلام و پرچم عدل و مظهر اخلاق خویش بکیش واحد و آئین ثابت اسلام لباس متحدالشکل پوشانیده و همه را صبحگاهان و شامگاهان در پیشگاه خالق یکتای خویش بتواضع و ذکر و ادا سازد و باشد که روزی به پیر عدالت حضرت محمد ﷺ بر فراز کوه خاگ گسترده گردد و تمام ملل کیتی را با دعوت بیکانگی و اتحاد سیرت و صورت متحد سازد .



## مکارم اخلاق پیغمبر

اسلام ﷺ

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ ن وَالْقَلَمِ وَمَا يَسْطُرُوْنَ  
مَا اَنْتَ بِنِعْمَةِ رَبِّكَ بِمَجْنُوْنٍ وَّ اِنَّ لَكَ لَآجْرًا غَیْرَ  
مَمْنُوْنٍ وَّ اِنَّكَ لَعَلٰی خُلِقْتَ عَظِیْمٌ

سوره قلم آیه ۵

سو کند بقلم و آنچه که بدان بنویسند تو ای بر گزیده خدا بنعمت پرورد گارت یعنی نبوت مجنون نیستی و ترا اجر و مزد رسالت بدون منت است و تورا بر خلق عظیم استوار گردانیدم امام فخر رازی می نویسد ۱۳ چیز در قرآن عظیم شمرده شده که یکی از آنها خلق پیغمبر (ص) است در حالی که تمام دنیا و نعم بی پایان و متاع گوناگون آن ناچیز و قلیل شناخته شده .

آنچه که علمای اخلاق در خلق عظیم ستایش کرده اند و سرچشمه اخلاق حمیده و آداب شریفه زندگی بشری شناخته و جمیع عقلای قوم بر فضیلت دارندگان این ملکه اتفاق دارند و در عرف بحسن اخلاق تعبیر کرده اند «اعتدال در قوای نفسانی است» که سر حلقه آن چهار قوه است « غضبیه - شیویه - عقلیه - وهمیه » حسن خلق عبارت از میانه روی بدون میل و انحراف باطراف و افراط و تفریط است - بعبارت دیگر خلق عظیم آن است که بشر از تمام قوای مکنونه درونی خود حدا کثر استفاده را مینماید بدون آنکه راه را زیاده و نقصان رفته باشد و عمل اعتدال قوا فقط در شخصیت حضرت محمد (ص) دیده شد و این روح پاک باین خصیصه و ملکه فاضله از سایر بشر متمایز بود . و چون در مظهر فعلیت این غرایز طبیعی خوب اعتدال مزاج را حفظ کرد مدال افتخار **اِنَّكَ لَعَلٰی خُلِقْتَ عَظِیْمٌ** باو تفویض شد .

رسول اکرم (ص) در حلم - جود - کرم - سخا - شجاعت - بزرگواری - گذشت - شرم - چشم پوشی - حسن ادب و معاشرت - شفقت و رأفت - حسن عهد و صلح و صلح - تواضع و فروتنی - امانت و عفت - وقار و خاموشی - نظافت و پاکیزگی - زهد و عبادت در میان بشر نظیر نداشت .

پیشوای اسلام (ص) بسیار متواضع بود چنانکه نعلین خود را خود پینه میکرد و جامه

خود را وصله میزد و بز خود را میدوشید و با کمال محبت اهل خانه خود را خدمت میکرد و با فقرا و مساکین محبت نموده و با ایشان نشست و برخاست میفرمود بیماران را عیادت و جنازه مردگانرا تشییع مینمود. فقیری را که فقر و بیچیزی گرفته بود تحقیر نمیکرد و عذر را می پذیرفت با چیزی که کسی را ناخوش بود روبرو نمیشد. با بندگان و بیوه زنان همایشات می کرد. از پادشاهان نمی ترسید. بغضب خدای خشمناک و بیچیزی که موجب رضای او شود خوشنود می شد. پشت سر اصحاب خود راه میرفت و می فرمود پشت سر مرا برای ملائکه روحانی خلوت کنید. بر شتر و اسب و قاطر و الاغ که بعضی از پادشاهان بوی هدیه کرده بودند سوار میشد. بشکم مبارکش از فرط گرسنگی سنگ می بست در صورتیکه کلیه خزائن زمین را بوی داده بودند و کوهها را برای او طلا میکردند ولی آنحضرت (ص) از پذیرفتن ابا داشت. با هر کس ملاقات میکرد ابتدا سلام می نمود. نماز را طول میداد اما خطبه های جمعه را کوتاه می کرد. با اهل شرف الفت میگرفت و اهل فضل را اکرام مینمود. مزاح میکرد اما جز حقیقتی که خدا دوست میداشت و از آن راضی بود نمیگفت.

برخی نوشته اند پیغمبر (ص) بسیار تضرع می کرد و زیاد دست خود را بدعا برداشته و اشک ریزان از خدا مسئلت مینمود که او را بمحاسن آداب و مکارم اخلاق زینت بخشد و همیشه در دعای خود می گفت: **اللهم حسن خلقی وخلقی** خدا یا خلقت و خلق مرا نیکو گردان. می گفت **اللهم جنبنی منکرات الاخلاق** پروردگارا اخلاق زشت را از من دور کن دعای او مستجاب شد و دارای ملکات فاضله و مکارم اخلاق و مدال افتخار «انک لعلی خلق عظیم» گردید.

زندگی شخصی  
رسول خدا (ص)

رسول اکرم (ص) یک شخصیت کاملی بود که برای تکمیل اخلاق بشر و تحکیم مبانی فاضله اجتماع برگزیده شده بود و میفرمود من برانگیخته شدم تا مکارم اخلاق بشر را تکمیل نمایم این عبارت نشان میدهد خاتمیت او را زیرا خلقت بشر با بعثت انبیاء و ارسال رسل و انزال کتب آسمانی مقرون و توأم بود و همه انبیاء برای تهذیب اخلاق بشر مبعوث شده بودند و این تهذیب هم جز در سایه توحید عملی نبود و رسول اکرم (ص) برای تکمیل آن فضایل اخلاقی برای آخرین بار برانگیخته شد. اما در عین حال که او کامل و مکمل بود از خود فارغ نمی نشست. او آدمی بردبار و شکیبابود. آرام و مهربان بود. همه جا با چهره روشن طلوع میکرد و بهمه کس بیشانی گشاده و لب خندان

نشان میداد دهان زیبایش که همواره متبسم بود در عین حال متین و عمیق و منیع بود. خنده او بر دنیا و بشر مانند تبسم يك پدر سالخورده بر حرکات خوردسالان بی تجربه و بی خرد بود. در خنده و گشاده روئی از حد اعتدال خارج نمیشد و بسبکسری نمیکشید همیشه بیاد خدا بود در هیچ کار و هیچ گفتار مجلسی را آغاز و انجام نمی داد مگر آنکه نام خدای تبارک و تعالی را تکرار می فرمود اظهار داشت تا مجلس پیمان نرسیده از جای برنخیزند و بدین ترتیب پیروان خود را عملاً آموخت که هر گز کارها را ناتمام نگذارند. آنجا که او بود همه لطف و مهر بانی و همه متانت و فضیلت بود. در حضور او هیچکس با دیگری خشونت و پرخاش نداشت. آزادی تمام و مساوات کامل و برادری بمعنی حقیقی حکومت می کرد. در اواخر عمر اصحاب و مسلمین چنان آموخته و تربیت شده بودند که در پیشگاه او بلند یا بخشونت و خشم سخن نمیگفتند.

در زندگی شخصی وقت خود را که هر شبانه روز بود سه قسمت مساوی تقسیم کرده و با برنامه منظم خود تا آخر عمر رعایت نظم و انضباط و ترتیب امور معاش را داشت. قسمت اول وقت خود را اختصاص بارتباط با خالق و قسمت دوم را بگروه گشائی از کار مخلوق و امور معیشت داده بعبادت و حل و عقد امور جامعه و دیدارهای دوستی و برادری می پرداخت و قسمت سوم را بخانه خویشان میرفت و با خانواده اش بسر می برد و در زندگی با آنها کمک می کرد.

پیشوای اسلام(ص) ساده بود و سادگی را در همه چیز و از همه چیز بیشتر دوست میداشت. از تجمل زندگی خوشبین نبود و خودش يك مرد بی تکلف و بی ریا و بی تعارف بود که هر کس دارای این صفات بود از او رضایت داشت.

اورا «رحمة للعالمین» گفتند و از پیدایش لغت (رحمت) تا عصر او این کلمه بدین قوت و قدرت و روشنائی تفسیر نشده و ترجمه آنرا کسی ندیده و نفهمیده بود. تنها او بود که معنی لغت رحمت را که يك لطیفه آسمانی بود در خویشتن برز داد و نمونه بارز این صفت ربوبی گشت.

بیشتر مردم او را بنام محمد (ص) خطاب می کردند. با کمال گشاده روئی و صمیمیت بدون هیچ دلتنگی لبیک می گفت و لبیک بالاترین پاسخی است که عزب بمنادی خویش میدهد.

عایشه میگوید: شوهر عالیمقدار من در خانه خود دامن خدمت بر کمر میزد و بخانواده خویش کمک می فرمود و همه میدانند که پیشوای اسلام ﷺ در رفت و روب منزل و تعمیر کفش و آب دادن شتر و دوشیدن گوسفند و در انجام امور زندگی خصوصی خویش بهیچکس نیازمند نبود. یک روز در اطاق خود با جمعی نشسته بود و این جمع تا آنجا جمع و نشسته بودند که دیگر جای نشستن برای واردین نبود در این هنگام (جریر بجلی) ازدور پدیدار شد و چون نمی توانست بداخل اطاق راه یابد همچنان در بیرون خاك نشست رسول مهربان (ص) عباى خود را بهم پیچیده بسوی وی افکند تا در زیر پای خویش فرش کند جریر آن عبا را با احترام پیشوای خود بگرفت و بوسید و چون جامه تن عزیز محمد ﷺ بود پابر آن نگذاشت. پیشوای (ص) اسلام بردبار و شکیبیا بر گرسنگی و تشنگی و گرمی و سردی بود. در برابر سخت ترین پیش آمدها و برفشار سنگین ترین قسمتها تحمل و صبر می کرد چه بسیار شب را که ناخورده شام سر بر بالین گذاشت و چه بسیار روز را که بالب روزه دار بشام رسانید.

در دوران کود کیش دیدیم که اظهار گرسنگی و تشنگی نکرد - در دوران جنگ سنگ بر شکم می بست و خندق اطراف مدینه رامی کند بسیاری از شبهای عمر خود را بعبادت و نماز قیام داشت و روزها را بروزه و صیام میگذرانید و در عین حال از انجام امور اجتماعی فارغ نمی نشست با تقوی آمیخته بود هرگز از دست کسی یا هجوم دشمن کله نمیگردد و در رگبار سنگباران قریش که خون از سرو روی او میریخت باز هم خوشبختی و سعادت آنها را آرزو داشت و می گفت **اللهم اهد قومی فانهم لا یعلمون**: پروردگارا آنها را هدایت فرما که نادان هستند آنها را بدانش و فضیلت رهبری فرما - پس از ۲۱ سال دشمنی قریش و آنهمه رنج و اذیت وقتی بر آنها سلطه پیدا کرد مسلمین گمان می کردند آنها را قطعه قطعه می کند در حالی که فرمود از سر خطایای شما گذشتم.

خلق و روش  
پیغمبر (ص)

روش زندگی پرتو عقل و خرد و میوه علم و دانش است که بشر بداند  
باکی در چه حال و چگونه مذاکره و رفتار نماید. شرط بلاغت و  
فصاحت و وقت شناسی و استفاده از زمان و مکان می باشد. رسول خدا (ص)

در کمال حسن خلق و گشاده روئی و دقت نظر بود در دعاهاى خود عرض می کرد **الهی اللهم احسن خلقی فحسن خلقی**.

هیچ کس از بشرو هیچ جامعه از آدمیان با پشتیبانی از یکدیگر نتوانستند و هرگز

نمی‌توانند ملکات نفسانی او را بشمارند یا وصف مناقب و فضایل او را بنمایند .  
در قرآن خلق او را از موجودات بزرگ عالم شمرده و بدین آیه او را مدح و ثنا می‌فرماید  
در آنجا که می‌گوید **انك لعلی خلق عظیم** .

حسن خلق را تعبیر میکنند بملکهٔ نفسانی که متصف بافعال و کردار جمیل است و  
عظمت خلق رسول الله ﷺ برای تمرکز و اجتماع مکارم اخلاق است در حال اعتدال و این  
اعتدال اخلاقی در هیچ بشری مانند رسول خدا ﷺ بوقوع نیوست .

در موطأ مالک روایت می‌کند که فرمود : **بعثت لاتمم مكارم الاخلاق** .

عایشه روایت میکند که **كان خلقه صلى الله عليه وآله القرآن** .

همچنانکه معانی قرآن لایتناهی است اوصاف جمیلهٔ رسول خدا که دلالت بر عظمت  
اخلاق اوست لایتناهی است .

پیغمبر خدا ﷺ در هر حالی مشاهده میشد دارای مکارم اخلاق و محاسن شیم و معارف  
و علوم الهی بود .

هیچکس از مسلمانان در طول ۶۳ سال نقیصه‌ای در هیچ يك از غرایز طبیعی آن وجود  
مقدس ندید و هر کس در پیشگاهش تشریف حاصل می‌کرد فریفته مکارم اخلاق او می‌شد .  
حصول این کمال و عظمت خلق در شخصیت رسول ﷺ تنها در اثر ریاضت نفس و  
ممارست بنیکوئی نبوده بلکه يك موهبتی است آسمانی که چون درس چهل سالگی رسید  
و غرایز طبیعی او بحد کمال و عقل و روحش در نهایت رشد و انبساط و فعالیت رسید انوار معارف  
الهی بر قلب او تابش کرد و آئینه عقلش فعال گشت . نفس قدسیه او درك تمام علوم ضروری  
و نظری را کرد و مولود کمال عقل او قانون‌نگزاری او بود . تعلیمات او مظهر اعمال و مصداق  
کردارش در عرب و وحشی دوره جاهلیت بهترین سر مشق تربیت بود که جمع بین طبایع و  
نژادهای مختلف کرد و با تدبیر و سیاست دین اداره امور مسلمانان را بعهده گرفت و صبر بر  
اذیت و آزار آنها که زاینده جهالت و ضلالت است کرده مهاجرت و جنگ و آموزش و پرورش  
اسلام که نمونه از برنامه کامل آنحضرتست تعلیم داده و آنچه میخواست بوجود آورد . دین اسلام  
بهترین مظهر و مصداق عقاید و افکار او میباشد .

باعتراف تمام مورخین او هیچ گاه کتابی را نخواند و مطالعه نکرد جز در کتاب وجود  
و دقت نظر در کتاب طبیعت و باین حال از اخبار گذشته کان چنان خبر داد که کوئی در تمام

اعصار با آنها بوده و بزندگی و روش آنها شاهد و ناظر گشته از آثار عقل کامل و روح نیرومند او - رأی نایب - جودت و فطانت - حسن اصابت - حسن ظن - حسن نظر در عواقب امر و مصالح کار - کمال تدبیر - تمرکز فضایل و جمع غرایز و اضرار - تعلیمات طبی و اخلاقی و دینی و ارکان دوستی و داد برای تحکیم مبانی اجتماع و وضع سنن سنیه الهی که در انبیاء گذشته بود همه دلیل باهری بر خردمندی او میباشد که دیگری قادر باعمال آن نبود. خدای عالمیان برای حضرت محمد ﷺ حبیب خود تمام معارف عالم وجود را جمع کرد و او را ممتاز ساخت بر جمیع مصالح دنیا و دین و تعیین قوانین شریعت و طی طرق طریقت و حفظ اسرار و دیعت و سیاست و عبادت و وقوف بر اخبار انبیاء و رسل و جباریه و ستم پیشه گان گذشته و حوادث و تحولاتی که برای امم سابقه با طول مدت سلطه و اقتدار آنها بوده با بیان حکم حکماء و امثال سایر متبحرین و کتب آنها و آداب و رسوم و شئون اجتماعی هر یک از ملل و بالاخره علوم اولین و آخرین را با او آموخت .

و معالم العلم الشریف به سمت و طریقهها وضحت بطالع فجره

شخصیت پیامبر ﷺ مشحون بملکات آسمانی بود چون تمام فضایل و خصال مولود نفس و قلب است و سجایا و ملکات رسول اکرم (ص) زائیده نفس قوی و عقل فعال و قلب مطمئن او بود که در مکتب وحی

شهامت و دلاوری  
پیغمبر (ص)

الهام و تأیید الهی نشوونما یافته بود .

دلاوری و شهامت رسول اکرم (ص) در میدان جنگ آشکار گردید شجاعت ادبی او بقدری بود که جز حق و حقیقت نمیگفت و بتنهائی در مقابل يك دنيا كفرو شرك و بت پرستی و عادت زشت قیام کرد و مردم را از فحشاء و منکر بازداشت و بنیکوئی و خوبی پرورش داد . باصولت و شخصیت خود حیل و قدرت جنگجویان را نابود میساخت . اوشك و تردید را باحق و یقین از میان برد و دشمن را با شمشیر آبدار خود بهراس انداخت و پرچمهای کفر و شرك را سرنگون ساخت افکار خام و اندیشه های فاسد و مسموم و کردار و گفتار نادرست و زشت را از میان برد .

با حملات دلیرانه و شهامت خود و پافشاری در میدان جنگ دشمنان را نابود کرد و مال و منال آنها را مباح ساخت و آئین دین را که رهبر سلامت و سعادت بود با منطق و شمشیر بر مردم جهان آموخت .

برای وقوف بر شجاعت رسول اکرم (ص) باید بخصوصیات و غزوات آنحضرت نگریست مخصوصاً در غزوه که شخصاً حاضر شدند مانند بدر و احد و حنین و غیره تا دیده شد چگونه پافشار و قوی الاراده و قوی القلب و مطلع بر اسرار جنگ بوده است .

آن روزی که مأمور بپیکار گردید یکسال از هجرت او میگذشت که از بیم دشمنان از مکه بمدینه آمد و هیچ یار و یاور و دلیر و نیرومند و هیچ ارتش منظم و مسلح و مجهز نداشت بودجه تنظیم قشون و موجبات تهیه افراد ارتش حاضر نبود گروه گروه دشمن از دوست و بیگانه باو بدبین بودند و برای قتل و نابودی او کمر بستند و اتحاد و اتفاق و سوگند و تعهد کرده بودند .

قدری دقت و توجه باین اوضاع نشان میدهد که قوت قلب پیغمبر و شجاعت و شهامت اوتا چه پایه محکم و بر اطمینان و یقین و ایمان استوار بوده است .

۸۴ جنگ در طول ده سال با هیچ گونه وسایل و تجهیزات و ارتش و نیروی مسلح و همه جافتح و فیروزی جز تأیید آسمانی نبود و قرآن هم تأیید میکند که با فرشتگان آسمانی در جنگها اورا کمک کرده اند .

ولقد نصرکم الله فی موطن کثیرة و یوم حنین اذا اعجبتکم کثرتکم فلم تغن عنکم شیئاً و ضاقت علیکم الارض بما رحبت ثم ولیتم مدبرین ثم انزل الله سکینته علی الرسول و علی المؤمنین و انزل جنوداً لهم ترها و عذب الذین کفروا ذلک جزاء الکافرین  
سوره توبه آیه ۲۵

هفتاد آیه در باب جنگ و جهاد نازل شده است و در چند آیه شجاعت و شهامت و دلاوری و قوت قلب و اطمینان خاطر و یقین و ایمان پیامبر (ص) را بفتح و ظفر روشن میسازد .

اگر این پیکارهای خونین را که از شماره کمتر از ۸۴ و از زمان کمتر از ده سال است تقسیم کنیم می بینیم در هر یکماه و نیم یک جنگ داشته تا آتش این جنگ را خاموش میکرد گروهی دیگر از جانب دیگر بحمله شروع میکردند و تنظیم قشون و ارتش مجهز مبتنی بر بودجه کافی است در حالی که حضرت محمد ﷺ از مال دنیا چیزی نداشت و جز ایمان و توحید سرمایه او نبود . هر گاه میخواست قشون حاضر کند اذان میگفت و نماز میگذارد و خطبه میخواند و مسلمانان را بشهادت قرآن بیهشت وعده میداد و مراتب کمال و درجات

فوز و فلاح و سعادت را با آنها می‌نمایانید. آنها با ایمان باینکه اگر کشته شوند یا بکشند به بهشت خواهند رفت سر از پانمیشناختند. حتی تازه دامادها قبل از رفتن بحجله عروس بمیدان جنگ می‌شتافتند و پیرمردان سالخورده دوست داشتند از خون بدن محاسن و موی سفید خود را خضاب کنند. اینها و هزاران اسرار دیگر سبب فتح و فیروزی مسلمانان گشت. و تمام این قشون و نیرو پیرامون وجود مبارک رسول الله (ص) در فعالیت و مجاهدت میپرداختند و در نتیجه همان تعلیمات بود که در حیات خود او تمام سرزمین عربستان بدین اسلام گرویدند و پس از رحلت آنحضرت بفاصله کوتاه‌تر از نیم قرن بر دنیا سلطه و اقتدار یافتند و در قرن دوم هارون... الرشید خطاب بابر کرده گفت ای ابر پیار که هر کجا بیاری در کشور اسلام باریده.

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

زهد و تقوی      طَهَّ مَا أَنْزَلْنَا عَلَيْكَ الْقُرْآنَ لِتَشْقَىٰ إِلَّا تَذَكَّرَ

لِمَنْ يَخْشَىٰ      آیه اول سوره طه

رسول اکرم ﷺ در زندگی فردی و امور معیشت دارای کمال زهد و تقوی بود اعراض از دنیا و خودداری از لذایذ جهان میکرد او بدنیابنظر حقارت و بی‌اعتنائی می‌نگریست همچون پدر سالخورده مجربی که بکر دار خردسالان بنظر بازیچه مینگرد و عمل آنها را لهو و لعب می‌شمارد پیغمبر گرامی ﷺ دنیا را حقیر و کوچک و علاقمندان بآن را بازیگر لهو و لعب می‌شناخت. و میفرمود:

وما الحیوة الدنیا الا لعب و لهو وللدنیا الاخرة للذین یتقون افلا تعقلون

آیه ۳۳ سوره انعام

زندگی دنیا جز بازیچه کودکانه بیش نیست و آخرت برای پرهیزکاران نیکوتر است اگر خردمند باشید.

در معیشت خود بقدر کفاف و در خوراک و پوشاک بمقدار ضرورت و احتیاج قناعت میکرد آنحضرت جامه‌های زبر و خشن میپوشید که آیه یا ایها المزمحل دلیل این گفتار است. جامه‌های دیبارا بیاران می‌بخشید. زندگانش در سختی و خوراکش کم بود. پوستی را از لیف خرما آکنده و فراش خویش ساخته بود. شب را گرسنه و روز را روزه دار میگذرانید. هیچگاه بر سر خوان و سماط و سفره نمی‌نشست و بر آن غذا نمیخورد هرگز خود را از نان



جوین دوروز پی در پی سیر نمینمود هیچ زر و سیم پس از خود باقی نگذاشت وقت رحلت هفت درهم داشت فرمود آوردند بدست گرفت و با خود گفت ای محمد چگونه خدا را ملاقات میکنی که در همی اندوخته داشته باشی آنکاه بفقرا بخشود . جز سلاح جنگ و استروزی را که وقف و صدقه قرار داد چیزی از خود تر که نگذاشت از طرف پادشاهان و سروران قوم هدایا و پیشکشهای فراوانی برای او میفرستادند . جزییه ها و صدقات بی شماری برای او می فرستادند و از همه سوی دنیا با و متوجه گردید در عین حال یکدم یا یک دینار از آنهمه تحف و هدایا را برای خود بر نمیداشت و هر چه میرسید همانجا میان مردم مسلمان انفاق میکرد و میبخشید. از همان پیشکشها مصالح مسلمانان را حفظ و دست مشرکان را از آزار و رنج آنها کوتاه میکرد .

حضرت محمد (ص) مردی شهوت ران و لذت پرست نبود او زنانی که بعقد درآورد همه با مرپرورد کار و برای مصالح پیشرفت مسلمین بود و میخواست بوسیله مواصلت شخصیت های بزرگ عرب را بحمایت اسلام درآورد .

حضرت محمد (ص) از جهت مسکن یا مأکول و ملبوس و سایر ضروریات زندگی در نهایت تنگدستی و سختی میگذرانید در حالی که اسباب و علل عیش و نوش برای او فراهم بود ولی زهد و تقوی و بیم از خدا با و اجازه نمیداد و در عبادت بقدری روی با استاد که پایش ورم کرد و این آیه آمد .

طه ما انزلنا عليك القرآن لتشقى الا تذكرة لمن يخشى آیه ۲۰ سوره طه  
طه قرآن را بر تو فرستادیم تا خودت را بمشقت و تعب اندازی خورا کش عادتاً نان و آب بود و جامه اش پینه زده بود . لباسش را خودش وصله میزد کوسفندش را خودش میدوشید. شبها را بعبادت و ستایش پروردگار می پرداخت روزها را بترویج دین و نشر احکام اسلام می کوشید. مانند سایر پیشوایان بمقام و دولت و سلطنت چشم نداشت او باشتهار و بلند آوازگی فریفته نبود . از این روی با آنهمه سنگدلی و سختی و جفاکاری که در نهاد مخالفین وی بود چون اسلام می آوردند در برابر او کوچک میشدند و آنها با احترام و توقیر و تعظیم و تکریمش می پرداختند .

آثار فضیلت و بزرگواری و پاکیزه گی او بود که ۲۳ سال تمام عرب و برخی غیر عرب فرمانبر و مطیع او گشتند و از سرجان و دل در راه مقصدش کوشیدند و فداکاری کردند .

**از خود گذشتگی**

حضرت محبت (ص) ترسش از خدا بود و همه جا همه کار را برای خدا انجام میداد و هیچ گاه از خود نامی نبرد و خود را نستود و از خدمات خود و فداکاری خویش نامی و نشانی در میان نگذاشت پرستش و محبتش بخدا باندازه معرفتش بود. فرمانبرداری و اطاعتش باندازه دوستداری و ترسش از پروردگار بمقدار عرفان و آگاهی بود. جزپاسی از اول شب همه شب را با خدا برآز و نیاز مشغول بود باندازه بنماز ایستاد که پاهای او آماس کرد. نیرویش یقین - سرمایه اش عرفان - منتهی آرزویش طاعت و رضای خدا بود. مرگش شوق - همدمش فکر - همنشینش حزن - گنجش اطمینان - فخرش پرهیزکاری - چراغش عقل - خویش جهاد - سازجنگش دانش - نور چشمش نماز و میوه دلش یاد حضرت بی نیاز بود.

گذشت او آنقدر بود که هیچ قدر و قیمتی برای خود قائل نبود باستقلال رأی خود و نیروی دانش خویش مدعی داشتن بیش از آنچه مأمور بآن بود نشد - تکبر نمیورزید - بخواری و ذلت تن در نمیداد در همان جامه کهنه وصله شده خویش باقیاصره روم و اکسره عجم حرف حق خود را بی پرده میگفت و آنان را با آنچه باید در این زندگی داشته باشند و با آنچه باید برای نشأه دیگر مهیا سازند رهنمائی میکرد قدر خود را بخوبی میشناخت - عزمش راسخ بود. کار امروز را بفردا نمیافکند. هرگز کاری بیپوده نمیکرد. هیچگاه در کردار و گفتار خود پیرامون لهو و لعب نمیگشت. بازی با الفاظ و قضایای جدلی و مغالطه و چشم پوشی از حقایق را پیش نمیگرفت او خودش را بمظاهر فریبنده و بی حقیقت جلوه نداد - همواره بادیده حقیقت بهمه چیز مینگریست و امر را میان فنا یا بقاء دائر میدانست.

**خوراک پیشوای اسلام**

سیره بشر بر این است که چون توانست بر جمعی دیگر حکومت کند اول زندگانی خویشتن را از مأکول و ملبوس و تجمل تأمین میکند و از بهترین لذائذ طبیعت بهره مند میگردد. این سنت در نهاد بشر گذاشته شده که برای احراز مقام و منصب مبارزه میکنند و چون بمقامی رسیدند بیش از هر چیز در مقام پر کردن جیب خود میروند و جز مردان خدا و اولیاء الهی همه در فکر منافع خویش هستند.

پیشوای اسلام (ص) با آنکه بر قلب مردم سلطه و حکومت داشت و آنقدر تحف و هدایا برای او از طرف سلاطین جهان و پیشوایان اقوام و قبایل بر او می فرستادند از مال دنیا جز بقدر ضرورت بانهایت زهد و تقوی طرفی نمی بست و بهره بر نمیگرفت.

آنحضرت تا گرسنه نمی شد غذا نمیخورد و هنوز اندکی مانده بود که سیر شود برمی خاست و این رویه را پیروان خود آموخته بود طبیعی بود طبعی از روم به مدینه آمد و مدتی توقف کرد و کسی باو مراجعه نمی کرد روزی خدمت محمد مصطفی (ص) آمد و گفت برای خدمت با این شهر آمده ام کسی بمن مراجعه نمی کند . حضرت رسول (ص) فرموده سیره این مردم چنین است: تا گرسنه نشوند غذا نمیخورند و چون هنوز اشتها باقی است دست می کشند طیب حازق گفت سر سلامتی همین است و از مدینه بطرف روم حرکت کرد .

پیشوای اسلام (ص) در کنار سفره بدوزانو می نشست و تا غذا گرم بود دست دراز نمی کرد و می فرمود خداوند غذای ما را با آتش مقرر فرموده بهتر است که سرد شود و تناول کنیم . قبل از غذا دست را می شست و با چهار انگشت غذا میخورد و اول بنام خدا شروع میکرد و او را سپاس و ستایش می نمود. پس از دست کشیدن شکر خدا را می کرد و دست و دهان خود را می شست بیشتر بنان جوین و خرما و خیار اکتفا میکرد . از میوه ها خرپوزه و انگور را بسیار دوست میداشت و اغلب نان با خرپوزه میخورد بعضی اوقات گوشت و کدو تناول می فرمود گاهی بچند خرما اکتفا و پس از آن چند جرعه آب یا شیر می نوشید همیشه آب را در سه مرتبه کمتر نمی آشامید و گاهی بجرعه اول سیر می شد .

گاهی صبحها انگبین میل می فرمود و خوراک پختنی آن هریسه بود که عبارتست از آرد و روغن و خرما - و مکرر مائده آسمانی برای او نازل میشد و با خاندانش تناول می فرمود (انس) روایت می کند که روزی فاطمه (س) با قرصه نانی خدمت پدر رسید عرض کرد امروز نان پخته ام و بی شما گوارا نبود حضرت فرمود این اولین طعامی است که امروز من بردهان می گذارم .

آمیزش و سلوک رسول اکرم (ص) با مردم در صفحات زندگی هیچ  
شمه از رویه آمیزش  
بشری نظیر نداشته است .  
پیشوای اسلام (ص)

آنحضرت به اقل ما یقنع می گذرانید و چون شب می شد کلیمش را دو قسمت میکرد بر نیمه آن میخوابید و نیمه دیگر را بر روی خود می کشید و گاهی کلیم را بخود می پیچید و میخوابید که جبرئیل نازل شد ای کلیم بر خود پیچیده خطاب آورد این کلیم از پشم سیاه بود يك روز آن را چهار لا کرده زیر بدن رسول خدا ﷺ گذاشتند فردای آن روز فرمود دیشب زیر بدنم نرم بود دیرتر برای نماز از خواب بیدار شدم .

يك روز كه جامه او را می‌شستند بلال ازان نماز می‌گفت و پیغمبر جامه دیگری نداشت كه بپوشد و بمسجد برود نماز بگذارد . صبر كرد تا جامه او خشكید آنكاه بمسجد رفت . وزنی از بنی ظفر ردا و ازاری برای آنحضرت بافت چون یکی از آن دو حاضر شد خدمت پیغمبر ﷺ فرستاد همان را پوشید و از منزل بیرون رفت .

ابوسعید خدری روایت می‌کند كه پیغمبر ﷺ بدست خود اسبها را جو و علف میداد و شترش را خود شخصاً متوجه می‌شد و شیر گوسفندان را می‌دوشید و نعلینش را می‌دوخت و چون پاره می‌شد وصله میزد چون خادم از کار خسته می‌گشت او را كمك می‌کرد شخصاً بی‌آزار می‌رفت و اسباب زندگی را خود خریداری می‌کرد و در دامن ردا می‌گذاشت و بخانه می‌آورد و در راه بتوانگر و بینوا بهمه یکسان سلام می‌کرد هر چند فقیر و گمنام از او دعوت می‌کردند اجابت می‌کرد و هر چه در پیش او می‌گذاشتند اگر اندك بود بنظر حقارت نمی‌نگریست و اگر فراوان و سفره رنگین بود جز بنان و يك خورش تجاوز نمی‌کرد . اگر شب طعام داشت تا صبح ناشتا میماند و با همه كس بخوی ملایم و رفتار کریمانه و مواعظ حکیمانه و چهره گشاده و خورسند رفتار می‌کرد - او هیچ گاه با آواز بلند و قهقهه نمی‌خندید ولی همواره در تبسم بود و بكردار كودكانه جهان و نابخردان می‌خندید هیچوقت آثار یأس و اندوه بر چهره او ظاهر نمیشد. در عین حال كه متواضع و خاكسار بود رعب و وقار او از میان نمی‌رفت. آنقدر سخاوت داشت كه هر چه در اختیار او بود بخشید و این آیه نازل شد :

**وَلَا تَجْعَلْ يَدَكَ مَغْلُولَةً إِلَىٰ عُنُقِكَ وَلَا تَبْسُطْهَا كُلَّ الْبَسْطِ فَتَقْعُدَ مَلُومًا مَّحْسُورًا**

آیه ۳۱ سوره بنی اسرائیل

نه امساك از بخشایش كن كه دست خود بگردن بندی و نه آنقدر ببخش كه از تنگدستی خود محزون و ملول شوی همیشه سردرپیش افكننده راه می‌رفت و در حال تفكر بود - در مجالس سخنی كه سودمند نبود نمی‌گفت در نتیجه امروز كه ۱۴ قرن از طلوع او میگذرد تمام كلمات و گفتارش بزرگترین سرمایه سلامت و سعادت جامعه بشر شناخته شده و از زبان بگوش و سینه بسینه بتواتر و توالی تا امروز رشته آن ادامه و نشر یافته است .

هیچ بشری در دنیا نیامده كه تمام حرکات و سكنات و همه گفتار و منطق او حجت و موجب رستگاری و كمیابی بوده باشد جز شخص پیشوای اسلام ﷺ كه گفتار او منطق

وحی و منزلات آسمانی بود و کردار او حجتی برای فوز و فلاح ورستگاری بشر تا دامنه قیامت است .

ابوسعید گوید رسول الله ﷺ هیچوقت کسی را بی سبب سرزنش و ملامت نمیکرد جز منحرفین از دین و توحید را - با پیروان خویش چنان بانکسار و مهربانی و التفات رفتار میفرمود که هر يك کمان می کردند از دیگری در پیشگاه پیغمبر (ص) گرامی تر میباشند . بقفرا و مستمندان آنچه از او برمی آمد کمک می کرد .

انس بن مالک ده سال خادم و پاسبان منزل آنحضرت بود روایت میکند که در مدت دهسال که در سفر و حضر با آنحضرت گذراندم هیچ گاه بمن عتاب نکرد و سخن تلخ نفرمود گاهی که خطائی میکردم میفرمود انسان نسیان دارد و سهو میکند .

جریر بن عبدالله یکی از اصحاب آن حضرت بود روزی شرفیاب شد و در مجلس روی خاک نشست آن حضرت ردای خود را از دوش برداشت بهم پیچید و بطرف او افکند فرمود پهن کنید روی آن بنشینید .

سهل بن سعد نقل میکند که جبه از پشم سیاه و سفید برای پیغمبر (ص) دوختم آن حضرت پسندید آن را پوشید و تعریف کرد که خوب پارچه ایست در این اثنا عربی آمد جبه نو را دید عرض کرد یا رسول الله این جبه را بمن ببخش . رسول گرامی ﷺ فوری بیرون آورد و باو بخشید .

آن حضرت خنده بلند را خوش نداشت و گاهی مزاح و شوخی می کرد که طرف صحبت را خوشحال و مسرور کند یا باستعجاب آورد - روزی بعمه اش صفیه فرمود زن پیر بهشت نمی رود صفیه مضطرب گشت عرض کرد من که پیرم از بهشت محروم ؟ حضرت تبسم کرد و این آیه را تلاوت فرمود :

### انا انشأناهن انشأنا فجعلناهن ابكاراً عرباً اتراباً

ما آفریدیم آفریدنی . پس آنها را دوشیزه و باکره ساختیم که  
**اهل صفه**  
 دلپذیر و همسال باشند .

رسول خدا ﷺ برای فقراء و مهاجرین بی بضاعت مسکنی در مسجد درست کرد که آنجا بخوابند شماره این اشخاص بچهارصد نفر رسید . حضرت آنها را اصحاب صفه مینامید و هر صبح و عصر بدیدنشان می رفت و بر آنها سلام میکرد و می نشست و با آنها صحبت میفرمود

واحوال هريك را ميپرسيد بسؤال هريك جواب ميداد . چنان درميان آنها بي آلايش مي-  
نشست كه اگر از بيرون كسي بديدن آن حضرت ميآمد نميتوانست تشخيص دهد پيغمبر کدام  
است مگر آنكه پرسد .

از مجلس آنها بلند نميشد مگر آنكه اجازه بگيرد برديانت و صميميت آنها خوشوقت  
بود و ميفرمود خدا را شكر ميكنم مرا در دنيا باقي گذاشت تا در پيروان من چنين اشخاص صابر  
و قانعي پيدا شدند و با آنها معاشرت كردم .

ابوسعيد خدری روايت ميكند كه در اواخر عمر پيغمبر (ص) فقر و تنگدستي بسبب  
حصول غنيمت كمتر بود و كشايش پيدا شده بود . باجمعي از مساكين در مسجد نشسته بوديم  
و برخي از ما لباس درست نداشتيم پيغمبر ﷺ وارد شد درميان ما نشست فرمود حوزه را كوچك  
كنند بهم نزديك باشند آنگاه خدا را شكر و سپاس كرد و از بي ثباتي دنيا و شدايد زندگي  
شماي بيان فرمود سپس ما را امر بصبر و شكيبائي كرد و اين آيات را خواند :

**والعصران الانسان لفي خسر الا الذين امنوا و عملوا الصالحات و توا صوا  
بالحق و توا صوا بالصبر .**

اين بود طرز معاشرت و اخلاق حضرت محمد رحمة للعالمين صلى الله عليه و آله اجمعين  
لباس آنحضرت رسول گرامي زندگي بي آلايش خود را بالباس كم و خوراك اندك  
وقناعت و زهد و تقوى در عين حال با سعي و عمل و خدمت بنوع  
آميخته بود .

آنحضرت نه مانند عيسى بن مريم انزوا و رهبانيت را مي پسنديد كه روحاني صرف  
باشد نه مانند حضرت موسي تنها بسعي و عمل و كار و كوشش دعوت مي فرمود . آن منجی حقيقي  
عالم بشري بود كه ارتباط روح و جسم - معنی و ماده را در موازنه و عدالت حفظ ميكرد و حد  
وسط و ميانه روي و عدالت اجتماعي را شرط بقاء يك ملت زنده ميدانست .

ابن قتيبه در المعارف خود مينويسد اول اسبي كه پيغمبر (ص) سوار  
شد در احد (سكب) نام داشت و آن اول اسبي بود كه در نبوت بملكيت  
پيغمبر (ص) درآمد طبري نام او را ضرس ضبط کرده (۱) .

و پس از آن اسبي بنام ملاوح و مرتجز از عربي خريداري كرد و خزيمه بن ثابت را شاهد

معامله گرفت . اسبی دیگر داشت بنام (لزاز) که گفته اند مقوقس اهدا کرده بود واسب های دیگری بنام الظرب - لطیف وودد ، داشت . يك قاطری بنام دلدل داشت که آنهم ازهدایای مقوقس بود. و تا زمان معاویه باقی ماند - يك الاغی بنام يعفور داشت (۱).

جناح ومرتجز را ازهدایای سیف بن ذی یزن پادشاه یمن نوشته اند که درواقعه کربلا بود واین خود ازخواص پیغمبراسلام (ص) است که بهراسبی یا هر کبی سوار میشد بهمان قوه ووندان باقی میماند وجناح همان ذوالجناح معروف است که حسین بن علی علیه السلام در کربلا سوار میشد (۲)

هر کس بهر مقامی ازدرجات و مناصب دنیا برسد در بدایت امر خوراك وپوشاك و تجمل خود و خاندانش را تأمین میکند ولی پیغمبر(ص) دنیا و کلیه تجمل آنرا بازیچه سبکباران تپی مغزوبی خردان غافل میدانست و خود ازلباس و خوراك و تجمل احتراز داشت و پرهیزکاری با و اجازه این گونه تمایلات را نمیداد .

درلباس مانند خوراك این اندازه اصرار نداشت هرلباس میسر میشد یا برای او میرسید می پوشید و غالباً جامه سفید در بر میکرد . در جنگها جامه کتانی یا پنبه می پوشید .

درمواقع نماز جامه مخصوصی داشت که در بر میکرد . و پارچه نیز در زیر پای مبارك می انداخت و گاهی اوقات سر مبارك را با پارچه سفید می بست و زمانی عمامه سیاه بر سر می نهاد و در وقت نماز پارچه گرد سر می بست و با آن نماز می گذارد . و درلباس نماز و محل نماز و حال نماز طهارت را بحد اکمل رعایت می فرمود و همیشه معطر بود مخصوصاً در حال نماز .

وقتی آهنك لباس پوشیدن می کرد . خداوند را شکر و سپاس می نمود . و درموقع پوشیدن، لباس را با دست راست می گرفت و چون می خواست بیرون کند با دست چپ بیرون می آورد .

هر وقت جامه نو می پوشید کهنه آنرا در راه خدا می بخشید .

فرش خانه پیغمبر(ص) آن کلبه محقری که کاخ های آسمان خراش در قبالتش سرفر، آوردند .

آن اطاقهای کوچک و خالی ازهر تجمل و مبله که موزه های سلاطین جهان در برابرش

مخفوناً بود شدند مسکن و آرامگاه يك روح کلی بود که با خالق عالمیان پیوستگی و تقرب و نزدیکی داشت .

فرش این آسایشگاه که پس از ده سال آرامگاه ابدی او گردید و مطاف میلیونها مسلمانان جهان شد عبارت از حصیر ورق خرما بود که چون روی آن میخوابید نشان حصیر بر بدنش نقش من بست . زنی از انصار از راه دلسوزی برای آنحضرت فرش از پشم درست کرد هدیه نمود عایشه روایت میکند که پیغمبر ﷺ بمن فرمود این فرش از کجا آمده عرض کردم يك زن انصار هدیه فرستاده . فرمود بر گردانید عایشه التماس کرد که آنحضرت بپذیرد فرمود من از اهل دنیا نیستم .

حضرت امیر علیه السلام در یکی از خطب خود در معرفی پیغمبر خدا (ص) میفرماید روزی یکی از همسرانش پرده نسیباً زیبایی بر در باطاق آویخته بود گویا آن پرده اندکی نقش و نگار داشت چون رسول الله بخانه آمد و آنرا دید کوندهایش از فرط خشم گل انداخت و تأکید فرمود که بی درنگ این پرده را از خانه وحی والهام بیرون ببرد زیرا پیغمبر ﷺ خدا بآرایش و تجمل دنیا نیازمند نیست .

پیغمبر (ص) گاهی که و فود عرب را می پذیرفت جبه سبز در بر می کرد و بنظافت و پاکیزگی علاقه داشت و علاوه بر جمعه روزهای دیگر ایام هفته نیز غسل می کرد و بدن خود را با ببطروبوی خوش معطر میساخت اما چون لباس تازه می پوشید بر آن اسمی می گذاشت از ار او تا نصف پائین تر از ساق یا گاهی بکعب پا میرسید . و در هر حال مانند دیگران در میان اعراب روی زمین می نشست و باداب و تشریفات کنونی هیچ دل بستگی نداشت . و مکرر می شد که میان جمعی نشسته بود و کسی تازه وارد نمیدانست پیغمبر (ص) کدام هستند مگر بپرسد تا او را بشناسد .

### جهاد اکبر

قد رجعنا من جهاد الا صغیرم	با نبی اندر جهاد اکبریم
ای مهان کشتیم ما خصم بیرون	ماند خصمی زان بتر اندر درون
کشتن این کار عقل و هوش نیست	شیر باطن سخره خر گوش نیست
دوزخست این بس و دوزخ از دهاست	کو بدر یاها نگردد کم و کاست



قوتی خواهم زحق دریا شکاف  
تا بناخن بر کنم این کوه قاف  
سهل شیری دان که صفا بشکند  
شیر آنست آنکه خود را بشکند

مولوی

چون اصحاب از یکی از غزوات سال‌های اول مهاجرت فاتح بر گشتند فاتحانه مفاخره کردند رسول اکرم صلی الله علیه و آله فرمود از جهاد اصغر بر گشتید باید بجهد اکبر بپردازید گفتند یا رسول الله جهاد اکبر کدام است فرمود جهاد بانفس که بزرگترین دشمن درونی انسان است اکنون که دشمن بیرونی را راندید دشمن داخلی را هم بیرون کنید تا سعادتمند شوید .

این تعلیم کوچک درس بزرگی بود که هدف اصلی بشر را نمودار فرمود و سر وجود و علت آمدن و رفتن را آشکار ساخت .

جهاد اکبر راز آفرینش است باید تمام افراد بشر با دشمن درونی خود بمبارزه قیام کنند تا فاتح و فیروزمند گردند و گرنه در چنگال قهر و غضب نفس اماره و نفس لوامه بنیستی و عذاب دردناک دنیا و آخرت دچار خواهند شد . و شرح این بیان مقدمه لازم دارد که چگونه باید جهاد بانفس کرد تا در نتیجه آن هماغوش سعادت ابدی شد ولی چون فرصت نیست موکول بوقت دیگر مینمائیم <sup>(۱)</sup>

قال ص شِيبَتِي سُوْرَةُ هُوْد . اِنْ قَالَ اللهُ  
فَاسْتَقِمْ كَمَا اُمِرْتَ وَمَنْ تَابَ مَعَكَ وَلَا تَطْغَوْا  
اِنَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ بَصِيْرٌ آیه ۱۰۸

### استقامت

اندربین جا میتراش و می خراش  
تا دم آخر دمی فارغ نباش  
دوست دارد دوست این آشفتمگی  
کوشش بیپوده به از خفتگی

ای محمد صلی الله علیه و آله تو با کسیکه بخدا گرویده‌اند استقامت کنید و در او امری که شده پافشار باشید . و زیادتیی نکنید که خدا بگردار شما بیناتر و داناتر است .

موفقیت و نیل بکمال مطلوب علل و موجباتی دارد که چون مقدمات آن فراهم گردید شاهد مقصود در آغوش می آید اسرار موفقیت دونوع است یکی مقتضیات اوضاع و احوال و دیگر استقامت و پافشاری در هر حال پافشاری و استوار بودن بر عقیده شرط موفقیت است .

مبارزه برای تغییر دادن عادات و آداب و رسوم يك فرد یا يك ملت بحق یا بناحق مرهون اصطكاك و برخورد های جسمی و روحی است : کسانی که خواسته اند خط سیر جامعه را عوض کنند قهراً يك سلسله مشکلات برخورد و مواجهه با تعرضات گروهی گشته اند . در اجرای نقشه صرف نظراز مجاز و حقیقت بودن عقیده این برخورد اجباری و قهریست که چنانچه استقامتی در قبال آن نگردد عمل قیام و پیشوائی خنثی مانده و منظور تأمین نخواهد شد .

این خصلت که از غرائز طبیعی است، در حیوانات نیز باقی و با اجرا گذاشته شده مورچه دانه کنده می را که از وزن کمتر از خودش نیست یا تخمه هندوانه ای را که از حجم بزرگتر از آنست با خود می کشد و از دیوار صعود می کند و اگر از سنگینی بارش افتاد آنقدر استقامت میورزد تا دانه را که رزق زمستان او میباشد بمسکن خود ببرد . همین حیوان بود که سرمشق پافشاری و استقامت را بامیر تیمور گورکانی آموخت و پس از چند مرتبه شکست دید مورچه تا ۶۴ مرتبه دانه را از دیواری بالا برد و چون سنگین تر از قدرت مورچه بود افتاد اما این حیوان اسرار آمیز استقامت کرد تا دانه بالا برساند . و درسی از استقامت بامیر تیمور آموخت و او را نیز موفق گردانید همت بلند و استقامت و اجرای نقشه سلاحی است که بشر را بسعادت خود می رساند و در آغوش جا میدهد .

هر گاه رهبر يك جامعه متکی بیک حقیقت غیر قابل زوال گشت و تصمیم گرفت بسا مأموریت یافت که خط سیر جامعه را عوض کند و سطح فکر و اندیشه ملت بلکه جهانیان را از آمیختگی بماده و بت پرستی رهائی بخشد و بعالم مجردات و امور غیر قابل اشاره حسیه متوجه سازد و در پیچه اسرار عالم وجود را از کتاب طبیعت برگشاید ؛ بیشتر بسدهای آهنین جهالت و نادانی برخورد خواهد کرد آنهم در میان اقوام و مللی که هر دسته يك نوع مجسمه از سنگ و گچ و خاك و چوب پرستش میکردند .

بشری که هر دسته آن برب النوعی معتقد بود و بستارگان و ماه و خورشید و آب و آتش کرنش می کردند دعوت بتوحید و یگانگی و ایجاد عقیده خدا پرستی و استقرار وحدت اندیشه و فکر و عقیده کار آسان و سهلی نبود اندیشه های مختلف - عقاید متشتت - افکار متضاد - آداب و رسوم متنوع بزودی نمیتوانست درك وحدت حقیقی و اجتماعی را بنماید و بمبارزه برمیخاست .

عوام مردم و نابخردان جامعه حاضر نبودند هم رنگ دعوت توحید شوند و چون بدون

معارضه هم آسایش نداشتند ناگزیر باصطکاک و مبارزه شروع میشد. این معارضه طبیعی و قهری بود. زیرا نظم و بی نظمی - رنگ و بی رنگی - وحدت و کثرت اجتماع نقیضین بود که سازگار نمیشدند.

پیغمبر اسلام ﷺ دین را که آئین نظم و عدالت اجتماعی است بر بشر عرضه داشت و آنها را فقط برنگ اسلام دعوت کرد.

صبغة الله ومن احسن من الله صبغة آیه ۱۳۳ سوره بقره

و کلیه احزاب سیاسی و فرق دینی را باطل و مغل آسایش شناخته همه را دعوت بحزب الله کرد.

و من يتول الله و رسوله والذين آمنوا فان حزب الله هم الغالبون

سوره ۵ آیه ۶۱

در آیه دیگر میفرماید: استحوذ علیهم الشیطان فانسیهم ذکر الله اولئك حزب - الشیطان الا ان حزب الشیطان هم الخاسرون - لاتجد قوماً یؤمنون بالله والیوم الاخریوادون من حادالله و رسوله و لو كانوا آبائهم او اخوانهم او عشیرتهم اولئك كتب فی قلوبهم الایمان و یدخلهم جنات تجری من تحتها الانهار خالدین فیها رضی الله عنهم و رضوا عنه اولئك حزب الله الا ان حزب الله هم - المفلحون . آیه ۲۳ و ۲۱ سوره ۵۹

چونکه بی رنگی اسیر رنگ شد      موسی با موسی در جنک شد  
زانکه صورت بین نبیند عاقبت      عاقبت بینی بیابی عاقبت

هرزیم و پیشوای قومی که برای اصلاح مفاسد اجتماعی ملی قیام کرد در آغاز کار خواه و ناخواه با مخالفت های جاهلانه زورمندان مواجه خواهد گشت و بسیاری جان عزیز خود را روی اجرای نقشه خویش گذاشته اند. کمتر کسی موفق گشته پس از تلخیه و محرومیتها و آزار و اذیت های روحانی و جسمانی و استقامت فوق العاده نفوس سرکش نابخردان بشر را رام کرده و از عواقب کفر و شرک و بد کرداری ترسانیده و بدین که ضامن سلامت و سعادت است رهبری کرده اند. در این طایفه مقدم بر همه پیغمبران بزرگ و پیشوایان آسمانی بوده اند اینست که به پیغمبر خطاب میشود:

فاصبر كما صبر اولوالعزم من الرسل ولا تستعجل لهم كأنها يوم يرون ما يوعدون

احقاف ۲۶

ای محمد ﷺ استقامت کن و بردبار باش چنانچه پیغمبران با عزم و اراده قبل از تو شکستیا بوده اند - شتاب مکن برای کفار بزودی آنها روز بازگشت را خواهند دید .

در اینجا لازم است برای تشحیذ افکار خوانندگان چند سطر از زندگانی پیغمبران سلف بنکاریم ولی چون از موضوع خارج میشویم فقط بچند شعر مولوی که ناگواریها و سختیها و پافشاری و استقامت حضرت نوح را بیان کرده مینگاریم تا نمونه باشد برای صبر و شکستیانی پیغمبران اولوالعزم در انجام رسالت و بقیه را بکتاب تاریخ انبیاء محول میکنیم .

نوح نهصد سال دعوت می نمود	ده بدم انکار قومش می فرود
هیچ از گفتن عنان واپس کشید	هیچ اندر غار خاموشی خزید
ز آنکه از بانگ و علای سگان	هیچ وا کردد ز راهی کاروان
یا شب مهتاب از غوغای سگ	سست گردد بدر را در سیرتک
مه فشاند نور و سگ عوعو کند	هر کسی بر طینت خود می تند
زاغ در رز نعره زانغان زند	بلبل از آواز خوش کی کم کند
قهر سر که لطف همچون انگبین	کاین دو باشد اصل هر سر کنگبین
انگبین گربای وا دارد زخل	اندر آن سر کنگبین آید خلال

قوم بر وی سرکها می ریختند

نوح را دریا فزون می ریخت قند

پیغمبر اسلام (ص) بیش از هر بشروهر پیغامبر و رسولی اذیت و آزار کشید و فرمود :

**ما اودی نبی مثل ما اودی**

در همه ادوار استقامت کرد - او کودک کی یتیم و بیگانه و تنها و غریب بدنیآ آمد تا هفت سال در تربیت آزادمنشان قبیله بسربرد در سن ده سالگی با اولین سفر با عموش عبدالطلب مسافرت کرد و آنچه دید منافرت طبع و ناملایم روح او بود از اینموقع تا سن ۲۴ سالگی مطالعات عمیقی برای اصلاح جامعه کرد و برای تهذیب اخلاق آنها ۱۵ سال تمام و نقشه کشی اصلاح حال جامعه در خفا و پنهانی بعبادت و راز و نیاز با خالق بی نیاز پرداخت هیچکس از او ناراضی نبود هیچ گاه

او از مردم از نظر خطا و لغزش جهالت و نادانی راضی نبود در چهل سالگی مبعوث برسالت شد سه سال دعوت او در خفا و پنهانی صورت گرفت سپس مأموراً بلاغ برسالت و اعلان نبوت گردید و اولین اصطکاک اجتماعی و برخورد او با قریش شروع گردید . دعوت پیغمبر (ص) در نظر قریش خیلی شکفت آمیز بود .

**اجعل الالهة الہا واحداً ان هذا لشیء عجاب** **سوره ص ۵**  
 مسلمین از دست قریش و بیدادگری آنها سخت بستوه آمدند و انگشت نمای خاص و عام گشتند حال مردم مکه نظیر قوم نوح است که پیغمبر از زبان آنها فرمود :  
**قال رب انی دعوت قومی لیلا و نہاراً فلم یزدهم دعائی الا فراراً و انی کما دعوتہم لتغفر لہم جعلوا اصابعہم فی آذانہم و استغشوا ثیابہم و اصروا و استکبروا استکباراً**

برورد کار من قوم خود را شب و روز دعوت کردم ولی کوچکترین اثر آن فرار از اسلام بود و هر گاه که دعوت می کردم طلب مغفرت کنند انگشتان خود را در گوش ها می گذاشتند و جامه خود را بر روی سر می کشیدند و لجاجت می کردند و تکبر می ورزیدند تا نشوند .

پیغمبر ﷺ در امر رسالت استقامت ورزید و مسلمین را امر بصبر و بردباری داد مشرکین بقدری بمسلمانان اذیت کردند که جرئت اسلام آوردن برای کسی نبود جز از جان گذشته گان .

سعد ابن ابی وقاص در دره کوهی نماز میخواند در سجده بود که جمعی از قریش بر او گذشتند و سنگی بزرگ بر پشت او زدند اما سعد سر از سجده برنداشت تا زگرش تمام شد .  
 ابولہب دشمن سرسخت شخص پیغمبر (ص) بود و عقبه بن ابی معیط را که همسایه رسول الله بود و اداری کرد در رهگذر محمد (ص) بنای بی ادبی و جسارت ها بنحوی شرم آور میگذارد . کوجه های مکه و مدینه نیز باریک و تنگ بود گاهی از بالای بام سنگ میزدند یا نحوه دیگر اهانت مینمودند اما پیغمبر خدا (ص) که همه این کردار را مولود جهالت میدانست ابرو درهم نمیکشید و هدایت قوم را از خدا مسئلت میفرمود .

روزی بتحریرک قریش آن نبی محبوب را تنها یافته و او باش و اراذل قوم عبای او را کشیدند و بگردن او افکندند . ابو بکر رسید آنها فرار را برقرار اختیار کردند . گفت:

**اتقتلون رجلا ان یقول ربی اللہ وقد جالکم بالبینات من ربکم**

همان او باش و ارادتل حمله سختی با یوبکر کردند .

روزی عبدالله بن مسعود با جماعتی از مسلمانان پیمان بست که نزد کفار برود و آیات قرآن تلاوت کند - چون بکفار رسید سوره الرحمن قرائت کرد بر او حمله کردند و بر پشت انداختند و آنقدر زدند تا خود خسته شدند اما عبدالله هم چنان بر قرائت آیات قرآن پافشار بود تا سوره تمام شد .

بلال چون اسلام آورد مولا و مالک او در آفتاب سخت عربستان او را بر رو انداخت و سنگی عظیم بر پشت او گذاشت و گفت تا از خدا (الله) دست نکشی این سنگ را بر نمیدارم . هر چند از بیت و آزار کفار بیشتر میکشت استقامت و پا فشاری مسلمین قوی تر میگشت بت پرستان دیدند باشکنجه و عذاب محمد ﷺ و پیروانش از میدان در نمی روند پیغام کردند با بوطالب و از او شکایت کردند و گفتند اگر محمد طالب ریاست است ما او را رئیس خود میسازیم اگر از مال دنیا میخواهد هر چه مطالبه کند با او میدهیم . ابوطالب پیغمبر را خواست و شکایت و خواهش قریش را با گفت پیغمبر (ص) فرمود من طالب ریاست نیستم آنچه می گویم برای خودم نیست بلکه فرمان پروردگار است و مأموریت ابلاغ آن را دارم من پیغام آورنده ام بدون آنکه برای اینکار اجر و مزدی بگیرم .

اگر قریش بربك دست من آفتاب و بردست دیگر من ما را بگذارند و تمنا کنند که سخن حق را نگویم ، نخواهم پذیرفت اگر بر آزاری که بمن میکنند افزون سازند با اندازه که مرا بکشند يك کلمه از آنچه می گویم نخواهم کاست .

قریش از این عزم و اراده و از این استقامت و پا فشاری او سخت بشگفتی شدند و در اندیشه دیگری افتادند که نتیجه آن حمله بر فراش پیغمبر بود که ابوجهل اعلام نمود هر کس محمد ﷺ را بکشد صد شتر سرخ مو و هزار وقیه طلا با و انعام دهیم عمر بن خطاب داوطلب شد و شمشیر برداشت بقصد قتل محمد در بین راه . بسعد بن ابی وقاص بر خورد او گفت خواهرت و شوهرش مسلمان هستند خوب است اول آنها را بکشی و نشانی اسلام آنها این است که ذبیحه شمارا نمی خورند عمر بخانه خواهرش رفت آیات قرآن را شنید و گوسفندی کشت خواهر را مأمور بختن و خوردن آن کرد خواهرش با آن خشم و جسارتی که در برادر دید ابا کرد و گفت ما تعهد کرده ایم از این ذبیحه که بدست شما باشد نخوریم - از این استقامت عمر در شگفتی شد و آیات قرآن را شنید اسلام قبول کرد و خدمت محمد (ص) رفت پوزش و معذرت خواست .

سیزده سال تمام عده انگشت شمار از مسلمین در شکنجه سخت دشمن قرار گرفتند ولی از عقیده خود برنگشتند و مرتد نشدند بارزترین آنها عمار یاسر و پدر و مادر او بودند.

ابوالفداء مینویسد رسول اکرم (ص) ۳۵ زن گرفت که همدروی مصالح بانوان پیغمبر (ص) پیشرفت دین اسلام بود و برخی هشت نفر نام برده اند که غیر مدخوله

بوده اند و برخی ۱۴ زوج مدخوله ذکر میکنند بدین شرح :

- ۱- خدیجه بنت خویلد اولین زن حضرت محمد (ص) بود .
- ۲- سوده دختر رمعه بن قیس خاتون سالخورده و بیوه بود که زن آن حضرت شد.
- ۳- عایشه دختر ابوبکر با کره و جمیله بود و ازدواج او سبب نزدیکی بسیاری با اسلام گردید .
- ۴- حفصه دختر عمر بن خطاب بیوه بود و پیغمبر بجهت پیوستگی عمر با اسلام او را گرفت.
- ۵- زینب دختر جحش- دختر عمه آن حضرت بود که زن زید بن حارثه شد و چون او را طلاق داد آن حضرت عقد کرد .
- ۶- زینب دختر خزیمه در حیات آن حضرت رحلت کرد و زن یکی از اصحاب بود بنام عبیده بن حارث پسر عموی آن حضرت که در جنگ بدر کشته شد .
- ۷- ام سلمه دختر ابی امیه خاتون سالخورده و مادر فرزندان بزرگ بود .
- ۸- جویریة بنت الحارث دختر شیخ قبیلہ بود که اسیر گشته پیغمبر (ص) او را آزاد کرد و عقد بست .
- ۹- ام حبیبه دختر سفیان الحرب با شوهرش بحبشه هجرت کرد و آنجا شوهرش بمرد پیغمبر او را عقد کرد و با این وصلت آبی بر آتش خصومت پدرش ریخت .
- ۱۰- صفیه دختر حجاج بن اخطب دختری که از رؤسای یهود بود که قبل از آن حضرت دوشوهر کرده بود و با این وصلت بسیاری از یهود مسلمان شدند.
- ۱۱- میمونه بنت الحارث دختر شیخ قبیلہ بود و با این موصلت گروهی باسلام گرویدند .
- ۱۲- ام هانی خواهر علی بن ابیطالب رضی الله عنه
- ۱۳- ماریه قبطیه دختری زیبا بود که مقوقس امیر مصر برای آن حضرت فرستاد و ابراهیم از او بوجود آمد .

۱۴- ریحانه که از قبایل یهود با آنحضرت تقدیم گردید<sup>(۱)</sup>

یکی از بزرگترین نمونه‌های بارز عظمت خلقی رسول الله ایجاد تساوی در میان زنان خود بوده و چنان مساوات ایجاد کرده بود که همه راضی بودند و میان ۹ زن عقدی خویش که عمل انحصاری مختص بر سول خدا (ص) بود از نظر نفقه - لباس - معاشرت - و مباشرت کامل در میان بود و هر شب و روز در منزل یکی از زوجات عقدی بسر میبرد و بیاس ایمان و علاقه خدیجه تا او زنده بود زن دیگری نگرفت و گرفتن زنان دیگر روی علل و اسباب مولود عصر بود که برای تألیف قلوب افراد و قبایل و عشایر باسلام از آنها دختر گرفت .

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ  
**فرزندان پیشوای اسلام (ص)** اِنَّا اَعْطَيْنَاكَ الْكَوْثَرَ فَصَلِّ لِرَبِّكَ وَاَنْخَرْ  
 اِنَّ شَانِكَ هُوَ الْاَبْتَرُ

باتفاق مفسرین این آیه دلیل بر کثرت نسل آن حضرت آن است ولی این کثرت از يك رحم بظهور پیوسته و جزیک دختر از اولین زن خود و اولین بانوی اسلام باقی نماند و همه سادات جهان از نسل آن خاتون گرام رسیده نساء العالمین بوجود آمدند .

مورخین در عدد اولاد پیغمبر (ص) اختلاف کرده‌اند آنچه قریب بحقیقت است سه پسر بنام قاسم - عبدالله - ابراهیم و چهار دختر بنام فاطمه - زینب - رقیه - ام کلثوم از آن حضرت دنیا آمده‌اند که از میان آنها فقط فاطمه زهرا سلام الله علیها یگانه دختر باقی مانده رسول اکرم (ص) میباشد . همه این فرزندان از رحم خدیجه کبری بودند مگر ابراهیم که مادرش قبطیه بود و در سن یکسال و نیم از جهان برفت<sup>(۲)</sup> .

دو پسر و چهار دختر از بطن خدیجه بودند - قاسم و عبدالله در کودکی فوت کردند و مردو قبل از اسلام بودند - ۱- از دختران، زینب دختر بزرگ را بابوالعباس ابن ربیع تزویج کرد و ابوالعباس همشیره زاده خدیجه میشد و از این دختر يك پسر بنام علی و يك دختر بنام امامه داشت علی در عنقوان جوانی رحلت کرد. و امامه را علی بن ابیطالب بموجب وصیت حضرت فاطمه (س) پس از فوت او تزویج کرد . زینب مادر امامه در سال ۸ هجرت وفات کرد. (۳) ۲- دختر دوم رقیه ۳ سال از زینب کوچکتر بود که رسول خدا (ص) او را پسر عم خود عتبه بن ابی لهب عقد بست اما عتبه بنا بر امر پدرش او را طلاق داد و عثمان او را تزویج کرد و از عثمان پسری



آورد بنام عبدالله . این کودک در سه سالگی خروس منقار بر چشم او فرو برد و بیمار شده وفات یافت رقیه سال دوم هجرت از جهان در گذشت .

۳- دختر سوم آمنه معروف بام کلثوم که پیغمبر او را بعقیبه پسردیگرایی اهب عقد بست و چون سوره تبت پیدا ای لیب نازل شد او هم بامر پدر مانند برادرش دختر پیغمبر را طلاق داد و عثمان پس از فوت رقیه، ام کلثوم را عقد کرد فرزندان او در کودکی وفات کردند و خودش در سال نهم هجرت در گذشت .

۴- فاطمه زهرا سلام الله علیها  
از میان اولادهای خدیجه کبری علیها السلام یگانه دختر باقی مانده او فاطمه زهرا (س) میباشد تولد صدیقه طاهره بیستم جمادی الثانی سال چهل و پنجم عام الفیل یعنی پنج سال بعد از اعلان نبوت واقع شد - طبری و ابن جوزی و اکثر مورخین عامه ولادت فاطمه (س) را قبل از بعثت نوشته اند و این اختلاف از اینجا ناشی شده است که در عرب برور هر واقعه مهمی مبدأ تاریخ میشد و تولد فاطمه زهرا (س) با سال تعمیر کعبه یکی بود و چون کعبه مکرر تعمیر شده یکدفعه در اثر سیل که پنج سال قبل از اعلان نبوت بوده بار دیگر تعمیر دیوار و سقف کعبه بود که پنج سال پس از بعثت بود لذا اختلاف در تولد فاطمه کرده اند .

شیخ کلینی (ره) تولد فاطمه را سال پنجم بعثت نوشته (۱) - دختر پیغمبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ دارای چند نام بود که مشهورترین آنها بتول - خیر النساء - راضیه - مرضیه - سیده - محدثه - مبارکه - میمونه - درة البیضاء - عذراء - طاهره - میباشد . در فضیلت و کمال بین مقام نبوت و ولایت جمع کرده و با اتفاق علمای اسلام معصوم و دارای مقام عصمت بوده است . این بانوی گرامی در نطق و قلم قبل از اسلام و پس از اسلام نظیر نداشته - احتجاجات او با ابوبکر و عمر درباره احقاق حق خود و شوهرش و صحیفه فاطمیه او بهترین شاهد این حقیقت است . این بانوی بزرگ که عمرش مانند گل کوتاه بود دارای صبر و متانت - کد بانوئی - و خانه داری در تربیت اولاد و تهذیب آن در بردباری و تحمل مشقات در انجام وظایف زندگی و عبادات در حفظ حقوق زناشوئی از نوابغ بانوان عالم است (۲) .

فاطمه (س) در مهد نبوت و منزل ولایت تربیت شد او در مهبط وحی و نزول قرآن نشو و نمایافت و از هسان خصال نیکو و تعلیم و تربیت پیغمبری بهره گرفت در نظم و نثر همچون پدر

۱- اصول کافی ص ۱۸۵ - مرآت العقول ص ۳۸۲ - بحار ص ۴ ج ۱۰  
۲- کتاب حضرت زهرا اوزینب (ع)

وشوهرش در نهایت قدرت و استحکام الفاظ و معانی بلند فصاحت و بلاغت خود را ابراز داشت . ازدواج صدیقه طاهره (س) را در اول ذی حجه سال دوم هجرت نوشته اند علی بن عیسی اربلی میگوید فاطمه علیها سلام هشت سال در مکه با پدرش بود و با او بمدینه مهاجرت کرد و ده سال هم در مدینه زنده ماند .<sup>(۱)</sup>

سپهر در ناسخ تحقیقات بسزائی کرده و اخیراً هم کتب بسیاری درباره آنحضرت تألیف شده است<sup>(۲)</sup> و نگارنده کتاب مستقلی در شرح زندگی آنحضرت دارد که مکرر چاپ شده است . فاطمه (س) از پدیری بوجود آمده که گذشته از مقام نبوت از لحاظ خانوادگی و تربیت و سیادت مورد احترام تمام قبایل عرب بود - در صداقت - امانت - پاکدامنی انگشت نشان اهالی مکه بود و همچنین از مادری متولد شد که در بهترین و شریفترین قبایل شهر مکه پرورش یافته و همه عرب بدیده احترام باو مینگریستند .

صدیقه طاهره ۹ سال در خانه پدر و ۹ سال بخانه شوهر بود این ۱۸ سال زندگی برای فاطمه زنان عالم بشریت سرمشقی است که قابل انکار نیست .

فاطمه (س) از علی علیه السلام پنج اولاد آورد : حسن - حسین - محسن - زینب - ام کلثوم که از نسل آنها در هر عصر میلیونها شخصیتهای بارزی از علم و فضیلت بوجود آمده اند . در تفسیر صافی در ذیل این سوره مبارکه میفرماید : کوثر خیر مفرط و کثیر است و تفسیر شده بعلم و نبوت و کتاب و بشرافت دارین و بذریه رسول اکرم .

در مجمع البیان از حضرت صادق علیه السلام روایت است که فرمود کوثر یعنی شفاعت و تفسیر بنهری در بهشت شده که در مقابل درگذشت ابراهیم به پیغمبر ارزانی گشته .

در تفسیر علی بن ابرهیم قمی مینویسد: چون علی علیه السلام از پیغمبر صلی الله علیه و آله معنی کوثر را پرسید فرمود یا علی کوثر نهری است زیر عرش الهی که آبش از شیر سفید تر و از عسل شیرین تر و رویگهای کف آن زبرجد و یاقوت و مرجان است و علفهای روئیده در آن زعفران و مشک و ارغوانست و قواعد این نهر زیر عرش الهی است . آنگاه دست بشانه علی علیه السلام زد فرمود یا علی این نهر از

۱- کشف الغمّه ص ۱۲۵ ۲- فاطمه بنت محمد عمرا بوالنصر - کلمة النراء فی تفضیل الزهراء سید شرف الدین عاملی - شرف المؤید نبهانی ص ۴۸ و کتب بسیاری دیگر که بفارسی نوشته شده است - الزهراء علامه سید محمد جمال الهاشمی -

من وتو و دوستان من وتو میباشد . امام فخر رازی در جلد هشتم تفسیر کبیر خود گوید کوثر تفسیر بوجود حضرت فاطمه است و چگونه تفسیر باو نشود که از یگانه دختر باقی ماند پیغمبر اکرم (ص) میلیونها نفر سادات بوجود آمده و در دنیا پراکنده گشته اند و این خیر کثیر به پیغمبر خدا ارزانی شده است که در خاندان او مانند علی بن الحسین - و محمد بن علی باقر علوم و جعفر بن محمد الصادق مریدان بزرگ بشری بوجود آمده اند .

قمی در تفسیر خود مینویسد : پیغمبر خدا (ص) وارد مسجد شد عمرو بن عاص و حکیم بن عامر خطاب به پیغمبر (ص) گفتند یا اباالابتر . و این عبارت در جاهلیت خطاب بکسی میشد که نسل نداشته و اولاد نیاورده باشد . رسول اکرم از این سخن بسیار دلتنگ گشت این سوره نازل شد و در آن تصریح فرمود ای حبیب من بتو کوثر ارزانی داشتم در نماز پیش قدم باش و در حین تکبیر دستها را بلند کن که زینت صلوة است . و بدانکه بدخواهان تو ابتر و بلا عقب هستند و آثار نیکی و فضیلتی از آنها باقی نخواهد ماند .

راستی که کوثر فاطمه است از یک دختر ۱۸ ساله امروز بزرگترین حزب بشر و خاندان های بزرگ دنیا سید هستند سلطنت ۱۷ کشور جهان با اولاد فاطمه است در حالی که از ۳۶ پادشاه اموی شاخصی وجود ندارد . از این مادر امروز بیش از پنج میلیون سید در شرق وجود دارند همه اینها دارای شجره نامه ورشته نسب هستند و در هیچ ملتی يك خاندان سه میلیونی وجود ندارند و از این کوثر در هر قرن بیش از ۳ میلیون بوجود آمده که در ادوار تاریخی بسیاری از آنها هم کشته شده اند .

در سال هفتم هجرت جنگی در قلاع خیبر واقع شد و یهود شکست  
**فدك و صدیقه**  
 قطعی خود را حس کرده و نماینده خدمت رسول فرستادند فدك را  
**طاهره (ع)**  
 به پیشوای اسلام صلح کردند<sup>(۱)</sup> فدك بنا بر هبه صلح ملك خاص پیغمبر  
 بود . سمرودی مینویسد فدك هفت قطعه زمین و ملك يك نفر یهودی بنام مخیر بقر بود که او به  
 پیغمبر اکرم (ص) بخشید و بجنگ احد رفت و در جنگ کشته شد و بعضی هم نوشته اند بمرگ  
 طبیعی مرده و پیش از مرگ نوشته و وصیت کرده پیشوای اسلام هر گونه تصرفی را در املاك او  
 بنماید مختار است .<sup>(۲)</sup>

قلاع خیبر ۷ قلعه بود که پس از رنج بسیار و شش روز فعالیت مسلمین در حال گرسنگی

۱- کتاب اموال حافظ ابی عبدالله قاسم بن سلام متوفی سال ۲۲۴ هجری ۲- وفاء الوفا ص ۱۵۲

فتح کردید و شبی که فردای آن درب قلعه هفتم گشوده شد با تفاق مورخین و اهل حدیث پیغمبر (ص) فرموده فردا باید قلعه گشوده شود و پرچم را بدست کسی میدهم که خدا و رسول او را دوست دارند پروردگار عالم قلعه را بدست او بگشاید - صحبگاه علی عليه السلام را طلبید و پرچم را بدست او داد و درب قلعه را که هفتاد نفر بکمک یکدیگر می گشودند علی عليه السلام بتنهائی گشود و یهود تسلیم شدند - آنگاه ساکنین فدک شرفیاب شدند و مطیع و فرمانبردار گشتند .

پیشوای اسلام (ص) نخلستان و باغهای زیادی اطراف مدینه داشت - که از آنجمله دلال - برقه - اعراف - صافیه - مشیت - حسناء - مشربه - ام ابراهیم بود که پس از سقیفه ابوبکر تصرف کرد و با آنکه فدک را پیغمبر (ص) بدخترش بخشیده بود آنرا هم خلیفه تصرف کرد . و فاطمه برای برگشت دادن آن قیام کرد - با ابوبکر و عمر احتجاجات زیادی نموده و بمهاجر و انصار مراتب را تذکر داده و عدم رضایت خود را از غضب حقش اعلام کرد . قیام حق طلبی دختر پیغمبر (ص) درسی بوده برای احقاق حقوق زنان که بعالم نسوان آموخت .

نطق های آتشین صدیقه طاهره پس از ۱۴ قرن مورد اهمیت محافل و عظم و خطابه است ابن ابی الحدید میگوید از علی بن فارقی مدرس مدرسه بغداد پرسیدم ابوبکر فاطمه را راستگو میدانست یا نه؟ گفت آری - گفتم چرا فدک را باو نداده - گفت اگر فدک را باو میداد فردا گریبانش را میگرفت و خلافت را برای شوهرش مطالبه میکرد - ابوبکر هم چون راستگوئی او را تصدیق کرده بود ناچار بود بپذیرد و دست از خلافت بکشد <sup>(۱)</sup> پس معلوم است که ابوبکر فدک را بمنظور تهنیت دست کردن فاطمه که برای احقاق خود قیام نکند گرفت .

فدک را عمر بن عبدالعزیز به بیت المال مسلمین برگردانید و حسن بن حسن بن علی بن ابیطالب را خواست و فدک را باو تسلیم کرد پس از مدتی یزید بن عبدالملک فدک را تصرف کرد سپس سفاح اولین خلیفه عباسی فدک را بعبد بن حسن بن حسن برگردانید <sup>(۲)</sup> بنی عباس فدک را گرفتند ولی مهدی پسر منصور دوانیقی فدک را به بنی فاطمه برگردانید موسی بن هادی فدک را از بنی فاطمین گرفت به بنی عباس داد مأمون فدک را بایک فرمان بلند بالائی بدست بنی فاطمه بتولیت محمد بن یحیی بن حسین بن زید بن علی بن حسین بن علی بن ابی طالب و محمد بن عبدالله بن حسن بن علی بن ابیطالب واگذار کرد .

۱- شرح نهج البلاغه ج ۴ ص ۸۵ - ۲- نهج البلاغه ص ۴۱۰ ج ۴ وفاء الوفاء ص ۲۱۶ ص ۸۱

**حدود فديك** چون هارون قصد داشت فديك را بر گرداند از حضرت امام موسی الكاظم پرسید حدود فديك را معین کنید فرمود حد نخست عدن - حد دوم سمرقند حد سوم افریقیه مغرب - حد چهارم ارمنیه و برخی نوشته‌اند يك حد را غریش مصر و حد دیگر را دومة الجندل و دو حد دیگر را تیما و کوه احد معین فرموده است متن فرمان مأمون را ابن ابی الحدید نقل کرده است (۱).

باری یگانه دختر باقی مانده اسلام با حال رنج و تعب در غضب و خشم محرومیت خود از حقوق الهی و اینکه جاه طلبان نقض احکام الهی را کرده‌اند و در قانون اسلام دست بردی زده و بنفع خود تفسیر و تأویل کرده‌اند سخت رنجور و مغموم شد و همان حزن و الم باضافه که از ضربت آسیب ته شمشیر قنفذ غلام عمر که در اثر آن کودک شش ماهه جنین خود را (محسن) از دست داده از جهان برفت و داغ بزرگی بر دل مسلمین گذاشت (۲).

وفاتش بنقل ابن شهر آشوب در ۱۳ ربیع الاخر ۱۱ هجرت بوده حضرت زهرا يك بانوی بزرگی بود که در سنین کم آثار رشیقۀ باقی گذاشت ملاقات‌های سیاسی او و احتجاجات غرا و نطق‌های لرزاننده او هنوز پس از ۱۴ قرن هر شنونده را بر خود می‌لرزاند. زندگی ساده و بی‌آلایش - قناعت و بردباری انصاف از تجمل و مال دنیا توجه بفضیلت و کمال علاقه و جدیت برای توجه شوهر و تأمین رضایت خاطر او ادب و احترام این ملکه اسلام متضمن يك سرمشق بزرگی برای زندگی دختران جوان مسلمانان است تجلیل شخصیت حضرت زهرا (س) ما را بر اثر شکفتن انگیز تعلیمات اسلام در عصر اول دین واقف می‌سازد که آموزش اسلام چه قدر سریع‌الاثرا بود و چه نمونه‌های بارزی نشان داد (۳):

**نمونه از گفتار پیشوای اسلام**  
 کلمات اشخاص بمنزله وجود اشخاص است و نمونه از شخصیت و مظهر اندیشه و عقل است هر اندازه سطح فکر بالاتر و نیروی عقل شدیدتر باشد کلمات محکم‌تر و مؤثرتر است هر قدر تجربه و آزمایش اشخاص در مکتب وجود بیشتر باشد نیروی فصاحت و بلاغت او قوی‌تر و منطقی‌تر محکم‌تر خواهد بود آن شخصیتی که دارای فکر نیکو و اندیشه پاک و منطقی قوی باشد و استطاعت تسلط بر تمام

- ۱- شرح نهج البلاغه ج ۴ ص ۸۵
- ۲- تاریخ طبری بیت الاحزان محدث قمی ص ۸۲ و غیره
- ۳- برای تحقیقات درباره حضرت فاطمه نگارنده را کتابی جداگانه هست تحقیقی لذا این جا بیشتر اطاله سخن نمیدهیم. این کتاب شرح حال خدیجه و زهرا و زینب ع میباشد.

غرایز طبیعی درونی و بیرونی خود را داشته باشد بهتر می‌تواند مکنونات و افکار خود را از دماغ و قلب بر زبان و نطق آورد و پس از آن صورت عمل بدان دهد. خاصه کسیکه معلمش شدید القوی بود و در مکتب و خی آموزش و پرورش یافته باشد حضرت محمد دارای عقل فعال بود و کمال سلطه را بر غرایز و جودی داشت او آئینه بود سر تا پا نما و بسیار حساس و مصقل که هر چه از منبع انوار علوم غیبی بر قلب او تابش میکرد همه را بدون کسر و نقصان بر جامعه بشر عرضه داشت. و آن کمال مطلوبی که افراد بشر در تفحص آن سرازیا نمیشناسند با منطلق بسیار شیرین و نمونه بی تکلف و زحمت بر مردم ترجمه کرد و بمسلمین آموخت. او شاهراه هدایت را نشان داد و هدف را کمال مطلوب قرار داد.

کلمات آنحضرت که زائیده اندیشه پاک او بود و مولود تجربه ۶۲ سال زندگی نبوت است بصورت احادیث نبوی ضبط شده و چندین نفر از قدما جمع آوری کرده اند<sup>(۱)</sup> احادیث قدسی نیز تراوش وحی و مأموریت نبوت است و کلمات قصار و احادیث نبوی مولود روح پاک آنحضرت است که ما برای تیعن و تبرک (چهل حدیث) از احادیث نبوی را انتخاب و در این ذریعه تقدیم خوانندگان میکنیم و امید است سرمایه سعادت و سلامتی و رستگاری دنیا و آخرت گردد.

کلیه احادیث نبوی از بیست هزار تجاوز نمیکند و کلیه کلمات قصار از هزار جمله کوتاه نمیگذرد و احادیث قدسی او از دویست حدیث تجاوز نمیکند و بیش از ۲۸۰ نامه و فرمان از دربار رسالت صادر شده که ده نامه از آنها را نگاشتیم.<sup>(۲)</sup>

اینها با اضافه قرآن آثار وجودی شخص بیغمبر خاتم النبیین ﷺ میباشد.

حضرت رسول اکرم دارای بلاغت جوامع کلم بود و مکرر میفرمود بمن کلمات جامعه عنایت شده است (اوتیت جوامع الکلم) و گاهی میفرمود حکمت و راز آفرینش برای من مختصر شده است و این قدرت در کلماتش آشکار است که معانی بلند رشیقه و اساس تعلیم و تربیت و ارکان آموزش و پرورش را در لباس اساس الفاظ کوتاه بیان فرمود و بسیاری از دانشمندان قدما کلمات آنحضرت را در ضمن احادیث نقل و برخی کلمات قصار را جدا گانه ضبط کرده اند از

۱- کمال الدین حسن بن خواجه شرف الدین عبدالرزاق اردبیلی معروف بالهی برای شاه اسماعیل صفوی

کلمات پیشوای اسلام را شرح و ترجمه کرده و بنام (نهج النصاحه) نامیده است.

۲- الوثائق السیاسیه فی عهد النبئی چاپ حیدرآباد

آنجمله امام مناوی از ۴۶ کتاب که محتوی ده هزار حدیث نبوی بوده انتخاب و در سال ۱۰۲۶ تألیف کرده است و بنام کنوز الحقایق نامیده است و گروهی بسیار اربعین حدیث «چهل حدیث» نگاشته اند تا از خرمناو افاضات دربار نبوت بهره مند گردند که در جای خود نام آنها ذکر شده ما نیز برای آنکه از این دریای خروشان رحمت و شفقت و از این ابرم تلاطم محبت و شفاعت محروم نشویم بچهل حدیث اکتفا کردیم (۱)

کلمات و احادیث نبوی هر يك سر مشق سعادت و رستگاریست و بی اعتنائی بآن سبب شقاوت و بدبختی است و لذا رسول اکرم که برای نجات سلسله بشر بر گزیده گشته مردم را بحفظ احادیث و نقل و نشر کتاب و درس و تحلیل آن موظف و تشویق و ترغیب فرموده است. یکجا میفرماید من ترك اربعین حدیثاً بعد موتی فهو رفیق فی الجنة هر کس باقی بگذارد چهل حدیث بعد از درگذشت خود در بهشت رفیق من خواهد بود.

جای دیگر میفرماید من حفظ منی عن امتی اربعین حدیثاً كنت له شفیعاً<sup>(۱)</sup>

کسیکه از امت من چهل حدیث از من حفظ کند من شفیع او خواهم بود.

جای دیگر میفرماید یا علی من حفظ من امتی اربعین حدیثاً یطلب بذلك وجه الله والدار الاخره حشره الله یوم القیمة مع النبیین والشهداء و الصالحین و حسن اولئک رفیقاً (۲)

هر کس از امت من چهل حدیث حفظ کند خداوند عالم او را در آخرت با انبیاء و شهدا و صالحین محشور میکند.

عبارت این حدیث در روایت دیگر چنین ضبط شده است و شاید حدیث دیگری باشد

من حفظ علی امتی اربعین حدیثاً بعثه الله فقیها عالماً

هر کس از امت من چهل حدیث حفظ کند روز قیامت بر او انگیخته میشود چون یک

عالم فقیه. (۳)

\* ۱- کنوز الحقایق امام مناوی ده هزار ۲- درج گهر تألیف آقای سید علی اکبر برقمی قمی ۷۴۸ حدیث ۳- محمد رسول الله ص ۱۳۵ حدیث ۴- مجمع الامثال میدانی ۵- نزهة النواظر ۶- مجموع سید رضی ۷- کلمات جمع کرده تقی الدین مظفر قزوینی ضیاء آبادی از تلامیذ شیخ بهائی و صاحب تألیفات نفیسه از قبیل ملحقات صحیفه کامله

۱- اربعین حافظ ابوالفتح ۲- اربعین مجلسی ۳- کنوز الحقایق امام مناوی و غیره

باستناد این احادیث چهل حدیث که کوتاه‌ترین کلمات از جهت لفظ و بلندترین دستور از لحاظ معنی می‌باشد بیاد کار مینگاریم .

- ۱- ابدأ بمن تعول - صرف درآمد خود را از زن و فرزندانت شروع کن
- ۲- اتقوا الله فی عسرك و یسرك - در شام فقر و روز غنی خدارا فراموش نکنید
- ۳- اتقوا مواضع التهم - از موارد تهمت و اتهام پرهیز کنید
- ۴- البر حسن القول - نیکوئی خوش‌قولی است
- ۵- خیر الامور اوسطها - بهترین روش میانه روی است
- ۶- اعقلها و توکل - باتوکل زانوی اشتر ببند
- ۷- الجنة تحت ضلال السیوف - بهشت زیر شمشیر مجاهدین است
- ۸- الدنيا مزرعة الاخره - دنیا کشت زار و آخرت دروگاه است .
- ۹- اتق شر من احسنت الیه - پرهیزید از شر کسانی که در حق آنها نیکی کرده‌اید
- ۱۰- الجمعة حج المساکین - ثواب نماز جمعه و جماعت مانند حج است برای فقرا
- ۱۱- حسن العهد من الایمان - وفای بییمان میوه ایمان است .
- ۱۲- اطلبوا العلم ولو بالصین - دانش را هر کجا هست بدست آورید اگر چه بزمین چین باشد<sup>(۱)</sup>
- ۱۳- الزنا یورث الفقر - زنا و فحشا جامعه را فقیر و زبون میکند
- ۱۴- الرضاع یغیر الطباع - شیربستان طبیعت را تغییر میدهد<sup>(۲)</sup>
- ۱۵- ملعون من القی کله علی الناس - دور از رحمت خداست کسی که سر بار جامعه شود
- ۱۶- زرغباً تزدد حیا - دوری و دوستی (یک روز در میان ملاقات کن تا دوستی افزون گردد)
- ۱۷- سافروا تغنموا - سفر کنید تازه آوردی یابید
- ۱۸- الدین نصیحه - دین مذهب پند و اندرز است
- ۱۹- شرارکم عزایکم - اشرار شما جوانان بی‌رن می‌باشند
- ۲۰- قلیل العلم خیر من کثیر العباده - عالم بهتر از زاهد است «علم کم بهتر از عبادت زیاد است»

۱- مصلحت‌ترین مسافر تها در آن عصر سفر چین بود . ۲- سر نوشت فضیلت و رذیلت در شیرستان است



- ۲۱- الفرض تمر مر السحاب - فرصت مانند ابر میگذرد  
وقت را غنیمت دان - آنقدر که بتوانی»
- ۲۲- طلب الحلال جهاد - روزی حلال بدست آوردن فداکاری لازم دارد .
- ۲۳- کل امریء حسب نفسه - هر کس حساب دار خویشتن است
- ۲۴- لا عبادة كالتفكر - هیچ عبادتی چون اندیشه درآفرینش نیست .
- ۲۵- ترك الشر الصدقة - صدقات مانع پیدایش شر است
- ۲۶- الجنة تحت اقدام الامهات - بهشت زیر پای مادران است
- ۲۷- خير الناس انفعهم للناس - ارزش هر کس با اندازه اثر او در جامعه میباشد
- ۲۸- رأس الحكمة مخافة الله - سر حلقه دانش خوف از خداست
- ۲۹- من صمت نجى - هر که خاموش باشد از آفت دور است .
- ۳۰- الوحدة خير من جليس السوء - تنهایی بهتر از همنشین بد است .  
( همنشین تو از تو به باید تانورا عقل و دین بیفزاید )
- ۳۱- المرء مع من احبه - هر کس هر چه را دوست دارد با آن محشور خواهد بود .
- ۳۲- الصلوة عماد الدين - نماز کن دین است .
- ۳۳- صوموا تصحوا - روزه دارید سلامت خواهید بود .
- ۳۴- الدعاء يرد البلاء - دعا رفع هر بلا می کند .
- ۳۵- خير كم من تعلم القرآن وعمل به - سعادتمند ترین بشر کسی است که قرآن را  
فرا گیرد و پیاموزد و عمل کند .
- ۳۶- خير العبادة اخفاها - بهترین عبادتها در پنهانی است .
- ۳۷- المسجد بيت كل تقى - مسجد خانه پارسایان است .
- ۳۸- نجوا المخفون - سبکباران رستگارانند .
- ۳۹- المؤمن يسر المؤمنه - گروندگان بخدا کم خرجند .
- ۴۰- المستشار مؤتمن - مشاورین باید مؤتمن باشند .

حضرت محمد ﷺ قبل از آنکه از دنیا برود غلامان خود را آزاد  
فرمود و هفت درهم از مال دنیا داشت فرمود آوردند بدست گرفت  
آنکه فرمود ای محمد چگونه خدا را ملاقات میکنی که از مال

متروکات پیشوای  
اسلام (ص)

دنیا چیزی ذخیره کرده باشی سپس بفقراء مدینه بخشید و گفت سو کند بخدای تبارک و تعالی . گریک خرماى نارس بدست خود ببخشند بهتر است که صد هزار دینار و درهم پس از خود انفاق کنند .

اساس البیت وسایر متروکات و باقی مانده زندگانی رسول خدا عبارت بود از ۲ توپ برد حیره ( پارچه هائی که در حیره می یافتند ) و ۲ جامه صحاری و ازاری بطول چهار ذراع و يك جبۀ یمنی . يك خیمه ناقص - يك پیراهن و قطیفه و عبای سفید و قدحی از شیشه که سوغات یکی از سلاطین بود - ۳ قدح چوبی که بحلقه دیوار می آویختند - يك تغار سنگی - محفره کوچک - مسواک - شانه - آئینه کوچک - دو انگشتر که نقش یکی لا اله الا الله محمد رسول الله بود و نقش دیگری صدق الله ، يك خاتم که بنوشتهجات و فرامین میزدند و نقش آن (محمد رسول الله) بود - ۳ کلاه که یکی از آنها دو گوشى و مخصوص ایام جنگ بود - ردای مربع ، ده شمشیر - ۷ زره - ۲ مغفر - ۳ سپر - ۴ نیزه - ۷ کمان - ۲۵ رأس اسب - شش شتر - سه الاغ سواری ۲۵ شتر که همیشه میدوشیدند و شیرش را بغذای اهل خانه و سایر واردین مصرف می کردند - ۱۰۰ رأس میش - يك خروس .

پیغمبر اکرم (ص) از مالیه دنیا قبل از رحلت چیزی نداشت و «زره» درفش که ذات الفضول می گفتند نزد یک نفر گرو بود که در مقابل ۳۰ صاع جو برای خانه خریده بود .

در مجموعه ورام ابوالاسود دثلی از عبدالله روایت میکنند که در **وصایای پیغمبر (ص)** ربنده وارد بر ابوذر غفاری شدم پس از احوال پرسى گفت يك روز که آفتاب بالا آمده بود (صبحگاه) وارد مسجد رسول خدا در مدینه شدم جز پیغمبر ﷺ و علی ﷺ کسی را در مسجد ندیدم از فرصت استفاده کرده عرض کردم یا رسول الله پدر و مادرم فدای تو باد مرا وصیتی فرما که خداوند مرا بآن منتفع سازد و سلامت و سعادت من را تأمین کند .

حضرت فرمود بسیار خوب گوش فرا دار و آنچه میگویم حفظ کن و عمل نما . آنچه که در آن روز پیغمبر خدا با اذن فرمود بنام وصایای رسول الله ضبط و مورد استفاده عموم است که ما نیز برای آنکه عملاً در این تاریخ مقدس نمونه بدست داده باشیم از هفتاد قسمت وصایای که مخاطب بخطاب یا ابانراست چند جمله آنرا نقل میکنیم .

قال ص نعم واکرم یا اباذر انک منا اهل البیت وانی موصیک بوصیة فاحفظها فانها جامعه بطرق الخیر وسیلة فانک ان تحفظها کان لک بها کفل.

فرمود اباذر تو از ما اهل بیت هستی وصایای پر نفع مرا یاد گیر که جامع جمیع خوبیها است اگر آنرا عمل کنی برای تو کافی است که از رحمت پرورد کار بهره بزرگی برداری .

یا اباذر اعد الله کانک تره فان کنت لاتراه فانه یراک

ای اباذر پرورد کار را چنان ستایش کن که گویا او را می بینی چه اگر تو او را نمی بینی او ترا می بیند .

اولین مرحله پرستش شناسائی ذات مقدس پرورد کار است که قبل از همه چیز بوده و پس از همه خواهد بود و نظیر و شبیهی ندارد . ابتدا و انتها و غایتی ندارد او خالق آسمانها و زمینها و آنچه ما بین آنهاست و بر حال همه آگاه و مهربان و دانا و توانا است .

پس از شناختن پرورد کار ایمان به پیغمبری من است که خدای تعالی مرا بسوی کایه بشر بر سالت فرستاده تا باذن او مردم را بحق دعوت کنم و بشارت دهنده بشوایم و بیم دهندند از عذاب او باشم من چراغی نور افشان هستم که از پر تو نور من بشراه را از چاه بشناسد .  
آنگاه دوست بدار اهل بیت مرا که خداوند پلیدی و بدی را از آنها برداشته و آنها را پاک و پاکیزه گردانیده .

ای اباذر خداوند خاندان مرا برای امت مانند کشتی نوح وسیله نجات قرار داده و آنها مانند در بر رحمت در قوم بنی اسرائیل میباشد

رسول اکرم حال مزاجیش رو بضعف می رفت اهل بیت و بنی هاشم و  
وصایای رسول خدا  
اصحاب اطراف آن حضرت نشسته و ایستاده بودند آنگاه خطاب  
به اهل بیت و اصحاب  
بعلی علیه السلام کرد فرمود بنشین و سر مرا در دامن خود بگیر سپس در

حالی که حاضرین می شنیدند فرمود بشنوید که این « اشاره بعلی علیه السلام » برادر و وصی و وزیر و خلیفه من علی بن ابیطالب است که دین مرا ادا کند و تعهدات مرا با مردم انجام نماید . ای بنی هاشم و ای بنی عبدالمطلب نسبت بعلی بغض نوزید و مخالفت نکنید با او حسد ننمائید ، بلکه با کمال رغبت با او تشریک ساعی کنید - ای مهاجر و انصار نزدیک است بین من و شما فراق افتد خداوند شما جزای خیر دهد من دو چیز میان شما میگذارم که بآن تمسک کنید یکی کتاب خدا قرآن دیگر اهل بیت من میباشد که از من جدا نمیشوند تا کنار حوض کوثر و هر کس

از آنها دور باشد از همه سعادت محروم است در پایان وصایا فرمود ای معاشر الناس بر شما باد بعمل صالح و عمل صالح پیروی امام و ولی امر است و تمسک بآن زیرا آنها سرچشمه های علم و حکمت هستند آنگاه فرمود آيا شنيديد گفتند آری. (۱)

از حجة الوداع یعنی از ۱۸ ذیحجه سال دهم تا اواخر ماه صفر یا اوایل ربيع الاول سال ۱۱ بیش از ۸۱ روز نگذشت که پیغمبر خدا ﷺ در مدینه زیست در این مدت اعراب می آمدند و می رفتند و گروه گروه فوج فوج اسلام قبول میکردند و رسول خدا ﷺ با وفود اعراب نهایت مهربانی و رأفت و شفقت را ابراز میفرمود - از هر يك از آنها دلجوئی میکرد و این مفاد و مدلول خلاصه سفارشات و توصیه آن حضرت با اعراب بود .

فرمود : پس از من قرآن آموزگار و رهبر شماست آنرا از دست ندهید و نگذارید شرك و نفاق باریگر سرزمین مسکونی شمارا فرا گیرد و در میان قبایل و خانواده های شما شیوع یابد نماز را برپا دارید و روزه را بگیرید - زکوة را بدهید - مال یتیم و ضعیف را پامال نکنید - بفقر و وضعفا رحم و دستگیری نمائید با همسایه خوش رفتار باشید - بخویشان و اقوام صله رحم کنید - فرزندان شما حقوق والدین را بشناسند - والدین در پرورش و تربیت فرزندان بکوشند - مسلمانان با یکدیگر در گفتار و کردار و اندیشه برادرانه رفتار کنید - بادت تعدی بحدود و حقوق هم تجاوز نکنید - افتخار و بزرگی بحسب و نسب را کنار بگذارید - بنده و غلام - سیاه - سفید - شاه - گدا همه بشر هستید و مانند هم، فقط تقرب و ارج و ارزش هر کدام بیشتر پرهیزکار باشید نزد خدا بیشتر مقربید - حقوق ضعفا را زیر پا نگذارید - آنها را از مزایای زندگی و حقوق اجتماعی محروم نکنید - اسیران و بندگازرا از دست مالکین و صاحبان آنها بخرید و آزاد کنید - حق ستم رسیده را از ستمکار بستانید و باو برگردانید، نگذارید قوی بر ضعیف ظلم و ستم کند .

حضرت محمد بن عبدالله ﷺ پیغمبر و رسول خدا در همین روزهای  
**خبر از هر کسی ؟ !**  
 آخر عمر در حضور وفود اعراب در ضمن وصایا و تعلیمات عالیه

۱ - وصایای آنحضرت را مجلسی در چند ورق نگاشته و در سایر کتب تاریخ من جمله النبی احمد نیز درج است  
 ص ۳۱۲ ص ۳۲۰ ج ۲ وصایای بااذر در مجموعه ورام است اگر فرصت شود ترجمه خواهیم کرد .

اسلامی فرمود ای اصحاب من « **دنا الفراق** » روزهای فراق و مهجوری نزدیک شده گوش فرا دارید و بدستور العمل من رفتار کنید .

من بزودی خواهم رفت چون امر حق را البیک گفتم کسی که از اهلیت من بمن نزدیکتر است مرا غسل بدهد و در جامه خودم یا پارچه مصری یا حله یمنی سفید مرا کفن کند و جنازه مرا کنار قبر بگذارد.

اولا اهلیت و پس از آنها مسلمین اصحاب دسته دسته بیایند و بر من نماز بگذارند و سپس دوستان و مسلمانانی دیگر که خبر میشوند و شما که حاضرید سلام مرا بغائبین مسلمانان که در مدینه نیستند برسانید و آنها را در اطاعت قرآن و اجرای احکام تذکر دهید و توصیه نمائید مبادا دیگران در عمل بقرآن بر شما سبقت گیرند هر چه را از مسائل حلال و حرام و آیات قرآن نمی فهمید از اهلیت نزدیک من سؤال کنید که آنها مبین و مفسر قرآن هستند - اصحاب از شنیدن این کلمات بگریه افتادند پیغمبر (ص) آنها را تسلی داد فرمود پس از من نوحه نکنید و صدا را بگریه بلند ننمائید - با تأسف و تأثیری فراوان اصحاب را ترك کرد و بحجره خود رفت .

فردا باز بمسجد آمد اصحاب با آن حال رقت و تأثر جمع شدند آن حضرت بمنبر رفت آنها را موعظه کرد و در اثنای وعظ فرمود من از میان رفتنی هستم و بسیار نگران شما هستم وعده من و شما بالای سر حوض کوثر.

ای مسلمانان من بر اسلام و ایمان شما ترس ندارم زیرا میدانم خوب تربیت شدید احکام و مواد اسلام را خوب فرا گرفتید فقط از برای شما از حرص و آرزوی دنیا میترسم - بدانید که بدترین صفات زیاده طلبی و آرزوهای دامنه دار است که انسان را از سعادت باز میدارد .

روز دیگر شد باز بالای منبر رفت و اصحاب همه جمع بودند فرمود:

خداوند عالم یکی از بندگان خود را مخیر فرموده بزندگی دنیا و آنچه در آنست و به زندگی آخرت و آنچه در آن نجاست آن بنده خدا آخرت را بردنیا ترجیح داد و آن را اختیار کرد این بگفت اضافه کرد که سرم درد میکند و بحجره اش بر گشت - دید عایشه سردرد گرفته « و اراسا » میگوید فرمود میل داری از دنیا بگذری و من تورا غسل دهم و کفن و دفن نمایم و بر تو نماز بگذارم ؟ - عایشه می گوید گفتم پس از من زن تازه عقد میکنی ؟ و در

حجره من جامیده؟ پیغمبر تبسمی فرمود و گفت بلکه وارأسا از این جهت بوده است .  
**فرمان جیش اسامه** باری در دسر پیغمبر شدت کرد شب شد فرمود اسامه را خبر کنید -  
 اسامه پسر زید بن حارثه است او بالشگری بچنگ موند رفت ( نزدیک شام ) و در آن جنگ شهید شد اگر چه مسلمین شکست نخوردند ولی شهادت زید بر آنها گران بود پسرش اسامه جوانی لایق و با استعداد بود پیغمبر (ص) برای تشویق او را سر لشکر و فرمانده قشون کرد و فرمود مأموریت پدرت را تمام کن و شام را فتح کن - اسامه را با سه هزار نفر مأمور فرمود بموته بروند و کفار را تنبیه کنند این انتخاب و انتصاب از بزرگترین تدابیر سیاسی پیغمبر بود ابو بکر و عمر - سعد بن وقاص - عثمان بن عفان - ابو عبیده جراح - سعد بن زیاد - قتاده بن نعمان را مأمور کرد در فرمان اسامه در آیند البته آنها پیرمرد و مشهور اسامه جوان و معروف بشجاعت بود صداقت و امانت و قابلیت او موجب این منصب در بیست سالگی او شد - رسول خدا خواست در راه خدا و جهاد بزرگی و کوچکی هم از بین برود - اسامه پیغمبر را وداع کرد و بیرون شهر منزل نمود تا همه جمع شوند مہبای حرکت گردد - خبر به پیغمبر دادند که برخی از شیوخ اصحاب از تبعیت اسامه سرپیچی کرده اند بسیار نگران شد با حال تب بمسجد آمد و بمنبر رفت و پس از وعظ و نصیحت فرمود :

این چه سخنی است که درباره اسامه شنیده ام. شما که درباره او سخن میگوئید درباره پدرش نیز سخنها گفتید در حالی که او و پدرش هر دو شایسته فرمانداری بودند و هستند و لعنت خدا بر کسانی که از جیش اسامه سرپیچی کنند این بگفت و از منبر فرود آمد با طاق خویش رفته در بستر آرمید .

حرکت لشکر برای همین که پیغمبر صلی الله علیه و آله رنجور بود و چند نفر هم از امر او سرپیچی کردند معوق ماند .

این جریان مال يك هفته قبل از رحلت است دو روز پیش از رحلت شنید که ابو بکر بجماعت بجای پیغمبر نماز میگذارد فرمود زیر بغلهای مرا بگیرید و بطرف مسجد رفت و رو بمهاجر و انصار کرده فرمود :

ای مردم شنیده ام که از مرگ پیغمبرتان پریشان شده اید ؟ آیا انبیائی که پیش از من گذشتند جاودان در دنیا زیسته اند ؟ بدانید که من هم مانند آنها باید از این دارفانی کوچ کنم و بخدای خویش پیوندم و شما هم روزی بمن خواهید پیوست - پس شما انصار را درباره

مهاجرین وصیت می‌کنم و مهاجرین را درباره انصار که با هم برادرانه زندگی کنید و پس از آن این سوره را تلاوت فرمود:

« بسم الله الرحمن الرحيم » و العصران الانسان لفي خسر الا الذين امنوا و

عملوا الصالحات و تواصلوا بالحق و تواصلوا بالصبر

سو کند بزمانه که انسان در زیان است مگر آنها که ایمان بیاورند و کارشایسته بکنند و وصیت نمایند بر راستی کردار و وصیت بشکیبائی درشاید.

در روایتی آمده که چون قدم بمنبر گذاشت در پله اول آمین گفت و در پله دوم و سوم نیز آمین گفت اصحاب پرسیدند چه کسی دعا گفت که شما آمین گفتید - فرمود جبرئیل در پله اول که قدم نهادم گفت محروم از رحمت خدا باد عاق والدین آنگاه فرمود «انا و علی ابوالهذه الامه» من و علی پدران این امت هستیم هر گاه کسی از اطاعت ما سرپیچی کند عاق والدین است و از رحمت خدا محروم میشود.

در پله دوم گفت محروم باد از رحمت خدا کسی که حق معلم و لیسعت خود را تضییع کند آنگاه فرمود من و علی و معلم و خدمتگذار شما مردم هستیم و بدون اجر و مزد راه هدایت را بشما نمودیم و هر کس حق ما را تضییع کند از رحمت خدا محروم است و من اجری نمیخواهم مگر مودت و دوستی اهل بیتم حق معلم و آموزگار را رعایت کنید.

در پله سوم جبرئیل گفت محروم باد از رحمت خدا کسی که حق مزدوری را پایمال کند و اضافه کرد که من مزدور شما هستم ولی از شما اجری نمیخواهم آنچه میگویم برای سعادت شما است و اکنون که میخواهم بروم دو چیز بین شما میگذارم که گمراه نشوید انی تارك فيكم الثقلين كتاب الله و عترتي ما ان تمسكتم بهما لن تضلوا ابدأ فانهمالین

يفترقا حتی يردا علی الحوض (۱)

این است آنچه من در میان شما از بار گران میگذارم که هر کس دست تمسک بآنها دراز کند هرگز گمراه نشود و آنها از هم جدا نمیشوند تا سرحوض کوثر بر من وارد گردند - این روایت راسی نفر از صحابه نقل کرده اند. (۲)

۱- صحیح مسلم ص ۳۳۸ ج ۲ صواعق ابن حجر ص ۸۱ کامل ابن اثیر ص ۱۲۲

۲- تفسیر آلاء الرحمن بلاغی ص ۴۳

### آخرین وداع پیغمبر با اصحاب

روز دیگر حالت پیغمبر ﷺ سخت تر شد فرمود خبر دهید همه اصحاب بمسجد بیایند وچنان بهم خبر بدهید که همه حاضر باشند و سخن مرا بشنوند که آخرین وداع و ملاقات من است .

سپس زیر بغلهای آنحضرت را گرفته بمسجد آوردند در پله دوم نشست فرمود ای مسلمانان آخرین ملاقات من باشما در دنیا امروز است هنگام رحلت من است هر کس از شما بر من حقی دارد بگوید و بستاند - و اگر بزبان یا بدست کسی را آزرده ام قصاص کند و اگر از مال کسی نزد من است بگوید و بگیرد و اگر دانی هست بدهد پس از نماز مردی برخاست گفت از تو سه درهم طلب دارم پیغمبر ﷺ بفضل بن عباس فرمود بپرداز - مردی دیگر برخاست گفت چند درهم از بیت المال نزد من است باید بدهم داد - مردی بلند شد گفت در يك سفری که من ردیف شما سوار بودم خواستی تازیانه بخری زنی بر من زد و من جامه بتن نداشتم تازیانه بر بدن من خورد اکنون می خواهم قصاص کنم فرمود حاضر مردم با کمال شگفتی می نگرستند پیغمبر فرمود بروید تازیانه را از دخترم زهر بگیرید بیاورید تا این مرد قصاص کند آوردند گفت آن روز من برهنه بودم باید شما هم برهنه شوید پیغمبر پیراهن را با آنحال تب بالازد آن مرد آمد بدن پیغمبر را بوسید گفت خواستم بالمس بدن تو از آتش جهنم دور شوم پیغمبر وصایای خود را خلاصه کرد و بحجره خویش برگشت .

### پیغمبر قلم و دوات خواست تا وصیت نامه بنویسد

در حال بحران ورنجوری اصحاب بدیدن او میآمدند اطراف حجره او را اشغال کردند فرمود قلم و دواتی حاضر کنید تا برای شما چیزی بنویسم که هرگز کمراه نشوید «ایتونی بدواة و کتف یا صحیفة یالوح اکتب لکم کتابا ن تملوا بعده ابدأ» عمر گفت «ان المرء

لیمهجر» این مرد هذیان میگوید (۱) اصحاب بر او خورده گرفتند صداها بلند شد بعضی گفتند مگر تو نخوانده ای ما یناطق عن الهوی ان هو الاوحی یوحی گفت ما را قرآن کافی است پیغمبر در حال مرض فرمود زود برخیزید بروید که شایسته نیست نزد من اختلاف کنید بخاری در صحیح خود چنین نوشته: (۲)

۱- صحیح بخاری ص ۲۲ ج اول

۲- در کتب لغت هجر بمعنی هذیان است و برخی برای فرار از انحراف آنرا بسرام معنی کرده اند در حالی که باین معنی نیست



«اذا اشتدت مرض النبي صلى الله عليه وآله قال ائتوني بقرطاس اكتب لكم كتابا لاتضلوا بعدي ابدأ فقال الرجل اي عمر بن الخطاب تهجر يكفيننا كتاب الله عندنا قال احداهم ائتوا حتى حال التنازع ولا ينبغي عند النبي التنازع فقال النبي قومه واعني»

روزی میمونه ام المؤمنین شربتی ساخت و چون تب آنحضرت شدت کرد بدهان حضرت می ریخت پیغمبر صلى الله عليه وآله بهوش آمد فرمود این گونه معالجه را نمی پسندم این شربت را بیدیگران بدهید بیا شامند - ولی شربت اثری کرد و حال پیغمبر کمی بهتر شد سر بلند کرد علی را نزد یک خواست بر او تکیه داد فضل بن عباس را خواست فرمود زیر بغلهای او را بگیرند بمسجد برود آن روز نماز را نشسته خواند و برای هیچ کس جایز نیست که امام نشسته و مأموم ایستاده باشند جز پیغمبر و آنهم همان قبل از روز رحلت بود - مردم خوشحال شدند حال پیغمبر صلى الله عليه وآله بهتر شده ولی چون بر گشت بخانه، ابوبکر اجازه گرفت بمنزلش که در محله سخ بود برود - پس از لحظه حال پیغمبر صلى الله عليه وآله سخت شد این بار هم خودش معالجه کرد فرمود از هفت ظرف آب از هفت جا برای من بیاورید آب حاضر شد فرمود بر سر روی من بریزید ریختند قدری از حرارت تب کاست - باز شب حالش سخت شد فرمود آب حاضر کنید دست در آب میزد و وضو گرفت و بتن خود دست میکشید .

حضرت فاطمه زهرا (س) روایت می کند که روز وفات پهلویش نهفته بودم و بسیار بحال پدرم تأسف خوردم بی اختیار گفتم «واکرب ابتاه» آنحضرت بمن نگاه کرد و فرمود :

«لیس علی اییک کرب بعد الیوم» پس از عصر امروز رنجی بر پدرت نخواهد ماند آن روز ۲۸ ماه صفر بود یا دهم و یا دوازدهم ربیع الاول بود .

عایشه میگوید سر پیغمبر صلى الله عليه وآله در دامن من بود - حس کردم سنگینی نمود . پیغمبر علی را خواست دست او را گرفت سرش را بدامن علی گذاشت آثار مرگ داشت ظاهر میشد در اطاق باز شد حسین وارد شد طفل ۷ ساله بود شتابان بعادت معهود روی سینه پیغمبر صلى الله عليه وآله رفت نشست خواستند او را بیرون بکشند با همان حالت تزع فرمود بگذارید باشد حسین منی و انامن حسین در این موقع سكرات مرگ بر او وارد می شد عرض میکرد خدایا یا مرگ را بر من آسان فرما جبرئیل آمد از همین دری که بنام اوست وارد شد فرمود برادر جبرئیل در این موقع جای آن نبود مرا تنها گزاری چه مژده آورده ای این آیه خواند .

## ولسوف يعطيك ربك فترضى

خدایت میفرماید آنقدر کناهکاران را بتو میبخشم که راضی شوی سپس صدای در بلند شد فرمود عزرائیل آمده از او خواست اجازه دهد تا قبض روح نماید - پیغمبر اجازه داد فرمود او دیگر از احدی اجازه نخواهد گرفت و در میان زوجات و دخترش و بنی هاشم و قریش جان بجان آفرین تسلیم کرد .

وَمَا مُحَمَّدٌ إِلَّا رَسُولٌ قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلِهِ الرُّسُلُ  
 أَفَأَنْ مَاتَ أَوْ قُتِلَ انْقَلَبْتُمْ عَلَىٰ أَعْقَابِكُمْ .  
 وَمَنْ يَنْقَلِبْ عَلَىٰ عَقْبَيْهِ فَلَنْ يَضُرَّ اللَّهَ شَيْئًا  
 وَسَيَجْزِي اللَّهُ الشَّاكِرِينَ

## رحلت رسول الله ﷺ

إِنَّكَ مَيِّتٌ وَإِنَّهُمْ مَيِّتُونَ

در نوردید آفتابش زود زود  
 تو گمان بردی که آن اختر نماند  
 ای چو رزق عام احسان و برت  
 در خراج و خرج و در ایفای دین  
 داده تحفه مرسوی دوران مطر  
 رونق هر قصر و گنج هر خراب  
 ای چو میکائیل راد و رزق ده  
 ای بقاف مکرمت عنقای غیب  
 سقف قصر همت هرگز نکفت  
 صد چو حاتم گاه ایثار نعم  
 کردگان های شمرده می دهد  
 کز نفیسی می نکنجد در نفس  
 نقد نوری بی کساد و بی شمار  
 ای فلک سجده کنان کوی ترا  
 دیدن او دیدن خالق شده است

سایه اش گر چه پناه خلق بود  
 عکس پنهان کشت و سوی غیب راند  
 ای غم ارزاق بر ما خاطر ت  
 ای فقیران را عشیره و والدین  
 ای چو بحر از بهر نزدیکان کهر  
 پشت ما گرم از تو بود ای آفتاب  
 ای ندیده کس در ابرویت کمره  
 ای دلت پیوسته با دریای غیب  
 یاد ناورده که از مال چه رفت  
 واحد کالاف در بزم و کرم  
 حاتم از مرده بمرده می دهد  
 تو حیای می دهی در هر نفس  
 تو حیاتی می دهی بس پایدار  
 وارثی نابوده یک خوی ترا  
 مارمیت از رمیت احمد بده است

حق مراورا برگزید از انس و جان

(مولوی)

رحمة للعالمینش خواند از آن

اختلاف است میان مورخین در رحلت رسول خدا (ص) که در کدام یوم است اجماع مسلمانان و مورخین اینست که در گذشت رسول خدا (ص) روز ۲ ربیع الاول سال ۱۱ هجرت بود و برخی هم ۱۰ و ۱۲ ربیع الاول نوشته اند بعضی وفات آن حضرت را ۱۶ اسفند ماه فارسی سال ۱۳۸۰ از سلطنت بخت النصر که مطابق سوم حزیران سال ۹۴۳ اسکندر بن فیلیپس و سال ۱۰۰ سلطنت کسری انوشیروان نوشته اند آنچه مجلسی اختیار کرده ۲۸ صفر است .

اصح اقوال سال یازدهم هجرت ۶۳ عام الفیل بوده زیرا محقق است که از روز خروج از مکه تا روز رحلت آن حضرت ده سال دو روز کم بود . ولی سال هجرت را از اول محرم حساب کرده اند بنابراین سال ۱۱ خواهد شد .

وجود مبارک پیغمبر بسنت سنیه خویش بدست علی بن ابیطالب رضی الله عنه با تشریک مساعی عباس بن عبدالمطلب و پسران او فضل - قثم و اسامه بن زید و شقران غلام پیغمبر (ص) غسل داده شد و در سه پیراهن (سه کفن) تکفین و تدفین گردید .

محل دفن پیشوای اسلام (ص) در حجره خود آن حضرت که بحجره عایشه معروف بود قبر را باندازه یک وجب از سطح زمین اطاق بلندتر نمودند و بر روی آن آب پاشیدند امیر المؤمنین علی رضی الله عنه این بیت را بر سر قبر پیغمبر با اشک ریزان انشاد کرد :

ما ذا علی من شم تربة احمدا      ان لایشم مد الزمان غوالیا

صبت علی مصائب لوانها      صبت علی الایام صرن لیا لیا

فاطمه زهرا یگانه دختر ۱۸ ساله باقیمانده پیغمبر با نهایت تأثر و تأسف بالای قبر پدر افتاد و این ابیات را با سوز دل و اشک ریزان سرود :

نفسی علی زفراتها محبوسه      یالیتها خرجت مع الزفرات

لاخیر بعدک فی الحیاة و انما      ابکی مخافة ان تطول حیاتی

و امروز قریب ۱۴ قرن است که آرامگاه منجی عالم بشریت مطاف میلیونها مسلمانان جهان می باشد (۱) .

جسد مبارک پیغمبر (ص) پس از تجهیزات لازم ۳ روز زمین بود که همه مسلمانان ده نفر ده نفر می آمدند و با دیده گریان و دل بریان بر جسد پیشوای خود نماز میخواندند و می رفتند و بنابراین با اتفاق مورخین ۳ روز پس از تجهیز دفن گردید .

۱- شرح بنا و ساختمان و تاریخ جغرافیای مدینه راجدا گانه نگاشته ام (مؤلف)

وماه رحلت را دوشنبه ۲ ربیع الاول و بقولی ۱۲ نوشته‌اند و باید اصح ۱۲ باشد و بقول مشهور دوم ماه صفر و اصح و اشهر ۲۷ شهر صفر هم نوشته‌اند در حال ازهر ۲۸ ماه صفر تا ۱۲ ربیع الاول خارج نیست .

سن آن حضرت بنا بر اصح اقوال ۶۲ سال و ۱۱ ماه و ۱۱ روز است که ۵۲ سال و ۱۱ ماه و ۹ روز در مکه و ۹ سال و ۱۱ ماه و شانزده روز در مدینه و ۱۲ روز در راه مکه و مدینه در سفر و مهاجرت بود محل دفن آن حضرت در خانه متبرکه که خود که در جنب مسجد بوده میباشد .  
اصحاب آن حضرت رضی الله عنہم ۴۰۷ نفر بوده‌اند که همواره ملازمت داشته و بیش از ۱۲ هزار نفر بشف حضورش نائل گشته و حدیث کرده‌اند .

او منجی عالم بشریت بوده تعلیمات روح بلند پرواز او چنان تأثیری در جهان کرد که بزودی سلطه و فرمانروائی در قلوب مسلمین یافت و با سرعت عجیبی از جزیره العرب تا دیوار چین پیش رفته ۱۳ سال دعوت بحق و حقیقت و ۱۱ سال شراره شرر بارش مشیرش بینی گردنکشان عرب را ب خاک مالید و بزودی سلاطین بزرگ روم و ایران را که هر یک خراجگیر جهان بشریت بودند در پیشگاه آئین خود خاضع و خاشع ساخت .

روزی که پیغمبر (ص) از جهان در گذشت ۱۴۰۰۰ نفر فدائی بمعنی حقیقی داشت که ۱۲۰۰۰ نفر آنان جبهه جنک نطق و قلم را اداره می کردند و کلیه کلمات و فرمایشات او را اشاعه میدادند ۸۰۰۰ نفر مدنی و ۲۰۰۰ نفر مکی و ۴۰۰ نفر آزاد شده گان و ایرانیان بودند .

## ناموس الہی

حضرت علی (ع) پس از استقرار برائیکه خلافت ظاہری تحت عنوان محمد رسول اللہ شرحی از زندگانی پیغمبران پیشین را باروش حضرت محمد (ص) از خوردسالی تا سالخوردگی بیان میفرماید که بهترین ترجمه حال رسول اللہ است اورا بناموس الہی یاد میفرماید اکنون ترجمه آن خطبہ را برای خوانندگان مینگاریم:

محمد (ص) رسوا خدا و ناموس الہی هنوز کودکی خورد سال بود که گرد و غبار یتیمی برچہرہ زیبایش نشست . این سایہ اندوہ والم ہم چون ہالہ بدور ماہ رخسارش چرخ میزد و قیافہ معصومش را جذا بترجلوہ میداد .

درہمان اوان کودکی ستارہ نبوغ و عظمت برپیشانی بلندش میدرخشید و با چشمان سیاہ و جذابش جہان را بانگاہی پر معنی و دقیق مینگریست و سرنوشت راہ و روش اجتماعی گیتی را دریک تحول و انقلاب عجیبی میدید !

محمد ﷺ گوہری بود کہ دست قدرت اورا در عالیترین کانون ہستی و درپا کترین مہد تربیت پرورش داد . و نہال وجودش را باغبان آفرینش با آب فضیلت و تقوی سرسبز و سیراب ساختہ بود .

محمد (ص) نسبش بہ پیغمبران بزرگ جہانی می پیوست و در آغوش پاکدامن ترین بانوان و پرهیزکارترین زنان جہان آن در دانہ عزیز و در بگاہ نوازش و پرورش یافت او در خاندان پاک قبیلہ کھنسال و نجیب و محبوب قریش نشوونما یافت و از رجال آن قبیلہ تنہا عمویش ابوطالب افتخار سرپرستی او را دریافتہ بود . آن پیر مرد مہربان بگاہ یادگار برادزش را همچون جان شیرین گرامی و عزیز میداشت . تا آنکہ اندک اندک محمد در میان زندگی قدم گذاشت و با جامعہ آن روز کہ فاقد ہرگونہ فضیلت و اخلاق بودند بیشتر تماس پیدا کرد .

محمد (ص) پس از مسافرتہا . گردشہا . تماشاہا در رو حیات افراد جامعہ و سازمان های محیط شروع بمطالعہ و اصلاح کرد .

محمد(ص) مدتی بچوپانی رمه کوسفندان عمر خود سپری کرد تا مانند پیغمبر ان گذشته شبانی بشر را از شبانی کوسفندان آغاز کرده باشد .

همینکه آن ناموس در چهلمین مرحله عمر قدم گذاشت خداوند متعال او را پیغمبری خویش برگزید و آن چهل ساله مرد را که سخت غریب و بیگس بسرمیبرد و بر هیچ قبیله و خانواده تکیه گاه نداشت بامر دمی وحشی و خون خوار بمبارزه در انداخت .

آن روزی که محمد ﷺ بمبارزه بر علیه کفرو شرك و فساد اخلاق قیام کرد جهان در دریای آشوب غرق بود و نوده بشر خاصه اعراب در آتش فسق و فجور میسوختند .

نخستین بار که آن فرشته رحمت این آیت آسمانی را از حلقوم خود بر مردم خواند **قولوا لا اله الا الله تفلحوا** - خدای یگانه را بپرستید تا رستگار باشید .

آن ساعتی که صیت این نیروی آسمانی همچون نور درخشان در فضای خاموش و تاریک کیتی طنین انداز گشت . اعراب جاهل و خونخوار صحرا نشین باچه قیافه تلقی و استقبال کردند . زیرا این کلمه از هر چیز برای آنها تازه تر و از هر خبر هولناکی هولناکتر میبود .

مرغ روح پشت کار و استقامت پیشوای اسلام ﷺ که بالای سر پرشورش آشیانه داشت از زبان بدگوی دشمن و سنگ باران قوم ترك آشیان نکرد و همچنان بر عزم و اراده آهنین خود متکی بود تا آنکه پایه اسلام را مانند کوه در جهان استوار و محکم گردانید .

محمد ﷺ قرآن مجید را چنان در آسمان دیانت پرتو افکن ساخت تا کتاب های کهنه آسمانی را مانند ستارگان کوچک در اشعه خیره کننده عالم افروزش محو و پنهان کرد .

در این موقع که ابرهای سیاه جهالت از افق زندگانی اعراب بر کنار شد همه فهمیدند که تا کنون در چه روزگار پست و مرحله فرومایه بسر میبردند چه مالها بغارت می رفت . چه خونها بناحق ریخته میشد . فهمیدند آن چیزها که در قبله عبادتشان قرار داشت چقدر ننگین و شرم آور است .

گفتار حکمیانه آن ناموس اعظم مانند باران رحمت آتش نفاق و کینه را خاموش کرد و کاروان گمراه بشر را که در ایام فقرت و جاهلیت بی سر و سامان بود بشاهراه سعادت بر سر فرمود .

موهومات طبقاتی را لغو کرد . مسلمانان را در مقابل قانون مقدس قرآن بدون استثناء مساوی و برابر قرار داد ، توانگران خیره سر که از میراث دیگران سیم وزران دوخته بودند بر کارگران تهی دست و زحمت کش کبریائی و آقائی می فروختند دیگر از موقعیت منحوس خویش نمیتوانستند استفاده کنند زیرا در قرآن مجید فرمود :

آدمیزادگان از تر و ماده آفریده شدند و سازمان خانواده و قبیله فقط برای شناسائی یکدیگر برقرار شد . هر کس پرهیز کار است در پیشگاه خدا مقرب تر و محترم تر خواهد بود .  
زندگانی محمد (ص) در میان مردم آنچنان ساده و بی پیرایه بود که اگر در میان جمعی می نشست تازه وارد ناگزیر بود بپرسد : کدام يك از شما محمد ﷺ است .

« در اینجا حضرت علی (ع) ناطق یگانه جهان بیاد انبیاء گذشته افتاد و فهرستی از رویه زندگانی آنها بیان فرمود :  
پیغمبران پیشین را تماشا کنید .

حضرت موسی شبان بنی اسرائیل از شدت زهد بسبزی صحرا قانع بود و در آن موقع که بروایت قرآن از سیراب ساختن گوسفندان شعیب فارغ میشد در پناه درختی گرسنه و مستمند بر زمین می نشست و از خدا قرص نانی طلب کرد که برای اولین بار در دهان گذارد .  
داود آن سراینده آسمانی که پادشاهی عظیم الشان و مقتدر بود با دست خود از لیلی خرما سبد می بافت و بدان وسیله امرار معاش میکرد .

عیسی پیغمبر پسر مریم عذرا از خاک بستر می گرفت و سر بر بالش سنگ می گذاشت  
کاخ پادشاهیش دامنه کوه بود و چراغ خانه او را مهتاب شب می افروخت .  
پیغمبر طاهرون نازنین ما بر جهان حکومت میکرد و آخرتاً روز مرگ سنگی بر روی سنگ نگذاشته بود تا چه رسد که کاخ ستم بنیاد کند .

او دنیا را با چشمی عفیف و پرهیز کار مینگریست و همواره گرسنه و تهی دست بسر میبرد حتی روز رحلت هم گرسنه بود .

او مانند بندگان سیاه بر روی زمین می نشست و کفش خود را با دست خود اصلاح میکرد غالباً بر الاغ برهنه سوار میشد و از شدت تواضع و فروتنی دیگری را هم در ردیف خود سوار می کرد .

یکی از همسرانش روزی پرده نسبتاً زیبا بردر آویخته بود گویا آن پرده اندکی نقش و

نگارداشت. گونه‌های زیبایش از فرط خشم گل انداخت و بآن بانو تا کید کرد که بیدرنک این پرده را از خانه وحی و نبوت بردارد زیرا پیغمبران بآرایش و تجمل نیازمند نیستند ،  
آنکاه فرمود :

اکنون مرا ببینید که چگونه زندگمی میکنم. بر این جامه که پوشیده‌ام چندان وصله زده‌ام که از وصله کننده آن شرم دارم . روزی یکی بمن میگفت این پیراهن مندرس را که دیگر وصله نمیخورد بدور انداز. گفتم آهسته باش. ماسکباران آسانتر بمنزل می‌رسیم .  
پس شما ای بندگان خدا. به پیشوای خود تاسی کنید و از حرص و آرزوی بر حذر باشید

## عقاید دیگران

### نسبت به پیشوای اسلام

وَمَا أَرْسَلْنَاكَ إِلَّا كَافَّةً لِّلنَّاسِ بَشِيرًا  
وَنَذِيرًا وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ  
(آیه ۶۷، سوره سباء)

حضرت محمد ﷺ يك شخصیت جهانی بود و روحانیت او در تمام ملل و ادیان اثر بخشید او منحصر بیک قبیله یا یک قوم بلکه یک کشور و یک قاره نبوده بلکه او برگزیده خدا و رسول و پیام آور خالق متعال برای کافه بشر تاروز قیامت بوده و میباشد و قرآن بر این حقیقت تصریح داد که «مانفرتادیم ترا مگر برای کافه بشر که آنها را بسعادت خودشان بشارت دهی و از لغزش و خطایا و انحرافشان بیمناک سازی اما بیشتر مردم نمیدانند»

این شخصیت بزرگ جهانی خواه و ناخواه اوراق صفحات زندگمی اقوام و ملل عالم بشریت را اشغال کرده و آثار و اندیشه او در افکار و اذهان عمومی و جوامع منعکس گشته در باره او فتاوتهائی کرده اند - استقصاء این آراء و عقاید نسبت بشخصیت محمد ﷺ غیر ممکن است و باضافه در حقیقت تعریف و توصیف آنها بر فضیلت این روح بزرگ نمیافزاید اما چون خوانندگان کتاب درآینده نزدیکی بجهان بشریت پیوستگی کامل خواهند یافت باید بدانند که این روح بزرگ که باروح کلی عالم وجود پیوستگی دارد مورد تقدیس و تعظیم و احترام عقلا و خردمندان ملل راقیه جهان بوده است و آنهائی که سم پاشی کرده یا نقد و انتقاد کرده اند هم چون اعمی در مقابل نور آفتاب محروم از اطلاع و استفاده افاضات اشراقیه آن شمس نبوت بوده اند -



فلاسفه بزرگ و خردمندان عالی‌مقام که در اوراق کتب جهان صرف عمر کرده‌اند و بر آثار اندیشه و فکر این شخصیت آسمانی دست یافته‌اند و اعتراف بعظمت و شخصیت او کرده و گفته و نوشته‌اند که محمد (ص) نمونه کامل انسان و مظهر سر تا پا نمای نیروی نامرئی خالق عالم می‌باشد و اینک ما نام چند نفر از دانشمندان بزرگ جهان را که در پیشگاه احمدی خضوع و خشیت خود را تصریح کرده‌اند مینویسیم تا خوانندگان بدانند که در مقام علم و انصاف و پیشگاه عقل و خرد هیچ دانشمند و فیلسوفی نیست که سراز جیب فکرت بیرون آورده و شخصیت بزرگ پیشوای اسلام صلی الله علیه و آله را ستایش و تمجید نکند زیرا اساس فرهنگ کنونی جهان را او گذاشت و کلید گنج‌های نهانی عالم بشریت را پیغمبر اسلام آشکارا بدست خردمندان و اولوالالباب و متفکرین بشرداد. «و این خود درخور کتاب مستقلی است» و از این جهت گفته‌اند او منجی بشر بود!

همینکه آفتاب وجود مبارک محمدی (ص) بر توافکن شد و نور علم و دانش او جهان گیر گشت بسیاری از دشمنان و بدخواهان که بشر را در حال جمود و خمود سطح‌ماده نگاهداشته بودند افتراها و تهمت‌ها بستند شاید دکان روحانیت و مسیحیت و یهودیت خود را حفظ کنند یکی دو قرن این کلمات سخیف و این عبارات موهون در میان ملل اروپا منتشر شد اما هر چه علم و دانش رونق افزود و هر قدر پرده‌های جهالت و ضلالت را پاره کرده از میان برداشت شخصیت محمد (ص) بیشتر جلوه‌گر شد و متفکرین غربی بر عظمت روح او پی بردند بطوریکه خود آنها در مقام دفاع درآمده و تمام آن اباطیل و خرافات موهون را باطل کردند و با استدلال علم و منطق تجلی نوردانش محمدی (ص) را اثبات نمودند.

بیدایش محققین بی‌غرض و توسعه علم و دانش عقاید سخیف و مغرضانه قرون وسطی را از بین برد و بزرگی و روحانیت آسمانی محمدی (ص) اعتراف و تصدیق کرد.

امروز اسلام در میان تمام قاره‌های مسکونی بشری پیروانی دارد و شخصیت‌های بارزی از خردمندان و ظرفا و عقلا و پاکیزه رویان و مؤدبین بفضیلت باسلام گرویده‌اند - طبقات مسلمین جهان در میان ملل برآزندگی خاصی دارند در میان ۳۵۰ میلیون چینی طهارت و نظافت با کسانی است که مشاغل کافه‌چی و آشپزی و مهمانخانه داری و نظایر آن را دارند و این طبقات همه مسلمانان هستند زیرا اساس نظافت و طهارت مسلمین قابل مقایسه با هیچیک از ملل دیگر جهان نیست.

باری یکی از دانشمندان غربی که بمقام وحی نبوت اعتراف کرد متنبه است که نظریه او را محمد رشید رضا در کتاب خود (الوحی المحمدی) آورده او محمد (ص) را صادق و درستکار شناخته و میگوید محمد (ص) معتقد و مستمسک بمبداء خود بوده است .

(مارکس مولر) خاورشناس انگلیسی میگوید - عنقریب مسیحیان خواهند فهمید که محمد (ص) یکی از مصدقین و یاری کنندگان بآئین و تعالیم مسیح بوده است در آنوقت است که از آنهمه دشمنی و مقاومتی که مسیحیان قرنهای نام دین با او مرتکب شده اند بدهشت خواهند افتاد .

تولستوی فیلسوف معروف روسی درباره محمد (ص) گوید - « جای هیچ شك و تردید، نیست که محمد (ص) پیغمبری که از مصلحین بزرگ دنیا است و از کسانی است که خدمت، شایانی بعالم بشر کرده اند همین فخر برای او کافی است که يك ملت پست و خونریز و وحشی، را از آنهمه عادات زشت رها کند و بسوی ترقی و تعالی سوق داد و البته اشخاص عادی قادر، نیستند چنین کار دشواری را انجام دهند بنا بر این چنین شخصی سزاوار همه گونه احترام، و تقدیس است. »

در جای دیگر گوید « این اسلام عنقریب عالمگیر خواهد شد زیرا این آئین کاملاً با عقل، و حکمت موافق است. »

کارلیل فیلسوف بزرگ انگلیسی در کتاب ابطال میگوید :

« کلمات او انعکاساتی است که از حقایق عالم بر قلب او منعکس شده هر مجهولسی، در نظرش معلوم و هر امر مخفی در برابرش آشکار است - اصطلاحات فریبنده و باطل - اعتبارات، و ظواهر بر نقش و نگار - عادات و اوامه قادر نیستند کوچکترین حقیقتی را از نظر او مستور، بدارند بالاخره کلمات وحی محمد (ص) وحی آسمانی است و وجودش حقیقت صرف است و « خمیرش از قلب عالم وجود است. چنین شخصی بهترین و عالی ترین دلیل و محکمترین، گواهی است بر وجود واجب الوجود و خالق این همه عوالم علم و حکمت و عرفان و فضیلت، از دماغ چنین وجودی تراش میکنند و بر هر فردی از افراد بشر لازم است از سخنان حکیمانه، و عام المنفعه اش استفاده نماید - از احکام و اندرزهای این پیغمبر که مؤسس اسلام است، معلوم میشود شخص هواپرست و خواهان سلطنت و مقامهای دنیوی نبوده است - پس رسالت، او مسلماً حق و آسمانی است. »

« در جای دیگر میگوید - «دشمنان اسلام از روی تعصب و نادانی گمان کرده اند که ، محمد برای شهرت سلطنت قیام کرده است اما کمی تأمل و اندکی تفکر در روحیه این شخص و یکنظر بسیرت او خلاف این نسبت را واضح مینماید - زیرا محمد معتقد بود که ، دنیا ثبات و بقائی ندارد و بسوی نیستی و زوال میرود و همواره مردم را باین عبارات حکمت آمیز ، « و پندهای دلپذیر و دل نبستن باین جهان دلالت میکرد - پس در نظر چنین شخصی . ، « تاج قیصر - تخت کسری یا رباست کعبه و سلطنت تمام شبه جزیره عربستان چه قدر و منزلتی داشت ! چنین وجودی چه میل و رغبتی باین جهان فانی دارا بود . »

دکتر شبلی شمیل که یکی از علماء بزرگ مادی و مروج عقیده نشوء و ارتقاء است و کتابهایی در آن نظریه نوشته است در نامه ای که بسید محمد رضا رشیدرضا نویسنده کتاب (الوحی المحمدی) نوشته چنین گوید :

«تو بمحمد از لحاظ اینکه پیغمبر (ص) است می نگری و او را تعظیم میکنی ولی من ، باو مانند یکی از افراد بشر مینگرم و او را خیلی بزرگتر و عظیم تر میدانم - من و تو گرچه در اعتقاد دوطرف قضیه واقع هستیم اما وجود این عقل و دانش میان ما یک صورت مشترکی داده است و بدیهی است که این اشتراك بهترین وسیله برای ارتباط است . آنگاه در پایان نامه ، خود این اشعار را میگوید :

دع من محمد فی سدی قرآنه	ما قد نجاه للحمة الغایات
انی وان اك قد كفرت بدینه	هل اكفرن بمحکم الآیات ؟
او ماحوت فی ناصع الفاظ من	حكّم روادع للهوی و عظات
و شرایع لوائهم عملوا بها	ما قیدوا العمران بالعارات
نعم المدبر و الحكیم و انه	رب النصاحة مصطفی الكلمات
رجل الحجاز و جل السياسة والدها	بطل حلیف النصر فی الغارات
بیلاغة القرآن قد غلب النبی	و بسیفه انحی علی الهامات
من دونه الابطال فی كل الوری	من سابق او حاضر او آت

جرجی زیدان مورخ نامی مصر در تاریخ تمدن اسلامی خود در ذیل عنوان بعثت و پیغمبری محمد (ص) و رفتار قریش و قوم و قبیله اش با او بحث میکند و پایان سخن گوید : « خیلی سزاوار است که این جالختی در نك كنیم و نظری باین امر و دعوت نمائیم . . . »

(کنت هانری و کاستری) در کتاب خود موسوم به (الاسلام خواطر و سوانح) گوید :

« باید دید این مرد که چهل مرحله از مراحل عمر را پیموده بود و هنوز در بهترین ادوار هوشیاری  
 « و دوره جوانی فکر و هوش بوده و از آن شرقیان بود که بخردمندی و تیزهوشی و قوت ادراک  
 « ممتاز بوده اند و از مقدمه سازی و گرفتن نتیجه از آنها دوری می جستند چگونه فکر میکرد  
 « و در چه چیز فکر مینمود بدیهی است جز این نبوده که بارها کلمات (الله احد - الله احد) را  
 « میگفت و باز آنها را تکرار میکرد . همان کلمات را بر زبان میراند که عموم مسلمین پس از  
 « او بر زبان رانده اند ولی ما مسیحیان که از توحید و تفکر در آن دور هستیم نمیتوانیم معانی  
 « آن کلمات را درک کنیم . »

« آری فکر و هوش او همواره باین کلمات مشغول بود تا آن فکر در کلامش ظاهر شد و  
 « بصورت مختلف در قرآن تجلی نموده و از آن جمله است « لم یلد ولم یولد ولم یکن له کفو احد »  
 « مترادفات زبان عرب نیز با معانی رقیق خود او را در تکرار این مبداء عالی مساعدت میکرد و  
 « از همین افکار و عبارات است که اسلام « لا اله الا الله » بوجود آمد . »

« اصل و حقیقت اعتقاد بخداوند همین است - خدای یگانه پروردگار برتر از هر چیز  
 « منزله از تمام عیوب و نقایص - خدائی که عقل نمیتواند آنرا بصورت آورد - و این يك عقیده  
 « بسیار قوی است که تمام مسلمین همیشه و همه جا بآن ایمان دارند با همین عقیده بر سایرین  
 « امتیاز دارند اینها حقیقه همانطور که خود را می نامند مسلمانان واقعی هستند و راستی  
 « محال است که این اعتقاد از مطالعه تورات و یا انجیل برای بیغمبر حاصل شده باشد - زیرا  
 « اگر او آن کتابها را مطالعه می کرد آنها را قبول نداشت چه این کتب محتوی بر عقیده تثلیث  
 « است که متناقض با فطرت و مخالف با وجدان او میباشد - پس ظاهر شدن این اعتقاد در او  
 « یکدفعه و بدون واسطه بزرگترین مظهری از مظاهر زندگانش میباشد و بهمین امر  
 « بزرگترین دلیل بر صدق دعوی اوست - وقتی جعفر بن ابیطالب آیات راجع بمریم و عیسی  
 « را برنجاشی خواند چشمان او پرازاشک شد و کشیשהا فریاد زدند این گفته ها از همان  
 « سرچشمه ای آمده است که گفتارهای عیسی آمده و چون روز دوم شد نجاشی جعفر را خواست و  
 « از او خواست قسمتی از قرآن را که درباره عیسی آمده است بخواند جعفر چنان کرد نجاشی  
 « چون شنید که قرآن عیسی را بنده و فرستاده خدا و روحی از او میداند که در مریم نزل نمود »

« خیلی متعجب شد و ترکه نازکی را که نزدیکش بود برداشت و بجعفر گفت فرق میان آنچه « از تو درباره عیسی شنیدم و آنچه کیش و آئین مادر باره اش میگوید از باریکی این چوب « تجاوز نمیکند : »

ولی ما غربیها قادر نیستیم معانی قرآن را آنطور که لازم است درک کنیم زیرا با افکار و باطرز تربیت ملل ما مغایر است اما نفهمیدن ما دلیل بر معارضه تأثیر آن در عقول عرب نمیشود و چه خوب گفته است (زان ژاک روسو) او میگوید بعضی از مردم مختصری از زبان عربی را فرامیگیرند و بعد قرآن را میخوانند و بر آن میخندند و اما این شخص اگر محمد (ص) را در آنوقت میدید که این کلمات و آیات را با آن عبارات فصیح و آن آهنگ دلکش و صدای دلنواز طرب انگیز که در اعماق دلها مؤثر است ادا میکند و مشاهده میکرد چگونه احکام را با قوه بیان و بلاغت بی مانند خود تأیید می کرد بدون شك در برابرش سجده میکرد و با صدای بلند می گفت ای پیغمبر وای فرستاده خداوند دست ما را بگیر و بسر منزل شرف و افتخار و بامواقع خطر و مرگ برسان زیرا برای رضای خاطر تو طالب مرگ یا فیروزی هستیم .

دانشمندانی دیگر که شماره و استقصاء آن غیر ممکن است ولی تا آنجا که ما بدست آورده ایم بیش از ۵۵۰ دانشمند غیر مسلمان درباره عظمت مقام پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و قرآن مجید بیانات مفصّلی با استشهاد بآیات قرآن دارند که در کتب مستقل و مفصّلی تألیف و نشر و بالسنه مختلفه ترجمه شده است و برای عظمت پیشوای اسلام و قرآن کافی است .

## حوادث مشهور تاریخی اسلام تا زمان رحلت

### حضرت پیغمبر (ص)

میلادی

۵۳۵	تولد عبدالله پدر پیغمبر (ص)
۵۷۰	حادثه فیل
۵۷۰	سال اول میلاد - تولد حضرت محمد (ص)
۵۷۶	« ۵-۶ وفات آمنه مادر پیغمبر ﷺ که در سال چهارم نیز نوشته اند
۵۸۷	۸ سال وفات عبدالمطلب جد پیغمبر
۵۸۲	۹ « درگذشت انوشیروان عادل
	۱۲ « مسافرت اول محمد (ص) بشام با ابوطالب
۵۸۰-۵۹۰	جنگ فجار
۵۹۵	۲۵ « مسافرت دوم محمد بشام در تجارت خدیجه و ازدواج با او
۶۰۰-۶۰۱	۳۰ « تولد علی بن ابیطالب <small>علیه السلام</small>
۶۰۵	۳۵ « تجدید بنای کعبه و نصب حجر الاسود
۶۱۰	۴۰ « آغاز وحی - اعلان نبوت سال چهارم عمر
۶۱۵	۴۵ « هجرت مسلمین بحیثه شهر رجب سال پنجم نبوت و تولد فاطمه زهرا (س)
۶۲۰	۵۰ « وفات ابوطالب و خدیجه (سال الحزن)
۶۲۱	۵۱ « معراج شب دوشنبه ۲۷ رجب سال قبل از هجرت
۶۲۱	۵۲ « وجوب نماز
۶۲۱	۵۲ « بیعت عقبه اولی سال ۱۲ نبوت
۶۲۲	سال ۵۳ - میلاد پیغمبر اسلام و اول هجرت بمدینه ۱۲ ربیع الاول سال ۱۳ نبوت
۶۲۳	سال اول هجرت نمایندگی حمزه در شهر رمضان ماه هفتم سال اول هجرت

ميلادي

۶۲۳	سال اول هجرت سريه عبیده بن الحارث شهر شوال ماه هشتم
۶۲۳	« غزوه ابوا ماه صفر ماه ۱۲ سال اول هجرت « «
۶۲۳	« غزوه بواط شهر ربيع الاول ماه ۳ سال دوم « «
۶۲۳	« غزوه العشيره شهر جمادى الاخره ماه ششم سال ۲ « «
۶۲۳	« سريه عبدالله بن جحش شهر رجب ماه ۷ « «
۶۲۴	« غزوه بدر الكبرى شهر رمضان ماه ۹ « «
۶۲۴	« غزوه بنى قينقاع شوال سال دوم « «
۶۲۴	« غزوه السويق ذى حجه سال دوم « «
۶۲۴	« قتل كعب بن الاشرف ربيع الاول سال ۳ « «
۶۲۴	« سريه زيد بن حارثه جمادى الاخره سال ۳ « «
۶۲۵	« غزوه احد ماه شوال سال ۳ « «
۶۲۵	« بعث الرجيع ماه صفر سال ۴ « «
۶۲۵	« سريه بثر معونه سال ۴ « «
۶۲۵	« غزوه بنى النضير ربيع الاول سال ۴ وتحريم خمر « «
۶۲۶	« غزوه دومة الجندل ربيع الاول سال ۵ « «
۶۲۶	« غزوه بنى المصطلق شعبان سال ۵ « «
۶۲۷	« غزوة الخندق شوال سال ۵ « «
۶۲۷	« غزوه بنى قريظه ذى قعدة سال ۵ « «
۶۲۷	« غزوه بنى لحيان ربيع الاول سال ۶ « «
۶۲۷	« غزوه ذى قرد « « « «
۶۲۷	« سريه الغمر ربيع الثانى « « «
۶۲۷	« سريه زيد بن حارثه بسوى عيص جمادى الاولى سال ۶ « «
۶۲۷	« سريه « « حسمى ج ۲ سال ۶ « «
۶۲۷	« سريه عبدالله بن عتيك رمضان سال ۶ « «
۶۲۸	« سريه عبدالله بن رواحه شوال « « «

میلا دی		
۶۲۸	سال ۶ هجرت صلح حدیبیه ذیقعدہ سال ششم	
۶۲۸	« « « ارسال نامه وقاصد بروم و ایران سال هفتم	
۶۲۸	« « « ازدواج باام حبیبہ دختر ابوسفیان جمادی الاولی سال ششم	
۶۲۸	« « « غزوه خیبر شهر محرم سال هفتم	
۶۲۹	« « « عمره القضاء رفتن بمکہ برای عمره مفردہ در ذیقعدہ سال هفتم	
۶۲۹	« ۸ « سریہ مؤتہ شهر جمادی الاولی سال هشتم سپتامبر	
۶۲۹	« « « سریہ ذات السلاسل جمادی الثانی	
۶۲۹	« « « سریہ الخبیط شهر رجب	
۶۲۹	« ۸ « سریہ ابی قتادہ بطرف نجد در ماه شعبان سال ۸	
۶۳۰	« « « فتح مکہ وشکستن بتها - رمضان	
۶۳۰	« « « غزوه حنین دهم شوال	
۶۳۰	« « « غزوه طایف شوال	
۶۳۰	« « « تولد ابراهیم از ماریہ قبظیہ ذیحجه	
۶۳۰	« ۹ « سریہ عینہ بن حصین الفزاری بسوی بنی تمیم سال ۹	
۶۳۰	« « « سریہ علقمہ بن معرز المدلجی بسوی حبشہ ربیع الآخر سال ۹	
۶۳۰	« « « سریہ علی بن ایطالب <small>رضی اللہ عنہ</small> بسوی فلس و صنم و طی ربیع الآخر	
۶۳۱	« « « غزوه تبوک شهر رجب اکتبر	
۶۳۱	« « « حجه ابی بکر ذی حجه	
۶۳۱	« ۱۰ « سریہ خالد بن الولید بسوی بنی الحارث ربیع الاول سال ۱۰	
۶۳۱	« « « وفات ابراهیم ربیع الاول	
۶۳۱	« « « بعث علی بن ایطالب <small>رضی اللہ عنہ</small> بسوی یمن - رمضان	
۶۳۲	« « « حجه الوداع ذیحجه	
۶۳۲	« « « واقعہ غدیر خم ونصب امامت ونص خلافت	



میلادی

۶۳۲

سال ۱۱ هجرت فرمان جیش اسامه برای شام ماه صفر ۱۱

۶۳۲

« « « رحلت حضرت رسول الله ﷺ پیشوای اسلام ربیع الاول سال ۱۱

### پایان

پروردگار عالمیان را سپاس و شکر میکنم که با فقدان بضاعت علمی این بنده شرمند را بنکارش این کتاب در مدت کوتاهی موفق گردانید . و امیدوارم در پیشگاه حضرت محمد مصطفی پیشوای اسلام صلی الله علیه وآله وسلم هم مورد قبول افتد .

### خوانندگان گرامی

این کتاب خلاصه از بیش از صد جلد کتاب است که تا توانستم مطالب را خلاصه و کوتاه کردم اگر مورد قبول ارباب خرد و دانش واقع شد از دربار الهی بخواهید که از خطایا و لغزش نویسنده درگذرد .  
والسلام علی من اتبع الهدی ... آمین یارب العالمین

فیض العسلی بکار کشف الہی بجاہ  
حضرت جمیلاً صدقاً عیسیٰ و آد

# آرامگاہ

حضرت محمد صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم

پیشوی اسلام

# تاریخ مدینة منقره

مدینة منقره

شهر مقدسی که بیش از ۱۴ قرن است مطاف میلیونها مسلمانان جهان در اعصار مختلفه میباشد و در سابق یثرب نام داشته اکنون بمدینه شهرت دارد و آرامگاه پیشوای اسلام است در وجه تسمیه یثرب نوشته اند چون اولین کسی که در آنجا سکونت گرفت یثرب بن قانیه از دودمان سام بن نوح بوده آنجا را یثرب گویند .

## «مدینة النبی»

مدینه در شمال مکه بفاصله ۲۵۰ میلی واقع است - بنقل یاقوت مدینه ۲۹ اسم داشته و سبب آن قرائی است که نزدیک هم واقع و مرکز آن بیثرب خوانده میشد . مجد شیرازی انوی ۳۵ نام و سمهودی ۹۴ نام بر آن نگاشته . ابن زباله مینویسد که مدینه در توراة چهل نام دارد - تمام آن اسامی پس از هجرت بمدینه طیبه جای خود را بخشود .  
مدینه از لحاظ وسعت نصف شهر مکه ولی دارای نخلها و نخلستانهای فراوان است .  
آب مدینه از چاه و از چشمه هائست که از کوههای اطراف آن سرچشمه میگردد و اخیراً بوسیله موتورهای برقی از آب چاههای عمیق آن استفاده میکنند .  
مدینه شهری یاقی حجاز است که کشت و زرع فراوانی دارد - اطراف شهر دیواری بلند کشیده شده .

آب و هوای مدینه مرطوبی بود و بیشتر مردم تب و نوبه مبتلامیشدند و چون رسول اکرم صلی الله علیه و آله بمدینه مهاجرت فرمود از برکت قدم مبارک آن حضرت بکلی آن مرض برطرف گردید و دیگر آثاری از آن نبوده و نیست این قولی است که همه مورخین بر آن اتفاق دارند که مدینه بدعای رسول خدا هوایش سالم و مطلوب و خاکش پربرکت و نشاط انگیز شده است بقیع غرقد - قباء - احد - وادی عقیق - آبار العقیق از جاهای دیدنی آن شهر است و از

خصایص مدینه بوی عطر خاصی است که همیشه در هوا پراکنده است و اختصاص بفصل و موقعی معین ندارد - لبنیات مدینه در حجاز امتیازی دارد که بسایر شهرها حمل میکنند .

کوه احد يك رشته کوه با برکتی است که پیغمبر ﷺ در حق آن فرموده :

«فقال ص احد جبل یحبنا ونحبه وهو علی باب من ابواب الجنة»

فاصله مدینه از مکه ۲۰۰ میل و تا کوفه ۴۰۰ میل و تا بصره ۴۰۰ میل راه است .

مقیاس وزن در مدینه کیل بوده که مبادله جنسی معمول بوده و آیه «ویل للمطففین»

برای آنها روی حساب کیل نازل شد .

مردم مدینه مهمان دوست و با عواطف و با فضیلت تر از مردم مکه میباشند و شهر مدینه از برکت اسلام توسعه و عمران و آبادی فراوانی بخود گرفت که هنوز آثار و مآثر آن باقی است (۱) .

آفتاب وجود محمدی از مشرق دامن آمنة بنت وهب بن عبد مناف از مشرق شهر مکه

طلوع نمود .

حضرت ابوالقاسم محمد بن عبدالله ﷺ در مدت ۶۳ سال عمر مبارکش (۶۲ سال و

۱۱ ماه و ۱۱ روز) ۵۲ سال و ۱۱ ماه و ۹ روز آن را در مکه و ۹ سال و ۱۶ روز در مدینه

اقامت داشت .

هجرتش از مکه بمدینه روز ۲ شنبه غره ربیع الاول سال ۱۳ از بیعت از مکه حرکت

و ۱۲ همان ماه وارد مدینه طیبه گشته تا آن روز بیشرب معروف بود نزول اجلال فرمود .

وفاتش روز ۲ شنبه ۲۷ صفر سال ۶۳۲ میلادی رخ داد و مدینه امروز شهر مقدس و مطاف

مسامین است .

چون در اطراف مدینه صحراهای وسیع بسیاری از قبیل وادی عقیق -

### آب و هوای مدینه

وادی بطحان - وادی رافون - وادی مدینیت - وادی قناه - وادی

مهور و غیره میباشد هوای مختلف پیدا می کند و بسیار گرم و در قبل از ظهر بسیار کثیف

میشود و بعد از ظهرهای تابستان بادهای مسموم میوزد .

بنقل تاریخ شرب (قبل از هجرت پیغمبر) مدینه چون بدریا نزدیک است هوای مالاریائی

۱- برای اطلاعات کامل بتاریخ جغرافیائی مدینه و کتب عمده الاخبار فی مدینه المختار و کتاب مرآت

الحرمین و غیره مراجعه شود .

بسیار خطرناکی داشته و در هر سال تابستان گروهی انبوه در اثر مالاریا تلف میشدند و در اثر قدوم مبارک رسول الله ﷺ از سال هجرت بیعد دیگر هوای مالاریائی بکلی از بین رفته و هوا خشک و صاف گشته و در تابستان هوای آنجا از ۲۸ درجه بیشتر نمیشود و در زمستان از ده درجه زیر صفر باین تر نمیرود و رفعت پاشا مینویسد **وجوالمدینه فی الجملة اشد من جوالمصر صیفاً وشتاءاً (۱)**

در نتیجه آب های را کد و بر که ها پشه مالاریائی تبی عارض میشد که اسامی مختلفی داشت و بیشتر حیوانات هم بآن تب مبتلا میشدند در یکی از جنگها که شتران مبتلا بتب شدند و بعضی لشکریان بوباء خدمت پیغمبر رفتند حضرت دعا فرمود که دیگر وباء و تب از مدینه رفع گردد دعای آنحضرت مستجاب شد و خود آنحضرت هم که مبتلا بتب شده بودند بکلی رفع گردید .

در پس از جنگ تبوک جمعی مبتلا بمرض جذام شده بودند خدمت پیغمبر ﷺ مشرف شدند حضرت دعا فرمود خداوند هوای مدینه را مانند مکه صاف و بی بلا فرماید و آن مرض هم رفع گردید .

اطراف مدینه دهکده های بسیار است که از حیث لبنیات و میوه جات و ماکولات پر نعمت تر از مکه است و شهر بسیار باصفا و نخلستانهای فراوان دارد و آب بسیار از چشمه های اطراف کوه های آن جاریست و آب مشروب گوارای آن از چشمه ارزق و زرقاء معروف است که از قبا سرچشمه میگردد در مدینه جاری میشود آب مدینه از چاه است و چاه های معروف آن اسامی خاصی دارد که با شتر و الاغ و گاو و یا با آدم از آن آب میکشند بسیار گوارا و شیرین است و مشهورترین چاه های آنها بنام بشر آریس - اعراف - لصبه - جمل - سقیاء و غیره معروف است .

معروفترین چشمه های آب مدینه چشمه ایست منسوب بپیغمبر ﷺ که حضرت در کهف نبی حزام در ایام جنگ خندق حفر فرموده - آنجا اول پناه گاه لشکر اسلام بود آنگاه حضرت چشمه ای کنده و آب جاری شده و بهترین آب های مدینه است و تا کنون این آب جاری هیچ نقیصه ای بر او وارد نیامده است .

کهف در مغرب کوه سلع طرف راست راه عبور از مسجد فتح است و در میان مدینه

عبور میکند این آب از صدقات جاریه پیغمبر ﷺ میباشد .

در احد و قبا نیز چشمه‌های بسیاری است که از صدر اسلام حفر شده و هنوز آب آن جاری است و بسیار گوارا می‌باشد .

حاجی شیروانی مینویسد :

شهر مدینه قریب دوهزار باب خانه دارد و نواحی چند مضافات اوست اگر چه آن شهر قصبه مانند است اما شان او بلند است و زمین عاقل در آنجا کم است نخلستانهایش بسیار، آبتن سازگار و هوایش حار و حصارش آجر بغایت استوار مردمش لاغر و اسمراللون و غالب شافعی مذهب و حنفی و امامی در آنجا فراوان است و سادات عالی نسب و شرفای صاحب‌حسب بسیار دارد (۱).

«توابع مدینه بسیار است از جمله فرع که قصبه بزرگی است و اهالی آن شیعه اثنی عشری و مردمان آن شجاع و دلیر و باتقوی می‌باشند و در بین آنها عده زیادی از سادات عالی درجات می‌باشند که غالبشان از ذراری حضرت صادق علیه السلام هستند و در طی سادات مدینه اشاره بآنها خواهیم نمود»

در فتوحات اسلامی اموال و املاک بسیاری از یهود و نصاری و از صدقات پیغمبر (ص) سلمان و بلال و سایر مسلمین تقدیم و بحضرت رسول الله هبه و تقدیم شد که آنحضرت آن اموال را جزو صدقات جاری مقرر فرمود و اینک املاک بسیاری است که خاندان پیغمبر (ص) از محصول آن بهره‌مند می‌شوند و شرح آن مفصل در عمدة الاحبار نوشته شده است .

تولیت صدقات حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله با امیر المؤمنین علیه السلام بوده و پس از رحلت آنحضرت با حضرت مجتبی بود و پس از رحلت آنجناب با حضرت سیدالشهداء بوده و پس از آنجناب مدتی با حضرت سیدالساجدین بوده و مدتی با زید بن الحسن بوده و صدقات بمعنی اوقاف می‌باشد و تفصیل صدقات آنجناب و صورت آنها در کتب عامه و خاصه و سیراحوال آن بزرگوار مسطور می‌باشد مراجعه فرمائید .

«پس از وفات زید بن الحسن تولیت صدقات بدست حسن بن زید امیر مدینه منوره بود و پس از او با پسر بزرگ حسن بن زید بوده و متعاقباً در ایادی بنی‌الحسن تا مدتی بوده و سپس

این صدقات باحسین اصغر فرزند حضرت سیدالسادین بوده است .

**دیوار دور شهر مدینه** دیوار دور شهر را عضدالدوله دیلمی کشید و در استحکام آن شهر جدوافی مبذول داشت .

دیوار «سور» مدینه شریفه را عضدالدوله دیلمی از سلاطین آل بویه در ۳۶۰ در خلافت الطائع لله ساخت و مدتها بود تا در اثر حوادث زمان خراب و منهدم شد آنگاه جمال الدین محمد بن علی مکنی بابو منصور اصفهانی سور محکمی ساخت در سال ۵۴۰ سپس در ایام ملک صالح بن ملک ناصر محمد بن قلاوون در سال ۷۵۵ سور و دیواری برقیع کشیدند که هم اکنون باقی است .

**جمعیت مدینه** مدینه قریب ۵۶ هزار جمعیت داشته و اکنون بیش از پانزده هزار نفر در خود شهر بیشتر نیست و اکثر بطرف شام و اناطولی و هندوسایر شهرهای حجاز مهاجرت نموده اند و اکثر از ذریه انصار هستند و این آیه را در حق اهل مدینه نوشته اند .

**قال الله تعالی : والذین تبوءوا الدار وایمان من قبلهم یحبون من هاجر الیهم و لایجدون فی صدورهم حاجة مما اوتوا و یؤثرون علی انفسهم و لو کان بهم خصاصة و من یوق شح نفسه فاولئک هم المفلحون** آیه ۹ سوره حشر ۵۹

اهالی مدینه در صدر اسلام بیشتر اهالی شام و هند و ترک و مصر و ایران بودند که در هجرت رسول خدا ﷺ ب مدینه مهاجرت کرده اند مردم آنجا محترم و آنجا بزرگترین دانشگاه اسلامی بوده از آنجا نور علم و دانش ب تمامی جهان پرتو افکن میشده است - اهل مدینه دارای فضایل اخلاقی میباشند بسیار میهمان دوست و برای پذیرائی واردین مهیا و میهمان نواز میباشند .

رنگ اهل مدینه گندم گون است و بیشتر از تجارت و زراعت معیشت آنها اداره می شود و بسیاری از مردم از موقوفات و صدقات جاریه و حفظ و حراست بقاع متبر که و مساجد ارتزاق می نمایند .

در این میان گروهی هستند که از دودمان ایرانی های عصر پیغمبر ﷺ میباشند

آنها را نخاوله گویند که شیعه هستند و بیشتر بیابانی و کارهای فلاحت و حفظ مواشی و گوسفندان و زراعت اشتغال دارند و بنقل رفعت پاشا (۱) اگر آنها نبودند مدینه زراعت نداشت و باغ و بساطین باین خوبی که اکنون دارد پیدا نمیکرد بسیاری از عادات اهالی مدینه بر دستورات صدر اسلام باقی است از آن جمله در ایام ماه رمضان غنی و فقیر و همه مردم نماز جماعت را در مسجد رسول الله (ص) میگذارند و همانجا با خرما یا آب گرمی افطار نموده و از آنجا بمنزل میروند و غذا تناول می کنند و پس از افطار باز بمسجد حاضر شده نماز عشاء را می گذارند و شب نشینی آنها با قرآن و ادعیه و صحبت های دینی و مسائل مذهبی و وعظ و اندرز می گذرد .

در شبهای ماه رمضان هر يك شمعدانی از خزینه تقاضا مینماید و با يك قرآن پیش رو مشغول تفسیر و قرائت و تلاوت می شوند و در ایام و ایالی متبر که قدر ۱۴ شمعدان طلای بزرگ از خزانه بیرون می آورند و شمع برقی برمی افروزند و تا صبح قرآن و دعا میخوانند - و آب و شربت که بگلاب آمیخته یا خرما و شیرینی های دیگر از طرف متمکنین برای همه حاضر می شود تناول می نمایند و کیسدهای طلای مخصوصی از سکه های اسلامی از ۲۵ تا ۵۰ درهم با عطریات و مشک و زعفران و عود و غیره روی مرقده مطهر میگذارند بعداً برای سلاطین اسلامی هدیه میفرستند برای تبرک و تیمم - و بعد از صدر اسلام روز تولد هر طفل عقیقه می دهند از گوسفندان یا گاو یا شتر بنسبت وسعت و تمکن فقرا را دعوت مینمایند .

علماء گویند مدینه حرم بیغمیر عليه السلام است و روایاتی در این باب در کتب شیعه و سنی میباشد که آن حضرت فرموده مکه حرم خدا و مدینه

#### در فضیلت مدینه

حرم من میباشد .

و در دعا عرص می کند **الهی اللمهم ان ابراهیم حرم مکه فجعلها حراماً وانی حرمت المدینه حراماً ما بین ما زمیها ان لایهراق فیها دم ولا یحمل فیها سلاح لقتال ولا یخیط شجرة الالعلف .**

در تاریخ قم روایتی نقل میکنند که حضرت صادق عليه السلام فرموده خداوند مکه را حرم خود و مدینه را حرم بیغمیر و قم را حرم اهدیت قرار داده است .

۱- مرآت الحرمین تاریخ فی المشهدین شامل دو جلد و چهار سفر از مصر بمکه و مدینه و حملانی که در میان هلال است تعلیقاتی است از حضرت آیه الله نسابه آقای آقا نجفی مرعشی مدظله العالی،



**حدود حرم** در صحیفه علوی حدیثی است که حرم پیغمبر (ص) را بین و غیر و ثور معین فرموده و نووی و مسلم در صحیح روایت میکنند (مأزما) مدینه دو کوه است که حرم بدان جا محدود میشود .

جابر روایت کرده که حرم رسول الله (ص) مابین دو کوه محدود است و کعب بن مالک روایت کرده حرم مدینه از و غیره و ثور است که تب در این قسمت دیگر راه ندارد .

**مکه بهتر است یا مدینه؟** بین علماء اختلاف است که مکه افضل است یا مدینه - اکثر بر آنند که مکه افضل از مدینه است ولی نسبت بمردم مدینه و افضلیت آنها از مردم مکه احادیثی بسیار در دست است که پیغمبر ﷺ در حق آنها دعا فرموده و طبرانی روایت می کند که پیغمبر ﷺ فرموده **اللهم من ظلم اهل المدينة و اخافهم فآخفه و علیه لعنة الله و الملائكة و الناس اجمعین** و نظایر این روایت از جابر و سایر اصحاب روایت شده .

در صحیحین احادیثی است که ملائکه مدینه را از طاعون و وباء حراست و حفاظت مینمایند و از بعضی از اخبار اهل بیت افضلیت زمین مکه بر مدینه استفاده میشود .

**مدینه - یثرب** چون پیغمبر اکرم ﷺ از مکه مهاجرت فرمود سال ۱۳ بهشت روز دوازدهم ربیع الاول وارد مدینه شده در قباء منزل گرفت و در آنجا قریب ۱۷ روز اقامت فرمود و اولین مسجدی که در مدینه بنا فرموده مسجد قباء میباشد و بسیار جای خوش منظر است و اکنون از مدینه تا قباء انهار جاری و لوله کشی هست و اطراف آن نخلستانهای بسیار باصفا و شکوه می باشد .

باری پیغمبر ﷺ ارقباء بمدینه حرکت فرموده و در رکاب آن حضرت مهاجرین بودند و بمو کب مبارکش خورسند گشته این اشعار میخواندند :

اشرق البدر علینا و اختفت البدور      مثل حسنك ما رأينا قط يا وجه السرور  
کس در نیامده است بدین خوبی از دری      هرگز نیارود چو تو - و فرزند مادری  
و طایفه بنی نجار که دایه های پیغمبر بودند کف میزدند و میخواندند :

نحن جوار من بنی النجار      یا حیذا محمد من جار

ز این فاصله که قریب یکفرسخ می باشد پیغمبر (ص) سوار شتر است و ملتزمین پیاده در رکابش "ضر" در فرود گاه پیغمبر (ص) اختلاف شد هر کس میل داشت رسول خدا بخانه او وارد شود

البته اگر پیش بینی نمی شد بکشمکش می رسید - حضرت شنید فرمود شما مرا دوست دارید گفتند آری. فرمود خدا می داند منم شما را دوست دارم فرمود پس مهار ناقه را واگذارید هر جا شتر ایستاد در آن خانه منزل میکنم اتفاقاً شتر در نزدیک منزل ابویوب انصاری ایستاد همانجا حضرت منزل فرمود منزل ابویوب در مشرق مسجد بود که روضه کنونی می باشد - هفت ماه گذشت پیغمبر (ص) بر آن شد که مسجدی بنا فرماید - همانجا که شتر زانو بزمن زده بود محل انبار فروش خرما بود و متعلق بدو طفل یتیم که در قیومیت اسعد بن زراره میباشند حضرت فرمود اینجا رامی فروشید؟ گفتند هبه می کنیم. فرمود نه باید در مقابل وجه آن را دریافت دارید بده دینار انبار خرما را خریدند فقط چهار دیوار داشت بدون سقف و قبله آن که بوسیله يك محراب در کنار دیوار خانه ابویوب نبوده به طرف بیت المقدس بوده است - در آن زمین قبور گروهی از مشرکین با ضافه یک درخت غرقه و يك نخل بوده - رسول خدا امر فرمود قبور مشرکین را از بین برده و نخل و غرقه را قطع نمودند و قبله را بطرف کعبه قرارداد.

### وصف خانه رسول الله ﷺ و مسجد مدینه

خانه و مسجد در بدایت امر در يك حیاط بودند که در طرف سمت چپ قبله خانه واقع و در طرف راست مسجد بوده و خانه دري بطرف مسجد داشت اندك اندك که زوجات و بقره کذاشتند تا ۹ اطاق محقر کوتاه مجاور هم ساختند و فضای مسجد از خانه جدا شد.

**وصف خانه** خانه پیشوای اسلام (ص) مانند سایر خانه های اعراب بی بضاعت بود که نمونه های آنها اکنون در بیشتر عربستان و دهکده های سوریه و عراق و جنوب ایران دیده میشود - خانه شامل ۹ اطاق کوچک بوده که بوسیله محوطه ای که در وسط داشت بیکدیگر متصل و مربوط میشد.

اولین اطاقی که ساختند دو اطاقی بوده متصل بهم که در جنوب شرقی خانه بنا گردید و این دو اطاق یکی برای سکونت خود پیغمبر (ص) و دیگری برای عایشه و خدمتکارش ساخته شده و آن را در محلی بنا کردند که مجاور آسایشگاه شخصی رسول الله (ص) بود . مساحت هر اطاق ۳۵ متر در ۳ متر و از کل ساخته شده بود و سقف آن ارتفاع زیادی نداشته دست با سافی بآن می رسید .

۷ اطاق دیگر در شمال این خانه بمرور افزوده شد که آسایشگاه زوجات دیگر

رسول الله (ص) بود .

این خانه ۹ اطاقی که سقفش از چوب و لیف خرما پوشیده شده و زمینش از حصیر فرش شده بود از سادگی و بی آلابشی و فقدان تجمل، رنگ و اناثیه بهم شبیه بود فقط اطاق عایشه گاهی پرده زینت میشد و آنهم دیدیم که یک روز پرده رنگارنگی آویخته بود پیشوای اسلام بر آشفت و فرمان داد فوری از مهبط وحی بیرون بردند و زمخشری از این پرده و وصف آن نقل کرده و حضرت امیر رضی الله عنه نیز در خطبه خود اشاره فرموده است .

اناثیه اطاقهای کاخ نبوت عبارت از فرش حصیر و پرده حصیر و کوزه های آب و غسل و شیر بوده که بدیوار آویخته بودند و قدح بزرگی از چوب که اکنون از مس جمعه آن را میسازند گاهی پرده هائی از پشم سیاه بدیوار و راهرو هائی که بطرف حیاط بود نصب میکردند که داخل اطاق پیدا نباشد و اطاقها از هم تمیز داده شود .

محوطه منزل ۵۱ متر و دیوارهای آن یک متر و نیم با سنگ ساخته شده بود و بعد ۳/۵ متر از کل بر آن افزودند .

مسجد از خانه جدا بود و در جنوب مسجد سایبان بزرگ ساختند که  
مسجد  
مهاجرین از شدت حرارت آفتاب در آن جا گرفته و آسایشگاه آنها  
شد و بعد بصورت صفا درآمد که ساکنین آنجا را اصحاب صفا میگویند و شرح آن گذشت  
« و باز مستشرقین اروپا اشتباه کرده مردمان صفا نوشته اند » .

سایبان که در جنوب مسجد است با ستونهای بزرگ از تنه درخت خرما و از گل و سنگ ساخته شده و بصفه و اصحاب صفا مشهور گردید .

پس از رحلت پیشوای اسلام اندک اندک اطاق آرامگاه ابدی آنحضرت و حجره سایر زوجات و خانه های مجاور از طرف ابوبکر و عمر و عثمان که مخصوصاً بتجمل بیشتر متمایل بود خریداری و در زمان عبدالله بن یزید در سال ۹۱ و سایر خلفای اموی و عباسی بمسجد افزوده شد و خانه پیغمبر با ۹ اطاق آن و خانه های مجاور و اراضی دیگر همه بمسجد اضافه و بزرگ گردید .

در زمان خلفای راشدین اصحاب و مسلمانان دور دست بمرو و توالی  
اولین جشن  
بزیارت مرقد مقدس پیشوای خود میآمدند و چون تا سال ۴۴ هجری  
بنای مسجد مدینه  
مسجد کاملاً وسعت یافت و همه این فضاها بنام مسجد نامیده شده  
جشنی گرفتند و این جشن موقعی بود که مسلمین از زیارت کعبه برگشتند و بزیارت قبر پیغمبر

آمدند و آنجا بافتخار مراجعت حاج از مکه و اتمام بنای مسجد جشن مفصلی برپا ساختند و عود و عنبر آتش زدند و مشک و زعفران صرف کردند و درود بروج پاك پيشواى اسلام فرستادند.

مسجد از جنوب ۳۵ متر طول آن و از شمال ۳۰ متر عرض آنست که مساحت آن ۶۰ × ۷۰ ذراع میشود .

مساحت مسجد

رسول الله (ص)

در مدینه

چون بنای مسجد را نهادند سه متر ارتفاع آنرا از سنگ بالا بردند و بقیه را با آجر و شخص پیغمبر در ساختمان آن از آوردن سنگ و آجر

کمک و تشریک مساعی نموده و در حین کار میفرمود : اللهم لا عيش الا عيش الاخرة فاغفر الانصار و المهاجرة و با ستون های چوب نخل سه قبه از عرض در سمت قبله ساخته شده .

چون مسجد ساخته شد سه درب برای آن گذاشتند :

درهای مسجد

۱- يك درب در جنوب که معروف بدرب قبله است و هنوز قبله بسوی

بيت المقدس است تا ۱۷ ماه آنکاه قبله بطرف مسجد الحرام گشت و جبرئیل خبر داد.

۲- درب دوم بنام عاتکه یا باب الرحمة که اکنون بدان معروف است .

۳- درب سوم باب آل عثمان که اکنون بدرب جبرئیل معروف است و چون جبرئیل از

این درب بر پیغمبر ﷺ نازل میشد بیاب جبرئیل معروف شد . و اکنون مسجد دارای شش درب است .

۱- درب باب السلام که در بازار است در مشرق .

۲- باب الرحمة در مشرق .

۳- باب جبرئیل در مغرب .

۴- باب النساء در مغرب .

۵- باب الحزن در جنوب .

۶- باب المجیدی یا باب التوسل در جنوب .

چهار درب اول در مسجد عصر پیغمبر باز می شود و دو درب اخیر در اضافه مسجد کنونی

است و اکنون تمام فضا باستان فاطمیه و اضافات سلاطین و خلفا يك مسجد مربع مستطیل

تشکیل میدهد که ضلع شمالی بیشتر از ضلع جنوبی است و طول آن از شمال بجنوب ۲۵ / ۱۱۶

متر و عرض آن از جهة قبله ۲۵ / ۸۶ متر و از جهت شمال شامی ۶۶ متر در قبله مسجد که اساس

بناهای مساجد اسلام مانند آن بوده چندین چشمه - دهنه مسقف بر ستونهای سنگی یا گچی

بنا می کردند و چون در عربستان هوا سرد نمی شود غالب درب برای شبستانها نمی گذارند و مسجد پیغمبر ﷺ ۳۲۷ ستون دارد که در عرض ۱۲ ستون میخورد که سقف شامل روضه و محراب و منبر و مأذن می باشد و در اطراف یعنی سه سمت دیگر عرض آن در سه ستون یعنی سه چشمه بیشتر نیست .

ستون ها اکثر از سنگ مرمر و شیمی است و سقف مسجد تمام با انواع نقشها و زینتهای رنگارنگ تزیین شده است .

در مسجد در سال ۶۵۴ بوسیله شمعدهای بزرگی که در چشمهها و طاقهای آن آویخته بودند آتش می گیرد و بسیاری از اثار و قرآنهای قیمتی خطی میسوزد و فقط قبه باقی میماند و در زمان المستعصم بنا تجدید و ساختمان می شود در سال ۶۵۵ .

پادشاه یمن ملک مظفر در سال ۷۰۵ تقدیمها می فرستد و در سال ۷۲۹ و سال ۸۳۱ و سال ۸۵۳ تا سال ۸۸۶ ساختمانها و تزیینات بسیار مجلل و نیکوئی در مسجد مینمایند که جبران حریق را بنماید - در مسجد ۶۲۰ قندیل معلق برای شمعدها داشته که اکنون بجای آنها چراغ برق با بهترین لوسترها و لامپها آویخته شده است .

فاصله بین منبر و قبر (روضه) ۲۲ متر در طول و ۱۵ متر در عرض است و این قسمت که ستونهای آن از سنگهای شیمی سرخ و از چهار ستون در ردیف عرض و طول ساختمان شده از سایر ستونهای مسجد ممتاز است .

« این جواهر و اشیاء مکلله و نقاشیها را و هابیهها در زمان محمد علی پاشا خدیو مصر که بر حرمین مسلط شدند بغارت بردند و خیانت و جسارت بآن آستان ملائک پاسبان نمودند گرچه محمد علی پاشا مقداری از آنها را از قبیل شمعدهای مرصع تقدیمی سلطان سلیمان عثمانی را مسترد نمود ولی مقدار زیادی از بین رفت.»

روضه منوره نبوی در قسمت مشرق مسجد روضه منوره نبوی واقع است و اکنون اطراف آن زوضه شبکه فولادی زرکش و مکمل بطلا دارد که ستونهای آن هم از فولاد و مس زرانودود بنا شده است .

بقدری خطوط عالی و نقوش بدیمه در اطراف دیوارهای مسجد و سقف آن و هم چنین در روی فولادهای شبکه صنایع ظریفه بکار رفته و بحدی خوب تزیین شده که در دنیا نظیر ندارد . خلفا و ملوک و سلاطین عالی قدر اسلامی از ۱۳۰۰ سال باین طرف با اندازه ای تحف و هدایا

تقدیم داشته‌اند که در هیچ کجا نظیر ندارد - قنادیل بلند دومتري ريخته ازطلای زرد و سفید یا نقره مکمل بطلا یا آهن و مس مکمل در نهایت زیبایی در هر چشمه و کنار هر ستون یک قندیل باقی بوده که هنوز از ۲۰۶ قندیل چند عدد در اطراف محراب و منبر باقی است و اکنون بجای آنها جارهای بزرگ میباشد که در آن سیمهای برق و لامپهای الوان قرار داده‌اند و ۱۰۶ شاخه از این برقها در اطراف روضه منوره است که اکثر از طلا مرصع بالماس و باقوت است و مخصوصاً بالای سرمبارک و بالای مرقد مطهر حضرت زهرا (س) جاری نصب است که زنجیرهای آن از طلا و مکمل بجواهرات گرانبهاست و روی مرقد مطهر دوشه‌مدان طلای خالص مرصع بالماس است که بقدر قامت انسان بلند و گویند قیمت آن سیصد هزار پوند طلاست - روی مرقد مطهر از جنس برده کعبه معظمه از ابریشم خالص روپوشی دارد که در آن کلمه (لا اله الا الله - محمد رسول الله) در نهایت زیبایی و درستی بافته شده است و زمینه آن روپوش هم با خطوط ریز بهمین منوال است (۱).

و هابی‌ها بر این دستگاہ با عظمت چشم خیانت دوخته بودند ولی بحمد الله نسبت بروضه مطهره حضرت رسول الله ﷺ اقدامی نتوانستند فقط جواهرات قیمتی و اشیاء نفیسه را بردند تزینات کمتر شده و اثاثیه قیمتی نقداً در دسترس نیست و از قراری که یکی از معمرین شیعه از طایفه نخاوله‌های مدینه برای نگارنده شرح داد موقعی که ابن سعود برای تخریب قبه و بارگاہ حضرت رسول (ص) و خلفاء عازم مدینه شد و قشون او داخل شدند و قبور بقیع واحد و سایر مقابر مدینه را خراب و ویران نمودند - ابن سعود در بیرون مدینه هنوز داخل نشده بود که خواب هولناکی می‌بیند تمام بدنش پراز چرك و خون و کثافت میباشد و چون خواست وارد شود - حضرت رسول ﷺ باشمشیر باو امر فرمودند برگرد و گرنه کشته خواهی شد - آنجا از خرابی قبه و بارگاہ نبوی منصرف شده و تا کنون هم هنوز بمدینه نرفته است .

«ابن سعود از نفایس آستانه مبارک که نبویه از قبیل شمعدانهای مرصع و غیره بی اندازه و باقسام لطائف الحیل از مدینه بریاض بغارت برده و در آنجا بیعضی از اروپائیا تسلیم کرد و حقاً خیانت بزرگی بعالم دین و تاریخ و آثار اسلامی نموده است» .

در این سنوات اخیر که ابن سعود مرد پسرش مسجد مدینه را وسعت داد ولی نگارنده کیفیت آنرا ندیده‌ام سال ۱۳۳۵ شمسی تا ۱۳۴۵ شمسی میگویند بسیار مجلل شده است .

۱- روپوش پاره پاره شده و اخیراً از مصر روپوشی عالی تهیه کرده و رسماً با ابن سعود نوشته‌اند قبول کند اوهم قبول کرد ولی پس از دریافت در صندوق ذخیره برده‌اند و روی مرقد نینداخته‌اند.

## داخل مسجد پیغمبر ﷺ

کتیبه - محراب - منبر - مأذنه یا مؤکبر - کفش کن - محل تطهیر و متوضا

برای مسجد شش درب می باشد که بیشتر عبور و مرور از دودرب است اول باب السلام که در بازاری می باشد دوم باب جبرئیل که در بستان فاطمیه است .  
آنگاه که از باب السلام وارد شدیم در قسمت اضافه مسجد که عمر زیاد کرده در خط مستقیم پیش میرویم تا بدرب خانه امیر المؤمنین علیه السلام و بطرف درب روضه منوره از طرف چپ و بستان فاطمیه از طرف راست میرویم در این قسمت اضافه بر مسجد و محراب و منبر پیغمبر (ص) چند محراب ساخته شده و چهار کتیبه از بالا تا پائین طرف دست راست نوشته شده در نهایت حسن خط با انواع خطوط نسخ - نستعلیق - شکسته - رقاع - کوفی و غیره و از اول باب السلام شروع میشود بخط ثلث (بسم الله الرحمن الرحیم یرید الله بکم الیسر ولا یرید بکم العسر) تا آنجا که میفرماید لعلهم یرشدون .

و قریب چندین سوره و چندین آیه در این يك سطر تا برسد بخانه امیر المؤمنین علیه السلام محاذی درب روضه منوره نگاشته شده است - در کتیبه دوم بیابین بخط پهنی نوشته (وما تفعلوا من خیر یعلمه الله و تزود و اوفان خیر الزاد التقوی و اتقون یا اولی الاباب) در این سطر باز چند سوره و چندین آیه مناسب نوشته و زمینه آن کتیبهها را بارنگهای مینائی آمیخته است و آخر آن این اشعار نوشته شده :

بنور رسول الله اشرفت الدنی	ففی نوره کل یحییء و یدهب
یراه جلال الخلق للحق رحمة	فکل الوری فی بره یتقلب
بدا مجده قبل انشاء رمزه	واسماؤه من قبل فی اللوح تکتب

در سطر سوم این اشعار نوشته شده :

رسول الله انسی مستجیر	بجاهک والزمان له اعتداء
وجاهک یا رسول الله جاء	رفیسع ما لرفعتہ انتهاء
وظنی فیک یا طه جمیل	ومنک الجود یعهد والسخاء

و حاشا ان أرى ضيماً وزلاً  
رجوتك يا ابن آمنة لاني  
عسى بك تنجلي عني كربوسى  
وكم لك يا رسول الله فضل  
وكم لك معجزات ظاهرات  
وانت لنا على خالق عظيم  
ولى نسب بمدحك و انتماء  
محب و المحب له رجاء  
وكم كرب له منك انجلاء  
تضيق الارض عنه والسماء  
كضوء الشمس ليس له خفاء  
و نحن على العموم لك الفداء

و بالای درب طرف راست پهلوی محراب پیغمبر (ص) نوشته شده **قال صلى الله عليه وسلم شفاعتى يوم القيامة حق فمن لم يؤمن بهالم يكن من اهلها** و در بالای درب طرف چپ محراب نوشته **شفاعتى لاهل الكباثر من امتى** و تمام قصیده بوسیله مشهور بقصیده برده در کتیبه چهارم مسجد نوشته شده و در کتیبه دور ضریح مقدس و بالای محراب اسماء الحسنی و اسماء اهل بدر و غیره بخط خوب مزین بطالانگاشته است .

محراب  
در داخل مسجد که بمحاذات روضه و قبر منور است محراب پیغمبر (ص) واقع شده و غیر از آن شش محراب در مسجد است .

۱- محراب پیغمبر است و همان محلی است که در طرف چپ منبر واقع و پیغمبر صلی الله علیه و آله آنجا نماز میگذارد و لی مورخین عامه مینویسند آنجا مجوف یعنی شکل محراب نبوده بلکه محل نماز پیغمبر (ص) بوده و مردم پشت سراو می ایستادند و عمر بن عبدالعزیز والی مدینه در خلافت ولید بصورت محراب و مجوف در آورد و آنها تجوف محراب را از سنن نصرانیها میدانند و در این باب کتابی سیوطی تألیف کرده بنام (بدعة المحاریب المجوفه) و در آنجا اسنادی روایت میکند که محراب بدعت است یعنی در زمان پیغمبر (ص) محراب مجوف نبوده و در عصر خلفاء اربعه هم محراب مجوف نبوده بلکه در اول قرن دوم ساختمان نموده اند (۱) بیهقی در سنن کبری مینویسد محراب مجوف را از اختراعات عمر بن عبدالعزیز میدانند .  
(قضیه محراب مجوف بنا بر نقل بعضی از مورخین بزرگ از زمان معاویه بوده پس از شهادت امیر المؤمنین علیه السلام و بخطا رفتن قصد قتل معاویه و عمرو بن عاص پیدا شده و حقیر سید شهاب الدین نجفی در کتب عامه تصریح باین معنی را دیده ام) .  
در محل محراب پیغمبر صندوق بزرگی از چوب عود بوده که قرآن بزرگی روی آن نهاده اند و آن صندوق را حجاج بن یوسف ثقفی فرستاده .

۱- این کتاب در کتابخانه سلطانیه مدینه است و رفعت پاشا در ۱۳۳۶ دیده و نوشته



۲- محراب عثمان است درحائط و اضافه مسجد قبلی که عثمان آنجا نماز میخوانده .  
 ۳- محراب حنفی است که اکنون معروف بمحراب سلیمانی است که در سال ۸۶۵ هجری ساخته شده .

۴- محراب تهجد و آن پشت حجره فاطمه است خارج از مقصوره که آنجا محل تهجد رسول خدا ﷺ بوده است و در آن نوشته شده **ومن اللیل فتهجد به نافلة لك عسی ان یتعک** **مقاماً محموداً**

۵- محراب فاطمه زهرا (س) است که در جنوب محراب تهجد است و داخل مقصوره حرم است متصل بستونی که ملصق بصندوق حضرت زهرا (س) می باشد .

۶- محراب شمالی دکه الاعوات است که اکنون مشایخ حرم آنجا نماز میگذارند .  
**منبر پیغمبر (ص)** پیغمبر (ص) پس از نماز پشت بقبله می فرموده و روبرو مردم و آنها را موعظه و نصیحت و اندرز میداد و افاضات علمی الهی و آسمانی میفرمود که هر يك كلمه آن سرمشقی برای رستگاری جامعه می باشد . و مدتی برای منوال بود که تکیه گاه حضرت بر یکی از ستون های مسجد بود - تا یکی از زنان صحابه آمد حضور پیغمبر (ص) عرض کرد اگر اجازه فرمائی بسم نجار است و منبری برای شما بسازد که همه مردم از جمال بی مثال شما بهره مند شوند حضرت اجازه فرمود منبری با سه پایه ساخت و چون روز اول بر بالای منبر تشریف برد آنستون که معروف بستون حنانه بود بناله درآمد و این قصه را مولوی معنوی تنظیم فرموده است .

### نالیدن ستون حنانه از فراق پیغمبر ﷺ

و شنیدن رسول خدا (ص) ناله ستون را بصراحت و مکالمات آنحضرت با آن ستون

دقترا اول مشوی

استن حنانه از هجر رسول	ناله می زد همچو ارباب عقول
درفیان مجلس و عظ آنچنان	کردی آ که گشت هر پیر و جوان
در تجیر مانده اصحاب رسول	کز چه مینال دستون با عرض و طول
گفت پیغمبر چه خواهی ای ستون	گفت جانم از فراق گشت خون
از فراق تو سرا چون سخت جان	چون ننالم بیتو ای جان جهان

بر سر منبر تو مسند ساختی	مسندت من بودم از من تاختی
ایشده با سر تو همراز بخت	پس رسولش گفت کای نیکو درخت
شرقی و غربی ز تو میوه چنند	گو همی خواهی ترا نخلی کنند
تا تر و تازه بمای تا ابد	یا در آن عالم حقت سروی کند
بشنوای غافل کم از چویی مباش	گفت آن خواهم که دایم شد بقاش
تا چو مردم حشر گردد یوم دین	آن ستون را دفن کرد اندر زمین
از همه کار جهان بیکار ماند	تا بدانی هر که را یزدان بخواند
یافت بار آنجا و بیرون شد ز کار	هر که را باشد ز یزدان کار و بار
کی کند تصدیق او ناله جماد	وانسکه او را نبود از اسرار داد
تا نگویندش که هست اهل نفاق	گوید آری نی ز دل بهر وفاق
در جهان رد گشته بودی اینسخن (۱)	گر نبودی واقفان امر کن

در تاریخ مدینه مینویسد قریب ده نفر از صحابه روایت کردند ستونی که پیغمبر بر آن تکیه میکرد پس از مفارقت آن بناله درآمد و از این جهت آن را حنانه گویند و پیغمبر (ص) دست مبارك بر آن نهاد ستون آرام یافت و آنستون را در ساختمان‌های بعد بین منبر و مصالح زیر خاک دفن کردند .

پس از آن منبری بوده که قبطیان برای آن روپوشی تهیه کردند ابریشمی و قیمتی و زمان مروان منبر را عوض کرد و بجای آن منبرشش پله نصب کرد و پس از آن منبرشش پله به نه پله مبدل گشت و خلفای عباسی بر پله هفتم می نشستند و این منبر در موقعی که مسجد آتش گرفت در سال ۶۵۴ سوخت آنگاه مظفر پادشاه یمن منبری از چوب صندل تهیه کرد و در سال ۶۵۶ بجای آن نهاد پس از آن منبری (ظاهر بیبروس) تقدیم نمود و پس از آن ظاهر برقوق در

۱- ستون حنانه مانند آدم مرده دفن شد و فردای قیامت در بهشت رود وسبز و خرم باشد و علم و دانش ثابت نموده که هیچ موجودی معدوم نمی شود بلکه تغییر لباس میدهد و جماد هم مانند سنگ موسی و حیوان هم مانند سگ اصحاب کهف و خرعیسی - شیطان محمد مبعوث و بیبهشت ملکوت میروند نظیر این ستون حنانه حنانه بین مسجد کوفه و سهله در عراق می باشد که وقت عبور جنازه مبارک حضرت امیر (ع) ناله نمود و فعلا محل او مسجدی بنام مسجد حنانه می باشد و در آن مسجد شریف آثار غریبه و نورانیت فوق العاده مشاهده می شود .

سال ۷۹۷ منبری فرستاد پس از آن مؤید در سال ۸۲۰ منبری تقدیم داشت و آن در آتش گرفتن سال ۸۸۶ سوخت و اهل مدینه جمع شدند منبری در آخر مطلا ساخته در سال ۸۸۸ هجری پس از آن قایتبای منبری از سنگ مرمر تقدیم داشت و در زمان سلطان مراد در سال ۹۹۸ آن منبر را بمسجد قبا بردند و منبری که اکنون از مرمر سفید بسیار عالی است و نظیر ندارد و اکنون خطباء در روزهای جمعه قبل از نماز جمعه در آنجا خطبه می خوانند و در بالای آن منبر این ابیات نوشته شده است :

ارسل السلطان مراد بن سلیم	مستزیداً خیر زاد للمعاد
دام فی اوج العلاء سلطانه	آمناً فی ظاه خیر البلاد
نحو روض المصطفی صلی علیه	ربنا الهادی به کل العباد
منبراً قد است ارکانه	بالهدی والیمن من صدق الفؤاد
منبراً یعلی الهدی اعلاؤه	دام منصوباً لاصحاب الرشاد
قال سعداً ملهماً تاریخه	عمر منبراً سلطان مراد (۹۹۸ هـ)

**مأذنه** در مسجد رسول الله ﷺ پنج مأذنه برای اذان گفتن است یکی در باب السلام و یکی در باب الرحمه می باشد ولی اهل مدینه کمتر در مأذنه می روند برای اذان گفتن بیشتر در روی چشمه طاقهای مسجد اذان میگویند .

- ۱- مناره باب السلام بالای باب السلام
  - ۲- مناره رئیسیه در مقابل باب السلام در شمال
  - ۳- مناره مجیدیه در جنوب شرقی
  - ۴- مناره سلیمانیه در جنوب غربی
  - ۵- مناره باب الرحمه در جنوب شرقی واقع است
- این مناره ها از آجر سرخ رنگ ساخته شده .

**حنفیات** بین دو درب باب الحزن و باب المجیدی که در هر دو در جنوب مسجد واقع است محلی ساخته اند که واردین بوسیله شیرهای آب که در خارج مسجد می باشد و منبر آن در داخل یکی از طاقهای مسجد است وضو میگیرند و برای نماز و زیارت داخل میشوند - و این قسمت نصب شیر آب و لوله کشی در اطراف مسجد همه جا هست - در دو قسمت متصل بمسجد و در سه قسمت خارج بفاصله کمی برای تطهیر شیر آب

حاضراست و حمامی که در قسمت شرقی مسجد است بسیار تمیز و حمام سلطانی مدینه در اکثر ممالک نظیر ندارد بسیار بدیع و ظریف ساخته شده از سنگهای مرمر و بسیار تمیز است و در هر شش درب مسجد کفش کن و کفش دار مخصوصی دارد که مواظبت کامل دارند .

**درب روضه منوره** سابق گفتیم که پس از اتمام مسجد رسول خدا (ص) در منزل مجاور ابویوب انصاری حجره برای خود ساخت و برای هر يك از دو حات حجره بنا فرمود و خانه پیغمبر در بی سوی مسجد داشت که باز میشد و در همان حجره رسول خدا (ص) مدفون گردید و اینک قبر مقدس رسول خدا و ابابکر و عمر و حضرت فاطمه زهرا (س) در يك فضا می باشد . شیبکه فولادی بجای دیوار خانه بنا شد، که درب ورود آن پشت بقبله و بین خانه فاطمه (س) و مسجد واقع است .

بین بالای سر مبارک حضرت و منبر که پهلوی محراب است محل عبادت و استعجابت دعا بوده و می باشد و همانجا است که فرمود: **بین منبری و قبری روضه من ریاض الجنة** - برآستی از جهت صفا و نورانیت آنجا قطعه از بهشت است .

درب غربی حجره پیغمبر صلی الله علیه و آله که معروف بحجره عایشه بود و بمحاذات محراب مسجد واقع گشته داخل مسجد است و درب شمالی آن همین دربی است که اکنون از فولاد و بقفل نقره طلا کوب بسته میشود خانه نبی اکرم از خشت خام ساخته شده بود و عمر در خلافت خود از آجر بنا کرد و عمر بن عبدالعزیز حجره را که مربع بود مخمس نمود - اطاق مدفن پیغمبر صلی الله علیه و آله طول ضلع شمال بنا بگفته سه مودی  $11\frac{5}{14}$  و ضلع غربی و شرقی  $7\frac{5}{8}$  و ارتفاع اطاق ۱۵ ذراع و طول شرقی  $12\frac{5}{8}$  و طول غربی  $16\frac{5}{8}$  و طول ضلعین شرقی و شمالی  $12\frac{5}{8}$  و طول غربی و شمالی ۱۴ ذراع بود .

**قبه و بارگاه حضرت رسول الله (ص)**  
وقتی بمسجد رسول الله نظر افکنیم در زاویه غربی حجره محراب و فولادین پیغمبر را زیارت می کنیم که نمونه يك سلسله و قایم همه تاریخی و سیاسی جهان و يك روحانیت و نورانیت بی نظیری می باشد

و بر فراز این حجره بزرگ قبه مینائی خضرا رنگ می بینیم که از مس پوشیده شده و به رنگ مینای بسیار جالب توجه با نقوش و خطوط مختلف طرح ریزی شده داخل کنید حجره رسول خداست که بطول ۱۶ متر و عرض ۱۵ متر بشکل پنج ضلعی که محل تقاطع دو ضلع زاویه در جنوب آن واقع است و از سنگ مرمر بسیار عالی و ملون برنگهای بسیار جالب آمیخته و بالارفته

وروی آن قبه و بارگاه قرار گرفته است - ارتفاع دیوار داخلی ۶ متر است که مرقد منور پیغمبر ﷺ در قبله این اطاق پنج ضلعی واقع شده است .

بنای خارجی این قبه را پس از جنگهای صلیبی نورالدین زنکی بنا نمود و از طرف زمین پائین رفته تا آب رسیده آنگاه با آهن و فولاد دیوار کشیده تا بالا رفته و قبه مینائی را روی آن استوار نموده است. و از قرار گزارش تاریخ شربور حله رفعت پاشا - در جنگهای صلیبی میخواهند زمین را نقب کنند و جسد پیغمبر را بیرون آورند، لذا قبه و بارگاه را فولادین نمودند تا کسی را با زامگاه مقدس پیغمبر (ص) راه نباشد .

حجره رسول خدا مسقف بچوب بود و روی آن پارچه مشعی کشیده بودند و در سال ۶۷۸ روی همان سقف چوبی قبه از چوب ساختند که روی آن قبه الواح آهن بود تقریباً شیروانی مانند برای آنکه باران داخل حجره نرود . این بنا که در «احتراق» سوختگی دومی مسجد آنش گرفت و خراب شد در سال ۸۸۶ اشرف قایتبای تجدید نمود و از سنگ ساخت و ارتفاع آنرا  $1\frac{1}{4}$  ذراع قرارداد و در سال ۸۹۲ برای روی آن قبه از مصر آوردند که مزین بنقوش مختلف و دارای کنیبه‌های نوشته شده و زیبا و قیمتی بود این قبه دارای ۷۶ شبیکه بود تا در سال ۱۲۳۳ سلطان عبدالحمید آنرا تعمیر و برنگ مینائی سبز نمود اطراف حجره پیغمبر خندقی کردند و در آن آهن ریختند تا کسی بسرداب مطهر آن راه نیابد و در سال ۵۵۷ زمان نورالدین شهید این خندق را بالا برده و شبکه آهنی نصب نمود .

در بالای سرمبارک که قطعه از نقره مکلل بجواهر بخصوص قطعه از الماس بقدر تخم مرغ که بطلا پوشیده از بالای شبکه نقره بالای سرمبارک قرار دادند که مانند ستاره ای میدرخشید و این تقدیمی سلطان محمدخان هندی بود که بالغ بر هشتاد هزار دینار ارزش آن روز آن بود قطعه دیگر زیر این الماس بود مکلل و مرصع بجواهرات قیمتی در طلا نشانده و آن تقدیمی سلطان مراد بوده است که این جواهر آخری را از غنائم مسلمین در بلگراد بدست آورده بودند و در سال ۱۵۴۷ و دیگری در سال ۱۱۵۴ تقدیم گردید در سال ۱۲۹۱ ملکه سلطان عبدالعزیز يك صفحه طلا که ۳ وجب طول آن و چهار انگشت عرض آن بود و بخط جمیل کلمه **لا اله الا الله** . محمد رسول الله بطلا و مرصع بالماس و برلیان که زنجیری در آن صفحه بسته از طلای خالص تقدیم نمود این دو بیت بر آن نوشته شده بود :

انی توسلت بالمختار اشرف من      رفع السماوات به الواحد الاحد

### رب الجمال تعالی الله خالقه فمثله فی جمیع الخلق لم اجد

این قبه از پانزده هشت ضلعی و از بالا چهار ضلعی است و منصور قلاوون در سال ۶۷۸ هجری تقدیم داشته . پایه های آن از چوب آقیم است که بسیار محکم و معطر میباشد و طاق آن با هن شیروانی پوشیده شده و رنگ آمیزی نموده اند بطوریکه باران داخل روضه نشود.

قبه و بارگاه یکمرتبه دو سال ۶۵۴ طعمه آتش شد و بازمک ناصر حسن بن محمد بن قلاوون در سال ۷۶۵ تجدید کرد و چون در سال ۸۸۶ با طعمه آتش شد قایتبای بنا نمود و ارتفاع آنرا ۱۸ ذراع قرار داده و اکنون همان قبه باقی است .

قایتبای در قسمت بیرونی آن قبه قبه دیگری نهاد بسیار محکم و عالی و مزین بالوان خضرائی تا در سال ۸۹۲ هجری قبه دیگری از مصر آوردند که مزین بخطوط و نقوش مینائی بسیار عالی بود و قدرت و صنعت کارگران مصر را نشان میداد و در کتیبه آن نوشته است:

### انشاء هذا القبة الشریفة العالیة المعترف بالتقصیر الراجی عفوره قایتبای

و اطراف این قبه از بیرون ۷۵ شبکه دارد که از پانزده هویدا است و این قبه را سلطان محمود بن سلطان عبدالحمید تعمیر و تکمیل نموده در سال ۱۲۳۳ رنگ مینائی نمود و بقدری خوش رنگ است که از دور آشکارا از آفتاب رنگ آن نمیرود .

( مرحوم جدم علامه الزمان آقا سید علی سیدالاطباء الحسینی المرعشی المتوفی سال ۱۳۱۶ مینویسد که در میناکاری قبه مبارک که سلطان، محمود خان عثمانی ارباب صنعت مینارادر مدینه جمع نمود مثلا از ایران استاد محمد اصفهانی و استاد علی لنجانی و استاد کاظم شیرازی و سید علی مشهدی و میرزا ابوالحسن تبریزی و غیرهم را و از بلاد عثمانی جمع زیادی که از مشاهیر آنها قطب الدین لاجوردی بود و حتی از طائفه صبی که از مسلمانین نیستند چند نفر حاضر نمود ولی شغل آنها فقط دستور بوده حق مداخله در ساختمان مینا نداشتند و حق ورود بمسجد و دست زدن به اجزاء و ادوات قبه شریفه را نداشتند - شهاب الدین حسینی نجفی مرعشی).

در سابق گفتیم که چون پیغمبر خدا (ص) از مکه بمدینه مهاجرت

### مساجد مدینه

فرمود اول در محل قبا نزول اجلال فرمود و آنجا مسجدی ساختند

که معروف بمسجد قبا میباشد و اول مسجدیست که در مدینه ساخته شده و پس از آن بشهر تشریف برد و مسجد معروف نبوی را که مجاور روضه منوره است بنا فرمود اینک از سایر مساجد مدینه نامی میبریم تا اگر موفق شدیم بعد تاریخ بنا و چگونگی هر یک را تشریح نماییم :

- ۱- مسجد قبا در يك فرسخی مدینه
  - ۲- مسجد جامع نبوی
  - ۳- مسجد قبلتین در شمال غربی مدینه
  - ۴- مسجد فتح در شمال مدینه که بمسجد احزاب هم معروف است و وجه تسمیه آن این است که در غزوه خندق پیغمبر (ص) در آنجا نماز خواند و دعا در حق احزاب فرمود که مستجاب گردید و بادی تند وزید خیمه های دشمن را ازجا کند و آنها را متفرق و مغلوب نمود
  - ۵- مسجد احابۀ در شمال بقیع است در بالای تل واقع شده
  - ۶- مسجد رایت سر راه شام که در داخل مدینه واقع شده و بالای کوه ذباب است
  - ۷- مسجد سقیانجا چاهی است که مسجد در کنار آن واقع و نزدیک دروازه باب الغنبریه است که از جده وارد میشود
  - ۸- مسجد فضیح در مشرق مسجد قبا واقع است و آن مسجد کوچکی است
  - ۹- مسجد بنی فریظۀ در مشرق مسجد فضیح است
  - ۱۰- مسجد ابی بن کعب که بمسجد بنی جدیلة معروف است در مغرب قبر عقیل واقع شده است .
  - ۱۱- مسجد بنی ظفر که بمسجد بغله هم معروف است در مشرق بقیع واقع است
  - ۱۲- مسجد مائده این مسجد بزرگ و در مشرق مدینه واقع شده است و همانجا است که مائده بر پیغمبر فرود آمده
  - ۱۳- مسجد عروه
  - ۱۴- مسجد جمعه که پیغمبر صلی الله علیه و آله نماز جمعه در آن میخوانده است
  - ۱۵- مسجد مصلی العیده معروف بمسجد غمامه و مساجد کوچک دیگری هم ساخته شده که اینک محل زکریاست .
- بنا بر نقل تاریخ مدینه (۱) مساجدی که در شهر مدینه پیغمبر (ص) نماز خوانده بالغ بر ۴۱ مسجد می باشد که اساسی آنها ضبط است و چون بنای ما بر اختصار است اکنون از شرح آن خود داری میانه نمائیم .

و در تاریخ مدینه و تریب و تاریخ مکه می نویسند بالغ بر ۲۸ مسجد از مدینه طیبه از

مسجد شجره تامسجد عرفات بود که پیغمبر ﷺ در آنها در سفر مکه مخصوصاً در حجة الوداع نماز گذارده است .

مسجد شجره که معروف بمسجد نزی الحلیفه و میقات پیغمبر بوده و اکنون مسجد آبادی نیست زیرا در سال ۱۳۵۲ سیل عظیمی آمد<sup>(۱)</sup> و مسجد را خراب کرد و گویند سه متر آب باران و سیل بود و اکنون محل مسجد شجره معروف است و اینک از راه جده بمدینه بمحل مسجد شجره وارد میشوند ولی راهی که پیغمبر ﷺ از غدیر خم گذشته و در ۲۸ مسجد نماز خوانده آن راه اکنون متروک است .

### کتابخانه‌های مدینه

مدینه در اثر هجرت رسول الله ﷺ مهبط وحی و محل نزول قرآن سرچشمه علوم و دانش گشت و باطالع نور محمدی و آفتاب درخشان علوم علوی مدینه علم و دانش و بزرگترین دانشگاه گردید و معارف اسلامی از آنجا بر جهان پرتوافکن گشت -- نوشتن و خواندن و تدریس کردن از مدینه شروع شد -- تعلیم عالیه اسلامی از صقع وجود پیغمبر (ص) افاضه میشد و از باب دانش و علم عنی بن ابیطالب رضی الله عنه که «انامدینه العلم وعلی بابها» بر اصحاب و مهاجر و انصار تعلیم داده میشد و از طرف آنها بجهانیان پرتوافکن بود .

از این رو کتب بسیار نفیس قیمتی و نسخه‌های بی نظیر و نادر در آن دانشگاه یافت شده که در هیچ گوشه دنیا نظیر و عدیل نداشته است مکتب و مدرسه در صدر اسلام منحصر بهمان مسجد جامع نبوی و سایر مساجد بود و پس از آن مدارس و مکتبه‌های فراوان ایجاد شد و قرآنی‌های بخط بسیار خوش و شیرین و بدیع نگارش یافت که آدمی از دیدن آن حیران و مبهورت میشود و از قدرت و قوت قلم که نمونه نیروی ایمان مسلمین بوده انسان لذت می‌برد .

البته خوانندگان میدانند که در صدر اسلام نوشتن و خواندن در بین نبوده و چون آفتاب اسلام درخشیدن گرفت و مسلمین را موظف بحفظ قرآن نمودند نویسندگان وحی مقامی شامخ پیدا کردند اکثر بر آن شدند که تحصیل علم و دانش نموده و مخصوصاً در حسن خط زحمتی کشیدند و از روی ایمان و علاقه و امید بشواب بسیاری که پیغمبر ﷺ و ائمه اطهار با آنها وعده فرموده بودند نویسندگان بسیار شدند و اکثر بنوشتن قرآن‌ها برداختند روی کاغذهای ساخت



مسلمین- روی پوست آهو- کاغذ ترمه - وسایر چیزها باری چون در اینموضوع ما در تاریخ قرآن و مسلمین مفصلاً مطالب لازمه را شرح دادیم اینجا تکرار نمی‌کنیم .

از مجموع اخبار چنین بدست آمد که در اطراف و اکناف عالم و ممالک اسلامی هر یک نفر مسلمان خود را موظف بنوشتن قرآن میدانست و اگر خود قادر نبود بدیگران که در این فن مهارت داشته‌اند اجرت می‌داد تا آنها با مر و فرمایش آنها بنویسند و این عمل خیر و این وظیفه شرعی حتی پس از ایجاد و اختراع ماشین چاپ هم رایج و هم اکنون بین مسلمین رواج دارد که اخبار و ابرار متمکن یک جلد قرآن و یک جلد کتاب جامع احکام اسلامی مانند صحاح سته در سنت و اصول کافی و حق الیقین مجلسی و مانند مفتاح و زاد المعاد - و نظایر آن در فرقه شیعه مینوشتند و از خود یادگار میگذاشتند و بدینوسیله کتابخانه‌های مهم دنیا در غرب و شرق و موزه‌های بزرگ عموماً کتابخانه‌های مسلمین خصوصاً دارای چندین هزار جلد قرآن خطی خوش خط بقلم اساتید هر عصر دیده میشود که در فن نوشتن و تذهیب و جلد گلو و بوته و طلاکاری و نقاشی تمام فنون صنعت ظرافت و قدرت را بکار برده‌اند و اکنون بهای هر یک تا صد هزار بلکه یک میلیون ریال هم معامله شده است (۱).

باری مدینه طیبه کانون و سرچشمه این فن و دارالعلم قرآن نویسی بوده است اینک بطور اختصار صورت تعداد کتابخانه‌های مدینه و قرآن‌هایی که در آنجا می‌باشد ذکر میکنیم تا برادران ایرانی قدری بیشتر توجه باین کتاب آسمانی پیدا کنند .

قرآن‌های بین منبر و قبر رسول خدا ﷺ در روضه منوره که همیشه در دسترس است .

جلد ۱۰۸۱

« ۴۵۹۶	کتابخانه مدرسه السلطان محمود در باب السلام
« ۱۶۶۹	« مدرسه سلطان عبدالحمید
« ۲۰۶۳	« مدرسه بشیر آغا
« ۱۲۶۳	« مدرسه الشفاء
« ۵۴۰۴	« مدرسه عارف حکمت نزدیک باب جبرئیل
« ۵۹۳	« مدرسه عمر افندی

۱- ما در تاریخ کتاب و کتابخانه در اسلام شرح مشبعی در اطراف کتابخانه‌های اسلامی در شرق و غرب نوشته‌ایم .

و بهمین ترتیب ۱۱ مدرسه و کتابخانه هست که هر يك كم و بیش دارای کتابهای نفیس می باشد و از قرار اطلاع مجموع کتب کتابخانه های مدینه بالغ بر ۲۲۰۰۰ جلد می باشد و این کتابخانه ها اکنون در میان ۱۵ هزار نفر جمعیت است و در آئین قرآنی بسیار نفیس و بی نظیر مربوط بصدر اسلام دارد و از آن پس بنوشتر احادیث پرداختند و کتب اخبار و احادیث بسیار مرغوب نسخه های اصل از علمای بزرگ اسلامی که چاپ نشده در آئینان دیده می شود و از این دو مهمتر کتابخانه مسجد پیغمبر ﷺ است که در چهار اطاق جنوب مسجد است و بسیار مهم و ممتاز است .

« مرحوم والده علامه دوران نسابه آل رسول (ص) آقای آسید محمود مرعشی المتوفی سنه ۱۳۳۸ میفرمودند کتب نفیسه در کتابخانه مسجد النبی (ص) است و بسیار از کتب نادره شیعه در آنجاست از جمله فرمودند کتاب مزار شیخ صدوق را در آنجا دیده ام و همچنین کتب ذیل را :

شرح نهج البلاغه کیدری

سه کراسه (جزوه) از رجال ابن عقده

کتاب الملاحم سید بن طاووس جلدین

کتاب فرج الهموم فی معرفة الحلال والحرام من علم النجوم سید بن طاووس

تاریخ مدینه سید علیخان

سلوة الغریب سید علیخان

الظر از سید علیخان

الدرجات الرفیعه سید علیخان و غیرها من النفاثات

و کتابخانه های متعددی در مدینه منوره بوده و از بین رفته مانند کتابخانه سادات عالی درجات بنی شدم که از خانواده های علم و فضل بودند چنانچه محتوی بودن آن کتابخانه بنفاثات کتب از زهر الریاض شد قم و تحفة الازهار استفاده میشود . «

## تکایای مدینه

در مدینه هشت تکیه وجود دارد که مشهورترین آنها تکیه مصریه نزدیک دروازه باب العنبریه می باشد و طول آن ۸۹ متر و عرض آن ۵۰ متر است که دارای بنای بسیار عالی می باشد و

این تکیدها بمنزله مهمانخانه‌های بزرگی است که برای زوار شام و مصر و هند و ایران و عجم و ترک و دیلم و افغان و غیره می‌باشد و اکثر موقوفاتی دارد که برای زائرین اختصاص داده شده است .

## آرامگاه حضرت زهرا (س) در جنت البقیع

آرامگاه حضرت فاطمه زهرا صدیقۀ طاهره سلام الله علیها بر حسب وصیت خودش مخفی است که در زیارت آن حضرت خوانده می‌شود - (المجہولۃ قدرأوالمخفیة قبراً) ولی بظن قوی مزار مبارک یگانه دختر ۱۸ ساله پیغمبر خدا (ص) که مهد تربیت ائمه اطهار بوده در جنب قبر پیغمبر است برخی در بقیع می‌دانند .

«شواهد تاریخیه برای منمطلب هست و علاوه بعضی از اخبار معتبره هم دلالت دارد و زیارت اکابر اهل بیت آنمخدره در بقیع دلیل قوی بر اینمطلب می‌باشد - و انصافاً بقول شیخ عبد الاسلام سنندجی کردستانی شافعی که در سرمن رأی در سنه ۱۳۳۹ با او ملاقات شد می‌گفت این سرشکست و ننگ برای مسلمین تاقیامت بس است که یک دختر از رسول اکرم (ص) بیشتر باقی نماند و قبر او هم معلوم نیست کجاست با آنکه قبور طبقات نازل مردم معلوم است چه برسد بقبور اشراف غرض مضمون قریب بقطع این است که قبر آن مخدره در بقیع است اخیراً نظریه نگارنده عوض شده و در کتاب مستقل منصل بحث کرده‌ام .

مؤیدات عدم دفن حضرت زهرا (س) نزدیک قبر پدر بزرگوارش بسیار است من جمله تعدد قبور و در خانه آن حضرت که جنب مسجد بوده و بعداً داخل مسجد شده و سعی نبوده و من جمله که فرمودند شب خلوت باشد و عادة مسجد النبی هیچ زمانی خالی از اشخاص نبوده و غیرها .»



چنانچه آرامگاه رسول الله (ص) را يك مخمس فرض کنیم که ضلع شمال آن مستقیم و محل تقاطع دو ضلع دیگر در جنوب باشد در قسمت خارج از تقاطع قبر حضرت فاطمه زهرا (س) می‌باشد .

مرقد  
حضرت فاطمه  
زهرا (س)

در شرح حال حضرت زهرا می‌بینیم که وصیت فرمود مرا شب دفن کنید تا دشمنان بجزا زام حاضر نشوند. حضرت امیر المؤمنین علیه السلام چنین فرمود و چهل صورت قبر ساخت تا

ندانند فاطمه (س) کجاست صبحگاه که ابابکر و عمر از دفن فاطمه مطلع شدند گفتند باید نبش قبر کنیم و برجسد دختر پیغمبر ﷺ نماز بگذاریم - امیر المؤمنین علیه السلام لباس زردی که علامت غضب بود پوشید و با شمشیر برهنه آمد بالای سر این قبور ایستاد فرمود بحق خدائی که جان علی در قبضه قدرت اوست اگر کلوحی از این قبور برداشته شود از دم ذوالفقار بردارنده آن را میگذرانم - اصحاب گفتند پیغمبر فرمود برسید از آن روزی که علی علیه السلام سوار اسب خاکساز شد و غضب کند و بهتر است از این قضیه بگذرید. عمر و ابابکر صرف نظر نمودند - قبر فاطمه (س) مخفی بود جز علی علیه السلام و حسنین و زینب علیهم السلام مردم نمیدانستند قبر حضرت فاطمه کجا می باشد

در حدیث نبوی دارد که فرمود «بین قبری و منبری روضة من ریاض الجنة» و ظن قوی برخی از علمای شیعه بر آنست که مدفن حضرت صدیقه (س) بین قبر و منبر پیغمبر صلی الله علیه و آله است برخی را عقیده بر آنست که قبر حضرت زهرا (س) در بقیع است چنانچه آنچه آنگاهم اکنون قبری بنام مدفن فاطمه (س) دختر پیغمبر می باشد که سابقاً قبه و بارگاه داشته است و اینک مانند سایر قبور ویران فقط با اندازه چهار انگشت بسته از سنک سیاه علامت قبر گذاشته اند در هر حال در منزل رسوا خدای در قسمت جنوبی نزدیک درب جبرئیل داخل محجر آهن قبر بسیار مجالی است با ارتفاع دو متر که اطراف آن از شبکه نقره پوشیده و روپوش حریری در آن است و این بنا را در تاریخ ابن ایاس (۱) از زمان قایمبای میدانند و مینویسد یک شبکه مستطیلی او از شام با مخمل در سال ۸۸۸ با مقداری کافی از قندیلهای قیمتی و زینتهای زنانه از جواهرات گرانبها بوسیله چهار قنطار حمل بر هفتاد شتر نموده و قرآن بزرگی که بی نظیر بود بزرگ شتر مخصوص نهاده و این قرآن بخط شاهین نوری بوده که شیخ خطاب پس از خویش بامر سلطان آن را تمام کرده است بمدینه فرستاد و این ضریح مخصوص مرقد حضرت زهرا (س) بوده که اکنون هم هست .

روپوش این مرقد را برخی نسبت بخیزران و بعضی نسبت بهارون الرشید داده اند و پس از آن پادشاه مصر پارچه ازیبیا و ابریشم سفید که بطلا دوخته و بحریری الوان قرمز و سبز و بنفش تزئین شده بود تقدیم داشت که بسیار گرانبها و پر قیمت و بدیع بافته شده است پس از آن خلیفه الناصر از حریر مشکی روپوش تقدیم داشته و از آن پس در هر ۶ سال

روپوش حریر بافته مخصوص تقدیم میدارند که مليله دوخته و مکلل بجواهر است .  
**بین منبر و قبر** در حدیث نبوی هست که فرمود بین منبر و قبر من روضه از روضات بهشت است فاصله این روضه ۲۲ متر طول و ۱۵ متر عرض دارد که دو باب از راست و چپ محراب دارد و در این قسمت روضه ستونهای آن از مفرغ و بسیار در رنگ آمیزی جالب توجه است و رنگ این ستونها که بالغ بر ۱۶ عدد میشود با سایر ستونها امتیاز دارد و محل استجابت دعا می باشد .

بنابر این مقدمات یکی از سه محل بظن قوی طبق اخبار آرامگاه حضرت صدیقه طاهره فاطمه زهرا (س) یگانه دختر پیغمبر ﷺ می باشد .

۱- آرامگاه کنونی در پائین حجره پیغمبر که دارای ضریح و مرقد با ارتفاع دو متر می باشد و قندیل طلا و چراغ های برق و روپوش حریر و رحل و قرآن بسیار نظیر قدیمی از آثار قدرت و صنعت و خطوط صدر اسلام بر روی قبر مطهر می باشد .

۲- بین منبر و قبر مبارک که بنام روضه منوره معروف است و از سنگ مرمر بسیار عالی فرش شده و اطراف آن تابلوهای نفیس از آیات و احادیث قرآن نوشته شده است و فرشهای عالی همه يك رنگ برای آنجا بافته شده و تقدیم نموده اند - که ظن قوی علمای شیعه از روی اجتهاد و اخبار آل محمد این است که در این فاصله آرامگاه حضرت زهرا می باشد .

۳- قبرستان بقیع است که برخی اصرار دارند بگویند آنجا مدفن است و برخی بکلی انکار نموده اند .

از آنجمله اخبار در تاریخ مدینه روایت میکنند که حضرت مجتبی ﷺ وصیت فرمود مرا در مقبره پهلوی مادرم دفن کنید و شیخ ابی العباس المرسی (۱) موقعیکه زیارت بقیع می رفته در مقابل قبه عباس بن عبدالمطلب می ایستاد و زیارت فاطمه (س) را می خوانده است باین نحو :

السلام عليك يا خير من ولدت البنات والبنين السلام عليك يا ام سیدی شباب اهل الجنة اجمعين السلام عليك يا سيدة نساء العالمين السلام عليك يا حلیة حامی حوزة الدین السلام عليك ورحمة الله وبرکاته .

ابن سعدان مینویسد یزید بن معاویه نوشت بعاملش عمرو بن سعید بن العاص مدینه که

۱- شیخ ابی عباس المرسی از بزرگان علمای عامه و از اهل مدینه بوده است

سر حسین را کفن کن و دفن کن پهلوی قبر مادرش فاطمه دختر رسول الله (۱) و در تاریخ مدینه روایت دیگری نقل میکنند که از جمله مشاهد بقیع مشهد فاطمه بنت رسول الله (ص) است که داخل قبه عباس بن عبدالمطلب است و یکطرف آن قبر حضرت مجتبی (ص) است و چون حضرت حسن حس کرد که خواهد از دنیا رفت گفت مرا پهلوی قبر مادرم فاطمه دفن کنید و چون نگذاشتند سر قبر جدش دفن کنند در قبرستان قریش در بقیع دفن نمودند . در روایت دیگر مینویسد عمر بن عبدالعزیز با عطف توجه باین نکات قبر حضرت فاطمه (س) را در خانه خودش می دانست و او جسد مبارک را بمسجد نقل کرد و لسی مورخ خود میگوید این خبر مرجوح است و قول آرامگاه در بقیع ارجح می باشد .

ابن شبه از محمد بن علی بن عمرانه نقل میکند که قبر حضرت فاطمه دختر پیغمبر در زاویه منزل عقیل طرف راست بقیع واقع می باشد .

سمهودی نیز مرقد را در بقیع غرقه می داند .

**اخبار شیعه در مدفن حضرت فاطمه (س)**

علمای شیعه را عقیده آنست که پس از پیغمبر فاطمه آرام نداشت شب و روز گریه میکرد مردم مدینه خدمتش جمع شدند عرض کردند ای دختر پیغمبر خدا آرام ما را بر طرف کردی یا روز گریه کن شب آرام باش یا شب گریه کن روز آرام بگیر حضرت فاطمه پس از مصیبت فراق پدر قرارداد روزها گریه کند و شب را آرام بگیرد و بهمین ترتیب که عرض شد اکثر روزها را میرفت در بقیع دارالعزن یا قبه الحزن و آنجا برای فرقت پدر عزاداری می فرمود .

تابنا بر اختلاف روایات تا ۴۵ روز یا ۹۵ روز بنا بر اصح اقوال مرض حضرت فاطمه (س) شدت کرد و در نتیجه سقط محسن و درهم شکستن پشت و پهلویش بین درب و دیوار در روز دوشنبه سوم جمادی الثانی سال ۱۱ طرف عصر مرضش شدت کرد - در خانه جنب مسجد که اکنون درب آن در مسجد نزدیک درب روضه منوره می باشد بوده چون حضرت امیر المؤمنین علی (ص) از خانه بیرون رفت حضرت فاطمه زهرا اسماء بنت عمیس را طلبید فرمود جبرئیل چهار درهم کافور برای پدرم از بهشت آورد که آنرا سه قسمت فرمود قسمتی برای خود و قسمتی بجهت شوهرم علی (ص) نهاد و قسمتی بمن داده است اینک وعده وفات بمن رسید کافور را بگیر چون وفات نمایم احدی را مگذار نزد من آید سوای علی و حسنین - تو و امیر المؤمنین

مرا غسل دهید و فرمود نمیخواهم نعش مرا کسی ببیند  
اسماء آمد چهارچوب در چهار گوشه نصب کرد و جامه بر اطراف و رویش انداخت مانند  
هودج و گفت خود در حبشه دیده‌ام آنگاه حضرت زهرا (س) فرمود اسماء آب حاضر کن  
آن حضرت غسل کرد و جامه‌های نو پوشید فرمود در ب حجره را ببندید و درختخواب مراد وسط  
اطاق ببنداز و پارچه سفید روی من بکش در موقع نماز مرا صدا کن اگر جواب نشنیدی  
امیر المؤمنین علیه السلام را خبر کن - اسماء چنان کرد فرموده بود چون رو بقبله خوابید روح  
مبارکش قبض شد .

اسماء حضرت امیر را خبر کرد تشریف آورد و بر حسب وصیت او که میل نداشت ابو بکر  
و عمر و سایر مخالفین بجنائز او حاضر شوند در بای از شب گذشته با تفاق اسماء بنت عمیس  
آن حضرت را غسل داد و حنوط فرمود و با حسنین و چند نفر از اصحاب خاص بر حضرت زهرا (س)  
نماز خواندند و در قبری که حضرت حفر فرموده بود خود امیر المؤمنین علیه السلام با عباس عم خود و  
فضل پسرش داخل قبر شدند و شخصاً حضرت علی علیه السلام جسد فاطمه را در قبر نهاد و لحد را گذاشت  
و با دیده گریان از مفارقت فاطمه از قبر بیرون آمد و رو بر روضه پیغمبر (ص) ایستاد و عرض کرد  
السلام عليك يا رسول الله عني وعن ابنيك عن ضيفك صبري ورقته عنها جلدي تا  
آنجا که فرمود انالله وانا اليه راجعون آنگاه عرض کرد یا رسول الله بودی که بمن  
سپردی بودی رجوع فرما امانت خود را از من گرفتی مفارقت تو او برای من حزن ابدی ایجاد  
کرد و شبهای من به بیکی مبدل گشت انتظار میبرم که تا خدا مرا بسوی تو انتقال دهد ای  
رسول خدا (ص) دخترت تو را خبر میدهد از جفای امت تو و طول مفارقت تو بر من ناگوار است.

این قبر در مدینه در خانه حضرت و بقولی در بقیع و اصح ما بین قبر و منبر است طبق  
حدیث ما بین قبری و منبری روضة من ریاض الجنة و منبری علی ترعة من ترع الجنة (۱)

شیخ صدوق میفرماید نزد اینجانب موضع قبر فاطمه بین منبر و قبر است .

شیخ در مصباح میفرماید: در زیر ناودان مسجد پیغمبر (ص) در مقام جبرئیل و آنجائی  
است که جبرئیل در وقت ورود آنجا می ایستاد و اجازه میگرفت آنجا محل روضه منوره است  
و نزد اصحاب ما اصح روایات نزد روضه منوره زیر ناودان در مقام جبرئیل است .

علامه مجلسی در مزار (۲) روایتی نقل میکند و آنجا میفرماید که محل دفن در خانه

بوده و از آنجا بمسجد انتقال داده اند و اصح اقوال نزد ما مدفن حضرت در مسجد است .  
در کافی روایت میکند از محمد بن یحیی از احمد بن محمد از ابن خصال از جمیل مسجد  
از ابی بکر حضرمی از ابی عبدالله رضی الله عنه که فرمود قال رسول الله (ص) ما بین بیتی و منبری  
روضة من رياض الجنة و منبری علی ترعة من ترع الجنة و قوائم منبری ریت فی الجنة  
قال قلت هی روضة اليوم قال نعم انه لو كشف الغطاء لرأيتهم آنکاه روایات بسیاری  
با سند خود روایت میفرماید که نماز در روضه معادل با هزار نماز در خارج است غیر از  
مسجد الحرام . مجلسی در بحار هشت صفحه فضایل زیارت حضرت رسول ص و ائمه بقیع را  
بیان میکند اینک فقط مایک روایت اکتفا میکنیم علامه مجلسی از مصباح از حضرت فاطمه  
زهرا روایت میکند که فرمود پدرم بمن فرمود هر که بر تو صلوات بفرستد بیا مرزد  
حقتعالی او را و ملحق سازد او را بمن در هر کجا باشم !

شیخ طوسی در تهذیب روایتی نقل میکند که پیغمبر فرمود هر که بر فاطمه و بر من سه  
روز سلام کند حقتعالی بهشت را برای او واجب گرداند راوی سؤال میکند در حیات  
شما فرمود بلی در ممات ما هم همین ثواب را دارد .

سابق بیان شد که مسجد قبا اولین مسجدی بود که پیغمبر ص در  
مسجد قبا و مسجد فاطمه زهرا (س)  
مدینه بنا فرمود و آیاتی در آن باب نازل شد از آن جمله مسجد  
اسس علی التقوی تا آخر آیه میباشد در قسمت غربی این مسجد  
مسجدیست بنام مسجد السیده فاطمة الزهراء علیها سلام که دارای قبا است و آنجا مکانی بود  
که حضرت فاطمه جو آسیامی فرمود و همانجا نماز و عبادت می نموده است (۱)  
و فدک از این جا شروع می شود و بسیار انخلستانهای باصفائی دارد .

وادی فاطمه (س)  
چون از مکه بطرف مدینه حرکت میکنیم بقاصله هشت ساعت بوادی  
میرسیم که آب فراوان دارد مشهور بوادی فاطمه میباشد در آنجا  
سی چشمه آب جاری دارد که بسیار گوارا و شیرین برای غذا و سریع الهضم است و زمین های  
مزروعی آنجا نیز فراوان است و میوه های بسیاری محصول آنجا است که بمکه میرند از آن جمله  
خربزه خوبی دارد (۲)

۱- مرآت الحرمین ج ۲ ص ۱۹۹

۲- مرآت الحرمین ج ۱ ص ۳۹۷



**جنت البقیع**

سرزمینی که اکنون بجهت البقیع معروف است يك قسمت از قبرستان مدینه منوره می باشد که بقبرستان مدینه - قبرستان بقیع - بقیع غرقه - جنت البقیع - معروف است بقیع يك زمین ناهموار تقریباً مستطیلی است در مشرق مدینه خارج از سور بفاصله چند قدم واقع شده است طول این زمین ۱۵۰ متر و عرض آن ۱۰۰ متر می باشد وجه تسمیه آن بقیع غرقه آنستکه در زمین آن درختی میروید که معروف بقرقد است و از این گیاه در آنجا فراوان است و چون قطع میکنند بزرگ نمیشود و بیش از يك متر بلند نمی باشد و غیروبن نعمان بیاضی در قصیده وصف آن را نموده است میگوید :

خلت الدیار فسدت غیر مسعود      و من العناء نفردی بالسؤدد

این الذی عهدتہم فی غطه      بین العقیق الی بقیع الفرقد

در بقیع مقابر بسیاری از صحابه و تابعین می باشد و آرامگاه بسیاری از بزرگان و کبار مسلمین است و می نویسند بالغ بر ده هزار نفر از اصحاب پیغمبر صلی الله علیه و آله در زمین بقیع مدفون شدند (۱) و اول کسی که از صحابه در بقیع مدفون شد ابو امامه اسعد بن زراره انصاری می باشد و اول کسی که از مهاجرین مدفون شد عثمان بن مظعون است که پیغمبر صلی الله علیه و آله او را دفن فرمود (۲).

اینک آنها را که لازم است در این رساله نام ببریم از نظر خوانندگان

**مقابر بقیع**

میگذرانیم :

- ۱- قبر ابراهیم و رقیه و فاطمه اولاد رسول الله صلی الله علیه و آله
- ۲- « فاطمه بنت اسد مادر علی بن ابیطالب علیه السلام »
- ۳- « حضرت امام حسن مجتبی علیه السلام سبط اکبر »
- ۴- « حضرت امام زین العابدین علی بن الحسین علیهما السلام »
- ۵- « حضرت امام محمد باقر علیه السلام »
- ۶- « حضرت امام جعفر صادق علیه السلام »
- ۷- « حضرت عباس بن عبدالمطلب و خواهرش صفیه عمو و عمه پیغمبر »
- ۸- « زوجات پیغمبر غیر از خدیجه کبری که در جنت المعلی در مکه است و غیر از میمونه می باشد . »

## بقاع بقیع

۱- قبه حضرت عباس بن عبدالمطلب و حضرت امام حسن مجتبیٰ علیه السلام و امام زین العابدین علی بن الحسین علیه السلام و امام محمد باقر علیه السلام و امام جعفر صادق علیه السلام و حضرت فاطمه زهرا سلام الله علیها دختر پیغمبر (ص) در يك قبه بوده و اکنون جز آثار قبری بیش ندارد .

۲- قبه ابراهیم و عثمان بن مظعون در یکجا بوده است

۳- قبه زوجات و قبه اسماعیل بن جعفر الصادق رئیس اسماعیلیه در یکجا بوده است .

۴- قبه امام مالکی .

۵- قبه نافع شیخ قراء که بقبه الحزن معروف است و آنجا محل آسایش حضرت زهرا (س) بوده که بعد از پدر در طول ۹۵ روز زندگانی روزها میآمد در این قبه و بگریه و زاری مشغول بوده - می نویسد - چون حضرت فاطمه پس از پدر بسیار گریست و مردم مدینه از گریه او بتنگ آمدند بحضرت علی علیه السلام شکایت نمودند فاطمه برای آنکه تنها باشد در بقیع می رفت و گریه و عزاداری می فرمودند .

۶- قبه عقیل برادر علی علیه السلام

۷- قبه دخترهای رسول خدا رقیه و زینب و ام کلثوم

۸- قبه اهل بیت عائشه و صفیه عمه پیغمبر و از اصحاب معروف قبرایی سعید خدری و عثمان بن مظعون - عبدالرحمن بن عوف - خنیس بن خذافه سهمی عبدالله بن مسعود می باشد . و قبر عثمان بن عفان خلیفه سوم و ابوسفیان بن حارث بن عبدالمطلب و سعد بن معاذ می باشد .

«قبور جمعی که فعلا در نظرم هست که در بقیع مدفون می باشند در صفحات بعدی ذکر نموده ام.»

فضیلت زمین بقیع ابن عباس روایت می کند که رسول خدا بقیع عبور فرمود آنگاه ایستاد و روبرو فرمود و گفت :

السلام علیکم یا اهل القبور ویغفر الله لنا ولکم انتم لنا سلف ونحن بالآثر

ترمذی در جامعه بقیع در ذیل لغت مینویسد بقیع سرزمینی است که دارای شجر غرقد است و این اسم مشتق از قول خدای تعالی می باشد که فرمود :

الم نجعل الارض کفانا احياء وامواتا

وجه تسمیه آن این است که مرده‌ها را در آن کفن میکنند و در زیر خاک حفظ مینمایند چه قبل از اسلام زنده بگور میکردند و مرده‌ها را نمیشستند و آداب غسل و حنوط و کفن و دفن از آئین مقدس اسلامی است .

روایتی از رسول خدا (ص) در فضیلت زمین بقیع غرقند نقل میکنند که فرمود :  
زمین بقیع اول زمینی است که روز قیامت باز میشود و اموات آن سر از خاک بیرون می‌آورند و پس از آن زمین مکه و در روز قیامت هفتاد هزار نفر از بقیع در قیامت می‌آیند که صورتشان مانند ماه شب چهارده میدرخشد و آنها بی حساب داخل بهشت میشوند و نور صورت آنها مانند نور آفتاب روشنی دارد .

سمهودی در تاریخ و فاء الوفاء روایتی نقل میکند که پیغمبر ص فرمود دو قبرستان است که برای اهل آسمان میدرخشد مانند نور آفتاب و ماه برای اهل زمین اول مقبره بقیع مدینه است دوم مقبره عسقلانست اهل مدینه عادت کرده‌اند در روز های پنجشنبه از صدر اسلام تا کنون بزیارت قبور بقیع بروند .

اولین ساعتی که نگارنده پس از زیارت مرقد مطهر رسول خدا ص و قبه و بارگاہ با عظمت و مسجد بی نظیر مدینه بطرف بقیع رفتیم تا چشم بر آن قبرستان بمعنی حقیقی افتاد بی اختیار شده مدتی از خود بی خود بودم اینک قبه و بارگاہ و ضریح حضرت عباس بن عبدالمطلب و حضرت فاطمه زهرا، ص و چهار امام دیگر که همه در زیر قبه و بارگاہ بود و بران و بیک نیم دایره که اطراف آن را از سنگ‌های سیاه روی هم نهاده‌اند و یک سمت آن باز است می‌بینیم و اخیراً که یکی از دوستان و شیعیان از هند دو لک روپیه تقدیم داشته تا ابن سعود اجازه داده است برای این قبور از سنگ سیاه بقدر چهار انگشت بسته صورت قبر نهاده‌اند و حتی غروب که میشود عبور از آنجا بسیار وحشتناک و یک شمع روشن بر فراز قبور این ائمه دینی دیده نمیشود زهی تأسف و تأثر که اگر یکی از علمای مادی دنیا خدمتی کرده باشد مجسمه آن را از برنز و طلا بگیرند و بافتخار او نصب میکنند .

در حالی که با اتفاق کلیه علمای بشریت آموزش و پرورش پس از پیغمبر ص و علی علیه السلام مانند آموزش و پرورش حضرت سجاد علی بن الحسین و محمد بن علی باقر شاکفنده علوم اولین و آخرین و جعفر بن محمد الصادق علیهم السلام که ۱۲ هزار نفر از او نقل حدیث میکردند نیامد و آنها حق بزرگی بجامعه مسلمین و غیر مسلمان عموماً دارند معذک مسلمانان

باقبر او چنین کرده !

آرامگاه حضرت  
مجتبی (ع) در جنت  
البقیع

ابومحمد حسن المجتبی بن علی بن ابیطالب علیه السلام سبط اکبر از مشرق  
ران فاطمه زهرا (س) بنقل شیخ بهائی در شب جمعه ۳ شعبان سال دوم  
هجرت در مدینه طیبه نورپاک حسن طلوع نمود .

۴۷ سال و ۹ ماه و ۱۵ روز زندگانی کرد و در روز ۵ شنبه ۲۸ ماه صفر

سال پنجاهم هجرت در مدینه بزهر الماس ریزه معاویه بدست جده بنت اشعث بن قیس مسموم  
و از جهان رخت بر بست .

حضرت مجتبی علیه السلام ۶۴ زن نکاحی علی التعاقب غیر از کنیزان و غیر مدخوله داشت و سبب  
کثرت آنها این بود که بسیاری مردان آنها بدست پدرش علی بن ابیطالب علیه السلام کشته شده  
بودند و برای آنکه زندگانی آنها مختل نشود و بدون سرپرست نباشند حضرت مجتبی ع آنها  
را بذیل عنایت خود معطوف میداشت از این زنها ۱۵ پسر و ۷ دختر پیدا کرد - حضرت  
مجتبی ع مسافرت بسیار بمصر و ایران نمود و بنا بر مقتضی زمان با معاویه بمصالحه پرداخت  
و اسرار صلح آنحضرت بسیار است که ما در آن موضوع کتاب مفصلی پرداخته بس نیکو در  
بقیع آرامگاه حضرت امام حسن مجتبی ع است .

«عمده علت تعدد زوجات آنحضرت کما اینکه مورخین فریقین تصریح نموده اند این  
بود که پدران آن زنها و یا خودشان با اصرار و کمال اشتیاق بجهت افتخار و وصلت با خاندان  
رسالت صلوات الله علیهم قبول ازدواج می نمودند» .

در روح ربحان مینویسد :

قبه مطهره ائمه بقیع را جناب مجد الملک ابوالفضل اسعد بن محمد بن موسی اردستانی  
بنا کرد و او مستوفی کشور سلطان برکیارق بن ملک شاه بن البارسلان بن طغرل بیک ساجوقی  
بود و مجد الملک در سال ۴۹۲ بدست لشکر برکیارق کشته شد و بدن او را لشکریان پاره پاره  
کردند - مجد الملک از شیعیان امامیه بود و آثار خیریه او بسیار بوده است .

در منتخب مینویسد بنای قبه بقیع «الناصر الدین الله عباسی پسر المستضی بنور الله» بنا نمود  
در سال ۵۶۰ و گمان بر این است که این بنا بعد از بناء مجد الملک بوده

وقبر عثمان بن مظعون در بقیع است و اول کسی است که از مهاجرین در بقیع مدفون  
شده قبه دارای چهار طاق مفصلی بوده که اکنون خراب است ولی اهل تسنن گمان میکنند

قبر عثمان بن عفان خلیفه سوم است .

و بارگاه حضرت عبدالعظیم علیه السلام را درری مجدالملک اردستانی مغول در سال ۴۱۲ بنا نهاده است (۱).

**آرامگاه حضرت سجاد (ع) در بقیع**  
 آرامگاه چهار تن از ائمه اطهار در بقیع است از آنجمله حضرت ابوالحسن علی بن الحسین السجاد زین العابدین امام چهارم است که در روز جمعه ۱۵ جمادی الاولی سال ۳۸ هجرت در مدینه از ملکه ایرانی نژاد شهر بانودختریزدجرد بدنیا قدم نهاد و اولین امامی است که از دو طرف شاهزاده می باشد و پس از ۵۷ سال و ۵ ماه و ۲۵ روز در روز شنبه ۲۵ محرم سال ۱۱۰ هجرت در مدینه طیبه بزه رجفای هشام بن عبدالملک از جهان رخت بر بست و در جنه البقیع مدفون گشت - حضرت سجاد علیه السلام ۱۱ پسر و دختر داشت و زندگانی او سرتاسر رقت آور و اندوهناک است زیرا ۲۲ ساله بوده کربلا مصائب کونا کون را مشاهده نموده و پس از آن اسارت از کربلا تا شام را دید و بقیه عمر را بر فقدان پدر و برادران و عموها و سایر خویشاوندان گریان و سوزان بود (۲).

« و در حق آن بزرگوار ابن جوزی گفته اگر علی بن الحسین زین العابدین علیه السلام نبود مسلمین نمیدانستند با خدای خود چگونه باید تکلم و عرض حاجت نمایند و آن بزرگوار این رشته را به مردم تعلیم فرمود چنانچه توبه بنمائید چنین بگوئید و چنانچه از دشمن خوف داشته باشید چنین بگوئید و هکذا پس سیدالسادین حق تعلیم بزرگی بر مسلمین دارد ». حضرت سجاد با ادب و آداب و انشا همان سیاست بدر را تعقیب کرد.

**آرامگاه حضرت باقر العلوم در بقیع**  
 حضرت ابو جعفر امام محمد باقر بن الحسین الشهید علیه السلام که در روز جمعه سال ۵۸ هجرت اول ماه رجب در مدینه از ام عبدالله دختر امام حسن مجتبی علیه السلام متولد گردید و پس از ۵۷ سال و ۵ ماه و ۷ روز و دو شنبه ۷ ذی حجه الحرام سال ۱۱۹ هجرت در مدینه از سم ابراهیم بن ولید والی مدینه از جهان برفت

۱- مجدالملک اردستانی مرد ادیب شاعر محدثی بوده دیوان شعر مبسوط مفصلی دارد و در عصر او علماء و ادباء را روز خوشی بود آثار خیریه او تعمیر بقعه حضرت عبدالعظیم و قبور ائمه بقیع و تعمیر کسرت حرم رضوی (ع) در مشهد مقدس و تعمیر بقعه سرمن رأی و غیرها و احداث قنوات و بقیه در ری و قم و غیرها از او میباشد .

شهاب الدین الحسینی

۲- مرآت العقول ص ۳۹۵

آن حضرت ۶ زن نکاحی غیر از کنیزان داشت ۵ پسر و دو دختر پیدا کرد در سفر کربلا با جدش حضرت حسین علیه السلام بود و با پدر بمدینه برگشت و مسافرتش چندین سفر ازمینه بمکه و از مکه بشام و عراق و کربلا بود .

« و در شأن آن بزرگوار علماء عامه کلماتی و تألیفاتی دارند از جمله فخر رازی در تفسیر کوثر احتمالاتی ذکر می نماید یکی از این احتمالات آنستکه مراد بکوثر حضرت صدیقه طاهره باشد و این احتمال را تقویت می نماید و میگوید کفایت می نماید در کوثریت او بودن مثل علی بن الحسین زین العابدین و ابو جعفر محمد باقر و ابو عبدالله الصادق از زریه آنمخدومه عالمه بهترین نمونه است» .

وملیحة شهدت لها ضراتها والفضل ماشهدت به الاعداء

حضرت ابو عبدالله جعفر بن محمد الصادق بن محمد باقر بن علی بن الحسین  
الشهید علیه السلام روز و شنبه ۱۷ ربیع الاولی سال ۸۰ هجرت یعنی سال قحطی  
مدینه از مادرش ام فروه بنت قاسم بن محمد بن ابی بکر معروف بقریبه  
متولد گردید و پس از ۶۴ سال و ۷ ماه و ۸ روز در روز دوشنبه ۲۵ شوال

آرامگاه حضرت  
جعفر الصادق (ع)  
در بقیع

سال ۱۴۸ هجرت بزرگوار منصور خلیفه عباسی از جهان رخت بر بست و در روضه منوره حضرت امام حسن مجتبی علیه السلام در بقیع مدفون گردید پهلوی جد و پدر خود - آنحضرت ۲ زن نکاحی غیر از کنیزان داشت و با آنکه حضرت صادق علیه السلام بیش از همه ائمه ما عمر کرد و آسایش او هم نا حدی بیشتر بود اولادش کم بود ۷ پسر و ۳ دختریش نداشت .

« و علوم ائمه اربعه عامه بان بزرگوار منتهی میشود چه بلا واسطه از او اخذ نموده اند یا مع الواسطه و روایات مأثوره از آنحضرت در معالم دین و اخلاقیات و فنون علم بی حد و حصر می باشد و کاری کرده که شیعه اثنی عشریه را از دلایل عقلیه در اثبات احکام مستغنی نموده پس آن بزرگوار را قطع نظر از مقام امامت و جلالت حق عظیمی است بر مسلمین و او را حق تعلیم می باشد و لذا مذهب اثنی عشری با اسم و لقب مذهب جعفری در اقطار عالم معرفی شد» .

## تعلیقات حضرت آیه الله آقای سید شهاب الدین نجفی هرندی نسب آل رسول ﷺ



بعرض عالی میرساند رقیمه محترم مزیاارت  
از اظهار مراحم کمال تشکر را دارم حسب الامر  
چند موضوعی که سؤال فرموده بودید تلوأ  
جواب مختصری عرض شده ملاحظه خواهید نمود.  
**طائفه نخاوله** اما طائفه نخاوله طائفه ای هستند  
از خاص شیعیان و دوستان اهل  
بیت از زمان قدیم در مدینه طیبه ساکن میباشند

و بزرگانی در آنها بوده و بنا بر قول بعضی از مورخین آنها از نسل سعدی می باشند که نسب او  
باین طریق بزید مناة منتهی می شود ابو نخلیه بن حزن بن زائده بن لقیط بن هدم بن اتر بی بن  
ظالم بن مخاش بن حمان بن عبدالعزی بن کعب بن سعد بن زید مناة بن تمیم و بقول بعضی از  
علماء انساب نسب نخاوله منتهی می شود با بو نخلیه لمبی بهر حال ابو نخلیه سعدی بالمبئی هر دو  
از صحابه النبی ﷺ هستند

و آنچه مشهور است که نخاوله از اولاد ممالیک آزاد شده حضرت مجتبی ﷺ هستند  
حقیر در این موضوع بمدرکی بر نخوردم .

و مغربی انسابه در وجه تسمیه نخاوله گفته و او زائده است و اصل کلمه نخاله است و چون  
چهل نخیل مدینه و تأبیر آنها بدست این طائفه میشده لذا بنخاوله مشهور شده اند .  
و عده نخاوله را منسوب به قریه نخله گرفته اند و آن دهی است بین مدینه و مکه و بین  
این احتمالات آنچه اقرب بصواب می باشد آنستکه نخاوله از باب نسبت بیکی از دو نفر صحابی  
است که اسم آنها گذشت والله العالم و علاوه بر این مرحوم سید استاد آقا سید محمد رضا انسابه  
بحرانی نجفی از چند نفر از نسایین احتمال اول را نقل و تقویت نموده .

و از جمله طوائفی که در طرف مدینه مشرفه سکنی دارند و شیعه می باشند طائفه دعوالی است

مردمان بسیار صحیح و اصیل و اهل ورع می باشند .

و از جمله آل علی که در فرع ساکن هستند و صاحبان شجاعت و شهامت و سداد و صلاح می باشند و همه کی شیعه و محب اهل بیت علیهم السلام هستند .

**سادات مدینه** و مخفی نماند آنکه چند عده سادات در مدینه و خارج آن ساکن هستند از جمله سادات حسنی که نسب آنها بانسب شرفاء مکه معظمه متصل و متحد میشود و آنها معروف هستند بشرفاء وجد اعلای آنها شریف فهد بن الشریف حسن الحسنی می باشد و شریف فهد با برادرش شریف ادریس شرافت مکه معظمه را دارا بود و در سنه ۱۰۲۰ در اسلامبول فوت شد و شریف فهد پسر شریف حسن و او پسر شریف ابونمی محمد الثانی بوده و تفصیل اعقاب این سلسله را در کتاب مشجرات آل رسول الله ذکر نموده ام .

و از جمله طوائف سادات مدینه منوره سادات معروف به (حمزات) می باشد و آنها منتهی میشوند بسید حمزه بن علی بن عبدالواحد بن الشریف مالک بن شهاب الدین الحسین امیر المدینه ابن ابی عماره المهنه الاکبر بن ابی هاشم داود امیر المدینه بن ابی احمد القاسم امیر المدینه بن ابی علی عبیدالله الثانی امیر المدینه بن ابی القاسم طاهر المحدث الفقیه امیر المدینه بن ابی الحسین یحیی النسابة العقیقی شیخ الشرف العبیدلی المتوفی فی محرم سنه ۲۷۷ بن الحسن امیر المدینه المتوفی سنه ۲۲۱ جعفر الحججه بن عبیدالله الاعرج بن الحسین بن الاصغر بن الامام سید الساجدین علیه السلام و حمزات از بیوت جلیله سادات مدینه می باشند اکثر آنها در خارج شهر هستند و قلیلی در خود بلد .

از جمله سادات مدینه مشرفه سادات و حاحده می باشند و نسب آنها منتهی میشود بشریف عبدالواحد بن الشریف مالک بن شهاب الدین الحسین امیر المدینه بن ابی عماره المهنه الاکبر امیر المدینه الحسینی الاعرجی .

و نسب او تا حضرت سجاد علیه السلام قبلا ذکر شد و در خاندان و حاحده علماء و شعراء و ادباء بسیار بوده و جمع کثیری از آنها منتقل بایران شده اند .

از جمله سید ابوالحسن و حاحدی بن محمد بن الحسن بن علی بن محمد بن المنصور بن محمد بن عبدالله بن عبدالواحد مذکور میباشد .

و سید ابوالحسن مرد فقیه نبیه شاعر ادیبی بوده .

و شاه ابوالقاسم بدلاعارف شاعر مشهور که قبر او در حدود جاپلق مزار عمومی است



اعقاب او معروف هستند بیدلا از اولاد همین سید ابوالحسن می باشد .  
 و همچنین از اعقاب ابوالحسن و حاحدی . سیدهما یون شاه عارف شاعر مشهور می باشد که  
 اعقاب او درخونسار معروف بسادات عسلیه هستند .  
 و از جمله سادات عسلیه سید بزرگوار زاهد عالیقدر حجة الاسلام مرحوم آقاسید احمد  
 صفائی می باشند و ایشان از مشایخ روایت حقیر بودند و کتابی باسم کشف الحجب شبیه بکشف  
 الظنون تألیف نموده اند سه جلد آن از قلم ایشان صادر شده ولی موفق بتکمیل آن نشد .

## شرح حال

## آقای مرعشی

خوانندگان کتب عاشورا چه روزیست؟ قمر بنی هاشم - منتقم حقیقی -  
 حضرت زینب کبری علیهم السلام مسبوق هستند که در آن کتب شرح  
 مختصری از زندگی آیت الله علامه نسابه آقای سید شهاب الدین  
 ابوالمعالی الحسینی مرعشی نجفی مقیم قم نگاشتیم و تعلیقات و حواشی ایشان را در آن کتب  
 درج کردیم اینک نیز بنام احساسات دینی و تعلیمات مذهبی تعلیقات و حواشی این یگانه نسابه  
 اسلامی را از نظر خوانندگان عزیز گذرانیدیم و برای وقوف بیشتری تالیفات معظم له را اضافه  
 بر مطالب سابق متذکر میشویم که علامه نسابه متولد سال ۱۳۱۵ و اکنون قریب (۳۵) سال  
 میشود که در قم بتدریس و تحقیق و تألیف بیش از ۴۴ جلد کتاب نفیس که بیشتر در انساب است  
 پرداخته و با اکثر دانشمندان معروف ایران - عراق - هند و حجاز - سوریه و مصر و غیره مکاتبه  
 دارند و مکتب و منزل ایشان در قم ملجأ مؤلفین و محققین علمای اسلام است .  
 ما از صمیم قلب از دربار الهی مسئلت میکنیم وجود ایشان را بر ملت اسلام مستدام  
 بدارد - آمین یا رب العالمین .

## اسامی تالیفات

آقای سید شهاب الدین ابوالمعالی الحسینی المرعشی النجفی بقرار ذیل است :

مصباح الهدایة فی شرح الکفایة تعلیقه	حاشیه بر شرح لمعه
انیقه ایست بر کفایة الاصول در دو مجلد	کتاب قبله
مسارح الافکار فی حل مطارح الانظار	حاشیه بر تفسیر بیضاوی
حاشیه ایست بر تقریرات شیخ انصاری در	حاشیه بر متاجر شیخ انصاری
اصول	رساله در حقیقت غناء واقسام آن با اصول

المسلسلات فسی مشایخ الاجازات در سه  
مجلد اول در اجازات علماء شیعه اثنی عشریه  
بایشان جلد ثانی در اجازات مخالفین  
بایشان جلد ثالث در اجازات ایشان  
بدیگران از عامه و خاصه  
اجوبة المسائل در جواب مسائل متفرقه  
وارده از آفاق عالم در اصول عقاید وفقه و  
تاریخ و غیرها  
تمه تذکرة القبور مر حوم فاضل جزى اصفهانی  
الرحلة الشیرازیه سفرنامه بشیراز  
الرحلة الاصفهانیة سفرنامه باصفهان  
الرحلة الخراسانیة سفرنامه بخراسان  
الرحلة التبریزیة سفرنامه بتبریز  
کتاب طبقات النساءین در تراجم علماء انساب  
از مائه اولی تا عصر حاضر ۱۴ قرن  
طبقات کتاب مشجرات آل رسول الله در  
مجلدات عدیده که حاوی مشجرات سادات  
و از نفایس کتب عصر حاضر است و قدم  
بزرگی در تألیف آن برداشته شده و ذریه  
طاهره زنده شده و مرهون آن کتاب هستند  
اعیان المرعشیین در ذکر اجلاء و علماء  
مرعشیین  
کتاب الرد علی مدعی التحریف  
انس الوحید بمنزله کشکول  
مناسک حج  
حاشیه بر عروة الوثقی

موسیقی و بیان مشخصات غنا از غیر غنا  
شرح بروجیزة شیخ بهائسی در هند طبع  
شده  
رقع الغاشیه عن وجه الحاشیه تعلیقه ایست  
بر حاشیه ملا عبداللہ در منطق  
المعول فی امر المطول تعلیقه ایست بر  
مطول  
شم الخزامی تعلیقه ایست بر شرح جامی در نحو  
تعلیقه و تکمله عمدة الطالب در انساب  
تعلیقه بر بحر الانساب سید عمید الدین نجفی  
کتاب تجوید القرآن  
لغات الفقه رساله ایست در لغات و الفاظ  
مستعمله در السنه فقهاء  
کتاب مزارات علویین و انبیا و صحابه در  
اقطار عالم  
حاشیه بر فصول الاصول  
روض الریاحین بمنزله کشکول در سه  
مجلد  
الافطسیه در نسب سادات طغرودقم که به  
خواهش آقاسید یوسف خان سجادی تألیف  
و طبع شده  
رساله در شرط متأخر  
رساله در لباس مشکوک  
جذب القلوب الی دیار المحبوب در سوانح  
عمری و اظهار اشتیاق بوطن مألوف و مسقط  
الرأس خود نجف اشرف

در احوال صاحب کتاب النعمه العنبریه فی  
اسباب خیر البریه نوشته اند  
رساله در ترجمه احوال سید عبدالحمین  
خاتون آبادی مؤلف کتاب وقایع السنین  
والاعوام

رسائل علمیه فارسیه  
رساله علمیه عربیه  
حواشی و تعلیقات بر کتب علمیه بسیار  
تعلیقہ بر من لایحضره الفقیه  
رساله در تحقیق حال فقه الرضا  
الصرفه فی ترجمه صاحب النعمه رساله ایست

### مدفونین در بقیع از اکابر اهل بیت عصمت

شاه زنان خواهر شهر بانویه دختران یزد-  
جرد پادشاه عجم  
الحسین الاکبر پسر حضرت سید الساجدین  
واو عقب ندارد  
عبدالله باهر پسر حضرت سید الساجدین علیه السلام  
رقیه دختر حضرت امیر المؤمنین علیه السلام و او  
عیال حضرت مسلم بوده بنا بر مشهور  
حمیده دختر حضرت امیر المؤمنین و او عیال  
حضرت مسلم بوده بنا بر نقل بعضی از مورخین  
عقیل بن ابی طالب علیه السلام  
محمد بن عقیل  
حسن بن زید بن الحسن امیر مدینه منوره و  
زوج نفیسه خاتون مدفونه در مصر  
عبیدالله امیر الحرمین الشریفین فرزند  
حضرت ابی الفضل العباس علیه السلام  
الفضل بن ابی الفضل العباس بن امیر المؤمنین  
عبیدالله الاعرج بن الحسن الاصغر بن سید  
الساجدین

زید بن الحسن المجتبی  
الحسین الاصغر المتوفی ۱۵۷ پسر حضرت  
سجاد و او متولی بود نسبت باوقاف و صدقات  
جدش امیر المؤمنین و او صاحب عقب است  
عبدالله امیر العاقین بن الحسن المحدث ابن  
الحسین الاصغر بن الامام سید الساجدین  
عمر الاشراف ابن سید الساجدین علیه السلام  
عمر الاطراف ابن مولینا امیر المؤمنین علیه السلام  
اسماعیل ابن الصادق علیه السلام  
عبدالله الافطح ابن الصادق علیه السلام  
الحسن المثنی ابن المجتبی علیه السلام  
الحسن المثلث ابن الحسن المثنی  
جعفر ابن الحسن  
ام البنین والده حضرت ابی الفضل علیه السلام  
شهر بانویه زوجه حضرت سید الشهداء و  
والده ماجده حضرت سید الساجدین علیه السلام  
عبدالله ابن الامام محمد الباقر علیه السلام که شاه  
نعمت الله ولی خود را باو منسوب نموده

شهاب‌الدین‌الحسین امیرالمدينة المشرفة  
 پسر ابی‌عمار المهنه الاکبر مذکور  
 الشریف مالک امیرالمدينة پسر شهاب‌الدین  
 الحسین  
 الشریف عبدالواحد پسر شریف مالک  
 مذکور و او جد سادات و احاده است که  
 در مدینه بودند  
 الشریف حمزه پسر شریف عبد الواحد  
 مذکور و او جد سادات حمزات مدینه  
 است  
 ابوفلینة القاسم ابن المهنه الاعرجی الحسینی  
 از امراء مدینه منوره  
 اعقاب او که تماماً امراء مدینه بودند در  
 فصل امراء ذکر شده اند  
 سید المهنه بن سنان الحسینی الاعرجی و او  
 کسی است که سئوالاتی از مدینه منوره  
 حضور علامه حلی ارسال نموده و ایشان جواب  
 مرقوم نموده اند و آن جوابها معروف  
 است باجوبه المسائل المهنائیه و این سید  
 جلیل از اجلاء علماء و اشراف اهل بیت  
 علیهم السلام بوده اجازه دارد از علامه و  
 از فخر المحققین و غیرهما

جعفر الحجه فرزند عبیدالله اعرج که او  
 رازیدیه امام می‌دانند و در کتب زیدیه از  
 ائمه آنها محسوب است  
 الحسین امیرالمدينة المتوفی سنه ۲۲۱  
 فرزند جعفر الحجه مذکور  
 ابو الحسین یحیی النسابة العقیقی شیخ الشرف  
 النسابة العبدلی المتوفی سنه ۲۷۷ و او  
 اول کسی است که از علماء انساب در انساب  
 سادات کتاب تدوین نموده و تألیفات بسیار  
 دارد و از اجلاء اصحاب می‌باشد و در  
 کتب رجال مورد تمجید و تقدیس است  
 ابو القاسم طاهر المحدث الفقیه امیرالمدينة  
 المشرفه پسر ابو الحسین یحیی النسابة  
 العقیقی مذکور  
 ابو علی عبیدالله الثانی امیرالمدينة المشرفه  
 پسر ابی القاسم طاهر مذکور  
 ابو احمد القاسم امیرالمدينة المنوره پسر  
 ابی علی عبدالله ثانی  
 ابو هاشم داود امیرالمدينة پسر ابی احمد  
 القاسم مذکور  
 ابو عمار المهنه الاکبر امیرالمدينة پسر  
 ابی هاشم داود

### خاندانهای معروف مدینه

در مدینه بودند و از آنها از نسل حسن بن علی  
 المرعش بن عبدالله امیر العاقین بن الحسن  
 المحدث بن الحسین الاصغر ابن الامام

از جمله بیوت علویین در مدینه منوره  
 شعبه و فرعی از سلسله جلیله سادات مرعشی  
 میباشد که در زمان امارت بنی الحسین علیهم السلام

سیدالسادین میبوده اند و منصب آنها نقابت و قضاوت و روایت حدیث و گاهی خطبه بر منبر رسول اکرم صلی الله علیه و آله بود و قبرستان آنها در بقیع اطراف قبور ائمه هدی (ع) بوده از جمله بیوتات علویین در مدینه مشرفه خانواده آل المهنه میباشد و آنها از ذراری عبیدالله اعرج ابن الحسین الاصره هستند و قضاوت آن بلده شریفه غالباً با آنها بوده و بین آنها علماء و اجلاء بسیار بوده از قبیل سیدالمهنه صاحب مسائل مهنائیه که سؤال از علامه حلّی نموده و علامه جواب مرقوم فرموده اند و اجازه مبسوط هم بجهت او و کسان او مرقوم داشته اند .

از جمله بیوتات علویین در مدینه منوره خانواده ایست معروف بهواشم جمع هاشمی علی خلاف القیاس وجد اعلاّی آنها سید بزرگوار عالمقدار سید محمد بن الحسن بن زید الحسینی المرعشی است که در سنه ۸۹۰ وفات نموده و قبر شریفش در بقیع میباشد تألیفات زیادی دارد از جمله کتابی در تاریخ مدینه و کتابی در رجال و غیره . اعقاب او باقی هستند ولی پس از استیلاء ابن سعود غالباً به بادیه هجرت نمودند

از جمله بیوتات علویین سادات با علوی حضارمه است و آنها سلسله ای هستند که نسبشان منتهی میشود بسید بزرگوار

احمد بن عیسی المهاجر من الکوفه النازل باليمن و حضرموت و خاندان بزرگی هستند علماء شعراء و فقهاء و نسائین بین آنها زیاد بوده و هست . قسمت عمدۀ آنها فعلاً در حضرموت در بیت الفقیه و سائر نقاط هستند و قسمتی در مصر و قسمتی در مدینه و برخی در جاوه و عدّه ای در هندوستان و عدّه ای در زنگبار می باشند . و عدّه ای در صنعاء و سائر بلاد یمن ساکن میباشند و نسب احمد بن عیسی منتهی میشود بعلی عریض نجل جلیل حضرت صادق ع و لذا این خانواده علوی امضاء مینمایند .

و از جمله مشاهیر اسلام بین آنها در قرون اخیر سید جلیل دانشمند و علامه و الامقام صاحب فنون متنوعه سید محمد بن عقیل علوی است که در سنه ۱۳۵۰ وفات نموده و ایشان از نوابغ این عصر بودند از تلامیذ سید ابوبکر بن شهاب علوی ساکن هندوستان و سید جمال الدین افغانی و والد خود بوده و از مشایخ روایت مخلص می باشد دارای طرق عدیده است و تألیفات بسیار دارد از جمله کتاب العتب الجمیل علی اهل الجرح و التعدیل در اعتراض و نقد بر جرح و تعدیل عامه است بالنسبه با افراد رواات خودشان و کتاب النصایح الکافیة لمن یتولی معاویه و کتاب الفصل الحاکم فی

النزاع بین بنی امیه و بنی هاشم و کتاب  
تمرات المطالعه و غیرها و از ایشان چند  
خلف صالح باقی ماند

از جمله سید جلیل و عالم نبیل السید علی بن  
محمد بن عقیل بود که پس از وفات پدر در  
بندر حدیده از بنادر یمن مرحوم شد و  
ایشان هم از مشایخ روایتی حقیر هستند  
و اجازه بین بنده و ایشان مدبجه بوده و  
اخوی زاده مرحوم سید محمد بن عقیل سید  
ادیب بزرگوار سید ابراهیم شاعر است که  
در حدیده می باشد .

و از جمله بزرگان این سلسله سید ابوبکر بن  
شهاب می باشد ایشان از محدثین و مخلصین  
در ولایت اهل بیت بوده در هند مسکن داشت  
و روح تشیع و وداد را در سید محمد بن  
عقیل تزریق نموده و صاحب تألیفات نفیسه  
و دیوان شعر می باشد .

و از فروع همین سلسله علویه حضرمیه  
خانواده عیدروس که در مدینه طیبه و یمن  
و مصر هستند می باشد و بین آنها عرفاء و  
اقطاب بسیار بوده حتی طریقه از طرق عرفا  
مشهور است بطریقه عیدروسیه

و از جمله فروع سادات حضارمه سلسله  
عتریس می باشد و بین آنها نیز اقطاب و عرفاء  
بسیار بوده و چند نفر از آنها در قاهره  
مدفون هستند و قبور آنها مزار مشهور است  
بضریح السید العتریس .

از جمله بیوتات علویین و سادات عالی  
درجات مدینه مشرفه خانواده آل النقیب  
است که جد اعلائی آنها سید جلیل محدث  
علامه محمد بن الحسن بن علی بن الحسین  
الحسینی الاعرجی العبدلی می باشد و نسب  
آن سید بزرگوار منتهی می شود بعبدالله  
اعرج بن الحسین الاصغر ابن الامام سید -  
الساجدین علیه السلام و قبرستان آنها در بقیع است  
و سید محمد بن الحسن جد اعلائی آن  
خانواده نقیب مدینه در مائۀ تاسعه بوده  
و تألیفاتی در انساب دارد و همچنین تعالیقی  
بر کتب حدیث و تفسیر و ادبیات

از جمله بیوتات سادات مدینه منوره آل  
شخیر می باشد و نسب آنها منتهی می شود  
بسید جلیل عبیدالله اعرج ابن الحسین  
الاصغر ابن الامام سید الساجدین علیه السلام و  
چندی است این سلسله بیادیه مدینه منتقل  
شده اند .

## أمرء معروف مدینه

سنین تولیت هجری	اسماء	سنین تولیت هجری	اسماء
۷۶	ابان بن عثمان	۲۶	سهل بن حنیف انصاری
۸۲	هشام بن اسماعیل	۴۰	خالد بن زیدا بوا یوب انصاری
۱۰۱	عبدالرحمن بن الضحاک	۴۱	مروان بن الحکم
۱۰۴	عبدالواحد النضری	۴۹	سعید بن العاص
۱۰۶	ابراهیم بن هشام المخزومی	۵۴	مروان بن العاص
۱۱۴	خالد بن عبدالملک	۵۷	الولید بن عتبہ بن ابی سفیان
۱۱۵	محمد بن هشام	۶۰	عمرو بن سعید بن العاص
۱۲۵	یوسف بن محمد العراقی		واوهمان شقی است کہ اهل بیت را پس از واقعه طف ثانیاً مجبور بخروج از مدینه نموده
	عبدالعزیز بن عمر بن عبدالعزیز الاموی	۶۱	الولید بن عتبہ دفعه دوم
۱۳۰	محمد بن عبدالملک بن مروان	۶۲	عثمان بن محمد بن ابی سفیان
۱۳۲	داود بن علی الحجازی	۶۳	عبدالله بن زبیر
۱۳۳	یزید بن عبیدالله الحارثی	۶۵	مصعب بن زبیر
۱۳۴	زیاد بن عبیدالله	۶۷	جابر بن الاسود
۱۴۱	محمد بن خالد بن عبدالله بن عبدالله	۶۸	عمر بن عبدالعزیز
۱۴۴	ریاح بن عثمان	۶۸	عثمان بن حیان
۱۴۵	عبدالله بن الربیع	۶۹	ابوبکر محمد بن عمرو
۱۴۶	جعفر بن سلیمان بن علی	۷۰	طلحه بن عبدالله
	الامیر الحسن بن زید بن الامام المجتبیؑ	۷۳	طارق بن عمرو
۱۵۰	عبدالصمد بن علی بن عبدالله بن العباس	۷۴	الحجاج بن یوسف ثقفی
۱۵۵	محمد بن عبدالله الکثیری الحجازی		

سنین تولیت	اسماء	سنین تولیت	اسماء
هجری		هجری	
۲۴۵	محمد بن سلیمان بن عبدالله العباسی	۱۶۳	زخر بن عبدالله
۲۴۹	ایضاً ثانیاً عبدالصمد بن موسی	۱۶۶	ابراهیم بن یحیی
۲۵۰	جعفر بن الفضل عیسی بن موسی	۱۶۷	اسحق بن عیسی العباسی
۳۳۳	مسلم بن عقبه بن محمد القیلی	۱۶۹	عمر بن عبدالعزیز بن عبدالله بن عمر
۳۳۸	مسلم بن احمد الحجازی		اسحق بن سلیمان بن علی بن عبدالله بن عباسی
۳۴۰	اسحاق بن محمد بن یوسف بن جعفر	۱۷۰	عبدالمملک بن صالح العباسی
۳۵۱	الامیر حسن بن طاهر الحسینی العلوی	۱۷۳	محمد بن عبدالله العباسی
۳۶۰	الامیر ابوعلی طاهر الحسینی	۱۷۵	محمد بن ابراهیم
	الامیر مهنا بن ابی هاشم	۱۷۸	موسی بن عیسی بن موسی بن محمد
	الامیر ابوعمارة الحسینی الاعرجی	۱۸۰	ابراهیم بن محمد
	الامیر حسین بن مخیط بن احمد بن الحسن	۱۸۲	علی بن عیسی العباسی
	الامیر شهاب الدین ابن ابی عمارة بن المهنا	۱۸۳	عبیدالله بن مصعب
	الامیر المهنا الاعرج الحسینی الاعرجی ابن	۱۸۵	بکار بن عبدالله
	الحسین	۱۸۶	محمد بن علی العباسی
	الامیر الحسین بن المهنا الاعرجی الحسینی	۱۸۷	ابوالبختری
	الامیر ابو عبدالله بن المهنا الحسین الاعرجی	۱۸۹	وهب بن منیة المؤرخ
	الامیر ابو فلیته قاسم بن المهنا	۱۹۰	داود بن یحیی الهاشمی
۵۱۸	الامیر هاشم بن ابی عبدالله الحسینی	۲۰۰	عبدالله بن الحسین بن عبدالله
	الاعرجی	۲۰۴	صالح بن عباس بن محمد بن علی العباسی
۵۴۹	الامیر جماز بن قاسم الحسینی الاعرجی	۲۰۹	محمد بن داود بن عیسی بن موسی العباسی
۵۹۹	الامیر شیحة بن هاشم الحسینی الاعرجی	۲۲۱	علی بن عیسی بن جعفر بن المنصور
۶۳۵	وقتل او	۲۳۷	عبدالله بن محمد بن داود بن عیسی
۶۴۲	الامیر ابوسند جماز الحسینی الاعرجی	۲۳۹	عبدالصمد بن موسی
۶۶۸	الامیر منیف بن شیحة الحسینی الاعرجی	۲۴۳	



اسماء	سنين توليت	اسماء	سنين توليت
الامير قاي تبای بن مانع الجمازى الحسينى	الاعرجى	الامير بدر الدين مالك الحسينى الاعرجى	٦٥٧ هجرى
الامير سليمان بن عزيز بن منازع الجمازى	الحسينى الاعرجى	الامير مقييل بن شيحة الحسينى الاعرجى	٧٥٩ قتل
الامير ايسان الجمازى الاعرجى نال الامارة	ثانياً	الامير كبش بن المنصور الحسينى الاعرجى	٧٢٧ قتل
الامير سليمان الجمازى الحسينى الاعرجى		الامير فضيل بن المنصور الحسينى الاعرجى	٧٨٣ توفى
الامير زهير بن ايسان الحسينى الاعرجى		الامير عطية بن المنصور الحسينى الاعرجى	٧٨٣ توفى
الامير فسيطل بن زهير بن ايسان الحسينى	الاعرجى	الامير محمد بن عطية الحسينى	٧٨٣ الاعرجى
الامير زهير بن ايسان الحسينى الاعرجى	الذى نال الامارة ثانياً	الامير عمير بن قاسم الجمازى الحسينى	٧٨٨ الاعرجى
الامير حسين بن زهير الحسين	الاعرجى	الامير ثابت بن نضير الجمازى الحسينى	الاعرجى
١٥٩٩ وهو الذى صدر الامر من الدولة		الامير عجلان بن نضير الجمازى الحسينى	الاعرجى
العثمانية فى زمانه بتبعية المدينة		الامير عزيز بن منازع الحسينى الاعرجى	٨٢٥
لامارة الحجاز الشرفاء الحسينيين		الامير ايسان الجمازى الحسينى الاعرجى	
وكانت اماراة المدينة من قبل غير تابعة		الامير مانع بن على بن عطية بن منصور -	الحسينى الاعرجى
لها وكانت بيد السادات الحسينيين		الامير وبتان بن مانع بن على بن عطية الحسينى	الاعرجى
الاعرجيين من سنة ٣٥١ الى ١٥٩٩			
مستقلة وبعد ١٥٩٩ كانت بيدهم			
ايضاً الى مدة ولكن تابعة			
الامير محمد الحسينى الاعرجى الجمازى			
١١٢٥ كان اميراً تحت نفوذ شريف مكة			
الامير على بن محمد الحسينى			

سنین تولیت	اسماء	سنین تولیت	اسماء
هجری		هجری	
۱۱۸۵	وهاس بن الحسینی الاعرجی	۱۱۳۲	الاعرجی
۱۲۰۰	الاعرجی		الامیر وهاس بن علی الحسینی
	الامیر محمد بن شاهی الحسینی	۱۱۴۱	الاعرجی
۱۲۳۰	الاعرجی		الامیر الحسین بن وهاس بن علی الحسینی
	الامیر علی بن محمد بن شاهی الحسینی	۱۱۵۰	الاعرجی
۱۲۴۰	الاعرجی		الامیر الحسن بن وهاس بن علی الحسینی
	ولایتی ان اماره هؤلاء السادات	۱۱۶۳	الاعرجی
	علی المدینة المشرفة كانت تابعة		الامیر الحسین بن الحسن بن وهاس
۱۰۹۹	لمكة المكرمة من سنة	۱۱۷۶	الحسینی الاعرجی
			الامیر علی بن الحسین بن الحسن بن

## از آقای صفوت تبریزی

وی از همه ممکنات افضل  
مانند تو پاکتراد اکمل  
در فترت پاک تو مسجل  
حقا که تو احمدی واجمل  
تو اعلم و اعدلی و اعقل  
شد از تو گروه جهل منحل  
تو شرح بسیطی و مفصل  
تو رحمت محض و خیر منزل  
غیر از تو نداده کس از اول  
در جزو بهائم است او بل

ای خانم انبیاء مرسل  
نا دیده کسی ز شرق تا غرب  
هر آنچه کمال نام دارد  
روزی رود ارسخن ز خوبان  
ما ينطق عن هوی تو هستی  
ای صاحب عقل و شرح و حکمت  
قرآن مجید بوده موجز  
تو فاتح و کاشف رموزی  
دستور حیات پر سعادت  
آنکس که نبود پیرو تو

## درمولد و ميلاد و منقبت و عظمت حضرت خاتم النبيين ﷺ

اشرق كالشمس بغير حاجب  
 او من سماء عالم الاسماء  
 لقد تجلى مبدى المبادئ  
 من امره الماضى على الاشياء  
 رقيقة المشيئة الفعليه  
 اوفس نفس النفس الرحمانى  
 اوفيه المقدس الاطلاقى  
 اوانه حقيقة المثانى  
 لا بل هو الحق فمن رام  
 ان مقتضى الفناء فى الشهود  
 هو التجلى التام والمجلى الاثم  
 ابوالعقول والنفوس والبشر  
 ولوح الالواح مجامع الحكم  
 اصل الاصول فهو علة العلل  
 حقيقه الحقايق السكليه  
 وجوده جمع جوامع الكلم  
 هو العزيز والشديد فى القوى  
 عرش الهويه المحمديه  
 هو المدار فى المحيط الاعظم  
 بل هو فى دائرة الدوائر  
 والملاء الاعلى حريم بابه  
 فاتحة الوجود خاتم الرسل  
 غيب الغيوب سر سر ذاته  
 ونسخة اللاهوت نقش جبهته

من مشرق الوجود نور الواجب  
 نور المحمديه السبيضاء  
 من مصدر الوجود و الابداد  
 او علمه الفعلى و القضائى  
 او الحقيقه المحمديه  
 بصورة بديعه المعانى  
 فاض على الانفس والافاق  
 و عنده اهل الحق ثانى  
 فقد راي الحق فما اجلاه  
 عينه الشاهد و المشهود  
 ومالك الحدوث سلطان القدم  
 وقوة القوى وصورة الصور  
 او قلم الاقلام او على القلم  
 عقل العقول فهو اول الاول  
 و جوهر الجواهر العلويه  
 و الجوهر الفرد الذى لا ينقسم  
 والملك الذى على العرش استوى  
 مقامه المحمود بالختميه  
 به انتظام عقده المنظم  
 مديرها عند اولى البصائر  
 والعرش مرقاة الى جنابه  
 جل عن الثناء ماشئت فقل  
 و عالم الاسماء من صفاته  
 بل هى ذات بهجة يبهجته

طلعتہ الغراء فی الظهور	سرف الظهور فهو صرف النور
ظهوره ظهور ناموس الازل	فلا يزال ظاهراً ولم يزل
و نوره المحيط بالانوار	يجل ان يدرك بالابصار
كل وجود هو من وجوده	فكل موجود رهين جوده
و عالم الابداع من ظهوره	و نشأة التكوين ظل نوره
بل هو روح عالم الارواح	و جاعل الارواح في الاشباح
فهو حيات عالم الامكان	محدد الزمان و المكان
و اين منه عاليات الاحرف	ان هي الا نقطة في المصحف
من منشئات فضله المبين	صحيفة الابداع و التكوين
لوح الوجود كله نقش يده	و كله مداده من مدده
لا بدع من تلك اليد الفيضة	ان يد الله يد الافاضة

اثر طبع مرحوم آیت الله حاجی شیخ محمد حسین اصفهانی کمپانی

این ترجیع بند اثر طبع وقادو فکر نقاد حضرت  
آیت الله آقای شیخ محمد صالح حایری، از ندرانی  
دامت برکاته میباشد که برای اولین بار در این  
کتاب چاپ میشود

### بسم الله الرحمن الرحيم

جهان زمبعث ختم الرسل جوشد آگاه	بپای داشت بدست خدای دانشگاه
بمکه درسه و ده سال بی سلاح و سپاه	زدود جهل و ضلالت ز جاهل و کمراه
به بست سنجق اسلام بر بتاج و کلاه	نکاشت بر علم حمد و بر قلوب و جباه
بگوی اشهد ان لا اله الا الله	بگو محمد المصطفى رسول الله
قل العلی امام الوری و لیس سواه	فقال من انامولاه فهو ذامولاه
سروش ایزدی امروز میرسد بر گوش	بجبرئیل خدا گوید این سروش نبوش
اگر چه عرش ز نورم نکردهی خاموش	ولی ز نور من امروزش این دو جامه بهوش
یکی ز عدل و ز احسان یکی ز فضل و ز هوش	بهوش هر دو تو هم با خلوص و بی اکراه

بگوی اشهد ان لا اله الا الله

قل العلی امام الوری و لیس سواه

کجاست روزی نزد من افضل از امروز

کشایمی بدو دست حبیب خویش کنوز

فروغ بخشمی از طلعتی جهان افروز

بگوی اشهد ان لا اله الا الله

قل العلی امام الوری و لیس سواه

بدید شه به حرا جبرئیل با میکال

چهل چو کشت سرافیل هم نمود اقبال

رسول خفته ز جبریل کردی آندوسؤال

بگوی اشهد ان لا اله الا الله

قل العلی امام الوری و لیس سواه

فرود آمدی از آسمان خود آب وضوی

نماز خواند بدستور و هر سه پیرو اوی

زمین گرفت به پر خلق دید جمله نکوی

بگوی اشهد ان لا اله الا الله

قل العلی امام الوری و لیس سواه

زمین چو آینه گردید و سنگ چون بلور

چنین خلیل هم اعلان حج نمود و نشور

شجر حجر بسلام و قبول شه مسرور

بگوی اشهد ان لا اله الا الله

قل العلی امام الوری و لیس سواه

زمین شدی همه گوهر هوا چومشک تتر

که خیره چشم ملک گشت و گفت چیست خبر

ز شکر جمله بسجده نهاد سینه و سر

بگو محمد المصطفی رسول الله

فقال من انا مولاه فیهوذا مولاه

فروریزم من رحمتم در این شب و روز

بگیرم از رخ توحید برده های رموز

ز کفر و شرک دهم کوهها بیاد چو کاه

بگو محمد المصطفی رسول الله

فقال من انا مولاه فیهوذا مولاه

ز پیش آمد و شد داشتند هر دوسه سال

علی و حمزه و جعفر بدند شاهد حال

بتی که گفت محمد سپس بگفت ای شاه

بگو محمد المصطفی رسول الله

فقال من انا مولاه فیهوذا مولاه

وضو گرفت چو جبریل آذب قدسی بوی

بگفت مبعث خود را بخلق کیتی گوی

صلای داد چنین بر همه سپید و سیاه

بگو محمد المصطفی رسول الله

فقال من انا مولاه فیهوذا مولاه

نمود از آن بشر و جن ز چشم شاه عبور

بنام احمد مرسل فتاد در همه شور

بروی هر بتی افتاد و گفت خواه نخواه

بگو محمد المصطفی رسول الله

فقال من انا مولاه فیهوذا مولاه

بهشت و عرش شد از نور حق پراز زیور

خدای گفت محمد مراست پیغمبر

فروغ شه زده تا عرش از زمین خر گاه

بگوی اشهد ان لا اله الا الله

قل العلی امام الوری و لیس سواه

ندانی اینک که چه نیر و در این دل استی و دست

چو دست بردل طشت ز برجد او بر بست

ملك بگفت جهان هسته ئی بدستش هست

بگوی اشهد ان لا اله الا الله

قل العلی امام الوری و لیس سواه

فرود آمدی از عرش بقچه ای ز حریر

چکید آب چو محلول سیم در شمشیر

پس ابر آمد و قنداقه اش بداد مسیر

بگوی اشهد ان لا اله الا الله

قل العلی امام الوری و لیس سواه

زرفرف آنچه بدی در زمین بدید و گذشت

بدیده دید از آن ابرمدفن شش و هشت

فرود آمد و چشمش بر آب و بر خون گشت

بگوی اشهد ان لا اله الا الله

قل العلی امام الوری و لیس سواه

ز لؤاؤ تر رخشان کلیدها بر رسید

چو باز گشته کلیدش بمشت و اشک بدید

بخانه ماتم و شادی به حاضرین پیچید

بگوی اشهد ان لا اله الا الله

قل العلی امام الوری و لیس سواه

بر او بکوه حرا حق دم از انا الحق زد

کسه جبرئیل چو میکال زیر ببرق زد

بدست هریکی این عده باچه رونق زد

بگوی اشهد ان لا اله الا الله

قل العلی امام الوری و لیس سواه

بگو محمد المصطفی رسول الله

فقال من انامولاه فهوذا مولاه

از آن زمان که ز مادر بطشت تن پیوست

چو موم گوی شدی در کفشه و نشکست

بدین دو سطر علم برزند بهر خط و راه

بگو محمد المصطفی رسول الله

فقال من انامولاه فهوذا مولاه

گرفت بتجه بمشش فشردش از پروزیر

ملك بگفت چو آب و حریر مکه بکیر

بمولد همه انبیا و مقل گاه

بگو محمد المصطفی رسول الله

فقال من انامولاه فهوذا مولاه

بدید قتلکه اولیا بکوه و بدشت

کسه تا بقتلگه کربلا رسید ز گت

بگفت وای حسینم چنین کشند ای آد

بگو محمد المصطفی رسول الله

فقال من انامولاه فهوذا مولاه

کلید کعبه و نصرت کلید زخر و مزید

دش ز قتلگه کربلا گرفت و طپید

از آن دو لعل شنیدند بانگ و اغوناه

بگو محمد المصطفی رسول الله

فقال من انامولاه فهوذا مولاه

چنان بمصدر عرش جلال مطلق زد

هزار هفتاد املاک در سبوق زد

نبی بکرسی یاقوت برنشاند آنگاه

بگو محمد المصطفی رسول الله

فقال من انامولاه فهوذا مولاه

بگفتی امیم و خواندن خطم نتوان  
درخت و کوه بسجده فتاد چون انسان  
درود باد بتو ای رسول حق اله

بگو محمد المصطفی رسول الله  
فقال من انا مولاه فهوذا مولاه

بسوی خانه خرامید با دو صد آیات  
نشست و قصه بگفتش سه سال کرد اخفات  
گماشت جعفر ابوطالبش بر ایسر شاه

بگو محمد المصطفی رسول الله  
فقال من انا مولاه فهوذا مولاه

بموسی این شده ناموس و کرده گفت و شفت  
چه شعرها و رقه چون گهر بمدحش سفت  
اگر برفت خود او هست و شه نبی الله

بگو محمد المصطفی رسول الله  
فقال من انا مولاه فهوذا مولاه

بزن بسنگ در این دین توشیشه بیکر  
همی بسفت ز آیات وحی حق گوهر  
کده هر یکی شتری خورد و خیک شیر و میاه

بگو محمد المصطفی رسول الله  
فقال من انا مولاه فهوذا مولاه

شدند ز این دو بیک چار کی زنان همه سیر  
بهیم زد انجمن آن روز و شد سپس تکریر  
شتر خوران همه گشتند سیر با دلخواه

بگو محمد المصطفی رسول الله  
فقال من انا مولاه فهوذا مولاه

دهد بدستم او دست بیعت و تمکین

بگفت جبریل آقرء تو این حریر بخوان  
سه بار گفت بخوان خواندی این شدی برهان  
سلام کرد بر او هر چه بود از دل و جان

بگوی اشهد ان لا اله الا الله  
قل العلی امام الوری و لیس سواه

غرض ز کوه حرا در میان احساسات  
خدیجه دید سرا شد ز نور سیم فتات  
بیا علی و خدیجه بدو نموده صلوات

بگوی اشهد ان لا اله الا الله  
قل العلی امام الوری و لیس سواه

شنید چون ورقه نام جبرئیل بگفت  
خدیجه از سخن پور نوفلش بشکفت  
بگفت رخ بکشا چون بیامد و در (بر) گفت

بگوی اشهد ان لا اله الا الله  
قل العلی امام الوری و لیس سواه

چو شد سه سال شنید اصدع او بما توامر  
ستاد بر سر حجر و عیان نمود خبر  
بشیر و گوشت چهل هاشمی بخواند بدیر

بگوی اشهد ان لا اله الا الله  
قل العلی امام الوری و لیس سواه

ز گوشت پاچه ئی آورد و یک قدح از شیر  
بگفت بولهب این سحر باشد و تزویر  
ز پاچه وان لبن و نان فتاد سرها زیر

بگوی اشهد ان لا اله الا الله  
قل العلی امام الوری و لیس سواه

بگفت هر که در اول کند قبول این دین

خلیفه من و سلطان بخت است و زمین  
 علی نشست و سه بار این بگفت شاه امین  
**بگوی اشهد ان لا اله الا الله**  
**قل العلی امام الوری و لیس سواه**  
 مورخین فرنگی هم این نوشتندی  
 علی خلیفه بلا فصل شد بخورسندی  
 که پاسخی بمحمد زوی پذیرندی  
**بگوی اشهد ان لا اله الا الله**  
**قل العلی امام الوری و لیس سواه**  
 بفکر رفت و قدم از پس و جلو برداشت  
 بشر کجا ز سخن همچو بایه‌ئی بگذاشت  
 چه پرچمی است محمد که بر حجاز افراشت  
**بگوی اشهد ان لا اله الا الله**  
**قل العلی امام الوری و لیس سواه**  
 چهره‌نچها که کشیدی شه از اقرار خویش  
 بستم و ضرب و اذیت دلش نمودی ریش  
 بسجده بود که شست آن بتول باتشویش  
**بگوی اشهد ان لا اله الا الله**  
**قل العلی امام الوری و لیس سواه**  
 بکف چو صاعقه شمشیر و هردو آشتند  
 تکان ز جای نگیرید تا بسر افتند  
 دو عم بیاری شه در منقبت سفتند  
**بگوی اشهد ان لا اله الا الله**  
**قل العلی امام الوری و لیس سواه**  
 در این میانه ابوطالب و خدیجه بمرد  
 نماند یاریش آخر بقار خود را برد

خمش همه علی از جای شد چو شیر عرین  
 سه بار جست علی کف نهاد در کف شاه  
**بگو محمد المصطفی رسول الله**  
**فقال من انا مولاه فهوذا مولاه**  
 چهل تن این نپذیرفته جمله رفتندی  
 سوی ولید مغیره پناه بردندی  
 بگفت شعر و کفایت جنون ندارد راه  
**بگو محمد المصطفی رسول الله**  
**فقال من انا مولاه فهوذا مولاه**  
 بگفت کس چو کتابش نکفته و ننکاشت  
 ندانم این چه درختی است برزمیوه که کاشت  
 بسحر پاسخ وی گفته پرکنید افواه  
**بگو محمد المصطفی رسول الله**  
**فقال من انا مولاه فهوذا مولاه**  
 بسنگ جبهه دهان دست و پای برزد خویش  
 بسجده کرد به پشتش مشیمه شراندیش  
 رسید حمزه و بو طالبش بسر ناگاه  
**بگو محمد المصطفی رسول الله**  
**فقال من انا مولاه فهوذا مولاه**  
 بقوم دون دو عموی دلیر و... گفتند  
 بسبتین یکایک شکنجه را گفتند  
 چنین بیاریت آماده ایم ای حق خواه  
**بگو محمد المصطفی رسول الله**  
**فقال من انا مولاه فهوذا مولاه**  
 ده و سه سال در احوال مکه پای فشرده  
 علی بجای نبی خفت و خود بحق بسپرد



که تا مدینه شدی پای تخت شاهنشاه  
 بگو محمد المصطفی رسول الله  
 فقال من انامولاه فهوذا مولاه

من از شکاف سرشاه (میر) بوالحسن سوزم  
 خدا من از جگر پاره حسن سوزم  
 بحال زینب و کلثوم و عابدین کشم آه  
 بگو محمد المصطفی رسول الله  
 فقال من انامولاه فهوذا مولاه

روان و بی‌خیم و بی‌پیچ این بدبیه نکار  
 محمد و علی و فاطمه دو سبط مشار  
 حسین سرور و باب نه آسمان درگاه  
 بگو محمد المصطفی رسول الله  
 فقال من انامولاه فهوذا مولاه

و یا به نیروی خود کوهرا اینچنین سقتم  
 و یا بحیلت خود گل ز کلک بشکفتم  
 که می‌کنندم تلقین بناز و عزت و جاه  
 بگو محمد المصطفی رسول الله  
 فقال من انامولاه فهوذا مولاه

غلام صالحی از از ملخ تو این ران بر  
 که مورخانه ترانند دانه با جان بر  
 توسلی به پیمبر نما صلت تو بخواه  
 بگو محمد المصطفی رسول الله  
 فقال من انامولاه فهوذا مولاه

بغارهم ز ابوبکر خون دل بس خورد  
 بگوی اشهد ان لا اله الا الله  
 قل العلی امام الوری و لیس سواه

من از شکست جبین شه زمن سوزم  
 ز درد پهلوی زهرا از آن زدن سوزم  
 من از حسین و سرو آن جبین و تن سوزم  
 بگوی اشهد ان لا اله الا الله  
 قل العلی امام الوری و لیس سواه

سروده مبعث خیرالانام از اخبار  
 خود این بدبیه نگاری است از دم ابرار  
 حسن عزیز محمد پیمبر مختار  
 بگوی اشهد ان لا اله الا الله  
 قل العلی امام الوری و لیس سواه

مکن گمان که برنج این قصیده من گفتم  
 و یا که کوس انانیتی بدین گفتم  
 نه بلکه چارده استی زبان بهر گفتم  
 بگوی اشهد ان لا اله الا الله  
 قل العلی امام الوری و لیس سواه

بیا تو روی سوی چارده سلیمان بر  
 تو پیرموری یک دانه‌ئی بر این خوان بر  
 چکامه است بمدینه ز شهر سمنان بر  
 بگوی اشهد ان لا اله الا الله  
 قل العلی امام الوری و لیس سواه

این قصیده با اتفاق دانشمندان قرون گذشته بهترین شاهکار ادبی در مدیحه و منقبت حضرت خاتم النبیین میباشد که از شاعر شهیر بومی بویاری بیادگار مانده و دوست فاضل ما آقای غلامرضا دبیران آنرا بنظم فارسی ترجمه کرده اند که بیادگار برای اولین بار در این کتاب درج میگردد .

## بسم الله الرحمن الرحيم

امن تذکر جیران بذی سلم  
ام هبت الريح من تلقاء كاطمه  
فما لعيتك ان قلت اكفقا همتا  
ايحسب الصبان الحب منكم  
لولا الهوى لم ترق دمعاً على طلل  
فكيف نسكر جاباً بعد ما شهدت  
واثبت الوجد حظي عبيرة وضنا  
نعم سرى طيف من اهوى فارقتني  
يا لائمي في الهوى العذري معذره  
عدتك حالي لاسرى بمستتر  
محضتني النصيح لكن لست اسمعه  
اني اتهمت نصيح الشيب في عذلي  
فان امارتي بالسوء ما انقطعت  
ولا عدت من الفعل الجميل قري  
لو كنت اعلم اني ما اوقره  
من لي برد جماع من غوايتها  
فلا قرم بالمعاصي كسر شهوتها

مزجت دمعاً جرى من مقلة بدم  
واومض البرق في الظلماء من اضم  
وما لقلبك ان قلت استفق بهم  
ما بين منسجم منه و مضطرم  
ولا رقت لو كز البان والعلم  
به عليك عدول الدمع والسقم  
مثل البهار على خديك والغم  
والحب يعترض اللذات بالالم  
منى اليك ولو انصفت لم تلم  
عن الوشاوة ولاداعي بمنجسم  
ان المحب عن العذال في صمم  
الشيب ابعث في نصح من التهم  
من جهلها بنذير الشيب والهرم  
ضيف الم برأسي غير محتشم  
كتمت سرأ بدالي منه بالكتم  
كما برد جماع الخيل باللجم  
ان الطعام يقوى شهوة التهم

والنفس كالطفل ان تهمله شب على  
فاصرف هواها و حاذران تولية  
وراعها و هي في الاعمال سائمة  
كم حسنت لذة للمرء قاتلة  
واخش الدسائس من جوع ومن شبع  
واستفرغ الدمع من عين قد امتلات  
وخالف النفس والشيطان واعصمها  
ولا تطع منهما خصماً ولا حكماً  
استغفر الله من قول بلا عمل  
امرتك الخير لكن ما انثمرت به  
ولا تزودت قبل الموت نافلة  
ظلمت سنة من احيى الظلام الى  
وشد من سغب احشائه و طوى  
وراودته الجبال الشم من ذهب  
واكدت زهدده فيها ضرورته  
وكيف تدعو الى الدنيا ضرورة من  
محمد سيد الكونين والثقلين  
نبينا الامر الناهى فلا احد  
هو الحبيب الذي ترجى شفاعته  
دعا الى الله فالمستمسكون به  
فاق النبيين في خلق وفي خلق  
وكلهم من رسول الله ملتصق  
واقفون لديه عند حدهم  
فهو الذي تم معناه وصورته  
منزه عن شريك في معاسنه  
دع ما ادعته النصارى في نبينهم

حب الرضاء و ان تعظمه ينقطع  
ان الهوى ما تولى يصم او يصم  
وان هي استحلقت المرعى فلا تم  
من حيث لم يدران السم في دسم  
فرب مخمصة شر من التخم  
من المعارم والزم حمية الندم  
وان هما محضاك النصيح فاتهم  
فانت تعرف كيد الخصم والحكم  
لقد نسبت به نسلا لذي عقيم  
وما استقمتم فما قولى لك استقم  
ولم اصل سوى فرض ولم اصم  
ان اشتكت قد ماء الضر من ورم  
تحت الحجارة كشحاً مترف الادم  
عن نفسه فادها ايما شم  
ان الضرور لا تمدو على الصم  
لولاه لم يخرج الدنيا من العدم  
والفريقين من عرب ومن عجم  
ابر في قول لامنه و لا نعم  
لكل هول من الاهوال مقتحم  
مستمسكون بجبل غير منقسم  
ولم يدانوه في علم ولا كرم  
غرفاً من اليم اورشفاً من القديم  
من نقطة العلم او من شكلة الحكم  
ثم اصطفاه حبيباً بارىء النسم  
فجوهر الحسن فيه غير منقسم  
واحكم بما شئت مدحاً فيه واحكم

وانسب الى قدره ماشئت من عظم  
 حد فيعرب عنه ناطق بقم  
 احيى اسمه حين يدعى دارس الرمم  
 حرصاً علينا و لم ترتب ولم نهم  
 فى القرب والبعدمنهم غير منفخم  
 صغيرة و تكل الطرف من امم  
 قوم نيام تسلوا عنه بالعلم  
 و انه خير خلق الله كلهم  
 فانها انصلت من نوره بهم  
 يظهن انوارها للناس فى الظلم  
 بالحسن مشتمل بالبشر متبسم  
 والبحر فى كرم والدهر فى همم  
 فى عسكر حين تلقاه و فى بهم  
 فى معدنى منطلق منه و مبتسم  
 طوبى لمنتشق منه و ملتشم  
 يا طيب مبتداء منه و مختتم  
 قد انذروا بحلول البؤس والنقم  
 كشملى اصحاب كسرى غير ملتشم  
 عليه والنهر ساهى العين من سدم  
 ورد واردها بالغيظ حين ظم  
 حزناً وبالماء ما بالنار من ضرم  
 والحق يظهر من معنى ومن كلم  
 تسمع و بارقة الانذار لم تشم  
 بان دينهم المعوج لم يقم  
 منقضة وفق ما فى الارض من صنم  
 من الشياطين يقفوا اثر منهزم

فانسب الى ذاته ماشئت من شرف  
 فان فضل رسول الله ليس له  
 لو ناسبت قدره آياته عظماً  
 لم يمتحننا بما تعبى العقول به  
 اعبى الورى فهم معناه فليس يرى  
 كالشمس تظهر للعينين من بعد  
 وكيف يدرك فى الدنيا حقيقته  
 فمبلغ العلم فيه انه بشر  
 وكل آى الى الرسل الكرام بها  
 فانه شمس فضل هم كواكبها  
 اكرم بخلق نبى زانه خلق  
 كالزهر فى ترف والبدر فى شرف  
 كانه و هر فرد فى جلالة  
 كانما اللؤلؤ المكنون فى صدف  
 لا طيب يعدل ترباً ضم اعظمه  
 ابان مولده عن طيب عنصره  
 يوم تفرس منه الفرس انهم  
 و بات ايوان كسرى وهو منصدع  
 النار خامدة الانفاس من اسف  
 وساء ساوة ان غاضت بحيرتها  
 كان بالنار ما بالماء من بلل  
 والجن يهتف والانوار ساطعة  
 عموا وصموا فاعلان البشائر لم  
 من بعد ما اخبر الاقوام كاهنهم  
 وبعد ما عاينوا فى الافق من شهب  
 حتى غدى عن طريق الوحي منهزم

او عسكر بالحصى من راحتيه رمى  
 نبذا المسبح من احشاء ملتقم  
 قلباً اذا نامت العينان لم ينم  
 فليس ينكر فيه حال ممتلم  
 ولا نبى على غيب بمتهم  
 واطلقت ارباعن ربة اللهم  
 حتى حكمت غرة فى اعصر الدهم  
 سيب من اليم اوسيل من العرم  
 غشى اليه على ساق بلا قدم  
 فروعها من بديع الخط فى اللقم  
 تقيه حر وطيس بالهجير حمى  
 من قلبه نسبة مبرورة القسم  
 وكل طرف من الكفار عنه عمى  
 وهم يقولون ما بالفار من ارم  
 خير البرية لم تنسج ولم تحم  
 من الدروع وعن عال من الاطم  
 الا وقلت جواداً آمنه لم يضم  
 الا استملت الندى من خير مستلم  
 ظهور نار القرى ليلا على علم  
 فليس ينقص قدراً غير منتظم  
 مافيه من كرم الاخلاق والشيم  
 قديمة صفة الموصوف بالقدم  
 عن المعاد وعن عاد وعن ارم  
 من النبيين اذ جاءت ولم تدم  
 لذى شقاق وما يبغين من حكم  
 اعدى الاعادى اليها هلقى السلم

كأنهم هرباً ابطال ابرهة  
 نبذاً به بعد تسبيح بيظنهما  
 لانكروا الوحي من رؤياه ان له  
 وذاك حين بلوغ من نبوته  
 تبارك الله ما وحى بمكتسب  
 كم ابرأت اصياباً للمس راحته  
 واحيت السنة الشهباء دعوته  
 بعارض جاو اوخلت البطاح بها  
 جاءت لدعوته الاشجار ساجدة  
 كانما سطرت سطرأ لما كتبت  
 مثل الغمامة انى سار سائرة  
 اقسمت بالقمر المنشق ان له  
 وما حوى الفار من خير ومن كرم  
 فالصدق فى الفار و الصديق لم برما  
 ظنوا الحمام و ظنوا المنكبوت على  
 وقاية الله اغنت عن مضاعفة  
 ما ضامنى الدهر يوماً واستجرت به  
 ولا التمس غنى الدارين من يده  
 دعنى ووصفى آيات له ظهرت  
 فالدر يزداد حسنا وهو منتظم  
 فما تطاول آمال المديح الى  
 آيات حق من الرحمن محدثة  
 لم تقترن بزمان وهى تخبرنا  
 ادمت لدنيا ففاقت كل معجزة  
 محكمات فما يبقين من شبه  
 ما حودبت قط الاعاد من حرب

ردت بلاغتها دعوى معارضها  
 لها معان كموج البحر فى مدد  
 فلا تعد ولا تحصى عجائبه  
 قرت بها عين قاريها فقلت له  
 ان نلتها خيفه من حر نار لظى  
 كانها الحوض تبيض الوجوه به  
 وكالصراط و كالميزان معدلة  
 لا تعجب لحدسود راح ينكرها  
 قد ينكر العين ضوء الشمس من رمد  
 يا خير من يمم العافون ساحته  
 ومن هو الاية الكبرى لمعتبر  
 سريت من حرم ليلا الى حرم  
 فظلت ترقى الى ان نلت منزلة  
 و قدمتك جمع الانبياء بها  
 وانت تخترق السبع الطبايق بهم  
 حتى ان الم تدع شاداً لمستبق  
 خفضت كل مقام بالاضافة ان  
 كما تفوز بوصل اى مستتر  
 فخرت كل فخار غير مشترك  
 وعز ادراك ما وليت من رتب  
 بشرى لنا معشر الاسلام ان لنا  
 لما دعا الله داعينا لطاعته  
 راعت قلوب العدى ابناء بعثته  
 مازال يلقاتهم فى كل معترك  
 ودوا الفرار فكادوا يغبطون به  
 تمضى الليالى ولا تدرون عدتها

رد الغيور يدالجاني عن الحرم  
 و فوق جوهره فى الحسن و القيم  
 ولا تسام على الاكثار بالسام  
 لقد ظفرت بجبل الله فاعتصم  
 اطفات حر لظى من وردها الشمم  
 من العصاة وقد جاؤه كالحمم  
 بالقسط من غيرها فى الناس لم يقم  
 تجاهلا و هو عين الحاذق الفهم  
 وينكر الفم طعم الماء من سقم  
 سعياً و فوق متون الايق الرسم  
 و من هو النعمة العظمى لمغتنم  
 كما سرى البدر فى داج من الظلم  
 من قاب قوسين لم تدرك و لم ترم  
 والرسل تقديم منخدوم على خدم  
 فى موكب كنت فيه صاحب العلم  
 من الدنوا و لا مرقى لمستئم  
 نوديت بالرفع مثل المفرد العلم  
 عن العيون و سر اى مكتم  
 وجزت كل مقام غير مزدجر  
 و جل مقدار ما اوليت بالنعيم  
 من العناية ركناً غير منهدم  
 باكرم الرسل كنا اكرم الامم  
 كنبأة اجفلت غفلا من الغنم  
 حتى حكوا بالقنا لحماً على وضم  
 اشلاء شالت مع العقبان والرخم  
 ما لم تكن من ليالى الاشهر الحرم

بكل قرم الى لحم العدى قرم  
 يرمى بموج من الابطال ملتطم  
 يسطو بمستأصل للكفر مضطم  
 من بعد غربتها موصولة الرحم  
 وخير بعل فلم يتيم ولم يتم  
 ماذا رأى فى كل مصطدم  
 فصول حنط لهم ادهى من الوخم  
 من العدى كل مسود من اللمم  
 اقلامهم حرف جسم غير منجم  
 والورد يمتاز بالسيمان السلم  
 فتحسب الزهر فى الاكمام كل كمى  
 من شدة الحزم لامن شدة الخرم  
 فما تفرق بين البهم و البهم  
 ان تلقه الاسد فى اجافها تجم  
 به ولا من عدو غير منقسم  
 كالليث حل مع الاشبال فى الاجم  
 فيه وكم خصم البرهان فى خصم  
 فى الجاهلية والتأديب فى اليتم  
 ذنوب عمرضى فى الشعر والخدم  
 كانى بهما هدى من النعم  
 حصلت الا على الاثام و الندم  
 لم تشتري الدين بالدنيا ولم يسم  
 بين له الغبن فى بيع وفى سلم  
 من النبى ولا حبلى بمنصرم  
 محمداً وهو اوفى الخلق بلذقم  
 فضلا والا فقل يا زلة القدم

كانما الدين ضيف حل ساحتهم  
 يعجر بحر خميس فوق سابحة  
 من كل منتدب لله محتسب  
 حتى غدت ملة الاسلام وهى بهم  
 مكفولة ابدأ منه بخيراب  
 هم الجبال فسل عنهم مصادفهم  
 وسل حيناً وسل بدرأ وسل احدأ  
 المصدرى البيض حمراً بعد ماوردت  
 والكاتبين بسمر الخط ما تركت  
 شاكى السلاح لهم سيما تميزهم  
 تهدى اليك رياح النصر نشرهم  
 كأنهم فى ظهور الخيل بنت ربي  
 طارت قلوب العدى من بأسهم فرقأ  
 و من يكن برسول الله نصرته  
 ولن ترى من ولى غير منتصر  
 احل امته فى حرز ملته  
 كم جدلت كلمات الله من جدل  
 كفاك بالعلم فى الامى معجزة  
 خدمته بمديح استقيل به  
 ازقلداني ما يخشى عواقبه  
 اطعت غى الصبا فى الحالين وما  
 فيا خسارة نفسى فى تجارتها  
 و من بيع آجلا منه بماجله  
 ان آت ذنباً فما عهدى بمنتقص  
 فان لى زمة منه بتسميتى  
 ان لم يكن فى معادى آخذاً بيدي

حاشاه ان يحرم الراجی مكارمه  
 و منذ الزمت افكارى مدائحه  
 ولن يفوت الغنى منه يداً تربت  
 ولم ارد زهرة الدنيا التي اقتطفت  
 يا اكرم الخلق مالى من الودبه  
 ولن يضيق رسول الله جاهك بى  
 فان من جودك الدنيا و ضررتها  
 يا نفس لا تقنطى من زلة عظمت  
 لعل رحمة ربه حين يقسمها  
 يا رب واجعل رجائى غير منعكس  
 والطف بعبدك فى الدارين ان له  
 واؤذن لسحب صلوة منك دائمة  
 والال والصحب ثم التابعين فهم  
 ما رنحت عذبات البان ربح صبا

او يرجع الجارمنه غير محترم  
 وجدته لخلاصى خير ملتزم  
 ان الحياينبت الازهار فى الاكم  
 يداً زهير بما اتنى على هرم  
 سواك عند حلول الحارث العمم  
 اذا الكريم تجلى باسم منتقم  
 و من علومك علم اللوح و القلم  
 ان الكبابير فى الغفران كاللعم  
 تأتى على حسب الصيان فى القسم  
 لديك و اجعل حسابى غير منخرم  
 صبراً متى تدعه الاهوال ينهزم  
 على النبى بمنهل و منجم  
 اهل التقى والتقى و الحلم والكرم  
 واطرب العيس حادى العيس بالنعم

### ترجمه فارسی آقای دیران

#### بنام خداوند بخشنده مهربان

يا رب مگر آمد باز از ذی سلم و یاران  
 یا آنکه وزان شد باد از کاظمه سوگوئی  
 چونست که چشمان را گوئی بسومی بارند  
 پنداشته‌ای بتوان پوشیده بداری عشق  
 عشق از نبود چون بر اطلال فشانی اشک  
 چون عشق کنی انکارزان پس که گواهی داد  
 هم وجد پدید آورد بر چهره تو خطی  
 آری که هوای دوست خواب از سر من بر بود

کامیخته ای باخون سیلاب سرشک اینسان  
 وز کوه اضم شد برق در ظلمت شب‌رخشان  
 دل راجه رسیدستی کاینسان شده سرگردان  
 با این دو سخن چینیست چون اشک و دل سوزان  
 شب از چه نیاسائی با یاد قد جانان  
 بر آن دو گواه عدل بیماری و اشکت‌هان  
 از ضعف بسان گاه و از اشک چو گلناران  
 لذات شوند از عشق خود دستخوش احزان



ای آنکه مرا گفتی در عشق ملامتها  
 حال تو چو حال باد رازم ز سخن چینان  
 گوئی تو مرا اندرز من نشنوم آنرا زانک  
 بر ناصح پیری من تهمت زده ام در عدل  
 اماره نفس من پندی نپذیرفته است  
 وز فعل پسندیده آماده نکرده خوان  
 دانستی ار او را اکرام نمی دادم  
 آن کیست که باز آرد این کمره سرکش را  
 انجام گناهان کسی از خواهش او گاهی  
 نفس است چو کورک کز پستان نشود خود سیر  
 پس منع هوی کن تا میری نکنند بسر تو  
 بر کار نکو او را ترغیب کن از دیدی  
 لذت چه بسا بر مرد خوش آید و قاتل اوست  
 در جوع و شبع باشد نیرنگ بسی ز نهار  
 از دیده فرو ریزاشک چون پرز محارم شد  
 فرمان مبری هرگز از دیو رجیم و نفس  
 از داوری آن دو سر پیچ که خود دانی  
 پوزش طلبم از حق از گفته بی کردار  
 گفتم بتو نیکی کن خود هیچ نکردم لیک  
 زان پیش که مگر آمد آماده نکردم زاد  
 آری که ستم کردم بر سنت آن کامد  
 آری که ستم کردم بر سنت آن سرور  
 در گرسنگی می بست احشاء مبارک را  
 بس توه بلند زر خود عرضه بر او بنمود  
 حاجت نبش بر زر وین مایه زهدش بود  
 حاجت بجهان چبود آن نور مقدس را

انصاف اگر بودت لومت نبدی در آن  
 پنهان نه و دردم را هرگز نبود درمان  
 عاشق شنوا نبود برگفته بد گویان  
 با آنکه بسی دور است در بند خود از بهتان  
 از پیری و اندارش زانسو که بود نادان  
 شرمش نبود کامد نک بر سر من مهمان  
 پوشاندمیش با رنگ کاین راز بود پنهان  
 آنسان که براه آرند اسبان بلگام آسان  
 کی از حریم سخت یا بد ز خودش نقصان  
 وز شیر چو بستایش دیگر نخورد پستان  
 قتل و ستمش پیشه است هر جا بود او سلطان  
 کز کرده خود شاد است دیگر مبرش فرمان  
 غافل بودی از آنک سم شد به دسم پنهان  
 سیری به از آن جوع است کائی بسر طغیان  
 نادم شو و می پرهیز داری طمع ارغفران  
 اندرز مکن باور از نفس و هم از شیطان  
 این خصم و حکم هستند حیله کرو پرستان  
 منسوب نمودم من نازای بفرزندان  
 چون خویش نباشم راست بر تو چه دم فرمان  
 جز فرض نماز و صوم در نافله بس کسلان  
 بر پا ورمش پیدا در سجده بسر یزدان  
 کامد ورمش بر پا در سجده که یزدان  
 وان جلد لطیفش بود بر سنگ همی پیمان  
 چون خویش نمایان ساختمانند در او حیران  
 در عرصه عصمت کی حاجت زندی جولان  
 کز بهر وجود او شد خلق همه کیهان

بیغمبر ما احمد هم آمر وهم ناهی  
امید شفاعت ما داریم ز درگاهش  
اوخواند بسوی حق انگیزه ما خود اوست  
اواز همه و خشوران در خلق به و در خو  
هریک ز رسول الله خواهند که بر بخشد  
صف بسته پیش وی هر دسته بجای خویش

در لا ونعم کس را چون او نبود احسان  
کز لطف کند یاری و ز ترس رها ندمان  
نومید نکردد آنک زد چنگ بدان دامان  
در علم و کرم او را هرگز نرسند ایشان  
یک مشت ز آب بحریا قطره ای از باران  
چون نقطه و چون شکله در دانش و در برهان

پس اوست که کامل کرد هم معنی و صورت را

• آنگاه حبیبش خواند آن خالق انس و جان

همتا نبود او را در حسن خدا داشت  
دعوی نصاری را در باره عیسی هل  
ذاتش بشرف منسوب آنطور که خواهی کن  
بر فضل رسول الله حدی متصور نیست  
رنده شوی از نامش پوسیده عظام خلق  
بر پایه فهم ما آیات خود او نبود  
در معنی او افهام عاجز بود و کس نیست  
چون شمس که چشمان را کوچک بودی از دور  
بر معنی او واقف، چون گشت در این دنیا  
پس پایه علم این است کوهم بشری باشد  
از نور وجود او پیوست بوخشوران  
پس شمس فضیلت اوست و انبیا همگی کو کب  
بر خلق نکوی او شد خوی خوشش زینت  
در تاز گیش چون گل در روشنیش چون ماه  
از غایت هیبت چون دیدیش به تنهایی  
گفتی که یکی گوهر پنهان بصدف دارد  
با تربت پاک او عطری نبودی همسر  
از عنصر خوشبویش شد مولد او پیدا

بس آیتی از وحدت در گوهر حسنش خوان  
و ان حکم که خود خواهی در مدح محمد ران  
تعظیم نما قدرش آنقدر که می توان  
ناید به بیان و صفش ناطق بود ارسحبان  
آیاتش اگر میبود با منزلتش یکسان  
تا آنکه ز شک نائیم از حق بسوی بطلان  
جز آنکه بزرگش گفت در امکانه و ازمان  
وز قرب و مقابل نیست یارای نکه در آن  
قومی که بود در خواب وز وهم بود شادان  
وز جمله خلق الله بر تر بودی در شأن  
هر معجزه کاورزند در ازمنه و دوران  
کز پرتو او باشند بر مردم نور افشان  
هم مرده ده رحمت هم مشتمل احسان  
در جود بسان بحر در همت چون کیهان  
در لشکری از ابطال گفتی بودش فرمان  
کز منطق و لبخندش پیدا شدی از آن کان  
خوش آنکه همی بوید خوش آنکه بیوسد آن  
به به که چه خوشبوست هم اول و هم پایان

کز نور وجود او روشن شودی دوران  
 از علم هزاران کلخ بر پاشد در ایران  
 سرچشمه خود رانهر گم کرد و بشد حیران  
 بس تشنه که باز آمد سیراب نشد از آن  
 وز خشکی آتش آب بگرفت و بشد سوزان  
 وز کلمه ومعنی حق ظاهر شد و بس رخشان  
 نسی بارقه انذار نی مژده آن اعلان  
 پا دار نمی مانند آئین بد اندیشان  
 چونان بزمین اندر بتها بودی ریزان  
 رو کرد هزیمت را شیطان ز پی شیطان  
 یا سنگ ز دست او ریزد بسر شجمان  
 تسبیح نمود آنگاه گردید رها آسان  
 قلبش بودی بیدار گر خفته بود چشمان  
 آیات بلوغ العقل انکار کجا بتوان  
 هرگز تو پیمبر را برغیب مزین بهتان  
 وز بند جنون فرمود دیوانه بسی درمان  
 چون غره او هم شد نعمت که بدی پنهان  
 چون سیل عرم برجوش چون بحر که طغیان  
 بی پای روان گشتند با ساق بیک میزان  
 هر شاخه ای از اشجار خطی که چنو نتوان  
 میبود نکهبانش از گرمی تابستان  
 سوگند خورم گر من مبرور بود ایمان  
 شد بهره آن کفار هم کوری وهم حرمان  
 خورشید صداقت بود از شب پرگان پنهان  
 باور نشد آنان را کز حق بودی فرمان  
 کز تار زره سازد و ز غار کند احسان

گر بود عرب غافل دریافته بود این فرس  
 بگست اگر ایوان در عهد شه عادل  
 از پرتو روی او آتشکده ها افسرد  
 دریاچه ساوه نیز خوشید چو موجش دید  
 گوئی که مرآتش را بودی نم یم ز اندوه  
 از غیب ندا آمد انوار شد ساطع  
 کوران و کران بودند نادیده و نشنیده  
 زان پس که خبرشان داد هم کاهن آن اقوام  
 دیدند که در آفاق افتد شهب ثاقب  
 از عرصه وحی حق اهریمن بد بگریخت  
 گوئی که گریزانند چون ابرهه و لشکر  
 در کف کریمش چون یونس بدل ماهی  
 انکار مکن وحیش در عالم رؤیا زانک  
 آنکه که نبوت را بالغ شد وحی آمد  
 پاک است خدا وحیش کسبی نشود حاصل  
 لمس کف او میبود بهبودی هر بیمار  
 از دعوت او زایل شد قحط و غلا سالی  
 از ابر کهر میریخت آنسان که بیابان گشت  
 در سجده شدند اشجار چون بانک بر آنها زد  
 صف بسته بسان سطر آن سطر که بنویسد  
 میبود روان چون ابر ابری که بهرجا شد  
 قلبش بیم منشق مانده بود آری  
 وز مقدم او در غار بس خیر و کرم بد لیک  
 گفتند که کس نبود در غار و ندانستند  
 دیدند تنیده تار و آن تخم کبوتر لیک  
 در حفظ خدا بر درع یا باره نیازی نیست

کسر چرخ ستم میداشت او بود پناه من  
 حاجات دو کیتی را هر آنچه طلب کردم  
 بگذار کنم توصیف ز آیات که ظاهر شد  
 گوهر بودی نیکو در رشته نظم اما  
 اخلاق جسیمش را کی مدح توانم کرد  
 آیات خداوندی است حادث بظهور اما  
 گوید ز معاد و عاد زاینده و بگذشته  
 اعجاز رسل جمله تبدیل شده است و نسخ  
 آیات حکیمش راند از قلب مخالف شك  
 پیکار نجست آن را سرسخت ترین دشمن  
 دعوی معارض را آیات بلیغش راند  
 آیات چو موج بحر هر يك مدد دیگر  
 آمار و شماری نیست آن مایه شکفتی را  
 خواننده فرآن باد خرم دل و روشن چشم  
 آیاتش اگر خوانی از ترس عذاب نار  
 آیات بود گوئی چون حوض نبی درخلد  
 میزان و صراط حق آیات بود پس عدل  
 نبود عجب از حاسد گر منکر آن گردد  
 مردم کنندی انکار رخسندگی خورشید  
 ای آنکه گدایان راست کوی تو بهمین مقصد  
 تو آیت کبرائی بر دیده عبرت بین  
 از مکه باقصی راه هم يك شبه بیمودی  
 و آنگاه شدی بالا تا قرب جوار حق  
 بودی تو به پیشاپیش در جمع رسل آنجا  
 در خرق طباق سبع بودی تو چو پیش آهنگ  
 در سبق ترا شد کوی وز جمله بدی بالا

شد رنجم از اوراحت شد دردم از اودرمان  
 از کف کریم خویش فرمود مرا احسان  
 چون آتش مهمانی بر کوه شبانگهان  
 در نظم اگر نبود آن را نبود نقصان  
 دایم نرسد هرگز این دست بر آن افغان  
 در نفس قدیم آمد کان شد سخن رحمن  
 با آنکه قرین نبود با هیچ يك از آنان  
 قرآن بودی دائم اینش بودی رجحان  
 حجیت حکمش را لازم نبود برهان  
 جز آنکه سلم جویان باز آمد از میدان  
 آنسان که غیور اغیار راند ز حریم آسان  
 هم گوهر آن برتر از لؤلؤ و از مرجان  
 آزرده نکردد آنک بسیار کنش اتیان  
 زن چنگ بحبل الله وین فوز غنیمت دان  
 يك رشحه از آن امواج خاموش کند نیران  
 کز آن شودی اسپید روی سیه از عصر  
 قائم نشود در خلق جز آنکه از این میزان  
 کز درك حقایق خود جهلش بودی عنوان  
 کی طعم گوارا را بیمار کند از عان  
 سوی تو بس آیند از ماشی و از رکبان  
 مر منتقمان را نیز يك نعمت بی پایان  
 آنسان که شبانگه بدر بر چرخ زند دوران  
 نزدیکتر از قوسین فکراست در آن حیران  
 آنسان که به پیش خود دارند خدم سلطان  
 در موکب آن پاکان بودت علم و فرمان  
 بر سدره شدی وان راه طی کردی تا پایان

بارفتت تخصیصت در خفض بود هر جاه  
 آری که رسیدی تو بر آنچه بود مکتوم  
 در آنهمه مغر هیچ انباز نبودت کس  
 در پایه آن یاری قاصر بودی ادراک  
 ای مژده مسلمانان مارا بجهان رکنی است  
 ما از امم دیگر هستیم گرامی تر  
 بیمی بدل دشمن از بعثت او افتاد  
 بایک نگهش دشمن با نیزه شدی دمساز  
 خود آرزوی آنان میبود فرار از جنگ  
 از گردش روز و شب آ که نشدندی هیچ  
 آئین خدا گوئی مهمان بود آنان را  
 دریای سپه را او از پنج جهت میراند  
 در راه خدا بودند تسلیم بامر حق  
 از میمنت آن موج اسلام گرامی گشت  
 دین را بدر و یارند پیغمبر و اهل بیت  
 چون کوه بدند ابطال میپرس مصادم را  
 از بدر و حنین اکنون میپرس واحد را نیز  
 شمشیر شدی کلگون آنکه که شدی بیرون  
 گر حرف تنی مهمل بود از اثر شمشیر  
 در حدت طبع تیغ ممتاز بدند از خصم  
 در مقدم آنان بود خود رانحه نصرت  
 ابطال پشت اسب چون سرو بروی کوه  
 میبود دل دشمن از ترس پراکنده  
 آنرا که رسول الله نصرت دهدی گر شیر  
 آنرا که ولی اوست هم می کندی یاری  
 و آن ملت پاک او حصنی بسود امت را

زانرو که حبیبیت خوانند در جمع رسل یزدان  
 واصل شدی آنرا کز دیده بودی پنهان  
 در رتبه شدی برتر خود از همه اقران  
 وز مایه آن نعمت افهام بود حیران  
 کز لطف خداوندی هرگز نشود ویران  
 چون اکرم و خشوران حق خواند پیغمبرمان  
 آنسان که زبانت شیر اغنام شود لرزان  
 آنگونه که آویزند لحم از نی قصابان  
 هم غبطه آنان بر لاشه که برد عصان  
 آنکه که نمی بودند دو مساه حرام آنان  
 یا لشکری از ابطال بر خون عدو عطشان  
 بالای گروهی اسب بس موج زدی شجعان  
 ور حمله آنان کفر ویران شدی از بنیان  
 تبدیل بوصل و قرب شد بی کسی و هجران  
 زین رو نشود هرگز بی سرور و بی سامان  
 گویند که از آنان دیدند چه در میدان  
 کان ازمنه بر کفار رو کرد بسی خذلان  
 از سینۀ نا پاکان کفار سیه ابدان  
 معجم شدی و منقوط از نیزه آن مردان  
 در چهره بود ممتاز از خار گل خندان  
 چون غنچه گل خوشبوی بودند مگر شجعان  
 نز شدت تنگ اسب بل محکمی ارکان  
 تمیز نمیدادند حیوان دگر از انسان  
 در بیشه ورا بیند از ترس شود پژمان  
 و آنرا که عدوی اوست هم او کسلد سامان  
 چون شیر که در بیشه اشبال دهد اسکان

اعجاز کلام حق بسیار جدل رد کرد  
 در جاهلی این اعجاز امی نبی را  
 در خدمت او این مدح عذریست گناهان را  
 بر کردن من طوقی افکنده بدند این دو  
 در طاعت آن هر دو گمراه بسدم آری  
 بنگرچه زیانکار است این نفس در این سودا  
 بفروخت اگر اجل بر عاجل دنیا کس  
 با آنکه گنهکارم پیمان نبی هرگز  
 این زمه من از اوست که بنده اویم من  
 کردست مرا از فضل در حشر نگیرد او  
 حاشا که کند نومید آنرا که امیدش اوست  
 زانکه که مدیحش راشد ملتزم اندیشه  
 بهره بود از جودش هر خاک نشین را چون  
 در دهر نخواهم چید زانگلکه فروچیده است  
 ای اکرم موجودات جز تو بکه رو آرام  
 از قدر تو کم ناید در سایه ات آرامم  
 باشد دو جهان نهی از بحر سخای تو  
 ای نفس مشو نومید از زلت خود زیرا  
 از رحمت حق یابی تو نیز نصیب خود  
 نومید مکن یا رب امید مرا از خویش  
 بر بنده خود لطف آر در هر دو سرا کزوی  
 برابر درود خویش فرمای گر از رحمت  
 بر آل و صحابه نیز بر تابع آنان هم  
 تا شاخه بان گردد از باد صبا نائل

آنسان که مخاصم را پیغمبر با برهان  
 بس کز ادب و دانش روشن کنیدی دوران  
 در شعر و خدیم بگذشت عمرم همه بر بطلان  
 انعام صفت چون هدی بردند پی قربان  
 هیچم نبود حاصل جز معصیت و ندمان  
 دنیا ندهد بر دین حاصل نکند ائمان  
 آخر شورش پیدا در بیع سلم خسران  
 نشکستم و نگسستم من دست از آن دامان  
 بر زمه بود اوفی از جمله جوانمردان  
 گو وای من از لغزش خاکم بسر از عصیان  
 هرگز ز جوار او کس را نرسد حرمان  
 دیدم بشدائد اوست خود حامی و پشتیبان  
 باران که برویاند از خاک گل و ریحان  
 دستان زهیر از بیش در مدح شه قطفان  
 چون سکره موت آید چون عمر رسد پایان  
 روزی که به بهاری در جلوه بود رحمن  
 وز لوح و قلم داش آموخت ترا یزدان  
 برحای نماید زب چون موج زند غفران  
 آنکه که کند افضال هم بر حسب عصیان  
 وز لطف گمانم را پیوسته نکو گردان  
 احوال رباید صبر وز بیم شود لرزان  
 ساری بود و جاری بر روح نبی هر آ  
 حلم و کرم و تقوی بدویژه آن پاک  
 تا حادی عیس اشتر با نغمه کند شاد

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ - یا ایها الذین  
آمِنُوا اتَّقُوا اللّٰهَ وَابْتَغُوا الیهِ الْوَسِیْلَةَ وَجَاهِدُوا

**توسل به پیشوای اسلام ﷺ** فی سبیلہ لعلکم تفلحون آیه ۴ - سورۃ مائدہ

ای اهل ایمان از خدا بترسید و بخدا توسل  
نمائید و در راه او جهاد کنید شاید رستگار  
شوید .

در پایان شرح زندگانی بزرگترین پیشوا و منجی عالم بشریت شایسته است بر حسب تقاضای برادر  
هزیزم (آقا رضاعماد زاده) روشی که در سایر کتب مطبوعه خود اجرا کرده ایم اکنون نیز متذکر  
و توسلی که مکرر مورد آزمایش قرار گرفته و هر خواننده بمراد و مقصود رسیده تقدیم خوانندگان  
عزیز بنمائیم .

از سنن جاریه الهی اینست که ارتباط خود را با بندگانش از راه نماز و دعا در ایضات مشروعه،  
تحکیم فرموده و در قرآن و احادیث نبوی آیات و اخبار بسیار در دست است . از آن جمله در آیه  
«وَاذْکُرْکَ عِبَادِیَ عَنِی فَا نِی قَرِیْبٍ اَجِیْبُ دَعْوَةَ الدَّاعِ اِذَا دَعَا فَلِیَسْتَجِیْبُوْا لِیَ و لِیُؤْمِنُوْا بِیْ لَعَلَّهُمْ یَرْشُدُوْنَ»  
(آیه ۱۸۲ بقره) میفرماید ای برگزیده من هر گاه بندگان من از تو سؤال کنند از دور و نزدیکی  
من از تو بپرسند بدانند که من بآنها نزدیک خواهم بود هر که مرا بخواند دعای او را اجابت کنم.  
پس بیایند دعوت مرا بپذیرند و بمن بگروند تا بسعادت راه یابند .

نظر بهمین منطبق غیبی و وعده صادقانه بوده که انبیاء عظام و اولیاء گرام و مردان بررگه جهان  
از راه نماز و ذکر بدرگاه الهی بارعام می یافتند .

اما خیلی جای تأسف است که جامعه ایرانی معاصر در خلاف ایرانیان مسلمان صدر اسلام که  
در کلیه علوم و فنون اسلام تقدم و تفوق داشتند و اسلام را از نظر مبده و معاد و طریقه حقه و معارف  
و فرهنگ خوب می شناختند و آثاری باقی گذاشته اند، اسلام را آخطور که باید نشناخته و بقرآن مجید  
که تنها علاج دردهای درونی و بیرونی و آفتاب درخشان کلیه علوم و فنون و سرمایه رشد عقلی است  
توجه کامل ندارند و پیغمبر گرامی صلی الله علیه و آله و سلم را درخور مقام نبوت نشناخته اند و لذا  
در مواقع عسرت و سختی بسقاخانه ها و امام زاده ها بیشتر دست توسل دراز میکنند تا بمقام شامخ نبوت  
که شافع یوم عهراست .

بهمین نظر ما یک طریقه عملی از نماز و دعا که توسلی بمقام قدس محمدی (ص) است  
بدست می دهیم :

روایت کرد مرا استادنا الاعظم السیدالسند والحبر المعتمد جامع المعقول والمنقول الحاج میرزا  
سید علی نجف آبادی اسفهانى رحمه الله علیه و بخط خود برای من نگاشت روایتی را که در کتاب  
من لایحضره الفقیه است و عین عبارت آن فقید قدس سره را بنظر خوانندگان می رسانیم :

## بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

در کتاب من لایحضره الفقیه بسند معتبر روایت شده از حضرت امام جعفر صادق سلام الله علیه که بعد از نماز قصر فرمودند هر گاه در شدتی گرفتار شوی متوسل شو به حضرت پیمبر صلی الله علیه وآله وسلم و دو رکعت نماز هدیه بجهت آن حضرت بگذار عرض کرد بچه کیفیت باید باشد فرمودند غسل بکن و دو رکعت نماز مثل نماز صبح بجا بیاور و بعد از سلام بگو: اللهم انت السلام ومنك السلام واليك يرجع السلام اللهم صل على محمد وآل محمد وبلغ روح محمد و آل محمد عنی السلام والسلام علیهم ورحمة الله و بركاته - اللهم ان هاتین الرکعتین هدیه منی الی رسولک فاثبني علیهما ما املت و رجوت منك و فی رسولک یا ولی المؤمنین بعد بسجده میروی و چهل مرتبه میگوئی یا حی یا قیوم یا حی لا یموت یا حی لا اله الا انت یا ذالجلال و الاکرام یا ارحم الراحمین بعد راست روی خود را بر زمین میگذاری و همین را چهل مرتبه میگوئی بعد سر بر میداری و دستهای خود را بلند می کنی بقدری که بلند میشود و همان را چهل مرتبه می گوئی بعد دستها را پائین می آوری مقابل گردن خود و با انگشت شهادت تضرع می کنی یعنی آن را اینطرف و آنطرف و بالا و پائین میکنی و همان را چهل مرتبه میگوئی بعد از آن محاسن خود را بدست چپ میکیری و گریه میکنی یا خود را بگریه و امیداری و میگوئی : یا محمد یا رسول الله اشکو الی الله و الیک حاجتی و اشکو الی اهل بیتک الراشدین حاجتی و بکم اتوجه الی الله فی حاجتی پس سجده کن و بگو یا الله یا الله تا نفس منتطع شود و بعد بگو اللهم صل علی محمد و آل محمد و حاجت خود را بطلب پس حضرت فرمودند که هر کس چنین کند من ضامنم از جانب خداوند عالم که در همان ساعت تقدیر قضاء حاجت و بر آوردن مطلب او شود - التماس دعا دارم .

العبد عماد الدین حسین اصفهانی



# آثار چاپ شدہ مؤلف از ۱۳۱۷ تا ۱۳۵۲ ہجری

۱	ترجمہ و تفسیر قرآن مجید در ۵ جلد
۲	دائرة المعارف قرآن کشف الآيات و کشف الکلمات و کشف المنہات
۳	زندگانی چہارده معصوم مختصر - پنج تن آل عبا - ج ۱
۴	زندگانی چہارده معصوم مختصر - ۹ نفر معصومین - ج ۲
۵	زندگانی پیشوای اسلام سیرہ پیغمبر خاتم ۳ از تولد تا رحلت
۶	زندگانی امیر المؤمنین علی بن ابیطالب ج ۱
۷	زندگانی امیر المؤمنین علی بن ابیطالب ج ۲
۸	زندگانی فاطمہ زہرا سلام اللہ علیہا و خدیجہ کبریٰ
۹	زندگانی حضرت زینب کبریٰ و خاندان عترت
۱۰	زندگانی امام حسن مجتبیٰ و اسرار صلح با معاویہ
۱۱	زندگانی امام حسین سید الشہداء ۴ تا عاشورا
۱۲	زندگانی اصحاب سید الشہداء ۴ بعد از عاشورا
۱۳	عاشورا چه روزیست؟ چاپ ۱۳۱۸
۱۴	زندگانی امام زین العابدین سجاد علیہ السلام
۱۵	صحیفہ کاملہ سجادیتہ با ترجمہ و شرح
۱۶	زندگانی امام محمد باقر علیہ السلام
۱۷	زندگانی امام جعفر صادق علیہ السلام شرح زندگی
۱۸	زندگانی امام جعفر صادق علیہ السلام معاصرین
۱۹	زندگانی امام جعفر صادق علیہ السلام مکتب جعفری
۲۰	زندگانی امام موسیٰ کاظم علیہ السلام شرح زندگی

- ۲۱ زندگانی امام موسی کاظم علیه السلام و مکتب موسوی ج ۲
- ۲۲ زندگانی امام رضا علیه السلام و تاریخ جغرافیای خراسان ج ۱
- ۲۳ زندگانی امام رضا علیه السلام و تاریخ عصر مأمون ج ۲
- ۲۴ زندگانی امام محمد تقی جواد الائمه ابن الرضا علیهما السلام و تاریخ جغرافیای کاظمین
- ۲۵ زندگانی امام علی الشقی الهادی و تاریخ جغرافیای سامرا
- ۲۶ زندگانی امام حسن عسکری<sup>۲</sup> و اجازات مؤلف
- ۲۷ زندگانی امام زمان منتقم حقیقی
- ۲۸ زندگانی حضرت ابا الفضل العباس مستر بنی هاشم<sup>۴</sup>
- ۲۹ زندگانی حضرت علی اکبر و علی اصغر علیهما السلام
- ۳۰ زندگانی یحیی بن زید بن علی بن الحسین السجاد عیوم اسلام
- ۳۱ مکتب اسلام در اوامر و نواهی و اخلاق و ملکات
- ۳۲ جهان اسلام و اسلام در جهان ج ۱
- ۳۳ جهان اسلام و اسلام در جهان ج ۲
- ۳۴ تاریخ مفصل اسلام از طلوع اسلام تا سقوط بنی عباس
- ۳۵ تاریخ مفصل اسلام از استقلال ایران تا عصر حاضر
- ۳۶ تاریخ جغرافیای کربلا و عتبات مقدسه عراق
- ۳۷ تاریخ جغرافیای مکه و مناسک حج و راهنمای حاج
- ۳۸ تاریخ انبیاء و قصص قرآن از آدم تا خاتم در دو جلد
- ۳۹ معراج پیغمبر اسلام و بهیئت عالم در لغت و فرهنگ
- ۴۰ پیام بزرگ بزرگ پیامبران ترجمه حدیث غدیر خم با چهار صد حدیث دیگر

۴۱	ترجمه محتاج و ادعیه و زیارات مأثوره
۴۲	چهره تابناک پیغمبر اسلام و تاریخ وفات آن حضرت
۴۳	سخنرانیهای رادیو تهران در دهه سال از ۱۳۲۴ تا ۱۳۳۴
۴۴	خطبه حضرت رسول در غدیر خم متن عربی با مدارک
۴۵	خطبه حضرت رسول در غدیر خم با ترجمه فارسی
۴۶	خطبه حضرت فاطمه زهرا در مسجد رسول الله ص با تجزیه و تحلیل
۴۷	خطبه حضرت زینب کبری در کوفه و شام با مفتحه و شرح
۴۸	خطبه حضرت امام سجاد « رگبند کوفه و شام » با شرح و بسط
۴۹	سه دعا و سه زیارت با ترجمه
۵۰	دعای رتبنای قرآن با مفتحه و ترجمه
۵۱	حکمت بوعلی سینا از علامه با مقدمه و تصحیح جلد ۱
۵۲	حکمت بوعلی سینا از علامه با مقدمه و تصحیح جلد ۲
۵۳	حکمت بوعلی سینا از علامه با مقدمه و تصحیح جلد ۳
۵۴	حکمت بوعلی سینا از علامه با مقدمه و تصحیح جلد ۴
۵۵	حکمت بوعلی سینا از علامه با مقدمه و تصحیح جلد ۵
۵۶	خرد در امامت از علامه با مقدمه و تصحیح
۵۷	دیوان الادب از علامه با مقدمه و تصحیح
۵۸	رساله غضب و نظریه دو فقیه بزرگوار : آیت الله آقای علامه و آیت الله امیرالمؤمنین ره
۵۹	رساله وقف و منجزات مریض از علامه مازندرانی
۶۰	رساله الحج فی الحج در وحدت اسلامی بقلم آقای علامه حایری مازندرانی

- ۶۱ خلافت در اسلام با مقدمه و تصحیح از مرحوم محدث حایری همدانی اصفهانی
- ۶۲ بداء در اسلام با مقدمه و تصحیح از مرحوم مدرس کهنکی اصفهانی
- ۶۳ زنان پیغمبر اسلام زن در آفرینش زن در ظل و نخل زن در اسلام
- ۶۴ ودایع الحکم در اصالت ماهیت بقلم آقای علامه حایری مازندرانی
- ۶۵ سرتفوق شیعه سقیفه و مسند خلافت
- ۶۶ سرتفوق شیعه اسلام و علم - علم خدا - علم غیب - علم پیغمبر - علم امام
- ۶۷ سرتفوق شیعه اسلام و حدیث در فرهنگ لغت تاریخ و تدوین جعل حدیث
- ۶۸ سرتفوق شیعه در علوم و اصول و عقاید و فروع و معارف اسلام
- ۶۹ سرتفوق شیعه خدماتی که ایرانیان شیعه بجهان مدنیت و علم و اسلام نموده اند
- ۷۰ دعای عرفه سید الشهداء، با ترجمه و شرح
- ۷۱ قرآن و عمرت ترک پیغمبر اسلام در لغت و تاریخ
- ۷۲ شجره طیبه «علی و خاندانش»
- ۷۳ شجره خبیثه ابوسفیان و ائمه و آل مروان تنگ تاریخ اسلام
- ۷۴ تقریظی نیکه بر پیش از ده جلد کتاب نوشته شده است
- ۷۵ هزاران مقاله در جراید و مجلات و ندای حق
- ۷۶ تاریخ علوم و معارف اسلام در ۱۰ جلد { چاپ نشده
- ۷۷ رجال اسلام سنی هزار ترجمه در ۱۰ جلد { چاپ نشده

طهران - بهارستان - خیابان علایی پاکت ۱۱

تلفن - ۳۰۳۵۴۷

## در بعثت حضرت محمد بن عبد الله ﷺ

ای دل به نشاط باش و خرسند  
 دارد چو به بنده اش عنایت  
 کن باز ، تو دیده یقین را  
 بنهاده چراغ پیش پایت  
 يك يك همه بیمبران را  
 سر حلقه رهبران نامی  
 بوالقاسم و مصطفی و احمد  
 در بیست و هفتم «رجب» وی  
 محبوب «حق» افتخارم «آدم»  
 کن خانه دل ، ز عشق تزئین  
 مبعوث چو شد بامر «معبود»  
 «قولوا» که بود «خدایگانه»  
 از خلق خوش و مکارم وی  
 بالجمله چه گویم از صفاتش  
 از ماه گرفته تا به ماهی  
 روشن ز فرشتگان شد عینین  
 در شأن وی است آیتی پاک  
 یا رب بحق «علی اکبر ﷺ»  
 نوباوه بوستان «زهراس»  
 ما راز کرم چو رهنمائی

از لطف و عنایت خداوند  
 فرموده ورا بحق هدایت  
 يك لحظه بین، سراج دین را  
 مأمور نموده از برایت  
 پیغمبر آخر الزمان را  
 فرخنده پیمبر کرامی  
 سرخیل پیمبران «محمد ﷺ»  
 شد مجری امر قادر حی  
 شد «رهبر و پیشوای» عالم  
 در بعثت «خاتم النبیین ﷺ»  
 از بهر نجات خلق فرمود  
 در «تفلحوا» گیر آشیانه  
 شد عمر و ثن بعهده او طی  
 کی عقل رسد به کنه ذاتش  
 عالم بوجود او مباهی  
 بنهاد چو پا به «قاب قوسین»  
 «لولاک لما خلقت الافلاک»  
 شبه «نبی ﷺ» نور چشم حیدر  
 فرزند «حسین ﷺ» و «ام لیلیا»  
 از (پیروی) کن کره گشائی

از آقای علی اکبر پیروی

## در منقبت حضرت محمد بن عبدالله ﷺ

دل زشادی میطبد وجود و طرب بگذشته از حد  
 بر زمین از سوی یزدان رحمت بیعد و بیعد  
 صورت آدم ببین و سیرت خلاق سرمد  
 شد عیان نور خدا در خلقت زیبای احمد  
 زد قدم بر عرصه کیتی ابوالقاسم محمد ص  
 گرچه عبدالمطلب گفتی قدمش را خوش آمد  
 آینه بنت وهب نوزاد خود چون داد بر جد  
 بهتر از این گوهری در قلزم هستی نیاید  
 باشد این نام گرامی تا صف محشر مخلد  
 ذات والاهی همایونش کجا افکنده مسند  
 ایستاده بهر خدمت اندرین طاق زبر جد  
 همچو شاگردی که میخواهد بخواند درس ابجد  
 سوره (انا فتحنا) شاهدی باشد مجدد  
 جنبشی افتاد در افراد بی ایمان و مرتد  
 پایه یکتا پرستی شد با امر او مشید  
 آب ساوه روز میلادش فتاد از جزر و ازمند  
 تافت انوار جمالش تا وراء مرز و سرحد  
 گفت این باشد نبی با آنکه بود اول مردد  
 جز تولای وجودت نیست ما را هیچ مقصد  
 مفتخر در بین اقران است و از لطف مؤید  
 از آقای علی اکبر پیروی

ساقیا برخیز و جامی ده که از الطاف ایزد  
 باز شد درهای رحمت ز آسمان گردیده نازل  
 جلوه گر شد ذات حق در صورت فرزند آدم  
 خواست چون ایزد نمایاند بعالم ذات خود را  
 هفده ماه ربیع الاول و در صبح جمعه  
 جای عبدالله خالی تا که بیند روی ماهش  
 مفتخر شد از وجودش خاندان آل هاشم  
 مادر کیتی نزاید همچو فرزندی بدوران  
 ثبت شد اسم شریفش از ازل در عرش اعلی  
 کن نظر بر عالم بسالا ببین با چشم حق بین  
 صف کشیده از زمین تا آسمان خیل ملایک  
 انبیاء آماده اخذ تعالیم شریفش  
 آیت (نصر من الله) از جبین او هویسدا  
 پرچم لولاک او تا در حجاز آمد بجنش  
 سرنگون گردید بت در کعبه از یمن قدوهش  
 در شب میلاد او بشکسته شد ایران کسری  
 مکه تاریک شد از نور او چون روز روشن  
 چون بحیرا دید روی کتف او مهر نبوت  
 روز میلاد همایون تو خرسندیم ، شاهها  
 (پیروی) تا شد ثناخوان تو شاهها از دل و جان

## مدارك ما

کتابی که درباره شرح زندگی و سیره حضرت محمد بن عبدالله ﷺ پیشوای اسلام نگاشته شده از شماره بیرون است ما فقط بمهمترین منابعی که درحین تألیف بدان مراجعه کرده ایم اشاره میکنم .

محمد ﷺ در نظر دیگران	قرآن مجید تاریخ القرآن - فضایل القرآن
محمد (ص) و القرآن شیخ سلیمان آل نوح	تفسیر مجمع البیان
بحار الانوار مجلسی جلد ۶ چاپ سری	تفسیر صافی
مجموعه الوثائق السياسية دکتر محمد	تفسیر امام فخر رازی چاپ مصر ۱۳۰۸
حمید الله حیدر آبادی	تفسیر ابوالفتوح رازی
اصول کافی - تهذیب - استبصار - کتاب من	تاریخ کبیر محمد بن جریر طبری چاپ مصر ۱۳۵۷
لا یحضره الفقیه - قصص الانبیاء	تاریخ الاسلام ذهبی متوفی ۷۴۸
گفتار و کردار محمد خواجه جمال الدین	تاریخ العبر ابن خلدون
اعلام النبوه شیخ ابوالحسن علی بن محمد	تاریخ الخمیس
ماوردی شافعی متوفی ۴۵۰	تاریخ النبوی احمد - مهاجر نجفی دردو جلد
امتاع الاسماع مقریزی	تاریخ المقدس ارونیك امریکائی
سیره ابن هاشم چاپ مصر	تاریخ روضة الصفا خواندمیر چاپ بمبئی
سیره حلبیه « «	تاریخ حبیب السیر میر خواند « «
سیره ابن اسحق « «	تاریخ مروج الذهب مسعودی چاپ مصر ۱۳۶۴
مجموعه ورام چاپ سنگی	شرف المصطفیٰ خرگوش « «
توراة الاسلام و بطل الانبیاء (محمد لطفی)	شرف المؤمنین بنیانی چاپ بولاق
التنبیه والاشراف مسعودی چاپ مصر	حیات محمد ﷺ دکتر هیگل مصری
اسباب النزول واقدی « «	الرسول حیاة محمد (ص) ر.ف. بورلی امریکائی
ناسخ التواریخ جلد حضرت رسول ﷺ	المحمد ﷺ مثل الكامل و ترجمه آن
	خاتم النبیین پروفیسور مهدین شوشتری



### ترجمه مؤلف

مؤلف این کتاب در دوم ذی‌حجه سال ۱۳۲۵ قمری در اصفهان متولد و در کتابخانه پدری نشو و نما یافته در مهد علم و فضیلت بزرگ شده وارث سجایای نفسانی خانوادگی است از پنج سالگی که بمکتب رفته تاکنون روزی بدون مطالعه و نگارش بر او شب نرسیده است علوم اسلامی را از قدیم وجدید طی کرده بزرگانی را دریافته و از آثار قلمی و فکری آنها بهره در پنج جنگ بزرگ برگرفته است که بخوبی خود اثری بجا گذاشته اند .

در سال ۱۳۱۶ شمسی ساکن تهران شده و هر سال تاکنون بفضل الهی یکی دو جلد کتاب از آثار خود بطبع رسانده دارای قریب ۹۶ جلد تألیف است که بیش از ۵۰ مجلد بزرگ در حدود ۲۵۰۰۰ صفحه در یکصد و بیست هزار جلد منتشر شده مؤلف محترم دارای بیش از ۶۰ اجازه اجتهاد روایتی است آثار او در افواه رجال مشهور وصیت سخنرانیش از رادیو تهران در بیش از هشتصد مرتبه در ۱۴ سال بگوش همه آشناست .

بیش از ده هزار مقاله در مجلات و مطبوعات ایران و خارج از او موجود است .  
حقیقت این است که وجود چنین دانشمندی سرمایه و ارزش علمی يك جامعه محسوب میشوند ولی متأسفانه از آنها در خور مقام تقدیر نمیگردد - امید است بقیه کتب مؤلف و مخصوصاً مکتب اسلام و دایرةالمعارف رجال اسلام که شاهکار علوم و رجال اسلامی است بزودی زینت بخش مطبوعات کشور گردد .  
آمین یا رب العالمین



## فهرست مندرجات کتاب پیشوای اسلام چاپ چهارم

صفحه	موضوع	تعیین
۲۸	سبب نگارش کتاب	تعمیر
۳۳	قصیده ادیب الممالک	درود
۱۵	نتیجه	نامه دربار
۳۹	مقدمه بر چاپ سوم	پاسخ نامه
۴۳	ترجیع بند جمال الدین اصفهانی	تقریظ
۴۸	سرزمین عربستان	مقدمه بر چاپ چهارم رساله معراجیه
۴۹	مکه	۱ مقدمه بر چاپ سوم
۵۰	محیط عربستان	۸ ترجیع بند مرحوم کمپانی
۵۱	دوره جاهلیت	<b>صفحه</b>
۵۲	اوضاع ایران	۱۴ مقدمه مؤلف بر چاپ اول
۵۳	حال روم	۱۴ منظور آفرینش
۵۳	حال هند	۱۵ احتیاج بشر
۵۳	حال مصر	۱۷ طبقات ممتازه
۵۴	وضع عربستان	۱۷ صفحات تاریخ
۵۴	مکه قبل از اسلام	۱۸ سیره پیشوای اسلام
۵۷	حکایت ابرهه	۱۹ نظریه مستشرقین
۵۹	سیف بن ذی یزن	۲۱ خطاهای مستشرقین
۶۰	نسبت پیغمبر	۲۳ اشتباه خاورشناسان
۶۱	بنای کعبه	۲۳ علم و دین
۶۲	بنی هاشم	۲۴ قرآن و تحریف
۶۲	عبدالله	۲۵ لغزش مورخین
		۲۷ تقلید کور کورانه

صفحه		صفحه	
۱۰۱	جنگهای فجار	۶۳	اجداد پیغمبر
۱۰۱	حمایت مظلوم	۶۴	حضرت ابرهیم
۱۰۳	بازرگانی	۶۹	حضرت اسماعیل
۱۰۵	بازارهای عرب	۷۰	حفر چاه زمزم
۱۰۵	بازار مجنه و نوال مجاز و دومه	۷۲	عبدالمطلب
۱۰۶	الجنبدل	۷۳	انابن الذبیحین
۱۰۶	مشعرو عکاظ - فجار اول	۷۴	عبدالله ذبیح دوم
۱۰۷	فجار دوم تا چهارم	۷۶	ازدواج عبدالله با آمنه
۱۰۸	تجارت قریش	۷۷	وفات عبدالله
۱۰۹	کاروان بازرگانی	۷۷	وفات آمنه
۱۰۹	حرکت و ورود	۷۸	میلاد محمد ﷺ
۱۱۰	بازرگانی خدیجه	۷۹	ترکه و میراث
۱۱۰	خدیجه کیست؟	۸۰	اسامی و نامهای محمد
۱۱۲	بازرگانی و ازدواج	۸۱	مادرهای رضاعی
۱۱۳	خواب خدیجه	۸۱	حلیمه مرضعه
۱۱۵	تجارت برای خدیجه	۸۴	صورت و جمال
۱۱۶	حرکت کاروان	۸۷	از میلاد تا مبعث
۱۱۷	یهودی شامی	۸۸	شق صدر
۱۱۹	بیان تجارت	۹۰	چوپانی
۱۲۰	صحبت زناشوئی	۹۱	اخبار علمای یهود
۱۲۱	نمایل خدیجه	۹۲	سطیح کاهن
۱۲۲	عمه محمد ﷺ	۹۴	وفات عبدالمطلب
۱۲۳	خدیجه و رقه	۹۵	از بازرگانی تا دعوت
۱۲۴	پدر عروس و داماد	۹۶	محمد و ابوطالب
۱۲۵	جشن ازدواج	۹۸	بحیراء راهب

صفحه		صفحه	
۱۶۰	اول مؤمن	۱۲۶	آغاز خطبه
۱۶۱	محمد ﷺ و قرآن	۱۲۷	سعدی از زبان جدیجه
۱۶۲	پیدایش خط	۱۲۸	ایام زفات
۱۶۵	خط درمکه و مدینه	۱۳۰	اسلام و بازرگانی
۱۶۵	آموزش قرآن	۱۳۲	تجارت حرام
۱۶۶	نزول قرآن	۱۳۳	حکایت
۱۶۷	نویسندگان وحی	۱۳۴	نبوت
۱۶۹	صحایف قرآن	۱۳۵	تبعیض انبیا و رسل
۱۶۹	جمع کنندگان قرآن	۱۳۷	سره ابراهیم <sup>۱</sup>
۱۶۹	جمع کنندگان قرآن	۱۳۸	فرق انبیاء و رسل
۱۷۰	قرآن ابوبکر	۱۳۹	ختم نبوت
۱۷۰	قرآن عمر	۱۴۰	رسالت پیغمبر
۱۷۰	قرآن عثمان	۱۴۱	اعلان نبوت
۱۷۱	قرآن علی <sup>علیه السلام</sup>	۱۴۲	نبی منتظر
۱۷۱	عقیده ما	۱۴۳	کوه نور
۱۷۱	معجزه	۱۴۴	غار حرا
۱۷۳	انواع معجزه	۱۴۵	خواب راست
۱۷۴	معجزات حسی	۱۴۷	الهام و وحی
۱۷۵	معجزات عقلی	۱۴۹	موقع وحی
۱۷۶	اعجاز قرآن	۱۵۰	فترت وحی
۱۸۰	۲۰ نوع اعجاز	۱۵۳	نزول وحی
۱۸۴	حجیت حران	۱۵۴	سنگینی وحی
۱۸۵	سوره هائی که درمکه نازل شد	۱۵۷	طریقه دعوت
۱۸۶	ترتیب سوره ها	۱۵۷	دارا رقم
۱۸۷	خطابه علی درباره قرآن	۱۵۹	دعوت یگانگی

صفحه		صفحه	
۲۲۳	معراج پیغمبر	۱۹۰	اساس تشکیلات
	عقیده ما	۱۹۱	برادری اسلام
۲۲۷	دعوت قبایل عرب	۱۹۳	قریش و ابوطالب
۲۲۹	مقدمه هجرت	۱۹۳	مفاوضات
۲۲۹	بیعت در عقبه	۱۹۴	تبعید بنی هاشم
۲۳۰	اتفاق بر قتل	۱۹۶	پیمان
۱۳۳	مهاجرت بمدینه	۱۹۷	مهاجرت بحبشه
۲۳۳	فداکاری علی <small>علیه السلام</small>	۲۰۱	دعوت کتبی
۲۳۴	غار ثور	۲۰۲	نامه بهراکلیوس
۲۳۵	ورود بقبا	۲۰۳	نامه بادمیر دمشق
۲۳۶	مسجد قبا	۲۰۳	بخسرو پرویز
۲۳۶	اولین خطبه	۲۰۵	بمقوقس
۲۳۸	ورود بمدینه	۲۰۹	بنجاشی
	مبدأ تاریخ	۲۱۰	بهوزه
۲۴۰	زندگانی مدینه	۲۱۰	یرفاهه
۲۴۲	علل بروز جنگ	۲۱۱	نامه مسلمیه کذاب
۲۴۳	دشمنان اسلام	۲۱۲	بمنذر بن ساوی
۲۴۴	وقایع سال اول	۲۱۳	بجیفر
۲۴۵	مخالفت یهود	۲۱۳	نتیجه مکاتبات
۲۴۶	پیمان عدم تعرض	۲۱۵	غرانیق
۲۴۷	وقایع سال دوم	۲۱۷	مسافرت بطایف
۲۵۰	« سوم	۲۱۸	عداس مسیحی
۲۵۱	« چهارم	۲۱۹	اسلام عمر
۲۵۱	« پنجم	۲۲۲	وفات خدیجه
۲۵۲	« ششم	۲۲۳	اولاد خدیجه

	صفحه	
۳۱۱	معاد	صلح حدیبیه
۳۱۲	فروع دین	پیمان صلح
۳۱۳	قیله	وقایع سال هفتم
۳۱۸	آذان	عمره القضا
۳۲۱	نماز	وقایع سال هشتم
۳۲۱	روزه	فتح مکه
۳۲۲	خطبه پیغمبر	سرایا
۳۲۳	اقتصاد در اسلام	وقایع سال نهم
۳۲۴	مالیات	سوره براهه
۳۲۴	خمس	وفود اعراب
۳۲۵	زکوة	وقایع سال دهم
۳۲۹	حج	حجة الوداع
۳۳۱	خطبه حج	امامت خلافت
۳۳۳	کعبه	پیشوائی
۳۳۳	حجر الاسود	نصب امامت
۳۳۶	جمعه و جماعت	غدیر خم
۳۳۷	فطر و اضحی	مباهله
۳۴۰	جهاد	وقایع سال یازدهم
۳۳۲	فرمان جنگ	قانونگزاری
۳۴۴	خطابه علی <small>رضی الله عنه</small>	شریعت
۳۴۵	غزوات	اصول دین
۳۴۶	مبارزات	توحید
۳۵۱	پیشرفت مسلمین	عدل
۳۵۸	قرآن و جهاد	نبوت
۳۶۰	سرایای اسلام	امامت
۳۶۲	امر معروف	

صفحه		صفحه	
۴۰۱	متروکات	۳۶۳	نهی از منکر
۴۰۳	وصایای رسول	۳۶۴	خصال پیغمبر
۴۰۵	سه ماه آخر عمر	۳۶۴	عقل و روح
۴۰۵	خبر از مرگ	۳۶۷	منطق
۴۰۶	فرمان جیش اسامی	۳۶۷	رویه
۴۰۸	آخرین وداع	۴۶۸	سیرت و جلال
۴۰۹	قلم و دوات خواستن	۳۶۹	مکارم اخلاق
۴۱۰	رحلت پیغمبر	۳۷۰	زندگی شخصی رسول الله ﷺ
۴۱۳	ناموس الهی	۳۷۴	شهادت و دلاوری
۴۱۶	عقاید دیگران	۳۷۶	زهد و تقوی
۴۲۲	حوادث مشهوره اسلام	۳۷۸	از خود گذشتگی
۴۲۷	آرامگاه پیغمبر	۳۷۸	خوراک پیغمبر
۴۲۸	تاریخ مدینه	۴۷۹	آمیزش پیغمبر
۴۲۹	آب و هوای مدینه	۳۸۱	اهل صفة
۴۳۱	صدقات	۳۸۲	لباس آنحضرت
۴۳۲	دیوار شهر مدینه	۳۸۳	فرش خانه
۴۳۳	جمعیت	۳۸۴	جهاد اکبر
۴۳۴	حدود حروم	۳۸۵	استقامت
۴۳۴	مکه یا مدینه	۳۹۱	بانوان
۴۳۵	وصف خانه	۳۹۲	فرزندان پیغمبر
۴۳۶	مسجد	۴۹۳	فاطمه زهرا
۴۳۷	جشن بنای مسجد	۳۹۵	فدك
۴۳۷	مساحت مسجد	۳۹۷	حدود فدك
۴۳۸	داخل مسجد	۳۹۷	نمونه‌ای از گفتار
۴۴۱	روضه منور	۳۹۹	چهل حدیث

صفحه	صفحه
۴۶۲	محراب
۴۶۳	ستون خانه
۴۶۴	مأذنه حنیفات
۴۶۵	فیه و بارگاه
۴۶۶	مساجد مدینه
۴۶۷	کتابخانه های مدینه
۴۶۸	تکیای مدینه
۴۶۹	آرامگاه حضرت فاطمه
۴۷۲	مرقد حضرت فاطمه
۴۷۶	بین منبر و قبر
۴۷۷	اخبار شیعہ در مدفن حضرت فاطمه
۴۸۳	مسجد قبا و مسجد فاطمه وادی
۴۸۹	فاطمه
۴۹۶	جنت البقیع
۴۹۸	مقابر بقیع
۵۰۲	بقاع بقیع
۵۰۴	فضیلت زمین بقیع
۵۰۵	آرامگاه حضرت مجتبی در جنب
۵۰۶	البقیع
۵۱۳	سجاد در بقیع
	« « باقر العلوم در بقیع
	« « جعفر الصادق در بقیع
	تعلیقات آقای نجفی
	سادات مدینه
	شرح حال آقای مرعشی
	اسامی تألیفات
	مدفونین بقیع
	خاندانهای معروف مدینه
	امراء مدینه
	مولودیه کمپانی
	قصیده آقای علامه
	قصیده برده بوصیری
	ترجمه قصیده بوصیری
	توسل به پیغمبر ﷺ
	آثاره مؤلف
	اشعار پیروی
	مدارک کتاب
	ترجمه مؤلف
	فهرست کتاب
	فهرست عکسها